

هَذَا كِتَابُكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَبِيرُ الْحَمِيدُ

كَرِيمُ الْوَجْهِ الْحَمِيدُ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
وَاللَّهُ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ أُمَّةٍ
مِنْ بَيْنِ أُمَّةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بخش سوم:

بخش‌های چهارم تا کتاب ظهور الحق

در بیان معظّم و مشهور از مؤسّسین و شهداء دور

نقطه تبیین و تیز در شرح احوال همین مشاهیر است

و همین را کنه و بدو سایر امور و آثار معاشیه آورده و قسامت این بخش

بر تریب و هدف انجمن فارسی تنظیم شد تا بر امری از امور مذکور در این کتاب

اول ناشر و تمام محشود بر آن به سهولت توان رفت باین

رعایت ترتیب زمانی و یا ترتیب ایجابی و یا هر دو

اخری در این منضم شد و در آغاز این بخش

تیرتینا و بیست و شش بهر روز

بیانات متداول است

قداح می‌گذرد

حرف الالف

(۱)

آذربایجان - ارض الالف - ایالت غربی ایران از مهمترین قسمتهای تاریخیه
این امر محسوب است چه حضرت نقطه اولی در اکثر از نصف اخیر سنین دعوت جدید در آن
قسمت دچار حبس و توقیف و تبعید و مشقت و تعزیر و تحدید بودند و احکام دولتی برای تمام
امور مذکوره در طهران صادر و در تبریز جاری شد و بالاخره تبریز محل وقوع فاجعه
شهادت کبری گردید که نیر درسی طالع از جنوب شرقی ایران در آن مغرب
شعالی غروب نمود و نیز عددی از متقدمین اصحاب اولین و همین شیعیان مؤمنین از
اهل آن بلاد و دیار بشمارند و باک قسمت مهمتر از بیانات و تعالیم بدیمه در آن
خطه صدور یافت و بلادش محل ذهاب و ایاب متواتر احباب گشت و چون در
دوره سلطنت قاجاریه بقای عظیمه در سیاست دولت و ریاست ممالک داشته
حکامش غالباً از ولات عهد سلطنت و یا از شاهزادگان با قدرت و عظمت و
درباریانشان از رجال با کفایت معین می شدند شاهزاده بهمن میرزا در آغاز
ورود حضرت در آن حدود حکمرانی مینمود و او برادر محمد شاه و از کبار
فرمان گذاران دولتی معدود بود و آفتاب عمر برادر را در سنین اخیره
سلطنتش که یوما فیوما مرض نفوس اشتداد می یافت بشرف افول دید و ناصرالدین
میرزا ولیعهد را که در صفر سن بود لایق تصدی سلطنت ندانسته نقشه سلطنت
برای خویش کشید و گروهی از رجال دولت را نیز بخود متوجه ساخت و چنانچه در
بخش سابق آوردیم حضرت نقطه اولی از یوم ورود بمیانج اولین معموره خاک
آذربایجان الی یوم عزیمت از تبریز برای ما کو چندین بار توسط محمدبیک چابارچی
و نیز در ضمن توقیفی مخصوص ابلاغ پیام کرده حجت را اکمال و اتمام نمودند

که اولی چنین است آن مظلوم را در تبریز نگه داشته نصرت کرده از ابعاد بماغو
که صرف اراده مستبده حاجی میرزا آغاسی موجب شد صرف نظر نماید و مانند



منوچهر خان معتمد
الدولة بر آن قیید
فرمان مهر امضاء و
اجراء نهد و اگر چنین
کند متعبد سعادت
استقبالش می باشند
و گرنه مورد انتقام و
عذاب الهی شده سخط
شاهی رو آورده مجبور
بفرار از مملکت ایران
و التجاء باجنیبان گردد
و از بموجب نخوت و
غرور جوانی به پیام
و توقیع نداد و آن
مظلوم را بماغو روانه
داشت و پس از ایامی

بوبال و خسروانی افتاد که تفصیلش در کتب تواریخ مطبوعه نیت است و بحمل
واقعہ اینکه چون بفرام داشتن مقتضیات داخلیه و روابط خارجیه و اتق و مغرور
گردید دستور داد در بعضی از کتب جدید التالیف ویرا بولیعبدی شاه ناعبردهستوند
و در تبریز طبع و نشر نمودند و دشمنان او و حامیان ناصرالدین میرزا را بهانه و

وسيله بدست آمده خبر به حاجی میرزا آغاسی داده نسخه از کتاب نزدش فرستادند
وحاجی از ملاحظه آن احوال بر آشفته از سو، مال بیندیشید و سخنانی وقیح و فضح
که عادتش بود نسبت به من میرزا بر زبان راند و شاه را از ماجری با خبر
ساخته با آتش غضب بر افروخت تا ویرابطهران حاضر کرده مورد عتاب و بازخواست
شدید نمودند و اویم کرده خود را ناگهان بعمارت سفارت روس افکنده متحصن
گشت و بالاخره بجمایات و سفارت سفارت مذکوره رخصت و اجازت هجرت بروسیه
گرفته با عائله در تحت حفظ و مراقبت قزاقان و سپاهیان روسی رهسپار شده در
قرا باغ از قانازسکنی جهت تعیین مدت روس را قبول نمود و اولاد و اخلافش
در شهر سزادگان روسیه منظم و معترف گشتند و پس از بیعت میرزا حکمرانی
آذربایجان بعهده ناصرالدین میرزا فرزند ارشد و ولیعهد محمدشاه مفوض شد و او در
آن هنگام دنده سزادگان گزینان را در دست گرفت و سرگرم بناله بود و خالویش امیر ارسلان
خان پیشکاری امور آذربایجان را بعهده گرفته ولیعهد نخواست از مهد را بفرور
جوانی و وفور کهرانی را گذاشت و در چنین احوال و ایام واقعه مکالمه و محاکمه و تحقیر
و تعزیر آنحضرت در محشر ولیعهد و علما وقوع یافت و چون محمدشاه وفات نمود

• در این سال ۱۲۶۳ امیرزاده بهمن میرزا بتعریك آصف الدوله طرفه وفان باغاق آمیخته
یاره خیالات فاسده بخود راه داده در آنجن خمر و خات گرجی مأمور بگرفتن والی
کردستان آمد امیرزاده بهمن میرزا بواهمه اینکه شاید عطف عنان کند و باذربایجان آید
خود هازم دربار صیبر افتداری شد بخانه وزیر مختار روسیه پناه برد و بدولت امپراطور
خواهشمند شفاعت گردید وزیر مختار در حضرت شهریار با افتداری شفیع شد باجابت
مقرون آمد امیرزاده با منشیان از راه کیلان بگرجستان شناخت در قرا باغ رحل اقامت
انداخت پس از این مندمات و ایام دولت ابد مدت شاهزاده ناصرالدین میرزا بحکمرانی
مملکت آذربایجان و میرزا فضل الله نصیرالملک بوزارتش و میرزا چه در خات مشیرالدوله
بنظم مهام امور دول خارجه با جمعی دیگر از اعظامه و اعیان مأمور گردیدند در شهر صفر
هازم مقر حکمرانی شدند مطابق الاخبار ناصری

و ولیعهد با ارکان و اعوانش از تبریز بطهران فرستاده و ارباب تخت و تاج بدر گشت
و حکمرانی آذربایجان را برادر دیگر محمد شاه حمزه میرزا خشت الدوله سپرد
و او از اعظم رجال دولت بود و در ایام حکومتش فرمان شهادت عظمی از طهران



ناصرالدین میرزای ولیعهد و ارکان دولت محمد شاه

از راست بچپ ۱- وزیر دفتر ۲- حاجی آقا ۳- نظام الملک ۴- حاجی میرزا آقاسی ۵- ولیعهد
۶- میرزا ابوالقاسم قائم مقام قراقرانی ۷- آغا باغی ۸- میرزا ابوالحسن خان ایلچی
۹- منوچهر خان معتمد الدوله

صدور یافت ولی چون بسنین حکمرانی در خراسان و اشتغال بسرکوبی گردنکشان
با ملا حسین باب الباب و برخی دیگر از اصحاب ملاقات کرده مقام عظمت حضرت
باب و مؤمنین عالیقدر را دانست از مداخله در قتل آنمظلوم استکف و ورزید و
فرمان بی امان را امیرزا حسنخان وزیر نظام برادر میرزا امینخان امیر نظام اجراء

نمود و اما مشاهیر علمای تبریز که معاندت با آنحضرت کرده هیچ ملت و دوات
شدند و مقابله و مجادله و تحقیر و تعزیر نموده بالاخره فتوای قتل آنمظلوم دادند نخست
ملا محمد ممقانی بود که از کبار علماء شیخیه بشمار رفت و از اعظم تلامذه
و اصحاب شیخ احسانی و سید رشتی محسوب گشت و در تبریز بر مسند قضا و
فتوی نشست و بعد از وفات سید مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای
شیخیه در تبریز و سایر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت نمودند و با علمای بایبه
مناظره و مشاجره و باحضرت احتجاج و انتقاد و رد و ابراد کرد و فریفته علوم ظاهریه
خود گشته بالاخره حکم بر کفر و قتل آنمظلوم داده مهر و امضاء نهاد و دیگران
باو تاسی کردند و در سال ۱۲۶۸ در گذشت و از راه سر و یک دختر بود که همگی
از علما و پیشوایان انام شدند و در معاندت و معارضت با این امر پیدر اقتدا جستند و
یکی از ایشان میرزا محمد تقی رساله در رد این آئین نگاشت و فقط پسرش میرزا
اسمعیل محب و مصدق گردید و دیگر میرزا احمد امام جمعه از فقهاء معروف
در ایام محمد شاه بود و پسرش حاجی میرزا باقر مجتهد که بر پدر تفوق و بر
سائر مجتهدین تبریز تقدم داشت و چندان مفرور بود که با آنحضرت مواجه نشده
فتوی بر قتل داد و دیگر علماء اصولیین از قبیل حاجی ملا شریب شیروانی و غیره
باو تاسی کردند و نیز حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصر الدین میرزا
از علماء شیخیه بود که ولیمهد ویرا در مجلس گفتگوی باحضرت برای سؤال و جواب
معین نمود و او بطریق استکبار و استهزاء بازخواست و اعتراض کرد و صورت
مکالمات مجلس را با ضمیمه مفهومات و معلومات خود بشکل رساله ترتیب و نشر
نمود و رضاقلیخان هدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریه در قسمت قاجاریه از
کتاب روضه الصفه ناصری صورت مناظرات مجلس را از رساله مذکوره گرفته محض
تطییب خاطر شاهانه شیرین بیانیهای خود را بر آن افزود ولی شیخ محمد تقی مجتهد

مذکور این ارشدعلا محمد تقی در رساله ردیه که بخط و نیز مهر و امضایش در چند
محل موجود است و برای ارضاء خاطر ناصرالدین شاه در شرح مکالمات مجلس
بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشت و ماشمه از آنرا لفظاً بلفظ در بخش
سابق نقل کردیم اعتراضات خود را بر ملا محمود میرهن داشته اظهار تعجب و تحیر
در بعضی اکاذیب و مغترباتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه
با ملا محمد که اظهار امر و اقامه حجت را بپایان رساندند و ملا محمد فتوی بر قتل داد
و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده دید و شنید و نیز نبذة از جذبات جمال حضرت را
اعتراف و وصف کرد و ملا محمود (۱) بعداً نسخ رساله خود را از دست این و آن
گرفته نابود ساخت و از رساله دیگری نیز بظهور رسید که دولت امر بضبط تمام نسخ
و منع از نشرش کرد چه حکایات و روایات مستنکره فضیحه و عبارات رکیکه شدیده
قبیحه در بیان احوال عایشه زوجه پیغمبر نوشت و عاقبت در سال ۱۲۷۱ در گذشت
و انحراف از کل علمی تبریز میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسر برادرش
میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقه علماء شیخیه محسوب بودند و سید ابوالقاسم
مذکور هنگامی که توفیق حضرت خطبایا للعلماء به تبریز رسید رساله ردیه نگاشته
موسوم بقلع الیاب نمود و سید علی اصغر چنانچه در بخش سابق شرح دادیم بدست
خود پاهای آنمظلوم را با چوب ضرب نمود و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف

(۱) ملا محمد نبیل زریندی ضمن روایت شمه از بیانات شفاهیه جمال ابوی راجع بکیفیت حبس سال
۱۲۶۸ در طهران که در بخش لاحق مآوردیم باین مضمون نوشت که فرمودند چون مرا بانبار
شاهی برده زنجیر کردند روزی ملاباشی و معبر المالک و بعضی دیگر نزد من آمدند معبر المالک
با احترام دو زانو نشست و دلداری داده گفت خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود
و این گرفتاری بجهت امر دین است و ملاباشی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگر چه در
مجلس ولیمهدی در تبریز و قایمکه حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران
آمد ساکت شد و بدی از او بظهور نرسید اشهی

احوال دو شیخ الاسلام مذکور را باین مضمون آورد میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که عامی و عالم و پیرا از برادرزاده اش میرزا ابوالقاسم کهتر در مقام علم می شمرده اند از عهده قرائت آثار فارسیه بدشواری بر می آمد و امور شرعیة محکمه اش را ملا محمد نامی که محررش بود عهده کرده برای انجام این خدمت مبالغ بسیار از نفوذ و غیرها بنوع رائبه و هدیه می گرفت و معینا قریحه شگفت آوردی در کذابت و جعلیت قصص کاذبه داشت چنانکه در محاضره و مناظره با افراد و جماعات اکاذیب واضح البطلانی بالبداهة نسج و سرد کرده بی اختجال و انفعال بعنوان واقعات حقیقیه متسلح حکایت می نمود و نیز فاجع و شریر بود چنانچه حاجی رجبعلی قزوینی شحنة با کفایت و سیاست تبریز را که با افکار و اعمال قاسیه اش مخالفت داشت شبانه در حجره یکی از تجار تبریز دستورداد جمعی از اشرار هجوم و حمله نموده با خنجر و شمشیر ریز ریز کردند و لذا حاجی سلیمان خان افشار با عده سوار جرار شاهسون با سر دولت او را دریغی دستگیر کرده پیاپی تخت کشیدند و الی کنون محل قتل مذکور در تبریز بنام قانلی دالان اشتهار دارد و با جمله آندو شیخ الاسلام سردسته اشرار خونریز تبریز بوده و تسلط بر جان و مال اهالی داشتند و از جمله اعمال عجیبه شان قضیه مشهوره گاو است که شمه از آن با مراعات مقتضیات وقت در قسمت مذکور از روضه الصفا مسطور می باشد و حاجی معین السلطنة تبریزی باین مضمون شرح و تفصیل داد که در تبریز از زمان دیرین در آنجا که بنام مقام صاحب الامر معروف است مسجد کوچکی برقرار بود تا در ایام حکمرانی خوانین دنبلی که از عشائر و اکراد صفحات خوی و سلماس بوده چندی در آذربایجان بر تخت فرمانروائی مستقر و مستقل شدند و در تبریز آثار نیکی بر جای گذاشتند و قلعه و خندق و دروازه های آن شهر که اکنون از آثار قدیمه شمرده میشود و نیز ابنیه و عمارات سلطنتی که بنام عالی قاپو اشتهار دارد از ایشان است زمانی که نجفقلی خان دنبلی حکومت میکرد یکی از صالحای تبریز

حضرت حجت موعود صاحب الزمان منتظرا در خواب دید که در مسجد کوچک مزبور مشغول اداء صلوة است و نجفقلی خان از جهت اعتمادی که بآن مرد صالح داشت بتعمیر مسجد پرداخته بر وسعتش بیفزود و حائط بر اطرافش کشید و خادم و کلیددار معین کرد و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج فوج بزیارت آن مکان شتافتند و نذورات و هدایا بردند و در شبهای جمعه و سائر لیالی متبر که چراغانهای عدیده نهاده روشن داشتند و آنجا بمقام صاحب الامر معروف شد و حضرت نقطه اولی نوبتی بد آنجا رفته نماز و دعا بجای آوردند و بهمراهان فرمودند که بدین حکمت و مصلحت است تا شتهار بنام مذکور صدق یابد و چون صیت و صوت آن بزرگوار در اطراف آذربایجان نشر یافت و اهالی بطلب و جستجو برخاستند مالایان تبریز پیوسته برای اخفاء انوار و دفع انتشار این امر تدبیر نمودند تا بسالی بعد از واقعه شهادت صکبری چنین واقع شد که حیدر نامی قصاب در میدانی که جنب مسجد صاحب الامر و بازار گاه عمومی است خواست گاوی ذبح نماید و گاو از دست قصاب رها شده بمحوطه مسجد رفت و حیدر بتعقب گاو روان شد تا از مسجد بیرون کشیده بعمل ذبح مشغول شود ولی کلیددار و خادم مسجد مانعت کردند و باو چنین گفتند که حیوان از ظلم تو پناه باین مکان آورد و باید بحال خود مأمون و محفوظ ماند و تنازع و تشاجر فیما بینشان شدید شده یکدیگر را بسیار زدند و در آنحال جمعی از ارازل و اخلاطناس بحمايت و معاونت کلیددار برخاستند و حیدر را بی نیل بمرام از حوالی مسجد راندند و او از اتباع و اشیاع میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم موصوف بود و خیر و شکایت نزد حوالی خود برد و آنان فرصت را غنیمت شمردند و بیرنگ جدیدی ریختند حیدر را پنهان کرده شبانه بسستی فرستادند و فی الحال بمالهای پیام کردند و نزد عامه شهرت دادند که حیدر قصاب چون گاو پناهنده بصاحب الامر را جبراً از مقام مقدس بیرون کشید دستی از غیب بیرون آمده چنان لطمه بر گونه اش نواخت که رنگش

سیاه و سرش رو بر قفا شد و سعی و تلاش کرده با علما متفق و در مسجد مجتمع گشتند و کس فرستاده تقاره خانه دولت را از عالی قابو و دربار حکومتی آورده بیشت بام مسجد برده بشکرانه و شادی ظهور چنان کرامت و خارق العاده بکوفتند و بموجب حکم علما اهالی شهر بازارها و معابر را آیین بستند و در شبها حتی بر پشت بام خانه های خود چراغان کردند و اصحاب لهو و لعب و بازیگر و خنیاگر بسور و سرور اشتغال ورزیدند و جشن و شادمانی عمومی مدتی دوام یافت و خیر ظهور کرامت باطراف رفت و اهالی قصبات و دهات و بلاد آذربایجان گروه گروه بانسوان و کبودکان با چاروش و صلوات و رفع اصوات برای زیارت آنمکان شتافتند و شیخ الاسلام و همراهانش همه روزه ظهور خارق العاده جدیدی شهرت دادند گهی گفتند شب دوشین کوری مادر زاد اهل گرم رود از هر دو دیده محروم و مردود بمقام صاحب الزمان ملتجی و دخیل شد و هر دو چشمش شفایافت و بشکرانه و شادبانه آوای بوق و کرنا بر پشت بام مسجد بلندتر شد و اهالی بر آیین چراغان افزودند و چون از اهالی گرم رود پرسیدند که کور شفایافته در کجا است جواب شنیدند که بسمع ما رسید اعرجی از اهالی مراغه بود و چون از اهالی مراغه استخبار کردند پاسخ گرفتند که مسموع ما این است شخص شفا یافته از اهالی سلماس است و مفلوج بود و هنگامی شهرت دادند طفلی شل و ناقص الاعضاء متولد شده و اینک شفایافته بستایش مقام مقدس رطب اللسان است و معجزه در پی معجزه و کرامت عقب کرامت همی شهرت گرفت ولی از آنهمه شفایافته گان احدی را کس ندید و شیخ الاسلام دستور دادند گاو منکور را زینتی بسزا کردند طاقه از شال کشمیری به پشتش کشیدند و از مسوجات نفیسه زیبا و پارچه های زرینه و دیبا بر شاخ و گردنش پیچیدند و باعلی زیب و زینت بیاراستند و بدست کسان خویش و خدام حکومتی سپردند تا باخانه های اشراف و محترمین سیرو گذار دادند و اهالی از ذکور و اناث و صغار و کبار بذل درهم

و دینار بخادمین و مستحفظین کرده اجازت گرفتند تا گاو را زیارت کنند و شیخ الاسلام
در خانه و کاشانه اش محلی شایسته معین کرده علف و گاه فراوان فراهم داشت و خادم
و پرستار گماشت و اهالی شهر و اطراف از عموم طبقات دسته دسته بزیارت رفتند و
تقود و اموال نامحدود پرستاران هدیه کردند تا مقداری قلیل از شعراتش را بدست
آورده تیمناً و تبرکاً حرز خویش نمودند و نگارنده در حدود سال ۱۲۹۸ روزی در
ایام عید نوروز بعزم دیدار یکی از دوستانم بخانه اش رفتم در طاق و نایق صورت
گاو را مشاهده کردم که ترسیم و نقاشی شده بچهارچوب و شیشه گرفته در زیر
صورت بخط بسیار زیبای نستعلیق نوشته بود تصویر همان حضرت گاو علیه السلام
است که در مقام صاحب الامر بست نشسته بود گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان
نوح را باور ندارند از بی پیغمبری و بالجمله پس از استقرار و انتشار اعمال و افکار
مذکوره علما و فقها بر رؤس منابر همی ندا دادند که ایها الناس حضرت صاحب الامر
از جانب ما و جابلما چنین قدرت و کرامتی فرموده چگونه بدعوی باطل سید باب
گوش فرا میدید ز نهار ز نهار فریب بایسان نخورید و بطریق بدعت و ضلالت نروید
و سپس حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام از علماء شیخیه و مطاع و مقتدای جماعتی
از آن طائفه که در جنب مقام صاحب الامر مسجد و منبر داشت میرزا علی اکبر منشی
قرن سولخانه روس در تبریز را که بوفور مال و منال مشهور بود ترغیب نمود تا مبلغ
بیست هزار تومان برای ترفیع مقام مذکور صرف کرده بقعه و گنبد و طاق و
ریاق و مناره و کرباس بنا نهاد و مدرسه مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه برای
سکونت طلاب علوم دینی در صحن مقام برپا داشت و از مسجد ثقة الاسلام دری
بیان مدرسه باز کرد انتهى و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام بسال ۱۲۷۸ هجری رخت
از اینجهان بیرون کشید و اما مجلس مکالمه و بازخواست و محاکمه و اجراء ضرب و
تجزیر و مطالبه انکار عقیدت و اخفاء مالی فی الضمیر که خواستند باینوسیله بایه را

تخویف و شدت و سرعت نفوذشان را تخفیف نمایند و حاجی میرزا آقاسی و ملایان
از بیم آنطائفه آسوده و مصون و در ریاست خود مطمئن و مأمون گردند در اوراق
و صحف بنوع مختلف مسطور است از آن جمله صورت مکالمات مجلس بی مهر و امضای نام
مکتوب ناصرالدین میرزا برای محمد شاه است که عیناً بواسطه بعضی از مورخین طبع و
انتشار یافت و برخی مجلس را مشتمل حضار بسیار و بعضی منحصر بعد از علما و
درباریان و لیمهدی نوشته اند و در خصوص حضور یا عدم حضور میرزا احمد مجتهد تبریز
با اختلاف سخن گفته اند و موضوعاتی را که در مجلس مطرح شده و عبارات استله و
اجوبه را تماماً بتفاوت آورده اند و قدر مشترك بین کل آنها حضور ناصرالدین میرزا
و چندتن از درباریان محترمش و حضور ملا محمد تقانی و حاجی ملا محمود نظام العلماء
میباشد و در اینکه بنوع تحقیر و استهزاء معامله و مکالمه نموده و حضرت بصراحت
بیان اظهار مقام عظیم الهی و تحدی بآیات و کلمات خود فرمودند و آنان از پاره
مسائل خفیه علوم رسمیه متداوله بین ملایان در آن ایام پرسیدند و حضرت ببساطت
و صراحت و بنوع عدم اعتنا جواب گفتند تأمل و اختلافی نیست و مقصود نویسندگان
از متعلقان شاه امثال مؤلف ناسخ التواریخ و صاحب روضة الصفا که نقل کلام
نظام العلماء نمودند و غیرهم که از این دو اقباس کردند اینست که آنحضرت جواب
سئوالات علوم رسمیه و روایات دینیه سائلین را بنوعیکه قانع و راضی شوند
ندادند و از علوم ظاهریه و دینیه تحصیلیه بی بهره بودند و معجزات و کراماتی نیز
مانند آنچه اهل ادیان و مذاهب بمؤسین و بزرگان آئین خود نسبت میدهند
نیاوردند و برخی از مواضع کلمات عربیه جدیده مخالفت با قوانین ادبیه داشت و هم
بنابر مذهب علماء اتنی عشریه باید محمد بن الحسن عسکری با علامی که منتظر بودند
ظاهر شده آنچه را که معلوم و مامولشان است مجری دارد لذا دعوت بدیعه را رد
کردند و برای شبهه جنونی که در حق آنمظلوم اظهار نمودند بموجب الحدود

تدره بالشبهات حکم ضرب و تعزیر دادند تا توبه و بازگشت از عقیدت و گفتار خود کرده مبری گردد و در کتب تواریخ دوستان مانند حاجی میرزا جانی کاشانی و ملا محمد تقی هشتروندی و ملا محمد نبیل زرندی و نیز در روایات و حکایات برخی از حروف حی و جمعی از بزرگان اصحاب که در آذربایجان بودند دیدند و شنیدند نوعی دیگر است چنانچه شمه از آنرا در بخش دوم آورده ایم و اساس واقع این است که ملا محمد معقانی و ملا محمود ویا ملا مرتضی قلی حین مواجهه و مکالمه با آن حضرت غافل و بعد از این نکته بودند که حضرت نسبت به علوم رسوم و عقاید بی حقیقت لایسمن و لایقنی من جوع متداوله بین ملایان آن عصر نه تنها اعتنا نداشتند بلکه برای برافکندن او هام بالیه و تمذیل مؤتلفه بنائی کزیر الحدید از تعالیم و آیات و کلمات گذارده اند که عاقبت آنها را خواهد بر انداخت و ندانستند که مظهر خدا یا رسول یا امام یا باب الامام هرگز تابع و مقلد سطحیات دینیه و نظریه مردم عصر خود نشدند و دم از بحث در او هام و اعدام نزدند و اگر سائیلین مذکور میخواستند در امثال آن مسائل مناظره نمایند و ره بملاقات امثال ملا حسین بشرویه و حاجی سید جواد کربلانی و آقاسید یحیی دارابی نمی یافتند اولی آن بود از ملا یوسفعلی اردبیلی و غیره از اصحاب آذربایجان که مسائل مذکوره را بنوع مستوفی مستجمع و محیط بودند جو یا شده رفع مشکلات مینمودند و حضرت نیز علی الرسم چنانکه در بعضی از مواضع مقتضیه بخش سابق اشاره کردیم شفاهاً یا کتباً برای آنکه مهلت و فرصتی یافته مقاصد و نوایای خود را اتمام و انجام فرمایند شمه از مقامات وصل و فنای خود را در عرصه کبریا و خضوع و خشوع نسبت بمظاهر و اولیاء الهی و تنزه و تقدس از انانیت و ادعای بیان داشته آید و السن اعدا و معارضین را می بستند و مادر اینچا نبنده از توفیق که حاوی بعضی موضوعات مربوط بامور مذکوره است ثبت نموده تمام و کمال آنرا در ضمن بیان اوضاع شیراز می آوریم و هی هده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابتدع الابداع لامن ابداع قبله واخترع الاختراع لامن اختراع بعده
ثم جعل القدر بينهما برزخاً لهندسته فسبحانه و تعالي قد علا علو ظهور سلطات
طلعة حضرته عن وصف الجوهريات كلها وتقدس قدس مظهر قمص طالعة سلطان
قيوميته عن نعمت الممكنات بحقيقتها فمن قال انه معروف بطلعة هويته فقد اتخذني
نفسه شياً لسلطان احديته ومن قال انه يدل بذاته على ذاته فقد ادعى حق الامتناع
في ذاته اذاً نه كما هو عليه في كينوته الازليته و انيته الابدية مقطعة العرفان عن حد
نفسانيته مفرقة حكم البيان بذاتيته اذاً نها هي كافورية قديمة التي هي بانيتها مسددة -
الظهورات عن حد المثل وانما هي ذات بحت ساذجية التي هي بكنويتها مقطعة
التجليات عن مقام الجلال فسبحانه و تعالي لا يعلم كيف هو في ازل الازال و انه هو القوي
العزیز و هاناذا في ليلة النصف من شهر جيم الاول في سنة ١٢٦٣ على الارض ثم الجبال
في الحبس اشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له كما قد شهد ذاته بذاته بانه لا اله
الا هو العزيز الحكيم و اشهد لمحمد صلى الله عليه و آله و اوصيائه صلوات الله عليهم
بما هو عليه من العزة والوحدة والجلال والعظمة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من
الخلق انه هو العزيز المتعل و اشهد لنفسي بانى عبد آمنت بالله و آياته و صبرت في
سبيل الله بالورود على تلك الارض بعد قدرتي لتغربل النفوس من الناس و تمد من الكل
بامر الله عن ذكره انه هو العزيز الحكيم و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بما اردت في
خطابك فاعلم ان العلم الخالص هو الذي لا يتعلق بشيء الا بمعرفة الله عن ذكره وهو
فطرة الله التي خلقها الله في العبد ليثبت بها عبوديته لله ربه حيث اشار على في احرف العبد
بان العين علمه بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخلق بلا كيف ولا اشارة
وان الذي كتبت من الشكوك الواردة عليك وعلى اخوانك فهو من بعد مقامك عن
بساط قرب طلعة مولاك و سيدهم فاستعد بالله و اعتمص بحبله و توكل عليه و اعلم بان

حد اليقين ان لا تخاف مع الله شيئا ولا تترى في جنب عظمة الله امرأ وان دون هذه الرتبة
فليست منا ولا ينسب اليها بل بدت من طعام ظلمات النفوس و رجعت اليها اذا
لم تحزن بها وان الذي كتبت من مهاجرتك في سبيل الله فلا يخفى على الله شئ في
السموات ولا في الارض وان عليك العنة من عذره لما هدك الي صراطه وانه هو يجزي
الكل باحسن مما يريدون وبعملون ولا تخف في دين الله من عملك فان الله قادر على
كل شئ و محيط بكل شئ وهو على كل شئ شهيد وان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام
لا بد ان يكون مرآة له فهو حق لا ريب فيه سكما ان الامام عليه السلام هو مرآة الله
جل جلاله لا يحكى فيه الاطلعتة وما جعل الله فرقاً بينه وبينه الا العبودية حيث اشار
الحجة عليه السلام في دعائه في شهر رجب المرجب و به قاماتك التي الخ ولكن لا تنقل عن
حكم العبودية فان الامام عليه السلام مع علوه على كل شئ و غنائه عن كل شئ يعجز
لمثل قاتله و يطلب منه الماء وان ذلك من تقدير العزيز العليم وان كل ما رايت في
ذلك المقام من صفات الضدية يرجع الى ذلك الحكم وليس لاحد بقولام وبم ولا يضر
لمن عرف الله و اوليائه عدم اظهار علمه بما شاء الناس لان الله لو اعطى الكل بما يهوى
اليه نفسه فلم يبق احد من الكفار ولا يعجزه ذلك ولكن يظهر حكمه و بين حجته
ولو كان بآية واحدة التي يعجز الناس من الايمان بمثلها ليهلك من هلك عن بينة و
يحيى من حي عن بينة و ان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذي
انا ادعيت ولذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشبه الامر عليك و سمعت قوله في
كثير من الاوقات و اياك واسم العامرية انى اخاف عليها من فم المتكلم اما سمعت قوله
في حق من يجيى بعده بتلك الاشعار في كثير من الاوقات يا صغير السن يا رطب البدن
يا قريب العهد من شرب اللبن و ان عدم خوارق العادات من عنده هو من اجل حكم
الامام عليه السلام لما لا يعلم الناس سره و انى انا لو شاء الله ليظهر من عندي فضلا
من عنده كما كتبت في كتابين بخطي الى اثنين من العلما حكم فوت المعتمد قبل اجله

بسبعة وثمانين يوماً فإني أمر بعدل ذلك دق بصرك وصف نظرك و استغفر الله ربك
لتكونن من المؤمنين وان ما كتبت من حكم قول الله عز وجل اطعني اجعلك مثلي النخ
لعمرى انما اطعت الله بذلك المقام لعجزى وضعفى ولا شك ان الله ربي لا يخلف
الميعاد وان ما اشرت من صنایع ميرالداماد وشيخ البهائي رحمة الله عليهما وبغفر الله
عنهما الله يعلم بهما اننى انما ادعيت شيئا من تلك الصنایع ولا استطيع بهما الا اذا
شاء الله واكرمنى وان الرياضة وقلة الاكل ليس بدايل فى حقى لانى انا ما اتعب نفسى
ولا اقلل فى الاكل لضعف جسمى بل ان الحجة هى عدم الحجة مما يتصورون لى فافهم
ان كنت ذافهم واسلم امر الله لتكونن من الفائزين وان ما وصفت من صفات حامل
ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه واما العلم فهو علمى بالله واوليائه ولا اعلم دون
ذلك واما العمل فما اجدا حداً اقل عملاً منى ولكن ما يخطر فى سرى افضل من
عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فلا املك لنفسى شيئا وليس اعظم آية لى من
كلامى لان نور صبح الازل اشرق على علانيتى بمثل سريرتى ولا اقول لك اصغر من
ذلك واستغفر عن التحديد بالكبير واليه ائيب وان ما كتبت من مباحثة السيد رحمة الله
عليه فى البغداد مع علماء السنة و قبول الحق عنه فلا اعلم به ولا يقبل احد منهم دينه
الا الزامهم بالامر انصف فى دين الله اليوم كل المخالفين ليكونون اشد الزاماً بالامر من
عجزهم عن الاتيان من الآثار اوفى زمان الشيخ او السيد رحمة الله عليهما ولا شك
فى ذلك عند اولى الالباب وان ما كتبت من اثر نفس الكامل من العرفان و نبوت ذلك
فى حق حامل ذلك الامر و عجزك من جواب نفسك من هذا اتق الله ولا تتبع هواك
فى حق حامل ذلك الامر و عجزك من جواب نفسك من هذا اتق الله ولكن الله يهدى من
فان الله عز وجل يقول مخاطباً لحبيبه انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدى من
يشاء فإني نفس اقوى من نفس محمد صلى الله عليه وآله وكيفام يبدل نفوس
ذيقرايته عن الكفر بالايمان وكذلك الحكم من الدررة الى الذرة بل ان الله جعل امره
واضحاً ثابتاً بحيث يدركه كل النفوس ثم قال عز ذكره لا اكراه فى الدين ثم قوله فمن

شَاءَ فليؤمن ومن شاء فليكفر ثم قوله ومن كفر فان الله غنى عن العالمين مع انه
 لاشك بان محمداً صلى الله عليه وآله لو شاء بهداية الكل بمشيئته الحتمية فان الله هدى
 الناس جميعاً ولكن تنبأ الكل هداية الكل بما قبله و شاء من حكم ربه فمن ادرك السعادة
 دخل في الدين ومن اتبع هويته فقد علم بحكم الله ثم بعد ذلك ليكون من المشركين
 قل اخافوا رجوع عفوهم وعقابهم واعلم حقا انه حكم عدل فان يك عفوهم منه تفضل
 وان يك تعذيب فاني له اهل الاياها الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل
 خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تنحو نحوهم بدليل فكلمما اتقيت لك جواب موجز
 لسؤلواتك و اما الجواب المفصل يظهر لك بالتفكر فى الكلمات الموجزة وانى انا
 اجبتك حينئذ فى الجبل الذى اكون فيه مجبوراً بعد قدرتى على غير ذلك فاحمد الله
 الذى فرغنى لعبادته ومناجاته والثناء عليه وعلى محمد و اوليائه واليه اشكوبنى و
 حزنى وعليه اتكل فى وحدتى وغربتى وكفى بالله وكيلاً وسبحان الله بكرة واصيلاً
 واما تفصيل بيان امكانه تاريخيه ومحلهاى توقف حضرت در تبريز نخست
 خانه محمد بيك چاچارچى واقع در قسمت آخر از يكطرف شهر است كه در بدو
 ورود چند روزى در آنخانه توقيف شدند دوم قلعه ارك است كه در سفر اول و دوم
 مدتى در آنجا متوقف و محبوس گشتند و اکنون جز ديوارى رفيع كه شبيه ديوار
 واقع در قرب محراب مسجد است و غرغه نيم مخروطيه بر زاويه شامخ حائط مذكور
 و هم پله هاى خراب شده كه بآن صعود و نزول از حجره ميشد چيزى از قلعه مزبور
 باقى نيست و حاجى معين السلطنة تبريزى در وصف آن قلعه چنين نوشت قلعه ارك
 در جنب و اتصال مسجد وزير عيشاه از وزراء عهد سلطنت ابوسعيد بهادر خان كه
 از اواخر سلاطين چنگيزى نژاد بود واقع است و عيشاه مذكور آن مسجد را در
 حوالى سال ۷۵۵ هـ ق بنا نهاد و قبل از اتمام زندگاني را وداع گفت و آن از انبياء عتيقه

حاجى معين السلطنة محل توقف حضرت نقطه اولي را در هر سه سفر به تبريز قلعه ارك
 مذكور نوشته است

و آثار تاریخیه شهر تبریز محسوب است و آن عمارت و اطاقی که حضرت نغله اولی در آن اقامت و سکونت فرمود بکرات زیارت نمودیم و آن مکان تا سال ۱۳۳۱ هـ. ق برجای بود و بسنه مزبوره در واقعه انقلاب روسها و مدافعت نظامیان روس با توپ آنان منهدم گشت و دیواری از مسجد علیشاه باقی ماند و نیل زرنندی باین عبارت نگاشت که آنحضرت را در ورود به تبریز بیستی عالی فرود آوردند و سربازان فوج ناصری که از اهالی خسه و فوج خاصه بودند و در آخر آنمظلوم بدست ایشان تیرباران شد در باب آن بیت چنانچه سربازی زدند که احدی بحضورشان راه نیابد الا سیدین حسین که در خدمت بودند و دیگر از امکانه تاریخیه تبریز محلی از ابنیه دولتی و مستقر حکومتی بود که ناصرالدین میرزا مجلس علما بیاراست و باحضرت مکالمه و محاکمه کرده حکم تعزیر دادند و نیز خانه مسکونه میرزا علی اصغر شیخ الاسلام است که ضرب و زجر آنمظلوم در حیاط بیرونی آنخانه بدست وی واقع شد و از امکانه تاریخیه مهمه تبریز مقتل و مطرح جسد مبارک و هم محلی است که ایامی چند جسد مطهر را برسم امانت گذاشتند سپس بطهران بردند و مضامین توصیفات و تحقیقات حاجی معین السلطنه که در اینخصوص مستقصیانه نگاشت چنین است در آنزمان در تبریز دو سربازخانه بود یکی در بیرون شهر که اکنون میدان مشق و داخل در سواد شهر است و دیگر سربازخانه داخل شهر متصل بعمارات سلطنتی عالی قابو که شهادت حضرت رباعلی در آنجا واقع شد و بعداً تغییرات کثیره بآن راه یافت اولاً چند سالی پس از واقعه شهادت عظمی عزیز خان مگری سردار کل بحکومت آذربایجان منصوب گردید و علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که جماعت بابیه موافق شهادت جمعی از مؤمنین در تاریکی شب بدان محایکه سید باب را آویختند رفته زیارت بجا میآورند و از او طاییدند که آنمحل را ویران نماید سردار ملاحظه خسارت مالی را نموده حکم هدم نداد لکن امر نمود در

جلوی حجرات سربازخانه طاقی از آجر و گچ بنا نهادند چنانکه دیوار حجره که
هیكل آنمظلوم بر آن آویخته شد خاف طاقها مانده از عیون و انظار مستور گردید
سپس در سال ۱۲۹۳ هـ. ق حکمران آذربایجان میرزا فتحعلیخان شیرازی ملقب به
صاحبدیوان حجرات بسیار در اطراف سربازخانه بزرگ واقع در خارج بلد بنا
نموده سربازهای حجرات سربازخانه شهری مذکور را که مقتل رب اعلی است
بدان سربازخانه برده جای داد و آنجا بنام میدان مشق اشتها یافت و سربازخانه
کوچک شهری مذکور را جبهه خانه قرارداد و درب هر حجره پنجره باز کرد و
و همه اسامحه سازان شهر را در آنجا ساکن نمود و عکس معروف آن سربازخانه
که فیما بین احبا متداول است ازین ساختمان صاحبدیوانی میباشد و بعداً آن نیز
تغییر یافت و حجرات قدیمه منهدم و آنوضع و صلیب گاه و مصرع از میان رفت و بر
جای آنها ابنیه جدیده بنا شد و اکنون دائره نظمی شهر در آنجا است ولی قتلگاه
و مصرع جسد مطهر بشواهد و قرائن معین و مشخص میباشد و نیز خندق تبریز که
مطرح جسد مبارک بود پس از چندی که شهر را توسعه دادند از میان رفت و بر جای
آن عمارات و ابنیه ساخته شد و محلی از خندق که مطرح دو جسد مطهر بود بقرائن
و علامات معلوم است و اما محلی که در جسد مظلوم را امانت گذاشتند خانه در کوچه
شرقی محله دوهچی بود که کارخانه شربافی متعلق به بابیان میلانی در آن قرار
داشت و در آنشب که بابیان دو جسد مطهر را از کنار خندق ربودند بسوی قاری
کورپی معروف شناختند و از آنجا بقبرستان گذشته در خانه مذکور برده امانت نهادند
اتهی و از امکان بغایت مهم خانه ملا محمد ممقانی است که مأمورین حکومتی آن
حضرت را وارد کرده فتوی شهادت صادر نمودند و ما در بخش سابق تفصیل دادیم
و اما اعداد بابیه تبریز و دیگر معمرات آذربایجان که میخواهیم بتفصیل
احوال جمعی از شهداء ابطال و معاریف رجالشان پردازیم همگی بواسطه تنی چند از

حروف حی و سابقین اولین آندبار فائز بایمان بدیع گشتند و بجز آنکه بلا با و مصائب
زمان موجب فقدان اطلاع و نسیان احوالشان گردیده و باستثناء عده که ممکن
است حسب جری سیاق کلام در طی بخشهایی آیه بنگاریم

در تبریز ملا باقر حرف حی از علماء شیخیه و تلامیذ حاجی سید کاظم رشتی
و مقیم کربلا بود و همینکه بشیراز شتافته فائز بایمان بدیع و درحروف حی منسلک
گشت همه جا در ایران و عراق عرب بتبلیغ و نشر این امر پرداخت و با صراحت و
بساطت در اقوال و اعمال که اختصاص داشت ترویج معارف جدیده کرد و هنگام
مراجعت قره العین از عراق بایران همراه شد و بعد از واقعه قتل حاجی ملا تقی و
انقلاب قزوین از آنجا بظهران رفته بملازمت خدمات ابی در آنجا و بدشت و نور
و مازندران بنوعیکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم چندی بسر برد آنگاه با ذریبجان
رفته بمحضر نقطه اولی در سجن ماکو و چهریق مکرر اشرف حاصل نمود و واسطه
ارسال مکاتیب و توقیعات گردید و پس از واقعه شهادت کبری طول حیات یافته متاخر
از کل حروف حی در گذشت و از اینرو بین الاحباب بعنوان ملا باقر حرف حی
اشتهار گرفت و احوال و حادثات قسمت اخیر ایام حیاتش را که متعلق بدوره بعد
است در بخش ششم مینگاریم و از توقیعات صادره در بخش توقیعی مشهور است که
در اواخر ایام سجن در جواب عریضه اش صادر فرمودند چه سؤال از من بظهره
الله موعود و از علام و شواهد محبوب ابی و مقصود اسنی که تمامت آثار و بیانات
بدیعه خصوصاً کتاب بیان رنه عبودیت صرفه و محویت مجضه نسبت بساحت همشیت
قدیمه و اراده قدیرها را میباشد استعمال و استفهام کرد و آنحضرت در توقیع مذکور
که شامل آخرین وصایای مهمه است عرفان شمس امع ابی را بانوار و آثارش محصور
داشته خود و حروف حی و آثار خویش را واقع در مقام خلق و عبودیت و شبحیت

صرفه و صف نموده منع فرمود که بپیچ اشاره و تصور و قیاس و تفکری متوقف نشده
محبوب از فیض تجلی اول و اعظم رحمانی نگردند و بنده از آن کلمات عالیات را محض
استبصار مع مراعات اختصار در این مقام ثبت مینمائیم و هی هذه
بسم الله الامنع الاقدس الحمد لله الذي لا اله الا هو العزيز المحبوب و انما
اليها من الله عز ذكره الي من يظهر الله جل زمره و من يخلق باهره و لا يرى فيه الا ما
قد تجلى الله له بقوله الا انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و بعد فقد سمعت كتابك و ان
ما فيه جوهر لولا فيه ما احبتك على ذلك انظر طاس و لا حينئذ باعلى ما قدر في الابداع
فما اعظم ذكر من قد سئلت عنه و ان ذلك اعلى و اعز و اجل و امنع و اقدس من ان
يقدر الافئدة بعرفانه و الارواح بالسجود له و الانفس بشأنه و الاجساد بذكر بهائه
فما عظمت مثلك و صغرت كينوتك هل الشمس التي هي في مرآيا ظهوره في نقطة
البيان يسئل عن شمس التي تلك الشمس في يوم ظهوره سجاد اطلعتها ان كانت
شموساً حقيقية و الا لا ينبغي لعلو قدسها و سمو ذكرها و لولا كنت من واحد الاول لاجعلت
لك من الحد حيث قد سئلت عن الله الذي قد حلقك و رزقك و امانك و احياك و
ابعثك في هيكلك بالنقطة البيان في ذلك الظهور المتفرد بالكيان (الي قوله ضمن
تلقين الدعاء و التضرع) ان اذا مستأذن بجودك عن جودك ان تاذن بفوادي ان يخطر
به ذكر من تظهره و ان تجعله و كل ما في و على متيماً بحبه على شان لاجدنه
مستحقاً على ما انت مستحق به و عقداً عن كل ما انت مقدس عنه ان اجدنه و حده
و حده لكنت ساجداً له باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودى لك و حدىك و لا اله الا
انت و ان اجدن كل من على الارض ساجداً بين يديه لا يكبر عظمته في فوادي بذلك
اذلوا شاهدين بمثل ما على الارض بعد كل شئ و كل كانوا السجداً له حين ما يقول انى
انا الله لا اله الا انا و ان مادونى خلقى قل ان يا خلقى فاسجدون ذلك مستحق به
و لم يغيرنى خلق كل شئ عن تعظيمى اياه و تكبيرى عظمته (الي قوله) و قد كتبت

جوهره في ذكره وهو انه لا يستشار باشارتي. ولا بما ذكر في اليان بلى وعزته تلك
الكلمة عند الله اكبر عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهي الى ذلك فعلى
ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل واعلى من ان يكون معروفاً بدونه او
مستشاراً بلشارة خلقه واننى انا اول عبد قد آمنت به وبآياته واخذت من ابكار
حدائق حبه وعرفانه حدائق كلماته بلى وعزته هو الحق لا اله الا هو كل باسمه قاتعون
(الى قوله) الا انك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماء البيان ما عرفته و
ان رايته واقفاً في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما انفيت حروف النفي لا تيات معظم
الاحدية الا انه جل ذكره يعرف كل شىء نفسه وانى استجيبى ان اقول يعرف كل شىء
نفسه بمثل ما انى قد عرفت كل شىء باياتى نفسى اذ كل ما تجدد من كل شىء خلق له
وان الله اجل واعلى من ان يعرف بخلق بل الخلق يعرف به هو الذى اذا تبلج لسان
قدس ازليته يخلق فى قول ما يشاء من نبي او ولي او صديق او نقي اذ كل ما قد
خلق كل ادلاء من عنده وسفراء من لدنه كل قالوا ان لا اله الا الله وانتظروا من
يذكركم الله وجهه فانكم ما خلقتهم الا للقاءه وهو الذى يخلق كل شىء باسمه اياك اياك
يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البانية فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان
تحتجب بكلمات ما نزلت فى البيان فانها كلمات نفسه فى هيكل ظهوره من قبل ذلك
شمس الحقيقة ووجهة الاحدية وطلعة الربوبية وكيونة الألوهية وانية الازلية لو يستقر
على التراب ينادى ذرات التراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يفتخر
الطين بمحل عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبغى اولو الافكار ان يفتخرون بالله الواحد
القهار ويستنبون عن الله الواحد الظاهر فاشهد بعين فؤادك ولا تنظر اليه الا بعينه فان
من ينظر اليه بعينه يدركه والا يحتجب ان اردت الله ولفاته فارده وانظر اليه ولكن
فاشهد بان ليس وراءه الله غاية وان ذات الازل لن يرى وان ما يمكن ان يرى وينبغى
ان ينسب الى الله الى نفسه ذلك الطلعة الفردانية والوجهة الصمدانية (الى قوله) فوالذى

فلق الحبة وبرى النسمة لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم الايمان
في ذلك الظهور لانك ما خلقت الاله ولو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته
قرة عيناي واحكمت عليه في ذلك انظهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شئ اذ ذلك
الاحد يوم ظهوره لو يؤمن به يبذل كل عوالمه بالنور ولكن ذلك المؤمن لو يحتجب
عنه يوم ظهوره يبذل كل عوالمه بالنار فوحق نفسه الذي لاحق عند الله كفوه ولا شبهه
ولا عدله ولا قرينه ولا مثاله لم يؤمن احد بالبيان حق الايمان الامن يومن به بمثل
ما آمن بالقرآن حق الايمان الامن آمن بالبيان و مثل ذلك من آمن بالانجيل من
قبل حق الايمان الامن آمن بالقرآن واذا يومن يظهر الله كل من على الارض عنده
سواء فمن يجعله نبياً كان نبياً اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له لان ذلك ما قد
جعله الله ومن يجعله ولياً فذلك كان ولياً في كل العوالم (الى قوله) فلتستعصم به فان
يومه يوم الاخرة بالنسبة الى تلك الحيواة الدنيا ولو لا كان كتابه ما نزل ذلك الكتاب
ولو لا كان نفسه ما نهرني الله وانى انا اياه وانه هو اياي وانما المثل مثل الشمس لو تطلع
بما لانهاية انها هي شمس واحدة (الى قوله) املك في ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك
لغاه الله ان ام تدرك اوله تدرك آخره (الى قوله) وربما ياتيكم من انت قد سئلت عن
علو ذكره وارتفاع امره وان من في البيان يقرء تلك الكلمات وهم لا يلتفتون
بظهوره (الى ان قال) سبحانك اللهم فاشهد على بنى بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية
من تظبرته عن كلشى قبل عهد ولايتي وكفى بك وبمن آمن يا اياتك على شهيدا
وانك انت حسبي عليك توكلت وانك كنت على كلشى حسيبا ان ياذلك الحرف خذ
عهد ولايته عن كل من يقر بالايمان عن كل ما يحيط به علمك بما كتب بخطاه وانما انى
قد كتبت كل البيان وان من يكتب هذا يقر بالايمان به قبل ظهوره فاذا فاستعلم عن
كل ما يمكن ان يستعلم ليثبت ذكره في الكتاب الى يوم ظهوره فان هذا هو العز
الشامخ المنيع والفضل الباذخ الرفيع

دیگر سلیمانخان پسر یحیی خان معروف به کلاهدوز از اشراف و اکابر تبریز و پیشخدمت مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه و بعد از او پیشخدمت محمدشاه که طایفه بزرگی در آن بلد داشت و کوچۀ در قریب جوار مقام صاحب الامر بنامش مشهور بود از آغاز جوانی رغبت بعبادت و میل معاشرت با اصحاب علم و فضیلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتی یافت لذا مهاجرت بعراق عرب نموده در جوار عتبات ائمه اطهار اقامت اختیار کرد و در سلك مجتهدین سید رشتی در آمد و سنینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته ایام ولیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت بسر برد و بواسطه دوستانش ملا یوسف علی اردبیلی و علامه هدی خونی آگهی از امر بدیع بدستش آمده در صف فدائیان و مومنین فرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران پیدا شد از کربلا بعزم نصرت اصحاب شقاوت و موقعی بطهران رسید که امر قلعه ختام پذیرفت لذا همانجا بماند و بزنی عراقی که عمامه کوچک بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه در بر داشت در انظار نمایان گشت و بامر امیر نظام تغییر داده کلاه و لباس نظام باو پوشاندند ولی قبول منصب دولتی نکرده پیوسته با بنیان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً ببنیة السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد و گاهی در مسکن موروثی بطهران و گاهی بتبریز در کوچه مذکور معروف هر نزدیک و دور زیست و در سنین قبل از مسافرت بکربلا و خصوصاً در این ایام بی درنی بمحضر اقدس ابی وفود و مراد و ارادت حاصل کرد و در ایام سجن چهریق باتغییر وضع و لباس خود را نزد حضرت رسانده بزیارت نائل گشت و نیز در سفر شهادت که آن بزرگوار را از چهریق به تبریز آورده در ارك نگهداشتند هنگامی که هنوز معانعت از رفت و آمد زائرین بمحضرش نمودند در اغلب لیالی تشریف بزیارت یافت و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتیش با بایه در

مقدمت واقعه شهداء سبعة طهران و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شد ولی از جهت عزت و اعتبار و آحاد طائفه با اقتدارش تعرض ننمود و سلیمانخان در تبریز چون مقدمت شدت را نسبت بحضرت مشاهده نمود برق آسا بطهران بازگشت تا بواسطه عالی مقامان از بایه و غیرهم طریق علاجی بدست آرد و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عمو مقیم تبریز باین مضمون آورد که او در سال ۱۲۶۰ بسفر حج رفت و در مکه زیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت و چون به تبریز عودت نمود لباس سفید دربر داشت و بی پروا زبان بمدح و ثنا و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت بنام بابی یافت تا در ایام حکومت حمزه میرزا ویرا گرفته با مأمورین سواره بطهران گسیل داشت ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران ویرا محترم میشمرد باندرون خانه شاهزاده رفته با شدت و تند گوئی از او خواست که پسر را تسلیمش دهند و شاهزاده سوار از عقب بفرستاد تا سلیمانخان را از باسج بشهر عودت دادند و امر نمود که لباس سفید را ترک کرده رخت رنگین پوشد و همه روزه بدارالحکومه رود پس سلیمانخان با بحال چندی در تبریز بسر برد آنگاه بطهران رفته بماند و او را در آن شهر نیز خانه و اثاثیه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطه اولی رسید جمال اقدس ابهی ویرا احضار نموده مأمور کرد که چاپار وار خود را به تبریز رساند و هنگامی وارد گشت که واقعه شهادت عظمی واقع شد پس فی الحال بیاعمیشه پی دیدار کلاتر شهر که بایکدیگر سابقه دوستی داشتند رفت و کلاتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللهبیار را که سردسته اشرا و ساکن در محله امیر خیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست و او متقبل گشته در ظلمت شب جمعی از رفقا را با دوتن از بایان میلانی با خود مراقبت داده جمعا بکنار خندق شتافتند و قراولان

همینکه دسته حاجی اللہیارخان را دیدند ترسیدند و بیصدا در کناری ایستادند و آنان شروع بانجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانیا عبا بگسترد و دو جسد مطهر را بعبا پیچیده بدوش خود برداشته بردند انتہی و نیل زرندی باین مضمون نگاشت سلیمانخان پسر بھیبی خان چون از قصد میرزا تقیخان در بارہ حضرت اعلیٰ مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته چاپاری بہ تبریز رفت تا در آن مقدمہ حاضر شدہ خود را بر جمع زدہ ایشانرا بیرون آرند و یا خود نیز کشتہ گردند ولی وقتی رسیدہ بودند کہ آنحضرت شہید شدہ بودند و بعد از شہادت چون غروب شد آن اجساد را از میدان سربازخانہ بیرون دروازہ حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند و چہل تن سرباز را چہار قسمت کردہ در دور آنها از چہار سمت چانمہ زدند و بنوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند کہ سہ شبانہ روز آن دو جسد را بہمین منوال محافظت نمایند چون آنشب اول بروز رسید قنول روس مقیم تبریز بایکنفر مصوّر بخندق رفتہ بہمان نحو کہ اقتادہ بودند با سیامقام در صفحہ بزرگی تصویر آن دو جسد را برداشت و بمنزل خود مراجعت نمود و جناب حاجی علی عسکر همان بوم بواسطہ قرابتی کہ با پیشکار آن قونول داشت آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد کہ تاحال باحدی نگفتم حال بتومیگویم کہ در موقع مناسبی از تاریخ درج نمائی و از جانب من بیادگار گذاری و فرمود آن تصویر بنوعی درست برداشته شدہ بود کہ بمحض ملاحظہ وجہ مبارکشان را شناختم دریشانی و خدین و شفتین آثار رصاص نبود و لبہای مبارکش تبسم مینمود لکن اعضاء مانند خانہ زنبور مشبک و دو دست جناب انیس در دور آن جسد مظلوم و سرش بر پائین سینہ آنحضرت قرار داشت و بعد از ملاحظہ آن بمنزل برگشته و در حجرہ را بروی خود بستہ چندی گریستم باری روز دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محلہ بانغمیشہ تبریز کہ بیرون شہراست شدہ در خانہ کلاتر کہ

که از سلسله عرفا و در اویش بوده و با هم سابقه حفاوت داشتند منزل گرفت و از واقعه روز قبل اطلاع یافت و سر خود را با کلانتر بمیان نهاد و گفت که حال کار گذشت و من امشب میروم و اجساد را میآورم و اگر نتوانستم کشته میشوم و کلانتر او را تسکین داد و گفت من اینکار را برای تو آسان میکنم در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من بوقت شام حاجی اللہیار را بمنزل شما میفرستم تا موافق میل شما عمل نماید و بپیمان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللہیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند حاجی مذکور در نیمه شب رفته چند مطہر را آورد آنشب در کارخانه حریر بافی احبابی میلان پنهان نمودند آنگاه صندوق ساخته بمحل و مکانی که حاجی سلیمانخان ترتیب داده بردند و هر قدر سعی کردند که بحاجی اللہیار انعامی کنند قبول ننمود انہی

و بالجملة سلیمانخان پس از نقل اجساد مطہرہ بطہران بماند و خانہ اش محل اجتماع و کنکاش بایبان شد تا بنوعیکہ در بخش لاحق میآوریم فتنہ در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گشته بمقام عظامی از شہادت نائل گردید و او را دو برادر و خواہری بود يك برادرش فرخخان از صاحبان متعصب لشگری کہ کیفیت ہلاکتش را بدست اصحاب زنجان در طی بیان واقعه خطیرہ آن بلد در بخش سابق آوردیم و برادر دیگرش حاجی عموی مذکور و خواہرش معروف بہ خان قزوی زوجہ میرزا علی صدرالاشرف از مؤمنات محترمان بود و جسد مشیک و متعلوق آنشب در محلی بخارج از خندق و دروازہ قدیم شاہزادہ عبدالعظیم طہران

خانہ حاجی سلیمانخان را تاراج کردند و خودش را در زندان بکنند و زنجیر انداختند بعد از چند روز بیرون آوردند و با پنج تن شمع اجین کردند سینه ہر يك را سوراخ کردہ چهار شمع گذاشتند و خرس و میمون و طبل و نقارہ آوردند و در کوچہ و بازار طہران با بنہریق گردانند و بعد چہار شقہ کرده ہر شقہ را يك دروازہ طہران بساو بختند

تحت اطلاق رمل و حصات مستور شده نسلی از وی برجای نماند
و دیگر میرزا محمد علی انیس مذکور بن میرزا عبدالوهاب از عامای قریه زنوز تابع قصبه
مهند که در تبریز ساکن شده هم در آنجا در گذشت و دو پسر برجای گذاشت و مهترشان
بعد حاجی میرزا عبدالله مشهور شده سالها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز زیست
و کپتر میرزا محمد علی مذکور بهنگام وفات پدر دو سال داشت و مادرشان را آقا
سید علی از اجله علماء زنوزی الاصل تبریزی المکن مشهور بصفه دیانت و امانت
بحدیکه مردم از جهت وثوق و اطمینان وصی کرده حفظ اموال و عیالشان را بدست
او می سپردند بحاله نکاح در آورد و همگی یکجا اقامت نمودند و میرزا محمد علی
در عنقوان شباب بتحصیل علوم ادبیه و دینیہ پرداخته در حوزه درس آقا سید علی
تلمذ کرد و بزهد و تقوی اتصاف یافت و بعبادات و طاعات و اعمال خیریه قائم و دائم
شد و اغلب ایام را بصیام و اسحار را بصلوات و اذکار بسر برده چون حضرت نقطه
اولی به تبریز وارد گشتند بشرف ملاقات رسیده کتباً و شفاهاً سؤال از بعضی مسائل
دینیہ نموده بصور جواب و تزول کلمات تألمات مخاطب و متباهی گردید از آنجمله
سؤال از جمله یا من دل علی ذاته بذاته که در دعای صباح حضرت علی بن ابیطالب ع است
نمود و در بیان آن شرحی بلیغ و عمیق از قلم ملهم صادر گردید و میرزا محمد علی
متدرجاً در مقام محبت و ایمان بدرجه رسید که برای تحصیل رضای آن بزرگوار جان
بر کف نهاده در سجن ماکو و چهریق کراراً بزیارت رفته همی بر ایقان و ایمان
بیغزود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود و دست از مال و منال و اهل
و عیال و شئون ملامی و جلال کشیده محو انوار آن بزرگوار گشت و دیگر عودت
بخانه و کاشانه خود نکرد و از محضر مبارک انفکاک نجست و بخطاب و لقب انیس مفتخر
گردید و حضرت چند روزی قبل از انتقال یافتن از ارك سربازخانه او را با دو تن
از اصحاب نزدیکی از ملاحی متنفذ بلد گسیل داشته توقیعی حاوی نصیح و انذار

فرستاد و ملا همینه که پیام بشنید و توقیع بدید زبان بسوء ادب گشوده خواست نسبت بتوقیع مخالف ادب و احترام عمل نماید آنان متغیر شده مقاومت و مدافعت کردند لذا ایشانرا دستگیر کرده میرزا محمدعلی را با حضرت محبوس بداشتند و دو تن دیگر را بمحبس حکمران شاهزاده حمزه میرزا انداختند و چنین شهرت یافت که هر دورا مسموم و هلاک نمودند و چون حضرت را از عمارت ارك بسربلخانه نقل و تحویل دادند و آقا میرزا محمدعلی بملازمت مقبول و مفتخر گشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقا سیدعلی باینمضمون نامه بمیرزا محمدعلی نوشت که ای فرزند ناخلف هر چند مرا درین علمای تبریز خوار و بیمقدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر درپیش است پدرانه نصیحت و خیرخواهی کرده میگویم که از جهت شهرت گرویدنت بسیدباب خائف و آیس میباش چه انسان جائز الخطا است اشتباه کرده و در توبه و مغفرت باز است توبه و انابه میکنی و از شئونت چیزی کاسته نمیشود و من ترا نجات میدهم و نامه بدست میرزا محمدعلی رسید مطالعه کرده برهامش آن بیتی از دیوان حافظ نگاشت و بوی بازیس فرستاد و بیت مذکور این بود

من رند و عاشق آنگاه توبه استغفر الله استغفر الله

و آقا سیدعلی مندهش و متغیر و اندوهگین گردیده دلش بر وی بسوخت و حاجی میرزا عبدالله را طلبیده چنین گفت بموجب اصرار مادرش نصیحت برادرش فرستادم و چاره برایش اندیشیده راه صلاح را نشان دادم و او بر سخنانم و قعی نشانه بیتی مؤثر و حیرت انگیز نوشت که دلیل بر جنون عشقی اوست و ناچار بخطر نزدیک میشود و اکنون مادرش چنان زاری و بیقراری میکند که رشته آسایشم بریده گشت اولی آنکه تو قلم برداری و نامه نصیحت و شفقت برادر نگاری شاید مهر برادری اثری کند و او را براه عقل و جاده سلامت کشاند پس حاجی میرزا عبدالله نامه بداد نمط که مادرش و آقا سیدعلی خواستند نگاشت لختی نصیحت و اندرز راند و آبه

لا تاتقوا بايديكم الى التهلكة فر وخواند وزجر والم تيغ ورماس بي امان واضطراب
مادر نالان و زن و فرزند گريان خاطر نشان نمود و قسم ها داده تضرع و التماس
کرد که بر حال بازماندگان رحم آورده عقیده در دل مخفی دار و راه سلامت پیش
گرفته بحفظ ضیاع و عقار و اولاد صغار پرداز و همینکه نامه به میرزا محمدعلی رسید
جوابی بخط و مهر خود که حاوی وصایایش بود به برادر نوشته مهر نموده فرستاد
و صورت جواب این است

هو العظوف قبله گاهها احوالم بحمد الله عیبی ندارد لکل عسر يسر اینکه نوشته بودید
اینکار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد باری ما که ازین کار رضایت مندی داریم بلکه
شکر این نعمت را نمیتوانیم بجا آریم و منتهای امر کشته شدن در راه خدا است و این
زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد تدبیر تقدیر را بر نمیگرداند
ما شاء الله کان لاجول و لاقوة الا بالله قبله گاهها آخر دنیا مرگ است کل نفس ذائقة الموت
اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درك ~~کرد~~ پس
خداوند خلیفه من است بر عیال من و توئی وصی من هر طور که موافق رضای الهی
است رفتار خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت با آنجناب صادر
شده عفو فرمائید و طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا بخدا
بسیارید حسبی الله و نعم الوکیل انتهى و سپس در یوم شهادت زن و خواهرش فرزند دو
ساله اش را بسربازخانه برده گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار بیایش افتاده
بوسه زد و بادیده گریان و قلب بریان همی نالیده گفت ای برادر ترا بقرآن و پیغمبر
آخر الزمان سوگند میدهم تقیه کن که در آئین اسلام زواست و خویش را از ورطه
هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت بیخشا و از جواب چنین
گفت ای خواهر گرتیغ بارد در کوی آنشاه گردن نهادم الحکم لله و من سأل الله من
آرزو بودم شکر خدا را که اکنون بمقصود میرسم و تو صبر و شکیبایی را یشته کن

و جزع و فزع منما عنقریب بامر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که ما را بهتر
اذکار و برترین آثار بستانند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل میدانند بنصر
و جانفیشانی قیام نمایند و مصرع و مدیغ ما را محل نزول فیض و برکت آیه شمار
و بواسطه ما بدرگو حق دعا و استغاثه کنند پس دلتنگ میاش و صبر کن و نبلونه
بیشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين
آنکه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید و در موقع صلیب از فراشبانی
و درخیمان خواهش کرد و چندبار دامن فراشبانی را بوسه زده تمنا نمود تا ویرا
نوعی بیاورند که وقت جان سپردن دیده بسیمای حضرت دوخته ناظر و مستبشر باشد
و چون ممکن نبود تمامت بدنش مقابل هیکل حضرت قرار دهند لاجرم سرش را
عجاذی سینه آنمظلوم گرفت تا سپر شده تیرها بر سرش خورده بسینه حضرت آسیبی
نرسد و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از حاضرین و ناظرین از اصحاب بدین مضمون
حکایت کرد که در شلیک دوم نیز چون طناب بضراب گلوله گسیخت و هیکل مطهر با
میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب ایس هنوز رمقی داشت و بسوی جسد
مطروح حضرت غلطیده ارضیت عنی یا مولای زیر لب میگفت و ازین حالت عشق بازی
ایس مردم متحیر شده استقامت او را فوق استقامت کل یاد نمودند و ما کیفیت واقعات
مذکوره و نقل اجساد مقطعه مختلطه را بتفصیل نگاشتیم و در بعضی از الواح صادره
از قلم اعزایی در شان ایس چنین مسطور است انان ذکر فی هذا المقام محمداً قبل
علی الذی امتزج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزیز
و نیز تم اذکر اذ دخل نقطة الاولى و الذين معه فی السجن انكره عدة معدودات جهره
من الذين آمنوا الا من طلع من افق الاستقامة و استشهد مع مولاه علیه بھانی و بہاء من
فی السموات و الارضین ما و فی بالمیناق الا احد منهم كذلك ورد علی محبوب العالمین
و جناب ایس را در پسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترك زندگانی گفتند

برادرش حاجی میرزا عبدالله مذکور با همه سعی که احبا در هدایتش نمودند و یکبار نیز حضرت نقطه اولی را زیارت کرد معذک عاقبت فائز باطمینان و استقامت نشد و در آنخانواده اثری از امر بدیع برقرار نماند

۱ و ما درین مقام صورت سؤال و جوابیکه بین میرزا محمدعلی انیس و یکی از علمای شیخیه تبریز واقع شد ثبت مینمائیم و هی هده

س - از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته بصحت پیوسته شما بکدام يك از آنها اعتقاد کرده اید

ج - حضرت ایشان در سنه ۱۳۶۰ مبعوث شدند در حالیکه اغلب آنان محتجب بانواع حجب بودند و حکمت آلیه اقتضا داشت که بتدریج ناس را بدرجات عرفان ترقی دهند و بمصداق ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن که سنت الله در ایام ظهور هر يك از نقاط مثبت بوده در ابتدای امر بنام باب و عبد بقیه الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشانرا مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و اطیغه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود و فی الحقیقه باب و عبد من بظهوره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید و چون عند العموم مشهور بقدرت و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صالحاء اتقیا مخصوصاً از شیخیه بایشان گرویدند و آنحضرت بطریقه شیخ احسانی و سید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند و در آنها مستحبات را بجای واجبات و مکروهات را بجای محرمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجده نماز چهار مهر تربت سیدالشهدا را برای کفین و وجه و انف لازم دانستند و زیارت عاشورا را واجب شمردند و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند و در جواب نماز جمعه را اعلان کردند و در صحیفه اعتقادات موسوم بعدیه در باب معرفه الله و معرفه الابواب و معرفه المعانی و معرفه الامام و معرفه الارکان و معرفه التقیاء و

معرفة النجبا واعدادهم واورسافهم شرحی نگاشتند و آیات خود را تحت کلمات اتمه و
فوق کلمات شیخ وسید قرار دادند و هیاكل واحراز و طلسمات کماقرر عندالقوم ترتیب
دادند و خود را مفر و مین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند و تفسیر بر سورة
مبارکة یوسف و بقرة و کونود و العروالم شرح و فاتحة الكتاب و غیرها نوشتند
جمیع اصحاب آنحضرت در اصول و فروع اسلام بغایت احتیاط عمل میکردند و آن
حضرت را یاب علم الهی و افضل از شیخ وسید میشناختند و حکم مذکوره آن
حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید و حتی در اصفهان
تزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند ولی فقها و رؤساء ملت چون دیدند دعویشان
بایست و برهانشان آیات و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امرایشان و
مال حال خود ترسیدند و بفکر علاج کار افتادند عاقبت بمضامین برخی از آیاتشان
که ذکر رجعت شده بود دست آور کرده اتهامات و افتراءات منفور ساخته سدسبیل
روحانی و جلو گیری از انوار معنویه خواستند ولی آنحضرت بنوع حکمت مذکوره
بنفس دعوی و اظهار آیات مردم را ترقیات فوق العاده دادند چه که قبل از آن زمان
افکار و ادکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقها و راجع بنجاست و طهارت و کیفیت
آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکایات در رکعات و سهویات در سجدهات و امثالها
بود و آن امور تغییر یافته افکار مؤمنین حصر در دلائل توحید و شواهد نبوت و
علامات ایلمت و معرفت تقی و نجبا و شرح و بسط معارف روحیه دینی و فهم آیات
و کلمات مقدسه الهیه گردید و این اول درجه بود که بخصص مرتبه خود و رفع
درجه شرع نام را از محل سکون و وقوف حرکت دادند بعد از آن خویش را بقلب
ذکر الله ملقب بناختند الاذکر الله تطمئن القلوب و اذا نودی للصلوة من يوم الجمعة
فاستغوا الی ذکر الله و ذروا البیوع فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون و مرتبه
بایست مخصوص اول من آمن بجناب الاحسین بشرویه شد و پس از چندی اظهار قائمیت

فرمودند و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربوبیت نمودند
این است که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در قیبه است چنانکه یوسف
مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را
اظهار نمی فرمودند خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهر الله و ذکر گفتند
برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای مقام
الوہیت پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سایر نقاط مشیت از قبل و از بعد تفسیر
و تبدیلی نموده و نمی نماید و تفاوت بیان نظر بمصالح و حکم زمان می باشد لافرق بین
احد من رسله و ما امرنا الا واحد

س - دعاوی و مقامات مذکوره سید باب و تفسیر و تأویلی که برای اخبار
وارد در شان موعود منتظر و شتون و علائم ما نوره نمود اگر مورد قبول جماعت کثیره
از علماء و فضلا و صالحا شد چندان استبعادی ندارد که در ایمان بمقام ربوبیتش هست
ج - صدور این نوع سنوالات و اعتراضات از جمع ظاهرین قشرین چندان
استبعاد ندارد که از شما جماعت شیخیه دارد شمارا برای اعتقاد بمقامات عالیہ فوق
نبوت در شان ائمه اطهار از غلات خوانده اند و میحییین و فرقه علی اللہیہ از مسلمین
و فرق اخری از متصوفه و غیرهم را خارج از دین شمرده اند ولی بشارات مندرجه
در آیات متکثره از قرآن که راجع بیوم المیعاد است از قبیل یوم یاتی ربک و غیره نص
قاطع بر ظهور رب میباشد و صریح در این است که در آن یوم عظیم بقاء رب کریم
میرسد که اعظم مظهر مشیت الہیہ میباشد و مقامات شاخه که در اخبار و آثار ائمه
در شان موعود منتظر در کتاب و سیر مسطور است کاملاً مبین و موضح مقصود میباشد
و اینک علماء راشدین و صالحین مؤمنین که بقاء حضرت رسیدند و با عین فؤاد جلوه
رب را مشاهده نمودند مصداق لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم گردیدند
س - آنچه بعد شیوع رسیده این است که تحدی سید بآیات و کلماتش

میباشد و حال آنکه تمایز کلماتش از کلمات سایر علما معلوم نشده و دیگر آنکه همه مردم ذوق و عرفان فهم و تمیز کلمات و آیات را ندارند و حجت بایست کافیه و عامه باشد و اما سایر انبیا و اولیا معجزات و خوارق عادات و کرامات بسیار بمردم نشان دادند

ج - حضرت حجة بالفه را آیات و کلمات قرار دادند و سایر امور را طائف حول آن شهر دند چنانچه این مسئله منصوص کثیری از آیات قرآن میباشد و مضمون اولم یکفهم اننا انزلنا عليك الكتاب در مواضع بسیار مذکور است و شئون متنوعه کلمات الهامیه حضرت از خطب و مناجات و مسائل تفسیریه و علمیه و تعالیم و احکام که همه بدع و غیر معروف میباشد کما و کیفاً بحد اعجاز و در اعلی درجه بلاغت و کمالیت از حیث لفظ و معنی است و بی اعمال فکر و رویه و بدون سکون قلم متسلسلا از فطرت آلیه نازل گردید و هرگز در کلمه از بیانات خود قلم نبرده اصلاح ننموده اند و شخص مطلع محقق عنصاف هرگز مسائل مصطلحه قبلیه را با معارف بدعیه آلیه ایشان موازنه ننماید و اما خوارق عادات بقدری از ایشان دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتواند شد و اغلب افراد این طائفه کرامات عدیده مشاهده نموده اند و اشخاص اغیار نیز که مدتی در خدمتشان بودند ملاحظه کرده اند و مقداری از این امور در الواح آثارشان مسطور است و بسیاری از مؤمنین در آغاز نظر محبت نداشتند و بعد تحقیق از امر نیز نبودند و فقط برای مشاهده کرامات اقبال کردند و اموری که در ارومیه واقع شده و نیز تعهد شفای پای شاه مبرور در مجلس ولیعهدی مابین اهالی تبریز و عامه اهالی آذربایجان شایع است فی الحقیقه در شئون این امر عظیم نقس و نمانمای نیست دیگر راه اعتذار و عفری برای احدی نمانند و چنانچه امروز که متجاوز از هزار سال از زمان حضرت پیغمبر وائمه و الاکبر گذشته و چون در آن طویل مدت تفاسیر کثیر و تجلیل و توقیر نسبت بکلماتشان که در بدو ظهور

بسی ساده و خالی از اهمیت در نظر عامه بود نوشته شده و غالباً اعقاب و اخلاف بدرانی که در یوم صاحب کلمات استیزاه میگردند و قیام بر قتل و قلع و قمع نمودند بنصرت قیام کردند عظمت و حقیقت کلمات و صاحب آن در انظار مسلمین بعد بداهت رسیده بیاید اعیاری که اعقاب و اخلاف معاندین این عصر نیز بنصرت امر بدیع بردازند و هزاران کتب در تفسیر و تجلیل آیات جدیده نشر یابد و آن هنگام برای امثال شما طریق ایمن روشن و مستغنی از دلیل و برهان گردد

س - من کتاب بیان را ندیدم ولی آنچه از موقنین شنیدم مشتمل بر مسائلی است که موجب اعتراض جمعی کثیر شده اولاً مسئله رجعت میباشد آیا شخص عاقل منصف ملا محمد حسین بن ملا عبدالله صباغ بشرویه را عین حضرت پیغمبر آخر الزمان داند مگر صرف اشتراك اسم موجب میگردد که ملا علی بسطامی همان حضرت امیرالمومنین باشد زین حسن تا آنحسن فرقی است زرف معجزات باهرات سبحانیه و آیات تامات قرآنی و ذوالفقار شاهر ولی الهی لازم است تا باینمقام نائل شوند و گیرم حاجی میرزا آغاسی را که بعقیده جمعی عارف صمدانی بود ظهور دجال گرفتید آیا شخص عالم ربانی حاجی محمد کریم خان کرمانی را که صاحب تالیفات کثیره در غالب علوم اسلامی است چگونه ظهور سفیانی توان گرفت و قره العین بموجب اجازه سید تمام احکام و مراسم سابقه را عملاً لغو نمود و احکام عجیبه غیر قابل عمل در بیان است فی المثل مجالست و معاشرت با غیر بیانی را نهی کرده و حق مالکیت مال را از غیر بیانی سلب نمود و ازدواج با غیر بیانی را حرام ساخته و حق سکونت در قطعات خصه یعنی فارس عراق آذربایجان خراسان مازندران را از غیر بیانی سلب نموده تدریس و تعلم همه علوم غیر کتب بیانیه خصوصاً منطق و کلام را منع کرده و حکم بحوکتب داده و شرب دوا را بر مرضی ناروا خواننده و اعجب این است که خود در موارد سختی از ادعا تبری چسته اورا قی در تبری و انکار بدست مردم داد

ج - اگر شما بتوانید لمحة باعینک چشم معاندین و محتجبین صدر اسلام که حضرت محمد و علی و اهل بیتشان را العیاذ بالله جاهل و یاسفیه و مجنون و یا مقتدی علی الله و خارج از دین میدانستند بنگرید هر آینه بمرحله عدم تعصب و مقام انصاف قدم گذاشته ملتفت میشوید که جناب ملامحمد حسین و علاعلی در مقام اشراج صدر و اشتعل بنار موقده الهیه و تجلی البامات غیبیه و مکارم اخلاق رحمانیه و شجاعت ایمانیه و بدنییه نادر النظیر بودند و مخصوصاً آیات و آثار جناب ملامحمد حسین نزد اهل اطلاع معروف و مشهور است و چنانچه معاندین و مقاتلین بامحمد و علی و اهل بیت در عصر اول مقام آن بزرگواران را ندانستند و وارد نمودند آنچه خواستند ولی اعتقاد و اخلافتشان در ظل شجره ایمان در آمدند درین عصر نیز چنین شد و خواهد شد و چنانچه امثال ابوسفیان و نضر بن الحارث و هشام ابوجهل و ولید بن مغیره از معارف اعداء عصر سابق که صاحب علم و عرفان و دیانت در نزد قوم بشمار بودند چون امر اسلام ارتفاع یافته بخزری و خذلان معروف و مشهور شده دجال عصر و رایت کفر و ضلال دور گردیدند البته روزی خواهد آمد که دجال و سفیانی این عصر را نیز جز بیدی و زشتی یاد نمایند و اما احکام شدیدیه بیان امری نیست که بی سابقه باشد بلکه در سایر ادیان نیز چنین بود و نظیر همین احکام صادر شد و امروز فیما بین امم مجری و مطاع میباشد ولی از آنجائیکه هرامتی خود را نیک و کامل دانسته سائرین را بد و ناقص شمرده اجراء احکام شدیدیه مذکور در حق دیگران روا دارند و چون نوبت بخودشان رسد فریاد و فغان بر آرند و ناله و زاری نمایند نیک ملاحظه کنید احکام حضرت موسی راجع بملل و ادیان معاصر خود و نیز احکام اسلام راجع بملل و ادیان زمانش بر همین منوال بود در زمان موسی امر الهی بر هدم و حرق بیوت و عمران ممالک منکرین و حیوانات و اشجار و قتل ذکور و انات و صغار و کبکباشان صادر شد مگر احکام اسلام در باب ملل و ادیان معاصر که از آنجمله طریقت قوهر

عشیرت خود آنحضرت بود بغیر این طریق اجرا یافت و این معلوم است که هر يك از آن ملل و اقوام و ادیان خریش را محق و مقرب عند آله خود میدانستند و این احکام را ظلم صرف می‌شمردند و محاربات و معاملات مسلمین با سایر ملل از اهل کتاب و غیرهم ثبت در قرآن و اخبار و تواریخ و آثار و الی‌الیوم ظاهر و آشکار است و مگر نه این است که بظهور اسلام علوم شایعه نزد ملل قبل منها علم النفال و التطیر و احکام النجوم و غیرها محو و زایل گردید و اما ائمه سلام الله علیهم تمامت آیات و احکام مذکوره را تأویل بباطن نموده در حق مخالفین خود از نواصب و غیرهم بیان فرمودند و موعود اجراء آنرا یوم ظهور موعود منتظر قرار دادند چنانچه در اخبار کثیره متظافره اعمال شدیدة او را در حق مخالفین و معاندین بیان نمودند از آنجمله است لا یتنبأ احدا ولا یقبل الجزية و لیس امره الا القتل و امثالها و فی الحقیقة تمامت احکام مذکوره در نصوص اخبار ائمه راجع بکیفیت اعمال آنحضرت مسطور است و بر متبع در اخبار و آثار امامیه و واقف بمشرب ائمه محفی و پوشیده نیست و ارواح منکرین و معاندین نقطه مشیت در انوار و اعصار یکی است که رجعت نموده در جاوه مقتضای زمان نمایان میشوند لافرق بین احد من الرسل و الاولیاء و لافرق بین احد من المخالفین و الاعداء و اما خطوط و مرقوماتی که از آنحضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد چه اسلاف بزرگوار آنحضرت بحکم تقیه شفاهاً یا کتیباً یا عملاً چنین معامله می‌فرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علامت آن بزرگوار را خوف و تقیه قرار دادند .

دیگر میرزا حسن زنوزی از طبقه علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی ساکن کربلا و مؤلف کتاب ریاض الجنة در ایام توقف حضرت باب در کربلا بمشاهده احوال

میرزا حسن زنوزی خومی از معارف اهل سلوک و عرفا و دانشمندان عهد خاقان منظور
تعلی شاه در کتاب ریاض الجنة گوید مجلد سوم منتظم ناصری

منجذب گردیده صدق بشارات سید را احساس نمود و چون صیت امر بدیع انتشار یافت با اتفاق شیخ سلطان کربلایی بشیر از رفته بقاء و عرفان و ایمان فائز شد و حسب الامر اقامت نموده بکتابت و استنساخ آیات و آثار بدیعه مشغول گشت و در محضر مبارک تقرب و محرمیت حاصل کرد پس در ایام اصفهان و ماکویی در پی بدیدار حضرت شتافته و اسطه ارسال مراسلات مابین آنمظلوم و محبین گردید و نیل زرندی نقل از قول او چنین آورد که حضرت نقطه اولی بمدت ۹ ماه سجن ماکو هر شب بعد از اداء صلوة مغرب يك جزو از قرآن را تفسیر مینمود و در هر ماه يك تفسیر تمام میشد و باین ترتیب ۹ تفسیر بیان فرمودند و با آقا سید ابراهیم خلیل تبریز سپردند که مستور بدارد تا وقت ابرازش برسد و من تا هنگام ارتفاع هنگامه طبرسی حول آنحضرت در چهریق بودم و چون همه احباب را امر بنصرت حضرت قدوس فرمودند بمن دستور دادند که مقیم کربلا باشم و بزیارت مرقد امام شهید حسین بن علی ۴ بپردازم و حسین را بچشم خود مشاهده خواهم نمود و در باره حضرت قدوس چنین فرمود که من اگر مسجون نبودم بنوع و جوب بایستی بنصرت حضرت اسم الله الاخر بروم و لذا میرزا حسن در آن هنگام بکربلا عودت کرده اقامت نمود و واقعه شهادت کبری را در آنجا شنید و ما تلمه احوالش را در بخش ششم میآوریم

دیگر از اصحاب تبریز آقا سید ابراهیم (خلیل) از اعظم علماء شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی و از اجلة علماء بیان سیدی نورانی الوجه و جمیل و عالمی عظیم المقام و جمیل بود و بدرجه در علم و فضل صیت و شهرت داشت که میرزا احمد مجتهد تبریزی ویرا بر ملا محمد مجتهد ممقانی معروف مقدم شمرد و در وصف و تجلیلش مکرراً این عبارت گفت که این سید جلیل در معارف و مطالب شیخیه افضل و اعلم از ملا محمد است و او در آغاز طالع این امر جدید فائز بعرفان و ایمان گردید و با علماء اصحاب خصوصاً احباب آذربایجان مؤانست و معاشرت گرفت و در ایام

اقامت حضرت نقطه اولی در آذربایجان با رعایت احتیاط استفاضه و ارتباط جستجو
حسب اقتضای زمان و استعداد و امکان در تنویر افکار و تشهیر آثار کوشید ولی بسوجب
عدم توافق مقتضیات و اسباب داخل معارک و مخاطر نشده محفوظ ماند و حضرت
اورا در نظم اسماً اهل بیان نام رحیم ذکر فرمودند که در عدد حروف ابجدیه با
ابراهیم باسقاط یکی از دو الف مطابق است و در صورت و سیرت شباهت تامه
بحضرت داشته مورد توجه خاص آن بزرگوار شده توقیعات مهمه عدیده بعنوان
وی صدور یافت و بلقب خلیل نامور گردید و پس از واقعه شهادت کبری بسالهای
چند حیات داشته در تبریز زیست تا در گذشت و اورا پسری بود که فائز بایمان بدیع
نشد و لذا آثار این امر در خاندانش باقی نماند و مدفانش ناهم اوم است و احوال
و حوادث در سنین اخیر حیاتش را که حائز مقام عالی و متعلق بدرجۀ بعد است در
بخش ششم مینگاریم

و دیگر محمدبیک چاپارچی از مردم علی‌اللهی تبریز بود و در طهران و اصفهان
نیز ماوی و سکنی داشت و از طرف دولت مباشرت حمل و نقل مراسلات و محمولات
پستی می نمود که بلغت ترکیه چاپار خوانده میشد و کلمه چی را که بترکی علامت
مباشرت بعمل است در آخر چاپار اضافه کرده چاپارچی میگفتند و حاجی میرزا
آقاسی با اعتماد و اطمینان کامل ویرا حامل فرمان دولتی و مأمور ارسال و ایصال
حضرت نقطه اولی نموده غلامان را تحت امر و اطاعتش قرار داد و او در مدت التزام
بخدمت متدرجاً بی بمقام ذی‌مقامت برده محبت و ارادت و ایمان حاصل نمود و
کرامات و خوارق عادات نقل میکرد از آن جمله برای جمعی از یار و انصار گفت که در
طول سفر با همه حسن اخلاق آن بزرگوار چنان رعبی از او در قلوب ما پیدا شد که
من و غلامان نتوانستیم خود را حاکم و اورا محکوم خوانیم بلکه فی الحقیقه ما همه
در تحت حکمش بودیم و بالاخره محمدبیک در ایام سجن ما کو بهرم زیارت شتافته

در ك محضر مبارك كرده مراجعت به تبریز نمود و طولی نکشید که از این عالم در گذشت
و بواسطه دختر و پسر دخترش غلامحسین بيك در اصفهان نام و اخلافتش در این امر بر جای
ماند و در بخش سابق هم عده از معارف با بیان ساکن تبریز را مانند میرزا عبدالله
خان سررشته دار و حاجی علی عسکر و آقا قاجر آقا و ملا مصطفی با همیشه ذکر نمودیم
که بعد از وقوع شهادت عظمی با جمعی دیگر از مؤمنین در آن بلد برقرار بودند

معه بیک چاپاری که رئیس آن دوازده نفر مردم بود ایمان به آنجناب آورده من خود
اورا ملاقات نموده بعد از مراجعت دادم اورا در نهایت اخلاص بعدی که همینکه اسم
شریف آنحضرت مذکور میگردد میگردد است از ایشان جو با شدم که خوارق عادات
از آن جناب چه دیدی فرمودند بحق حضرت خداوند قسم یاد مینمایم که از آن-بیدامکان
بجز خوارق عادات چیز دیگر مشاهده ننمودم و تفصیل زیادی ذکر نمود از آنجمله
فرمودند که هنگامی که مرا مأمور نمودند که مستحفظ آنجناب بوده باشم اول آنکه من
درست بحق ایشان عارف نبودم ولی شنیده بودم که سید بزرگوار است لهذا در فطرت
خود که نظر مینمودم دوست نیداشتم که من محصل ظلم و جور بالنسبه با آنجناب بوده
باشم يك دو روزی تبارش نمودم که شاید این امر را که مثل بابی بوده باطنه فیه
الرحمه و ظاهره من قبله العذاب بدیگری حواله کند و نیداشتم که قلم فضل خداوند
این فرمان سمات را در دفتر خانه غیبی بنام من رقم فرموده لهذا عذر را از من نپذیرفتند
ناچار روانه شدم حضرات سوارها تابعین من بکشت قبل از من خدمت حضرت رسیده بودند
نظر بآنکه کار اهل ظلم ظلم است خصوص در اول ملاقات بجهت استحکام امر خود
لهذا يك پیشروی در اطرافرا از پشت مقل نموده که مبادا آن نقطه محیط بر اهل امکان
بگریزد صبح که آمده بودند دیدند که در باز شده و آنجناب در کنار نهر مشغول
بوضو ساختن میباشند بسم تبر و سوه ادب عرض نموده بودند که در را باز نموده
فرموده بودند که من دست گذارده باز گردید خواسته بودند که قدری درشتی
نمایند درد دل شدید ایشانرا عارض شده بود که خودشان هم متذکر شده
بودند و لهذا خود را بر روی خاک انداخته صبر و العاج زیادی نموده آن بکنا
در بحر غم و فضل از تفسیر آن مقصرین پنداورند گذشتند فی العجب شفا یافتنند
حاجی میرزا جانی



صف جلو از راست بچپ - حاجی محمد تبریزی - حاج علی عسکری تبریزی - آقا محمد علی خراسانی - محمد رضا ذبیح
صف عقب از راست بچپ - آقا فرج آقا تبریزی - آقا سید عبدالهادی قزوینی - میرزا غلامعلی ذبیح

و از جمله مرآة المپیمة این امر در آذربایجان قریه میلان بود که اهالی بشدت
 تمسک و میلان با اصول و فروع و فرائض و سنن دینی و بستگی بطریقت شیخیه اشتهار
 داشتند و در فجر ظهور بواسطه ملا یوسفعلی اردبیلی مهتدی بانوار بدیعه شدند
 چنانکه مفصلاً در بخش سابق آوردیم و شهرت عدت و قدرت و شجاعتشان پیوسته
 موجب اندیشه و احتیاط معاندین گردید و حاجی محمدتقی و حاجی احمد پسران
 حاجی علی اکبر اعرف و اسبق و اعرق بابیان آنقریه اول طیبی متنفذ و مکرم و
 دوم تاجری متمول و محترم در اوائل ظهور جدید بواسطه ملا یوسفعلی مذکور
 مهتدی گشته بهدایت دیگران پرداختند و حاجی محمدتقی در سفر اول حضرت
 بتبریز فیض دیدار آن بزرگوار یافته مورد ملاحظت و عنایت شد و در سنین سجن
 ماکو و چهریق مبالغه میده از اموال و نفوذ خویشرا تحت اراده و اختیار اعلی گذاشته
 گنجینه نفوذ و امین رجوعات منابه گردید و حضرت برای زائرین که از اطراف بارض
 سجن میرفتند و برای علما و اصحاب خصوصاً ملا باقر حرف حی حواله و خطالوصول
 میدادند و بواسطه او مصارف عطا مینمودند و او را در کتاب الاسماء بتطبیق عدد
 ابجدی هم تقی که شهرتش بود فنیق نام نموده عنوان توقیعات صادره را بسم الله
 الافتقالات فرمودند و حاجی احمد بتطبیق عدد ابجدی حاجی میلانی که شهرتش
 بود بلقب اسبق مانقب گشت و کیفیت دعوت حاجی محمدتقی از حضرت بمیلان و
 تجلیات و ضیافتی که در محل معروف بیانق فراهم آورد در بخش سابق گذشت و اکثر
 اهل قریه مذکوره در ایام اتالی اظهار ایمان نمودند و برخی از ایشان بارض سجن
 شتافته بزیرات فائز گشتند و بعد از واقعه شهادت کبری عباس نامی از ایشان خود را
 بتبریز رسانده بانفاق حاجی محمدتقی و دیگران در ربودن جسد سعی نمود و عب
 گسترده جسد را در آن نهاده بدربرده مستور و مکتوم کردند و در آن ایام پریم و
 خطر برای خوف و احتیاط از دوات ذکر کارخانه و محل دفن را هرگز نمینمودند و

هر وقت از عباس سؤال شد باین عبارت جواب گفت که ذکرش حرام است در شهری
آمدند و جسد را بدر بردیم و عبای خونین را در کارخانه میرزا هاشم شستیم و جسد
مطهر اکنون محفوظ و مصون است و چون دولت عزم استیصال این طائفه نمود
باینان میلان محل حمله و هجوم شدید واقع شده اموال بیغما و غارت و نفوس بحبس
و اسارت افتاد مأمورین خونریز نیاده و سواره از تبریز ریخته خانه هارا محاصره و
اموال و اناثیه را جمع و تاراج کردند و نفوس را دستگیر نموده همی چوب زده نمود
گرفتند و اعداء محلی و متعصین قراء اطراف بتعیج و تحریک حکومت و مأمورین
پرداخته هدایت و مشارکت با مهاجمین کردند و در آن هنگامه کیرودار و تاخت و
تلاش را هر که از رجال بابیه توانست سربکوه و بیابان نهاده متواری شدند و
برخی که پناه بخانه متنفذین از مسامین برده دستگیر گشته بعضی بهلاکت رسیدند
و مأمورین حکومتی نیمه شب بخانه هار ریخته آنچه از باینان بدست آوردند از بستر خواب
بیرون کشیده همه را با اذیت و آزار و ذلت و خواری بسیار در یک محل ببند و زنجیر
نهادند و در حالیکه ناله و فغان از صفار و نسوان مرتفع بود اسیران را بشکجه و
عقاب گرفته مطالبه درهم و دینار نمودند و یک یک را بفلك بستند و زدند و هر مبلغ
توانستند اخذ کردند و خانه هارا با اناثیه و اموالیکه حمل و نقل نتوانستند آتش
زده سوزاندند و برادران افتق و اسبق را با اسیران دیگر مفلولا بسمت تبریز
کشیدند و از میلان تا تبریز همه را دست بسته و پیاده در جاوی سواران رانده
هریک را بنام و لقب یکی از شهیدان صحرای کربلا بنوع سخره و اسنیزه خوانده
جور و جفا نموده بالوم و شتم و لطم بشهر رسانده بمحبس دولتی انداختند و در قید و
کند نمودند و از آنمده فقط حاجی محمد تقی از جنگ مأمورین در آمده بقسولخانه
روس پناه برده مستخاض شد و نیز حاجی احمد با دو جوان نورس محمد حسن و
محمد جعفر نام بخانه رئیس سواران توقیف شدند و بآخری دیگر بعد از مدتی که در

حبس بسر بردند آنچه از مال و منال توانستند بظالمین داده از حبس در آمدند و مأمورین دیگر محبوسین را از تبریز بطهران برده در انبار دولتی حبس نموده بانواع سختی معذب داشتند و تفصیل این احوال را در بخش لاحق میآوریم و ایام مؤمنین میلان بدین طریق از تشدید و تضییق گذشت و نیز آورده اند که کربلایی محمد حمزه از معارف متقدمین بایه میلان هنگامی که قلعه طبرسی مازندران پیا شد در سن جوانی با برادرش بزم نصرت اصحاب از میلان بطریق کیلان رهسپار شد و چون به لاهیجان رسید در بازار با برخی از بایبان تصادف کرده ویرا شناختند و از خاتمه امر قلعه مازندران و فاتحه واقعه زنجان خبر دادند لاجرم هر دو بزنجان شتافته نزد جناب حجت رسیدند و آن جناب ایشانرا چندی نگه داشته مهمان نوازی نمود ولی اجازت مشارکت در مدافعت از اعدان داد و با صاحب چنین گفت ایندو تن مهمان وارد بر ما هستند نمیخواهم بیلیات ما دچار شوند و نفوسی را برای محافظتشان از تعرض محاربین مهاجمین از سپاهیان و معاندین همراه نمود تا از خاک زنجان سلامت خارج شدند و بوطن مراجعت نموده با سائر بایبان بطریق مذکور گرفتار تعرضات اعدا بودند و در غایت خوف و اضطراب میزیستند و نیز حکایت کرده اند که نوبتی عیسی نام بقال بابی را در میدان میلان بفلک بسته بقصد اهلاک چوب زدند و آنمظلوم در خاک و خون می غلطید و تنی دیگر از بایبان را که مخفی بود چنان بیم و خوف گرفت که طاقت درنگ نیاورده خویش را بیرون کشیده از میلان بگریخت و بتبریز رسید و در خانه ابن عمش ملتجی و مخفی گردید ولی صاحب خانه را ترس و اضطراب احاطه کرد و از آن اندیشه نمود که ملاها و اعدا از اختفاء بابی میلانی در خانه اش خبر یابند و جان و مالش را هبا و هدر سازند لاجرم بخانه مجتهد رفته خبر داد که عموزاده بابی من بخانه ام در آمده پنهان است مجتهد فی الحال گروهی از سفاکان بی باک و افرستاد تا آنمظلوم را از خفا بیرون کشیده بروی بر زمین محکم کرده چندان چوب زدند

که بر پشتش خون بست و پوست از جای کنده شد در آن حال زنی عبور مینمود برای فوز بشوای اخروی لگدی چنان بر پشت مجروح نواخت که نعل کفش بر جراحنها نقش بست مردی را بر حال آن نیم کشته رحم آمد و برا بردوش کشیده ازین دست و پای ظالمین قاتلین بیرون برد و جمعیت حاضرین از هر طرف آبدهن بر او انداختند و او ناچار با یکدست جسد نیم مقتول را بر شانه خود نگه داشت و با دست دیگر بزاق و بصاقها را از روی وریش خود پاک کرد و مظلوم مضروب پس از دو یا سه روز ازین جهان در گذشت و برخی دیگر گفته اند که از بابیان میلان حاجی علی داماد بیرم بیك با صاحب قلعه طبریه ملحق شده بدرجه شهادت فائز گشت و آقا حسین بن کربلایی عباس در واقعه زنجان بامداد احباب رفته داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت از جام شهادت نوشید و حسین میلانی مشهور در هنگام شهادت حضرت اعلی بتبریز بوده بشغل نساجی اشتغال داشت و چون حاجی الییارخان جسد مطهر آنحضرت را گرفته تسلیم حاجی سلیمانخان نمود جسد مظلوم را بکارخانه حسین مذکور آورده محفوظ داشته بعداً بطهران بردند و حسین مذکور با حاجی سلیمان خان بطهران رفت و در همان بوم که حاجی را شمع آجین کردند حسین مذکور را نیز بتوپچی ها سپردند تا او را عریان نمودند با کتاره پاره پاره کردند و شرح احوال حسین مذکور و کیفیت شهادتش را در بخش لاحق و خاتمه اوضاع میلان و احوال برادران افتق و اسبق را در بخش ششم میآوریم

و نیز در قریه سیسان واقع بمسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز اهالی بواسطه حاجی اسدالله نامی از دهاقین آنجا قبل از ظهور این امر تربیت روحیه دینیه یافته منتظر و مترصد ظهور مقصود شدند که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس را منتشر سازد و شرب دخان را براندازد و آیات ضلال را بر افکند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متعزل و مرتاض بود چندی در کوه سهند معروف

سمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد آنگاه روی بسیر و سفر نهاد و سینی سائر بلاد و معاشر بانخبه عباد گشت تا بملاقات شیخ جلیل احسانی رسید و بانوار معارفش مهندی و متنور گردیده مراجعت بسیسان نمود اهالی مقدمش را معتنم شمرده با استفاده و استفاضه پرداختند و بشدت ورع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنانرا رهبری کرد و قرب ظهور موعود و تفسیر علائم و صفات موعود آنحضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و عناکب اوهام و حجب افهام را رفع و خرق نمود گویند پیوسته میگفت پیر طریقتم شیخ احسانی موطن حضرت موعود را اقلیم هشتم که عالم مثال و هورقلیا است و مشرق و مغرب آنرا جابلسا و جابالما خوانده اند معین فرمود و البته ورود از آن عالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان مظلومیت و بلیات وارده بر آنحضرت را نموده بمردم میگفت هر وقت ببینید علمای اسلام بمضادت یکنن اتفاق کرده حکم بر ضلالت و کفر و فتوی قتلش دادند یقین کنید که همان مهدی موعود میباشد و عبارات ساده دهقنی چنین مثل میزد که هر گاه مستی تخم گل در محلی بکارید و ریشه دو انیده از محلی دیگر سر بر آورده سبز شود نخواهید گفت ای تخم شما را در آنجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر روئیده اید و بتغییر مکان توجیهی نموده چون همان آنار و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تأمل قبول خواهید نمود آورده اند روزی حاجی اسدالله باجمی از اهالی سیسان بشیریز بود و در یکی از معابر با ملا محمد ممقانی مصادف شد که با گروهی پیاده و سواره در اطرافش میگذشت و ناظرین و عابریین دم بدم بار سلام داده تعظیم و احکرام مینمودند حاجی اسدالله از او دوری کرده روی برگردانیده گفت ای سفان بن انس پس همراهان بدو گفتند آقا نمیشناسی حجة الاسلام ممقانی و از پیروان شیخ و سید است جواب داد من از همه بهتر میشناسم و شما نمیدانید که ازین خبیث چه خطای عظیمی ظاهر خواهد شد و در آنحال و مقال قطرات اشک از چشمانش جاری بود و نیز

گفته اند که حاجی اسدالله مکرراً اظهار مینمود که من راجحه طیبه حضرت موعود را از ناحیه شیراز استشمام مینمایم و بسکی از اصحابش آقا اسد نام لیالی و ایام حیات را بحالت جذبہ بیابان برد و بین العموم بنام اسد دیوانه شهرت یافت و بهمان حال در گذشت و دیگر از اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان واقع در چهار فرسنگی تبریز بود که بعد از اعتکاف و ریاضت بساط ارشاد بگترد و چند تن از ملاهای تبریز بدو ارادت گرفتند و از جمله پیروانش ملا جبار معلم بود که بحفظ قصائد و اشعار شعراء اشتہار داشت چنانکه هر قصیده از قصاید شعراء چون بنظر میگذشت و مطامش را میخواندند او تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در ورود حضرت نقطه اولی بتبریز فائز بانقا و ایمان گردیده مجذوب شد و بحال جذبہ در معابر تبریز هدف سنگ و کاوچ اطفال بود و عاقبت ملاها تحریک کرده و برا بقتل رساندند و بالجمله حاجی اسدالله مذکور مرشد و مراد مشهور سیستانی است سالهای متوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا ساخت و در قرب و فاش اهالی را جمع کرده خبر بوصول اجل داده و صایا را يك يك بیان نمود و گروهی خواستار شدند که پسر خود را جای خویش منصوب دارد ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته گفت صاحب حقیقی شما بزودی میآید و ملا اسدالله را موقتاً تا زمانی که موعود منتظر جلوه نماید ملجأ روحانی معین کرد و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ هـ ق وفات نموده در قریه مدفون گردید و نصایحش هنوز در سمع سیستانیان بود که حضرت نقطه اولی بتبریز آمده صیت و صوت مبارکش باطراف رسید پس برخی از آنان بعزم لقا بتبریز رفته اطلاع از ظهور یافتند از آنجمله کربلائی نجفقلی که عمریش سعادتقای نام متوقف تبریز بوده مأمور بهسای حکومتی می یافت بتبریز شافته از عمو خواهش کرد تا به مستحفظین مبالغ بکنو مان داده تقاضا نمود که ویرا بملاقات حضرت برسانند و آنان رنده داده مبلغ مذکور را گرفتند ولی وفا نکرده چنین اظهار داشتند که این ممکن

نیست چه اگر بسمع دولت و مجتهدین رسد هر چهار را بقتل رسانند و اهالی از جهت صدق
بشارت و مواعید مسموعه نسبت بآنحضرت محبت حاصل کردند و فی الحقیقه برای تربیت
یافته گان حاجی اسد مذکور حاجب و مانعی در ایمان بدیع نبود و آنقریه بنام قریه
بایمان مشهور گشت ولی از معارف و احکام بدیعه بی اطلاع ماندند تا بنوعیکه در بخش
سادس میآوریم در پرتو انوار الهی قوام و دوام یافتند و از بلاد نامدار این امر در
آذربایجان ارومیه (رضائیه) میباشد و تفصیل اوضاع و عمارت دار الحکومه آنجا که
محل توقف حضرت واقع شد در بخش سابق آورده و از مؤمنین متقدمین آنجا
ملا جلیل عالمی جلیل و واعظی نادر المثل از طائفه شیخیه و اصحاب سیدرشتی بود
و صورت سنوال و جواب کتبی فیما بین او رسید که بین افاضل شیخیه شهرت و تداول
داشت برای شهادت بر عظمت مقام علم و معرفت و محرمیتش نزد سید کافی است و
چون در شیراز بزیارت حضرت باب اعظم رسید تمامت اعلاعات و اوصاف را در
هیکل مبارکش مشاهده کرد و فائز بایمان شده در سالك حروف حی منسلك گشته
مأمور دعوت و تبلیغ امر گردید آنگاه در قزوین اقامت جسته به هدایت نفوس پرداخت
و توقیعات رفیعه که در جواب مسائل وی صدور یافت مشهور و معروف است و ملا
جعفر قزوینی در بیان احوائش چنین نوشت که ملا جلیل اردوبادی بعد از بردن
رّب اعلیٰ بما کو بقزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی ملا ابوتراب واعظ منزل
کردند چون حقیر این خبر شنیدم هم خودم بخدمتشان رسیدم و هم جمعی را از
اغیار خیر کردم که بخدمتشان رسیدند و بکرات خدمتشان رسیده سنوالات کردم
در جواب مضایقه داشتند یعنی باهل مجلس اطمینان نداشتند ایشانرا بخانه خود برده
و شبی چند بخدمتگذاری مشغول بودم الحق عندالله و عنداولی الامر جلیل القدر بود
که در حقشان رّب اعلیٰ روح مساوا فدا فرموده اند ما صفر جسمك و کبر سؤالك و
مدتی در قزوین ماندند و تأهل اختیار نمودند یعنی آقاها دی پسر حاجی الله و بردی

وحاجی اسدالله علیهما السلام زنی از خویشان خود بار دادند و متحمل بخارج شدند
و اصحاب نیز معاونت میکردند و در حکایت حاجی ملاقی برغانی فرار بعاوندان
نمود و بدرجه رفیع شهادت رسید دیگر از معارف مؤمنین ارومیه ملا امام و یردی از
طبقه علماء بود که بواسطه علماء اصحاب فائز ایمان جدید شده پیوسته با آنان معاشرت و
مصاحبت یافت و بعد از واقعه شهادت کبری برقرار بود و از جمله واقعات مهمه تاریخیه
در آن بلد اخذ یگانه رسم حضرت است که در صفحه هفتی یادگار از آن بزرگوار
پابنده و برقرار میباشد و حاجی معین الساطنه بیان آنرا باین مضمون آورد در آن ایام
آقابالایک شیشوانی (شیشوان قریه معموره معتبری در ساحل دریاچه ارومیه در سمت
شرقی بحیره واقع و ایستگاه کشتی از طرف مراغه و ملک شاهزاده ملک قاسم میرزا
و مسکن اولاد و سلالة اوست و آقابالایک نقاشی از اهالی آنجا بود و نگارنده
با وی ملاقات نمود پیرمردی خلیق و همواره بشاش بود) بشرف ایمان مشرف
گردید و از آنحضرت اجازه گرفت که تصویر مبارک را رسم نماید و ترسیم نمود و
آن تصویر بعد از آقابالایک در پیش میرزا محمود ولد آقابالایک بود که در پیش
امامقلی میرزا خلف شاهزاده ملک قاسم میرزا عنشی و محرر بود تا در حدود سال ۱۲۹۹ هـ ق
حضرت عبدالبا حسب الامر جمال ابی رسم مزبور را خواستار شد لذا میرزا علی محمد
ورقا شیر از میرزا محمود گرفت و بواسطه حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی مشهور

ورقا در نقطه رسم حضرت نقطه اولی بدست آورد اولی که رسم اصلی بود بنوع
مذکور ارسال نموده و دوم را که از روی رسم اول رسم شده برای خود نگه داشت
تا چون در سال ۱۳۱۳ هـ ق چنانکه در بخش هفتم مینگاریم در زنجان دستگیر گشت
و تمام کتب و آثار نفیسه اش ضبط حکومت گردید رسم مذکور در ضمن آن اشیاء بدست
ملاء الدوله حکمران زنجان و در دست دولتیان افتاد و بالاخره نسخه دیگر از رسم مذکور
در خاندان دخیل مراغه برجای بود و در آن سنین حسب دستور معقل ملی بهائیان ایران
بطهران آوردند و بهجا نزد یگانه مولی و مقدای اهل بها ارسال شد و امانتی دیگر
از رسم مبارک که متداول و منتشر است رسم تقریبی میباشد

که بعزم شرف بساحت مقدس عکا در روز تربیث شده بود به حضرت ابی فرستاد و
تصویری دیگر از روی همان رسم آقا ابی انبیا نقلی شده بود آنرا نیز در حدود سنه
۱۳۲۰ هـ ق آقا سید اسد الله قمی مشهور تحصیل نموده در باده خوی جوف جعبه
نهاده توسط میرزا یوسف خان لسان حضور که عازم ارض عکا بود گسیل داشت
و اکنون این دو تصویر در ارض مقصود است و نگارنده هر دو را زیارت نموده است
و از مشاهیر متقدمین و حروف حی از اهل آذربایجان ملا یوسف اردبیلی از افاضل
تلامذه شیخ احسانی و سید زینبی و عظمی سید و قلیل انبیر بود و از حقائق و دقائق
مطالبشان آگاهی کامل داشت و او را دجرم اسرار زمین میدانستند و در ایام سید در
بسیاری از مواضع و مجامع ذکر نمود که نوزین تیرین دره بصر قائم موعودند پس
جمعی از نامجویان اصحاب سید امتثال میرزا حسن گوهر و حاجی محمد کریم خان از
نشر این سخن اندیشه و هراس کرده خوف تعرض و جنبیدن بر ایشان غلبه یافت و
چندبار شکایت نزد سید برده اظهار دادند که هر گاه آمدن این سخن بشنوند با
همه غلی که در دل دارند و سپاه و بیابان دست آوردند و نماندند با نمایند و سید چنین
گفت شما بسختان ملا یوسف فعلی گوش ندهید و تعجب نکنید و این واقعه چندبار مکرر
شد و آنان شهرت دادند که سید ملا یوسف وارد و خرد نمود و بی ملا یوسف اعتنا
باقوال و اعمالشان نکرد و روزی در حالیکه سید در این الماوتین مشغول بادعیه و
اذکار بود پیش رفته نزدش نشست و دست بوسی و مصافحه بجهانی آورده گفت
سیدنا ترا بجدوات فاطمه زهرا سلام الله علیها سوگند میدهم آنچه حقیقت امر است
بدون تکیه و احتیاط بفرماید آیا من درست فهمیده ام یا نه خفا رفتام سید سخنی
نگفته دستی بر دهن خود گذاشته با انگشت سبابه دست دیگر از زیر گوش چپ وزیر
زنج تا زیر گوش خطی کشیده ساکت ماند ملا یوسف عرض کرد مولانا فهمیدم زدن
بیانا سید گفت مگر این خیر مظهر در کتب اخبار و آثار ائمه اطهار را فراموش

کرده که من اذاعسرنا یجدالم الحدید تو صحیح و درست فبمیدة ولکن موقع
 اظهار و اذاعه این گفتار نیست افشاء اسرار ما مکن و بیثین مدین بدین بیکه صاحب
 ظهور الساعه درین محضر حاضر میباشد و بعد از من اظهار امر خواهد نمود و ملا
 یوسف را سکون قلب حاصل شده سکوت نمود و پس از وفات سید در نهایت بیصبری
 منتظر طلوع هدایت کبری بود و بنوعی که در بخش سابق آورده نشیر از رفته فائز
 باقاه و ایمان بدیع گشته از حروف حی شرب گردید و حسب الامر برای نشر این
 امر دامن بالا زده سفرها نمود مخصوصاً در کرمان علم هدایت بلند کرد و حاجی
 محمد کریم خان بممانعت و مقاومت برخاسته نگذاشت در آن شهر توقف نماید و
 بکرات در شأن وی چنین گفت که ملا یوسفعلی اگر در حسن تقریر و جذابیت کلام
 برتر از ملا حسین بشرویه نیست چندان کمی هم از او ندارد و نیز در آذربایجان
 جمعی را مرتدی نمود و جمعیت بایه قریه میزبان با اهتمام و اثر کلام او برقرار شدند و
 حاجی معین السلطنه چنین نوشت که ملا یوسفعلی در میزبان مکرراً گفت که در ایام
 سید رشتی یک از بعین بمسجد کونه اعکاف نمودیم و در یوم چیده شبانی رسید و
 صورت خواب خود را بیان نموده تعبیر خواست رؤیایش این بود که آفتابی را دید
 از شیراز بلند شده علم را روشن کرد من گفته ام این خواب رهنمایی ما است و دانستم
 که باید طرف شیراز سفر کنیم و چون اهالی میزبان بواسطه ملا یوسفعلی تصدیق
 این امر کردند برای امانت نبی از شرب سخن سر قلمبندی نکردند و جمع کرده در
 استخری که جاوی قریه بود ریختند رساله جواهر فیروزی نوشتی که ملا یوسف اردبیلی
 مؤمن و حید بود و در بندر خزر بقرابین آمد چه که سید مرتضی نبی از اجله علماء
 شیخیه و صاحب تالیف سه سوال بدین معنی فرستاد و
 حضرت جواب سئوالات بملا یوسفعلی دادند که بقزوین آورد ولی خط اصل را
 نگه داشته سواد را بسید مذکور داد و بسید متغیر شده گفت ملا یوسفعلی مخالفت قول

خدا کرد و بایستی عین خط را ایصال دارد و مکرراً در مجالس و محافل میگفت دو
سؤال را محتمل بود جناب شیخ و سید جواب دهند ولی سؤال سوم را جز امام
زمان قائم منتظر احدی نمیتوانست جواب گوید و شرح سوره بقره از کلمات رباعلی
را بخط خود نوشته چندین بار بمن گفت که جناب شیخ و سید قادر بر اتیان مثل این
نبودند و مردم را تحریر و ترشیب نموده تبایخ میکرد و نوبتی ملا یوسف بخانه حاجی
اسدالله فرهادی حضور یافته آیت بدیهه را با شعر و شوق و حال وجد میخواندند
با عرض کردم ایجناب روی بقیه مجالس شوید و با خضوع و خشوع بخوانید این
احوال شما محبوب نیست در جواب گفت صبر کن تا حسیب بیاید و بتو بفهماند و حاجی
معین السلطنه نوشت که در ایام حرم و ترقیف حضرت نقیله اولی در آذربایجان که غالباً
فیمابین مردم گفتگو و همهمه راجع بدان بزرگوار بود روزی ملا یوسف علی اردبیلی
بمجلس ملا محمد تقی وارد شد و ملا محمد باحضر مجلس در باره آنحضرت سخن
گفته این جمله را تکرار کرد که نه قلب من بلکه تلامیذم نیز میتوانند مانند آیات
سید باب بنویسند پس ملا یوسفعلی بلاد رنگ قلم و قرطاس بیرون آورده نزد او بر
زمین نهاده گفت حالت حاضره مجالس را بدون تفکر و سکون قلم بلحن آیات بنویس
ملا محمد سکوت اختیار کرده ملا یوسفعلی گفت اگر عربی دشوار است فارسی بنویس
و ملا محمد همچنان ساکت بود ملا یوسف گفت از تلامذه خود هر که را مقتدر
میدانی اجازت ده و ملا محمد ساکت و حیران ماند ملا یوسف آیه فیه الذی کفر را
از قرآن بخواند و از مجالس بیرون رفت اتسبی و نیز آورده اند که نوبتی با یکی از اهل
علم که در عقیدت و عمل با حکام نجوم و لوع بود و حاجت در خصوص امر اعلی نمود و
اعتراضاتش را يك يك جواب قاطع داد چندانکه معترض را موقع انکار بدست نیامد
بالاخره زبان بشناعت گشوده گفت جمعی از عدول علماء در آغاز اظهار عقیدت سید باب
قلن جنون در حقش بردند و از اینرو حکم بکفر و قتالش ندادند ملا یوسف از وی

پرسید که آیا جنون آنحضرت از ابتدا بود یا در او ان اختیارات امر حادث گشت و بطلان
شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه
که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه بمعاش و معاشرت شك ننمود و اگر کوئی
بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید
آمد پس او تاسی باجداد طاهرینش نموده زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب
بوشهر است و ولوع آن بزرگواران در عبادات نیز منکری ندارد و شاید از همین جهت
بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن مخصوص است حضرت رسول عربی را علمای
عدول زمان نسبت بجنون دادند و میفرمودند که در این طریق تمامت حالات آنحضرت را
باجداد عالیترش مقایسه نموده و شخص معترض در آخر کارم کلماتی را از آن
حضرت نقل نمود که دلالت بر انکار تأثیر فقرات و فقرات نجومیه در امور عالم
و زندگی بنی آدم داشت و خود است بر کلامی که در نظام اعراض نمیدهد ملاحظه
بی تأمل باو گفت اینهم برای تاسی باجداد عالیتر است مگر در دیوان اشعری منسوب
بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نخوانند که سه سطور است خوفی منجی ابوخیل
تراجع المرعی فی بیت حمل فقات دعنی من اکاذیب الحیل المشتري عندی سواء و زحل
فبیت الذی کفر و بالاخره ملا یوسفعلی بنوعی که در بخش دوم آوردیم در قلعه مازندران
داخل شده بنصرت امر مبارک قیام نمود تا بالاخره از جام لبریز شهادت نوشید و
از او نسلی معلوم نشد

و در مراغه نیز قبل از طلوع فجر ظهیر عالم تحریر و مدرس و واعظ شهیر
متنور الضمیر حاجی ملا علی اکبر حوزه علمیه فراهم کرده بساط درس و وعظ
گسترده داشت اهالی را بقرب ظهیر حجت عصر دلالت نموده بشارت میداد و جمعی
از فضلا و واعظین در پرتو تربیتش سر بر کشیدند و عامه مردم آنحدود بانتظار
ظهیر موعود روز میسر شدند و هنگامی که نداء این امر بشنیدند پی تجسس و تحقیق

گرفته جمعی کثیر فائز بمرقان و ایمان شدند و بعداً دچار تضيقات و بلیات گشتند
از آن جمله ملا احمد ابدال اعتقاد و ارادت کامله با استاد داشت و پس از فوت وی
بمراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار حاجی سید کاظم رشتی نمود و از اصحاب
و ارسته اش بشمار آمد و در جوارش به کربلا بماند تا هنگامیکه آن سید جاویل وفات
کرد وصیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار و قوت یقین بلا تأمل با همان
نعلین و عصا که بردست و در پا داشت بشیر از دوید و زیارت منظور و مقصودش رسید
و بشرف ایمان بدیع نائل شده از حروف حی محسوب گردید و از آن پس پیوسته
برای نشر این امر در مسافرت بود و چندبار خود را بمحض آن بزرگوار رسانده
مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقیعات و آثار بعلما گشت و توقیعات کثیره بعنوان
وی از قلم اعلی صدور یافت از آن جمله توقیعی است که در ایام سجن ماکو در
جواب عریضه سئوالبه اش در باب آیه مودت فی الثربی از قرآن صدر دریافت و هی هده
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي افرغني لمشاهدة قمس طالعة حضرة ظهوره
في وسط الجبال والهمني آيات وحدانيته في بحبوحة اجرة الجلال لان ادخل بها
على بساط قدس كبريائه بالثناء عليه الى يوم المآل فله الحمد حمداً لا يساويه حمد
ولا يشابهه حمد ولا يعادله حمد ولا يقارنه حمد حمداً يرفع عيالي كل حمد ويملاه
اركان الموجودات ثناء مجد حمداً يملأ الكتاب نوراً والسماء جوداً والجنة فضلاً
والنار عدلاً والارض قسطاً حمداً لا يعلم احد حقه الا الله ولا يعادله جزاء في علمه حمداً
يجبه ويرضاه ويجعله باباً للخروج الى مقام بهائه وثنائه انه هو الولي المتعال الى
قوله العزيز وليس المراد بالقرابة التقرب الظاهري بل المراد التقرب به روحى و من
في ملكوت الامر والخلق فداء في عالم اللا نهائى والتجرد والبداية وانه لا يميز في هذا
العالم الا بلجتماع القربين بان يكون عارفاً بحقه ومولداً من صلبه فلذا كان كذلك
فيه ذوق قرابة رسول الله صلى الله عليه وآله في كل العوالم والا لو كان احد من نسله ولم

يك عارف بهجتد فيعزبه الله بهذا بين وان كان عارف بهجته فيعطيه الاجر مرتين وان ذلك
من فضل الله على هذه السلسلة العلية المولدة من الشجرة الالوية التي هي ليست بشرقية
ولا غربية انى ان قال وان اليوم كل يفتن بما انصرت في سبيل الله ورضيت بقضاء الله
بالسكون في الجبل ليمتحن النفوس ويمحس القلوب في حكم تلك الاية الشريفة قل
لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى واتباع الناس حكم قرابة رسول الله ص فما اعظم
امراته واعجب حكمه الم احسب الناس ان يقولوا آمنواهم لا يفتنون واقدقنا الذين
من قبليم الخ وقرن الامم لتغربن الخ وقد بلغ الامر الى السكل وافتن الكل في يومى
هذا فمن حزن لم يقنى ولا يستطيع دون ذلك فقد استمسك بالعروة الاولى والحبل
الاكبر ومن رضى على ذلك واو بقدر خردى فقد دخل في الفتنة الدهماء الصماء الصيام
وان فيه المشية من عند الله فاستل الله ان يخاس الكل لاجم عزته ويفر عن المؤمنين
بفضاه وعنديه انه هو المنان المقدر الوهاب لا يتعاضد شىء في السموات ولا في الارض وهو
على كل شىء قدير وان شئت ايدان بالخلاص هم ج ا ط ا ن ت ا ب و رضائ آنحضرت را نموده
در كل موقع خطر حاضر بود در هنگام بدور حكم عا بكم بارض الخا بخراسان شتافت
و در واقعه بدشت نيز حضور داشت و چون هنگامه قلعة طبرسى پداگشت از اصحاب
قلعه شد و بهمت وشجاعت و انتفاع تم كوشيد تا شربت شهادت چشيد و از او
نسلى معاوم نشد

و ديگر ملاحسين دخيل و برادرش ملاعلى و ملاحسين از تلامذه حاجى ملا
على اكبر مذكور و عالم و فاضل و واعظ و خوشنويس و شاعر ذا كرم صائب خاندان رسالت
بود اشعار بسيار بتركي در مرانى سرود دخيل تخاص مينمود و ديوانش مطبوع و
متداول نزد معيت خوانان آذربايجان است و در اينم اقامت در كربلا و تلمذ نزد
سيد رشتى با جذب ملا حسين بشرويه دريك جا ميزيستند و بشغل كتابت

نام ملاعلى برادر دخيل ما شرح احوالش را طبق تاريخ حاجى معين السلطنة نوشتم

آثار و کتب شیخیه اشتغال ورزیده تقودی بدست آوردد معاش نموده برفیقش نیز مساعدت میکرد و پس از فراغت از تحصیلات عامیه بوطن برگشت و بعد از چندی فائز بااستماع نداه حضرت باب الله الاعظم و ایمان باین امر گردیده از علماء بنییه شمرده گشت و در ایام سجن چهریق پیوسته نزد آنحضرت تشریف جسته ذکر مصائب ائمه اطهار برای آن بزرگوار نمود و پس از واقعه شهادت کبری سنین چند در مراغه برقرار بود و بمراعات احتیاط از مخاطر شدید مصون ماند و معذات چندبار دچار هجوم اشرا گردید ولی چون اشعار مرایش منتشر و متداول و خود از ذاکرین مصائب ائمه بود از وی در گذشتند و برادرش ملاعلی نیز از علمای بنییه بود و در قریه خرمازد واقع بقرب یکفرهنگی مراغه سکونت جست و جمعی را مبتدی ساخت و شرح خاتمه احوال و خاندانشان را در بخش ششم میآورد و از نسخه ناتمام بخط میرزا حسینخان دخیلی ابن ابن الدخیل در اینجا نقل مینماید و همی هذمه دو برادر بودند از سلسله علماء ملاحسن و ملاحسین متخاص بدخیل از تلامذه جناب شیخ مرحوم و بعد در حضور حضرت حاجی سید کاظم مرحوم مشغول تحصیل علوم دینی بودند و همیشه در حضور سید مرحوم از مسائل دینی حل مشکلات مینمودند . موقعیکه حضرت اعلی روح ما سواه فداه تشریف فرمای عتبات بودند ملاحسین دخیل در حضور سید بزیارشان مشرف و مجذوب خلق و خوی حضرت اعلی گردیده و شب و روز در فکر و خیال بود که این سید جوان تاجر کیست و چه کاره است که محبوب خیر و عام و جذاب قلوب است و چند نفر که باهم رفیق موافق بودند از جمله ملا احمد ابدال مراغه و آقا محمدحسن و آقا محمد حسین مشهور بخاله اوغلی مراغه و ملاعلی اردبیلی اکثر اوقات از حالات و حرکات حضرت اعلی صحبت مینمودند پس از صعود حضرت سید مرحوم اصحابش متفرق گشته و از هر که صدائی میشنیدند بنا بر مایشات حضوری سید مرحوم بچستجوی صاحب امر میرفتند

ناینکه اکثری از اصحاب بشیر از رفقتد ملاحسین دخیل بمراغه آمده و بالای منابر بمواعظ و بشارات سید مرحوم بظهور صاحب امر مردم را دعوت و آماده مینمودند تا اینکه در شیراز حضرت اعلی اظهار امر فرمودند و این خبر بوسیله ملا احمد ابدال بسمع ملاحسین دخیل رسید بدون اینکه آنی توقف نماید مایل گردیده و رخت سفر برست و عازم شیراز گردید و غافل از اینکه حضرت اعلی بمکه مشرف شده درین راه بملا اعلی اردبیلی رسیده از او بعضی تحقیقات نمود و ایشان بعضی مسائل را جواب داده و توقیعی از حضرت اعلی که زیارت نامه حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء و سوره دعای توسل را داد دخیل مرحوم که این مناجات و زیارت نامه را زیارت نمود فی الحین ساجد شده متذکر که لیس هذا الا من عند الله و از آنجا مرحمت نموده بهر شهر و دهی که میرسید اشخاصیکه از سلسله شیخیه بودند مرزده ظهور را میداد و تبلیغ بمقام ذکریت مینمود در مراغه چند نفر مؤمن و موقن گردیدند پس از آن عازم اصفهان شد که درین راه در نزدیکی تبریز بحضور حضرت اعلی مشرف گردید و از آنجا عازم مازندران و بدشت شد بحضور حضرت بهاء الله مشرف و در خدمت حضرت ظاهره بودند پس از مختصر مدتی عازم و با آذربایجان آمده و مشغول بمقام بنیت شد در مراغه علمای متشرعین که قبلاً باطایفه شیخیه ضدیت داشتند بمقام عناد بر آمده باب تکبیر و سب و لعن گشودند دخیل مرحوم دیگر نقوانست در مراغه بماند بانبدیل لباس از شهر خارج و عازم ماکو گردید. علیخان ماکویی و سایر خوانین ماکو بمناسبت اینکه از علماء و از محبین ائمه اظهار است احترام و محبت مینمودند و شبهای جمعه در مجلس ذکر معصیت حضرت سیدالشهداء را مینمود و اکثر اوقات بحضور مبارک مشرف میشد و روزی هم مشرف شده امر فرمودند از روضه جدیه بخوان خود حضرت اعلی سرپا ایستاده و دخیل مرحوم دم در شرحی از وقعه کربلا میخوانند عبائی که ملبوس تن مبارک بود عنایت میفرمایند و موقعیکه

حضرت اعلیٰ را از ما گو بظرف تبریز حرکت میدهند دخیل هم مراجعت مینماید و در رضائیه با ملا امام وردی مرحوم که از جمله تلامذۀ سید بود ملاقات نموده و کرات در حضور مبارک بودند و بعضی از احوالات و اعجاز که در رضائیه از حضرت اعلیٰ رخ داده در سایر تواریخ مذکور و مسطور است پس از چند روز برادرش حاجی ملاحسن نزد آقا محمد تقی که از اجلة علمای مراغه بود رفته و از او اسئله دادخواست و او قول داد که بنویسد دخیل بمراغه بیاید و کسی نمیتواند باو اذیت و آزار نماید حاجی ملاحسن کاغذی بر رضائیه مینویسد و دخیل را بمراغه احضار مینماید دخیل که بمراغه میرسد اول با آقا محمد تقی مرحوم ملاقات میکند ایشان مقرر مینماید عقیده چیزی قلبی و نمیتوان کسی را مجبور بترك عقیده نمود ولی باید سه هم در صحبت ملاحظه حال طرف مقابل را نمایند بعد از آن با حسین پاشا خان امیر پنجه که یکی از پسران احمدخان بیگلریکی بود ملاقات نموده و ایشان خود و عیالش اظهار ارادت مینمایند همچنین با عیان و امرای ولایت بمراغه گشوده از جمله عبد العلی خان سرتیپ توپخانه شفته صحبت او گردیده و مؤمن و موافق با مبارک میشود دخیل چند روزی با سودگی در مراغه میماند که خبر مراجعت حضرت اعلیٰ بچهریق میرسد دخیل مجدداً بار سفر بسته و عازم چهریق میشود در کلبه شیر سامانس در خانه ملاعلی نامی که سابقاً در عتبات ملاقات نموده بودند منزل مینماید و تفصیل ایمان خود را بملاعلی بیان میکند و ایشان هم اظهار ایمان میکنند و بهمراهی ایشان بچهریق رفته و قلعه چهریق که در قله کوهی واقع است رودخانه در زیر آن قلعه واقع شده و منزلیکه بحضرت اعلیٰ معین نموده بودند يك پنجره آن بظرف رودخانه باز میشد. این دو نفر در این طرف رودخانه ایستاده از دور جمال مبارک حضرت اعلیٰ را زیارت مینمودند. یحیی خان شکاک که اول خیالی سخت گیری مینمود و چند نفر از اکراد قراول حضرت اعلیٰ نموده بود پس از چندی بعضی از اعجاز از آن حضرت

دیده که دیگر چندان سخت گیری نمیکرد و اجازه داد که دخیل و ملاعلی اکثر روزها از کپنه شهر میرفتند و بحضور مبارک میشدند و قبل از اینکه حضرت عالی را بتبریز حرکت دهند مرخص میفرمایند دخیل از راه رضائیه بمراغه مراجعت مینماید در مراغه اکثر مقلدین سید مرحوم اظهار محبت مینمودند پس از آنکه کسر حدود شد و آیه انا نسختنا ماکنتم به تعاملون بگوش ایشان رسید همه اعراض نمودند و بمقام اعتراض برآمدند. مگر چند نفر که با استقامت هر جور و جفا و دشنام و تکفیر اهالی را قبول نمودند از جماعه حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال و حاجی عالی اکبر و فتحعلی آقا و کربلانی محمد بنا مشهور بیابی و استاد رضا کفایش و کربلانی حمدالله و ابن شش نفر شبها بمنزل دخیل میآمدند و صحبت لغوی مینمودند پس از آنکه حضرت عالی را بتبریز آوردند دخیل عزم تبریز گردید سه روز بعد از شهادت حضرت و از تبریز شد و ببعضی از مؤمنین ملاقات نموده یک روز در مسجد جامع بالای منبر رفته روضه میخواند در آخر خطاب باهل تبریز میگوید آیا شما گمان دارید خداوند شما را بیمارزد که خودتان غافر الذنوب را شهید کردید نور چشم رسول را کشتید و با خون او افطار نمودید اشخصی که در مسجد بودند اکثرشان ملتفت شدند پس از رفتن دخیل گفتگو زیاد شد و بمقام تجسس برآمدند هم روز دخیل از تبریز بیرون آمد عازم میلان گردید و چهل روز در میلان در خانه مرحوم حاجی احمد عمو و بعد عازم شیشوان شد و بیست روز هم در شیشوان مشغول تبایغات بوده و او آخر پائیز عازم مراغه گردید نزدیک غروب بمیان باغات مراغه رسید یک نفر علی اکبر نامی تصادف نموده شناخته و گفت آقای دخیل کجا میروید از جلو اسبش گرفته بطرف باغی میبرد و در آنجا صحبت مینماید که ده نفر غلام شاهی بمراغه خانه شما را غارت و پس از آن آتش زدند اهل و عیال و پدر و مادران در خانه حسین پاشا خان متحصنند می پرسد آیا اطلاعی دارید رفتار امیرینجه با آنها چطور است

میکوید یا کمال محبت و احترام میگوید این اسب و این خورجین را امانتاً به ما میسپارم
 و خودم پیاده میروم خانه میریجده تا خدا چه خواهد. پس از نماز شام وارد مراغه
 شده و یکسر بخانه حسین پاشا خان میروند از درب اندرون خواجه را صدا میکند
 پدر و مادرش گریان استقبال میکنند حسین پاشا خان مستحضر گشته و خیلی محبت
 و احترام مینماید شبی حسین پاشا خان میگوید باید اذان صبح پشت بام رفته و اذان
 دهید دخیل قبل از اذان صبح پشت بام رفته با و از بلند مناجاتی خوانده و اذان میدهد
 صبح همه بشهر می افتد که دخیل در مراغه است حسین پاشا خان میفرستد که دخداها
 را حاضر و همه تغیر و تندی میکنند که دخیل در مراغه و من خودم صدای او را
 شنیدم در هر کجا باشد باید پیدا کنید که دخداها تمام محلات را میگردند و سرافی
 از دخیل بدست نمیآید بعد از یکماه مامورینی که از تبریز آمده بودند مایوس شده
 مراجعت مینمایند.

و دیگر از مشهیر مؤمنین مراغه ملا آدی گوزل (میرزا علی سیاح) که مولد
 و منشأش مراغه و چنانکه ترجمه آن نام ترکی نیک نام است مردی نیک نام و سعادت
 فرجام بود و بعد از بنام میرزا علی و لقب سیاح مشهور گشت تحصیلات علوم عربیه و
 دینیہ را در وطن نمود و در صف تلامذه و اصحاب حاجی ملا علی اکبر شیر قرار
 گرفت و بتعلیم و تربیت آنعام روشن ضمیر منتظر قرب ظهور و مہیای اذعان و
 ایمان بمرکز نور گردید و در اوائل ارتفاع نداء حضرت باب اعظم درک محض مبارک
 کرده در سلاک مؤمنین متقدمین درآمد و از آنگاه اوقات خویش را صرف در خدمات
 و اوامر مرجوعه از طرف حضرت نموده بی در پی بزیارت شتافته واسطه ایصال
 آثار و توقیعات باصحاب و مؤمنین شد و لاسیما در ایام سجن ماکو و جهریق غالباً
 در ذهاب و ایاب و بیک امین مابین محبوب و احباب و مأمور انجام امور مهمه گشت
 و نوبتی حامل چند توقیع بخط آنحضرت باقله دانی نفیس و عصابه ابریشمین برسم

اره‌خان بهمازندان به‌رای قدوس گردید و پس از ختام امر قاعه طبرسی بنیابت از رب اعلیٰ مأمور زیارت آن ارض کرب و بلا شد و اول کسی است از یاران دلیر که در قتلگاه مهیب و خطیر قدم نهاده بزیارت اجساد مقطعه و مراقد کریمه شهداء رسید و بالاخره در دو ماه ایام اخیر سجن چهریق بر جای آقا سید حسن یزدی نزد آنحضرت به خدمات مشغول شد تا چون طایفه اعزام بقبریز و شهادت کبری و قرب سنین شدیدة قبض و قتل عام بابیان از افق بلایا نمایان گشت خویش را چندی در حدود آذربایجان محفوظ از خطر داشت پس بخاک عثمانی در آمده در کربلا اقامت گزید و دختر آقا میرزا حسن زنوزی را ازدواج نمود و خانه احوالش را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر از مشاهیر بایه مرآة عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه از شناخته گان و دلیران نامی و بهادران نظامی دولت محمد شاه بود و بوفور عقل و کیاست و ظهور تدبیر و سیاست و دلیری و شپامت شهرت داشت و در ایامی که با اردوی دولتی بسمت ریاست توپخانه مأمور جلوگیری و سرکوبی ترکمانان و گردنکشان طائفی خراسان شد بملاقات جناب ملا حسین بشرویه رسیده مهتدی گشت و حلقه ارادت آنجناب را در گوش کشید و چنانکه در بخش سابق آوردم چون حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان آنجناب را بمعسکر خویش خواست عبدالعلیخان غایت حمایت و خدمت محری داشته در خیمه خویش تجلیل و تکریم نمود و سبب شد که شاهزاده نیز درک ملاقات و افاضات کرد و سرهنگ بدستور حکمران اسب و شمشیری مخصوص بایشان ببخشید و بالجمله سرهنگ مذکور ایمان خود را نسبت باین امر در هیچ محل و از احدی کتمان نکرد و کسی را در حضورش یارای آن نبود که در خصوص حضرت واصحاب سخن ناشایسته بر زبان آورد و سالها بدین طریق پس از واقعه شهادت عظمی حیات داشت و حاجی معین السلطنه تبریزی حکایتی در وصف الحال او آورد که

خلاصه اش این است نوبتی شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله والی آذربایجان
شد و جلالت مقامش بدرجه بود که پسران بزرگ و اعقاب فتحعلی شاه بدون ادا
گرنش و ستایش و تحصیل اجازه حق جلوس در محضرش نداشتند و از سلطوت و
مهابت و بیم سخط و عقوبتش می لرزیدند روزی خواست با سرهنگ مذکور در باب
عقیدتش مزاح توهین آمیزی نماید و از او پرسید که معنی الذین یشریون الدخان
و ینفخون فی الهوآء اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون چیست و این جمله را برخی
از ملاحا مستهزئانه به حضرت نقطه اولی نسبت و شیوع دادند و عبدالعلین بدون
اینکه در صحت سند کلام مذکور قبح نماید بنوع معارضه به مثل گفت ای حضرت والا
آیا معنی القارعة ما القارعة وما ادربک ما القارعة چیست و منظورش اینکه در قرآن
نیز جملی موجود است که از حیث اسلوب کلام و ربط الفاظ و معانی مورد اعتراض
و استهزاء غافلین ممرضین میباشد شاهزاده از جسارتش متغیر شده بنوع اعتراض ستوالی
دیگر نموده گفت آیا پس از قطع کردن گلوله های تفنگ ریسمان صلیب را و بعد از
سقوط بر زمین فرار و اختفاء در حجره چه وجه تائیدی داشت و سرهنگ باز بنوع
معارضه به مثل بروایت مشهوره بین العوام تمثال کرده چنان گفت آیا اختفاء در جوال
و حمل بردوش ای ذر و خلاص یافتن باین طریق چه علت و حکمتی داشت شاهزاده
در این بار چنان بر آشفت که بنو کران و دژخیمان فرمانداد ویرا گرفته بند نهند
و سرهنگ بلا درنگ دست بقبضه شمشیر برده از غلاف بیرون کشیده گفت ای شاهزاده
این را بدان که قبض و حبس مثل منی بدین طریق که گمان بردی میسر نگردد
و تا عده شربت هلاک از دم شمشیر آبدار نجشند قادر بر گرفتاری من نخواهی شد
نیک بیندیش و خون مردم بی گناه را میریز مؤید الدوله چون چنین دید راه سیاست
و ملاحظت پیش گرفته ویرا نزد خود خوانده اظهار مهربانی کرده گفت من از آنچه
گفتم خواستم قوت ایمانت را امتحان کنم و یک طاقه شال کشمیری ممتاز باو بخشید

و سپس در واقعه جنگ مرو بسال ۱۲۷۷ هـ ق که بآردوی ناصرالدین شاه شکستی
 قاجار رسید و جمعی کثیر از افراد سپاه قتل و اسیرتر کمانان شدند و کلمه رشید
 مایه تاریخ آن واقعه خونریز گشت عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه با امان الله خان
 نامی از بایان تهران که آجودان فوج قهرمانیه آذربایجان بود تیر اسیر شدند و
 میرزا علیرضا خان مستوفی خراسان که تفصیل احوالش را در بخش ششم خواهیم
 آورد هفتبرابر تومان صرف نموده ایشانرا مستخلص کرد و میرزا امان الله خان از
 خدمت دولت گذاری گرفته باغور کسب و تجارت اشتغال جست و سفری باسلامبول
 کرده ابایی که جمال ابهی بنوعی که در بخش دیگر تفصیل میدهم در آنجا مشرق
 بودند بقیض حضور رسید و سپس در سلك مباشرین مالیه دولتی درآمدی در دایره
 میرزا عبدالله سرزشته دار وزیر مالیه آذربایجان بود تا سال ۱۳۰۷ هـ ق که تریز
 وفات نمود و اما سرهنگ عبدالعلیخان را بالاخره برای شهرت و جسارتش در ایمن
 و عقیده در تهران بسال ۱۲۷۷ حسب اراده ناصرالدین شاه مسموم نموده بمقام
 شهادت رساندند

و نیز در خوی قبل از طلوع فجر ظهور حاجی ملا اسکندر عالم متبحر ربانی و
 واعظ دانشمند شهیر رحمانی که باحاطه علمیه و فضائل معنویه و کرامات و خوارق
 عادات در آن حدود مشهور بود اهالی را بقریب ظهور بشارت داد و علامات و حالات
 معهوده در اذهان رایج و تأویل نمود و بر موز و اشارات و قرائن و دلالتی که
 ذکر کرد افهام مردم آن حدود مستعد برای قبول این امر گردید چنانکه اسم اعظم
 بها را مفتاح سعادات و مصباح رافع ظلمات خوانند نفوس را به حفظ و ادا قرآنت
 دعای سحر شهر رمضان که شامل توسل بآن نام مبارک است و داشت و لذا در
 آغاز ارتفاع ندا جمعی از اهل آن حدود فائز بایمان جدید گشتند گرچه حاجی
 ملا اسکندر مذکور عمرش وفا نکرد ولی نیتش بیوک آقا که نیز از علمای خوی

بود در ظل امر اقدس ایمنی مستقر و باین نام مشهر گردید
و از جمله معارف نباشد خوی ملا مهدی از حروف حی و علماء متقدمین پس از
فوز بلقا و ایمان در شهر از بطهران رفته چند مهالی مقیم شد و باتفاق ملا مهدی کنیی
عالیایینحضر اقدس ایمنی فیض باب میکشید و از احوالش اینکه عبور و عبور در
مسائل مربوطه به قیامت و ایمان بود و هر کس ابلاغ امر بدیع مینمود انتظار داشت
که بدون ادنی ترزهد و تزلزل قبول نماید و همینکه فتور و رخاوت از سامع مشاهده
میکرد بغیرت افروختو میشد چنانکه نوبتی یا ملا میرزا محمد عولانی عالم مهم شیخیه
در طهران گفتگو در خصوص این امر نموده اقامه دلائل و براین کرد و از وی اقبال
و اقبال مشاهده نمود پس بدو گفت یا ماهله کنیم و تفکیک حق از باطل را
بخدای مقتدر قهار واگذاریم و من بخدای که منکر حق را بیش از سه روز مهلت
دهد اعتقاد ندارم و ملا میرزا محمد را خوف فرا گرفت و ملا مهدی گریبانش را
رها نمیکرد عاقبت ملا میرزا محمد بقصه شامزاده عبدالعظیم گریخت و بعداً همواره
نزد ملا مهدی ساکت بوده استماع مینمود و اشاره باین امور در برخی از توفیقات
مبارکه موجود است و نیز نوبتی ملا مهدی با آخوندی که اطلاعی قلیل از این امر
داشت گفتگو کرد و چنین گمان نمود که آخوند اقبال را ایمان آورد و سحر گام
از او پرسید که آیا نیک مطمئن شدی و او کلمه نفی بر زبان راند ملا مهدی بر آشفته
بشکست و غیرت نکوهش کرد در کلمات غلیظه چند گفت که ای آخوند خودت و خودت
تا کی و تعلق بعادات و خرافات قدیمه تا چند و ای امر آخر از حق جدید و معارف و
تعالیم صحیح و سدید برای چه و حالت تأثر و غیرت ملا مهدی تأثیر عمیق در آخوند
نمود و بالجمله ملا مهدی عاقبت قلعه مازندران در آمده بحمايت و نصرت قیام کرد
و بالاخره در آنجا نائل مقام شهادت گردید

دیگر ملا محمود نیز از حروف حی و علماء مؤتمنین متقدمین و شهداء مؤتمنین

ده مختصری از حال و ایمان و شهادتشن در قلعه مازندران پیشین یعنی دروم نگاشته گردیده
 و دیگر ملا اسکندر از پشاهین علمای شیعه و تلامذات مشیهد رشتنی بود که
 بملاقات افضل اشعادت رسیده مطلع و آموختن گردید و بعد از واقعه شهادت عظمی
 سالیانی سخت داشت و برای شکست خوف و خطر تهیه و احتیاط را پیش کرده
 خود را مدتها در پستری و کتمان نگاه داشت چندانکه عائله این از صحبتش بیخبر ماندند
 و او را پشتری بود ملاحسین نام که نیز در صفا ملاهای خوی قرار داشت و بواسطه
 در تقاضای و تعلق بدخواهر و جزئیات مشهور و از روش و عقیدت بدو عارفان و فوارجود
 تا در صبح یومی از ایام پس از اداء فریضه بقراات ادعیه و اوراد تقییه و زیارت
 مشغول گشت و در آنجا که بین قراات زیارت خطاب بموعود منتظر این جن را
 میخواند بحال الله ظهورك و جعلنا من اعوانك و انصارك ملا اسکندر نزدیک رفته
 روی بدو نموده گفت چرا بلاف و کزاف اینکلمات عالیهات را بر زبان غیر این
 ملا حسین عرض کرد الحمد لله تکمال صدق و اخلاص منخوانتم ملا اسکندر گفت
 آیا در حین ظهور آنحضرت و حملات افواج اعداء بر آنمظلوم و اصحابش مانند
 احتجاب کربلا تن را هدف تیر بلا و جان و مال و فرزند و عیال را در سینه حسین
 خداخواهی کرد ملا حسین با کمال صمیمیت اظهار شوق و آرزو نموده گفت اگر
 در همین حین کبر ظهور آنحضرت نشند ادعیه را با آخر ترستانه بتوجهی خطاب
 جان در کف اخلاص گذاشته بزقدمش تبار خواهم نمود آنگاه ملا اسکندر بمقراات
 ظهور و بلاهای وارده و تحقق اخبار و آثار ترا برایش بیان کرد و از بصیفت عرفان
 و ایمان بدایع ثقل گردید و در پستری این امر ختمات عظیمه با ایقام رسانید
 و از مشایخ مایان عجمی میرزا اسدالله دیلم مولانا مشیهدش شهرت کور و تلامذات ادویه
 و علمیه اش در آنحدود و والدش از نویسندگان و مستوفیان دولت محمدشاهی و تلامذات
 و کاتبان محله و من بجاچی میرزا آقاسی بود و در الحقه لاسی و ترکمنی و غیره

و شریانی بارخ و ادیب شده دو کلمه در لفظی بمشغل انشاء مزاملات و استیفاء امور و ملکی
و عیاشانه اشتغال حضرت و بهیضه عورت و شهرت زانست و فو ایام جیس حضرت
تقطه اولی در میانکویا با بنیهار تباط یافت و همتی طولانی اختیاج اجتهاد و مناظرات دینی نموده
اطمینان و تسلیم حاصل نکرد بالاخره بواسطه میرزا محمدعلی زینوی بهر وجه آن
حضرت در سیچن چهری بی فرستاد و تعبیر آنچه را که در عظم رؤیا مشاهده کردیم
تفسیر خواست آن را در دو نظر گرفته عقد قلبی بر آن بست و خواست احاطه باطنیه
آن بود گوهر زار بنانند و همینکه توفیق در جواب وی رسید و حل حقایق مستوره در
رایا و اسرار مکنونه آیتین را در آن مطالعه کرد چنان منجذب و از خود بیخبر
گردید که نیامه صوبه چهری بی شتافت و با آنکه اسم سوارش را از عقب بردند
پذیرفت و با قدم عشق سنگلاخ جبال را پیمود تا به حضر محبوب تشریف یافت و کام
دل از زیارت و استفاضه گرفت و از آن پس دست از شغل خویش کشید و بشر و
تلیغ امر بدیع مشغول گردید و در ایامی قابل بنام بانی در آن حدود مشهور شد و
بدش بهضادت برخاست و چون از محاجه و عقلمتش عاجز ماند شکایت و سعادت
بی در پی از او نزد حاجی میرزا آقاسی فرستاد ولی او چنان شیفته و آشفته امر
تطیقا لیبان بود که بدان امور اعتنائی نمود و روز بروز در مقامات باطنیه و کمالات
معنویه ترقی و عروج یافت و هنگامی که نقطه اولی امر فرمود چهل تن از اصحاب و
یک رساله اثباتیه در حقیقت این امر بنکارند و شواهد و برینا نشان را با آیات آفاق و
انفس و کتب و آثار مقدسه مقترن نمایند و محتاجند از همین که ملایم از اقلام همین
و خصمین بود بمحضر اعلیٰ توفیق در آغیاب رساله اثباتیه میرزا اسدالله را با این
هنوز در حال تخم اعرافان و ایمان بود بنگرند و بهر آنکه بتطبیق عقد اولی
خروج است باریان جای نام منتظر فرمودند و توفیق ضعیف مشهور شد و هر وقت
قلم اعلیٰ برایش صدور یافت و او را در توقیعات بنامین قرطالاحه و قلم اعلیٰ

والعلم الوالدان بالذم والثناء وحسن وعظمى بتودد وخطابك انك يا ابا الحرف
الثالث اليوم من بعد ظهره الله مخاطب داشتند و بدین طریق خطب دیان مورد توجه
باینه شد و در مقامات روحیه و علم و عرفان الهی همی اوج گرفت و از قله اش کلمات
و بیانات بسیار در مشون خطب و مناجات و معارف الهیه عبرتیه و فلسفیه صادر گردید
و جمعی نادر و آثارش علاوه حاصل نمودند و این از واقعه شهادت عظیمی که در شهر
ایران ایفان و معارجات باطنیه اش واقع شد عده از بایه بنام دیانیه معروف گشته اند
اکثر در قسمت آذربایجان و برخی در کیلان و غیره میزیستند و دیان را مطلع و مظهر
معارف و الهامات و تأییدات حضرت زب اعلی و مروج و ناشر امر بدیع میدانستند و
در ای وی کرامات باطنیه و مقامات معنویه ذکر مینمودند و ما تنعمه احوالش را در
خدمت شاهم مینگاریم و در کتب شهر سلیمان (شاهپور) نیز جمعی کثیر از بایه بودند و بشدت
نفوذ و قدرت و شجاعت شهرت داشتند از آن جمله حاجی ملا محمد شهر از نامه
جماعت و وعظ شیخی در احاطه علوم دقیقه و فصاحت بیان کسی را در آن حدود
نظیر وی نمیشمردند و در محبت و حمایت آن حضرت همی کوشیدند و در راه
و امیرزا لطفعلی از ارباب قدرت و مکنیت آنجا در طریق خدمتش از جان و
مال محافظه نداشت و بیست خدمت محمد شاه بود و بواسطه آقا سید یحیی و حیدر ارباب
فائز بایان گشت و مکتوبی که آنجناب بعد از درک لقا حضرت باب الله الاعظم
از شهر آذربایجان گشت و وزیر نکشت بواسطه او ابلاغ داشت و لذا حاجی میرزا
آقاسی که هنگامی که آنحضرت را بار و زود بطهران ندیده با اتفاق مأمورین دولتی
برای خشن و کوفه فرستاد و همت بر قلع این امر نهاد و پرا از نوکری شاه خلع
نمود و او با تحمل خسارت ملی بسیار بوطن و مسکن خود سلیمان رفت و در آنجا
اختیار نمود

و نیز از معارف بایه سلماس ملا علی روضه خوان و ملا عبدالکریم جاووش
 و حاجی حسنعلی و حاجی صادق و غیرهم بودند و ملا علی روضه خوان مذکور
 عالم و ناطقی مشهور بود و در ایام سخن جهریق با اتفاق دخیل مزایه چنانکه در بخش
 سابق آوردیم بمحضراعلی رفته ذکر مصائب ائمه اطهار مینمودند و حاجی مین السلطنه
 تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی که از قول او آورد باین مضمون نگاشت
 در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار بنشست
 و ایشان نیز اذن جلوس یافته نشستند بالسان شفقت بایشان مکالمه نمود و در انتها
 روی بدخیل کرده فرمود تو بهد از من ایام قلیلی در این عالم زندگی خواهی کرد
 ولی این (واشاره بملا علی کردند) بعمر طبیعی نزدیک میشود و لذا ملا علی یکصد
 دوازده سال عمر یافت و اغلب فوایش محفوظ ماند چنانکه قامت بلندش خمیده نشد
 و از کهنه شهر بدیلماقان مرکز حکومت سلماس که مقر حکمرانی من بود و بقدر
 پنج میل بعد مسافت است پیاده مییمود و هفته بامن سر میبرد و حین مراجعتش
 چون کالسکه یا اسب سواری برایش میطلبیدم میگفت بمنی پیاده راغبترم و در
 ایامی که سخن جهریق رفته نزد آنحضرت ذکر مصائب میکرد عیای خود را بوی
 بخشیدند و اوچندان عبارا بردوش کرد که مندرس شد و نیز در هنگامیکه گاشتکن
 حکومتی میرزا محمد علی زنوزی را با رباعلی مطلوب میکردند البسه تلزه و نیکویش
 را برگرفتند و فقط ارخالقی که از جنس قندک بود برتنش ماند و چون او را از
 سربلخانه بمنهد فدا کشیدند ارخالق را از تن در آورده بطرفی انداخت و ملاعلی
 که در آن واقعه بادخیل حضور داشت ارخالق را از زمین گرفت و سربلزی بسوی
 او شتافت که از دستش بگیرد صاحب منصب مانع شده گفت این مرد ذاکر مصائب
 سیدالشهداء است بگذار این لباس کهنه و مندرس را برای خود بردارد لذا سربلزی
 از ارخالق بگذشت و ملاعلی عیای مذکور حضرت اعلی را پس از اندر اس برای

خود را با تو می ساخت و از خالق قید مزبور را آستر نمود و مدتی پالتو را پوشیده
ناید چون هنگام احتضارش در رسید و دست کرد که ویرا با همیان پالتو
کهن کرده مدفون ساختند و در فاش در حدود سال ۱۲۳۰ ه. ق. و مدفنش در جوار
بقعه امام زاده رکبانه شهر است و بالجمله حضرت بقعه اولی در بار در رکبانه شهر
بود و در عمارت میرزا لطفعلی توقف فرمود باز اول موقعی که آن مظلوم را
از غیور پسر از جنازه کینه در محضر ولیعهد و ملا علیا بعودت پمچیس چهریق
دادند همینکه به سلیمان وارد شدند بمسکن حاجی محمد صادق مذکور
و در فرمود و بن از اینک استراحت در دالان آبخانه عمارت حاجی ملا محمد مزبور
موقت و فتح حاجی بجای تناول نمود آنکاه بخانه میرزا لطفعلی و برود کرده مدت دو اوزه
مخانه روز اقامت داشتند و باز دوم هنگامی بود که آن مظلوم را از محیس چهریق
برای اجراء شرافت پسرین میبردند بسلماس در خانه میرزا لطفعلی وارد شد مدت
میرضه و روز توقف فرمود و واقعات ایام اقامت و اوضاع آن عمارت بدین طریق است
که تالار عمارت میرزا لطفعلی محل جلوس آن در کوار بود و تا سنوات اخیر
بر قرار ماند در طرفین تالار غرفه ها بود که ابوابشان بتالار باز میشد و حضرت
در حجره استراحت میفرمود و در حین فراغت برای هندور توقیعات و آیات و چهره
شرفه آقا بیاید حفظین کلام را با محضار فرموده بتزیین آیات اشغال مینمود و اهل
بیت میرزا لطفعلی بدرجه از اخلاق نسبت با حضرت بودند که آریست شسته
بمعصده خردکن و اجراء بود و استظافه از یکدیگر میبودند و در تقسیم آن گفتگو
و نزاع مینمودند و آنچه لازم با این گفتاوه پیمان و تقسیم میکردند و چون در آن ایام
مخادعی اماکن دو قصه در سلطان جفاسی لوزعلی تیریز سلطان اعتراف گشود و معناد
و فساد برخواستند حاجی املا محمد مذکور در مسجد و بر غیر خویش مخالفت از طرف
آن حضرت نموده املا های خندان ضد و آزار بجای و پشم بجای تیسر میگرد

و این کلمات و مصطلحات مشهور و معروف گشت و متدرجاً در دلبمقان نیز برخی در سلك بایه داخل شدند .

و دیگر از امکنه مهمه امریه آذربایجان ماکو است که حضرت نقطه اولی تقریباً نه ماه (شعبان سال ۱۲۶۳ - جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ هـ.ق) در آنجا عبوس بودند و حاجی میرزا آقاسی آنمظلوم را بدست علیخان ماکوئی حاکم و سرحد دار ماسکو سپرد و در ایام اوائل سجن آقا سید حسین و آقا سید حسن یزدی بخدمت میزیستند و بعد از چندی جز آقا سید حسین کسی دیگر نبود و در کتاب بیان است قوله الاعلی و در آنوقت که عود خلق کل قرآن شد و بدو خلق کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بود بر ارض اسم باسط بود که سمواتیکه در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شده راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلك الا الله و عن عنده مع آنکه نازل فرموده در قرآن امری مهم از یوم قیامت و عرض بر او خداوند محمی است عند کل نفوس که متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع از کل این نفوس يك نفس بین یدی الله بوده که عود کلشی شده و قوله چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر اننی ان الله لا اله الا انارب کلشی میخوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد و در ضمن یکی از مناجاتها که از قلم اعلی در آنسجن نازل شد چنین مسطور است و لاناجینک فی مشی علی الجبال و حیداً بماتلهمنی فی کل حین الی قوله بمثل ما اشاهد هذا السماء فوق رأسی و الارض تحت قدمی و الجبال المحیطة فی حولی و النهر الجاریة فی قرب الارض الخضراء بین یدی فلك الحمد یا الهی حمداً شعشعائياً لامعا الخ و ما تفصیل أوضاع عبس و قصبه ماسکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردم و ارتفاع بناء صریح قائمیت و تاسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو و وقوع یافت



چه آنحضرت از ابتداء امر اصحاب و احباب را همی تعلیم و تربیت روحانیه فرموده بحکم
ربانیه متدرجاً مستعد و مهیا ساختند تا ظهور بدیع بسمل پنجم در ایام سجن ما کو
بجلوه شریعت جدیده مستقله بالصراحه آشکار گشت و کاملاً معلوم و روشن گردید
که آنچه در سنین گذشته از قلم اعلی صادر شده برای تکمیل استعداد عباد بود و هر
هر شان و زمانی اصحاب و احباب را بنوع حکمت برای قبول این امانت الهیه مهیا
فرمودند و مقصودشان از شخص پنهان و نور حضرت سبحان که همی از او سخن گفته
استعداد مینمودند من ینظره الله اقدس ابی بود و در پایان امر نقاب از ستر و خفا برداشته
در وصف و مدح و بشارت و دعوت فوق مایمکن او تصور بیان نمودند چنانکه
در بخش سابق تفصیل داده توفیعات و آثار را نمودیم و توفیق مهیمنی را که نداء
قائمیت بآن مرتفع گردید آوردیم و در اینجا نده متفرقه از توفیق عظیم دیگر را که
برای ملامحمد تقی هروی صادر و مقامات مذکوره را اظهر من الشمس آشکار فرمودند
درج مینمائیم و هی هذہ قل الله حق وان مادون الله خلق و انا کل له عابدون قل الله رب
وان مادون الله عبد و انا کل له ساجدون ذلك ربنا رب السموات و رب الارض
رب العالمین الی قوله قل ان ذلك شجرة الطوبی انتم فی ظلها تستظلون قل ان ذلك
جنة المأوی انتم فیها تحبرون قل ان ذلك سدرۃ المنتهی انتم هنالك ترزقون
قل ان ذلك عرش الاعلی انتم هنالك ترفعون الی قوله شهد الله انه لا اله الا هو
و ان محمداً رسول من عنده فی کل حین و قبل حین و بعد حین شهد الله انه لا اله الا
هو و ان الذین هم شهداء من بعد النبیین هم ثلثة بعد عشر و اولئك هم الائمة المصطفون
شهد الله انه لا اله الا هو و ان ابواب الهدی اثنتان اثنتان فی کتاب الله قل کل لهم موقنون
قل تلك تسعة قبل عشر حروف لله رب السموات و رب الارض رب العالمین ان یحمد
قبل تهی ان اشهد انه لا اله الا هو رب السموات و رب الارض رب العالمین و لما قد
علمناك من عباد الله المخلصین لیکشفن الغطاء من بصرک لتری کلمته بما قد خلقت الله

ربك في كتاب عظيم الى قوله ان اشهد من اول ذلك الامر امر الذي اتم به من قبل
في القرآن لتوعدون من لقاء ربك في الجنة وقد حشروا بعد ما بعثوا ونشروا قبل ما
عرضوا على الله ربك عباده المؤمنون وكشىء والله يشهد على ما اتم لا تعلمون قد
حشرنا كل من في ملكوت السموات والارض و ما بينهما بامر واحد و انا كنا به
عالمين ثم قد اقمنا الساعة وفصلنا بين كلشى بما قد قدر عند الله فلذا انشانا امر آخر
فتبارك الله رب العالمين وانا ولو علمنا كلشى في كتاب الاول ولكن لا تتعلون قل
فباي حديث بعد الله وآياته تؤمنون . . . و هو الذي ينزل القرآن من قبل فلما
قضى اجل الذي قدر له قدر فعه الى سماء البيان قل هذا بيان من كتاب الله كل عنه
يستلون قل انما الكتاب يومئذ كتاب الله فيه بيان كلشى للذين هم اوو العلم وهم
يريدون ان يهتدون قل ان مثل ذلك الامر كمثل امر محمد رسول الله من قبل ان
انتم تتعلون قل ما شهد الله على نفسه ان يقدر على ان يشهد على ذلك كل العالمين
ولكنكم اتم ان تشهدوا انه لا اله الا هو فاداً انتم على انفسكم ترحمون وان من
اول ذلك الامر الى يومئذ ما نسخنا من امر ولا ابدعنا من امر و اظهرنا كل ما كان
الناس في القرآن يقرنون لتشهدن على من آمن بالله وآياته والذين هم عند الله هم
لا يصدقون وقد عرفنا كل خلق وشهدنا عليهم و قل كلشى هالك الا وجه ربي
ذلك ما شهدنا على الخلق افلاتقون ثم انشانا خلقاً آخر فاداً كل بالله وآياته موقنون
قل ان يوم القيمة لا انساب بينكم و قد قضى ذلك اليوم في حسين الف سنة و اتم
كلكم نائمون قم من رقدك ثم انظر لم يكن الا الله و ما قد خلق و انه لا اله الا هو
رب العالمين وان كل ما كان الانس في القرآن يجتهدون ما علمنا من ثمراتهم الا
ما لا ينبغي ان نذكره قل كل هباً منشور و ان كل ما اجتهدت في دين الله لما قد
صدقت امر ربك ليجزيك الله ربك و يقبل عنك انه ليجزي عباده المخلصين و من
يستدل يومئذ بغير آيات ربك فاولئك هم من لقاء الله لمحبوبون قل لو اجتمع من

في السموات ومن في الارض وما بينهما على ان ياتوا بمثل تلك الآيات او آية واحدة
لن بقدروا ولن يستطيعوا ذلك من صنع الله لعلمكم به توقنون انه لا اله الا هو ينزل
بعلمه ما يشاء وان ما دون الله كل عنه عاجزون وان كل ما اتم تنتظرون وانتم به
توعدون كل ذلك قد بده بامر الله وكل اليه ليرجعون قل ان اول ذلك اليوم اول
عالم الرجعة كل فيه لمسؤلون الا من آمن بالله وآياته فان اولئك هم الفائزون
وانا قد شرعنا لكم ذلك الدين الذي اتم فيه يومئذ تجتهدون لتفكرون ثم لتحكمون
ولكن لا تعاملون ان الذي شرع لكم ذلك الدين هو الذي يومئذ يتلو عليكم آيات
ربكم وانا كنا بذلك موقنين وان الذي هم اولو العلم كل بالله وآياته موقنون
قل ان كل الضروريات التي اتم يومئذ تستدلون والاجاميات التي اتم بها يومئذ
تتحاجون والاحاديث التي اتم بها يومئذ تستدلون كل ذلك ثبت بما قد قل محمد
من قبل ان اتم به مؤمنون قل ان امره لا يثبت الا بالقرآن فاذا كل الدلائل يرجع
الى آيات الله ان اتم بها من قبل لتوقنون قل فالتقن الله يا اولي العلم و لرحمن على
انفسكم فان الله غني عنكم و عما اتم تجتهدون لو يدخل يومئذ في ذلك الدين اسود
بري حبشي فاذا يدخل في الجنة مع الذين هم آمنوا بالله وآياته و اولئك هم الفائزون
ولو لم يؤمن بما قد نزل في الكتاب من لم يكن يومئذ على الارض اعظم قدراً منه
فلا يحب الله ان يذكره والله ولي المؤمنين قل لا تغتروا بهلمكم ولا باجتهادكم ولا
باعدالكم فان كل ذلك بفتحكم اذا تؤمنون بالله وآياته و كنتم في ذلك الدين
لموقنين وانا لونسخنا يوم الاول كل ما اتم تعملون لكننا على ذلك مقتدرين ولكن
سبقت رحمتنا عليكم لعلمكم لا تردون من شيء و كنتم بآيات ربك مؤمنين ولكن
يومئذ لما قضى خطوط الخمس فاذا قد تم هيكل الانسان فاذا قد انشأنا ما قد قدر
الله في الكتاب رحمة من عنده انه هو العزيز الوهاب الى آخر كلامه الاعلى
وبالجمله در مدت سجن ماكو توقيعات و كتب و رسائل بسیار از قلم آنحضرت

سدور یافت از آنجمله است رساله دلائل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که بحسب
خواهش آقا سید ابوالحسن بن آقا سید علی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ما کوه را
بتطبیق عدد ابجدی نام باسط دادند و اکنون آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده
و قلعه و عمارت علیخان واقع در جنب آن و نیز مسجدی که محاذی آق ایوان
برقرار و محل توقف اصحاب و زائرین بود بحال نیم مخروب باقی است و آثار مغروبه
قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناهگاه اشرار را خراب کرده قلعه جدید بر جای
آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ هـ . ق ساخت به ساقی دور از بالای کوه نمایان می باشد و
ویران حاجی علیخان حاجی محمود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان
بترتیب در سالیان دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ما کورا داشتند .
و دیگر از امکانه مهمه آذربایجان چهار بق است که حضرت رب اعلی مدد
دو سال و چند ماه از قسمت اخیر ایام را (جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ هـ . ق -
شعبان سال ۱۲۶۶ هـ . ق) در آنسجن بسر بردند و بتطبیق عدد ابجدی نام آنجا را
شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آنسجن را نیز در بخش سابق آوردیم
و از علماء بایه آذربایجان شیخ محمد تقی اهل هشتروند که در مقدمه کتاب شمه وصف
کردیم و حاجی معین السلطنه تبریزی شرح احوالش را باینمضامین نگاشت که او
یکی از فحول علماء شیخیه و از تلامذه شیخ احساسی و سید رشتی بود و در اول
امر حضرت اعالی بشفایمان ناز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ هـ . ق حیات داشت و کتابی در
اثبات حقیقت حضرت بوفوق ذوق و مصطلحات شیخیه در آترمان نگاشت و نخست
آنکتاب را بفوائد موسوم داشت ثانیاً ابواب الهدی تسمیه نمود و در مقام فصل
مطالب که فائده اولی و فائده ثانیه بترتیب نوشت در تغییر اسم کتب آنها را
قلم کشیده باب اول باب دوم نگاشت و شیخ محمد تقی مذکور بموجب حکایات
مؤمنین دوره اولی باندازه محتاط و جبان بود که از ذکر اسم بانی فرسنگها فرار

میکرد و غالب اوقاتش در قری و صحاری گذشت و هرگاه بشهر تبریز میآمد با
 مؤمنین حضرت باب اعظم در شبها ملاقات و معاشرت میکرد زیرا که فرقه شیخیه
 خاصه علماء آنها ویرا بسیار معزز و محترم میداشتند و بواسطه وفور علم و فضل و
 تلمذ خدمت شیخ وسید وجودش را مفتخر شمرده بمعاشرت و مصاحبتش راغب و
 ولوع بودند و ملا محمد معقانی زیاده از حد ویرا محترم میداشت و هر وقت شیخ
 محمد تقی بشهر تبریز ورود میکرد ملا محمد ویرا در خانه خویش پذیرفتار میکردید
 با وجود این شیخ محمد تقی ملا محمد معقانی را در ابواب الهدی شجره خینه و
 شجره الکفر تعبیر کرده و نام برده است و ایندلیل کمال حزم و احتیاط شیخ است
 که کسی از اسرار وی آگهی نیافته است و گویا همین ابواب الهدی را در صحاری
 و براری و ظلال تلال و شناخیب جبل نکاشت و تألیف و تصنیف فرمود و در اواخر
 ایام حیاتش همان کتاب را با بعضی از اوراق جداگانه آورده در تبریز به ملا
 مصطفای تبریزی داد و خود مفقود الاثر گشت و شیخ محمد تقی آنچه در آن کتاب
 نکاشت خود در اغلب وقایع حاضر و ناظر بود و آنچه راجع باستدلال نوشته موافق
 مذاق شیخیه است و در بعضی مواقع عنان قلم را رخوت داده بسب و لعن و کلمات
 خشنه پرداخت انتهى .

واز اشهر رجال آنحدود که از اعرف ابطال معین حضرت موعود گردید
 رضاقلی خان سرتیب افشار این حاجی سلیمانخان بن شمشالخان بندرش حاجی
 سلیمانخان مذکور بغایت مجلل و محترم بود و بوفور ثروت اعتبار داشته در سائین
 قلعه (شاهین دژ) افشار میزیست که در اواخر خاك مرانگه آذربایجان و در ساحل
 زرینه رود مشهور بجفتو واقع است و از اخلاص کیشان خاص شیخ احسانی و از
 خواص اصحاب سید رشتی شد و بعد از وفات سید به حاجی محمد کریمخان اخلاص
 بسیار و عقیدت پایدار یافت و در طریق خدمت بتقیدت خویش از هیچگونه مصارف

دریغ نمود و دو مسجد عالی در تبریز برای علماء اتباع حاجی محمد کریم خان
بنا کرد و دختر سید رشتی را بنکاح پسرش رضاقلیخان مذکور در آورد و شرافت
انتساب سید را برای خود و پسر فخر و سعادت شمرد و هنگامی که عروس را از
کربلا با آذربایجان نقل میدادند تا صائین قلعه مزبور با هزار سوار و حمل و عماری
و کجاوه حمل و نقل نمود و از جهت گرمی هوا در شبها حرکت و طی مسافت کردند
و بامشاعل و مصاییح منیره و غیره بآهستگی و آرامی طی مسافت کرده تا بعمارش
رسیدند و احترامش از دختر سید بدرجه بود که در صائین قلعه سه روزه علی الصبح
از بستر خواب برخاسته نخست بوثاق عروس میرفت پس از اداء سلام و تحیت و
اکرام بمقام خویش برگشته بکارهای لازمه میپرداخت و از قول او راجع ببشارات
سید در خصوص منتظر موعود حکایات و روایاتی منقول است از آنجمله آورده اند
پس از وفات سید مکرراً در مجالس و محافل ذکر میکرد که سید بمن گفت ایام
ظهور را درک میکنم ولذا در غایت تعجب و تحیرم که چرا وقوع نیافت ولی بسال
۱۲۶۰ در موقع اداء مراسم حج بمکه حضرت باب اعظم را زیارت نمود و حضرت
باو ابلاغ امر فرمودند و هنگامی که مأمورین دولتی آنمظلوم را از حدود قزوین
عبور دادند در زنجان شادمان و کامران اقامت داشت و چون توقیعی برایش بواسطه
آقا نوروزعلی نام از خدام سید رشتی فرستادند و طلب نصرت نمودند اعتنا و قیام
و اقدامی نکرد و در سنینی بعد علماء مبلغین عظیم الشان امر ابداع ابهی بوی اكمال
حجت نمودند و خود را در مقام حجت و برهان مغلوب دید و معذک اقبال نکرده
ایمان نیلورد بلکه معارضت و مقاومت پیش گرفت ولی پسرش رضاقلیخان مذکور
چنانکه در بخش سابق نگاشتیم هنگامیکه از طرف دولت مأمور اصال حضرت نقطه
اولی از ماکو بچهریق گردید از آن بزرگوار کرامات و مقامات معنویه مشاهده
کرده منجذب شد و اظهار توبه و ندامت نموده اجازت خواست تا بخانه خویش

برده بوظائف خدمت و حمایت پردازد و حضرت قبول فرمود لاجرم از جهت ایمان و اخلاص پسر ب حضرت نقطه اولی و سوء نظر نسبت بخان کرمانی و ارادت پسر بخان منککور ما بینشان مخالفت و مشاجرت برخاست و بدین حال هنگام شهادت حضرت نقطه اولی بودند و خاتمه احوالشان را در بخش ششم می نگاریم .

و از اشهر معاندین که از اهل آذربایجان بود حاجی میرزا آقاسی نام پسرش میرزا قاسم و از اهل ایروان و باعشیرت و خویشاوندان از آنجا کوچیده بقصبة ماکو اقامت گزیده در پیشه زارعین و دهاقین زندگانی نمودند و او در قصبة مذکوره سال ۱۱۹۸ هـ ق متولد شد و ناعش را عباس گذاردند و پس از بلوغ بحد رشد عازم خوی شده اقامت نمود و چند سالی بتحصیل قرائت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا بیاد دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نمود غایت بهمدان رفته نزد آخوند ملا عبدالصمد صاحب کتاب بحرالمعارف که از کبار مشایخ تصوف بشمار میرفت تلمذ جسته ارادت حاصل کرد و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر بمکه و اداء فریضه حج داشت موفق بان نگشته وفات نمود و ملا عباس قبول نیابت نموده مصاريف لازمه گرفته عازم مکه گردید و بالنیابة اداء حج نمود و حاجی ملاعباس شده عودت بهمدان نمود و بخدمت استاد مرشد مذکور سرف اوقات کرد و بتحصیل علوم ظاهره و اسرار تصوف مشغول شده امور معاش گذراند و چون آخوند ملا عبدالصمد در او خرابام حیانش از همدان مهاجرت کرده مجاورت نجف اختیار نمود حاجی ملاعباس نیز بملازمتش رفته زیست تا آنکه استاد و مرشد در قتل و غارت وهاییان در کربلا مقتول شد لاجرم حاجی ملاعباس از عراق عرب مراجعت بایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت استاد را تعلیم و ارشاد نمود و بنام حاجی ملا آقاسی و



حجی میرزا آفندی

مربوط صحنه ۷۶

حاجی میرزا آغاسی مشهور گردید و گردش ایام با او مساعدت کرده بسمت معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار افتخار یافت و در ضمن تعلیم و تدریس متدرجاً در وی نفوذ کرده او را بشرب و طریقت خود هدایت و تربیت نمود و محرمیت تامه در میان آمد و چنین نوشته اند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از مآل احوال مریدان آگهی دهند ویرا اخبار و تبشیر نمود که سلطنت ایران باو تعلق خواهد یافت اگرچه در آن هنگام تصدیق این تنبوه برای محمد میرزا صعب و غیر عادی بود زیرا که این شاه اعمام و الامقامش مانند علیشاه ظل السلطان و محمدعلی میرزا دولتشاه و امام وردی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و غیرهم در عظمت مقام بدرجه بودند که محمد میرزا در محضرشان بدون استجازه حق جلوس نداشت تا چه رسد باینکه با وجود ایشان دم از رتبه و شانی زند و یا بمقام سلطانی و اریکه ایرانی نشیند ولی چون حاجی را صاحب مقامات و کرامات میدانست صدق اینخبر را پذیرفت و باو وثیقه بمهر و امضاء خویش داد که چون بر اورنگ شاهی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و حل و عقد امور را بید او سپارد تا بانفاس قدسیه اش حق بمرکز خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار آید و بدین طریق ایام بگذشت تا آنکه عباس میرزا نایب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت و فتحعلی شاه از جهت علاقه خاطر که باو داشت منصب ولایت عهد را به بیچیک از پسران خود نداد بلکه بمحمد میرزا که پسر ارشد وی بود مفوض نمود و بالاخره فتحعلی شاه در اصفهان وداع جهان گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شاهی نشست و در آغاز سلطنت برای غلبه یافتن بر موانع موجوده منصب صدارت و وزارت را بیگانه شخص عظیم مملکت

بنا بقول مؤلف روضة الصفا، حاجی میرزا آغاسی در مدت چهارده سال صدارتش ۱۲۳۸
تطمه از غری و بلوک و املاک در نقاط متعدد ایران تصرف آورد

و نیز از مصارف بابیه سلسله ملاحی روضه خوان و ملاح عبدالکریم چاروش
و حاجی حسنعلی و حاجی صادق و غیرهم بودند و ملاح علی روضه خوان مذکور
عالم و ناطق مشهور بود و در ایام جنین جهیزق با تان دخیل مزانه چنانکه در بخش
سابق آورده ام بنحضر علی رفته ذکر مصائب آنمه اظهار مینمودند و حاجی معین السلطنه
تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی حکایت کرده از قول او آورد باین مضمون نگاشت
در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار نشست
و ایشان نیز اذن جلوس یافتند نشستند بالسن شفقت بایشان مکالمه نمود و در آتیه
روی بدخلیل کرده فرمود تو بعد از من ایام قلیلی در این عالم زندگی خواهی کرد
ولی این (واشاره بملاح علی کردند) بهر طبعی نزدیک میشود و لذا ملاح علی یکصد
دوازده سال عمر یافت و اغلب قوایش محفوظ ماند چنانکه قامت بلندش خمیده نشد
و از کهنه شهر بدیلمقان فرزاد حکومت سلیمان که مقر حکمرانی من بود و بقدر
پنج میل بعد مسافت است پیاده میسرود و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
چون کالسکه یا اسب سواری برایش مبطلیدم میگفت بعضی پیاده را محترم و در
ایامی که بسجن جهیزق رفته نزد آنحضرت ذکر مصائب میکرد علی خود را بوی
بخشیدند و او چندان عجز بر دوش کرد که مندرج شده و نیز در مشکایب که اشتغال
حکومتی میرزا محمد علی زوزی را بادملاح علی مطلوب میگردد البته تازه و تنگوش
را برگرفتند و فقط از خلقی که از جنس قندک بود برایش مابند و چون او را از
سربازخانه بمشهد فرستادند از خلق را از آن در آورده بطرفی انداخت و ملاح علی
که در آن واقعه با دخیل حضور داشت از خلق را از زمین گرفت و سربازی بسوی
او متذلل که از دستش بگیرد ملاحظه منافع شده گفت این مرد ذاکر مصائب
سیدالشهدا است بگذار این لباس کهنه و متقدم را بر پای خود بپوشد و لذا سرباز
از از خلق بگذاشت و ملاح علی بعد از ذکر جنویته اعلی و پس از اندام برآی

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که عالم و فاضل و کاتب و شاعر بدیع المعانی و صاحب مقامی بزرگ در عوالم روحانی و در کفایت و سیاست ملکداری بی نظیر بود سپرد و آن مرد بزرگوار توانا در زمانی اندک تمرکز قدرت و سلطنت را برای محمدشاه آماده ساخته تمامت سران و گردنکشان ممالک را مطیع و متقاد نمود و اگر حسودان خودپرست ویرا به عاقل می گذاشتند موفق با اصلاحات عظیمه کشوری و لشکری و ادبی میگشت ولی ناگهان ابر تیره شگفت آوری کرانه روشن این کشور را فرا گرفت و محمد شاه غفله حکم بقتل آن سید جلیل القدر داد و حاجی میرزا آغاسی را بر جایش متمکن و مستقر ساخته زمام مهم امور داخلی و خارجی را بدستش سپرد و از اینوقت حاجی ذوالریاستین در اداره امور مملکت و ارشاد بمقام معرفت و طریقت گردید و فعل مایشاء و متفقد در عقیده و اراده شاه و مدعی مقام ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و ملقب و مشهور بلقب شخص اول شد و بانویی از خاندان سلطنتی را نکاح نمود و قری و اعیان بسیار بتصرف آورد و هنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منقور خاص و عام و انگشت نمای بین الانام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافه غیر مانوس بود و از طرفی دیگر خوبی آتشین و متجاسر و احساسی متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتام و حالی ناملائم و بی آرام داشت و بسا از اوقات در اثناء ملاطفت و تفقد حالش دگرگون چشمانش از غایت خشم پر خون رحمت و شفقتش مبدل بستم و استعمال کلمات قبیحه و قبیحه میگشت و در جمع اعظام دولت و ملت همینکه بر یکی از امرا و علما غضب میکرد فرمان میداد کلاه باعامه اش را از سر برداشته بیرون میانداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فضح از قبل و دُبر تفوه میکرد و با این همه غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسین و دست نشانندگان خود معین داشت بدرجه ئیکه در السن و افواه انام شهرت گرفت

که زنان حامله شبان های ماکوئی دست بر شکم خود گذارده سوگند بر سر سرتیپ یاد مینمایند کنایه از اینکه زاده هایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیپ شوند و تعصب و نفرت ترك و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران بدرجه رسید که پس از فوت محمد شاه و اختفاء حاجی بحماییت یا مضادت با وی نزدیک بیان بود که فیما بینشان مقاتله و خونریزی عظیمی واقع شود و چندین روز ترکی زبانان ناچار شدند که تکلم نکنند تا شناخته نگردند و مورد حمله نشوند و بالجمله در سنین

اما جناب حاجی میرزا آغاسی چون بسبب سوء رفتار و زشتی گفتار ازدانی و قاسمی بر خویش هراسی داشت ایام اشتداد مرض و حالت احتضار و یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه با داد و دین مطلقاً حاضر نیامد در قاعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ماکوئی که در اینمدت باسنتظار حاجی با تقدس و صلاح مل و عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح میدانستند و باینجهت خدمتش را وجهه همت خود ساخته پروانه آنشمع و پروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش و از متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بر صفحه ارادتش کشیدند اهالی دارالخلافت که بسالها از آنجماعت گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کیفر و انتقام برآمدند هر کاسب ذلیل بلزاری بر سرتیپ و سرداری میتاخت و هر علیل بیفرهنگی یاور و سرهنگی را عربان میساخت ما صدق بیت قائم مقام عاجز مسکین هر که دشمن بدخواه دشمن بدخواه هر که عاجز و مسکین درین هنگامه سمت ظهور یافت آخر الامر از منازل ازعاج و از شهرشان اخراج نموده در باغ محمد حسنخان سردار پناه جستند از آنسو جناب حاجی تاجی به نائبالسلطنه شاهزاده عباس میرزا و بجماعتی از اعظام و امرا نوشتجات خوش مضمون و بیفلمات سراپا فسون مشتمل بر التزام و فداق و ترك نفاق فرستاد ولی اصلاحی

ریاست حاجی میرزا آقاسی غالب سران مملکت چنان آزرده خاطر و متنفر گشتند که رغبت مداخله و مداخله در امور دولت نداشتند و برای قدامت مقام مقتول و بعثت وجدان حاجی غیر مقبول دست از کار کشیدند و بعضی سر بطفیان بر آورده علم استقلال بر افراشتند و معنای جمعیت ملایان از مجتهدین و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند چه عموم علمای ظاهریه را بچیزی نمیشمرد و تخطئه کرده سخنان رکبک در حقشان میگفت و محمد شاه در تمامت این احوال از جهت بیماری و نقامت و برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود و غالباً اطلاع هم نمی یافت چه احدی جرئت عرض شکایت به پیشگاه سلطانی نداشت و اگر نادراً معروضه بدست شاه میرسید حاجی بنوعی که میدانست و میتوانست آنرا بی نمر و

نبخشید و فائده نداد لاعلاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت جوید و از وزراء دول خارجه استعانت جوید فغان آقای سر تیب توپخانه که مستحفظ اربک سلطانی بود توقفش را مصلحت ندید با محدودی از همراهان بعزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنه یافت آباد با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی بظهور نرسانیده باهاتش پرداختند چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ ببقعه امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبدالعظیم آورد نورالله خان شاهسون در اثنای طریق جسر تنی کرد ولی خسارت برد حاجی با آنمکان فیض بنیان خویش را رسانیده و در آنحصن حصین متحصن شد از آنطرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و عباسقلی خان والی و محمد حسنخان سردار ایروانی و جمعی دیگر از مقربان حضرت و نام یافته گان درات بعهد و میثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی بصدارت حاجی راضی نشوند مال و جان در این باب دریغ ندارند بالا جماع عریضه نگار و بحضورت مهندلیا مستدعی و خواستار اعانت درین عزیمت آمدند - اموال موجوده بیوتات

اثر میساخت تا چون بسال ۱۲۶۴ ه. ق محمد شاه در گذشت حاجی خویش را
بیتمه شاهزاده عبدالعظیم افکنده مستخلص گشت و باین حيله مصون ماند و بالاخره
از ناصرالدین شاه اجزیه گرفته بگریلا و نجف رفته مجاور شد و بسال ۱۲۶۵ ه. ق
در گذشت آورده اند که ملا قربان شاعر مرثیه سرای معروف متخلص بیدل
از اهل رودبار قزوین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هرگز احدی را مدح
و یا هجا نکفت در باره حاجی میرزا آغاسی این رباعی بسلك نظم کشید :
نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه خصم را از بن توپ غمی

حاجی میرزا آغاسی را طومار مسجل نموده مقفل گردانیدند - دیگر از آنجمله
شورش اهل بروجرد بود بر جمشید خان ماکوئی حاکم آنجا که بعد از استماع
این خبر محنت اثر سر بشور و شر بر آورده اسباب و اموالش را تاراج او را در نهایت
خفت و خواری ازعاج نمودند و همچنین اهالی کرمانشاهان بر محبعلی خان حاکم
طغیان کرده بعضی از متسپیش را برهنه و عربان نمودند خود بامعدودی منزهما
باردوی همایون آمد - از آنجمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر
حسینخان نظام الدوله و جماعت سرباز بود که شریبری طالع رضای صالح نام پس از
استماع اینخبر بجانب شیراز رهسپر گردید حین ورود اینمقدمه را در شهر منتشر
و مشتبه گردانید ارازل و اوباش هنگامه طلب سر بشورش نهاده دست اندازی بدکاکین
بزار بزاز نمودند چون از سلوک ماضی حسینخان نظام الدوله حاکم آنجا ناراضی
تغیر و تبدلش را طالب و راغب بودند در مقام کاوش بانو کران دیوانی و اخراج
نظام الدوله از ارك سلطانی برآمدند عمال و اعظام در تغیر حاکم زیاده از واسط
الناس جازم شدند نظام الدوله ارك سلطانی را مضبوط ساخته بمحاربه و مدافعه
پرداخت عزیزخان مکرری سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج قشقایی و فوج جسمانی

و ما شرح ظلم و معانتهای او و دست نشانده هایش را نسبت به حضرت نقطه اولی در بخش سابق آورده و برخی از خطابههای قهریه و نفرین، ظلوم را که در شهری چند قبل از عزل و خذلان حاجی صادر شده برایش ارسال فرمودند نیت نمودیم و در اینجا نیز صورت دو تویق دیگر که در سجن چهار بق صدور یافت و خطاب اول به محمد شاه و دوم خطاب به حاجی و شارح اعمال و غیر از ما لث میباشد درج مینمائیم خطاب بمحمد شاه بسم الله المتكبر الشدید سبحان الذی یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و انه لا اله الا هو الملك القهار العظیم هو الذی یقضی یوم الفصل بالحق

و توپچیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام الدوله بر آمدند نظام الدوله نیز کمال جلالت و منتهای دلیری و رشادت بظهور رسانید در این اثنا محمد قلیخان اباخان که بتازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزارو پانصد نفر قشقاوی و خشتی وارد خراج شهر و در این باب با اهل شهر همراز و انباز گشت مشیر الملک چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود با معاندین وی یار نیامد چندی در ارك سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه امام جمعه مبرور بسر برد عزیزخان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب بچهل روز فرو نشست ولی زیاده از شش دفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقتول نگشت و درین اثنا امیر اسلانخان نام پیشخدمت پادشاهی با فرمان قضا جریان وارد گردید رفیع مایقال شد مجادلت و مقاتلت به صاحبیت و مجالست تبدیل یافت پس از چند روز احمدخان نائب ایشک آقاسی نیز وارد گشت حسینخان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند و حاجی میرزا آغاسی در شهر رمضان سال ۱۲۶۵ که ساکن عتبات عرش درجات بود روی بعالم آخرت نهاد

حقایق الاخبار ناصری

و انه لا اله الا هو الفرد الجبار المنيع وهو الذي بيده ملكوت كلشيء لا اله الا هو
الوتر الاحد الصمد العلي الكبير اشهد لله حينئذ بما قد شهد الله علي نفسه من قبل
ان يخلق شيئاً انه لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد علي كل ما ابداع و ما يبدع
بمثل ما قد شهد عليه في سلطان عزته انه لا اله الا هو الفرد القائم البديع توكلت
علي الله رب كلشيء لا اله الا هو الفرد الرفيع والي الله التي نفسي واليه افوض امري
لا اله الا هو الملك الحق المبين و انه هو حسبي يكفي من كلشيء ولا يكفي منه شيء
في السموات ولا في الارض و انه لهو القائم الشديد سبحانه الذي يرى مقصدي حينئذ
في سجن بعيد وهو الذي يشهد علي في كل حين وقبل ان يبدع بعد حين و انك انت
كيف قد قدرت بلا ذكر حكيم و انك انت كيف صبرت علي النار و ان الله ربك لهو
العزيز الشديد ان انت قد عززت بما عندك فان هذا لا يلتفت اليه احد ممن آمن
بالله و آياته و كان من الزاهدين و ان مثل حيوة الدنيا كمثل كلب ميت لا يجتمع في
حوله ولا يأكل منه الا الذينهم كانوا بالآخرة هم كافرين و انك انت فرض عليك
بان تؤمن بالله الغني العظيم و تكفر بالذي يدعوك الي عذاب سعي و لقد صبرت في
ايام معدودة لملك تتذكر و تكونن من المهتدين و انك انت كيف تجيب الله في يوم
قريب يوم تقوم الاشهاد عند ربك رب العالمين فوالذي خلقك و انك انت اليه
ستعود و ان تموت و انت علي جحد بآيات ربك قد دخل في ابواب الجحيم و لا تنفك
ما قدمت يدك و مالك يومئذ من ولي و لا شفيع ان اتق الله و لا تفر بما عندك فلن
ما عند الله خير للمتقين و ان من علي الارض يومئذ كلهم اجمعون عبد الله فمن آمن
و كان من الذينهم بآيات الله موقنين فاولئك عسى الله ان يفر لهم ما قدمت ايديهم
و يدخلهم في رحمته انه هو الغفور الرحيم و ان الذين استكبروا علي و جحدوا ما
اكرمني الله بفضله من آيات بينات و كتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب
و ما لهم يوم الفصل من ولي و لا نصير فوالذي يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون ما

من نفس تموت على بغضى او تجحد ما جئت من آيات بينات الا ويدخل في عذاب اليم ولا تقبل يومئذ قديية ولا لاحد اذن ان يشفع الا ان يشاء الله انه هو الجبار العزيز وانه لا اله الا هو الملك القهار الشديد ان انت فرحت بما تستجنى فويل لك من عذاب يوم قريب لم يحل الله لاحد ان يحكم بغير حق وان انت اردت فستعلم من قريب وان من اول يوم الذى اخبرتك بان لا تستكبر على الله الى يومئذ قد قضت اربع سنين ما رايت منك ولا من جندك الا ظلاماً واستكباراً شديداً كانك انت زعمت اننى انا قد اردت متاعاً قليلاً لا وربى ما كان مالك الدنيا وما فيها عند الذينهم الى الرحمن ينظرون الا اقل من عين ميتة بل اقل من هذا سبحانه الله عما يشركون بل اننى اردت ان انتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما قدر الله فى الكتاب وان ذريتهم سيلحقون بهم فى عذاب سعيرو وما صبرى الا على الله وانه هو خير ولى وتصير وما كهفى الا اياه وانه هو خير وكيل وظهر وان الان لانبئك بانك انت قد اتبعت شيطاناً مردداً ولم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة وقد ارتدت عن دينه بما حكمك بعد حكم الاول بسجن بعيد هل سمعت من احد من قبل يسجن احداً من ذرية رسول الله فى سور الذى كانوا اهلها جاهلين وانهم كفروا بولاية الائمة الذينهم بامر الله يعملون فعلى اى ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين وعلى اى خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل على جدى غررت بما عندك فسبحان الله ربى العلى العظيم انه ليظهرن امر الذى قدر وما للظالمين من نصير ان كان لك كيد فاطهر وما الامر الا من عند الله عليه توكلت واليه ائيب هل سمعت من احد من قبل حكماً بمثل ما انت صنعت من قبل وترضى من بعد فويل للظالمين مقصدك دليل على كفرك بالله وحكمك على الناس لك عند الله عذاب شديد وان صبرى على الله ومقصدى هنا يشهد على اننى انا على حق يقين ان لم تخف من ان يظهر الحق وينطل عمل المشركين فكيف لم تحضر علماء الارض ثم لم تحضرنى

لاجملتهم مثل الذي بهتوا من قبل وكانوا من الجاحدين تلك حجتي عليك و عليهم
انهم بالحق ينطقون فاحضر كلهم ان هم يمثل هذا يتكلمون فاعلم انهم على امر لا
وربى انهم لا يستطيعون ولا يتفكرون آمنوا من قبل ولا يشعرون وكفروا من بعد
ولا يعقلون وان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك اليوم تقوى مكين
تلك كرامة من عند الله على و نعمة من عنده عليك و على الذين يفعلون فطوبى لى
ان احكمت مثل ذلك ثم طوبى لى ان رضيت مثل ذلك امر الذي قدر الله للمقربين
فاذن ولا تصبر فان الله ربك لعزير ذوات مقام ولا تستحى عند الله و ترضى بان يكون
حجته على الكل بان يصبر في سور على ايدى المشركين فويل لك و ويل للذينهم
يومئذ يرضون بمثل هذا الذل الهين و ان على زعم الشيطان و كان على خطاء كبيرا
لم يحل في مذهب الذينهم كانوا بآيات الله مؤمنين ان يسجن احدا من ذرية الرسول
ولا ان يظلم عليه ولو كان على ظلم شديد فوالذي بدع خلقى ما شهدت على نفسى
من ذنب و ما اتبعت الا الحق و كفى بالله على شهيدا فآف على الدنيا و اهلها و الذينهم
يفرحون بمتاعها وهم عن الآخرة هم غافلون ولو يكشف الغطاء عن بصرك لتمشى الى
بصدرك ولو تمشى على الثلج خوفاً من عذاب الله انه لسريع قريب فوالذي خلقك
لو تعلم ما قضى في ايام سلطنتك لرضيت ان لانزلت من ظبر ابيك و كنت من المنسيين
ولكن الآن قد قضى ما قضى الله ربك فويل يومئذ للظالمين كانك ما قرمت انت كتاباً
ميناً و ان كنت على امر و انك انت لا تتبع فعلى امرى و لك ما عندك ان لم
تنصرنى فكيف تخدنى وان الى الله المشتكى و اليه منتهى الامر في الآخرة و الاولى
و سبحان الله رب السموات و الارض رب العالمين من كل ما يذكره كل العالمين
الا الذينهم كانوا بامرهم عاملين و سلام من عنده على المخلصين و الحمد لله رب العالمين
خطاب بحاجي ميرزا آغاسى بسم الله القهار الشديد اشهد الله و من هو عنده بانه
لا اله الا هو العزيز الحكيم و اشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه في جبروت

عزته وملكوت عظيمته لا اله الا هو الفرد القاتم القدوس المتبع وبعد الحمد لله الذي
قد اختصني بما اختص به اوليائه واكرهني ما احطى به اصفياؤه وحناني بما وهب
به اوليائه فله الحمد حمداً ينبغي لجلال قدس عزته وجمال نور طلعته حمداً يفوق به
على كل حمد ويستعلي على كل ذكر ولا يستحق به الا اياه ولا ينبغي لاحد سواه
وانه لهو العزيز المتكبر المستعان فكيف اقول ولمن اقول وبمن اقول و انك انت
لا تستحي عن الله وتصبر على النار ولا تخاف من غضب الجبار ولا ترجو يوم الذي
وعدا الرحمن عياده الذي فيه يقضى بالحق فاصبر وما صبرك الا على سخط الله اولم
تتفكر من اول يوم الذي سمعت ما سمعت الى يومئذ كيف قضى عليك ساعاتك ودقائقك انتظن
انك في عيش وراحة و عزة وكرامة لا ورى الذي فلق الحبة و برى النسيمة من اول
يوم الذي سمعت فرض عليك بلن تشي على الثلج بصدرك الى الذي سمعت ذكره و
تبين الحق عنده و تتبعه فويل لك وما قدمت يدك افرحت بمقعدك ورضيت بعزتك
وان ورائك ذلة عظيمة لا عز فيها واشد العذاب ولا ناصر لك فيه انظر كيف حكمت
بمن هو الحجة عليك وعلى الكل سلام الله عليه وكان عنده آيات محكمة و براهين
مؤكدة التي لا يقوم بها احد من اهل الارض و انه لعلى حق محض بمثل حق الذي
كان الله عليه ورسله و اوليائه و ان مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لدى
بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع باسم اراد ان يتبين و جمع على قدير قوته
اسباب السحر لاثبات كذبه و ادعائه الباطل بين رعيته فوالذي خلق كلشي بهمه
لانك انت ابد موقفاً منه و اذل مقاماً عند الله عنه و ان الذين كانوا من قبلك ما صنعوا
بمثل ما انت صنعت و ما حكموا بمثل ما انت حكمت كانك انت ما قرمت القرآن
لكم دينكم و لي دين ان كنت كافراً فلنك ما عندك ان لم تنصر الحق فكيف تمثله و
ان لم تتبعه فكيف تسبغه كان الله ما خلق في قلبك ذرة من الرحم ولا في زوجتك
اقبل من ذلك العيب فانك لك وللمقعدك و نعمة الله و غضبه عليك و سطوته و استغله

كان دائماً في حثك ما عشت الا بالنار وما صبرت الا عليها وكل ما منمت بي كل الله
صانع بي هو الذي قدر البلاء لاوليائه و اجرى القضاء لاحبابه و هو الذي كتب علي
ملكيب ولكن و بلك حيث اجري الله الشر علي يديك و طوبى لي بما صبرت في سبيل
ربي حتى اتاني اليقين و اني انا ما كنت غافلاً عن كفرك و لا محجوباً عن طغيانك و
ما رايتك من قبل الا شيطاناً مريداً و لا اريك الا جباراً عنيداً و اني انا النور الذي
او دعني الله في صلب آدم و امر الملائكة تعظيماً له بان يسجد الكل ل نفسه فسجدت
كلهم اجمعون و لو كان واحداً او اثنين او ثلاث بل الحمد لله الذي جعل اليوم عرفه
الاذكيه مطيعين و البغاه الحكماء متبعين و العلماء الاتقياء مسامحين و الارواح المقدسة
من اهل العز و البهاء ساجدين كانك انت لم تعرف احداً منهم ولكن اسمائهم معروفة
و شاملتهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل العلم و الفضل و لا يسبقهم احد بالقول
و العمل و كلهم يومئذ يلضوك و يتبرئون عنك و كلهم الملائكة التي سجدت لله
تعظيماً لذلك النور و انك انت ذلك الابليس الذي استكبرت من قبل و ما في جنك
لم يكن عداً الا نفسك و ان الذي انت ركبته هو اذيتك الذي ملأ شرق الارض
و غربها فويل لك و لمن اتبعك كلكم اعداء لله و اصحاب النار خلقتم منها و ترجعون
اليها فيما ايها الكافر البعيد و الجبار المريد فاعلم ان الله قد افتضحك بعلمك و ان الله
سبحانه بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت بيديك ما كتبت و لا ينفي
عن اهله و قد قرته ملائكة السموات و الارض و ما بينهما و شهدت عايبا و كتب في
كل الالواح بانك انت ارتددت عن دينك و اخترت الكفر على اهل منهبك بمثل ما
قال يزيد في شعره اتظن انك قد اقلحت ولكن الذينهم يدقون نظرهم في امرك
يعرفونك و لا يشبه عليهم امرك بانك لما اخترت اضل الانعام التي لم يك فوق الارض
مثلاً في الحمق و الضلال و جعلتهم صاحب السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و
خضعوا لده و استعذروا كلهم ما فعلوا به رايت ان احداً منهم من بعد لم يتبعك في

كفرك لذا رضيت ان تجعل حراً سه عباد الذينهم على غير مذهبه ومذهبك وذوب
قتاويه وخذعك ككفر لا يؤمنون بالله وبرسوله ولا بآل الله فوالذي يعلم السر ويسمع
النجوى انهم يتبرئون عنك ويلعنونك حتى سمعت بلاذني ممن هو اعلم بينهم بانك
قد نزلت من شجر الكفر وعقدت له وجودك بما الشيطان فكفالك ذلك العار بان الكفار
يطعنونك و يلعنونك و ظهر في السموات والارض بان الذي هو من شجرة الرسول
و ثمرة البتول على علو معرفته وتوحيدته و ظهور تقيده وتقرينه سجن بايدي
اهل الكفر فانصف وصل على اللذين امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذلك العار
بان يختاروا الكفار على من ولد في الاسلام فعليك لعنة الله ولعنة ملائكة السموات
والارض وما بينهما تريد ان تبطل الحق بحكم ظالم وانك انت كيف توقن بيوسف
النبي و موسى بن جعفر الوصي عليهما السلام لانهما سجننا بغير حق وما كانت ذلك
الاكرامة من الله على وموهبة من عنده لذي سنة من سنن اوليائه في حتى فآف
عليك وعلى دينك و على الذي لم ياعنك بدينك ما دخلت سجن الثاني الا ليظهر
كفرك و يملن تعصيك لابن رسول الله في ملكوت السموات والارض كلها اتحدتني
بالقتل وهو شعار الموحدين وسنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت ولا تفعل
ثم عليك سخط الله ان استطعت ولا تفعل ثم عليك غضب الله ان استطعت ولا تفعل
واني متوكل على الله وملجأ ظهري الى الله و ملقى نفسي بين يدي الله و هو حسي
نعم المولى ونعم النصير عليه توكلت و اليه انيب ولكن لعمرى انك انت ما استطعت
وان نفاك اشقى من ذلك ولكن لم يكن مثلك في جندك وان الذي خلقني يحفظني
من سوء فملك ويجعلني في كهف رحمة وحصن قوته وعزته و الا اي شرف مثل
هذا يحب الله لي الشهادة و اختصني بما اختص اهل الولاية سيما على امر مثلك
جبار العنيد والشيطان امريد الذي ما جعلك الله على مقعدك الا ليعذبك به وينتقم
عنك به ولو لم اخف عن الذين اتبعوني لاخبرتك باسمائهم ولا رسلن اليك كتبهم

وانهم لا يكاد يحصى وكلهم لا يلتفتون اليك ولا ينظرون الي متعمدك الا كارض وقعت عليها ميتة واحاطتها الكلاب وانها ياكلون منها حتى تفرغ وانك وربي اذل من هنا قد قضى من عمرك ما قضى ولم تستحي وترضى بمن هو صغير السن مع ذلك العلو والعلم والفناء والعز قد رضيت له بمنتهى الذي ما استطعت دونه وان استطعت لاشك انك انت ما بقيت شيئاً قد خرقت كل حجب الحياء وعلضت الجبار بكلمك و حاربت القهار بحكمك ترسل الي عالم السنة خلع السلطنة وتهب لطفل الذي لا يعرف الحر عن البرد منصب الجلالة وتأخذ عن صاحب ملك الدنيا والآخرة الذي قد جعل الله جنده ملائكة السموات والارض و حجته آيات كلشيء ولا تستحي عن الله ولا تتأثر بقدر لمحة فما والله اكتسبت الا النار و ما اكتسبت الا رضاه الرحمن فلك ما عملت ولي ما صبرت فسيحكم الله بيني وبينك بالحق انه هو الواحد القهار وانه لهو العزيز الجبار وحسبي الله ثم شمد ثم آل الله وكفى بالله علي شهيذا سبحان الله ربك رب العزة رب كلشي عما يصفون وسلام من عنده على الذينهم على ربهم يتوكلون والحمد لله رب العالمين وديگر از بلاد و اقطاع ايران :

اصفهان ارض الصاد از اقسام شهيرة ايران در جريان وقايع اين امر ميباشد و قبل از برختي از متقدمين ابشار قرب سطوع انوار از آنجا نمودند و بعضي از حجاج اصفهاني در سفر حج درك لقاء حضرت باب اعظم کرده پس از عود بوطن خبر و بشارت دادند و سپس ملا حسين بشرويه اولاً حسب امر آنحضرت از شيراز بآن بلد وارد شد و دوبار ديگر نيز ذاهباً و آتياً در شيراز چندي در آنجا اقامت نموده نشر دعوت بديعه فرموده با سابقه مهمه كه داشت عنه از اهالي و هم سكنه اطراف را مهتدي ساخت و بالاخره در اواخر شهريور مطابق اواخر رمضان سال ۱۲۶۲ هـ. ق حضرت ذكر الله الاعظم از شيراز مهاجرت بآن بلد و تقريباً پنج ماه و ده روز اقامت نمودند و رساله تفسير سورة والعصر و اثبات نبوت خامه و برخي

از توقیعات اخیری هو آنجا از قلم اعلی صدر یافت و بالاخره در ماه اسفند مطابق
 ربیع الاول سال ۱۶۶۳ هـ ق عده از غلامان شاهسون بسرداری بابا بیك بیات
 ماکوئی که حکومت گلبانگان و تویسرکان را داشت با موافقت و مسئولیت
 محمد بیك تبریزی حسب الامر حاجی میرزا آغاسی آنحضرت را از اسفهان به ترم
 طهران بردند و از آنکته تاریخیه امریه اسفهان یکی خانه میر سید محمد امام جمعه
 است که مدت چهل روز در آنجا اقامت داشتند و تالار آینه محل ضیافت و ملاقات
 مردم اسفهان و اطراف با آنحضرت بود و برخی از اصحاب در مدرسه نیم آورد
 اقامت جسته باجراه اوامر مرجوعه از قبیل استنساخ آثار و آیات و ارسال و ایصال
 حکایب و توقیعات پرداختند و دیگر بناه دارالحکومه و عمارت سرپوشیده که
 سوال و جواب حضرت با عده از علماء بنوعی که در بخش پیش نگاشتیم در آنجا واقع
 شد و سپس مدت چهار ماه در آن عمارت مختفياً بسر بردند و در کتاب بیان در شأنش
 چنین فرمودند ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آنوقت
 آن ذرات را مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد عمارات صدی که
 در ایام ارض ص در آنجا ساکن بوده میخوانند و میخوانند و شهر اسفهان چون پایتخت
 سابق سلطنت واهم و انظم مدن مملکت و مرکز حوزه علمیه و علماء و فقهاء ملت
 بود و وقش اقتضا داشت که حاکم کافی و مقتدری در آنجا حکمرانی نماید لذا
 در آن ایام

منوچهرخان معتمدالدوله با اختیار و اقتدار تام نظم امور آنحدود را عهده
 میگرد که از رجال مهم دولت عهدشاهی بود و عظمت مقام و اقدامش در کتب تواریخ
 دوره قاجاریه ثبت است و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف احوال ویرا باین
 مضمون نگاشت که منوچهرخان از شهزادگان گرجی و مسیحی بود و خاندانش
 بدین اسلام درآمده از وطن کوچیده بایران مهاجرت و سکونت نمودند و نزد

دولت صاحب نام و مقام و لقب شدند خاصه منوچهر خان بموجب لیاقت جبلیه خود طرف توجه مخصوص گشته بمناسب عالیه اشتغال و ارتقاء جست و پس از فوت میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط لقب معتمد الدوله یافت و همواره مأمور حکومتهای مهمه و امور خطیره گردید و فیما بین رجالت دولت بعدالت گستری و رعیت پروری مشهور شد و چون فرزندی نداشت برادرزاده خود نریمانخان را بفرزندی اختیار و ملتزم رکاب و نائب مناب خویش نمود و نریمانخان در عین غرور جوانی و فرّ حکمرانی با اقتدار عمّ عالیشان عزت و کامرانی داشت و از سطوت غیرت و قهاریت و عدل و نصفتش هر اسنک بود تا در سال حکومت معتمدالدوله در گیلان برای عصیان و خطائی که مرتکب گشت دچار سرنجعه غضبش شده هلاک گردید و اجمال واقعه مذکوره اینکه روزی تنی از تجار رشت بمحضر معتمدالدوله حاضر شده اظهار داشت که امری خطیر واقع شده بایستی در خلوت محرمانه معروض دارد و منوچهر خان با وی خلوت نموده جوابی ما وقع شد شخص تاجر بارخی افروخته و دلی سوخته آغاز سخن نموده گفت از آنجائیکه در دوره حکومت پراز عدل و داد شما اگر واقعه ناستوده وقوع یابد و نام نیک را از میان ببرد شایسته و سزاوار نیست و این نیز معلوم است که زمامداران مملکت و مأمورین دولت باید زنان و دختران آنان را بمنزله فرزندان خود دانند و اندک تعرضی نسبت بعصمت و ناموس مردم نمایند اینک ما وقع را نهانی معروض میدارم تا به تدبیر جلوگیری نمائید و معلوم و مفهوم احدی نشود هم نام و احترام من بر جای ماند و هم جان و مال و عرض از دست هوای نریمانخان خلاص گردد و واقعه این است که نریمان پیره زنی میانجی فرستاد و با حليلة ام سخنانی چند از در معاشقه بمیان آورد و تمنای وصلت نمود و روز روشن پداس نام و تنک بر من تیره و تنک شد چنانکه عزم اهلاک خود دارم منوچهر خان چون این بشنید و حقیقت

حال بر او معلوم گردید آتش غیرت از اندرونش زبانه کشید و تعلق و مهریانی
نموده گفت برو با حلیله خود زندگانی کن و ایمن باش که من در حفظ ناموس
برایا از هیچ امری دریغ ندارم و تاجر مطمئن گشته الحاح بسیار در کتبان سر
نموده خارج شد و عصر همانروز معتمد الدوله در دار الحکومه با نربیمان خلوت
نمود و در حالیکه در تالار قدم میزد و نربیمان با کمر و خنجر مرصع در حضورش
بود از وی بلز خواست کرده بدست خود با همان خنجر ویرا هلاک نمود و گرگین
خان برادر نربیمان را بمقامش برگزید و در باب شجاعت و نیروی بلزوی
منوچهر خلخ مشهور است که مجسمه مسی را با دو دستش لوله میکرد
و گل فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر میکند و بکرات نزد محمد شاه بازرانش
را بسته زوبین بدستش دادند زوبین را چنان بر دیوار نواخت که باندازه چند
انگشت فرو نشست و نیز صاحب عقل و تدبیر و فیر و مال و مکننت کثیر بود و لقب
تاج الوزراء تجلیل و تمعیر میشد و در کتاب تاریخ مسطور است که چون
محمد شاه برای جلوس بر آریکه سلطنت از تبریز بطهران میراند مصارف لازمه
میا نبود عاقبت بیست هزار تومان قرض کرده موکب همایونی را حرکت دادند
و همینکه بزنجان رسید معتمد الدوله که حاکم گیلان بود باستقبال شتافته
بمحضور شاهی و فود یافت و چهل هزار تومان از مسکوک با اسبی خجسته نام
پیشکش گذراند و حاضرین نام خجسته را بغال نیک گرفتند و نیز در کتاب
روضه الصفا بدین عبارت نگاشته است که در سال ۱۲۵۷ ایالت اصفهان بمنوچهر خان
گرگی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد و لرستان و
و عربستان نیز بدان انضمام یافت و در قوت عقل و سیاست و شدت کفایت و شجاعت
و کثرت ثروت و جمعیت منوچهر خان همین دلیل بس که مدت چهار ماه حضرت ذکر الله
الاعظم را در عمارت مربوطه بحکومت خود در اصفهان بنوعی که مرضی خاطر

آن بزرگوار شده مخفی از انظار اعداء نگهداشته محافظت نمود و باین طریق سهل و آسان نیز آن چنان فتنه را خاموش کرد و بالاخره بآن بزرگوار عرض نمود اگر اجازت فرمایید توأم تا دو سال بدولت ایران محاربه نمایم و این امر را بقیه و غلبه نفوذ دهم و میخواست با ایل شاهسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم امر آنحضرت نموده دخترش را بلذواج آن بزرگوار درآرد تا قوت ظالمیه و معنویه توأم شده کشور و لشکر و قدرت و مدنیت ایران را عظمت و شوکتی محیرالعقول حاصل گردد و این امور بر محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی پوشیده نبود ولی سیاست وقت جز تسامح و عدم معارضه با او اجازت نمیداد گویند وفات فجائی معتمدالدوله در چنین موقع بآثار اقدامات سرّیه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند و ملاجعفر قزوینی حکایتی بدین مضمون نوشت که چون ملاهای اسمهان بمنظره و محآجه با حضرت حاضر نشدند و تکفیر نمودند این قضیه بر آن بزرگوار گران آمد و برای امتحانشان بطریق بدیعی مبادرت فرمود و از آنجائیکه دربدو ظهور حسب الامر کلمات حق جدید را بارنگ قرمز مینوشتند و صحف آیات بدیعه بلون مذکور فیما بین بایه و غیرهم متداول و معروف گشت چنانچه همه میگفتند آثار بایه برنگ سرخ نوشته است در اینموقع حضرت امر فرمود صحیفه سجادیه را بارنگ قرمز و بر کاغذهای مرسوم نوشتند و صحیفه بایه

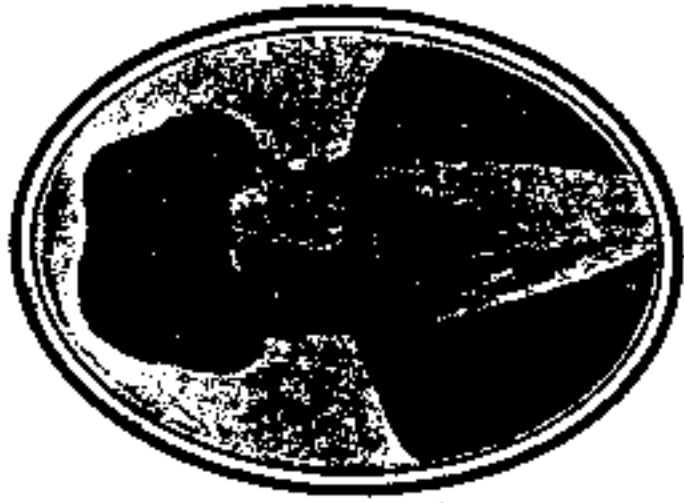
آورده اند مگر چون در محضر منوچهرخان حسب میلش برخی از علمای اسمهان با حضرت اعلیٰ سؤال و جواب داشتند از آنجمله ملا مهدی خلیف حاجی گلپایگانی پرسید که آیا خطایات قرآنیه توجه است بموجودین و حاضرین فقط پس غائبین را تکلیفی نیست و یا غائبین و غیر موجودین نیز توجه دارد باوجود اینکه غائبین و غیر موجودین قلا طرف توجه و خطاب واقع نمیشوند حضرت جواب فرمودند که در یشگاه علم الهی غیاب و فقدانی تحقق ندارد ملا مهدی نقل قول پدرش را نموده گفت مرسوم آقا چنین فرمودند و معتمدالدوله از مثل او متاثر شده گفت بس است مطلب واضح و معلوم گشت

را با مرکب سیاه بر کاغذ ترمه اعلی بخط نسخ زیبا نگاشتند و هر دو صحیفه را
مذهب و مجلد کرده نزد ملاها فرستاده گشتند برای تفکیک حق از باطل آنچه
بر شما دربارۀ این صحائف مفہوم و معلوم است بخط خویش بنویسید و مهر و امضاء
کنید تا بر همه معلوم باشد و ایشان بر صحیفه سجادیہ بخط خود نوشتند کہ این
کلمات کفر محض و قائل و صاحب آن کافر مطلق است و بر صحیفه بایه نگاشتند کہ
نور صرف و قائل آن تالی درجۀ نبوت میباشد و منوچهرخان حاکم صافی ضمیر و
صاحب قلب منیر بود روزی ملاها را در مجلس طلید و صحیفه ها را حاضر نموده
با ایشان تکلم کرد در جواب بهمان نوع کہ نوشتند گفتند پس معتمدالدوله امر داد
نسخه از صحیفه سجادیہ حاضر کردند و با صحیفه برنگ قرمز مقابله و مطابقت
نمودند و کلمات امام سجاد را شناختند و از سرزنش معتمد الدوله خجل شدند و
اینمطلب را بحاجی میرزا آغاسی نوشتند و صاحب ناسخ التواریخ ایمان و حمایت
معتمدالدوله را از حضرت باین عبارات نوشت کہ معتمدالدوله در حق باب مشتبہ شد
و بالجمله گویند منوچهرخان بیش از شش ماه مریض و بستری ماند و در اوائل
بیماریش حاجی میرزا آغاسی برای معانیت کہ با او داشت حکمرانی برای اصفهان
معین کرده فرستاد ولی مأمور مذکور مدت شش ماه در قم و کاشان با کمال بیم و
انتظار ماند و جرأت ورود بمرکز مأموریت خود نکرد تا بعد از وفاتش رهسپار
گشت و وقت وی در اصفهان بسال ۱۲۶۳ هـ ق واقع شد و اموالش را دولت
ضبط نمود و جسدش را بقم برده دفن کردند و کلماتی در شأن وی از قلم اعلی
ضمن توقيع خطبة القهریة و توقيع بمعتمد شاه مندرج است کہ حسن نیت و خلوص
ایمانش را واضح مینماید و ما صورت توقيع را در بخش سابق ثبت کرده کیفیت
اخلاص و حمایت معتمد الدوله را نگاشتیم
و از علماء و نقباء آقا میر سید محمد سلطان العلماء امام جمعه از ملایان متمول



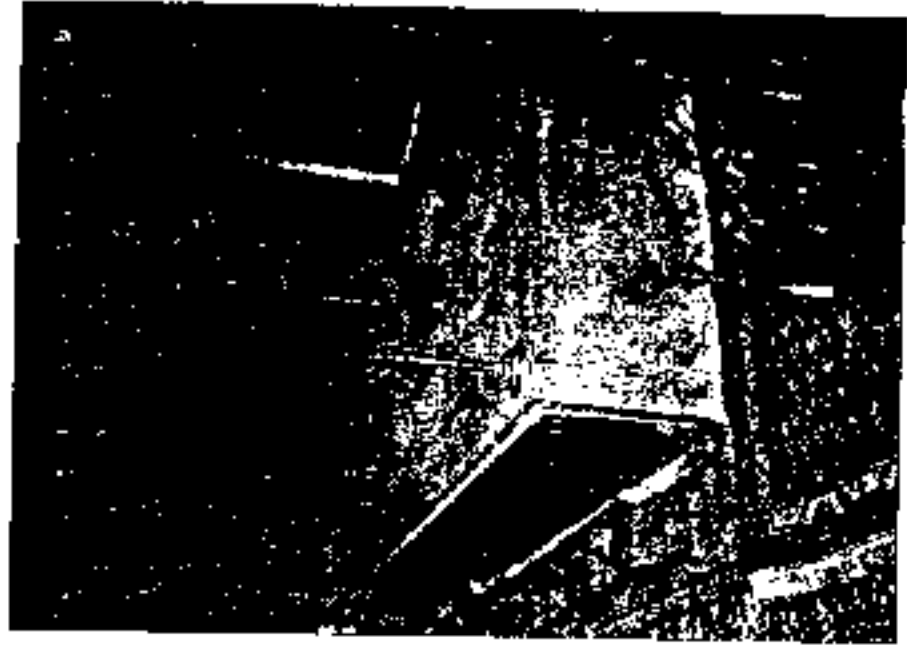
آقا میرزا حیدر علی اردستانی

مربوط به صفحه ۹۴

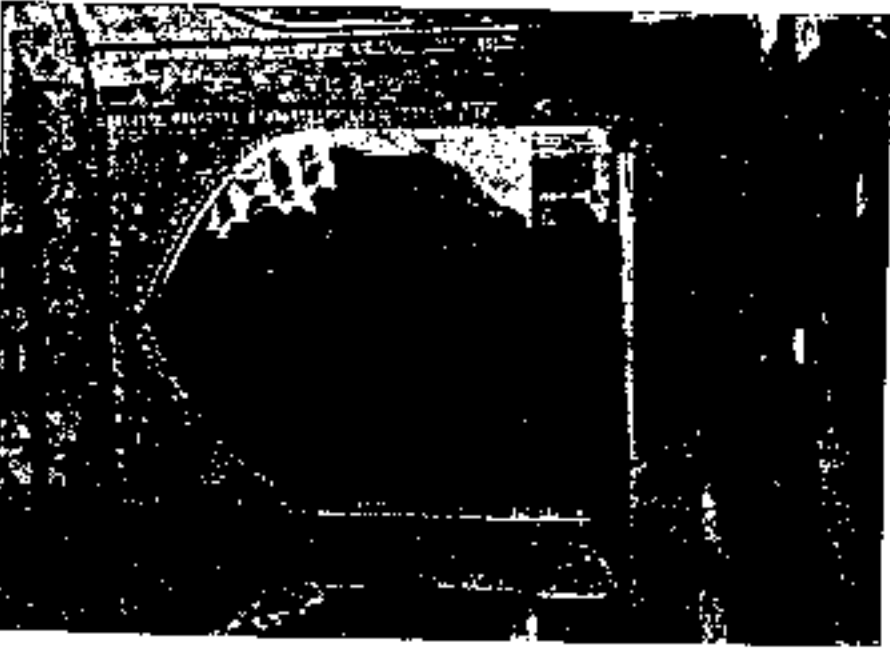


میر محمد محمد امام جمعة اصفهان

مربوط به صفحه ۹۴



مقبرة منوچهر خان مستند آرزو
مریوط، پستخانہ ۹۴



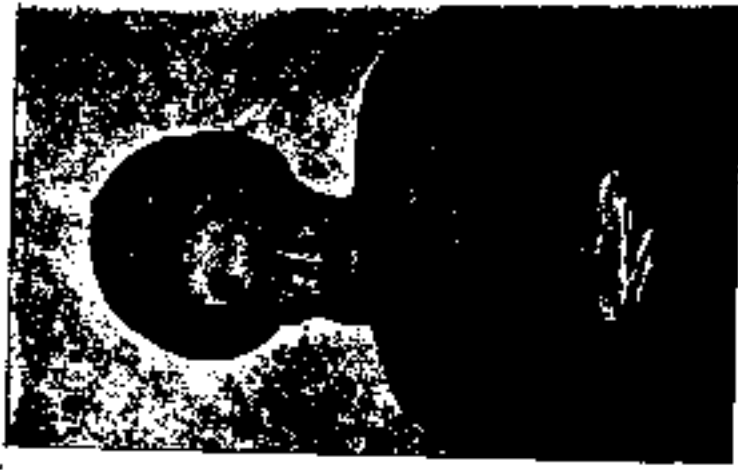
مقبرة منوچهر خان
مریوط، پستخانہ ۹۴

متنفذ درجه اول نزد دولت و ملت عزت و احترام تام داشت بدرجه نیکه عزل و نصب حکام اصفهان غالباً بمیل و اراده اش صورت می بست و دیگر مالایان ناگزیر از مراعات جانب خاطرش بودند آورده اند که در اعیاد و دیگر ایام مهمه حسب الرسم در تالار بیرونی عمارتش که حوضی بزرگ در وسطش بود می نشست و انبوه انام از علما و دولتیان و تجار و غیرهم گروه گروه داخل شده مصافحه کرده غالباً دستش را میبوسیدند و هر کس مقداری سیب و نارنج و لیمو و غیرها نزدش مینهادند و در جای خود می نشستند و او فواکه را استشمام کرده بحوض بر از آب میانداخت و ساعتی نمیگذشت که حوض مملو از میوه شده میوه ها را میبردند و این عمل چندبار تکرار مییافت و میوه فروشن فواکه آنحوض را در هر روزی در ایام مذکوره بمبلغ صد تومان از امام میخریدند و فروخته انتفاع میبردند و نیز در روزهای مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در سر هر ساعتی مجتمعاً منتظماً شصت عدد قلیان مجلل و زیبا با سر قلیانهای مرصع و مطلا وارد و حاضر می ساختند و در طول مدت اجتماع در هر نوبت قلیانها و سر قلیانهای دیگر بعدد و کیفیت مذکور و جلال و زیبایی مشهور بمجلس می آوردند چنانکه هیچ قلیانی بیش از یکبار در مجلس دیده نمیشد و باحضرت ذکر الله الاعظم در مدت چهار روز که در خانه اش میمان بودند در مراعات و وظائف میماننداری و در حمایت و تجلیل کوتاهی ننکرد و رساله تفسیر سوره العصر را حسب اقتضایش صادر فرمودند تا چون مکتوب آن رسید مهدی امام جمعه طهران که بدستور حاجی میرزا آغاسی در منع و تحذیر نوشت بوی رسید دست از حمایت و رعایت کشید و امام گرچه تا آخر الحیات نزد نام اظهار ایمان نسبت باین امر نکرد ولی با مشاهیر احباب بکمال بشاشت و انبساط ملاقات و در مخاطر و مهالك حمایت نمود و مظلومین را از جنگ مالایان و دولتیان ستمکار رهائی داد و در هر بار که حکومت

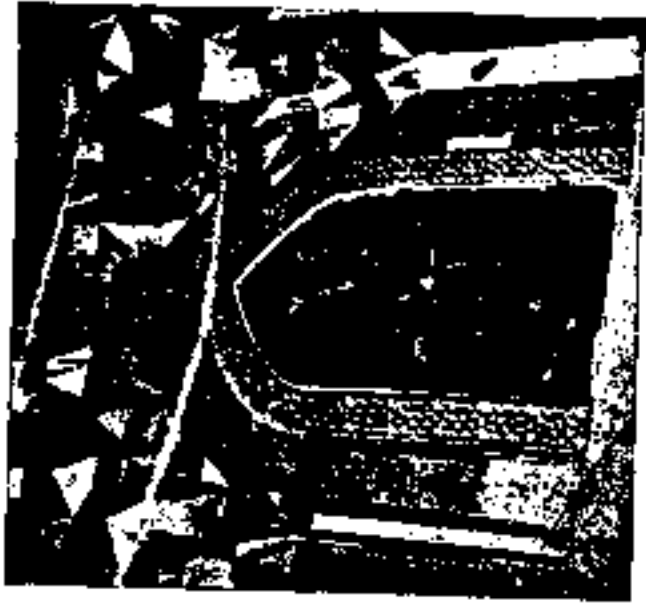
اصفهان از وی منع و ردع و قلع و قمع بایبان را خواست تنی چند از شیخیه تابعین حاجی محمد کریم خان را نشان داد و همینکه عرضه داشتند که این نفوس حاجی محمد کریمخانی هستند نه بایی در جواب گفت من بایی را نمیشناسم چه که پنهان اند ولی این گروه بایی نابالغ فاسد شده میباشند دروغ میگویند و نفاق میکنند و امام در سال ۱۲۹۱ هـ . ق در اصفهان وفات یافت و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد و شرح احوال و اعمالش را در بخش ششم میآوریم .

و از فضول علماء مجتهدین و فضلاء معتمدین ملا محمد تقی شهر هروی استاد در تدریس قوانین الاصول که میرسید محمد امام جمعه در غالب معضلات مسائل شرعیه از او استمداد و استفاضه کرده امور شرعی و قضائی محضرش بواسطه او اداره میشد و او اظهار ایمان بحضرت ذکرا لله نموده رساله صحیفه العدل را از عربی بفارسی ترجمه نمود و در ایام سجن آذربایجان عرائض بمحضر اعلی فرستاده توقیعات بعنوان وی صادر گردید ولی در بحبوحه قن و امتحانات الهیه یم و وهم او را فرا گرفته تغییر در احوالش حاصل شد و چون در کربلا در گذشت احدی از مالایان حتی شاگردانش بر جنازه اش حضور نیافتند و آخر الامر شیخ زین العابدین مجتهد نماز ندرانی بادت خود غسل و کفن کرده نماز خوانده برده دفن نمودند .

و از مشاهیر بایبان اصفهان میرزا محمد علی نهری و برادرانش میرزا هادی و میرزا ابراهیم پسران حاجی سید مهدی نهری بن حاجی سید محمد مهدی بودند و حاجی سید محمد اصلا از اهل زوارة اصفهان در ربیعان جوانی مهاجرت بهندوستان نموده با خاندان ثروتمندی از شیعیان آنجا وصلت کرده صاحب مکننت و ثروت بسیار شد و پس از فوتش پسرش حاجی سید مهدی از هند انتقال بنجف جست . دکانین و خانه ها و حمام و کاروانسرا و غیرها تأسیس نمود و مالک ضیاع و عمارت بسیار شد و نهر آبی برای شرب اهالی احداث کرده باینجهت معروف بنهری گشت



میر محمد حسین امام جمہ آصفہان
مربوط بصفحہ ۹۶



منوچہر خان مہتمم الدولہ
مربوط بصفحہ ۹۴

و پیرو عقیدت شیخ احسانی گردید سپس بموطن خود اصفهان رفته اقامت نمود
و محترمه را که بازوجه حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام شهر قرابت داشت
و آنردو از شیخیه بودند ازدواج نمود و پسران مذکورش در آنجا متولد شدند
و بعد رشد رسیدند و میرزا محمدعلی بکسب علوم رسوم مشغول گشت و در مدرسه
کاسه گران شب و روز بسر برد و پس از مدتی برای تکمیل تحصیل عازم عراق
عرب شد و بکربلا در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی درآمد و در آنجا تاهل
نموده اقامت جست و پسر دیگر حاجی سید مهدی آقا سیدهای در اصفهان معروف
بقدس و تقوی و عبادت و اتزوا گشت و نزد مسالها از عدول و ثقات
محسوب گردید و حجة الاسلام مذکور او را دوست داشته برادرزاده خود خورشید
بیگم که دوشیزه تحصیلات علمیه کرده و تربیت دینی یافته و در خانه اش بود بحباله نکاح
وی در آورد و باین طریق آقا میرزاهادی متوقف در اصفهان شد ولی بالاخره او نیز با
عائله اش بکربلا رفته مقیم گردید و هر دو برادر از اصحاب و تلامذه سید رشتی و
خانواده شان از عائلات شهره شیخیه در کربلا بودند و ایامی که حضرت باب در کربلا
میزیست چند بار آن بزرگوار را حین اداء زیارت امام حسین در باب حرم و نیز
در حوزه درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت
قلب و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی مینمود نظرشان را
متوجه و معطوف داشت و میرزاهادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت
موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده بسمعشان
رسید برادرش میرزا محمدعلی گفت همانا صاحب نداء همان جوان سید شیرازی است
و هر دو بعزم شیراز شتافتند ولی در بین طریق خبر یافتند که حضرت بمکه رفته
عودت بشیراز میفرمایند و با جناب ملا حسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب
تصادف کرده بمرغان و ایمان کامل کامیاب گشتند و بالاتفاق باصفهان رفتند و بعداً روانه

شیراز شده چندی بزیارت و استفاضه از حضرت برخوردار گردیدند و همینکه فتنه در شیراز برخاست حسب الامر بیرون آمدند و میرزا هادی بکربلا برگشت و میرزا محمدعلی باصفهان مراجعت و اقامت نمود و بیود تاخیر فوت زوجه اش در کربلا رسید و دیگر عودت بکربلا نکرده در وطن بمدرسه کاسه گران اقامت جست و دختر حاجی آقا محمد نام از تجار را ازدواج کرد و میرزا هادی نیز از کربلا باصفهان وارد شد و در ایام توقف حضرت در اصفهان مکرراً درک زیارت و استفاضه کردند در خانه برادرشان میرزا ابراهیم که نسبتاً مالدار بود ضیافت نمودند و خود حکایت آوردند که میرزا محمدعلی تا آن هنگام فرزندی نداشت رجا کرده حسب اشاره از سؤر مبارک خورد و محترمه کریمه منیره خانم که در بخش پنجم شرحی از احوال میاوریم منعقد و متولد گردید و میرزا ابراهیم در عین حال شهرت بایمان بدیع نیافت و آقا میرزا هادی بعداً در ایام سجن ماکو بعزم زیارت رفته بآرزوی خویش رسیده عودت باصفهان نمود و زوجه محترمه اش خورشید بیگم که در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرده دارای مقامات عالیه علمیه دینیّه گشت پس از وفات سید نزد جناب قره العین تلمذ و ارادت گرفته بقلب شمس الضحی مشهور شده مصاحبت و معاشرت هدید و برفان و ایمان اکید یافت و نوبتی که اعدا در کربلا بعزم تعرض بآنجناب شورش کرده بخانه اش هجوم بردند او را باشتباه گرفته سنگسار نمودند و هنگام مهاجرت آنجناب از کربلا ببغداد و سپس بایران همه جا تا قزوین ملازم موکب بود و میرزا هادی از سفر ماکو مراجعت کرده در قزوین ویرا یافته باخود باصفهان برد و چون امر علیکم بارض الخاء بدایه رسید هر دو برادر از اصفهان عازم مشهد شدند و ای هنگامی بدبشت رسیدند که فتنه خراسان خانمه یافته جمعی از اصحاب در آنجا مجتمع بودند و واقعات را بسر بردند تا در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران بمیرزا هادی ضرب و صدمه شدید رسید و دو برادر خود را

بکناری کشیده در خرابه بانه گرفتند و بنوعی که در بخش سابق آوردیم میرزا هادی متوفی و مدفون گشت و نیل زرنندی چنین نوشت که میرزا هادی بعد از بدست تا اشرف (به شهر) با حضرت قدوس بود و در آنجا بوی امر فرمودند که در حزب جناب باب الالباب از خراسان بمانندران ورود نماید ولی در همان ایام در دهات نزدیک بارفروش مریض شده در مسجدی بی معین و پرستار وفات کرد و بالجمله میرزا محمد علی تنها بطهران و اصفهان برگشته کما کان اقامت نمود و خورشید پیغم شمس الضحی نیز در اصفهان مقیم شده بتبلیغ همت نهاد و میرزا محمد علی پسران ارجمند میرزا ابراهیم را که بعداً به مقاماتی رفیع رسیدند هدایت نمود و از آنان دودمانی جلیل در این امر بدیع پایدار گردید که سالها برقرار و نامدار شدند و بانوار عظمت و شهرت درخشیدند و از میرزا ابراهیم چهار پسر و از میرزا محمد علی یک پسر و سه دختر و از میرزا هادی پسر و دختری باقی ماند و ما خاتمت احوال سعادت اشتمال این خانواده را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر از متقدمین بایه اصفهان حاجی سید جواد از اهل علم و فضل و از خاندان علماء و معتقد شیخ احسانی و سید رشتی بود و مانند دیگر همروشان شب و روز در انتظار ظهور موعود میسرود و پیوسته نداء بدعاء ندبه مرتفع میکرد و چون از برخی منجمین بشارت ظهور در سال ۱۲۶۰ شنید و احادیث داله بر معانیت و معارضت ملایان و فقها را در کتب اخبار و آثار دید از مال خود احتیاط و نگرانی داشت و بیانات و علامات وارده در حق آنحضرت از قبیل مفلح الثنایا... و فی خده خال... و فی ضحکه صوت و امثالها را در ضمیر گرفت تا از عرفان و ایمان محروم نماند و تقریباً سی و هشت سال داشت که سال ۱۲۶۰ در رسید و ندای ظهور را از افق شیراز شنید و بشتاب تام قطعه ملکی را فروخته بزم حج رهسپار شیراز گشت و از حالات حضرت مستفسر گردیده دانست که بزم مکه سوی بوشهر رفتند

پس بدانسو شتافت و هنگامی رسید که حضرت با کشتی سوی مسقط روانه بودند و با اولین کشتی روانه گردیده در مسقط ورود نمود و دانست که در خانه والی اقامت دارند لاجرم غسل و تنظیف و تجدید لباس و تعمیر کرده بخانه والی در آمد و حضرت را در حجره با والی در حالیکه غلام حبشی با بادزن باد میزد یافت و او را امر بجلوس فرمودند و علامات مذکوره را در آن بزرگوار دید و در آنجا که عمامه را از سر اندک حرکت دادند خال را نیز مشاهده کرد و مؤمن و منجذب گشت و سپس در مواقع متعدده طی مسافرت فائز بحضور گردیده بر عرفان و بینائی پیغزود نوبتی در مجلس روضه خوانی حل بکاء و تکرار عبارت بابی انت و امی یا ابا عبدالله و نهی روضه خوانرا از اینکه از نص حدیث خارج شده از خود تصرفاتی نماید مشاهده کرد و نوبتی در مجلس ضیافت که پلو کشمش مهیا بود سوال از تناول آن نمود جواب فرمودند بآسی نیست و نیز سوال از طریق عرفان بآنحضرت کرد فرمودند آیا بشیخ رسید چگونه عرفان یافتی عرض کرد از طریق معاشرت فرمودند اینجا نیز بهمین طریق رفتار کنید و نوبتی بزیارت آنحضرت رفت و حضرت قدوس حاضر بوده تلاوت آیات بدیعه می نمود و خواست قطع نماید و آنحضرت امر بادامه فرمودند و حاجی سید جواد نظر بحدیث مانور که اسامی اصحاب در صحیفه نزد حضرت قائم مسطور است از ثبت نام خود پرسید جواب فرمودند که نام تو در صحیفه ثبت است و نیز چند بار در جمعیت فزون از شمار حجج و ناسکین که در آنسال حج اکبر باعمال مشغول بودند بنظر دقیق نگریست و همه را ناچیز دیده آنحضرت را حی قدیر و قائم بی نظیر مشاهده کرد و بالجمله بعد از اتمام مناسک و اعمال در یک کشتی مراجعت کردند و حاجی سید جواد در بوشهر از آنحضرت اجازت گرفته از طریق بصره بزیارت ائمه عراق رفت و چون باصفهان برگشت پیوسته لسان بمدح و وصف آن بزرگوار کشوده داشت و مورد تعرض و تعذیب

جهال و متعصین بود و مآل احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم .
و دیگر آقا سید عبدالرحیم که نخست بملاقات و مکالمه با جناب باب الباب
در آنجا ایمان حاصل کرد و در ایام اقامت حضرت در خانه امام جمعه متوالیاً فائز
بلقاه آن بزرگوار شده مزید ایمان یافت و در بدست حضور داشت و در ایام ارتفاع
هنگامه قلمه مازندران بعزم نصرت اصحاب رفت و حسب الامر باب الباب مأمور
بسیر و تبلیغ در اطراف مازندران گشت و نیز کراراً با قره العین در ایام آزادیش و
هم در ایام توقفش بنخانه محمودخان کلاتر طهران ملاقات نمود و نیز توقیع مشهور
المهزه از قلم اعلی برای وی صدور یافت و خاتمه احوالش را در بخش ششم
می آوریم .

و دیگر از معاریف بایه اصفهان حاجی محمد رضا بن حاجی زین العابدین
جواهری کاشانی از تجار محترم در اصفهان و بغداد و غیرهما مراکز تجارت داشته
زوجات متعدده اختیار کرد و بسا از ایام سال را در بغداد بسر میبرد و بمقتضای
اخلاص در عقیدت غالباً ظهور موعود منتظر در خاطرش میگذشت و شبی در عالم
رؤیا حضرت صاحب العصر و الزمان را در حرم مطهر امام شریع حسین بن علی (ع)
مشاهده کرد که با کمال و جمال و ادب و احترام تام مشغول باداه زیارتست و
قطرات اشک از دیدگان مبارکش جاری میباشد و بوی اظهار ملاطفت و عنایت
فرموده با خود بسفر حج همراه برد و یکسال بعد از رؤیای مذکور در ایامی که
حضرت باب اعظم در کربلا بودند در حرم امام حسین زیارت آن بزرگوار رسید
و عین آنچه را که در عالم رؤیا دید و از لسان آنحضرت شنید مشاهده و استماع نمود
و عاشق دلباخته گردید سپس چون بعزم حج روانه مکه گشت همسفر با حضرت
واقع شده در مواقع عدیده بشرف حضور رسیده ایمان و انجذاب یافته بایران عودت
نمود و شیفته جمال محبوب بوده همه جا از خوارق عادات و کمالاتش بیان میکرد

لذا دچار تعرضات و بلیات بسیار از اعداء خصوصاً از اقرباء و خویشاوندان خود
گردید و خسارت شدیدی بامور تجارتش وارد شد و در فتنه سال ۱۲۶۶ ه. ق در
طهران بتفتین متسپینش گرفتار گماشتگان دولت شد و بحبس انبار افتاد و مدت
پانزده بوم در کمال شدت و مشقت بسر برد تا بواسطه شفاعت شخصی از ارامنه که
با وی دوستی داشت ببدل مبلغ چهار هزار تومان از خطر قتل رهایی یافت ولی
بنام بابی مشهور و پیوسته معرض تعدی و تظاول جمهور بود و گاهی در اصفهان و
کمره و گهی در بغداد و غیره بسر میبرد و پس از واقعه شهادت کبری بغایت متأثر
و متغیر الحال گشته بیش از پیش مورد تعرضات خویشان یرنیش خویش گردید و
بسال دیگر سفری ببغداد نموده مراجعت بایران کرد و گرفتار دولتیان گردیده
محبوس و مقنول گشت و تفصیل آنرا در بخش لاحق ضمن شرح واقعه مذبحه سال
۱۲۶۸ مینگاریم و دارالتجاره و املاک و اموال و خانه های ویرا که در بلاد متعدده
از بغداد و کمره و طهران و غیرها داشت معاندین از خویشان از قبیل خواهر و
خاله و زاده و غیرهم تصرف کردند و حکام و دولتیان و مردم دیگر نیز از آن کالاحصه
بیغما بردند و سن حاجی در آن هنگام متجاوز از سی و چهار سال نبود و از مابین
اولاد متعددش يك پسر و دختر در این امر نامور شدند و از پسرش که آقا محمد جواد نام
داشت خاندانی در امر ایهی برقرار ماند و دخترش آغا بیگم مشهور بلقب ارباب
زوجه آقا میرزا مؤمن از شهرات مؤمنات بود و آقا میرزا مؤمن و زوجه مذکور هاش
هر دو بغایت قوت ایمان و استقامت متصف بوده تحمل منقبات بسیار در راه عقیدت
نمودند و آقا بیگم در سال واقعه مذکوره در بدایت جوانی بحباله نکاح آقا میرزا
مؤمن مذکور در کاشان میزیست و حاجی محمد رضا هنگام رفتن از اصفهان
ب طهران چون بکاشان رسید محض احتیاط از مردم در باغی بیارمید و آقا فتح نام
مستخدم خود را فرستاده بدختر و داماد خبر داد و آنان لمحّه چند بدیدار پسینش

ناهل گشتند و نیز چون در سر یدل قرب بلده قم گماشتگان دولت حاجی را گرفتار کردند اسبش را بفتح مذکور داده امر نمود که بسرعت بکاشان نزد آقا میرزا مؤمن رفته باو گفت که حاجی یقیناً در خطر خواهد بود و لازم است بکمره رفته رقیه نام زوجه میرزا یحیی ازل را که بحاجی سپرده بود و نزد وی در کمره میماند با خود بعزم مازندران برده بقوم وعشیرتش تسلیم دهد و آقا میرزا مؤمن نیز چنان نمود و بیان احوالشان را در بخشهای لاحقه میآوریم.

و دیگر از معارف بابیان اصفهان میرزا حیدرعلی از سادات اردستان پسر خواهر میرزا محمد سعید فداء شاعر شپیر بود و در وطن بملکداری و زراعت و فلاحت میزیست و هنگام ارتقاع صیت امر جدید در اصفهان بواسطه ملا حسین بشرویه فائز بایمان گردید و سبب هدایت جمعی در اردستان گشت و ایامی که حضرت ذکر در اصفهان بخانه میر سید محمد امام جمعه اقامت داشتند چندین بار شرف حضور نزد آن بزرگوار یافت و ما در بخش سابق عزیزمتش با شش تن احباب اردستانی برای التحاق باصحاب خراسان و سپس رفتنشان بقاءه مازندران و شهادت همریان و کیفیت استخلاصش را نگاشتیم و در هنگام واقعه شهادت کبری در اردستان بود و خانمه احوالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر از مشاهیر بابیه اصفهان ملا علی اکبر اردستانی از تلامذه آخوند ملا صادق مقدس در اصفهان بود و هنگامی که مقدس بواسطه جناب ملا حسین بشرویه فائز بایمان بدیع گشت ملا علی اکبر نیز ایمان آورده بانفاق استاد بشیر از شتافت و بنوعی که در بخش سابق آوردیم مورد سخط و مجازات حسینخان والی فارس شدند و ملا علی اکبر پس از آن واقعه مراعات احتیاط و تحفظ را از دست نداد و در مواقع خطر داخل نشد و سالها بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشت و تقمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر آقا محمد حسین اودستانی در اصفهان بواسطه جناب بابالباب فلتر بایمان شد و از شدت عشق و انجذاب بشیر از شتافته بغیر زینت حضرت ذکرا لله الاعظم رسید و دست از ذیل عظمتش رها نکرد تا هنگام مهاجرت باصفهان در خدمت آن بزرگوار میا و همراه شد و پیوسته در طریق اطاعت از او امر مبارکه چنان بر کف اخلاص حاضر داشت و در ایام سجن ماکو طاعت فراق نیلورده زمام اختیار از دستش رها شد و خویشتن را بسجن رسانده بزینت رسیده عودت نمود و چون امر علیکم بالمرض الخله صدور یافت با میرزا حیدر علی و پنج دیگر از بلیان اودستان بصوب مشهد شتافتند سپس در موکب جناب بابالباب بیقعه طبرسی وارد شده دفاع و جهاد نمودند و بالاخره در ممر که نهم ربیع الاول زخم منکری از سپاهیان یافته در حوالی مسگر بیفتاد و لشکریان ویرا دستگیر کرده نزد مهد علی میرزا بردند و هر قدر استطاعت کرده سعی نمودند که از عذت و عذت و مراکز مدهای واسطه بقلعه باخبر گردند اطلاعی از او بدست نیامد و شاهزاده در غضب شده سقط و دشنام گفته ویرا تهدید بقتل نمود و او اظهار کمال مسرت و آرزوی شهادت کرد لاجرم شاهزاده ویرا تسلیم در خیمت داد تا بقتل برسانند و همینکه بقتلگاه برده از او پرسیدند که چه نوع از کشته شدن را خوشتر دارد جواب گفت نوعی از قتل که شدید تر است پس ناگهان یکی از سفاکان بیرحم دهانه تنگ بر چشم راستش نهان آتش داد و گلوله سرش را متلاشی کرده مغزش را پاشاند و اینگونه احوال اسباب قلعہ موجب حیرت و اندهش اعداد بود و لذا انتشار یافت که این جماعت معتقدند بنواز کشته شدن بزودی بزرگشت باین عالم نموده زندگی بر از عمری از سر گیرند و انتقام از دشمنان کنند و لذا موت را موجب حیاتی بر تر شمرند و از آن نهراسند بلکه راضی و شاکن اند.

و از جمله علمه بین در توابع اسفهان حاجی ملا محمد بن ملا محمد رضا
 مجتهد خونسار هنگامیکه در عراق عرب مشغول تحصیل علوم دینیه بود و در بسیاری
 از شبها بلوچوه علما در مسجد سهله و غیرها متبجح شده با تضرع فرج آل محمد
 میطلبید. در سال ۱۲۶۱ چون حجاج لزمکه برگشتند خیر دعوت حضرت باب را
 آوردند بیدرنگ عودت بوطن نموده در مسجد پدر با امانت جماعت پرداخت و اخبار
 و بشارات امامیه راجع بظهور قائم موعود را بسمع اهالی رساند و پس از چندی
 توقیفی از حضرت رسید که موجب اشتغال ایمانش گردید و علناً بشارت ظهور
 مهدی داد تا هنگامیکه اخبار تبید و سجن حضرت از جانبی و تصدیق و اقبال
 کثیری از علما از جانبی دیگر بیامد و جوش و خروش و شورش در مردم پدید گشت
 و شکایت باحتشام الملك حکمران بردند و او را بر مرکز حکومتش گلپایگان کشیده
 حبس و زنجیر کرد ولی والد مذکور و دیگر علمه و صلحده و سادات شفاعت نمودند
 و مستخلص گردید و امانت و مسجد را بوالد وا گذاشت و خدمت در جمع مؤمنین
 پرداخت تا آنکه شهادت عظمی واقع شد و شرح خانمه احوالش را در بخش ششم
 می نگاریم .

امام جمعه رسید و حین صدور امر اجتماع در خراسان با جمعی از مؤمنین بشتافت و در بدشت و نیالا نیز حضور یافت و با آقا محمد قاسم از خویشان و آقا میرزا محمد علی نهری و آقا محمد تقی بیدآبادی و آقا محمد حنا سحاب بعزم قلعه طبرسی رفتند ولی بعلت محاصره بودن اصحاب ممنوع ماندند و آقا عبدالله بوطن باز آمد و خاتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

و خاندان آقا محمد علی یزدی چون زوجه اش از مؤمنات با امر بدیع شد همگی در ایمان پایدار گشتند چنانکه یک پسرش در ایام اقامت حضرت باب اعظم در اصفهان پیوسته ذهاب و ایاب بمحضر مبارک داشته مجذوب گردیده پس از چند سالی در گذشت و دو پسرش محمد رضا و محمد تقی چنانکه در بخش سابق آوردیم در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند و شرح احوال باقی خاندان را در بخش ششم می آوریم .

و با جمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از مؤمنین در آن حدود برجای بودند و زوجه منقطعه فاطمه نام که حضرت ذکرا لله در اصفهان اختیار کرد پدرش ملا حسین ذاکر مصائب اهل بیت رسالت و برادرش ملا رجبعلی قنبر و ملا علی محمد سراج همگی از بایه اصفهان بودند و آنمظالم هنگام اعزام از اصفهان البسه و مصارف لازمه بمنقطعه مذکوره داده او را مخیر داشت که یا بشیر از رفته در خانه با حرم محترمه زیست نماید و یا در اصفهان با پدر و خاندان خود بماند و او شق دوم را اختیار کرد لذا در آن باد بماند و خاتمه احوالشان را ضمن بخش ششم می آوریم .

بسطام شهرت نام ملا علی نانی من آمن و شهرت بدشت در این امر شهرت یافت اما ملا علی اهل قریه از توابع بلد بود و در وطن تحصیلات ابتدائیه کرد در آغاز جوانی بعلت شدت علاقه ابوین و خویشان ازدواج نموده صاحب عائله

گردید و تکمیل تحصیلات در مشهد و خراسان نمود و بحکم تجسس و طلب شدید
پی تفحص از حقائق دینیہ گرفته اخلاص در ایمان و زهد و تقوی و عبادت و پرا
سبب ارتباط با یکی از علمای شیخیہ گردید و بدینموجب پیرو شیخ و سید شده
علاقه محبت و مراسله با سید یافته عائله را در وطن بر جای گذاشته بکربلا
شناخت و هفت سال ملازم سید شده درک فیض کرد و پدر و خویشانش بدانسو
شناخته با تحصیل اجازه استاد و پرا بوطن باز آوردند ولی ادامت اقامت نتوانست
و باز بمحضراستاد برگشت و در هنگام وفاتش حاضر و اشک از دیدگانش جاری
بود و برای من یقوم بتجسس و طلب سائر گشت و در سال اول ظهور بشیر از رفته
بنوع مذکور در بخش سابق بعرفان و ایمان بدیع رسیده ثانی حروف حی گردید
و در توقیعی صادر از قلم اعالی در شأنش چنین مکتوب است فان فی عباد الله عباد
اذا سمعوا آیه یؤمنوا کما آمن علی البسطار سلام الله علیه باستماع آیه واحده
من دون طلب بینة من غیرها و نیز در صورت زیارت مفصلی مشتمل بر وظائف و
آداب مخصوص که آنحضرت باو داد تا مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین را در نجف
زیارت نماید این آیات مندرج میباشد اللهم انی اشهدک بما قد عرفت من دعوة
سر المؤمن هذا علی البسطار الذی قد قطع سبیلہ علی الصراط الاکبر بجمودک
اقرب من الوصل سئوال سبیل العبودیة فی الورد علی حرم آل الله سلام الله علیهم
احیبت بان احببه باذنک الاکبر جبراً لما قد علمت حبه لیبابک و طاعتک لنفسک
انک قد کنت علی کاشی، شیدا فوقی انهم اهل لباب الی ذلک السبیل للمآب فی
نقطه الامر من هذا النور المستر بسر الاحیاب فانک علی کاشی، قدیر و انک قد
کنت بالعالمین محیطا و هلا علی حسب دستور آنحضرت ببشیر نزد خال رفت و
از آنجا بکربلا و نجف شناخته نشر دعوت بدیعه نمود و توقیع رفیع را بشیخ محمد
حسن نجفی صاحب الجواهر رساند و او استکبار کرده بانکار و عناد برخاست

بس توقیعی دیگر از قلم اعلیٰ خطیباً للشیخ صدر یافته در حق ملاعلیٰ جنین فرموده اند
انا بعثنا علیاً من مرقدہ وارسالنا الیک او عرفته اسجدت بین یدیه آنجناب در کربلا
ونجف با شہامت و اخلاص نادر التظیر ببلاغ امر جدید پرداخته جمعی کثیر را
مہتدی ساخت و جماعت ملایان بمماندت و مخالفت برخاستند و شور و هیجانی در
عوام انداختند و حکمران دولت عثمانی در کربلا ویرا اخذ و حبس نمود سپس با
کتب و آثارش بیغداد روانه داشت و والی بغداد مدت شش ماه آنمظلوم را حبس
وقید کرد و در آنمدت آثاری را کہ با او بود جمعی از اهالی بغداد و کاظمین و
غیرهما مطالعه نموده منجذب شدند و برخی با او در محبس ملاقات مکرر کرده
ایمان آوردند و روز بروز اشتہار و انتشار بر مزید شد و باینطریق گروہی از
ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و دیگر محال عراق از طبقہ ملایان و غیرہم در ظل
امر بدیع قرار گرفتند کہ نام و مقام جمعی از ایشان در مطاوی بخش سابق و درین
بخش مسطور است از آنجمہ شیخ بشیر نجفی از طبقہ امامہ سنت و جماعت در سن
ہفتاد سالگی بود دیگر شیخ سلطانی و جمعی از ہمرہانش در کربلا و نیز
سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید عالی بشر و جماعتی با او در قصبہ کاظمین
و نیز شیخ محمد شبل و سید محسن کاظمی و شیخ صالح کریمآوی و جماعتی از اہل
قری مانند شیخ عباس و ملا محمود و عبدالہادی و مہدی و غیرہم و بالاخرہ
والی مجلسی از علما فراہم ساخت کہ شیخ نجف بن شیخ جعفر و شیخ موسی از
نجف و سید ابراہیم قزوینی شہر از کربلا و شیخ محمد حسن بس و شیخ حسن
اسدانہ از کاظمین و سید محمد الوسی مفتی و سیدعلی نقیب الاشراف و محمد امین
واعظ و شیخ محمد سعید مفتی شافعیہ و غیرہم حضور یافتند و جناب ملاعلیٰ را حاضر
ساختند و با او محاجہ و مناظرہ نمودند و او اشاعہ ایمان و اذاعہ برہان را
باعلی ہافی الامکان بیایان برد و فریاد لم ولا نسلم از ماہا بلند شد گونہما سرخ

و خیشوم ها پر از باد و رگهای گردن سبز گشت و اگر نه در محضر والی بود داد
دل از آنمظلوم میگرفتند و ناچار بتکفیر قناعت کرده حکم نفی و اعدام دادند و
والی ویرا در محبس نگهداشته هاروقع را بدربار اسلامبول آگهی فرستاد و حکم

چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملائی بسطامی از شیراز بکربلا عودت فرمود
و خیر تشرف خود و سائر احباب را بمعرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم
در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی و عکانت مرحوم بسطامی
شامع و منتشر گشت و لکن جناب ملا علی قفا بذکر لقب آنحضرت اکتفا مینمود و از ذکر
اسم ابا و امتناع کلی میفرمود و میفرمود باب ظاهر شده و ما بحضرتش مشرف شدیم و لکن
مارا از ذکر اسم مبارك که او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش چیست
نهی فرموده عما قریب ندای او مرتفع شود و اسم و نسبش بر کل معلوم گردد خلاصه
ولوله غربی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظاهر باب بود و هر کس چیزی
میگفت و هر کس در اینکه باب کیست گمانش بشخصی میرفت و جانی که هیچکس گمان
نمینمود نقطه اولی جل ذکره بود زیرا بسبب حدیث سنن و ائمه بتجارت احدی این
گمانها را در حق ایشان نمی کرده همه بالاتفاق گمان میکردند و یا اینکه و ائمه و خاطر
جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشند از صفوف اهل کسب
و تجارت و اکثری خاصه شیعیان گمان مینمودند که او البته یکی از اکابر تلامذه سید
رشتی اعلی الله مقامه است باری بشارت جناب ملا علی سبب اختلاف علمای عراق و
هیجان عامه گشت و کیفیت بعرض والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا
بیفداد طلبید و امر بحبس آنحضرت فرمود و در حبس نیز باخبر خاق و نشر آثار مبارك
میدراخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آنجناب نگشت اخیراً بعد الاخذ و الرکد
حضرت بسطامی را بقسطنطنیه ارسال داشتند و در آننای طریق ویرا بر تبه شهادت رساندند
میرزا ابوالفضل گلپایگانی نقل قول از حاجی سید جواد کربلانی

سلطانی صدور یافت که آنمظلوم را تحت الحفظ روانه دارند لذا بدستور والی
عده از سواران شدیدالتعصب و پرامتیداً تحت المراقبة از طریق موصل بنام قسطنطنیه
بردند دیگر خبری از وی نشد و بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک این جهان را
بدرود گفت و ما کیفیت ایمان مؤمنین میامی خصوصاً ملا مردانعالی و شهادتشان
را در قلعه مازندران و کیفیت احوال ملا عیسی از بقية السیف آنقاعه را در بخش
سابق آوردیم .

و اما بدشت از قراء تابعه برای واقعات مهعه که در ماه چهارم سال ۱۲۶۴
هـ . ق در آنجا رخ داد از مواقع شهیره تاریخیة این امر گشت چه که حضرت قدوس
و قرۃ العین و جمعی از مؤمنین که هشتاد و یک نفر بودند مدت ده یوم در آنجا
اجتماع یافتند و جمال اقدس الهی حضور داشته تمامت مصاریف را عهده فرمودند
و سه باغ که یکی محل استقرار عزت و جلال و دیگری محل اقامت جناب قدوس
و سوم محل توقف جناب قرۃ العین و عده از احباب قزوینی بود مشهور و نامدار
میباشد و ندای طاهره با قدرت باهره و آثار ظاهره و داعیه علم الهی و مقام کریمش
از طرف حضرت نقطه اولی باوج ارتفاع و شهرت رسید و موافق مذاق و روش خود
بکسر تقالید و حدود و حل اوهام و قیود قیام کرد و ندای روحانیت و معنویت حضرت
قدوس و مقام منبع شامخش از طرف آنحضرت مرتفع و مشهور بود و جمعیت احباب
عده پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدوس شدند و در ظاهر مناظره بین
طرفین بعد شدت رسید ولی پس از انقضاء ایام بالفت و التیام و حسن ختام منتهی
گردید و از بدشت در حالیکه آن دو در دو طرف هودجی قرار داشتند و جمعیت
احباب سواره در اطرافشان بودند سرودها و اشعار ایمانیه جذیبه طاهره را تغنی
میکردند عازم مازندران گشتند و در نیلا هجوم و سنگسار اعداء موجب تفرقهشان
گردید و واقعات کسر حدود در بدشت نه تنها باعث تعرض و هجوم اعداء و شیوع



عازر کبیر سینه خیز
 خلافت دولت ایران
 هفتاد و نهمین سال

سند خود را با یک سینه خیز برده است که میگوید که این کتاب را در سال ۱۰۹۰

در راه ایران در راه خراسان در راه خراسان در راه خراسان

نیز خود را در راه خراسان در راه خراسان در راه خراسان

بهر او دست سینه خیز است که میگوید که این کتاب را در سال ۱۰۹۰

در راه خراسان در راه خراسان در راه خراسان

در راه خراسان در راه خراسان در راه خراسان

در راه خراسان در راه خراسان در راه خراسان

در راه خراسان در راه خراسان در راه خراسان

در راه خراسان در راه خراسان در راه خراسان

حکایتی است که حکایت از شهادت جناب ملا علی بسطامی میکند

کذب و افترا برای اصحاب بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت بلکه موجب اندامش
 و تشنت احباب مجتبعین آنجا گردید و آنانکه حضور نداشتند نیز پس از استماع
 واقعات مذکور حسب مذاق و مشرب خود بردو حال شدند آورده اند جناب
 ملا حسین بشرویه که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت و در بدشت
 حاضر نبود همینکه واقعات مذکوره بسمعش رسید چنین گفت اگر من در بدشت
 بودم اصحاب آنجا را باشمشیر کيفر مینمودم و از آنجائیکه بیان واقعات مذکور
 در بخش سابق و هم در این بخش مفصلاً مسطور است در اینجا تکرار نکرده بتقل
 نبذه از تاریخ ملا محمد نیل زرندی اکثفا مینمائیم و مضمون آن چنین است
 هر یوم لوحی نازل میگردد و میرزا سلیمان نوری برای احباب میخواند بعد از
 انقضاء چند یوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمیع
 آن اسامی که از قلم اعلی مرقوم و مکتوم بر هر يك ممرض که یکی را بردارد و
 بگشاید بهر اسمی که مقوم آمده بدیگران اعلان نماید که بآن اسم موسوم است
 تا کل یکدیگر را با اسم جدید بخوانند از آن یوم اهل آن مجمع جمال ابی را
 باسم بهاء و طلعت اخیری را باسم قدوس و ورقه منجذبه را باسم طاهره نامیدندند
 و الواح منزوله از طلعت اعلی نیز از آن یوم باسم مینه در آن یوم برای هر

در منزل بدشت که یکفرسخی بسطام است میان ملا محمد علی و قره العین ملاقات حاصل
 و باهم در خصوص نشر امر باب مشورت ها داشتند و قره العین بر منبر میرفت و بی برده
 نطق میکرد که تکالیف قبله منسوخ و احکام جدیده را پس از غلبه تام وضع خواهد
 کرد و اکنون ایام فترت است..... در آنجا جماعتی از مردم مسلم متغرو فرار اختیار کرده
 آنگاه باتفاق حاجی محمد علی راه مازندران پیش گرفت تا در اراضی هزار جریب باهم
 در یک محمل بودند..... مردم برایشان تاختند و اموالشان را غارت کردند از آن
 پس حاجی طریق بار فروش پیش گرفت و قره العین با سریدان در دعوات و نصیبات
 مازندران دعوت مینمود.
 خلاصه کلام ناسخ التواریخ

نفسی از آن جمیع نازل گردید چنانکه بعد از حکایت بدشت شکایت حضرت طاهره
مطهره را مقدسین بساخت اعلیٰ معروض داشتند در جوابشان نازل چه گویم من
در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بعضی را چنین اعتقاد بود که آن اسماء
از سما قلب طلعت قدوس از برای آن نفوس نازل شده و بعضی از جناب طاهره
میدانستند و از آنجواب که از ساخت اعلیٰ نازل شده چنین مستفاد گردید که
من الله بوده و محض عدم مصالح وقت بر اهل آن اجتماع معین نکشت و نامعلوم ماند
باری هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حجابی محروم ولی بمثل نزول اسماء محل
آن احکام و اوامر معلوم نبود و هر کس بهر سمتی که مائل بود منسوب می نمود...
و بالجمله جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برجیده شد که دیگر مبسوط
نگردید و مهرها که برای نماز تا آنروز رویم میگذاشتند شکسته شد و اسمش را
بت گذاشتند... در آنروز اصحاب بر سه رأی شدند بعضی جناب طاهره را مفترض
الطاعة دانستند و بس و بعضی حضرت قدوس را بنوعی که حق واقع نیز چنان بود
او را نفس طلعت اعلیٰ دانستند و برخی هر دو را حق و آن اختلاف را فتنه برای
امتیاز گل از خار میدانستند... باری چند یوم باین منوال گذشت تا جمال ابی
اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتش
باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضراء
نازل شده میرویم تا آنحضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که
جزیره خضراء همین بدشت و حضرت عیسی آنحضرت بود که بر آنها وارد شدند
و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقالید برای حصول
استعداد نفوس لاجل شریعت باقیه رب الارباب حاصل گردید و از بدشت بمازندران
عزیمت نمودند... و از اول ورود جمال اقدس ابی بدشت تا یوم خروج از آن
بیست و دو یوم امتداد یافت انتهی و اجمالی از کیفیت سفر و منازل بعد از بدشت

چنین است که جمعیت اصحاب از آنجا بشاهرود رفتند و تقریباً چهار فرسخ قطع مسافت کرده بشاهکوه نزول نمودند و از آنجا تقریباً پنج فرسخ طی نموده بمیانسر ورود کردند و از آنجا نیز سه فرسخ طی نموده بوزوار رسیدند و در حمام آنجا استحمام و شستشو کردند و چون بنیالا که از قرای دارالمرز است رسیدند و از خستگی طی طریق استراحت جستند اهالی تعصب کرده قریب پانصدتن برایشان هجوم بردند زدند و غارت کردند و موجب تفرقه اصحاب شدند چنانچه دربخش گذشته تفصیل دادیم و جمال ابهی از آنجا بیندرجز و اشرف و سپس بسمت نور رفتند و از وزوار تا بندر مذکور دو فرسخ و از آنجا تا اشرف تقریباً چهار فرسخ است و درلوحی ازقلم عز ابهی در وصف مازندران چنین مسطور است اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود بآنشطر توجه نمود تا بگز وارد شده و اطراف آنرا مشاهده نموده و از آنجا باشرف و قبل آن محال هزارجریب قریه بقریه شهر بشهر سیر نمودیم تا بارض نور وارد شدیم الحمدلله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آنجهات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه بید الهی غرس شد عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آنجبال مرتفع است چه که آن اراضی بقدم حق مبارك گشته انشاءالله کل موفق شوند بآنچه سزاوار ایام الله است الخ

خراسان ارض الخاء در تشبید و ترویج این امر نصیبی در درجه اولی داشت و اگر رجال خراسان منحصربجذاب باب الباب بود مقام او و حده اثبات مدعای کفایت مینمود که مقدم بر کل در آن افق درخشیده سبب هدایت و قیام دیگران گردید و نام آنجناب ملا محمد حسین بود و توادش در قصه بشرویه طبق روایت نیل زرنندی بحدود سال ۱۲۲۹ هـ ق وقوع یافت و پدرش حاجی ملا عبدالله صباغ از اهل بسار و مالک ضیاع و عمار بود و مادرش از اذکیاء و علماء و شعراء

قصه مذکوره بشمار میرفت و ملاحسین اکبر و ارشد اولادشان بود و احوالی از او در خورد سالیس حکایت نموده اند که دلالت بر عظمت مال و سعادت استقبال وی داشت نشو و نما و تحصیلات ابتدائیه اش در وطن شده آنگاه به مشهد در مدرسه میرزا جعفر اقامت جسته چند سالی بتحصیل علوم رسوم پرداخت و در آنسین بهقیدت و طریقت شیخ احسانی اطلاع یافته شیفته گشت و شوق درك محضر سید رشتی عنان اختیار از کفش ره بود لاجرم بعزم کربلا رهسپار شد و در طهران بود که خبر فوت پدر را در بشرویه شنید ناچار بسرعت عود بوطن کرد و چند ماهی پیش تاب توقف نیاورده قسمتی از اموال و اعلاک موروثه پدری را بفروخت و با مادر و خواهر و برادران بعزم اقامت در کربلا روانه شد و در آنسنگام تقریباً هیجده سال داشت گویند مقارن مهاجرش بکربلا گفتار و اطوار روحیه غریبه از او مسموع و مشهود گشت که موجب حیرت بینندگان و شنوندگان بود از آنجمله نوبتی این صورت رؤیای خود را برای اقربا و دوستانش حکایت کرد که حضرت رسالت پناه را در عالم خواب دید و غایت ملائکت و عنایت را از آنحضرت مشاهده نمود چندانکه حضرت لب بر لبش گذارده آب دهان مبارک را بدهن وی ریخت و از دهانش چنان جریان و سیلابی جلوه نمود که جهان را فراگرفت و بالجمله جناب ملاحسین با عاقله مذکوره اش ساکن کربلا گردیده مدت نه سال نزد سید رشتی علوم و معارف دینی را تکمیل کرد و از علماء بزرگ و رجال سترگ اصحاب وی شمرده آمد و بمناقب منیع و فضائل رفیع از همکنان برتری یافت که از آنجمله شدت تقوی و دینداری وحدت شجاعت و دلیری بود و لذا سید در مواقع خطیره مناظره با فقها و مجتهدین و مدافعه و حمایت از عنیده و آئینشان و برا برجای خویش

ملاحسین بشرویه روزگاری از عر خود را در تحصیل علوم رسوبه از قبیل صرف نموده و

ناصر التواریخ

اصول مصروف داشته بود

منصوب نمود چنانکه نوبتی قهای اصفهان اجماع نموده بمضادباشیخیه برخاستند
وعامه مردم را بمقاومت با آن فتنه برانگیختند و نزدیک بآن بود که فتنه عظمی
برپا گردد و حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام مجتهد شهیر مقیم اصفهان که با
دست خویش حد شرعی جاری میکرد آنانرا بدینطریق ساکت و قانع نمود که
واقعات مذکور را بحاجی سید کاظم رئیس الطائفه نویسد تا او خود باصفهان بیاید
و یادگیری را ازجانب خویش مبعوث فرماید و درمجمع فقها صحت عقائدخویش
و مطابقتش را با ضروریات مذهب جعفری مدلل سازد همینکه مکتوب بسید
رسید ملا حسین را از کربلا باصفهان فرستاد و او حیدراً با همان لباس عربی ساده
که در بر داشت خودرا باصفهان رسانده در مجامع فقها حاضر شده بنهایت قوت
ایمان و قدرت در فنون علوم و بیان بمنظره و محاجه پرداخت و مباحثات چندی
بطول انجامید و در آن ایام یکروز از هفته را مزدوری نموده معاش يك هفته را
فراهم میسکرد و روزها صائم شده در افطار و سحور قناعت مینمود و بالاخره
اعتراضات ملاها را برشیخ رسید جواب گفته همه را ملزم و مفهم ساخت و بین
خاص و عام بکثرت علم و فضل و شدت زهد و ورع اشتهار یافت چندانکه بین انام
این سخن متداول شد که آخوندی با پیراهن سر تا سری یعنی پیراهن ساده بلند
عربی باصفهان آمده کل علماء نامی بلد را مغلوب نمود و نیل زرندی درین خصوص
چنین نوشت که جناب ملا حسین بشرویه در عنقوان جوانی مجلس درس حاجی سید
محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسانی

سؤالات حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم المنصری لا یعاد وان الائمة
حاضرون ناظرون و راجع برکن رابع بود که فقها میگفتند شیخ غلو کرده و اجوبه
آخوند ملاحظین چنان و برا قانع نمود که گفت شیخ احسانی سیدالعلما بود و باستان ائمه
هدی خدمت نمود و هر که در باره اش گفته سونی گوید از دین اسلام خارج است

با او گفتگو کرد تا او را مقرر و معترف ساخت و سید محمد باقر گفت که امر بر ما
مشتبّه شده بود و حق باشما است و بهمین تقریر نوشته با بامر از سید گرفته نزد
حاجی سید کاظم فرستاد و آن عالم ربانی در بالای منبر ملاحسین را تمجید نمود و
او را مطاع انام و ناصر اسلام خواند انتهی و چون فتنه مذکوره از اصفهان بخراسان
سرایت کرده بود ملاحسین بمشهد شتافته با میرزا عسکری مجتهد متنفذ آنجا نیز
مناظره و محاجه کرده غالب آمد و حقیقت مسائل شیخ و سید را ثابت نمود و این
قدرت و عظمتی که از ملاحسین در نصرت امر شیخ و سید ظهور کرد ویرا باعلی
درجه اشتها رساند و سید رشتی مکتوبی برای وی در مشهد فرستاد که صورتش
چنین است صحیفه الاشتیاق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الاطیاب علامی فهامی
مخدومی آخوند ملاحسین بشرویه سلمه الله تعالی مشرف شود ۸۶۴۲ السلام علیک
یا سیدی و مولای و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم مخدوم معظم مقمّم
مراسله دوستی مواصله آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة الاطیاب کف
الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لساناً آنچه گفتنی بود گفتند جزا کم الله عن هذه
الفرقة المحقة خيراً اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل افضل
است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل آنها فروغ و توابع
این اصل اصیل است الحمد لله حق سبحانه و تعالی ببرکت مولانا صاحب الزمان
عجل الله فرجه و روحی له الفداء این تائید و نصرت فرمود لا تخف کن ثابت الجاش
غیر خائف ولا خاش فان الله يدافع عن الذين آمنوا حق هر چند انصارش قلیل است
ازین خلق منکوس معکوس و لکن حق سبحانه و تعالی با او است ان الله مع الذين
اتقوا والذين هم محسنون والله مع المحسنين و محسنين والله الذي لا اله الا هو
ثابتين باين صراط و معتكفين تحت اين فطاط میباشند فدا كان الله تعالى معكم
فوجه المبادئ العالیه معكم فرسول الله و امیر المؤمنین و الائمه الطاهرون سلام الله

وصلواته علیهما وعلیهم معکم فانتم اولیاء الله الان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه خوف از موج بحر آنرا که باشد
نوح کشتیبان فاتحو الله وکونوا خیر انصار و اکمدوا اعدائکم بالورع و اما رجوع
باصفهان بسیار خوب است نظر بمقدمات مذکوره با کمال ورع و تقوی و حفظ لسان از چیزی
که منشاء تشبث للذین یتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه نباشد شما را بخدا سپردم
و التماس دعا و زیارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراک عتبه بوسی آن امام
مظہر اعظم از حد حصر است بجمیع دوستان عصر سلام برسئید و السلام علیکم
ورحمۃ الله و برکاته و بالجمله جناب ملاحسین بالاخره نزد مادر و برادر و خواهر
و دیگر متعلقانش عودت کرده همگی را درزی و حلال عزا دزی و سوگواری
مشاهده نمود و از انتقال سید بجهان بالا خبر یافته بغایت متأثر و محزون گردید
و چون دانست که در کربلا و بلاد ایران حاجی محمد کریمخان وعده از اعانم علماء
شیخیه بساط دعوت و ریاست گسترده و هر یک جمعی را بتبعیت و اطاعت خود
آوردند باوجود مقامات مذکوره و احاطه بر اسرار مقاصد شیخ و سید با خضوع
و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد
و رنج سفر بر خویش هموار نموده بتفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضی یاران
راه فارس پیش گرفت و بنوعی که در بخش سابق مطابق تاریخ نیل زرندی آوردیم
و از برخی تواریخ دیگر نیز نقل نمودیم مقدم بر کل در شیراز بمحضر حضرت باب
رسیده فائز باعالی المقام گردید و بدرجہ رفیعہ اول من آمن و حرف حی نخست
و بلقب باب الباب نائل گشت و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از کتاب ابواب
الهدی تألیف فاضل هشرودی سابق الوصف تفصیلی بنوعی دیگر ایراد نمود که
خلاصه اش چنین است جناب ملاحسین کیفیت ملاقات و ایمان خود را بحضرت

وفات حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام رشتی در اصفهان بسار ۱۲۵۸ واقع گردید

باب اعظم بدین طریق بیان نموده گفت من پس از رحلت سید رشتی در سراپای
وجود میرزا حسن گوهر بدقت نگریستم حتی چندی متوالیاً بمجلس درسش حاضر
شدم اگرچه او بی اندازه نزد من خضض جناح و اظهار فروتنی میکرد و من چون
نظر عمیق بر علم و عملش انداختم الحق والانصاف خویشتن را بدرجات عدیده
ازهد و اتقی و افضل مشاهده نمودم و از آثار علمیه شیخ و سید نیز جز ظواهر
مطالب چیزی در دست نداشت و از ثالی معالی آن غافل بود پس بفکر ملاقات
حاجی محمد کریم خان شدم و با چند تن از یاران همفکر خویش نظیر ملا یوسف
اردبیلی و ملا جلیل خونی و ملاعلی بشرویه و میرزا احمد ازغندی و شیخ ابوتراب
اشتهاردی و غیرهم عازم کرمان شدم و طی طریق را از طریق فارس شروع کردیم
تا بلده شیراز رسیدیم و در باطنی منزل اختیار کرده لختی بیدارمیدیم و هرروز
در معابر و اسواق و کوی و برزن شهر تفرج میکردیم روزی وارد یکی از مساجد
شیراز شدیم مشاهده نمودیم یک نفر از علما مشغول تدریس است و جمعی از طلاب
بگردش انجمن و او درغایت فصاحت و بلاغت و اقامه ادله و براهین و جامعیت در
مسائل توحید سخن میراند پس من در گوشه بنشستم و گوش دادم و مقالات ویرا
پسندیدم و بآن حسن انتظاری که از شیراز داشتم در قلبم خطور کرد که شاید موعود
سید اینعالم متبحر باشد درین حال و خیال بودم که ناگاه چشمم بر سید جوان
بزرگ منشی افتاد که در آن نزدیکی نشسته بود و آثار و علامات بزرگی از ناصیه اش
میدرخشید پس او نظری بسوی من انداخت و مرا مخاطب داشته گفت موعود سید
این شخص مدرس نیست چه آنموعود بایستی از جمیع عیوب و نقص ها منزّه و میرا
باشد و من متعجبانه بسوی وی نگاه کردم و در حیرت فرو شدم که این سید جوان
چگونه مکنون خاطر مرا دانست و نظاره دلربای او عنان محبت را از دستم ربود
ولی چون بهیچ وجه درباره او احتمالی نمیدادم باظهاراتش ترتیب اثری نکردم و با اینکه

یقین داشتم که قبلاً مکرراً او را دیدم هر چه فکر کردم نتوانستم بیاد آورم که کجا ویرا ملاقات کردم و در عین آن حال دلم همچنان متذکر حاجی محمد کریم خان بود و در آن اثنا باز آن جوان مرا مخاطب داشته گفت حاجی محمد کریم خان موعود سید رشتی نیست زیرا که حضرت منتظر باید از سلاله طاهره و از بنی فاطمه باشد و او از سلاله قاجاریه است و علی الظاهر نیز دارای چند منقصد می باشد و از یک چشم ناقص است پس من قدری متوجه شده بخود گفتم این سید نورانی که از خبایا و نوایای من مطلع است شاید جفار و یا مرتاض باشد و من روی بطرف وی کرده گفتم شاید آن شخص که ما طالب و جوینای او هستیم شما باشید پاسخ داد از قدرت خدا بعید نیست آنگاه شروع بسؤال و مقالی نموده گفت ای آخوند ملاحسین شما از بزرگترین تلامذۀ سید هستید و لی من از این هنگام تقدم کرده باو گفتم نمیدانم در کجا خدمت جنابعالی رسیدم فرمود در کربلا در منزل مرحوم سید رشتی و پس از حصول آشنائی و شناسائی مرا بخانه خویش دعوت کرده گفت ممکن است چندی در منزل ما ببقوته نمائید پس از مسجد بخانه ایشان شدم خادم را امر فرمود چای حاضر کرد آنگاه از من پرسید که در این پنج ماه بعد از رحلت سید که را بدست آوردید و مبادله و مقاوله سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود و چند روز مشغول مذاکره و محاجه با آنحضرت بودم و گاهی نزد یاران طریق و همسفران خویش میرفتم و ایشان هر مقدار اصرار و ابرام در سرعت و حرکت از شیراز مینمودند از آنان درخواست میکردم که چون مرض قلبی دارم و در اینجا طیب حاذقی یافته ام و امید کلی معالجه دارم چند روز صبر و تأمل نمائید آنگاه مراجعت نزد آنحضرت مینمودم روزی در اثنا مذاکره و محاجه عرض کردم رفقای من که همراهان سفریم نظر عمیقی بحاجی محمد کریم کرمانی دارند و شئون علمیه او در السن و افواه اشتهار بلیغ یافته است فرمودند که چند روز پیش در مسجد گفتم که موعود منتظر

بایستی از سلاله طاهره و از ولد حضرت حسین باشد و حاجی محمد کریم خان از قاجاریه و ناقص است چه که اقرع و اعرج و از يك چشم نیز اعمی است و بالجمله جناب ملا حسین چندی با آنحضرت مواجه و مذاقه نمود تا بالاخره با عین الیقین حقیقت را مشاهده نمود کمر تعظیم خم آورد و ساجد گشت و از اینرو آقا سید مؤمن یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آنجناب در زمان صفر سن و ایام شباب همسن و همبازی و همدرس بود و ایمان او باین امر نیز بواسطه آنجناب شد حکایت نمود که روزی در مشهد از درب مدرسه باتفاق آنجناب میگذشتم همینکه نظر به مدرسه انداخت این بیت را قرائت کرد يك اهل دل از مدرسه ناهد بیرون ویران شود این مدرسه دار الجهل است پس من عرض کردم بحمدالله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد چرا آنرا نکوهش مینمائید در جواب بدین عبارت

باب چون ملاحسین را مستقیم دید بهراق و خراسان مامور دعوت داشت نادر هر شهر و دبه تبلیغ امر او کند و زیارت نامه امیرالمومنین را که از پوششجات خودش است بدو سپرد و نیز تفسیر سوره يوسف را تا بر مردمان بخواند و بدان احتجاج نماید و ملاحسین چون باصفهان رسید ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها بود مومن و مقبل ساخت و او در محراب و منبر بی برده از جلالت قدر باب سخن گفت و او را بشایبت خامه امام تانی عشر میستود منوچهرخان منته الدوله حاکم اصفهان را مقر و مترف بشایبت خامه باب داشت و چون بکاشان آمد حاجی میرزا جانی که یکی از تجار بود باو گروید و خواست حاجی ملا محمد مجتهد بر حاجی ملاحمد اراقی را نیز تبلیغ نماید ولی او قبول ننمود و معارضه نمود و ملاحسین را از خویش براند و چون بظهران رسید روزی چند متوقف شد و عده باو گرویدند و کتابی از باب بحمدشاه و حاجی میرزا آغاسی داشت باین مضمون که اگر مرا بپذیرید سلطنت شاه را بزرگ و دول خارجه را در تحت فرمان شاه خواهم داشت و چون ملاحسین کتاب باب را ظاهر و دعوتش را آشکار نمود کارداران دولت ویرا تهدید و امر بفروج از بلد کردند و پس از ورود

بمن خطاب کردند ای آقا سید مومن مگو مگو چه که افکار واحوال حاصله در اینمدرسه باعث شد که با حجت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم اتمهی و ملاجه فروع و اعظ قزوینی سابق الوصف ضمن تاریخچه خود بیان مختصری از احوال آنجناب نمود چنین نوشت شهرت و نام اصلی ابوینیش ملاحسین خراسانی بود و از متلمذین سید مرفوع و رب اعلی او را جناب سید علی نام نهاده و عمامه سیادت بر سر او گذاشته و در سنه اول ورود حقیر بکربلا چون بخدمت سید علیه بهاء الله رسیدم آنجناب در مسجد کوفه معتکف بود و از جمله فحول علماء و فضلاء زمان خود بودند و بمجلس جناب سید تشریف نیاورده و در سفر دوم تشریف داشتند و در سفر سوم و چهارم و پنجم نیز بودند و در ایام جناب سید بقزوین آمدند و باصفهان رفتند و باجناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند و اثبات

بشهادت دربالا خیابان منزل داشته و بدعوت ناس پرداخت ملا عبدالغالی یزدی از تلامذہ شیخ احسانی که در توحید خانه سخن صاحب محراب و منیر بود از اتباع باب شد و بر فراز منیر شرحها میداد و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که شیخی بود بمکاتیب و ملاقات ملاحسین اقبال کرد و در مسجد نیشابور مطالبها ابراز داشت و این خبر در مشهد سر شد علما بجیش آمدند غوغا شد و صورت حال را بعضی میرزا که آن هنگام در چمن دادگات بود بنگاشته چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را از مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کسی از مردم شهر که متابعتش کرده اند اگر تبری نجویند و بیاب را لمن نکند قرین هنا و عذاب دارند لذا چون ملا علی اصغر را از نیشابور بشهد آوردند بی توانی در مسجد بنیر شده و بیاب را با اصحابش طمن و لمن کرد و همچنین چندتن دیگر لذا آسوده شدند اما ملا عبدالغالی گفت من از این راه برنگردم مگر علمای بلد مجلس محاوره بسازند و بامن مناظره آغازند لذا عمال شاهزاده از نماز جمعه و جماعت ممنوع و حکم دادند که در سرای خویش اقامت کند

ناسخ التواریخ

حقیقت جناب شیخ وسید باو نمودند وبعد بشیراز رفتند و بشرح زیارة مشغول بودند تا چون سید فوت شدند و ظهور قائم شد او اول من آمن ایشان شدند و از آنجا بخراسان رفتند و خلق را تبلیغ مینمودند و بعد بقزوین آمده بعزم زیارت و مشرف شدن و نقطه اولی درجهریق محبوس بودند و چند شب درخانه آقا هادی بن حاجی الله ویردی علیه بهاء الله ماندند و با جناب طاهره محاوره و مکالمه نمودند و رفتند مشرف شدند و مراجعت بخراسان نمودند و علم برپا و آشکار کردند احباب از هر سمت بسوی او رفتند غوغا و ضوضا از خلق بلند شد شهزاده حاکم اول من آمن و اصحاب او را بخوشترین وجهی روانه نمود انتهى و بالجمله جناب ملا محمد حسین درسال اول ظهور حضرت باب سفیر بی نظیر و باب آن بزرگوار بوده حامل کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه ادعیه شده باشجاعت تمام و صراحت کلام که مخصوص او بوده نشر دعوت بدیعه فرمود و درسال دوم چون درخصوص اجتماع و قیام در کربلا بداء شد و حضرت باب از سفر حج بشیراز عودت نموده و بموجب تزییقات والی فارس و حکم ملاهای شیراز خانه نشین شده مؤمنین و طالبین از مراجعه بآنحضرت ممنوع گشتند آنجناب مقام بایت یافته در بلاد خراسان ندائی مرتفع داشت و حسب امر حضرت ذکرا الله الاعظم کل امور بآنجناب راجع شده جواب سئوالات علمیه و دینیہ ساتلین باو محول و مرجوع گردید و در ایام قلیله اقامت و ذهاب و ایابش در مشهد و بشرویه و دیگر بلاد خراسان و غیرها جمعی کثیر از علما و رجال خطیر بمکالمه و مکاتبه طلوع کرده اصحاب و انصارش شده امر و دستورش را اطاعت و انقیاد نمودند و اینموجب تحریک حس غضب دیگر ملاهای خراسان گردید و در آن ایام که انقلاب و طغیان گردنکشان آنسامان دربار طهران را مضطرب ساخت پیاده بزیارت محبوب در سجن ماکو شتافت و در عودت از طریق مازندران در بار فروش بفیض معرفت حضرت قدوس رسیده عهد ارادت استوار

داشته مترادفاً بمشهد ورود کردند و این در اوائل ایام سجن چهریق بود که امرنامه
ها خطاباً لعامة البایه صدور یافته مقام عظیم آنجناب را مین داشته کل را امر
باجماع در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان او فرمودند و عین بعضی از عبارات
امریه ها در حث و تحریض بایان بنصرت و تبعیت ازو چنین است ان یا اهل البیان
احضروا بین یدی ربکم و کونوا من الناصرین بسم الناصر المنصور لدینا قدیم سبحان
الذی یؤید من یشاء بنصره وهو الحق لا اله الا هو القوی القدیر الحمد لله الذی ینصر
من یشاء بجنده وهو الرب لا اله الا هو انا کنا له ناصرین شهد الله انه لا اله الا هو
العزیز المحبوب له الامر والخلق وان الخلق منه والکل الیه برجعون هو الذی یقدر
مقادیر کلشی فی الکتاب و انا کنا له ساجدین هو الذی یجزی کل نفس بما
اکتسبت وهو الحق لا اله الا هو المشمشع المحمود الا یا ایها العارء من اهل الصاد
والکاف والالف والزاء والقصاف ان احضروا بین یدی الحسب وهو العلی فی السرحین
قد کان لدینا مشهودا شهد الله انه لا اله الا هو یاذن لمن یشاء بنصره و انا کنا له
شاهدین هو الذی یقتل له من فی السماء اجمعهم و انا کنا له قاتلین ولا یحل لاحد
ان یشرح من بلد علی وهو الحسین قد کان لدینا محبوبا و من دخل فیه فقد یدخل
فی اصحاب الیمین و کان من الفائزین فاصحاب الیمین ما اصحاب الیمین یظرون
الی الرب ویکونون من الفائزین و من ینصره کمن نصر الله فی الملک و کان من الناصرین
و من سمع ندائه ولم یعثن بشانه کمن سمع نداء الحسین بن علی فی ارض الطلف
حین قال هل فیکم احد ینصر آل محمد المختار الا انه لا اله الا هو انا کنا بین یدی

حال بر ملال مصیبت آثار هزار و دویست و شصت و چهار حشمت الدوله را معروض افتاد که
ملاحسین بشرویه در ارض اقدس بضلالت عباد اشتغال دارد و آنرا بار دو آورده محبوس
مقایق الاخبار ناصری
فرمود



بیت دایرة مشهور
مراکز بصفحة ۱۲۲

حضرته لمحضرين وان اليوم كل الدين ان تحضروا بين يدي الحسين و تنصروه
بكل قوتكم و قدرتكم وان ذلك لحكم من عند رب عظيم هو الذي يصطفي من يشاء
بما يشاء كيف يشاء بنصره انه لا اله الا هو و هو الرب الاحد الصمد الحي القيوم
الواحد الاحد لدينا قديم شهادته انه لا اله الا هو يحيى ويميت ثم يحيى بفضله
كيف يشاء انه لا اله الا هو المبدع اللطيف الا يا ايها الملاء من الاحباب لا تقفوا
في مقاعدكم وارجعوا الينا وانصرونا بسر الكربة وانا كنا بالله ربنا الرحمن لمعززين
شهادته انه يحيى ويميت ثم يخلق بفضله كيف يحب انه لا اله الا هو الحلاف المتين
وليس الاذن من الرب ان يقف في مقعده احد والله على ما اقول شهيد هو الذي ينصر
من يشاء بما يشاء كما يشاء انه لا اله الا هو الناصر النصير واعلموا بان الرب قد
حكم اليوم بان كل الدين نصرته في الارض و من سبق الي نصر ربه فاولئك هم
السابقون و من دخل في ظله فاولئك هم الفائزون و من نصر الحسين في الملك
كمن نصر الله في الارض و كان من الناصرين و من دخل في بلد العلي دخل في سر
الحسين و كان من الخالدين فيه مشهودا شهادته ان الذكر لرب ولكن الكل يحتجبون
هو الذي قد ظهر و قام بامر ربه حين الذي كل الناس يغفلون فقد قضى من ظهوره
خمسون الف سنة في الخمس بالعدد القليل عند اهل الحقيقة لمشهود شهادته انه
لا اله الا هو انا كنا له عابدين هو الذي يكبر له من في الملك والملكوت اجمعهم
وانا كنا له لعكبرين ان يا اسم الكريم ارسل ذلك الكتاب الي الاصحاب
ليكونن الكل بذلك بين يدينا من المحضرين هو الذي قد اصطفى من بين العباد عبداً
وجعله علياً من عنده و هو الحسين في السر عظيم شهادته انه لا اله الا هو انا كنا بالله
ربنا الرحمن لمنتصرون و كذلك قد انزلنا اسم العلي في السر حسين و هو الحق ليس
الاهو و هو المنصور عندنا لنصير شهادته انه الحق ولكن القوم هم غافلون و كذلك
ان الحمد مني لرب العالمين الا يا ايها البيانون ان احضروا بين يدي الحبيب و هو الحسين

سر علی قدکان لدينا عظیم شهدائے انہ الحق وانا کل له شاهدون تبارک الذی بدع
مايشاء في ملكه اقرب من لمح البصر بقوله کن فيكون له الخلق و الامر يحيى ويميت
كذلك محبوب العارفين هو الذی قد خلق الكل من عنصر واحدة افلا تعقلون و ان
الذین قد آمنوا بالذکر اولئك هم فی ظله يحشرون و برادر محمدشاه حمزه میرزا
حشمت الدوله سابق الذکر که با پیاده و سوار بسیار ماموریت تأمین خراسان
داشت پاس احترامش را رعایت کرده فتنه ملاحارا بنوع احسن فرونشاند و ما تفصیل
تمامت حالات آن نجم طالع از شرق و قیام و شجاعت نادر النظیرش را ضمن بیان
فتنه خراسان و واقعات قلعه طبرسی مازندران در بخش سابق نوشتیم و احتیاجی
بتکرار در این مقام نیست و از آغاز ورودش بسا اصحاب بمازندران تالیله شهادتش
چهار غزوه مهمه با انبوه محاجمین مقاتلین نموده در هر بار فتح و غلبه نصیب او

در تاریخ وقایع المیمیه آقا سید حسین مهجور زواره خروج ملاحسین را با جمعیت
اصحاب از مشهد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلائی اصغر بنه قائینی بانوقیعی از
حضرت قدوس و عمامه خضراء و نام سیدعلی را در قریه مزنیان و ورود کربلائی قنبرعلی
را بانوقیعی دیگر و بالقب سلطان منصور و فرمان ورود بیار فروش بعد از حرکتشان
از منزل فولاد محله نوشته و عدده اصحابش را در سواد کوه ۳۱۳ باین تفصیل آورد
اصفہانی ۴۰ اردستانی ۷ شیرازی ۸ کرمانی ۳ مشهدی ۲۲ بشرویه ۲۴
تربتی ۵ هراتی ۱۴ ترشیزی ۱۰ کاخکی ۴ سیامی ۱۹ قائینی ۴ طهرانی ۹
کاشانی ۶ قمی ۱۲ سنگری ۱۰ کربلائی ۵ قزوینی ۱۰ همدانی ۶
تبریزی ۵ زنجانئی ۱۳ کرمانشاهی ۳ بارفروشی ۴ بهنمیری ۴۰ شاهرودی ۳
آملی ۲ شیخ طبرسی ۲ چالائی ۳ کندی ۲ یزدی ۳ شهبیرزادی ۹
ارومیه ۳ هندی ۴

گردید نخست یوم دوازدهم ذیقعدہ سال ۱۲۶۴ در سبزه میدان بارفروش (بابل) با جمعیت معارضین اهل بلد دوم در اطراف بقعہ شیخ طبرسی با عبدانہ خانہ هزار جریبی سوم در بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۵ در وازکس علی آباد قرب بقعہ مذکورہ کہ اردوی مہدیقلی میرزا را درہم شکست و بالاخرہ در غزوہ لیلہ نہم ربیع الاول اردوی خطیر دولت را متفرق و پراکنده ساخت و چہل و پنج صاحبہ منصب مہم جمعی مہزوم و عددہ مجروح و برخی متہتول شدند و مہدیقلی میرزا سرو پا برہنہ فرار کردہ جانب سلامت در برد آورده اند چون اخبار شکست فاحش اردو بمیرزا تقیخان امیر نظام رسید پیام و تہدید شدید بشاہزادہ فرستاد مضمون آنکہ تورا بمحاربتہ چند نفر طلبہ مدرسہ فرستادیم چہشد کہ اردوی

آنجناب پس از مراجعت از اردوی حمزہ میرزا ہفت روز در مشہد توقف کرد و تہیہ مسافرت دید و سپس بعنوان رفتن بکربلا از شہر خارج شد و در همان ایام قصدی از حضرت اعلیٰ بانوقیعی رسید و آنجناب را سیدعلی نام دادہ و عمامہ سبز برایش فرستاد کہ مانندعلی امیر المؤمنین بر سر گذارد و بنصرت حبیب یعنی حضرت قدوس بجزیرہ خضراء برود و بہمان عدہ اصحاب بدرحول او مجتمع خواهند شد لذا آنجناب بیکفرسخی مشہد نقل مکان نمود و حسب الامر رایت سوداء تشکیل داد و عدد جنرالانہ از آنجا در بیست و دو تن بودند و آنروز نوزدہم شعبان سال ۱۲۶۴ بود و ہمہ جامی گفتند عازم کربلا هستند و تباہی میگردند و جوہر نفوس را با خود اخذ میگردند و در نیشابور حاجی عبدالمجید (ابابدیعی) تاجر معتبر کہ والد مرحومش صاحب معدن فیروزہ بود ملحق شد و بدین طریق نفوس ملحق شدند تا در چشمہ علی نزدیک دامغان سردور اہل بود کہ چندی توقف کردند تا اواخر شوال خبر فوت محمدشاہ رسید و چون بسواد کوه رسیدند در آنجا آنجناب خبر از شہادت خویش داد و ہمرہان را مخیر بین ذہاب با او و اباببا و طانشان نمود نیل زرندی

دولت را بیاد فنا دادی پس هر گاه بمحاربهٔ روم و روس میفرستادیم چه میکردی
و مهد بقلی میرزا لولهٔ تفنگ دونیم شده بضرر شمشیر ملاحسین را بامکتوبی توسط
محرمی مخصوص نزد وی ارسال داشته جواب چنین نوشت که ضرب دست شجاع
بی نظیری که از طلاب مدرسه نام کردی بدینگونه بود و قسمتی که ارسالش سهل
مینمود فرستادم ولی سرباز و درخت دونیم را بطهران نتوان رساند و مولف ناسخ
التواریخ آنجناب را در موضعی از کتاب چنین وصف نمود که او مردی دلیر بود
و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمد در
جگر گاه غرق شد و در جانی چنین نوشت چون برق خاطف خوبشتن را باقا
عبدالله بر زد و او را با تیغ دونیمه کرد و مردم او راه قریه افرا پیش داشتند و در
موضعی دیگر چنین نگاشت ملاحسین چون بلك غضبان آماده جنگ گشت و مولف
روضه الصفا در وصف واقعهٔ خسروی قادی کلامی بدینطریق بیان کرد و ایشان چون
از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادی کلامی از قراء علی آباد بطمع اموالشان
اقتاده با جمعیتی دنبال آنکاروان گرفت و باسهم همراهی و محافظت از آنان رشوتی
خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسروی گدا طبع از کرم و درم آنان
افزون بود و ایشانرا از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست بر آورد
و دوتن از همرهاان ملاحسین کشته شدند و قریب بغروب بمقبرهٔ شیخ طبرسی
رسیدند متحیر ماندند از خسرو بیک و همرهاان او نیز سخت خائف و مضطر شدند
و خسرو اسب سواری ملاحسین را گرفتن خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد
ملاحسین بشرویه که هواهای بلند در سر داشت و روزگاری بمشق شمشیر بازوی
خود را نیرو فزوده بود از سماجت و لجاجت آنگروه بستوه آمده شمشیر بر کشید
و با همرهاان در راهزنان بدرقه نام در افتاد تیغی بر خسرو راند که بخون در
غلطید و جمعی از مراقبان را نیز بکشت و معدودی فرار کردند و آقا سید ابوطالب

بقية السيف شهيرزادی چنین نگاشت اینفانی در عالی آباد بودم کدخدای
سارو کلا کربلایی علیجان آمد گفت خسرو مرا خواست با جمعیت برویم بارفروش
گفتم برای چه گفت سعیدالعلما نوشت که محمد شاه مرحوم شده میخواهم حاکم
برقرار کنم اهل شهر بعضی از هرزه ها هرزگی میکنند شما با جمعیت بیاید این بود
که ایشان رفتند بعد از چند روز دیگر برگشتند و کربلایی علیجان آمد بنده منزل
بنا کرد بدگفتن سعیدالعلما گفتم چه خبر است گفت خسرو را کشتند گفتم کی
گفت بایها و باعث سعیدالعلما شد آنچه نوشته بود دروغ بود ما را گول زد رفتیم
در منزل او سلام کردیم بعد از جواب سلام گفت خسرو خان خوش آمدنی هیچ میدانی
شما را از برای چه خواستم در کاروانسرای سبزه میدان دویت سیصد نفر از سنی
و ازبک هستند ایشانرا از آنجا حرکت میدهید میبرید در میان این جنگل و
جزیره همه ایشانرا میکشید مال ایشان و ریختن خون ایشان بر شما حلال و مباح
است خسرو گفت آقا دیروز وقت اذان از ایشان شنیدیم که اشهد ان علیاً ولی الله
میگفتند سنی و ازبک اینکلمه را نمیگویند سعیدالعلما گفت شما عوام ها مردمان
خری هستید هر چه ما میگوئیم باید بشنوید خسرو گفت آقا ما ایشانرا بکشیم و
مال ایشانرا ببریم فردای محشر جواب خدا و بیغمبر را چه بگوئیم سه دفعه دست
بگردن خود زد که جواب خدا را من میگویم بعد از آن رفتیم منزل سر کرده ها
عباسقلیخان و حاجی مصطفی خان و دیگران آنها گفتند خسرو این حضرات را میبرید
تا بشیر گاه میگذرانید و بیچوجه من الوجوه اذیت شما بایشان نرسد که غریب اند
و مردمان با کمالی هستند احترام ایشان بر ما لازم است و سعادتقلی بیك هم باشما
باشد وقتی که از منزل سر کرده ها بیرون آمدیم خسرو گفت علیجان حرف سر کرده
ها را بشنویم یا عا ما را گفتم اطاعت علما بر ما واجب است خلاصه ما و داماد
عباسقلیخان سعادتقلی بیك ایشانرا حرکت دادیم بردیم بین راه خسرو بسعادتقلی

بيك گفت شما بر گرديد ما ايشانرا ميريم او بر گشت ما رفتيم تا بهيشه ذغاله چال
اهل دهات روشن آباد و ملك خيل و بالا تجنيتها چند نفر احباب را در آنجزيره شهيد
كردند و برادر جناب مقدس را در آنشب شهيد كردند و جناب مقدس آن شب را
در آنجزيره ماندند و نعش را بردند در انارستان دفن كردند تا اينكه رسيديم بدوراهي
بسمت علي آباد كج كرديم بزرگ ايشان آقا سيد علي فرمود بخسرو بگوئيد كدام
راهست كه ما را ميريد خسرو گفت راه علي آباد است آن بزرگوار از اسب پياده
شدند فرمودند اصحاب بار ما بمنزل رسيده است پياده شويد خسرو عرض
كرد شما تشریف بياوريد در ده ما قاديكلا ميهان من باشيد قبول فرموده در همان
صحرا ماندند و ما هم در آنصحرا مانديم بعد از نيم ساعت يکنفر از ايشان آمد گفت
آب كجا است از برای وضو برداريم نشان داديم برداشت بعد از ساعت ديگر يکنفر
از ايشان يكساروق بسته آورد گفت آقا فرمودند اين قدری پول و اسباب است حق
زحمت شما برداريد و برويد شمارا با ما رجوعی نباشد خسرو گفت شما اين اسباب
را ببريد من ميآيم خدمت آقا ميرسم بعد رو بمن كرد گفت عليجان من در چه
فكر و فلك چه خيال ما بحكم سعيدالعلما يك كرور مال و جان بر ما حلال و مباح
ايشان ميخواهند يكساروق بسته سر مرا ببندند ميروم هر طور است ايشانرا حركت
ميدهم ميرم تا بخاك قاديكلا از بل آجری تيلر يولا كلا ميگذرانيم و يك يك را در
ميان آنجنگل و جزيره با گوله تمام ميكنيم و مال ايشانرا تاراج ميكنيم من گفتم
بنظرم ايشان خيال ما را فهميدند مشكل می بينم از تو بشنوند گفت اولاً بالتماس
هر گاه قبول نكردند تشر ميكنم چه تشر ميكني گفت ميگويم سعيدالعلما حكم
كرد باهل روشن آباد و بالا تجن و قراخيل و ملك خيل و خرما كلا مع دهات
ديگر از عقب بيابند بريزند بر سر شما و همه شما را بكشند و اموال شما را بتاراج
بيرند كه بحكم سعيدالعلما جهاد ميدانند و بر خود حلال و مباح من گفتم ما چند نفر

همراه تو بیاییم گفت نه من تنها میروم و رفت قدری طول کشید من با مشهدی
علی محمد رفتم نزدیک ایشان گفتند سیاهی کیستید گفتم آدم خسرو خانیم خسرو
در میان آن جمع میباشد گفت علیجان بدرسوخته های فلان برگرد چرا آمدی ما
برگشتیم ساعتی بگذشت آنحضرات صدرا را بیا صاحب الزمان گفتن بلند کردند و
خسرو فریاد میکشید ما فرار کردیم حضرات اسباب و اموال را گذاشتند رو بافرا
که ده نظر خان بود رفتند قادیکلا تپها و اهل آن دهات تمام اسباب و اموال هر چه
بود همه را بردند حتی شیخ عباس متولی شیخ طبرسی در همان شب هشت خورجین
پراز اسباب برد خلاصه بعد از تفصیل زیاد نظر خان ایشانرا برد در بقعه شیخ
منزل داد بعد از آن ما رفتم نعلب خسرو را آوردیم بقادیکلا . . . آنچه اینفانی از
جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب
باب نشسته بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلو او نشسته بود بعد از التماس و
عجز با تزویر که شما تشریف بیاورید در قادیکلا میمان من باشید قبول نفرمودند
گفت خوب شما بگردن شما بقدر هزار نفر بل متجاوز بحکم سعیدالعلماء امشب
میریزند سر شما همه شما را میکشند و اموال شما را میبرند جناب باب فرمودند
پس اول دفع شما را بکنیم بعد با آنها پردازیم جناب میرزا محمد تقی خنجر را
برهنه بر روی زانو در دست داشت فوراً زد بدهن خسرو تا پشت گردن رسید که خودم
رفتم در قادیکلا دیدم نعلب او را و مواف روضه الصفاء در وصف غزوه ایله نهم ربیع الاول چنین
نوشت و لکن هم در آن شب شیخون جمعیت این اردو بتفرقه تبدیل یافته بود و پراکنده شده
بودند سیصد و پنجاه نفر بقتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جریبی بودند
چون صبح بدیدم میرزا کریم خان اشرفی بر فراز دیوار خرابه تفرقه باذان صدا بانند کرد که از
سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است بمحل اردو که مقتل دون و عالی است
باز آیند سردار لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چندین تن و عبدالله خان

افغان با سه کس باره باز گشتند محل اردو را لاله زاری دیدند از خون احمر و ملخی از کشتگان بصر خارها گونه شاخ مرجان گرفته و سبزه ها رنگ باقوت بدخشان یافته سردار و سایر خوانین گریبان و نالان بر سر کشتگان گریه همی کردند و بمضمون این بیت مترنم بودند نیش خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گنشت اجسام مقتولان معروف را حمل بولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند و تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی نمود و در تاریخ میرزا حسینخان همدانی حکایت و روایتی بدین مضمون آورد که در طم-یران دو سال بعد از خاتمه امر قلعه طبرسی مازندران بمجلسی که شاهزاده احمد میرزا ابن عباس میرزا نائب السلطنه حضور داشت گفتگویی در خصوص حضرت باب اعظم و بایه و مقاتلات قلعه مذکوره بمیان آمد هر یک از حاضرین علی اختلاف عقیدتهم سخنی چند مدح و هجاء و زشت و زیبا گفتند در آن اثنا سرتیب عباسقلیخان لاریجانی تصادفاً وارد شد و همینکه شاهزاده را دیده بر او افتاد اظهار سرور نموده خطاباً للحاضرین گفت شرح واقعات قلعه را از عباسقلیخان باید پرسید که در آن هنگامه صاحب اختیار و مباشر کار بود پس سرتیب شروع بسخن نموده گفت ایشاهزاده والاتباع من چه گویم و طریق بیان را چگونه بویم که داستانی بغایت ژرف و شگرف است آنانکه واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آنمنظره رقت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقیاء طالس اند که برای العین بینند بایستی در قلعه طبرسی باشند تا عین آنمنظره را مشاهده نمایند بلکه احوال و احوال طبرسی بدرجه بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملاحسین بشرویه و احبابش مانند سیدالشهدا و اصحابش حاضر و مہیای فدا شدند و من و سپاهم با تیغ و تفنگ مہیای محاربه و جنگ ایشان بودیم و هر که هیت او و

اصحابش را که بشعار خداپرستی و عبادت و علم و هدایت آراسته بودند و در تنگنای قلمه محصور و ممنوع از خروج گشتند میدید و من و سیاهم را که برای قتل و غارتشان بانیغ های بر آن و رصاص های گذران سواره و زیاده حاضر و آماده بودیم مگر آنکه باطاعت و بیعت کردن کردن نهند و از عقیدت و روش خود تبری جویند مینگریست هر آینه گمان بلکه یقین بر جمت امام و اصحاب در حقشان و عودت شمیرن ذی الجوش و سنان بن انس و سایر اعدای صحرای کربلا در باره من و سیاهیانم مینمود و چون سرتیب آن سخنان را از روی هزل و مطایبه ادا میکرد حضار مجلس از گفته های وی میخندیدند آنگاه گفت روزی ملاحسین از قلمه بیرون آمد در حالیکه عمامه سبز بر سر و کفن در گردن و سوار بر اسب بود و در وسط میدان قتل ایستاده ندا داد که ای قوم آیا جانز و رواست که بدون تحقیق و فحص بصر فیل ارباب غرض و هوای نفس اینهمه جور و ستم بر ما روا دارید و بریختن خون جمعی بیگناه مظلوم سعی و تلاش نمائید آیا چه خلاف و خیانتی از ما صادر شد مگر حلال خدا را حرام و یا حرامی را حلال کرده ایم اینک از خداوند مقتدر بترسید و از پیغمبر و ائمه اطهار شرم نمائید ما و شما باهم سابقه خصومت بلکه غالباً آشنایی و معرفت از حال یکدیگر نداشتیم مطالب ما دینی و روحانی است علمای دین باید بمقام مکالمه و محاجه قدم گذارند و حجت وینه بطلبند هرگز بتوب و تفنگ و سرباز و سرهنگ نیازی نیست و بادولت مخالفت و مقاومتی نداریم تا محتاج بلشگر کشی و رعیت کشی گردد و در صورتیکه علمای دین قائل بلزوم تحری و تحقیق و مائل بکشف و تدقیق در امر دین نباشند مضمون لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی و مصداق لکم دینکم ولی دین را کار بسته اکراه و اجباری نداریم و حکم را بحاکم علی الاطلاق و اگذاریم راه دهید تا با عملات خویش از قلمرو دولت ایران خارج شده بمملکت دیگر رویم و چون کلام ملاحسین بانتهای رسید دیدم از سخنانش حال

لشگریان دگرگون شد و در سیمایشان آثار تغیر و تناثر نمایان گشت لاجرم پیلس منصب و خدمت و اطاعت فرمان دولت بفوج خود امر دادم که بیدرنك شليك با تفنگ نمایند تا سخنانش بگوش نرسد چه باهیت و حالت مظلومیت که در میدان ایستاده بود همه لشگر خاموش مانده بسخنانش سراپا گوش بودند بعضی اشك میریختند و برخی زیر لب آهسته میگفتند پس ما را با دروغ و فریب در جولانگاه دین و میدان تحقیق امر حضرت رب العالمین برای چه بجنك و کین آوردند و من در اندیشه واضطراب بودم که مبادا سپاه فریب خورده متفرق شوند و همینکه بهممه و تیر اندازی پرداختیم ملاحسین سر با آسمان نمود گفت الهاتو شاهد و گواه مابین من و اینقوم باش که حجت را بر ایشان تمام کردم و در دلتان اثر نمود و جوابم را از دهانه تفنگ دادند آنگاه شمشیر از نیام بر کشید و بچپ و راست حمله ور گشت بخدا سوگند شجاعتی از او بظهور رسید که دیده روزگار مانند آنرا کمتر دید سربازان مازندرانی بودند که پای استقامت فشردند و حریق فرار نه نمودند و در آن اثنا که ملاحسین گرم جولان بود یکنفر سرباز دچار وی شد و خوبشتن را عقب درختی گرفت و تفنگ را سپر سیانت خود نمود چون ملاحسین بدر رسید شمشیر حوالت کرده درخت و تفنگ و سرباز را شش قسمت ساخت و من و سربازان از آنضرب دست بخوف و حیرت آندر شدیم و عجیتر اینکه ملاحسین در طول مدت مقاتله بر هر که شمشیر فرود آورد مستقیم نواخت و از جراحات مجروحین و مقتولین میفهمیدیم که ضرب از وی بود و دیگر این بسی موجب تعجب همه بود که نزد ملاحسین و اصحابش کشتن و کشته شدن يك صورت داشت نمیدانم جماعت بایه چه دیده و چه فهمیده بودند که بنوع مسابقت با شادمانی و عشرت بمیدان قتال می شتافتند و سر موئی خوف و بیم نداشتند سمندر و از گرد تفنگ آتشبار میگردیدند گوئی نیغ نیز و خنجر خونریز را وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی

میشمردند و اعجاب از همه آنکه اغلب ایشان از فضلاء و علماء و زهاد و عباد و آخوندهای
مدارس دینیه بلاد اطفیف المزاج ضعیف البنیة پرورده سکون و عدم اشتغال بامور
بدنیه بودند و در مدت الحیات شلیک توپ و تفنک نشنیده و صورت میدان محاربه بر
صفحه خیال نکشیدند و با وجود گرسنگی و فقدان ماکول و مشروب و عدم آسایش
که ایشانرا بغایت ضعف و ناتوانی رساند گونا هنگام محاربه روح و توانائی جدید
در قوالبشان دمیده میگشت و بدرجه جرات و جسارت می یافتند که عقول اولی الالباب
از درك آن عاجز و قاصر است اتسی و بالجماعه جناب ملا حسین در بین العلوةین
نهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هـ ق در سن سی و شش سالگی بنوعی که در بخش دوم
نگاشتیم شهید شده در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید و قاتلش را عباسقلیخان
لاریجانی سابق الوصف پیروی از کتب تاریخیه یگانه و بیگانه در متن بخش سابق
آوردیم و روایتی دیگر را نیز که نسبت قتل بزرگاریا قادیکلاتی است ثبت نمودیم
و کیفیت شهادتشان را آقا سید ابوطالب شهیرزادی بقیه السیف مشهور چنین
آورد که تفصیل شهادت جناب اول من آمن باب الالباب بیان واقع آنچه گذشت
اینفانی ابوطالب الحسینی و بقیه السیف قاعه مبارکه اکثر اوقات با ایشان بودم و
آنچه دیدم و شنیدم این است در شب هشتم ربیع الاول در وقت سحر فرمودند بعدد
رب اصحاب بیایند برویم باره دروازه را باز کردیم رفتیم بیرون در آنصحر نشستیم
جناب میرزا محمد باقر بزرگ با چند نفر اصحاب میسمردند گویا صبح نزدیک بود
درین شمردن جناب باب الالباب فرمودند امشب گذشت بر گردید با جناب ایشان
برگشتیم بقلعه فردا طرف عصری در لب چاه حمام اصحاب مشغول کار کردن بودیم
آن بزرگوار تشریف آوردند کرسی گذاشتیم نشستند و فرمایشات میفرمودند تا
اینکه فرمودند امشب من شهید می شوم و بشوق شهادت میروم هر که با من میآید
بیاید عدد معین ندارد سواره هم میروم ازین فرمایشات بسیاری از اصحاب بشوق

شهادت در منزلهای خودمان در وجد و سرور و اشعار وجدیه میخواندیم و کف میزدیم بخصوص آنهاست که همان شب شهید شدند معرکه میگردند مثل ملا جلیل ترك و کربلایی محمدجعفر کلاهدوز بارفروشی و محمد باقر کلاهدوز علی آبادی و ملا ولی الله اهلی و سیدزاق بارفروشی و سید ربیع عجم رستاقی با ملا محمد باقر تا سحر در عیش و سرور بودیم و چند نفر اصحاب با لحن خوش و صوت بلند در مناجات کردن مشغول جناب باب الباب با چند نفر سواره باقی اصحاب پیاده رفتیم یا صاحب الزمان گویان اول سنگر زکریا قادی کلاهی بود او با چند نفر بعقر خود راجع شدند با چند سنگرهای دیگر را شکستیم داخل اردو شدیم درین گیرودار و محاربه از کثرت شعله باروت اردو آتش گرفت روشن شد مثل روز درحینی که گرم محاربه و مقاتله بودیم دیدم جناب اخوی آقا سید احمد سوار بر اسب و بسیار جزع دارند فرمودند برادر جان بر تو چه گذشت دست چپم را گلوله شمشال قطع نموده عرض کردم دست چپ مرا هم گلوله خورد باکی نیست جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل ببرم چند قدم که رفتم دیدم جناب باب الباب رو بلسکریکه در میان درختها و جزیره جمع شده بودند باند فریاد نمودند که اصحاب همچو برویم بنده جلو اسب اخوی را ول کردم بهمراه ایشان بناخت رفتم نزدیک بلسکر که رسیدیم گلوله بمثل تگرگ بروی ما میآمد ما بآن تندی که میرفتیم بفتنه دیدم اسب آن بزرگوار ایستاد پیشرو دیدم اسب دیگر باطناب بسیار بلند کمندوار سه چرخ بکمر آن بزرگوار پیچید جلو اسب را گرفتم آن پیچها را برگرداندم عرض کردم رهاشد برویم فرمودند من ضربت برداشتم و پای مبارک از رکاب خالی کردند ایقانی جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل بردیم ایشان از روی زین غلطیدند هرچه خواستم که نگذارم بر زمین فرود نیابند نتوانستم چاره ندیدم مگر اینکه بیاورم بر زمین سرشلوار روی زین قاش بند شده بود از یکدست جلو اسب را محکم داشتم

دست دیگر از سدمه گلوله ورم کرده بود تا شانه در آنجین اخویم میرابوالقاسم پیدا شد آنسر شلوغر را رها کرد ایشانرا آوردم بر زمین و اسب را رها کردم سر مبارک ایشان را بروی زانو نهادم خون بسیاری از سر و سینه مبارکشان میآمد با دستمال هر مبارک ایشانرا محکم بستم در اینوقت قلی آقا و حضرت قلی هم میگفتند با کربلایی محمد حسن رسیدند و شناختند اهل خراسان بودند چون هر يك از اصحاب میر رسیدند میگفتم یکی از اصحاب بس است بروید خلاصه ایشانرا بغل زدند بلند کردند دیدند قدرت ایستادن ندارند قدری راه بروی دست بردند امکان نداشت حضرت قلی نسبت ایشانرا بدوش گرفت پاهای مبارکشان بر زمین می کشید کربلایی محمد حسن پاهای مبارک ایشانرا داشت رو بقلعه رفتند بنده رقوم سراغ اخوی کربلایی کاظم شه میرزادی را دیدم گفت من ایشانرا بر دم بقلعه روز روشن شد ما هم رفتیم بمنزل اقلدیم در حین دفن نمودن آن بزرگوار حاضر نبودم و نود نفر از اصحاب زخمدار بودیم سی و هفت نفر از ما شهید شدند از اعدا چهارصد نفر بمقر خود راجع شدند بقدر هزار نفر زخمدار بعد از آن لشکر جمع شدند تا وقت ظهر نعش های خود را آنچه توانستند بردند بسیاری را زیر خاک کردند و نه سر از شهدارا از قلعه بدن بریدند بردند و کوچیدند طرف عصر اردو خالی شد اصحاب رفتند نعش های شهدارا آوردند و چند سر اعدا را آوردند بالای چوب نصب کردند گویا بی اذن بود و نیل زردنی چنین نوشت که ایشان در هجده سالگی از بشرویه بسمت کربلای معلی حرکت نمودند و نه سال تمام با فخر الاعظم حضرت حاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از ظهور حضرت اعلی بامر سید مرفوع باصفهان برای منا کوه با جناب سید باقر رشتی و بخراسان برای مکالمه با میرزا عسگری عامور شدند و در سنه ستین بامر رب العالمین اول من آهن گردیدند و رسیدند بآنچه رسیدند و حضرت اعلی ایشانرا در سنه اول بابالباب نامیدند و در سال ثانی باسم باب مسمی نمودند و در

شصت و چهار سالار معروف در مشهد خیال داشت که ایشانرا در قلع شجره سلطنت
باخود متفق سازد لذا با قنبر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت
کرد و جناب کلیم فرمودند که ما باجمعی ایشانرا در طهران ملاقات کردیم و در اعلی
درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان از خراسان با رأیت سواد بسوی
جزیره خضراء از طلعت اعلی بخلعت عمومه سبزا اعلامی و اسم علی مخلص و مسمی گردیدند
تا در جزیره خضراء در ظل طلعت اخری بین الطلوعین نهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ شهید
شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی بدست آنحضرت مخزون گردیدند و طلعت
اعلی معادل سه جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و تربتشانرا پنج میل
در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم اعلی من جمال الابهی نیز در حقشان
زیارات و عنایات لانهی نازل و ظاهر گردید همین کلمه مبارکه کتاب ایقان در علو
مقامشان کافی است که میفرماید اولاه مظهر جمال الاحدیة و ما برز طلعة الصمدیة
انتهی و ملاحظین کسی بود که دوست و دشمن در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش
اتفاق کلمه داشته اظہر تعجب و حیرت مینمودند و برخی از نسخ شئون علمیه و حجج
الیه و تفاسیر بدیهه که حسب اقتضای بعضی از یار و انیار نگاشت موجود و مقام
محمودش را شاهدهی مشهود است و ما در اینمقام تزید الاستبصار و مراعاة الاختصار
شطری از خطبه و اوائل از یک رساله مشهوره آنجناب را که جامع اسرار الیه
و مطالب و مآرب عرفانیه بدیهه است ثبت مینمائیم و هی هنه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی هو مدمر الدهور و مدبر الامور تجلی لخلقہ بخلقہ و قرب بهم الیهم
لمشاهدة الظهور و تجلی عن خلفه بخلقہ و احتجب بشعاع التور عن نواظر الغیور
فضیر التور علی النور و انزل النور بالنور علی التور فجعله الکتاب المسطور فی رق منشور انزل
بالاسم الاکبر الکتاب المسطور فانبتہ فی قلوب الصافین الحاقین حول عرشه الی بیت
المعمور و ارجع اعز جلاله القلوب فی مستمرات الغیوب من البیان بانخلاص الوجدانیه

وتحقيق الفردانية الى المدور لتقر وتشهد بان لاله الا هو العلي العظيم النولي القديم
الرفوف الكريم الرحيم الغفور جعل الشمس نيا فاضاء بها النهار و جعل النهر معاشا
للانام لتبتقوا فضلا من ربهم الشكور و انار القمر المنير في سواد الليل المظلم الاليل
الديجور ليعلمو اعدد السنين والحساب وتفصيل كل الامور بملاقات نفحات خواطر
الاوهام بسره و غيب المستور و دنى فنادى خاتمه الى نفسه بالسنة شتى و لغات مختلفة
و كينونات مفترقة من كل فج عميق و من شواهد الجبال و اقعار البحور و اوكار
الطيور بانى انالله لاله الا انارب النور و مالك الظهور و مقدر الامور و جاعل
الظل و الحرور و مسجر البحر المسجور و منزل الفرقان العظيم و القران الكريم و التورات
والانجيل و الزبور و صلى الله على محمد نبيه المحجور ذى الفخر المشهور و العز المذكور
الذى هو فى مقامه المحمود حامد و محمود و حبيب و محبوب و ذاكر و مذكور
و شاكر و مشكور و على و صبه الذى ازاح به الظلمات و الشرور و كسر به شكمة
كل مختال فخور و كل خوان كفور و على آله الهدات المهديين الذين هم هدى على هدى
و نور على نور و نور فوق نور و نور تحت نور و نور اضابه كل نور خاق الله لمحبيهم
بمحببتهم عن ظل محبتهم دار السرور و نوايس العصر و مدار الدهور و اصحاب الحشر
و ولات الامر و حاملوا لواء الحمد فى يوم النشور فتمت كلمتك الحق صدقا وعدلا
لا مبدل لكلماتك ولا معقب لآياتك بخاتمهم و قائمهم الغائب المستور المخفى عن
عوالمهم و مواطن الظالمين اهل الشرور عجل الله فرجه لاحيا الكتاب و السنة و اظهار
الاسم المكنون و الكلمة المكنونه و السر المستسر المستور المهم حمل عليهم ما فرّد
مفرّد على غصن من اغصان شجرة الخلد من الطيور و على شيعتهم الطيبين التابعين
لائمتهم على الحق اليقين و المعترفين بمقامهم عند رب العالمين سيما نور المقائق
والضياء المشرق و النجم الشاقب الطارق و العلم النور فى طيخه الديجور محل الاسم
الاعظم و تمام السر الاقدم و الكلمة الاقوم الاله و الرمز المستور صاحب الجبين الازهر

والخدا الانور والوجه المنور وحامل الركن الايسر والنور الاحمر ناشر عند العلى
الاكبر و ماحى آثار الشانيء الاثر مظهر بطون شريعة جده الاظهر محمد السيد الاكبر
ومجدد آثار ابيه العلى الاكبر السيد القصور النادى من حول الضريح و الداعى
الى اجابة الملهوف بالصوت الفصيح الناصر المحق بالحق و عن الحق بالحق مؤيد
منصور وبعين الله الناظرة ناظر منظور وبيد الله الباسطة من شر طوارق الليل والنهار
في عماء الاحدية محجوب مستور اللهم يا مفرق النهار من الليل الديجور ويا من بطاعة
امره تنشق عن اهلها القيور و يا نور النور اجعلنى بعز عزك من المقربين الفائزين
بالشهادة لدى مصباح النور والى على منه محبة كاملة تجذبني الى مقام الظهور
و تصرفنى عما سواك من القيور استلك بالاسم الذى احطته بحجاب النور و نور
السموات والارض الذى يضيئى به ابصار الناظرين اليك بالنوران تلقى فى قلوب عبادك
الصالحين و قلبى منه عزاً وهيبه ووقاراً وسكينة كما تريد منا يا عليماً بما فى الصدور
و اجعلنا ممن يسمع قوله و يرفع امره على كل امر فاننا عبدك وابن عبدك الفقير
الى رحمتك و عفوك يا عفو يا غفور يا عزيز يا شكور اجعلنا به عالياً متعالياً على الاعداء
اعدائك فانك على كل شىء قدير ادرء بك على اعدائك فى النجور و اسنعيد بك
من الشرور و لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم قلت و قولك الحق ان نشاء نزل
عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين و قلت و قولك الصدق و نريد ان نمعن
على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و قلت و قولك الحق
ان رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد
الا امرأتك انها مصيبتها ما اصابهم ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب كتب الله
لاغلبن انا و رسلى ان الله قوى عزيز يا موسى اقبل و لا تخف انك من الآمنين
نستلك بعز عزك يا عزيز ان ترزقنا التجافى عن دار الفرور و الصلاح و الفلاح و النعمة
و العافية فى كل الامور و حسن العاقبة و الفوز بدار السرور انك انت و لنا فى جميع

الامور والعالم بما في الضماير والصدور أما بعد فقد صدر امره العالی المبرم وحكمه المتعالی المحکم وخطابه الفصل الذي ليس بالهزل الى عيد عييده بلاشك ومين ابن عبدالله محمد حسين يسئل الله به النجاة من كل طبع ورين والخلاص من كل شين والنجاة من مخاوف الدارين ومهالك النشأتين له وللوالدين والاختوانت من اهل المشرقين والمغربين آمين يا رب العالمين بحق الحسن والحسين عليهما السلام ان يجمع ما برز من مكن الغيب المستور واشرق من مشرق الظهور ورشح من فوارق النور اعني ماجرى بقلمه العالی في لوح المسطور لانبثاق الغافلين عن حقيقة هذا السر المستور من الاقاصي والاداني والاحبة والغيور ليجمعوه ذكرا لقلوبهم وياخذوهم زادا ليوم النشور اسئل الله ان يفتح عن معضلاته و يكشف عن خفيات اسراره و خبايا بطونه و مشكلاته لكل صبار شكور المقام الاول بسم الله البديع الذي لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقته بخلق مقامات المشار اليها والمرموز عنها في كلمات آل الله عليهم السلام بالاسرار السر والسر المقنع بالسر والسر المستسر ويعبر عن الاول بالنقطة والنقطة قطب كتاب الله في التكوين والتدوين وعليها يدور رحي الموجودات في كل العوالم بما لانهاية الى مالانهاية كما في علم الله سبحانه وان الله سبحانه قد تجلى لهذه النقطة بهذا النقطة والقي في هويتها مثاله اي مثال تجليه فالظهر منها افعاله الى آخر الرسالة و حتى برخي از مالاها خطب وشتون علميه حضرت را گمان بردند كه از آنجناب است و ملا محمد مرقاني در وصف بصريح عبارت در مجالس و مجامع گفت كه اگر ملاحسين بشرويه خود ادعا ميكرد قبول مينمودم و حضرت در رساله دلائل السبع در وصف جنين فرمودند تو خود اول مومن را ميشناسي كه اكثر علمای شيخيه وسيديه بل طوائف ديگر مقرر علم و فضل او بودند حتى اطفالهاي اسفهان در وقتي كه وارد شدم ميگفتند كه يك طلبه پيراهن چاك از قبل سيد آمد و عالم كبير آن ارض را كه محمد باقر نام بوده بدليل

و برهان الزام داشت حال این یکی از ادلای این ظهور است که بعد از فوت مرحوم
سید رفیع الله در جته اکثر علمای را وجب نموده و نیافت حق را الا در نزد
صاحب حق و باین سبب بموهبه مستوهب شد که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین
الی یوم الفیاهه دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف
یا سفاقت نماید و در یکی از توقیعات صادره در حقش چنین مسطور است بسم الله
الرحمن الرحیم شهد الله لعبدی فی ذلك الكتاب انه قد آمن بالله و آیاته و كان علی صراط
حق مبین ... وانا نعلم ان حجتك بالغة فمن فی السموات و الارض و انا نحن
لشاهدون ... افیعدل آیات النیین بحکم آیه مما نزلنا الیک لا و ربک انا انشهد
ان اکثر الناس لا یعقلون ولا یؤمنون ولا یשמعون ... ان اتبع حکم ربک یا عبدی
و کن من الصابرین ان اتکل علی الله و اعرض عنہم ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ...
ان اصبر یا عبدی ولا تجب لاحد منهم و قل موتوا بفیضکم ... قل یا اهل الارض
ان اتقوا الله و استغفروا ربکم و ارجعوا الی حکم الله ثم انلوا آیاتنا ان عرفتم امر الله
لتوقنون ثم لتبلغون ثم لتنصرون فوالذی خلقکم رجعتنی حجة علیکم ان آیه من
آیاتنا تثبت حکم الله لمن علی الارض اجمعهم ان اتلوا کتاب الله بین یدیه ثم انصفوا
بالمعل لعلکم بآیات الله لترشدون و لقد نزلنا حکم کلشیء فی الکتاب من قبل ان
اسئلوا من آمن قبل کل الناس بآیات ربه حکم الله ان کنتم لاتعلمون و کنی بانفسکم
الیوم فی حکم مثل الآیات و شأن ما نزل فی الدعا علی حکم ذلك الامر شهیدا قل
ولقد جعلت من ذلك الیوم الی یوم ما اذن الله لی اول مؤمن بنفسی علیکم شاهداً
و نصیراً و یکی از صور زیارات که از قلم اعلی برای آنجناب صدور یافت باین
بیانات افتتاح شد بسم الله الرحمن الرحیم و اذا اردت ان تدخل تملک الارض
المقدمة فظهر نفسك و طیب ما عندک علی احسن ما کنت مقتدراً علیه و اعلم ان
هنالك اعلی افق العرش و منتهی ذروة الفردوس و ان الله لم یزل ناظرک الی قوله

وقل اللهم انك انت مالك كلشيء ولا يملك من شيء احد دونك لا ستاذنك
من فضلك ثم من كل ما احبته من ملائكتك المقربين وانبياك المرسلين وبشرک الصافين
وعبادك المتقين على ان ادخل بين يدي حبيبك الذي قد اصطفيته لنفسك واخترته لذكرك
واصطفيته لوحيك وقرنت طاعته بطاعتك الي قوله يا بي انت وكل ما قد احاط به علم ربي
كيف اذكرك او انسى عليك وان ما نرى وما لا نرى ان قد خلق بك وشيخ قد ذوت بك
فتعالى ذكرك من ان يقتترنه ذكر من اولي الاذكار وارتفع مجدك من ان يساويه بخدمن
اولي الافكار اشهد انك وان قتلت ولكنك حي عند الله وان بما قد خلق الله من فاضل
حياتك حتى افئدة الموحدين و بذلك يوحدون ربك و يسبحونه بالليل والنهار
ولا يفترون فما اعظم حقك و اكبر ما ينبغي لبديع شأنك و علو مكانك و ارتفاع
ظهوراتك فقد انقطعت الي الله بكل ما عندك الي ذروة علو ما سبقك احد ولا يلحقك
من شيء فتعالى ما قد ادركت وطوبى بما قد شهدت عليه فاشهد انك ومن قد صد

میرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با معدودی از تفنگچی که در بنام منگری
محمود و مستور بودند از روشنی آتش لشکر گاه که انروخته آنطایفه گمراه بود
ملاحین که عمامه سبز بر سر داشت مشهور ایشان گردید میرزا کریمخان تفنگچی
بجانب آن انداخت بر سینه پرکت آن آمد آقا محمد حسن بگلوله دیگر شکمش را
مخروج ساخت و او بطریق استعمال بسمت قلمه اقبال نمود دیگران نیز مالک طریق
متابعت شدند درین هنگام سیده صبح صادق دمید میرزا کریمخان باذان بامداد اقامت
کرد عباسقلخان لاریجانی با دوسه نفر از سرکردگان و قلیل تفنگچی که بجز بگناه
بودند طریق مراجعت یسودند هشاد نفر از ملاحده بایه مقتول را سر بریده سرخویش
گرفتند و راه منازل در پیش ملاحین بعد از دخول بقلعه ماندند باندرز متابعان و نصیحت
بیروان و تحریر ایشان بنابهت و اطاعت حاجی محمد علی زبان گشود و بعد از فوت
جسدش را در بن دیوار مقبره شیخ طبرسی با خمیر و لباس مدفون کردند .

حقایق الاخبار ناصری

معك اولئك هم في الافق الاعلى من العرش و ذروة الابهي من سماء الكرسي هنالك
يسبحون الله بحمد ربهم ثم بذكروه ليوحدون و انى لاشهدن الله و نفسك ثم مظاهر
طاعتك ثم ما قد شاء الله بانك قد دعوت الى الله و بلغت ما قد حملت من كتاب الله
واستدركت بما قد وعدك الله ربك من اعلى علو الشهادة و ارفع سمو الولاية فمن
يلحقك بك بعدك لا وعزتك كل من استشهد يستشهد بشهادتك و كل من يستعرج
يستعرج بعد عروج عزتك اشهد ان مصيبتك اعظم من ان يقترن بها مصيبة في الابداع
و رزيتك اعلى من ان يساويها رزية في الاختراع لعن الله امة ما عرفوا حقك فما
سجدوا علو شانك و ما توجهوا بك الى الله ربك الى قوله و كيف اسلمن عليك يا
محبوب فؤادى بعد ما قد سمعت ماجرى عليك ما تكاد السموات ان ينفطرن وينشق
الارض و تخرب اجبال هدا فالى الله المشتكى و اليك الرجى فسيلا حفى الله و من آمن به
بالعقد الذى قد قدرته لك و اوصاك اليه يا ليتنى كنت عندك لاستفدى بنفسك
عن نفسى آخر بيته الالطف الاعلى و در الواح اقدس ابهى اوصاف كثيره در شئون
و مقامات وى مسطور است منها قوله الاعلى اسم حيا عليه من كل بهاء ابيه باين شهادت
كبرى فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه كه از خود بهيچوجه اراده و عشيت و
خيالى نداشت جميع اينمراتبدا فدائى دوست نمود و بيمدهم بشهادت ظاهره فائز شد
و جان را در ره محبوب حقيقى نثار نمود و ايضا قوله الاعلى فاشهد فى ظهور نقطة
البيان جل كبريائه انه حكم لاول من آمن بانه محمد رسول الله هل ينمى لاحد ان
يعترض و يقول هذا عجمى و هو عربى او هذا سمى بالحسين و هو كان محمد فى
الاسم لا فونمسه العلى العظيم و ان فطنت البصير لن ينظر الى الحدود و الاسماء
بل ينظر بما كان محمد عليه وهو امر الله و كذلك ينظر فى الحسين على ما كان عليه
من امر الله المتقدر المتعالى العليم الحكيم .

و ميرزا محمد حسن برادر آنجناب كه نیز از حروف حى بود در قوت

ایمان و مزایای اخلاق و شجاعت و شهادت از اخ اکبر بهره وافی داشت و هنگامیکه با میرزا محمد باقر خالوزاده سابق الموصفشان بشیراز رفته بشرف اقامه و ایمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در هر حال با برادر و الا گهر و خلیفه کوچک شعاری و خدمتگذاری بجای آورد و پس از چندی بکربلا رفته مادر و خواهر را در موکب جناب قرة العین بقزوین و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران بجلالوت و جانفشانی شهره گشت و پس از شهادت باب الیاب حضرت قدوس عممه خضراء آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارهش را بدو داد و منصب سرداری چند الهی را بوی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر گردید و باینمقام ناطق شد هر گاه این سر هم مانند آنسرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لایق اینصمامه است و گرنه لایق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعت هائی نظیر برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آندو برادر متزوج نشده نسای از ایشان بر جای نماند و برادر اصغرشان محمد عالی نام در ایام اقامتشان در کربلا و اوقات یافت و بعد از ایشان مادر و دوخواهرشان حیات داشتند و پسرخالشان میرزا محمد باقر از علماء شیخیه و تلامذه سید رشتی و متصرف بزهده و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و باتفاق آنجناب در شیراز درك فیض حضرت باب اعظم نموده بذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت بایران کرده با آنجناب باصفهان و شیراز رفت و همه جا باوی همراز و هم پرواز شد و بین الاحباب بعلت قصر قامت و ضعیف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را در ضمن بیان واقعات قاعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملا حسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید

مادر و دو برادر مذکور و يك خواهرشان مسماة به بی بی كوچك (ورقة الفردوس)
و خالوزاده شان ميرزا محمد باقر مقدم الوصف باوی همراه شدند و خواهر ديگر را
که خديجه نام داشت در وطن گذاشته بکربلا شتافتند و در آنجا سکونت گرفته
از معارف و کمالات سيد رشتی استفاضه نمودند و خواهر مذکورشان در آنجا به
شيخ ابو تراب اشتهازی شوهر کرد و بدین طریق ساکن کربلا بودند تا چون ملاحسین
بابرادر و خالوزاده بتفحص از من له الحق عازم ایران شدند و بقبض محضر حضرت
باب اعظم رسیدند و آوازه ظهور بدیع در عراق عرب منتشر گشت مادر و خواهر
نیز در کربلا بواسطه قره العين ازین امر خبر یافتند و اقبال و ایمان آوردند چه آنان
مانند سائر نسوان شیخیه غالباً درك محضر آنجناب نموده استفاضه و تلمذ میکردند
و بالاخره ميرزا محمد حسن بکربلا رفته ایشانرا در موکب آنجناب بایران عودت
داد و پس از توقف ایامی چند در قزوین و طهران بخراسان رفته در مشهد مقیم
شدند و بیانات جناب بابالباب مستفیض و متباهی بوده موجب تقویت ایمان رجال
و نسوان میگشتند و پس از اختتام امر قلعه طبرسی مادر و خواهر از شهادت پسر
و برادر زهی شادان و شاکر بودند و ثنای حق را همی گفته افتخار و مباحات مینمودند
و پس از چندی از مشهد بشرويه انتقال کردند و مادر با دو دختر در خانه موروثه
خود اقامت گرفتند و آنخانه پیوسته محل توجه بایه بشرويه و تحصیل و تکمیل
اطلاعات ازین امر برای بار و اغیار شد و بیان تدمه احوال اینخاندان در بخش ششم پآوریم.
و در بشرويه بواسطه باب جمعی کثیر از بایه بودند و در هنگام خروج
آنجناب از بشرويه که منتهی بنهضت برای مازندران گردید چهل تن منتظماً عما
سوی الله حاضر برای فداکاری در موکبش حرکت کردند و همه در قلعه طبرسی
بشهادت رسیدند بجز علا محمد حسین نامی که بقية السیف برجا ماند و اسامی برخی
از بایان بشرويه از طبقه اشراف و علما و غیرهم چنین است کربلائی عباسعلی بيك

و برادران ذیشان میر محمد ولی بیك و میر محمد حسن بیك و میر محمد بیك
و دخترانش نیز بودند و دیگر عایق بیك و غلامرضا بیك و میرزا محمد علی
پیشماز و حاجی میرزا مهدی و سید اسمعیل و سید رضا و میرزا محسن و سید محمد
خطیب و کربلانی حاجی محمد ملك و کربلانی هاشم و کربلانی علی اکبر رباطی
و کربلانی عبدالعلی و میرزا حسن و میرزا کریم و میرزا رحیم و نور علی و ملا ابراهیم
و کربلانی حاجی بابا و میرزا ابوطالب و کربلانی عبدالله و ملا سلطان حسین و غیرهم
که در سفارش بشرویه متدرجاً در سلك باییه در آمدند و خانه مـ کونه اش که
بنوع مذکور رایت هدایت در آنجا پیوسته مرتفع بود از امکانه شهره است و بعد
از واقعه طبرسی هنگامی که اولیای دولت و علمای ملت بقلع و قمع باییه همت
گماشتند و در بشرویه برای کثرت شهرت عظمت و شجاعتهای جناب باب الباب
و بایان آنجا که ذکرنا تعقیب و تعرض بیشتر کردند و اهالی باستظهار حکام و ملایان
بسب لعن و اذیت احباب برخاستند و عرصه را بنوعی تنگ گرفتند که بازماندگان
شهادت گرفتند و ندیده نداشتند اغلب از خانه ها بیرون نمیرفتند و فقط در ظامت
ایالی بخارج قصبه ملاقاتشان میسر میگشت و بزودی بخانه های خود عودت
میکردند و عاقبت الامر مجبور بجلاء وطن شدند ملا محمد حسین کاتب و برادرش
ملا محمد حسن بسبزوار هجرت نمودند و کسیکه در بشرویه دچار ضرب و سدمه
اعدا گشت ملا سلطان حسین بود

و از مشاهیر علماء اصحاب حضرت نقطه اولی از اهل خراسان ملا صادق
مقدس والدش میرزا اسمعیل اهل مشهد بود و ملا صادق در آن بلد تولد یافت
و تحمیلات علمیه عالیه اش نزد آقا سید محمد قصیر مجتهد شهر صورت گرفت و بعلم
و تقوی مشهور شده امام جماعت و مقتدای انام گشت پس بقصد تکمیل تحصیل عازم
عراق عرب گردید و در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی استفاده نموده از اصحاب

القضاة وكد جمع ما ظهر من التعقير من اللغات والمعتقدات والزمان
 واجهة الملائق وما سيطر انشاء الخطا ولبز ابدية الصفا وسبح
 ذكر وسطر ما شاء. واجت لمن شاء. واجت واصفا للايقاظ في مواضعها
 ولكل شئ في محله عملا بما اعتبر اهل القربة في الزيادة والزيادة
 كاحياء البهائم والجمادات والنباتية باز لا ما صفة صفة من العلم لا بل
 ملائكة الاضداد في طلبه بذله وان لا ينال من اللذة ما. الفاسخ خلق
 واعقاب صلواته على من عتب على نفع من نعمان زالكين دعوى كذا
 قريب ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم وصل الله على محمد وآله
 والاهل الذوات الصالحين كالم خطا في حبه اوتوا كذا
 بمفهومها وكرهاها بما يوافق في غير ما يوافق



جواز اجتهاد جناب الامام صادق مقدس خراساني از جناب
 حاج سيد كاظم رشتي - ذيل اين صفحه عين خط ومهر
 جناب حاج سيد كاظم و حواشي دو صفحه قبل
 عين خط جناب مقدس است

مربوط بصفحة ١٤٥

معظم ابو بشمار آمد و صورت اجزیه مفصله فی مورخه غره شهر ربیع الثانی سنه
۱۲۵۹ بهر و امضاء سید در باره وی اکنون موجود است و این جعل در آت
مستور فلینا قد استجزنی الاخ المؤمن و العالم العتق الفاضل الكامل والفاضل المادل
الجانز درجه الکمال والبالغ رتبة الاعتدال الفائق عن الاقران والامثال ذوالفهم العالی
و الادراک المتعالی انما وزعی الاعمی جامع رتبی المعقول والمعتول حاوی درجتی الفروع
والاصول المولی التقی الورع الصادق المؤید بتأییدات الخالق جناب الاخوند الملا
محمد صادق بن اسمعیل المشهدی رضوی علیه وعلى آباءه وابنائہ آلاف الثناء والتحیة
احسن الله حاله و اسعد بآله و جعل مع الرفیق الاعلی مآله و حیث رایته جامعاً
الکمالات و حاویاً لعالی الدرجات و قبلاً لتحمل الآثام عن الائمة السادات سلام الله
عليهم من ادمت الارضون و السموات فنجبت ملتسمه بالسمع و الطاعة الفخ و آخوند
در سنوائی که بکربلا اقامت دانشه از سید استغاضه مینمود و با علما و اعظم شیخیه
معاشرت و مؤانست داشت بشرف زیارت و معرفت حضرت باب اعظم نائل گردیده
مورد توجه و عنایت گشت آورده اند در هنگامیکه حاجی میر سید علی خاں حسب
میل شدید خود و به موجب اصرار والده حضرت و اقتضای دیگر بستگان برای ارجاع
آت بزرگوار دارند کربلا شد روزی با ملا صادق در صحن مرقد امام حسین
تصادف کرده فرمودند خالویم از شیراز رسید هر گاه دلیل ملاقات دارید بمنزل آئید
آخوند نظهار قبول و شکر و امنین نموده در عصر همانروز بمنزله شان رفت جمعی
از علما و تجار و محترمین حاضر بودند و خاں جاس و آنحضرت پذیرائی واردین
و دادن جای و شربت مبارک داشت آخوند انسان بذکر مقامات رفیعه آنحضرت
گشوده شعاری از صفات حمیده اش بیان نمود و خاں در جواب چنین گفت هر چند
تعامت آحاد طایفه مادر شیراز و غیره بمجانس صفت و اعمال طیبه و عبادات معروف اند
ولی اینجوان در آن مجمع مانند شمع روشن و درخشان است و همه اهتمام

واصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان
نمیپذیرند آخوند گفت اگر ویرا بشیراز نپذیرد ملتزم میشوم که مامول شما را
قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و حال سرور گشته چنین گفت با اینکه مفارقت
ایشان بر کل بستگان خصوصاً بر والدستان بسی صعب و دشوار است بموجب تعهد
شما راضی شده تنها بشیراز بر میگردد و پس از چند روز بشیراز رفت و آن
بزرگوار در کربلا ماند ولی پس از رفتن خال مدت مابویلی نگذشت آنحضرت نیز
بشیراز توجه فرمود و چون سید رشتی از اینجهان در گذشت آخوند ملا محمد
صادق بایران مراجعت و بمشید ورود و اقامت نمود و او نیز مانند جمعی معظم از
اصحاب امثال ملا حسین بشروید و غیره در تعجیر بوده بانتظار طلوع موعودی که
از کلمات سید استنباط شد ایام گذرانند ر شبوری چند در مشهد مانند آنگاه باصفهان
رفت و باجماعت جماعت و تدریس کتب و اصول شیخ و سید مشغول گشت تا چون
ملاحسین پس از فوز بایمان بدیع برای نشر امر از شیراز باصفهان رفته در منزل
آخوند ورود نموده بظهور باب اعظم اخبار و ابشار کرد و ملا محمد صادق در میدان
عشق و ولایت تحمل مشقت و بلا پیشقدم گردید و کیفیت فوز عرفان و ایمانش را نقل از قول
او چنین آوردند که ملاحسین بشارت بظهور باب بدون تسمیه و تعیین شخص
داده قسمت اولی از تفسیر سوره یوسف و برخی از ادعیه بدیعه را ارائه نمود
و ملا صادق بمطالعه آیات مؤمن و شیفته صاحب آثار گردیده مقامش را فوق مقام
باییت برستود و همی اصرار کرد که نام و شخص را بداند و بشناسد و ملاحسین از
تصریح و تعیین شخص تابی و امتناع کرد و آخوند در آنشب بخانه یکی از دوستان
و اصحابش مهمان بود و با ملاحسین باتفاق رفتند و در آنجا هر قدر بنحوی اصرار
نمود سود ندید عاقبت بحجره خلوتی رفته تنها بتفکر و تذکر پرداخت تا جمالی
نورانی سید جوان روحانی که بنوع مذکور و هم بطریق منقول در بخش سابق

در کربلا دید بخاطرش رسید و بنظرش مشهود گردید و مطمئن شد که صاحب داعیه و کلمات بدیعه همان است و نزد ملاحسین شتافته کشف و شهود خود را گفت و ملاحسین باو خبر داد که حضرت فرمودند چون امر ما بسمع جناب مقدس رسد فی الحال تصدیق نماید و مأمور بشیراز است باید در آنجا چون اخطار کنیم ترویج و اعلاء امر کند لذا آخوند روزی بعد بدون تهیه زاد و راحله راجلا متوجه شیراز گشت و پس از سیر دوازده یوم وارد شد و چون حضرت بسفر حج بود در مسجد ذوالفقار با امامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقتداء و استفاضه کردند و چندی بدین طریق گذشت تا توفیقی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت بظهور حضرت است بیفزایند لذا بساط امامت و تدریس بمسجدیکه در جنب دار مکتوبه حضرتست انتقال داده دستورا بموقع اجرا نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خواننده تبیین نمود و این امور موجب هیجان مالاها و شورش عوام گردید و منتهی باین شد که ویرا بدارالحکومه بردند و قتها حکم بخروج از جاده اسلام دادند و او را عربان نموده تازیانه بسیار زدند و محاسنش را سوزاندند و با حضرت قدوس و ملا علی اکبر اردستانی بمحبس انداختند و روزی بعد هر سه را درینی مهار کرده گونه ها بسپاهی اندوده در معابر و اسواق گرداندند و اهالی بشدت تعصب و عداوت نسبت بشیخیت و باییت ستم و جفا و توهین و استهزا نمودند چنانکه تاجری متعصب محض دریافت اجر اخروی نزد فرایشان و دژخیمان دوبرده مبلغی نفود داده مهلت و اجازت گرفت و چوبی بزرگ حاضر کرده یکسر برشانه قدوس و سری دیگر برشانه مقدس نهاد و قریب بهشتد سقه شکر با چنین ترازو وزن کرد و در آنحال اگر مظلومان در شدت حرّ آفتاب از جوی حرکت میکردند میر غضب و فراش میزدند و میآزردند و ناچار سنگینی بار را تحمل آورده برجای هاندند و بالجمله چون ایشانرا از شیراز

خارج کردند در سعديه بزيارت حضرت که از سفر حج و از نوشهر وارد شیراز
ميشد فائز گشتند و متفقاً بشهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فيض و عطا
در صورت و معنی متعم و مستقیم شدند و ما تفصیل این واقعات را با شرح توقيح
شعائر سبع در بخش سابق آوردیم و صورت توقيعی که در حین مراجعت از سفر حج
بعلا صادق امر و فرمائش شدید برای اجراء دستور مذکور فرمودند این است
بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر ذكر الله للورقة الصفراء عن يعين الطور لا اله الا
هو قل اياي فاخرجون و لقد نزلنا اليك كتاباً من قبل فيه آيات بينات من ادنا
لقوم يسمعون و لقد سمعنا اليوم انك بعد مترك في تلك الارض قد تبعتم اهواء
الذين لا يعلمون حكم بقية الله من ادن عبده الى حكيم و ما بلغت حكم الله جبهة
من خوف ما كان الناس في آيات الله يفتنون ان اقرء آياتنا في كل يوم بين الناس
من دون قدر خردل من الخوف فان امر الله لحق مثل ما كان الناس ينطقون و لقد
كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما نزلنا في كتاب الملوك ان
اعرفوا حكم الله جبهة لعلمكم تفلحون يا ايها الرجل صل في المسجد الذي نزل
الايات من ربك فيه و ادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين و انه اول بيت
نزل فيه الكتاب و ان فيه قد آمنوا رجال ارض المقدسة و ان اولئك هم السابقون
وانه لمسجد قد اسس من حكم ربك بالعدل و كان في يوم الاول بيت اليهود و ان
الان ارض المقدسة في كتاب الله لمطور و لقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان
ارسل حين النزول و ما كتبت من آياتنا البديعة لتكونن من الشاهدين لمكتوب
بلغ ذلك الحكم من ادنى فانه حكم عدل من لدن امام عيين و لقد فرضنا لائنين
نفس من علماء تلك البلدان ان يخرجوا بحكم بقية الله الى تلك الجزيرة لنا حكم
الله عليهما وليكونا من الناصرين في كتاب الله لمكتوب قل لا كبرهما ان اخرجنا
لامر الله لتكونا من الفائزين لمطور و ان اول من يخرج من بيته مهاجراً الى بدخل

يوم القيمة قبل الناس في جنات كريم و اقرء ذلك الكتاب في كل يوم على المنبر بلسان
القرآن ذي حزن فصيح واكتب الى شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على
صراط الله العزيز الحميد وارسل كل اليوم شان من احكام البلد لتحكم فيهم بالعدل
وكان الله ربك لسميع عليم وان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم
الله وكل علينا يعرضون قل امحوا كل الكتب و ادرسوا بين الناس بآياتنا واكتبوا
ما نزل من يدى بالمداد الذهب لتكون من المتقين لمكتوب و قل للعلماء ان
اتقوا الله ولا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل في شأن المعرضين بمثل ما
نزل في شأن ابي لهب و امراته و ان الناس ليقرئون من بعد احكامكم وانتم
لا تشعرون وقل الحمد لله رب العالمين واتقد نزل اليوم كتاب من ذوى القربى و
يذكر فيه كلمة الشيطان عن النفس الذى قد رجع عن البيت والله سميع عليم قل
الذى اتبع كلامه بغير حكم الكتاب اتق الله ولا تكفر بآيات الله من دون علم ولا
كتاب مبين ومن يتعد من حكم الله ينزل حكمه في الكتاب والله خير عليم ان اقرء
كتاب انذكر عليه لعله يتذكر بآياتنا وكان من الخاشعين وچون ملاحظه باطاعت
از امر مذکور چنان استقامتى بنمود و عشقت و عذابى بدان شدت تحمل كرد
مورد ملاحظه و عنایت كبرى گردیده بفيض و توفيقى رسید كه در مطاوی این
بخش و بخشهای لاحقه متدرجاً مسطور است و از جمله انفاضات صادره در حثش
این مناجات است قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بهاء الله و بهاء كلشي
شهد الله لعبده انه قد آمن بالله و آياته و كان من الصادقين اللهم انك تعلم كلشي
وما يعمل العامون لوجهك و انك قد وعدت على لسان اوليائك للذين يصبرون
على كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك ولا ريب في حكمك ولا شك في امرك
ان البلاء يتجدد في كل حين باعضاء قضائك و يتضائف بما لاحداه من الحكم
اللهم انك تعلم ما قد تحمل عبدك في سبيلك و ان هذا مقام من البلاء لا تقدمه

احد فی الامضاء ولا يساوقه بعد ذلك احد في المقام وکل لديه من المحضرين المهم اعط له من الجزاء ما انت امله و اکتب له كلمة البداء في يوم اللقاء انك تعز من تشاء بما تشاء كيف تشاء وترحم من تشاء بما تشاء كيف تشاء انك انت الغفور الرحيم سپس ملا محمد صادق متوجه یزد و کرمان و خراسان شده در هر معموره مستعدۀ ایامی چند توقف کرده نشر این امر نمود تا وارد یزد شد مدت دو ماه در آن بلد اقامت کرده تبلیغ نمود و بالاخره اکمالاً للحججه و اتماماً للنعمه اعلان کرد تا انبوه مردم روز جمعه در مسجد مصلی مجتمع شدند و بر منبر بر آمده بانواع ادله و براهین ظهور نور مبین را تقریر و تبشیر نمود و مردم تعصب و رزیده بمعاندت و مقاومت برخاسته هجوم بردند و نزدیک بود آن جناب را جنم هلاک چشاندند در آنحال آقا سید حسین امام جماعت که مردی سلیم النفس و با تقوی و دیانت بود صف مهاجمین را شکافته کمر ملا صادق را بدست گرفته فریاد زد ای مردم شما را حق تعرض نیست من باید خود با وی مکالمه و مباحثه کرده آنچه تکلیف شرعی است مجری دارم و با قوت آخوند را از جنگال قوم ربوده بخانه خویش برد و در خصوص این امر تحقیقات کامله کرده بایمان قوم البینان فایز گشت و بعد از چند یوم که ویرا از انظار مردم پر آزار مستور نمود با جمعی که محل رکوش بودند بخارج بلد رسانده از طریق کرمان روانه داشت و آخوند در معمورات راه همی نشر نفحات بدیعه نمود تا وارد شهر کرمان شد و مدت سه ماه اقامت کرده طریق بلاغ را پیدایان برد و دو توفیق منبع اعلی را که یکی برای حاجی محمد کریمخان و دیگری برای حاجی آقا احمد از اشهر علمای بلد بود تسلیم نمود و در مجالس متعدد با حضور حکمران و جمعی از ملاحا و غیرهم با خان ذیشان مجاوره و مناظره کرد و امر جدید را با قوت و برهانی شدید ابلاغ داشت و خان مذکور اعتراف بدرجات مهمه عامیه و مقامات رفیعه دینییه و تجلیلات سید رشتی در حق وی نمود ولی نسبت بحضرت

باب اعتراض کرد که عاری از علوم مرسوم است و سر بهطاعت و انقیاد فرود نیاورد
و آن تبلیغ را دعوت بباطل خواند و از قول آخوند منقول است که گفت من خان
را متذکر داشته پرسیدم یاد داری در سفر آخر سید مرحوم بکاملین ما و کثیری
از اصحاب حاضر بودیم و او ذکر فراق کرده گفت این سفر آخر من است و همگی
از استماع این سخن گریزان و نالان شدیم و تو بیش از سایرین بیقراری کردی در
آنحال سید بنو توجه نموده خطاب شدیدی کرده گفت آیا راضی نیستی من از این
عالم بروم و نیز اعظم مایع فرماید و حاجی محمد کریمخان و اتباعش از استماع
کلمات سخت درهم و منفیر بودند و یکی از تلامذه دشنه زیر عبا گرفته قصد قتل
داشت ولی حکمران مالتفت شد فوراً برخاست و دستم را گرفته از مجلس بیرون
برد و اعلان کرد که هر که خواهد با آخوند با اصادق مقدس خراسانی مکالمه
و مذاکره نماید بدار الحکومه آید و قرب مدت است که دیگر با حکمران بودم و مردم
بسیار ذهاب و اینب کردند و از امر بدیع اعلی باخبر گشتند پس خواستم بخراسان
عزیمت کنم حاکم مانع شد و چندی در دیگر مرا در دار الحکومه پذیرائی نمود
و طالبین حقیقت آزادانه مراد کرده اند زیرا که حکمران از عقیدت و احوال حاجی
محمد کریمخان متنفذ بود و نیز شدت نفوذ و مقاومت و شایستگی خان را در مقابل اعمال
حکمران مخالف مصالح ممالکت و دولت میدید و پس از انقضای شهر مذکور سوارانی
چند همراه کرده مرا از کرمان بیرون بردند از طریق خراسان روانه داشتند و باجمعه
جناب مقدس پس از فراغ از نشر امر جدید در کرمان و تواجش رهسپار خراسان شد
و در آنجا طریق اهالی را آگاه ساخته مدتی طولی منفرداً و حیدراً با نهایت استغناء
و انقطاع در صفحات مذکوره خبر ظهور باب اعظم را منتشر نمود تا در یکی از منازل
با حضرت قدوس و باب الب که رهسپار مشهد بودند تصادف کرده بمرئفت و اتفاق
روانه شدند و در طول طریق و نیز در مشهد علی رؤس الاشهاد با بلاغ و نشر این امر

پرداختند و ما تفصیل احوال مذکور و کیفیت حرکتش با اصحاب در موکب جناب باب‌الباب به‌زندان و شرح استخلاصش را در بخش سابق آوردیم و این سال ۱۲۶۵ بود که پس از مقابله معارک و مهالک و تجمل‌بایات و مشقات عظیمه بوطن و عائله‌اش عودت کرده اقامت گرفت ولی برای شهرت سوابق و لواحقش در امر شیخ و باب مورد تعرض و تغیظ شیخ و شاب و هدف طعن و لعن و شتم و لطم ارباب انکار و ارباب شد و چند بار انت و اموالش را یغما و خانه‌اش را ویران و عیال و اطفالش را سنگسار نمودند بدرجه‌ای که گرسنه و تشنه متواری و سرگشته بیابان گشتند و امامت انام و مرجعیت احکام اسلام را برای فقهاء عظام گذاشته از بیم شرورشان در گوشه اختفا زیست و در دل شبها با دوستان ملاقات مینمود و برخی از نفوس خیره اینطایفه معارف معاش را کفالت میکردند و بارعایت احتیاط نشر و تبلیغ این امر همی کرد و تعامت احوالش را در بخش ششم می‌آوریم.

و میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس که سنا اصغر ازاد و نیز از طبقه علماء و از خدام آستان رضوی بود بواسطه او ایمان با سر بدیع آورد و بانفاق در موکب جناب باب‌الباب از مشهد رهسپار هازندان شدند تا در قرب جوار مقبره طبرسی در ضلعت شب بدست سواران خسروی قادیکالی بشهادت رسید و در آن هنگام بیست و دو سال داشت و جناب مقدس جسد برادر را بقریه انارستان حمل کرده بخاک سپرد و میرزا محمد حسن مذکور تزوج نمود.

دیگر از مشاهیر علماء مؤمنین خراسان میرزا احمد از غندی از معاریف علماء و فضلا بود که تولد و نشو و نمایش در ازغند خراسان شد و تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه و علوم دینیه در آن حدود خصوصا در مشهد نمود و در عراق عرب نزد شیخ احسانی و سید رشتی با کمال و اتمام رساند و از مشاهیر علمای شیخیه و اصحاب سید محسوب و تحریری بالغ و واعظی نابغ گردید و در اوائل ظهور بدیع بواسطه

جناب باب الثواب الفیل و ایمان آورد و غالباً در موطن خود و در مشهد و غیره با
آنجناب و اصحاب مکاتب رده صحبت داشت. در سفری بعرض زیارت حضرت ذکرا اللہ
الاعظم رھسپار شیراز گشت چون درین طریق بیز دورود نمود خالوش آقا حسین
مجتهد غایت تجلیل و تکریم و میبماند ازی بجای آورده از مطالب و بیاناتش استفادہ
کرد و جمعی از ارباب عمائم و غیرہم بدیدار و گفتارش مسرور و مستفین گردیدند
ولذا پیروان حاجی محمد کریم خان تعصب و خادیت آغاز کرده مفسرین و اعتراضی
بر این امر شہرت دادند و آقا حسین مذکور از میرزا احمد خواست کہ چندی
در آن باد اقامت نموده بر نشر بیت فساد مدعی بنده و ارنیز سؤالی را اجابت کرد
و کتابی عظیم و حجیم مشتمل دلائل و سرائین و فیرہ و حاوی اخبار و آثار کثیرہ
در شان ظہور موعود کہ تالیف کرده حاضر داشت خواست منتشر سازد تا دوستان
این امر علی البینہ بخوانند ولی میرزا محمد تقی مجتهد جدید ورود از عراق عرب
کہ با او در باب این امر مکالمہ کرد و بخندہ و حیلہ دم از اشتیاق اطلاع بر شواہد
و قواعد بدیعہ زد کتاب مزبور را بنامہ قد مضامینہ و استفادہ گرفته معدوم کرد
و همینکہ آقا سید حسین از موقع خبر یافت بغایت متاثر و متغیر شدہ بعزم تنبہ
و مجازان مجتہد برخاست را آقا میرزا احمد بتصدیحت و خواهش و برانزیت و عزیمت
باز داشت و در اندک احوال مذکورہ ملا صاحب مقدس از طرف کرمان وارد شد
و رأیت دعوت و ہدایت بر افراشت و باین موجب تیران فتنہ و فساد چنانچہ نگاشتیم
مشعل گردید و بالجمہ لہ در این میرزا احمد از آن هنگام دورہ بلیات و آلام شروع
شد و مورد توهین عوام گشتہ خسرات ہائید دید ولی در معارک و مخاطر عظیمہ
ورود نکرد و از قتل و ہلاکت مدون ماند و پس از واقعہ شہادت عظمی سالیانی
چون استازہ درسی میدرخشید رہات احوالی را در بخش ششم میآوریم .

دیگر از مشاہیر عامہ موطن خراسان ملا میرزا محمد (فروغی) از اهل قریہ

در این کتاب از مشاہیر خراسان مذکور است و در بعضی جاها از مشاہیر دیگر نیز یاد شده است

دوغ آید از محال ترمت که کیفیت استخوانی از دنگامه قاعه از ندران در بخش سابق
آوردیم از علما و وعاظ شیخی بوده در قریه و وطن خود متابولیت عامه داشت
ومالهای آنحدود از وی تعظیم و تجلیل و از مراتب علم و فضل و تقوای نادر انظیرش
ستایش مینمودند و در اوائل ظهور این امر بواسطه جناب باب‌الباب فائز بعرفان

ملا میرزا محمد بن ملا عبدالحسن بن حاجی محمد علی اصفهانی از علمای
معروف و بفضل و تقوی موصوف بود اکثر اهالی اطراف تابع ایشان و او معزز و
محترم نزد سلطان بود و از هر طرف هدایا برایشان میآوردند و هر گاه از حکام و ضباط
اطراف تعدی بر عایا میشد اهالی بایشان عرض میشدند و ایشان پس از تحقیق ظالمین
را گرفته حبس و تنبیه مینمودند و اگر زیاده از مهال عمومی گرفته بودند از آنان
باز پس گرفته مسترد مینمودند و بدین طریق بهالود مستند شریعت قوه تنفیذ و سیاست
نیز داشتند و هنگامی که ذکر ظهور باب شہرت یافت و رایات سود در خراسان
مرتفع گشت و اهل قیور از تفرجه صور بمفاد آید الی ربهم بنساون قیام از اجداث
نموده بسوی حق شناختند جمعی از اهل محل و از اطراف نزد ایشان مجتمع شدند
که بر سه حال بودند بعضی فی الحقیقه حالت طلب و تجسس از حق داشتند و برخی
از علمای حسود و گروهی از حکام و ظلام تصور نمودند که ویرا بدین بهانه از میان
برده آزادانه بهوای نفس خود عامل شوند و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین
امر مهمی را احدی جز ایشان عهده نتواند نمود و برایشان اسب سواری و مصاریف
سفر حاضر کردند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند پس ملا میرزا محمد
متو کلا علی الله حرکت کرد و چون جناب باب‌الباب و اصحاب رهسپار سمت مازندران
شده بودند ایشان هم بدانسو روانه گشتند و از آنجمله که با وی همراه شدند برخی
در نیمه راه پشیمان گشته مراجعت نمودند و چند نفر با وی تا قلعه طبرسی رسیدند

وایمان بدیع گشت و در معارك و مهالك ملازم موکب آنجناب گردید چنانکه در
فته خراسان حضور داشت سپس بایعضی از نزدیکان و خاصان و با برادرزاده اش
که جوانی محمودة الخصائل بود تا مازندران رفته در قلعه طبرسی درآمده از اصحاب
عالیشان گردید و برخی نوشته اند که هنگام مرارده و موارد رسل و رسائل

واسامی آنان چنین است آقا شیخعلی اهل قریه فیض آباد ملا محمد اهل مپنه
آقا احمد و میرزا حسنخان از عبدالله آباد و ملا عبدالله از دوع آباد و قبل از
شروع غزوات در قلعه وارد شدند و بشرف ملاقات حضرت قدوس و جناب بابالباب
و اصحاب رسیده بمقام یقین وارد شدند و رحل اقامت افکنده تن بقضا و رضای
"هی در دادند و یکی از نفوس که جان بدر برد جناب ملا میرزا محمد بود و بسلامت
مراجعت بوطن نمود ایشان حکایت میکردند که هر وقت جناب بابالباب نفوس را
برای حمله بر اعدا معین مینمود چند بار نوبت بمن رسید و خدمت حضرت قدوس
عرض کردم که من میل بشهادت ندارم و میخواهم محفوظ مانم آنحضرت بیاناتی
در وصف شهادت نموده میفرمود چون تو میل بشهادت نداری محفوظ خواهی ماند
مطمئن باش لذا باطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر
که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن یافتم و در آنهمه بلایای متواتره و مهاجمه اعدا
و شیخون ها محفوظ مانده مراجعت بوطن نمودم تا نفوسی که موجب حرکت
و مسافرت شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من بواسطه سعی ایشان
بالعلی مراتب ایقان و اطمینان رسیدم بحقایق مطالب آگاه نموده آنچه را برای
العین دیدم شهادت دهم شاید بشرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف کردند
ولی جمعی را بشریعه باقیه الهیه رهنما شد و آنان بمقام ایمان و اطمینان فائزند
و گروهی از مدعیان محبت بمعادوت قیام نموده مجدد قلع و قمع ایشان برآمدند تا

فیما بین حضرت قدوس و شاهزاده مهدیقلی میرزا آنحضرت ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا میرزا محمد مذکور و آقا سیدرضا از اهل میامی را برگزیده برسالت نزد شاهزاده فرستاد و بالجمله برادرزاده اش در قلعه بشهادت رسید را بر مستخلص گردیده بوطنش عودت نمود و پس از وقوع شهادت عظمی سالها در وطن میزیست و برادرش ملا احمد که پسر ارشدش بنوع مذکور در قلعه مازندران بشهادت رسید در قریه فیض آباد محولات میماند و ما شرح احوالشانرا در بخش ششم میآوریم .

و از مشاهیر رجال این امر در خراسان ملا احمد معلم حصاری بود تولد ونشو ونمایش در نامق از محال ترشیز واقع شد و والدش آخوند کربلایی اسمعیل از علما و خوشنویسان محسوب بود و ملا احمد پس از فراغ از تحصیلات ادبیه و دینی در آنحدود عزیمت عراق عرب نموده تحصیلات پیاپیان برده بمقام اجتهاد رسید و بموجب تعصبات قفاهتیه کمال اجتناب و احتراز از جماعت شیخیه داشت و لای

آنکه اسباب فراهم آورده ایشانرا بطهران احضار نمودند و معذلتك ایشان مظفر و منصور شده باز بوطن مراجعت کردند و اهل عناد پس از چند سنه دیگر باز اسبابی فراهم آورده ملا میرزا محمد را بذلت و مشقت اخذ نموده کند بر پا گذاشته غل و زنجیر بگردن انداخته دستها بمقب بستند و هکذا آقا میرزا احمد از غندی را مانند ایشان در غل و زنجیر و کند نموده با اسرای از غند که بیست و دو نفر بودند بمشهد کشیده در ارك حکومت محبوس نمودند و مدتی در حبس بداشتند تا آنکه بسعی جناب ملا احمد فیض آبادی و صرف مبلغ صد تومان همه ایشان را از حبس خلاص کردند و ملا میرزا محمد آخر الحیات در سال ۱۳۹۵ هـ . ق از زندان خلاص شد و بفضای قدسی و روضه رضوان شتافت .

مضمون تقریر استاد محمد رضای دوغ آبادی

تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آنطائفه
باخبر گشت و بتوسط او نزد سید ذهاب و ایلب کرده متمایل بقایید مذکوره گردید
و در حوزه درس سید وصف تلامذه اش داخل شد و در قریه آه رود واقعه جنب
جسر یعقوبیه با اعراب وصلت کرده سکوت و استقرارش در کربلا و در آنحدود شد
و چون در خانه سید رشتی تعلیم و تدریس فرزندانش مینمود بقلب معلم شهرت گرفت
و این اخبار بسمع و الدش ملا اسمعیل مذکور رسیده بعزم زیارت بقاع مقدسه
و ملاقات پسر بکر بلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت بر آشفته متغیر گشت
و همینکه بنامق عودت کرد با همه علاقه که پسر داشت او را عاق خود خوانده
از حقوق فرزندى و میراث محروم نمود و ملا احمد بطریق مذکور در عراق میزیست
و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً بزیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل
و احترام سید را نسبت بایشان دید از اینرو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان
متفکر و متحیر گردید تا چون سید از اینجهان رفت و ملا حسین بعزم تحقیق من له
الحق عازم ایران گشت ملا احمد از او خواست که چون حق را دریابد برای وی
بنگارد لذا آنجناب از شیراز مکتوبی باو نوشته ظهور بدیع را آگهی داد و او فائز
بقبول و ایمان گردید و در یعقوبیه برادر زن خود ونه تن دیگر را دلالت و هدایت
نمود آنگاه عزیمت ایران کرده بصوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر
کهنش شیخ محمد (فانی) و ملا ابوالقاسم و ملا علی را باین امر رهبری کرد
و بمعشرت با باب الباب و اصحاب مانوس و مألوف گردید و شوق نصرت و فداکاری
برای این امر ویرا ب حرکت و اهتزاز آورد لذا بعراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با
جمعی از علما و غیرهم بتبلیغ و مناظره و احتجاج پرداخت و این خبر بسمع پدرش
رسید باز مصمم سفر بکربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات نموده بابی یافت در آغاز
از تغیر و تجدد عقیده اش در حیرت شده نگوشت نمود و چون بصدد تحقیق بر آمده

موفق باقبال و ایمان شد و بنامق برگشته اعلان داد که ملا احمد راه صواب پیموده
من از او کمال رضا و خرسندی دارم و ملا احمد بالاخره با زوجه اش در یعقوبیه وداع
گفته طفل صغیرش علی نام را با او وا گذاشته و خود با دو برادر زن و هشت تن دیگر
بخراسان برگشت و عشق زیارت و درک محضر حضرت نقطه اولی عنان اختیار از
کفش ربود لاجرم بصوب ماکو شتافت و این در اواخر ایام سجن ماکو بود و بنعمت
لقاء حضرت نائل گردید و حسب الامر عودت بخراسان کرد و کتاب مستطاب بیان را که
از روی خط آقا سید حسین کاتب استنساخ نمود و برخی از مواضع آن بخت حضرت
تصحیح یافت با خود بوطن آورد و چون در آنموقع هنگامه طبرسی برپاگشت
ملا احمد با اتفاق همسران مذکور عزیمت قلعه کردند و همینکه بقریه در قرب
مقبره طبرسی رسیدند آخوند قریه پی بقصد ایشان برده نقش تعرض بایشانرا در
ضمیر بست و جاسوسان و مفتشین دولتی نیز در آن اطراف پی دستگیری بایان
میگشتند لاجرم ایشان ورود بقلعه نتوانستند و بصوب خراسان مراجعت کردند ملا
احمد اولاً به شهد در آمده با سر تیب عبدالعلی خان سابق الوصف که رئیس توپخانه
اردوی خراسان بود ملاقات نموده برعایت و حمایت او از خطر ایمن گشته بوطن
رفت و از فوت پدر باخبر شده متأثر و محزون گردید و اهالی چون در خصوص
احوال و افکارش مسموعات و معتقدات مختلفه داشتند و در حیرت بودند گروه گروه
بصد تجسس و تحقیق بر آمدند و او را بتبلیغ بر افراشت و تمامت اعضاء عائله
و متسین خود را از برادران سابق الذکر و خواهران که یکی از ایشان ملافاطمه
نام داشت و نیز جمعی دیگر را باین امر هدایت کرد لذا بواسطه ملا احمد و پرورده
هایش گروهی از نامق و حصار بسلك بایه در آمدند و کتاب مستطاب بیان فارسی
در آنحدود نشر یافت پس ملا احمد در حصار که از محل کوهستانی شمالی تربت
حیدریه است متزوج شده سکونت گرفت و برادرش ملاعلی در نامق قرار داشت

و بنشر و تبلیغ این امر پرداختند و ملا احمد بعد از واقعه شهادت عظمی سفری به محلات نموده يك نسخه از کتب بیان فارسی به ملا میرزا محمد فروغ داد و به میرزا احمد از غندی پیوسته مکاتبه داشت و بواسطه او کتاب بیان و دعوت و تبیان این امر در آن حدود انتشار یافت و بتألیف رساله استدلالیه و نظم اشعار مشغول شد و مکرراً بسائر نقاط خراسان از قبیل نیشابور سبزوار ترشیز تربت از غند سفر کرد و جمعی را بسوی امر بدیع رهنمون گردید و اسامی بعضی از مشهورین که در حصار و نامق بواسطه او و برادرانش خلعت ایمان جدید دربر کردند و مؤمنین اولیه دو قریه مذکور بودند چنین است در حصار کربلائی محمود کربلائی اسحاق کربلائی علی جمعه کربلائی رمضان آخوند ملا احمد سید حیدر سید سلیمان آخوند ملا ابراهیم ملا عبدالغنی - در نامق دهباشی اسحاق از رؤساء قریه و سه پسرش یوسفعلی کدخدای اسمعیل نجفعلی و کیل شیخ عباس و برادرش ملا ابراهیم حاجی محمد بیك شیخ اسحاق ملاحسین ملاحسن سیدحسن میرزا تقی و پسرانش و بدین طریق ایام جناب ملا احمد معلم در دوره اولی به خدمت امر بدیع گذشت و تتمه احوال سعادت مآل او و خاندان را در بخش ششم مینگاریم

دیگر میرزا محمد باقر قاینی معروف بهرائی بن میرزا محمد مهدی هروی الاصل از علمای محترم ساکن شهر مشهد و متصف بوفرت علم و کثرت مال و قوت تدبیر و سیاست و قدرت هنر و کفایت و بسط بد و سخاوت بود و در اوائل ظهور این امر بواسطه جناب ملاحسین بشرویه هدایت یافته بشعله ایمان و عشق برافروخت آورده اند که بی پروا بمنبر برآمده انبوه مخلصین و مأمومین خورد را ابشار و ابلاغ ظهور نمود و قریب چهارصد تن بتبعیت او اقبال کردند و باتمامت قوی و قدرتش بصورت این امر و معارفت باب الباب پرداخت و عمارت خویش را ترمیم و تقدیم داشت تا آنجناب و حضرت قدوس و سائر اصحاب مجتمع شده اعلاء لواء امر بدیع

نمودند و اجتماع امام بدرجه شد که سماءور های متعدد برای تهیه جای کفایت نکرد لاجرم در دیاك بزرگ مسی آب جوشانده جای نهادند و تمام حاضرین را پس از اختتام مقالات و دلالات شام ویا نهار میدادند وکل مصارف را جناب هراتی عهده میکرد و یکی از حجرات تحتانی خانه را مخصوص استحمام حضرت قدوس مقرر داشته زوجه مؤمنه محترمه اش همه روزه از شدت اخلاص حجره را بادیست خود تنظیف میکرد و فتنه مشهد بواسطه گرفتاری مستخدم میرزا محمدباقر شروع شد و چنانچه در بخش سابق آوردیم او باتفاق اصحاب انبوه اشرار را تا قرب مدرسه نادری راندند و هنگامی که باب الیاب و اصحاب از مشهد مهاجرت نمودند فرزندی ارجمندش میرزا محمد کاظم را که نوزس و نابالغ و در سن مرهق بود و قندی رشیق و خدی کالور دالبریق داشت همراه گرفته از آنجناب خواهش نمود که در جند الهی بانجام وظیفه و خدمتی متبیهی باشد لذا میرزا محمد کاظم بسمت آبداری معین گردید و میرزا محمد باقر آنجناب را ظهیر و ناصر و وزیر مشاور و در عرض راه علمدار سپاه بود و شدت قوت و شجاعت و تدبیر و سیاستش در ایام قلعه طبرسی معروف و مشهور گردید گویند بناء مشن قلعه که بنده کاهله تمام شد بفکر و نقشه او بود و او برای عظمت بنیه و قوه بدنییه و طول قامت در السن اصحاب میرزا محمد باقر بزرگ شهرت داشت و کیفیت شهادت پر از غیرت و شهادتش در آمل مازندران و استخلاص میرزا محمد کاظم را در بخش سابق نگاشتیم و چون میرزا کاظم بمشهد مراجعت کرد مآذر محترمه اش نخست گمان برد که فرزند دابند روی از شهادت برتافته از صف جند الهی گریخت و ابراز عدم رضایت و اظهار ندامت و ملامت نمود و همینکه دانست ویرا سپاهیان از جهت صفر سنش مستخلاس داشتند مسرور گردید و از مقبولیت شهادت آقا میرزا محمد باقر افتخار و مباهات کرده در مجالس نقل و شیرینی حاضر ساخت و هر چند برادر آقا میرزا محمد باقر

از آن مصیبات شدیدہ بیتیابی و بیتیقراری مینمود اعتنائی نکرده و قعی نمینهاد و نبیل
زرندی در ضمن توصیفات وی چنین نگاشت که اول مقبل و ناصر امرالله در مشهد
و بانی بیت بایه و مشغول خدمات حضرت قدوس و در قلعه طبرسی پس از شهادت
جناب باب الباب سردار اصحاب و انیس و جلیس و مشیر و مشار آنحضرت گردید
وبالآخره باشد باسما و ضراء در راه محبت مالک اسماء شهید شد و از لسان
طلعت اعلی با علی الخطاب مذکور و خلفش میرزا محمد کاظم مذکور و برادرش
ملا علی اصغر مشهور بودند و شرح احوال خاندانش را در بخش ششم مینگاریم
و از مشاهیر رجال بایه خراسان میرزا محمد تقی جوینی ساکن سبزوار
و از دیران و مستوفیان نامدار بود و در اوائل طلوع فجر هدایت بواسطه جناب
باب الباب فائز بایمان شد و در سلك خواص اصحابش منسلک گشت و در فتنه خراسان
بنصرت اصحاب قیام کرده در موکب آنجناب بمآزندان رفت و بنا بروایت نبیل
زرندی او وحده قاتل خسرو قادیکلامی بود و در بعضی از غزوات قلعه سردار
جند ایمان شد و پس از ختام امر قلعه با حضرت قدوس اسیر و مغلول
گردید او را هم بیمار فروش بردند و سر از بدن جدا کرده در معابر واسواق گردانند
و دیگر از معارف مؤمنین خراسان حاجی عبدالمجید نیشابوری تاجری شال و فیروزه
فروش معتبر ساکن نیشابور بود و در اوان ظهور امر بدیع اقامت مشهد و در قرب
چهار سوق دکه سمساری داشت و بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان جدید
گردید و پس از عودت حضرت باب اعظم از سفر حج بشیراز شتافت و سپس در مشهد
مقیم بوده با آنجناب و اصحاب مراقبت و مساعده نمود و در سفر بمآزندان از
مشاهیر اصحاب رایات سود شد و بانثروت میراثی از پدر و با آنچه در قدرت داشت
بخدمت قیام کرد و در جنگل مبلغی مهم از نمود و غیرها تسلیم خسرو قادیکلامی
نمود پس حسب دستور آنجناب تعامت امتعه و اشیاء ثمنه را دور ریخته منقطعاً

عماسوی الله قدم بمقبره طبرسی نهاد و تا آخر کار قلعه بمدافعات و تحمل بلیات بسر برده در خاتمه دستگیر شد و بنوعی که در بخش دوم نگاشتیم خلاصی یافته بخراسان عودت نمود و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بیان تتمه احوال او و پسر نامدارش آقا بزرك (بدیع) و شرح کیفیت شهادت پسر در سال ۱۲۸۷ و شهادت پدر در سال ۱۲۹۴ در بخش پنجم و ششم میآوریم و دخترش زوجه سید ابو محمد در مشهد و پسرانشان آقا سید آقا طیب از مشاهیر احبا و نیز سید بدیع الله بودند دیگر از اعظام مومنین خراسان میرزا عبد الوهاب ترشیزی از معارف متقدمین بایه خراسان حضرت نقطه اولی و برا برای تحفظ از شرور اعدا تغییر نام داده میرزا جواد خواندند و در سنین نفی و سجن آنمغالوم از شدت ایمان و غلبه اشتیاق غالباً در راه و منزل خود را نزدیک رسانده درك ملاقات نمود و در مدت سجن ما کو اقامت تبریز جسته از زیارت آثار صادره و نیز از دیدار اصحاب نامدار بهره مند گشت و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی بغایت ثبوت و استقامت بر قرار بود و ما ذکری از احوالش در بخش ششم میآوریم.

و از اکابر علماء اصحاب خراسان ملا شیخعلی (عظیم) ترشیزی از تلامذه و اصحاب سید رشتی و متصف بعلم و فضل و فروهت و شهامت باهر بود و بواسطه جناب باب الباب عرفان و ایمان بدیع فائز گشت و بشرف زیارت و صحبت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و بتطبیق عدد اجدی حروف شیخعلی با عظیم بآن نام عظیم ملقب گردید و بعضی نوشته اند که هیچده نسخه از کتاب تفسیر سوره یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز بظهران برد تا محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را بمیرزا محمود بختهد و جمعی از علماء و امراء نامدار رسانده از ظهران سفر نمود و در ایام اقامت حضرت

در شیراز و اصفهان غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده مأموریت‌های عظیمه مییافت
و ایام تبعید آنمظلوم بعنوان طهران برای استخلاص و رفع ظلم همی کوشیده با
مهمین مؤمنین ساکن طهران مراسله نموده چاره برانگیخته در صدد مقاومت بسا
غلامان و سواران دولتی بود و سپس در سنین سجن پیوسته خویش را بمحضراعلی
رسانده بامور خطیره مبادرت نمود و او امر حضرت را بمؤمنین بلاد ابلاغ میداشت
چنانکه قبل از بردن حضرت از ماکو بچریق ویرا برای ملاقات با یحیی خان و
دلالت بمقام و مقصد آن بزرگوار فرستاد ولی دولتیان آوازه اش را شنیده پیوسته
در کمینش بودند و او ناچار مراعات احتیاط نمود و از جمله توقیعات صادره از قلم
اعلی خطاب باو توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافت، ویرا بتخصیص و
تشریف عظیم سرافراز فرموده نداء قائمیت را بواسطه او باسماع و آذان رساندند
و هی هذه الله اطهر ان یا خلق الله کل تقرئون ثم لتؤمنون و توقنون هو الاعلی
بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی و یمیت ثم
یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلشی، یخلق ما یشاء بامرہ انه
کان علی کلشی قدیرا ان یا علی قد اصطفیناک بامرنا وجعلناک ملکا ینادی بین یدی
القائم انه قد ظہر باذن ربه ذلك من فضل الله علیک و علی الناس لعلمهم یشکرون ان
یا علی انسی انا نار الله التي یظهر الله یوم القيمة و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون
و یرضون ثم هم فی الجنة یدخلون قل ان الذین دخلوا فی الباب سجدا فو رب
السموات و رب الارض رب العالمین اذا یرید الله علی نارهم عدد الباب و لیجعلن
لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلك قائم الذی کل ینظرون یومه و کل به یوعدون انا
قد صبرنا یوم القيمة خمین الف سنة لیحصن کلشی حتی لا یتقی الا وجه ربک
ذی العزة والجلال و ما شهدنا علی روح ایمان یومئذ الا عدد الوجه انا کنا به عالمین
وان اول من بایع نبی محمد رسول الله (ص) ثم علی (ع) ثم الذین هم شهداء من بعده

ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين والصدقيين والشهداء
والذين هم بالله وآياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا
نار الله التي كل بها لمجسسون فاذا يعتمهم الله من مراقده انفسهم ويخلفهم بمثل ما قد
خلقهم اول مرة انه كان على كلشيء قديرا قل ان الله بما قد نزل من قبل من الايات
في ام الكتاب قد خالق محمدا ثم ماشاء كذاك بخالق الله يومئذ ماشاء بقوله كن فيكون
ومن ينتظر بعد هذا ظهور مهدي ارجع محمد او احد من آمن بالله وآياته فاولئك
مالهم من علم الى يوم يرجعني الله ومن آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق
جدير انا قد بدنا ذلك الخلق وانا لنعيدنهم وعدا علينا انا كنا قادرين ومن يرزق
من بعد ما رزقوا من قبل من كل ما هم ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا
من قبل في القرآن انا كنا نستسخ ما كنتم تعملون انا قد انشأنا نشأ الآخرة وارفعنا
كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهواء يطيركم بمثل ما يطيركم الماء ان يا
عباد الله فاشكروا ومن يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عند من
شيء وان يومئذ كل مثل الذين اتوا الكتاب من قبل مالهم حكم الا من يدخل في
دين الله وكان من المخلصين ومن يتلو آية من الكتاب او يروي حديثا من بعد برود
ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله ربهم في دين
الحق انه كان على كلشيء قديرا قل لو اجتمع الناس كلهم اجتمعوا على ان ياتوا
بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن بقدروا ولو كانوا على الارض عمامين فنتأمرن
الناس كلهم اجمعين ان يقرئوا بالليل والنهار الاية التي قد نزلناها في اول الكتاب
ليرزن برزق ربهم وكانا بالله وآياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمروا
بالله وآياته ولتنصرون في دين الحق بما اتم عليه مقتدرون قل لا تحضرن المعتاد
التي كنتم فيها تصلون ولتحضرن بين يدي الله ولتنصرن الذي قد رجعوا الى الحيوة
الاولى ولتاخذن حق الله باذنه انه كان بكلشيء عليمًا سبحانه اللهم فاشهد على فاني

انا ما فرطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لا اله الا انا ايلي فاتهون
ثتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لا يكن من بعد الله و آياته تحديتاً كان الناس به
يؤمنون سبحانك اللهم قد قضى خمسين ألف سنة يوم القيمة فلذا لا جعلن النار لمن
قد دخل في الباب نوراً ورحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله
حق و ان ما دون الله خلق له وكل له عابدون ان يا خالق الله انه لا اله الا هو و
انني انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدي موعود في ام الكتاب قل انه
صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك
الكتاب رحمة من لدنا للعالمين اذ لا يقول احد لو علمني الله ظهور مهدي اوردج محمد
والذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنت من المحضرين قل ان الله ربي لغني
علم و شيخ عظيم همينكه توقيع مبارك بدستش رسيد بيدرتك باستسماخ و نشر ان
برداخته مكاتب متحد اللحن بمعارييف بايه نگاشته مسائل و تعاليم هندرجه در توقيع
را منتشر و مشتهر ساخت و صورت برخی از مكاتيبش چنين است بسم الله الاقرب
الاقدر شهدائه انه هو بلا نفى و لا ثبوت و لا صعود و لا هبوط بل هو هو كما هو
ولا يمكن ذلك الا له وحده لا شريك له و انه كان على كلشي قديرا شهدائه ان
محمد ا رسول و الشهداء من بعده اوليائه و ابواب الهدى من بعدهم مرايا ظهوره
التي كل بهم يهتدون شهدائه ان حروف الحي هم الحق وهم مراقد رجوعهم و ان
المؤمنين بعضهم مراقد بعض من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و الكل قد
رجعوا الى الحيوة الاولى و هم بامر ربهم يعملون ان يا اولياء الله و احبائه في بلاهم
على كلامكم تكبيراً كبيراً عالياً رفيعاً منيعاً عظيماً ثم اعلوا ان هذا كتاب عظيم
من الكتاب العيين الذي باحرفه يظهر المضمير بكله و السكل به يستيقظون من رقدهم
غفلاتهم ثم الكل به يهتدون فاقرنوا كلامكم آية اول الكتاب كل يوم ولياة ٣٦١ من
لعل الكل برزق ربكم يرزقون ثم ابعثوا صورته الى اولي العالم و المحكم منكم

كل البلاد على سبيل الحكمة ثم الى الحائرين اظهور الحق ليقم الحجة و يكمل النعمة
لعل الكل بآيات ربهم يتذكرون ولا تفصروا كلكم في البلاغ والنصر كما قدمت عنه
من قبل حتى قضى ما قضى من الامر ولا تياسوا من روح الله و عفو و تدارك و اعافات
عنكم لعلكم بذلك ترحمون ان كنتم تريدون الحياة الدنيا و زينتها الطيبة التي
احل الله لكم في الجنة الاولى و الحياة الباقية و الرضوان الاكبر الدائم الذي وعد الله
لكم في النشأة الاخرى فما هي عند الله ربكم حسن ثواب الدنيا و الاخرة فاسبقوا اليها
كلكم اجتمعون و استعدوا اليوم طلوع شمس نقطة طلعة الغراء العلوية من مغربها
ولا تصبروا بقدر شرب ماء لو سمعتم بسيرها فان الموعود قد ظهر بكم لعلكم بذلك
هل خيركم تدركون و الا فانه ربكم غنى عن اموالكم و انفسكم و نصركم و ابلاغكم
و خيركم و ارشادكم كلكم اجتمعين يا اهل ارض الطاء و الكاف و الصاد بلغوا ما
امرتم من ربكم و اخبروا اخياركم النافعة لنا و ارسلوا سواد كتاب الاصل الى
الاصول و لا ينظر الى سواد خطي الا الاحياء لئلا تقع فتنة في بلادكم انتم بهاتين
ب سيدنا ٢١٤ عليك و على سائر اهل بيت الرحمة صلوات من رب العباد و انتم يا
مولانا الكريم و سائر احباء الكرام من اهل ارض الشين بلغوا ما امركم ربكم من
كتاب الى كل البلاد و العباد بلا فتنة لكم لا سيما الى اهل الياء مع سائر خطوطها الى
ساحبها^٢ و الى الجزيرة^٣ التي كان ربكم فيها و استعدوا اليوم لقاته فان اليوم كان
مستعدا لظهوره الذي كل به يفرحون يا سيدى كن على يقين ان اباك يكون
صحيحاً سالماً معززاً مكرماً في ارض الياء غير معروف الا عند بعض الاحياء ينتظر
امر ربه فكونوا من الشاكرين و اعتذر من كلكم عن عرض العرائض و ذكر اشخاصكم
لما تعلمون من صلاحى و صلاحكم و اشتغالى و خفائى من اعين اعداء الله فكونوا
منتظرين لزيارتكم و مستعدين لنصرتكم قبل حين و حين و بعد حين و قولوا

كلكم ان الحمد لله رب العالمين حرره ١٠٣٠ (الذي صدر باقتضائه هذا التوقيع
المنيع الرفيع واقتضائه كل العالمين وصورت مكتوب ديكر ابن است هو الاعظم الاعلى
الامنح الاقدس بسم الله الاعز الارفع شهدانه انه لانه الا هو له الخلق والامر يحيى ويميت
تم يحيى ويميت وانه هو حي لا يموت في قبضه ملكوت كلشي، يخلق ما يشاء بامر الله انه كان على
كاشي، قدبراً يقره في كل يوم وليلة ٣٦١ مرة شهدانه ابن محمد ارسوله والشهداء من
بعده اوليائه وابواب الهدى سفرائهم واركان بيته وحروف الحى مظاهرم و مرآته
بهم بدهائه خلقه وبهم اعاد تم الكل بهم يهدون ان يا اولياء الله الذين خصكم الله ربكم
بالتذكر في كتابه عايكم تكبير من ربكم ورحمة خويى لكم صرتم بذلك من الفائزين
المستبشرين يا احبب الله كلكم ان كتبه برسان طيب عيش الدنيا وخير حياة الاخرة
و رضوان ربكم فبا عند الله حسن نواهم وعروا بقلوبكم و ابدانكم تم باولادكم
واموالكم تجددوا بعونه مغنم كبرية خازن في سبيله ويكف ايدي الناس ويجعلكم
ساوكة دارالرضوان بما صبرتم في نصره وركبتم من المجاهدين الا كما قعدتم من نصره
من قبل حتى ادرك قبضه من سببته و تقضى ما قضى من حسن تقديره
بسوء حظكم عسى الله ان يمشو من عطفه في انركم فيض نصركم في يوم ظبور نصره
وظامة ظبورته و كاتم من المستعدين ان ياراد الله لكم من طلوع طامة شمس
احياء و تابكم والاله ربكم لا تزك كبرياء عن العالمين فانتظروا يومه ولا تنظروا
مع الله و آياته حديثا بعده فانه هو الذي ارسل و الصديقين كلهم تم امانهم ثم
احياهم و اعذبهم من قبورهم و هو اعلم بوق خلقه و انقاهر فوق عباده و الفائز على
كلشي، باسمه هو العزيز الحكيم هو الذي ما يمكنني من ابلاغ امر ربكم بحكمه
وسايلكم " سليل بحوله و حسن توفيقه يستغفره و يقول في كل حين و قبل حين و بعد
حين تالي كل شأن و قبل شأن و بعد شأن الحمد لله ربنا رب السموات و رب الارض

رب العالمین و باجمله ملا شیخ علی عظیم در قسمت عراق ایران و غالباً در طهران بنوع احتیاط و اختفا زیسته با اعانتهم بایید معاشرت جسته مورد توجه ایشان شده باستناد بتوقعات اعالی خویش را ناصر و منصور در بیان خواننده همگی را بنصرت و قیام برانگیخت و از اینرو فتنه سال ۱۲۶۵ و سال ۱۲۶۸ برخاست و جمعی کثیر از بایید دستگیر و قتل گشتند و در سال اخیر شیخ عظیم را که مخفی و متواری بود و عظمت مقامش بر دوات واضح و روشن گردید تجسس کرده ماخوذ و محبوس و مقتول نمودند و شمه از احوالش در بخش لاحق ضمن بیان واقعه مذکوره مسطور میگردد

و از علماء مؤمنین خراسان حاجی میرزا حسن از علمای مشهد بواسطه جناب بابالباب فائز بایمان بدیع گردید و در سلك اوجاب آنجناب بوده همه جا در فتن و مخاطره همراه گشت ولی در مخاطره مازندران و غیرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد میزیست آنگاه بطهران رفته با شیخ عظیم مؤمنست جست تا در فتنه عمده بیه طهران سال ۱۲۶۸ گرفتار شده بشهادت رسید و در توقیعی خطاب باو این بیانات مسطور است و انا لنعلم حکم ما انشأت فی عام الاصول ان اتکل علی الله و امح الکتب کلبها و اخذ عطاء ذکر اسم ربك هذا و کن من الشاکرین الی قوله و لكل من صدق بآیاتنا فرض ان بمحو کل کتب القوم الابعضاً من آیات البیین من قبل حکم البدع و ان ذلك حکم عدل من لدن امام حی عظیم ان احمالوا الکتب الی الارض المقدسة ثم انزلوها علی یم الفرات لیثبت قلوب المؤمنین من حکم الکثرة و لتکون من الخاشعین

دیگر ملا حسن بجنستانی از حروف حی که اجمالی از احوال و کیفیت ایمانش در بخش سابق گذشت در سنین اولیه ارتفاع این امر قیام و اقدامی داشت و بقدر مقدور بیان و استدلال میپرداخت ولی همینکه نافر فتن بالا گرفت و نداء

عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف
و مشهور گردید و ضعفاء در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند
ملا حسن نیز درك آنمراتب را نتوانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد
و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی و انحراف گشت و معذلتك دچار تعرضات اعدا
بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت بکربلا کرد و ذکرى از مال احوالش

در بخش ششم مینمایم

دیگر ملاعلی بچستانی بن ملا محمد از مالابان بچستان که بعلمت شدت زهد
و تقوی با لقب صالح شهرت یافت و از معارف محمل بود و لادنش بسال ۱۲۳۹
و نشو و نما و تحصیلاتش تا سن چهارده سالگی در بچستان شد پس بمشهد رفته
تا بیست سالگی اشتغال بتحصیل داشت آنگاه عازم عراق عرب شده بتکمیل علوم
پرداخت و در آنجا صیت ظهور حضرت نقطه اولی بسمعش رسید و از حاجی شیخ
مرتضی انصاری جووبای حقیقت شد و شیخ طبق اسلوب خود چنین جواب داد ای
آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی بمن دارد و ملاعلی پس فراغت از تحصیلات
بمشهد برگشت و عامه و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و منبری باو
واگذارند و بعد اختیار قراء قرآن مقرر سپهسالار باو سپرده گشت و طولی نیافته سفر
بچستان نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبدالحمین که
حضور محضر جناب بابالباب یافته فائز شدند تصدیق و ایمان حاصل نمود و باتفاق
یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و مالابان محل مطالع شده بهضادت و مقاومت بر
خاستند و شکایت بمشهد نوشتند و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از
مؤمنین را بمساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان بیغما بردند و از ایشان التزام
گرفتند که تبلیغ ننمایند و چون با ملاعلی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند
مجبوراً با عائله مهاجرت بمشهد نمود و با ملاصادق مقدس معاشرت گرفت و بدرك

ملاقات جناب باب الالباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسل مؤمنین گشت و وقتیکه معلم حصاری نسخه بیان تصحیح شده از محضر اعلی بی‌آورد چندین نسخه برای بابیان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامه قلعه طبرسی برای انتحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار بعودت گشت و با حاجی عبدالمجید و ملا میرزا محمد همدم و هم راز گردید و در مشهد برجای بود که واقعه شهادت عظمی واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم می‌آوریم

دیگر ملا خدا بخش قوچانی از تلامذه سیدرشتی و ساکن کربلا بود و پس از فوت سید در طلب حق باتفاق ملا علی بسطامی و همراهان بشیر از رفته فائز بایمان بدیع گردید و در سالک حروف حی منساک گشت آنگاه بکربلا عودت کرد و در واقعات خطیره اسباب داخل نشده مصون ماند و ذکر تنه احوال او و خاندانش را در بخش ششم می‌آوریم

و از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه حاجی ملا عبدالخالق شبیر یزدی و بنا بقول حاجی میرزا جانی اصلاً یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیه بمقامات رفیعه رسید و بیرو طریقت شیخ احسانی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد بخانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد بمشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عطا برقرار نمود و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تعجیب نمودند و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردند و کار بجائی کشید که حاجی خانه نشین گشته بمجامع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت

و در آغاز ظهور این امر بدیع بواقعه جناب باب‌الاقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد و عریضه حاکی از درجات محبت و اخلاص بحضرت فرستاد و هذه صورة كلامه السلام على ذكر الله الافخم للعرب والمعجم ورحمة الله وبركاته الحمد لله الذي فتح لبابه الحطمة باباً وجعله رفيعاً منيعاً والشكر لله الذي وضع لذكره الاعظم ذكره ونصبه تماماً سوياً والصلوة والسلام على اول نور نوره الله فصيره سراجاً منيراً ثم الصلوة والسلام على آله الذين هم آل الله حقاً حقيقياً وغب هذا باي لسان اشكر الله لتشرقي بخدمتك زماناً طويلاً و باي بيان اعتذر اليك عن غفلي بحالك واحزننا كثيراً و باي خطاب اتى على الله حيث كتبت لي عبداً مطيعاً فنييتالي ثم هنيئاً بان رأني عبد الله حول الباب مقيماً فياحبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدل حتماً مقضياً فيا ربي والهي اسئلك الوصول في خدمة سيدي ومولاي سريعاً قريباً واحشرني في زمرة اعوانه وانصاره واصحابه خالصاً صفيماً بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمساً

حقير گوید در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا عبدالمخالق بزدی شدم و ایشان از جمله معظم علما و اجله اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلس سخن حضرت بیان آمد فرمود که من حیرت دارم از بیست ادعای عظیمه زیرا که در برابر امامت میگردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که بفلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند شما قدری متوجهش باشید من بعد از قبول او را سپردم پسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه میکرد که شخصی را بمن سپرده که اصلاً مقدمات ندیده باید امثله بخواند و درس امثله گفتن شایسته نیست بعد او را فرستادند بتجارت حال نوشتجات هاله و آیات بی بدیله می بینم عظم منجیر مانده و پسر بزرگ همین آخوند از جمله علما بود و در جنگ مازندران شهید شد و گفتند که خود آخوند هم بعد تصدیق کرد ثابت نشد

ملا عبد الرحیم قزوینی

مضیماً و در توقیعی که بجواب وی صادر شده اینکلمات مسطور تقد رفیع الیوم الی
کتاب من عندک الذی انتخبته لعمدک واصطفیته لمحبتک و خصصته بذكر اسمه فی
الکتاب . فالهمه اللهم تقدیرک ونصرتک کیف شئت وانى شئت فانه ناصر لامرک و
مرتب العولتک و منتظر لامرک وبالجملة حاجی از جهت اشتها بنام بابی مورد
تعرض ملاهای مشهد شد آنچه سعی کردند او را از منبر و وعظ و ذکر و ترویج
این امر باز دارند نتوانستند و پسرش شیخ علی نیز بواسطه جناب باب الیوم مؤمن
باین امر شده در موکب وی با جمع اصحاب بمآزندران رفت و در قلعه طبرسی
بشهادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت ولی حاجی پس از شهادت پسر و
خاتمه امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتنانات نیاورده دچار سوء خاتمه گشت چنانکه
در لوحی صادر از قلم ابی چنین مسطور ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول
امر که نقطه اولی روح ما سواه فناء در قمیص بایست ظاهر اقبال نمود و عریضه
معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت
نسبت باو مشهود تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا

جمال جبرک **بفرموده** بوزی جناب وحید پیش من آمدند و لوحی از حضرت اعلی
در دستشان بود ذکر نمودند که این باید بلا عبدالخالق برسد من بجناب وحید گفتم
که فرمودند شما برساید یا دیگری ذکر نمود بن امر شده من گفتم الان در خانه
میرزا زمان نوری منزل دارند ببرید و برسانید رفته و بعد از قلیل مدتی آمدند که
بردم دادم چون بخواست وضو بسازد در بالای ارسی اطاق گذاشت تا بعد از فراغ
از نماز بخواند و من صبر نکردم و آمدم و بعد از ساعتی خبر آوردند که بعد از فراغت
از نماز لوح را تلاوت کرد چون باین آیه عظمی و لطفه کبری رسید انا القام الحق
الذی احکم بظهوره توعدون لوح را انداخت نریادش بلند شد که ای داد که پسر
بنامی گفته شد

نبیل زرتدی

نازل قوله تعالی انی انا الفاعل الحق الذی اتم بظهوره توعدون بعد از قرائت
صیحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طا بسبب او اعراض
نمودند . الخ

و ازاعظام مؤمنین اهل مشهد میرزا علیرضا مستشارالدوله و مؤمنالملک
سبزواری الاصل درسینن اولیه ظهور بدیع بواسطه جناب بابالباب فوز بایمان
یافت و غلبه ارادت حاصل نمود و باوجود شهرت لقب و نام و عظمت و مقام و ثروت
و مکننت تمام بعنوان بابی مشهور شده پیوسته از نصرت و مساعدت مالی دریغ
نمود و هنگام حرکت آنجناب با اصحاب از مشهد برای تهیه حاجت سفر از نفود
و مراکب و غیرها بذل همت کرد و در اواخر آن دوره برادر کبیر خود میرزا محمد رضا
مؤمن السلطنه را بخانه مالصادق مقدس برده در زمرة مؤمنین وارد کرد و ماتمه
احوال آنخانواده را در بخش ششم مینگاریم

دیگر آقا نایب رضا تاجر شیرازی نیز بواسطه آنجناب مؤمن شد و در
هنگام حرکت از مشهد بصدد تفریح حساب و ترتیب امور خویش شد تا مرافقت
و نصرت نماید ولی ساجخان بیگلریگی ویرا دستگیر کرده چوب وافر زد و نفود
فراوان گرفت و اذا نتوانست با اصحاب همسفر شود و در بخش ششم تتمه احوالش
را میآوریم .

دیگر عبد مؤمن در ایام جوانی در مدرسه میرزا جعفر مشهد با آقا علیرضا
مذکور و جناب بابالباب معاشر و مؤانس بود و بعداً بواسطه آنجناب فائز بایمان
بدیع گردید .

و در قریه مینه از خاک تربت نخست علاء محمد پیشنماز فائز بایمان بدیع شده
پسران خود ملا احمد و ملاحسین و پسر سوم را نیز هدایت نمود و هم بواسطه
ملا میرزا محمد فیروغی جمعی دیگر از اهالی مانند ملا محمد مهدی و آخوند علاء محمد



میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه خراسانی مسزولاری
مربوط بمنحة ۱۷۴

و ملا غلامعلی و غیرهم باین امر گرویدند و پسران ملا محمد تبیه زاد و راحله
سفر و اسلحه کرده در هوکب جناب باب‌الباب بمازندران رفته شهید شدند

و درقریه عبدالله آباد از خاک تربت آقا احمد با دو برادرزانش در هوکب
جناب باب‌الباب بمازندران رفته کشته گشتند و آقا احمد بن آقا محمدحسن
در آن هنگام چهارده سال داشت و ماتفصیل اسماء و احوال شهداء بایه خراسان و
بقیه السیف های آنان را دربخش مقدم آوردیم

و چون پس از واقعه قاعه دوات برعامه بایه خصوصاً بر خراسانیان سخت
گرفته بقلع و قمعشان پرداخت بایان آنحدود ناچار بفرار و اختفا شدند چنانکه
درقریه مینه اشرا مرصه زندگانی برایشان تازگ کردند و ملا محمد مذکور
ناگزیر بمهاجرت شد چندی درچهل میر واقعه دریکفرسنگی مینه توقف کرد آنگاه
بگناباد رفت و ملا غلامعلی نیز توجه بگناباد نمود و هر دو بمیازدهی رفته سکونت
گزیدند و ملا صادق مقدس و میرزا محمد کاظم بن هرانی شهید چندسال در مشهد مخفی و
منزوی گشتند و ملا میرزا محمد فروغی بانسان خنجر که برخنجر و اثری که بر
سر داشت در دوغ آباد و غیره بنوع خفا و احتیاط زیست و معذاک ایشان و ملا احمد
معلم و امثالهم عده کثیری را بطریق حکمت و رعایت مقتضیات وقت بای نمودند
و بعد از شهادت عظمی در بسیاری از نقاط جمعی از بایان بودند و بیت بایه در مشهد
چنانکه در بخش سابق نگاشتیم از مهمترین امکنه امریه آنقسمت شعرده شد .

زنجان ارض انزاء ملا محمد علی حجت که در ضمن واقعات سنویه
بخش سابق فتن واقعه و شهادت آنجناب و اصحاب و دیگر احوال را تفصیل دادیم
و الدش آخوند ملا عبدالرحیم از علماء مشهور ملجأ و مقتدای جمهور زنجانیان بود
و در حقش اعتقاد بصدور خوارق عادات و کرامات و مقامات سنویه داشتند و ملا

محمد علی تقریباً در سال ۱۲۲۷ متولد شد و پدر و پسر او در سن شش و هفت سالگی
بتحصیل قرائت و کتابت فارسیه گماشت و فرط ذکله و قوت استعداد ترقیات علمیه
و روحیه در تاصیه احوالش نمایان گشت و پس از مضي سنین قلیله در علوم رسوم
براعت حاصل نمود آنگاه برای تکمیل علوم دینی به عراق عرب شتافت و نزد اساتید
علما و اساطین فقها بتلمذ مشغول گردید و بعضی گفته اند که از محضر شیخ اخصائی
نیز استفاده کرد و رتبه منیع و شهرت رفیعه یافت و هنگامیکه از کربلا بعزم ایران
بیرون آمد انبوه طلاب و علما تا دو فرسخ رسم مشایعت بجا آوردند و حین ورود
بکرمانشاه اهالی از خاص و عام استقبال کرده چند روز مهماننداری و تجلیلات
شایسته نمودند و نیز در حین ورود بهمدان عده از علما و محترمین پذیره شدند و
و ایامی چند از معارف و مواعظش بهره برده دل بمحبتش بستند و رضا بمفارقت ندادند
و چون خبر بوالدش رسید ازین اندیشید که اگر در زنجان رحل اقامت و اقلات
اندازد مورد حسادت علماء متنفذ شده عاقبت کار بلغبرار و انضجار کشد لاجرم
پسندید که مقیم همدان ماند و ملا محمد علی در آن بلد از دواج نمود تقریباً در سال
و نیم ملجأ انام و مرجع احکام بود تا والدش در زنجان و فلت یافت و ارادت مندان
باصرار برخاستند و جمعی بهمدان شتافتند تا پسر را بوطن آورده بر جای پدر منصوب
دارند و با وجود کراهت اهالی همدان ملا محمد علی و عائله اش را با خود بزنجان

ملا محمد علی زنجانى در خدمت شريف العلماء مازندراني تليذ فقه و اصول كرد و بپسندن از اصول
علما بشار رفت و بزنجان برگشته اقامت نمود و چون فتاوى و احكام مخالف مشهور داشت
از قبيل تماميت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور صافى لذا علمای زنجان
و غیره بر محمد شاه عرضه داشته و دفعه دوى را بر حسب شرح واجب شردند و او را از زنجان
کوچ داد. بطهران در خانه محمود خان کلاتر شهر جای دادند و حکم بتوقیف هیشگی
بود و در همان ایام بتوسط رسل و رسائل باب دل بدو داد و مکاتبات در میان بود تا نسخ التواریخ

بردند و همدانیا تا چهار فرسخ در رکابش رفتند و رسم بدرقه بجای آوردند و از آنسو از ذکوره و انات اهالی زنجان تا یکفرسخ بیرون بلد کرد آمدند و حین ورودش کوسفندها سربریدند و باجلال و احترام تام آنرا وارد بلد نمودند و او بخانه و مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت و چون فهم و ذکا، غریزی فاخرالتظیر و نیز احاطه تامه بعلوم عقلیه و نقلیه داشت و در تفسیر و تأویل آیات و حفظ و بیان اخبار و روایات و اسع الذرع و باسط الذراع بود در اندک زمانی شهرت بلیغ حاصل نمود و کفرت زهد و عبادت و شدت تقوی و شجاعت و جدّ در امر بمعروف و نهی از منکر که از او مشهور گردید انبوهی از اهل بلد و قری و مصوبات اطراف را جذب کرده ارادت مند ساخت چندانکه معتقد بمقام روحانی و عامل بلحاکم و مطیع و متقلد فرمائش گشتند و بنام اسحاب و اتباع ملا محمدعلی شهرت یافتند و از صفات مخصوصه شان نهایت تعلق به حدود و عبادات بوده بدرجه که ادنی مساهله و معاظله در صوم و صلوة و دیگر اعمال و طاعات از ایشان دیده و شنیده نشد و منکرات شایعه از زنجان بر افتاد و استعمال و بیع و شراء مسکرات متروک گشت و مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندان متصدی بودند بسته شد و زلف را توبه داده مجبور بقبول عقد حوام و یا شمول اشغال و استخدام نمودند و بازار حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و رسم ملا محمدعلی چنین بود که سیام سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و اداء صلوات نافله و قرائت صلوة جعفر طیار همه ساله روز هرعی میداشت و روزانه با آب بکراغتسل مینمود و با حوام طهارت باذکار و طاعت بسر میبرد و چون جمعیت مأمومین و مقتدیان صلوات بیفزود و بسجده بزرگ نیلزمند شدند مسجد را توسعه داده قسمتهای متصل بیکدیگر ساختند و انبوه خریداران خود مباشرت بنیاس نموده بنیایین و عمله **صکک** دادند چندانکه آجرها را از کوره آجر پزی دست بدست بنیاء رساندند و در مدتی قلیل

مسجد تابستانی و زمستانی و مدرسه را تمام نمودند و معدنک صفوف مأمومین مساجد متصله و صحن را فرا گرفته سطح باهزار احاطه داشت و فکر و ذکر کل حصر در تحکیم عقائد اصلی و انجام طاعات فرعیه یانته کمتر بسختی دیگر لب می گشودند و در هفت محل مؤذن ندا داده مقتدیانرا بفراغ از قسمتی و دخول در قسمت دیگر از اعمال صلوٰة آگاه می نمودند و پس از اتمام صلوٰة بمنبر بر آمده در حالتیکه گروه توانگران و اهل بسار در بسار و جمعیت انام بسمت یمن قرار داشتند شروع و وعظ مینمود گاهی بر است و گاهی بچپ توجه و خطاب کرده صوتش را بسمع همگی میرساند و کل را از زن و مرد بهره مند می ساخت و بیاناتش بنوع الفقه دروس و بطریق بساطت و سهولت بود چنانکه عارف و عامی بقدر استعداد خویش می فهمیدند و کل در مسائل اخلاق و احکام و در مباحث انتقاد و عرفان صاحب علم و بیان شدند و در خانه برای خواص مجالس درسی دیگر مقرر ساخت و بدین نوع صیثش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجة الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی بعنوان حجت معروف گردید و این امور موجب حقد و حسد مآلها گشت و هندرجا با احکام جابر در مقاومت و مدافعتش متفق شدند چه که آنجناب با اسلوب مخصوص که در عقائد و احکام اسلامی داشت طریقت غالب فقه را متعرض شده بدع و جبهالات و مساوی اعمالش را بر شعرد و با احکام جور نیز راه تملق و مداهنه نه پیموده از مظالم و مآلهیشان جلوگیری نمود لاجرم بموجب الحق مردم و گروه اتفاق کرده بمخالفت و معاندت همت گذاشتند و مآلها برای یافتن راه بهانه مکرراً در مجالس باوی مناظره و مشاجره و در مباحث اعتقادی و احکام عملیه مباحثه و مجادله نمودند و همه جفا مغلوب بیان و برهانش شده بهانه بدست نی آوردند تا وهنی وارد آرند و ندای تضلیل بر کشیده رایت تکفیر بر افرازند عاقبت سید محمد شیروانی الاصل معروف بسید مجتهد که در صف اول فقا بود و غایت عناد و حسد نسبت بساو داشت در مجلس بمعارضه و مبارزه

برخواست و در ساعاتی ممتد از مباحثی بمباحثی رفته در مسائل گوناگون محاجه کرد و خانمه سخن را بکیفیت نشو و نمای جنین در رحم منتهی ساخت و جناب حجت شرحی مبسوط در آن باب ادا نمود و سید از کیفیت و رود و وجود انبیه و اولیاء در رحم یرسید و حجت با کمال صراحت لهجه بیان داشت که انبیه و مقدسین در جنبه جسمانیت با سایر بشر مماثل اند و لی در عالم روح و معنی ممتاز هستند و سید در این مقام بهانه بدست آورده بشدت مقاومت نمود چنانکه کار بمنزعه انجامید و شهرت داد که ملا محمد علی امام را شخصی مانند دیگران میدانند و باتفاق ملایان دیگر ضاللت و کفرش را نقل مجالس ساختند و با موافقت و مرافقت حاکم بمحمدشاه و حاجی میرزا آغاسی شکایت و سعایت برده نسبتها و افتراها بدو بستند تا آنکه حکم دولت باحضارش بظهران رسید و او پی داد خواهی رفت و مخالفین نیز در پایتخت حاضر شدند و مجمعی از علما فراهم گشت و حاجی میرزا آغاسی خود حضور یافت و جناب حجت داد علم و بیان داده حقیقت معتقدات خویش را مبین و ظاهر ساخت و سوء عقاید و اعمال معارضین را واضح و مکشوف نمود و در آنحال ملائی کاشانی از جمع حاضرین عریضه از بغل در آورده تقدیم حاجی میرزا آغاسی داشت که مهر و امضاء نماید و معلوم و مفهوم جناب حجت گردید که تمنای صدور فرمان تعیین راتب و مقرری مستمری در حق خود کرد زیرا که در آن عصر کثیری از ملایان موظف از طرف شاه بودند و در مواقع مهمه طرفداری از دولت و اجراء مقاصد حکومت مینمودند و جناب حجت بتمام غیرت دینیه مقاومت کرده بآیات قرآنی و اخبار مرویه و غیرها مدلل ساخت که چنین اعمال مخالف شریعت و مفایر طریق تقوی و دیانت است و بدعتی است که از دوره سلطنت بنی امیه بر قرار و یادگار ماند و بظهور صاحب الزمان زائل و منسوخ میگردد و لاجرم کینه وی در دل گرفته بر استیصال کمر بستند ولی شاه از وی راضی و مسرور شده عصای مرصع بجواهر و انگشتر تمینی اهدا نمود

و این همان انگشتر بود که پس از شهادتش بحکم اعداء انگشترش را قطع کرده انگشتر
 را بردند و بالجمله شاه از آن ترسید که عاقبت مخالفت ممالک با وی منجر بیرون رفتن
 بود پس یاد کرد لذا او را با رعایت غایت تجلیل و توقیر بزنجان اعاده دادند و همینکه
 اعلیٰ خیر یافتند با هجوم عام و وله تمام باستقبال شتافته تا خود را بهو کیش رسانند
 قربانیهای بسیار هر جنسش بمصل آرنند و دوازده تن از اصحاب جان نثار پسران
 خردسال خود را دستمال سرخ ابرو همین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی
 از ایمنان عبادت بنده فرزندش نمود و لی آنجکاب خلقت همه نبی و نکویش
 فرمود که این علامات میکه از بقایای آثار اقوام جاهله قدیه است و فرخانداد جبراحت
 گلوی آن پسر را بجه کرده متالجه نمودند و آن پسر بنام پور شهباز معروف بود
 و ممالک در زنجان میزیست تا از اینجهان در گذشت و جهت با چنین جلال و عظمت
 و ایزد و ظن همه صیت عظمت و قدرتش مضامین گشت و نامش را در آنجا خود جز
 بتعظیم یاد نکردند و حکمران هم بطیخ از تعظیم و تکریم بود تا چون نهای حضرت
 باب اعظم در شیراز مرتفع شد و بدین طریق که در بخش دوم شرح دادیم بسبب
 حجت بر حجت او بفرقان و اینجهان صبح فخر گردید و تمام اصحاب و پیروانش هر
 ظن این امر قرار گرفته و بزنجان بقلم اعلیٰ حسب تطبیق عهد اجددی بنام ارض
 اعلیٰ حسی گشت و اصحاب بنصرت آنمظلوم قیام نمودند و نمودی از ایمنان در قلعه مازنیان
 بنصرت و صداقت پرداخته بشهادت رسیدند و در زنجان محسنت شیخ محمد که بعلی

ایمانی که در زنجان بودم و تالیف تلك السادة را در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهل زنجان
 که میگفت لشکر اسلام بقدری از بایه دره اس بودند که شبی دوهزار نفر در یکی از سنگرهای
 که ازنی و چوب مرتب بود بودند درین ضمن محض عبور گریه متذانی از آن نیها برخواست
 این دوهزار نفر هیچکشان کردند که لشکر بایه است تمام در برابر نهادند و همه روز این
 لشکرها خالی بود
 تاریخ عیقلی میرزا اعتماد السلطنه

شیخ‌معلی نوشته اند بدست مهاجین و اعداء گشته شده و تقریباً مدت نه ماه مفاخرات بطول انجامیده قریب دوهزار تن از اصحاب در سنگرهای مرهمه نورد گنازه خود که هر يك را بنامی از اسماء الله مسمی داشته شبها بیادریان و یا حنّان و یا منان و یا صاحب الزمان و امثالها ندا نمودند در مقابل افواج عظیمه دولت و ابرو و جنگجویان ملت پای ثبات و استقامت فشر دند و صنعتگر نشان در ساختن آلات و ادوات حربیه صنعت و قدرتی عجیب نشان دادند چنانچه حاجی کاظم نام تویبی ساخت و نبی از مؤمنین که بکدست در بدن نداشت آنرا بندیش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز

حقیر در دار الخلافه در منزل محمود خان کلاتر خدمت ایشان رسیدم و آنجناب مجبوس بودند بجهت اخلاص کیشی آنحضرت میفرمودند فلانی من مالانی بودم چنان مغرور و زبر دست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سیدبقر رشتی که ظاهر او را حجة الاسلام و اعلام عامایش میدانستند و چونکه سبک من در اخذ مسائل درین اخبارین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقیها داشتم مردم فریادی شدند بمحمدشاه مرا بطهران خوانست آمده کتابهای مرا دید و مطالب مرا فهمید گفته سید را نیز مطالب تا آنکه گفتند نمائیم بنا هم شد بعد چون ملاحظه فرمود آنرا نمود موقوف داشت خلاصه آنکه با همه غرور همینکه خیر ظهور آنجناب بمن رسید و بقدر يك صفحه كوچك از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشانرا نمودم و حاقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از ایشان دیدم هر گاه انکار میکردم انکار حثت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلابه اطاعت آنجناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آنسید امکان بر آمدم منجمله آثار سعه ایشانرا مروج شدم و نبی

اردو را نشانه زدند و داس های برنده اختراع کرده افراد اعدا را مانند زرع درو کردند و شجاعت و شهادت دوخواهر که یکی شاه صنم ملقب برستمعلی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است و بیم و هراسی که از شجاعت اصحاب در قلوب زنجانیان نشست سالها در قلوب اختلاف و اعتقابشان برقرار ماند و عاقبت جناب حجت با قریب یک هزار و نصد تن از اصحاب بشهادت رسیدند و بقیه از ذکور و اناث دستگیر اعدا گشته خانه حجت بتصرف دشمنان درآمد و این واقعه در سال ۱۲۶۷ وقوع یافت و مردان اسیر را غالباً در زنجان بغایت قساوت هلاک کردند و دین محمد نام را که جناب حجت حاکم بر کل اصحاب مقرر داشت دور سر خمیر گرفتند و روغن داغ

از کشیدن قلبان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند بحدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلبان نمی کردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و بشاه و وزیر عرض نمودند و چونکه ایشان از قدرت و مطاعیت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس بمن اخلاص دارند لهذا واهمه کردند که مبادا من حضرت را از دست حضرات بگیرم پنجاه سوار فرستاده بودند بیخبر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی بطهران بیاید من احوالم ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست مختصر عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است فرمان شما چیست آیا بطهران بروم یا اینکه با ایشان منازعه نمایم فرمایش فرموده بودند بطهران برو لهذا آمدم و الحال مدتی میباشد که محبوس میباشم و همینکه حضرت بجا کو وارد شدند تعاقب مبارکه که بسر افرازی من صادر فرمودند که بحق حضرت خداوند قسم یاد میکنم سؤال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت تملین حاجی میرزا جانی



سرای سنگی زنجان مربوط به صفحه ۱۸۲



سرای حاجی میرزا معصوم در زنجان
مربوط به صفحه ۱۸۲

کرده بر فرقی ریختند و بدین طریق زجر و عذاب نمودند تا بشهادت رسید و از آنجمله شصت و شش تن را نیزه ییج کرده مقتول ساختند و اجسادشان سه روز در میدان مطروح بود آنگاه بدستور حکومت در طرف غربی شهر بیرون قلعه بخندق ریختند و چهل و چهار نفر را مفلولا بطهران کشیدند و ناصرالدین شاه فرمانداد که فوج زنجان آنان را بقتل رسانند و همینکه سربازان بصدد قتلشان برآمدند ایشان بیک صدا شهادت برتوحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه هدی داده عقیدت و ایمان خود را نسبت باسلام و تشیع گوشزد اعدا نمودند و لشکریان از اقدام بقتلشان تانی کردند پس بحکم شاه فوجی دیگر مأمور شدند و همگی را با شمشیر و نیزه تفنگ کشتند و اجسادشان را بگودالی ریخته با سنگ و خاک بینداشتند و فقط یک نفر از آن چهل و چهار تن آقا نجفعلی نام نجات یافت چه که صاحبمنصبی ترحم کرده او را رهایی داد و سالها در پرتو انوار ابدی زیست و آخر الامر بنوعیکه در بخش ششم میآوریم شربت شهادت چشید و جناب حجت در حین شهادت تقریباً چهل سال داشت و مدت اقامت و ریاستش در وطن هفده سال شد و او را قلمتی متوسط و همگلی سمین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وقور و مهیب و بیانی مؤثر و فصیح و شدت تقوی و شجاعت و قوت جسمیه و روحیه بود و توقیعات مفصله از قلم اعلی در جواب مسائل او صدور یافت و مسجد و خانه مسکونه او و تمامت محله اصحاب زنجان را سپاه دولت باصابت توپ و غیره باسطح زمین یکسان ساختند چنانکه آثار مخروبه از آن برجای ماند و مدفنشان بنوع کامل معلوم نیست و بعد از مدتی خندق شهر را پر کرده حصار را برداشته بر جای آن ابنیه بنا نمودند و جناب حجت را برادری بود ملا اعلی نام که در خاتمه امر قلعه اسیر اعداء گردید و دو زن دائمه داشت دوم که زنجانیه و خدیجه نام بود در هنگامه جنگ گلوله توپی بار و بیگانه طفل رضیعی که در بغل داشت رسید و مادر و فرزند در خون طپیده هلاک شدند

وزن اولیادش سلطان خانم تاجرزاده سه دایه بود که با پنج دختر و یک پسر محمد حسین نام
و بازن منقطعه حجت که فرزند نداشت پس از ختم واقعه جنگ موجود بودند و اسیر و
دستگیر گشتند و همگی سوار بر شتران ملکی حجت شهید بطهران تبعید و چندی بخانه
محمودخان کالندر توقیف شدند و در آنجا بزیارت جناب طاهره که محبوس بود رسیدند
آنگاه نشسته بر کجاوه اسیراً بشیراز رفتند و سالیان دراز در آنجا ماندند صفار
کیار شدند و از ایشان عائله وسیعاً تأسیس گشت و چون یکی از دختران حجت را
میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بزنی گرفت و میرزا حسین ابن حجت را مستخدم مقرب
خود نمود از اینرو بر آنعائله مظلومه دیگر ستمی واقع نشد و نیل زرندی نوشت که
پسر اصغر جناب حجت که مهدی نام داشت در شیراز فوت شده مدفون گشت و بالجمله
بنوع مذکور قسمت مهم از بایبان زنجان مقول و برخی متواری بلاد اخری و جمعی
در آن بلد و اطراف بغایت خوف و احتیاط کتمان عقیدت نموده از سطوت و تقاب
نصر الدین شاهی ابراز مکتون خاطر نتوانستند و اخلاف شهداء چنان متوحش و
و متزلزل و بیخبر باقی ماندند که از استماع کلامه بایی پریشان میشدند و با آحاد اینطائفه
معاشرت نکردند و نسبت خویش را مکتوم داشتند و در اطراف و توابع زنجان نیز
بعضی از این طائفه بودند و در غایت ستر و خفا زیستند و اینک در شهر تاریخی زنجان
آثار مخروبه خانه و مسجد جناب حجت و قلعه و محله اصحاب نمایان و از مقتل
و مدفن اعضاء مقطعه شهدا جز محل تقریبی معلوم نیست
و از شهداء زنجانی آقا حسین سربازی از اخلاص کیشان جناب حجت بود
و در هنگامه زنجان حضور نداشت و همه جا با یگانه و بیگانه سخن از این امر گفته
اسرار بدیعه را بر احدی نهفت تا در فتنه عمومی بایه به سال ۱۲۶۸ مأموریتی از
جناب دولت بشیر نزد بسافت و چون اخذ و قتل بایبان بموجب امر شاهی در همه
نقاط ممالک عمومی گشت و بر احکومت آنجا بنوعی که در بخش لاحق میآوریم گرفتار

کرده بالاخره در روز سوم رجب مقابل درب حظیره ما را بدهن توپ بسته شهید نمودند
و از شهداء زنجانى آقا مرتضى را ضمن شهداء سبعة طهران آوردیم و برادرش
حاجى سيد کاظم نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتم تاجرى معتبر بوده در شیراز
بفيض لقا و ايمان فائز گشته از حضرت انگلك نجست تا در موکبش باصفهان وارد
شد و نیل زرندى ویرا از شهداء قلعه مازندران یاد نمود و حاجى میرزا جانى شرحى
از انجذاب و انصافش نقل کرده آن احوال را موجب سرعت ارتحالش در اصفهان
نگاشت

وما در بخش ششم نیز جمعى از معارف اخلاف اصحاب حجت و مشاهیر
مؤمنین را شرح احوال میآوریم از آنجمله میرزا محمد على طيب والدش حاجى
میرزا معصوم طيب از اجله سادات و مورد تکریم و اخلاص اهالى بود و مردم بلد و اطراف
بزیارتش تبرک و شفا میجستند و پس از وفاتش که در اوائل فجر ظهور شد بقعه مرقد
را که خلف مذکورش بنا کرد مزار قرار داده و اسطه استجابات دعوات داشتند و میرزا
محمد على برجای پدر مستقر و صاحب جاه و عزت و مقام و طبیعى جلیل القدر
و محبوب و متمول و کریم و ملجأ آنان شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم چون
حضرت اعلى را بزنجان در کاروانسرای ارئى پدرى وی نزول و اقامت دادند تشریف
زیارت و ايمان یافته حضرت و عده شهادت در حقش فرمودند و پس از شهادت کبرى چندی
در همدان و کرمانشاه مقیم و با اکابر مؤمنین خصوصاً ملا عبدالکریم قزوینى معاشر
گشت و تتمه احوالش در بخش ششم مینگاریم

حرف السین والشین سنگسر و شهر میرزاد دو قصبه واقعه تقریباً در چهار
فرسنگى شمالى سمنان قبل از طلوع فجر هدى حاجى ملا باقر عالم و واعظ سنگسر
اهالى را بقرب ظهور بشارت داده از قتن آخر الزمان انذار کرد و ملایان را بنام
علامه السوء خواند اقویاء مترقین جائزین اتباع دولت قاجاریه را اعتقاد بنى امیه

یاد نمود چندانکه بالاخره پیشوایان انام بمدد حکام ویرا از سنگسر اخراج کردند
و بشیر از رفته سکونت جسته بزیت تا پیک اجل رسیده در گذشت و ملا اسمعیل نام
زاغه وارد شده جمعی از اهالی دو قصبه را بطریقت تصوف در آورده حلقه ذکر و
سرودی فراهم ساخت غالباً اشعار وجدیه ملای رومی را ورد خواندند و مردم
درباره شان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و کربلایی ابو محمد
نام مالک اغنام و کربلایی علی کلاه دوز و آقامیرزا احمد و آقامیرزا محمد علی
سنگسری امام زاده قاسمی الاصل شه میرزادی المسکن و غیرهم از آن جماعت بودند
و کربلایی علی و کربلایی ابو محمد مذکور که مابین اهالی سنگسر بصفاء باطن
و مقامات رفیعه روحیه شهرت بلیغه یافتند مردم را بمعارف الهیه و اخلاق و اعمال
مرضیه رهبری کردند و بشارت بقرب ظهور صاحب الامر دادند و بانتظار سال ۱۲۶۰
روز گذرانند حکایت است که حتی خیر دادند سید علی بارایت سوداء از خراسان
بر خاسته از آن طریق بمازندران خواهد رفت وهم جمعی کثیر را مستعد و منتظر
ساختند که حین استماع نداء شتافته در رکاب حضرت موعود بنصرت و خدمت
پردازند و آقا میر محمد علی مذکور از اجله سادات و علماء معروف و نزد مردم
سمنان و حدود مازندران برفعت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده
آثار عجیبه و احوال غریبه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در
عراق عرب شده نزد شیخ احسانی تلمذ نموده بعد از مراجعت بایران سالیان دراز
در شه میرزاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن
ملجأ و ملاذ انام گشت و ابناء و بنات و بستگان کثیره در دو معموره مذکور داشت
و بهدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً بقرب ظهور قائم
و قیامت و فوز بفیض شهادت منتظر ساخت و علماء و فقهاء موجود را اعداء حضرت
موعود بیان کرد و لاجرم ملایان و اتبائشان بتعرض و اینا پرداختند و بالاخره در

سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب بهزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد معتبر که ائمه اطهار بکربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بینان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بطنانی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه بکربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسر آقا سید احمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سر چشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش بر آید و من افسوس که عمرم با آخر رسید و مقراض پیری رشته سعی و حرکت را قطع نمود و از وصول باین سعادت محرومم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که درک ظهور نموده فائز بشهادت و سعادت موفور میگردد و دستها بیلا بر افراشته درباره وی دعا کرد که در این مدعا بداء نشده وقوع و تحقق یابد و در آنشهور اخیره حیاتش همی بدوستان و آشنایان مزده حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه بهفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را بکوتاهی ایام بقیه عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود بسال ۱۲۶۳ از اینعالم در گذشت و پسرانش جسد و یرا بخاک سپرده عودت بوطن کردند و آقا سید احمد بر جای پدر بنشست و بریاست دینیه و سمت آقا زادگی استقرار گرفت و مردم آنحدود و اطراف مازندران باو صفاء عقیدت و اخلاص و ارادت جستند و عمر کربلائی ابو محمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع بجهان دیگر

رفت و در آغاز که آوازه قلعه طبرسی بسمع اهالی سنگسر رسید درحالیکه تحیر و تفکر و تأمل داشتند زنی بشوهرش گفت این همان واقعه ایست که حاجی ملا باقر مکرراً بما گفت و نصرت اصحاب قائم فریضه هر فردی میباشد پس زاد سفر تهیه کرده شوهر را بقلعه فرستاد و بتشویق و تأکید کربلایی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفر علی با بستگانش بدانسو رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خیر شهادت پسر جوان شنید بحمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده گفت الحمد لله برای پسر م عروسی کردم و بیگانه و خویش ویرادیوانه خواندند و جفا راندند و تا چند سالی بعد از واقعه شهادت عظمی در سنگسر

آقا سید احمد با دو برادرش میر ابوالقاسم و میر ابوطالب و عمش میر مهدی با پسرش سید محمد و دامادشان میر ابراهیم و جناب ملا علی اکبر مقدس پیشنماز و برادرش ملا حسنعلی و جناب ملا علی محمد پیشنماز و جناب ملا صالح پیشنماز و ملا علی اصغر عارف و ملا محمد رضا و ملا صفر علی عارف و پسرهای کربلایی ابو محمد سالک صاحب کشف و کرامات ابوالقاسم و محمد علی و دو برادر عباس علی و عبدالجبار و حسینعلی پسر اسمعیل مشهور بترک و محمد مهدی و عبدالعظیم و علیخان و محمد رضی و کربلایی اسمعیل مقدس و ابراهیم سیف الدین و ابراهیم لاغری و سید علی زرگر که از ابتدای گرسنگی از قلعه بیرون رفت باغواهی مجتهد معروض شد از اهل امامزاده قاسم میر محمد علی و کربلایی ابراهیم پسر ملا شجاع و علی احمد مقنی و میر جبار آسیابان او هم بیرون رفت تقلید سید زرگر کرد از اهل شهر میرزااد جناب ابو رحیم و کربلایی کاظم مؤذن و کربلایی احمد شکارچی مشهور بجاشمی آنانکه معاهده کرده بودند اهل شهر میرزااد بودند که عهد را شکستند مگر سه نفر که ذکر شده ایشانشی نفر از اهل سنگسر آمدند از نوشته آقا میرزا ابوطالب شهرزادی بقیه السیف

باقی ماند و در خصوص بشارات آنمرد روشن ضمیر راجع بظهور اعظم ایمنی روایات و حکایاتی نزد اهالی شهرت گرفت و نیز محمدعلی و ابوالقاسم پسران کربلایی ابو محمد که پدر آرزوی شهادتشان را در رکاب حضرت حجت داشته بنام عروسی پسران میخواند بقلعه پیوسته بعداً بشهادت رسیدند و بالجمله در آن دو قصبه از پسران و بستگان آقامیر محمدعلی که اینک شرح میدهم و از مذکورین و غیرهم انبوهی بایمان بدیع پیاراستند و بنصرت برخاستند چنانکه دو قصبه بنام مرکز بابی سمر گردید و جمعی از ایشان در قلعه مازندران بشهادت رسیدند و برخی مستخلص گشتند و گروهی از مالاها و اتباعشان معرض و معارض و منحرف شده بمضادت و مخاصمت قیام کردند چنانکه بیشتر از آن امور در طی واقعات مازندران در بخش سابق نگاشته آمد و مهمترین بایبه آنجا خاندان آقامیر محمدعلی مذکور بودند که بمنزله پیشوا و مربی و مروج جماعت و عقیدت شمرده شدند و اجمالی از کیفیت ایمان و احوالشان چنین است که چون جناب باب و اصحاب پس از واقعه قتل خسروی قادی بکلایی و عقائدات در جنکل بعقبره طبرسی وارد شدند و ذکر با بتقاص خون برادر باتفاق جماعت قادی بکلاییها و قوم و عشیرت و غیرهم باصحاب حمله برد و آوازه گیر و دار در آن اطراف پیچید آقامیر ابوطالب بن آقامیر محمد علی برای انجام دادن بعضی از امور خود بعلی آباد رفت و در آنجا قصه ورود اصحاب ببنار فروش و واقعات تا طبرسی را شنید و تشنه تحصیل اطلاعات در خصوص این امر گردید و از حال سه تن از علماء بایبه اول و دوم حاجی محمد و شیخ عیسی از عراق عرب و سوم از اهل قزوین که متفقاً بعزم التحاق باصحاب خویشان را بعلی آباد رسانده از بیم اشراق قادی بکلای در محلی اختفا و انزوا داشتند تا لدی الاقتضا بقلعه روند بواسطه بعضی از محارمش خیر یافت و کس نزدشان فرستاده اطمینان داده راضی بملاقات خود ساخته بدیدارشان شتافت و در خصوص امر بدیع و مقاصد اصحاب سوالات و تحقیقات نمود و شی از

ایشان ضیافت و مہربانی کرد و روز دیگر ندبیری نموده هر سه را تغییر لباس داده
بزی تجار در آورده بر استر سوار کرد و خود نیز با جمعی از مخلصین و محارم
باتفاقشان از وسط بازار علی آباد و از بین انبوه قادیانها گذشته بسوی طبرسی
رفتند و سلامت وارد شده بملاقات بنبالباب و اصحاب رسیدند و آنجناب در باب

در تاریخچه که آقا سید محمد رضا در تفصیل احوال خانواده شان نگاشته و
بخشش موجود است پس از ذکر فوت پدر در کربلا و ورود برادران بوطن چنین
مضطور استت و والده از اخوان پرسید که آقا چه خبر دادید عرض کردند چنین
فرمود که شما نورددگان در ایام مرض مشقت بسیار برایم کشیدید و در مقام جزاء
از خدا می طلبم تمام شهادت را که همیشه برای خود آرزو کرده مسئلت مینمودم که
در رکاب صاحب انزه بن عجل الله فرجه شهید شوم و محرم وفا نکند اینک بزودی زود
قسمت شما گردد چه که آقا آنرا و همچنین حضرت را در کربلا دیدند و اقبال
کردند و والده از استماع این خبر ساکن شده از جزع و فزع مساکت گشت و بعد از
دو سال واقعه ورود جناب اول من آمن و اصحاب از خراسان و قضیه طبرسی واقع شد
و جناب اخوی آقا سید احمد و دو اخوی دیگر آقا میر ابو القاسم و آقا میر ابو طالب و
عمو آقا میر مهدی با شوق و ذوق و شکر و دعا و نداء که انشاء الله سعادت ما یاری کند و
در رکاب حضرت صاحب الزمان شهید شویم و جان و مال نثار کنیم برخاستند و چون
عازم قلعه شدند اهل شهر میرزاد از ملاها و روسا نزد اخوی آمده عرض کردند که
که شما آمینید و در بین ما از هر جهت اتقی و افضلید چون به زندران برسید هر چه
بر شما معلوم گردد بنویسید تا بر ما هم واضح و روشن باشد جناب اخوی فرمودند
که شناختن اسر حجت بر هر نفسی که خبر قلم را بشنود واجب است نظر بحديث
صحيح چنانچه امام علیه السلام از جمله حدیث رايات خراسان و آنکه بشناید اگر باندارید



آقا سید محمد رضای شهیرزادی
مربوط به صفحه ۱۹۰



مربوط به صفحه ۱۸۸

مقاصد حقه خویش و تعدی و هجوم اهلی مرزداران ده منتی بتحصن در آن مقبره
گردید برای آقا سید ابوطالب شرح و بسط داد و در ضمن بیانات تقریباً بدین عبارت
گفت در سبزه میدان شدت بر ما هجوم نمودند و چند نفر از اصحاب را شهید
کردند و تیرهای بسیار برای من انداختند بنوعی که لباسهایم مشبك شد و ای گولدها

بسیه بر روید هر چند روی برف و یخ باشد ایشان عرض کردند بای آنچه فرمودید
حق است و تکلیف شیعیان چنین میباشد لکن چون جناب شما امشب میروید و
آنچه بر شما معلوم گردد مرقوم مینویسیم همینکه ثابت شد که امر قائم علیه السلام است
باید اطاعت کرد و فتنه شد انبوی فرمودند بسیار خوب ما میرویم لکن بعد از ثابت
شدن بشما مینویسیم و همه شما عذر و پناهه میآورید و اجابت نمیکنید جواب گفتند
استغفر الله شما بنویسید البته اجابت مینماییم باری گفتگو از قرآن و احادیث داله
بر ظهور بسیار شد و همه گفتند یقین است که ما باید امر حجت را نصرت کنیم و جان
و مال را در رکابش نذر نماییم و فردا در هنگام سوار شدن و در آن کردن و مفارقت نمودن
چه گذشت ایان از شرح تله و زاریها و پشیمانی و بیقرار پها عاجز است از جابه و الهه
بکلمه تکلم فرمود که جسمه بزرگ و روح مسرور گردید آن کلمه اینکه ای نور چشمان
دپاره جگر من مرا نزد جد خود قائم زهرا رو سفید کنید من برای شما مادر
بدی نبودم و مشقت بسیار از هر جهت کشیدم حق مشقتم را ادا نمائید تا شیری که
از پستانم مکیده آید بر شما حزن باشد و چنانکه پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش
بجوار رحمت الهی اداء حق خویش را نموده دعا کرد که در پای رکاب حضرت
بشهادت فتنه گردید من نیز دهنمیکم و اداء حتم را از شما میطلبم که تا جان فدا
نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمائید باری بماندندان
رفتند و وارد مقبره شیخ طبرسی شدند و بخدمت آن بزرگواران رسیدند و بعد از

هیچیک کارگر نگشت فقط چارپاره بصورتی اصابت کرد وبا انگشت دست جانی از صورت را که صدمه یافته بود نشان داده فرمودند برای این بود که خدا نخواست من در آن موقع هلاک شوم و همینکه بکاروانسرا رسیدم وشال را از کمر بلز کردم بقدر يك من گاوله و ساچمه بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوطالب متأثر و

سئوال وجواب آثار و آیات را که دلیل وبرهان از برای خلق و بیان حضرت رب اعلی است که جناب ذکر و حضرت قائم بودند دیدند وشکر خداوند عالم را بجا آوردند وبسیار مسرور شدند ومنزل گزیدند تا آنکه در روز آخر شهید شدند باری آنچه بر او معلوم شده بود برای اهل شهبیر زاد نوشت که الحمد لله حضرت قائم که ما شیعیان ومؤمنان انتظار ظهورش را میکشیدیم باینفات وآثار بکه مثل قرآن است ظاهر شد وحقیقتش ثابت گردید وبر همه شیعیان وشما تکلیف است که بیاید داخل این امر شوید و حضرت قائم را نصرت نمائید و باید تا مجرم خود را برسانید که اگر هر کس نیاید قضی الامر وبعد ایشیعیانی دست میدهد وفای بعهده نمائید که آمرزیده شوید والا هالك میگردید هر که باشد و این بنده مکتوب را بایشان رساندم خواندند و هر يك عذری آوردند گفتم شما زود عهد را شکستید ومثل شما بامثل کوفیان موافق گردید زیرا که محک ظهور قائم بعیان آمد و لذا فتنه بسیار است و اینفانی خود عزم رفتن بمازندران نمودم ولی والده فرمود صبر کنید تا عریضه عرض کنم وجواب رسیده تکلیف معلوم شود وعریضه این بود بعد از حمد وشکرو ثنا این کمیته شنیدم که اصحاب را امر بمواسات فرمودید ومن چهار پسر داشتم و سه تن را فرستادم و این از حد مواسات گذشت حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم البته روانه میکنم و اگر از برای خدمت وعصای پیری این کمیته باشد نیز اطاعت میشود و هر چه مصلحت آن بزرگوار است بفرمائید و جواب عنایت فرمودند که این يك برای خدمت شما باشد انشاء الله از اصحاب محسوب اند و در حقیقت با ما میباشند .

منجذب و مؤمن گشت و اجازت گرفته عودت بشهمیرزاد نمود و برادر مهترش آقا سید احمد را آگهی داد و منتسین خود و اهالی را از امر بدیع باخبر ساخت و لذا جمعی از مردم مخاص بقاعه رو آوردند آنگاه بمازندران شتافت چه در مقبره طبرسی احتیاج اصحاب را بخوراك و پوشاك مشاهده کرده دانست که در مشقت شدیدند و در آنشی که خسرو قادیکالائی بقتل رسید تعامت اموال و اشیائشان بتاراج رفت فقط چند رأس استر و الاغ باقی ماند و آقامیر ابوطالب آنها را بمازندران برده بفروخت و خوراك و پوشاك خرید بقلعه مراجعت کرده تسلیم اصحاب نمود و از آنگاه در قاعه استقرار گرفت و چون ایامی گذشت و از برادرش آقا سید احمد خبری باز نیامد مضطرب و محزون شده روزی از آقا رسول بهنمیری که در محضر قدوسی ایستاده بود استدعا نمود تا از قول وی بحضرتش چنین معروض داشت که برادر مکرم آقا سید احمد معهود بود بقاعه شرفیاب شود و خبری از او نرسید آیا خواهد آمد یا نه و دستور مبارک چیست جواب فرمودند بلی در آنطرف کوه ماندند و آقا سید ابوطالب درخواست نمود که او را بطلبند و حضرت تبسم کنان فرمودند البته برای امر حق خواهند آمد اگر ایشان برای نصرت نیابند که خواهد آمد و چند روزی بیش نگذشت که آقا سید احمد بقصد اینکه بنفسه تحقیقات کلامه نماید بسابرا در دیگرش آقا سید ابوالقاسم و عمش آقا میرمهدی و شوهر خواهرش میرابراهیم عزام قلعہ شد و جم غفیری از اهالی شهمیرزاد و سنگر و نیز از اهالی دو قریه چاله زمین و کفشگر کلا مازندران از جهت شدت اعتماد که بعلم و صدق و تقویش داشتند خواهش نمودند که بعد از ورود بقاعه و اطلاع بر حقایق احوال بایشان اخبار و کشف استار نماید و در روز چهارم بقاعه درآمدند و با حضرت قدوس و جناب باب الباب مکالمه کرده از بیانات و مقاماتشان کاملا پی بحقیقت امر بدیع بردند و در قلعہ استقرار جسته با اصحاب همراز و هم پرواز گشتند و بعضی چنین گفتند که در آغاز

ورود بقاعه اولاً در یک شب تمام از آغاز تا انجام با صاحب محب و ربه و منافره نمود
و روز بعد بانفاق جمعی از ملازمین سواد کوهی مانند ملا میرزا بابای کردون و آخوند
ملا بابای کشکابی و ملا نادعلی و غیرهم با جناب باب بمباحثه و محاجه پرداخت
و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سؤال کردند و جواب شنیده ملزم شدند و روزی
دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند
برای هر مسئله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده بشکرانه نعمت
الهیة و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصّله در باب حقیقت امر بدیع برای ملازمان
و طالبان حقیقت از اهالی معصورات سابق الذکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و در
ابلاغ امر با آن حدود صرف جهد و بذل همت نمود و لذا جمعی بقاعه وارد شده با صاحب
پیوستند و گروهی بعد التحاق بر آمده بد آنسو رهسپار گشتند ولی از جهت حضوریت
اصحاب و ممانعت اردوی دولت و رود نتوانستند و بعضی دیگر بعزت خوف از قوای
دولت و جمعیت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل صادر از علماء ضعیف و رخوت یافتند
چنانکه ملاعلی اکبر مقدس امام جماعت و برادرش ملا حسنعلی و ملا صالح و ملا
علی محمد پیش نماز بانفاق آقا سید محمد مجتهد معروف بنا دو بیست تن عزیمت التحاق
با صاحب کردند ولی چون خیر محصوریت رسید نرسیدند و فتور آوردند و رسید مجتهد
معرض گشته موجب تعرض و ایذاء احباب گردید و با چنانکه آقا سید احمد با دو
برادرش آقا سید ابوالفاسی و آقا میر ابوطالب و نحو و دامادش جمعی از ارادتمندان
مخاص در قاعه بماند و فقط برادر اصغرش آقا سید محمد رضا که در آن هنگام بالغ
حدود نوزده سال بود حسب دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن
زیسته بقاعه نرفت و در ایامی که هنوز دخول و خروج قاعه مبر بود با مساعدت
بستگان خوراک و پوشاک و دیگرهایحتاج با صاحب رساند و آنان در طول مدت
مخاربات قلعہ بنصرت کوشیدند و در محاربه نهم ربیع الاول آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب

هر دو با صابن گاو له عجر و ج شدند و یک دست آقا سید احمد بگدوله توپ قطع گردید
و آقامیر ابوطالب جناب باب را چون هدف گاو له شدند بمساعدت چند تن دیگر از
اصحاب بقعه بردوسیس در موقعی که حضرت قدوس را در اردو حبس کرده می بستند
آقا میر ابوطالب از مشاهده آن حال بی طاقت شده خوبشتن را بر آن حضرت افکنده
خطاب بمأمورین چنین گفت تا جان در بدن دارم ممکن نیست این بزرگوار را
ببندید پس او را چندان با چوب و مشمت و نگزدند که از هوش رفت و او را عمریان
کرده فقط پیراهن و شلوار را دریده بر بدن گذاشتند و از شدت عطش آب طلبید
و کسی آب نداد مگر بکتن از اعداء کوزه آب آورده بلبش نزدیک نموده گفت
بنوش و همینکه خواست بنوشد آنظام کوزه را باب خود برده نوشید و گفت مگر
هنوز سیراب نشدی و بقیه آبر را بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوالقاسم و آقا
میر مهدی و میر ابراهیم در مذبحه عمومیه دور مانده بشهادت رسیدند و فقط آقا
میر ابوطالب مستخلص گردید چنانکه به تفصیل در بخش سابق مسطور داشتیم و بیان
واقعه فاجعه مذکور را آقا میر ابوطالب در تاریخچه که بیادگار گذاشت چنین
آورد که بعد از خاتمه حرب و قتل عام اصحاب چون حضرت قدوس بمنزل شاهزاده
مهدیقلی میرزا حسب بیاعش رفتند فراموشی نزد اصحاب آمده این عبارت گفت
من از طرف حاجی (حضرت قدوس) آمدم که هر که خواهد بامن بیاید و عده از
اصحاب که از آنجمله آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب بودند رفتند و همینکه نزدیک
سنگرگاه اردو رسیدند سپاهیان هجوم کردند و آقا میر ابوطالب مدافعت و مقاومت
خواست و آقا سید احمد منع نموده گفت ابد اذفاع نکنید و حتی دست حرکت ندهید
و سپاهیان هر دو برادر را دستگیر کرده اسیر بسواران فوج اصائلو دادند تا هر دو
را در لای حصیر و نمند پنهان نمودند که بفروشدند در چنان حال و موقع که حضرت
قدوس و اسیر بوده کار اصحاب نیز بشلیک تغذات و نیزه پیچ انجام پذیرفت و میر غضبان

و فرایشان هر مکانی را تفحص کرده مابین کشتگان مانند برك خزان رویهم ریخته میگشتند تا هر مظلوم مطروحی را که رمقی دارد باشد عذاب بقتل آرند آقاسید احمد فریاد زد که ای خلق غافل آیا شما را در حق ما چه خیال رسید اگر نصرت حق نمیکند لا اقل ساکت مانده ظلم و تعدی ننمائید و سربازان سخنان شنیده بشناقتند و چوبهولگد بسیاری بر او نواختند و بیکدیگر همگفتند آیا این چه حکایتی است البته این نفوس را سحر کرده اند که از جان شیرین خود چنین میگردند و آقا

زوجه آقاسید احمد هازندرانی بود و در قریه چاله زمین منزل داشتند و همه ساله در پائیز ورود بمنزل خود میکرد و در بهار بشهمیرزاد تشریف فرما میشدند و در سه سته قبل از ظهور جناب آقا بساری تشریف بردند حاجی ملا تقی از اهل ساری او را نهار دعوت میکند ایشان اجابت دعوت نموده تشریف میبرند منزل حاجی ملا تقی حاجی مذکور خیلی خوشحال و خرم شد جناب آقا را تکلیف بتالار فوقانی نموده تشریف فرمای نوی اتاق شد تمامی ظروف طلا و قلیان و سرقلیان همه طلا با مروراید درست کرده قالیچه های ابریشمی رنگ رنگ جناب آقا از حاجی سؤال میکند اینها مال کیست و چنین فرمود جناب حاجی چرا مال فقرا و ضعفا را اینجا جمع کردی فقرا گرسنه و برهنه شما مال مردم را زینت دنیای خود درست میکنی میگوئی اینها مال من است زمین شخم کردی زراعت کاشتی یا بیل زدی اینگونه تجملات حرام و نشستن همچو خانه ها حرام است نعلین را پوشید از پله ها پائین آمد راه منزل خود در پیش گرفت آمد بمنزل و علمای شهر بوعود حاجی حاضر شدند محض زیارت جناب آقا سید احمد دیدند نیست از حاجی پرسیدند چه شدند جواب داد آقا را صداع عارض شد نیامدند مریض شدند این کینه دیرینه در قلب او جا گرفت تا مقدمه قلعه بر پا شد و آقا محمد دانی سنگری از طهران بمهدیقلی میرزا

سید احمد بشدت گریسته از آنظالمان تمنای شهادت خود نمود و سر یازان نیز از حالت و رقتش بگریه شدند و در این هنگام میر غضبان اطلاع یافتند و باسر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای برهنه بازوان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلواری با ایشان باقی گذاشته بودند بقتلگاه شهداء حاضر ساختند و عمامه آقا سید احمد را از عقب آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده بمیر غضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سئوالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میر محمد علی شهیر است و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیقش آقا محمد سنگسری معروف بدائی از ارادتمندان آن سید شهیر وداع و توصیه کرده اسامی آقا زادگان را باو داده سیرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سید احمد در مقابل ایستاده جواب سئوالاتی

نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبادا مومی از سر مبارکشان کم شود پس از غلبه نمودن تحت الحفظ بطهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری بآدمهای خود سفارش نمود که مواظب این دو نفر باشید تا من از بار فروش برگردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را بردند بیار فروش تحویل سعیدالعلما دادند بمحض رفتن مهدیقلی میرزا حاجی ملاتقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سید احمد را گرفتید چه کردید بیاورید بینم آن بزرگوار را بردند پیش آن ظالم چه شماتت ها که نمود و ناسزا ها گفت و با آنظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلا بساری برگشتند نعش اطهر او را نزدیک حمام دیز آباد دفن نمودند مهدیقلی میرزا از بار فروش برگشت و بآدمهای خود بنای بدگوئی گذاشت و جناب آقا میر ابوطالب را مرخص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای زکریا نوه زکریا برادر خسرو قادی کلامی منزل خود شدند

بکمال قوت و جرئت داد ملایمت نموده بدو گفت چطور است که شما فهمیدید
وایشمه علماء بزرگ در عرب و عجم نفهمیدند و او چنین تهریر کرد که اولاً امر دین
تحقیقی است نه تقلیدی ثانیاً دو سال قبل در نجف اشرف از آقا شیخ محمد حسن

فراشبازی بآدمهای خود امر کرد آنجسد مطهر پاره پاره را با لباس دفن
نمودند ملا زین العابدین باینفانی گفت بیا برویم بار فروش فراشبازی گفت آخوند
بیعقل شاهزاده امر کرده بود که ایشانرا برداری بیری و بولایت نرفتی تا که امروز
برادرش را ملا های ساروی کشتند او را میخواهی بگیر ملا های بار فروش بدهی
گفت شاهزاده فرموده بود بیا بار فروش فراشبازی گفت جواب شاهزاده را من می
گویم شما این سید را ببرید بولایت برسانید خلاصه آنشب را رفتیم در هفت تن
باسرو پای برهنه مگر يك كهنه نمذ تیکه که در اردو برداشتم بر سر گذاشتم خدا
میداند درین راه تاشهمیرزاد از دست دکاندار و چاروادار چه کشیدیم از سنک و چوب
زدن و آبدهن بر من انداختن هشت روز طول کشید تا رسیدیم بیای گدوگ ملا محمود
پدر ملا ابوالحسن را دیدیم گفت اهل شه میرزاد اجماع دارند در هر کوچه و سر گذر
منتظرند بحکم ملاها شما را بکشند ملا زین العابدین بسیار ترسید بنوعیکه ناسزا
بجناب اول من آمن گفت من باو گفتم بانو نمی آیم تو خود تنها برو بسیار خوشحال
شد و رفت ملا محمود گفت من بانو می آیم ولکن شب وارد میشویم در میان آندره
تا غروب آفتاب ماندیم تا اینکه شب وارد شدیم در خانه ملا زین العابدین ایشان هم
جرئت نکردند در ماندن اینفانی رفتیم در امامزاده قاسم علیه السلام چون خانه ما
کسی نبودند اهل شه میرزاد خواستند خانه را بر سر والده و اخوی آقا سید محمد رضا
بکوبند رفته بودند در امامزاده قاسم تا دو سه سال در پی قتل اینفانی بودند خدا
آقا میرابوطالب شه میرزادی بقية السیف قلعه طبرسی
نخواست

(صاحب جواهر الکلام) مسئله از مسائل فرعیه را سؤال کردم جواب کافی نداد و در آنحال دست خویش را که بضر کلوله شمشال قطع شده بود بشاهزاده نشان داده گفت من یکی از سران اصحاب قلعه بودم و با قوت ایمان و یقین عقیدت تحمل تمام مسائل طاقت فرسا نمودم و آنچه از بلاها بر خود قبول کردم شاهد محسوس صدق من میباشد آنگاه بلیات و مشقات قلعه را شرح داده در خانمۀ کلام قسم داد که ویرا بشهادت رساند و شاهزاده گفت شما از اولاد پیغمبرید نه میکشم و نه اذیت میکنم و آقا سیداحمد همی اصرار داشت تا آنکه یکی از صاحبمنصبان اردو خلیل خان نام سواد کوهی دستش را گرفته گفت آقا چرا اینهمه اصرار در کشتن خود مینمائید و مهدیقلی میرزاهر دو برادر را بمیرزا سعید و اسکسی که حاکم علی آباد بود تسلیم نمود تا محفوظ نگاه دارد و او متعذر شده قبول نکرد در اینوقت شاهزاده ملازمین العابدین شه میرزادی معاند بایه را طلیده پرسید آیا این دو تن را میشناسی گفت بلی پسران مرحوم آقامیر محمدعلی هستند شاهزاده بلحن اکید شدید گفت تف کن بصورت ایشان که خود را چنین بدنام کرده اند و همینکه ملازمین العابدین بعمل پرداخت سلیمان خان نام که از طهران مأمور ذخیره حربی و حاضر بود بر آشفته بوی خطاب غلیظ نموده گفت ای آخوند... بصورت اولاد فاطمۀ زهرا تف میاندازی با اینکه خود بایی هستی و اعتراف بعین خطت موجود است و بالجمله مهدیقلی میرزا دو برادر را تسلیم میرزا محمدباقر خان قزوینی فراشبانی خود نمود و شب را در جایگاه وی بر بردند و آقا سید احمد در آنشب متحیر و متضرع بدرگاه الهی بود که با وجود مواعید و بشارت والد مرحوم چه شد که بشهادت فائز نگردید و صبح روز بعد که مقرر بود ایشانرا بطرف سنگسر حرکت دهند و فراشبانی در جستجوی برای تحصیل اسب سواری برآمد در آنهنگام ملا محمد تقی مجتهد ساری (ستون کفر)

با جمعی از ملامها و طلاب بهلی آباد وارد شدند و احوال آقا سید احمد و برادرانش را از شاهزاده جويا گشتند و او در جواب گفت ایشانرا يوم پنجشنبه مرخص نمودم و رفتند ولی ملا محمد تقی تجسس و کنجکاوی کرده از مقررشان اطلاع حاصل نمود و دانست که سپرده بدست فراشباشی میباشد و با ملا زین العابدین مذکور در باره ایشان سخن گفت و او اظهار داشت که شاهزاده دو برادر را بدو سپرد تا سالماً روانه

ملا زین العابدین شهمیرزادی چندسالی پیش از ظهور در کربلا با علامه اش مجاور و از تلامذۀ سید رشتی بود و بعد از وفات سید بوطن برگشت اهالی از هر قبیله پرسش از و همی کردند بخصوص در امریکه شهرت داشت که نایب صاحب الزمان از مکه ظاهر شد و او جواب میگفت بلی این بزرگوار اسم شریفش میرزا علی محمد شیرازی چندسالی پیش از وفات سید بکر بلا آمده شش ماه ماندند و گاهی در درس سید حاضر میشدند سن شریفش از بیست بیشتر نبود و درس هم تا سیوطی حاشیه بیشتر نتوانند بودند بعد مراجعت فرموده بوطن برگشتند و هر که در هر جا و هر وقت ایشانرا ملاقات کرد امور عجب و غریبه مشاهده نمود بخصوص آنچه بر ما معلوم شد این است در وقتیکه جناب آقا سید کاظم مرحوم شدند ما یقین میدانستیم در سر جنازه ایشان حضرت صاحبص حاضر میشوند ما چند نفر مواظب بودیم بر همه خلق بدقت نگاه میکردیم شاید آن بزرگوار بنظر ما در آید مگر اینکه دیدیم همین جوان شیرازی که میرزا علی محمد باشد در وقت شستن و کفن و دفن مرحوم سید همراه جنازه بود گفتم یقین زوار شیرازی آمدند بعد دیگر ایشانرا ندیدیم از محله شیرازی جويا شدیم از شیراز زوار آمدند گفتند خیر این روزها هیچ زوار شیرازی نیامدند تعجب ما زیاد شد قاصد فرستادیم بشیراز تحقیق نماییم که آن بزرگوار در زمان وفات این بزرگوار کجا تشریف داشتند از خالوهای آن بزرگوار سوال کردند

وطنشان نماید و دقائقی بیش نگذشته آقا سید احمد را نزد مهدیقلی میرزا حاضر کردند و او خطاب نموده گفت شما را مرخص کردم چرا نرفتید و ملا محمد تقی بغاظت تمام اظهار داشت که کشتن این سید واجب است چه که از دین جدش خارج شد شاهزاده بدو گفت هر چه هست چون فرزند پیغمبر هست تیغ کشیدن براو حرام میباشد ملا محمد تقی گفت من بدست خود او را میکشم باز مهدیقلی میرزا

فرمودند در آن زمان ایشان بجائی تشریف نبرده بودند ولکن در آن روزیکه جناب سید مرحوم شدند ایشان بسیار محزون و اشاره فرمودند بوفات سید از این قبیل خارق عادات و کرامات بسیار است در ظاهر نظر از این علامات و آثار از جانب خدا میباشد بر هر مکلفی واجب است زیارت ایشان مشرف شوند درین گفتگو بودند برادرش کربلانی مهدی گفت برادر با وجود امر باین واضحی در حقیقت ایشان چرا نرفتی بخدمت آن بزرگوار گفت آمدم بشما ها اطلاع بدهم با هم برویم در همان شب کربلانی مهدی از شه میرزا بیرون رفت که برود بشیراز ملازین العابدین آدم فرستاد بین راه او را برگرداندند که باتفاق میرویم بعد از چندیوم ملازین العابدین رفت بعد از دو سال آمد بانوشتهجات زیادی از فرمایشات جناب ذکر از صحیفه جات و خطبات و زیارات و اعمال سنه که بسیاری را پدرش ملا احمد بخط خود نوشت که در میان صندوق ایشان است و مبلغ بوده اند در آن صفحات حتی جناب طا با چند نفر از اصحاب رو بخراسان میرفتند در شه میرزا تشریف آوردند در باغ حاجی ظهیر در جوار امامزاده شیخ زین العابدین ایشانرا مهمان کرد آقا رحیم نام پسر حاجی محمد کاظم مرحوم در آنجا ایستاده بود میگفت من طفل بودم جناب شیخ را دیدم مثل عبد ذلیل ایستاده بود در آن مجلس ایشان باهم زیاد صحبت داشتند و شیخ گفت شما تشریف ببرید من هم میآیم بدامغان نرسیده بشما میرسم بعد از چندی عبادرها

گفت مگر نه این است که از اولاد پیغمبر میباشد پس شما ایشانرا بساری ببرید
و چند روز مهمان شما باشند تا من از بارفروش بساری بیایم و قراری در کارشان
بدهم این بگفت و فی الحال با حضرت قدوس و اسری روانه بار فروش شدند و
ملا محمد تقی با جمع معممین که هر یک سلاح صاری بدست داشتند با آقا سید احمد
حمزه و هجوم نمودند در آن حال سید مظلوم رو با خواند کرده گفت مگر نه اینست
که شاهزاده مرهمان بشما سپرد اکرموا الضیف ولو کان کافراً و آن بیرحمان ویرا

رفتیم بمازندران بآن تفصیل که ذکر شد در قلعه مبارکه که دور ما را محاصره کردند
کسی نمیتوانست داخل قلعه بشود شیخ زین العابدین رفت بطهران از امیروزیر شاه
نوشته گرفت در پیش شاهزاده مهدیقایی میرزا شاید باین وسیله داخل قلعه شود
توانست پنجاه روز در اردو ماند حتی بشاهزاده گفت اذن بده بروم در پشت قلعه
با هم ولایتی خودم حرف بزیم شاهزاده باین شرط چشم او را بادستمال بست دست او را
بدست خود گرفت از اردو داخل کوچه سلامت شدند تا اب خندق آمدند صدا
زدند که آقا سید احمد را میخواهیم باو حرف بزیم جناب اخوی بنده فرمودند
بین کیست و حرفش چه سربلند کردم بالای دیوار دیدم که شیخ ایستاده با هر دو دست
چشم خود را میمالد سلام کردم گفتم جناب کی آمدی از کجا میآئی گفت از نزد
امیر کبیر گفتم از نجف اشرف میآئی گفت خیر از طهران وزیر سلطان را امیر میگویند
بعد از پرسن حال طرفین گفت آقا سید احمد بیرون بیاید با او چند کلمه حرف بزیم
جناب اخوی دریای دیوار نشسته بودند فرمودند قدری تأمل کن بگو اذن بیرون
آمدن ندارند بنده هم گفتم مأیوس شد و برگشت و همانطور که آمد با شاهزاده
چشم بسته رفتند بار دو آنقدر ماند تا آنروز آخر که ما بیرون آمدیم بآن تفصیل
آقا میرابوطالب بقیه السیف
که ذکر شد رفتیم

شرح شرحه کردند و هنوز رمقی داشت که حاجی مصطفی خلف هزار جریبی
سینه اش را هدف گلوله ساخته کارش را تمام کرد آنگاه بدستور فرانشاهی جسد
پاره پاره را با پیراهن و شلوار خونین زیر خاک پنهان کردند اتسی و از آن شهید
نامدار يك پسر آقا سید محمد باقر و سه دختر در این امر برقرار ماندند و از آنوقت
که واقعه طبرسی ختام یافت و آقا میرابوطالب با هیكل ضعیف و مجروح بخانه اش
برگشت معاندین شهیرزاد و سنگسر شروع بتعرض و ایذاء آنخاندان نمودند و
آقا سید محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشانرا باین مضمون نگاشت که من
در اوائل ظهور بیان حضرت رب اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت
حضرت قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضه والده
در بقره من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد این
بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقا میرابوطالب) بعد از شهادت اصحاب
برگشت و امر ظهور را بتفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و اینفانی هم
با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات
و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله بر آمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با
آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود بقدر ادراک خود
و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین بمعنایت و مدد و فضل محبوب عالمیات
بسر بردم و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب
خاتمه امر قلمه از شمانت و علامت و شقاوت اهل شهیرزاد و سنگسر از ذوی قرابت
و غیرهم چه گذشت اهالی شهیرزاد بحمام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصافحه
میکردند و مبارکباد میگفتند و اینفانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگر
سوز تن گداز بودم و تزییقات بدرجه بود که حتی گندم فروختن بمارا حرام کردند
با تفکر درك باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و عشقانی رخ داد و من در

این شدت طاقت نیارده بافناق والدۀ پسر سنگسر در خانه خواهرم رقتم تا قدری آسوده شویم اللہ اکبر از زخم لسان این اشرار و گناه زنها موی سر والدہ و خواهر را میکشیدند و نا سزا میگفتند که شما برای گناه و خارجی های اودین گزیده و توحه مینمائید و اینانی لاعلاج در خانه را بستم و بصبر و شکیبائی بسر میردیم گریه آهسته آهسته مینوردیم و چند صغیر بانی مانده از شهداء که برادرزادها و خواهرزادها بودند من بظاهر کنیل بودم و لکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر میردیم علف را می بنغیم و گیراً و صغیراً سدجوع میکردیم آه آه از شقاوت و شرارت گناه و نبحار باغ و زمین را مینخواستیم بفروشیم و صرف کنیم میگفتند شما خارجی هستید و نمیشود با شما معامله کرد در آنحال جز صبر چاره نداشتم و جز خون جگر غذائی برای ما نبود امان از شمات ذوی ترابت که خاطر باشد نمی سعی و کوشش مینمود و باطلان و حکام عارض میشد که ما را بقتل برساند ولی خدا نخواست و اینانی در مقابل بسلیح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سالها با اینمنوال گذشت و ما تمه

احوال این خانواده را در بخش ششم مینگاریم

و از جمله مهین مؤسین آنحدود ملا ابراهیم تحصیل علوم رسوم اسلامی را در اصفهان و عراق بیابان برده بوطنش شهیر زاد عودت کرد و مرجع و ملجأ انام گشت و سالها مسند ریاست و مجلسی افتاد گسترده علماء و طلاب علوم دینی از سواد گوه و مصورات مزار چرب و دیگر نقاط مازندران بنوعش می شناختند و او از معتقدین آقا میر محمد علی مذکور بوده با وی در گریبالات گرده خیر ظهور جدید در آنجا شنید و مطالعه آیات بدیده کرد و چون بوطن باز آمد و رود قبله طبرسی ترانست و رعایت احتیاط و حکمت پیش گرفت و تمه احوالی را نیز در بخش

ششم میآوریم

و استاد محمد عسکری گذشتہ روز اهل سنگسر سابق الذکر که بافناق برادر

رهسپار قلعه طبرسی گشت ولی بعلمت عمر و رض بیماری التحاق باصحاب نتوانست
و چون برادرش بمقصود رسیده کشته گردید همی متأسف از خبیثه خود بود و بیوسته
ذکر مینمود

و ملا حاجی زمان اهل شهر میرزاد از اهل علم و فضل که بواسطه
آقا میرابوطالب و آقا سید محمد رضا و بمطالعه کتاب بیان منجذب و مؤمن شده بهدایت
اهالی پرداخت دیگر ملامولی روضه خوان که برادرش در قلعه بشهادت رسید و جمعی
دیگر که همگی را شرح احوال در بخش ششم میآوریم.

طهران ارض الغناء مولد و موطن جمال اقدس ابی است و عمارت مکتونه
شهره شان از آغاز امر بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم محل توجه ارباب دانش
و عرفان و ایمان از مؤمنین امر بدیع و غیرهم و مرکز رتق و فتق امور مهمه و معاونت
و مساعدت اصحاب و احباب و تأیید و تقویت در نشر نفعات الهیه بود و برای حسن
ارتباط و حقارت و ارادت برخی از ارکان دولت اخبار صدور احکام و قرب وقوع حوادث
و آلام بمحض مبارک رسیده حل و عقد امور میشد و با وجود نشر خبر روابط قطعیه
فیما بینشان و سجن شدید اعلی و توجه عموم بایمان بدینجا و با توالی مصائب هجوم
اعداء و حبس و ضرب و جفا و حتی صدور فرمان دولت بقتل و افناء چنانکه در طی
بخش سابق نگاشتیم روح اعظم تا یوم واقعه شهادت عظمی بحفظ و حمایت غیبیه
شهر افرشته داشت و غالب برادران و خواهران و مستگان در ظل همایونش سر بر
کشیده مورد احترام و تکریم شدند و ما چون شرح احوال تمامت اعضاء این خانواده
عظیمه و هدایت و ایمان و باضالالت و حرمان بعضی را بتفصیل در بخش ششم میآوریم
در اینجا باجمال میگردیم و از طرفی دیگر مرکز سلطنت و شخص اول دولت که
مصدر مقاومت و مقابله با این امر و مؤمنین بودند در این شهر قرار داشتند

و ملا یان معاند برای مدافعت بایه رجوع کرده احکام غلیظه صدور مییافت و شرح حال حاجی میرزا آقاسی شخص اول را ضمن تفصیل اوضاع آذربایجان آوردیم.

و محمد شاه سومین پادشاه ایران از سلسله قاجاریه که معاصر با ظهور حضرت باب اعظم بود بسال ۱۲۵۰ در سن ۲۸ سالگی چون فتحعلی شاه در اصفهان وفات یافت در طهران بتخت سلطنت نشست و در آغاز کار بشجاعت و اقتدار و عظمت باختلال و آشفته گی اوضاع مملکت مقابله کرد و بشدت کفایت و تدبیر و قدرت قلم و دانش وزیر نادرالظیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام امواج طغیان و شورش داخله و روابط خارجه را ساکن و دولت و مملکت را متمکن و مطمئن ساخت ولی طولی نکشید بقتل مصیبت انگیز دستور عالی قدر مبادرت ورزید و حاجی میرزا آقاسی را بصدارت و فرمانروائی بر افراخت و گرفتار شدت نفرس باشد و تهاجم مرض و تراکم غرض و برا بیمار و تزار و ناتوان در کار نمود و یگانه معتمد و مستندش حاجی مذکور گردید در حالیکه او خود سبب بدنامی شاه و مملکت بود چه از امور مملکت مداری و سیاست بهره نگرفته اخلاق و اعمالش رضه خواطر اهالی را فراهم نکرد و محمد شاه چون عقیدت تصوف و مسلک عرفانی داشت بای بند غالب او هام و خرافات ظاهرین نبود اگر حاجی سد راهش نمیکشت با صفاء قلب و توجه مخصوص بخدا که بواسطه استیلاء مرض در او پیدا شد نسبت بامر اعلی که در سال دهم سلطنتش ظهور یافت منجذب میگشت ولی حاجی حائل شده توقیعات و آثار اعلی نرساند و امر را دگرگون جلوه داد و از ملاقات حضرت واصحاب مانع گردید و شاه پس از نفی آنحضرت بماکو و جهریق بسال چهارم این امر وفات یافت و تاریخ وفاتش را العاقبة للمتقین و محمد شاه در قصر جدید مرد ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل واقعات بخش سابق و در این بخش شمه از شرح احوال محمد شاه و کیفیت رفتارش

میرزا ابوالقاسم دکنم مقام فرہانی

مربوط بصفحة ۲۰۶



محمد شاه قاجار

مربوط بصفحة ۲۰۶



نسبت با امر اعلی و نیز توقیعات و خطابات صادره در حق ویرا آوردیم و در الواح
اقدس ابی در شأنش چنین صادر گشت کلمه الله در ورق چهارم از فردوس اعلی
یا حزب الله از حق جل جلاله بطلید مظاهر سطوت و قوت را از شر نفس وهوی
حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور دارد از حضرت محمد شاه مع علو مقام
دوامر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطاء حضرت نقطه اولی و ثانی
قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطاه و عطای ایشان عظیم است اگر غرور و اقتدار
و اختیار او را از عدل منع نماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوت و الوف او را از
تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملاء اعلی دارای مقام اعلی و رتبه علیاست
بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی لملك ملك زمام نفسه و غلب
غضبه و فضل العدل علی الظلم و الانصاف علی الاعتساف و اما ناصرالدین شاه تفصیل
احوال و اوضاع ممتد ایام طویل سلطنتش را در بخش ششم مینگاریم .

و اما میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم امیر کبیر بموجب آنچه نوشته اند
در فراهان عراق ایران از صلب قربان نامی تولد یافته نشو و نما گرفت و در صخر سن
بوفور هوش و دگم و شدت استعداد و شوق تحصیل علم و رقا، انصاف داشت و قربان
مذکور در خانه های متمولین و اشراف رجال بشغل طباطخی اشتغال می جست و در

در ماه صفر این سال ۱۲۵۰ هجری بر ملال قام مقام روی داد شب شنبه - پنج شهر صفر آنجید
سید عالی شان شهید بروضا رضوان و درجات جنان خرامید بیت دبدی آن قهقهه کبک خرامان
حافظ که ز سر بنجه شاهین قضا غافل بود پس از آن باقتضای مملکت ملکی جمعی از
شاهزادگان ماشو و روانه اردبیل داشته صدارت عظمی به حاج میرزا آقاسی که سابقاً
بتعلیم امیرزادگان مبرداخت مروض شد از این صدارت کار مملکت به سارت رسید امور
ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی کم بصل آمد
حقایق الاخبار ناصری

شدت فقه و عسرت میزیست بدرجه نیکه مکننت افروختن سراج بخانه اش درشبا
نمی یافت و تهیه قرطاس و قلم برای فرزند نمیتوانست و تقی مذکور از چوب قلم
تراشیده باخاکه ذغال مداد کرده شبها درروشنائی مهتاب بر کاغذ پاره ها نوشت و
مشق حسن خط و انشاء نمود و باغایت عسرت و مشقت بکمال سعی و همت در عنفوان
جوانی بمقام عالی از انشاء و ترسل و دبیری رسید و بنام میرزا تقی اشتهار یافت
و بوسائل متنوعه بخدمت نویسنده گی نزد عظمای ملت و بالاخره در دائره امور و
اشغال دولت داخل شد تا آنکه یکی از لشکر نویسان گردید و متدرجاً میرزا تقی خان
و واجد ثروت و شأن شد و بمقام دولتی مباشرت جست و از جانب دولت محمدشاهی
برسالت و سفارت سیاسی معالک خارجه رفت و هنگام وفات محمدشاه وزیر نظام
آذربایجان بوده در دائره ولیعهدی دخالت مهم و تقرب تام داشت و ناصر الدین میرزا
لیاقت و کفایتش را دانسته باخود بطهران برده بمقام شخص اول مملکت و صدارت
دولت بر کشید و بفرمانروائی در کلیه امور کشوری و لشکری و سیاست مداری
شناخته ساخت و خواهر خود عزت الدوله را بحباله نگاهش در آورد و خویشی شاه
موجب مزید اقتدار و اختیار وزیر نظام گردیده تمام امور مملکت بقبضه اراده و
اختیارش در آمد و ستاره رفعت و عظمتش باوج ارتفاع رسید و شاه در سن هیجده
سالگی و مستغرق عیش و کامرانی بوده سران و فرمان گذاران کشوری و لشکری
امیر نظام را شناخته باو مراجعه کردند گویند شهرت و عظمتش بدرجه رسید که
چون ناصر الدین شاه در کوی و برزن طهران میگذاشت مردان و زنان که برای
تعلش اجتماع بودند ویرا با انگشت دست بیکدیگر نشان داده میگفتند که برادرزاده
انابك اعظم است و او سرگرم ضبط و ربط امور پاشیده مملکت گشت و آشوب
طغیان ملوک الطوائقی که از جهت ضعف محمدشاه و عدم کفایت حاجی میرزا آغاسی

در هر سوی مملکت سر بر کشید خاوش و حکمرانان مختلفه را مبدل بحکومت
واحدة مرکزی نمود و مصاریف باهظة دولت و رواتب ثقیله مستخدمین و عهده داران
اشغال مملکت را بکاست و امور خطیره مذکوره را در غایت سرعت باجراه قدرت
و قساوت شدید انجام داد گویند بدرجه سفاک و بی باک بود که نوبتی بر صف
سربازی گذشت و یکی از ایشان پای خود را چنانکه بایست بر زمین نزد و امیر بندو

والد میرزا تقیخان از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام
اجتماع حواس مصروف میداشت چون قائم مقام در ناصیه احوال میرزا تھی خان
آثار رشد و شمایل شہامتی تفرس کرد او را در عداد نویسندگان خویش معدود
نمود و از آن پس چندی در سلاک محررین محمدخان زنگنه امیر نظام منسلک گردید
بسبب جوهر ذاتی و کاردانی بانداک مدت از امتثال و اقران خویش قصب السبق بر بود
و بمناسب بزرگ رسید بالای سرش زهوشمندی میتافت ستاره بلندی مستوفی
نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل
کرد بمنصب وزارت نظام سرافرازش گردانید هنگام موکب شاهی از آذربایجان
بدارالخلافة طهران امیر نظام شد و بورود موکب شاهی بطهران لقب اتابیکی و
منصب صدارت باشغل امیر نظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و
نظام لشکر و خراج کشور مرتب کرد پس رویه تکبر و تنمر پیش گرفت و باطمینان
خدمت و استظهار مصاهرت شاهی گستاخانه محاورت میکرد و امورات مملکتی
را بدون اجازه و رخصت بصوابدید خود انجام میرسانید طبیعت غیور سلطنت و
غرور شہاب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند خاطر شاهی مکدر و اتمام امرش
مقدر گردید هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود بقم شاه برادر کهنتر
خود عباس میرزا نائب السلطنه را باقتضای مصلحت چند بدو سف استشاره با وی

نگاهی بغضب آلوده کرد و او چنان مندهش گردید که فی الحال بیفتاد و بیفسرد
و چون در آغاز قیام و اقدامش احوال و اوضاع و حوادث و انقلابات موجوده از
جهت ظهور امر بدیع در غالب اقسام مشتعل و وقایع مازندران و زنجان و غیرهما
در شرف شروع بود تفکیک بین آشوب و طغیان از نهضت دین و ایمان نکرده با
قهاریت تمامه باطفاه انوار این امر و اعدام بایبه پرداخت و یقین داشت که بقتل
حضرت اعلی و بزرگان اصحاب و تفریق اجتماع احباب قادر بر جلوگیری از این

بحکومت و توقف قم سرافراز نمود و او چون اطلاع یافت توقفش را در قم مصلحت
ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این برخشم شاهی بیفزود و حکم صریح باقامت
شاهزاده مذکور در قم صادر کرد درین هنگام رقیب سعایت اتانیک و تشویش خاطر
شاه پرداختند لذا چون شاه وارد طهران شد در روز پنجشنبه بیستم محرم او را
احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی بمنزاش معاودت کرد و خط شاهی
مشعر بر عزل وی از صدارت و استقلال در امارت فقط بانضمام یکمقبضه شمشیر مرصع
و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان در گاه صادر شد و او در مقام استفسار از
گناه خویش برآمد و شاه یک یک گناهانش را توسط میرزا آقا خان اعتماد الدوله
بوی فرستاد و او خواهان تشریف محضر شاهی شده اجازت یافت و متکبران عرایض
چند گفت و مزید علت گشت پس بحکم شاهی جلیل خان بیات با یکصد سوار
او را با منتسبان بکاشان برد و در قریه فین عزلت گزین گردانید پس از مدت یک
اربعین حاجی علیخان فراشیاشی بکاشان شتافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون
ظهور عجز و لایه بقصد یمن و یسارش بدیار عندهش فرستادند و پس از ارتحالش
اولا در پشت مشهد کاشان مدفون پس از چندی بامر شاه نقل بعنایت دادند
ملخص از کتاب حقایق الاخبار ناصری

نهضت و انقلاب خواهد شد چه در ظاهر نظر قیام و اقدامش برای زوال هر امری
در اوضاع مملکت کافی بود پس بنوعی که در بخش مقدم آوردیم شهزادگان شهیر
و امراء کبیر و افواج کثیر را پی در پی برای قلع و قمع اصحاب مازندران و نیریز
و زنجان مأمور داشت و کرد آنچه را که بیش از آن در حیز قدرت و استطاعتش
نبود و ذخیره حریه و قوای موجوده و اندوخته خزینه را صرف قلع و قمع پیروان
این آئین نمود و بایه نیز ناچار بمدافعت برخاستند و مورد قتل و غارت و مغفور
دولت و ملت و در تیره و ذلت شدند و مخالف و معارض استقلال و استبداد علماء و
امراء بشمار رفتند و اوضاع موافق آملو امانی ملایان گشت و بالجمله در سه سال
دوره فرمانروائیش که بمعارض القلب شامخه امیر نظام و اتابک اعظم و امیر کبیر رسید
در سال نخست حضرت قدوس و جناب بابالباب را با سیصد و اندی از اصحاب قلعه
مازندران بشهادت رساند و بسال دوم نفوس سبعة را در طهران و جناب وحید دارابی
و اصحابش را در نیریز و حضرت رب اعلی و انیش را در تبریز شهید نمود و بسال
سوم موجب شهادت جناب حجت و انبوه اصحابش در زنجان گردید و باستیصال
مؤمنین نیریز پرداخت و بالاخره برای آنکه بنیان این امر منیع را کاملاً منهدم
سازد بنوعی که در بخش لاحق میآوردیم جمال اقدس امینی را تبعید بعراق عرب نمود
و برغم و قول خود فتنه بایه را بر انداخت ولی پس از انجام امور مذکوره غفلة
مغضوب ناصرالدین شاه و معزول و مخذول شده در فین کاشان موقوف و محبوس
گشت تا در هشتم ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هـ . ق شربت ناگوار هلاک را بر کشید گویند
در آنوقت که فرمان شهادت حضرت را صادر نمود میرزا آقاخان اعتمادالدوله
نوری که بعداً صدر اعظم شد باو گفت آخر ملاحظه و تأمل کن این سید مظلوم
کسی است که احدی ترك اولی از او ندید و او جواب داد که چون سید الشهدا

بجهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید چرا درباب او تأمل و تردید نکنیم تا در
آن هنگام که رقم قتل خویش را خواننده یقین بر هلاک نمود آه ندامت و حسرت
از دل بر کشیده گفت من نسبت بدولت و مملکت تقصیر و خطائی نکردم تا مستحق
پاداش چنین باشم الا آنکه امر بقتل سید مظلوم دادم و بالقطع و الیقین این جزاء همانظلم
مبین است و ناصرالدین شاه هایملک و اثاثیه ویرا ضبط کرده خانه اش را بالاخره
تکیه بنام تکیه دولت بساخت و بعنوان محل مجالس تعزیه داری و سوگواری برای
امام حسین بر قرار داشت و میرزا تقیخان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی
نزد طائفة بایه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته رجعت اعداء و قاتلین
اومه هدی بشمار آمدند .

و از مشاهیر بایان طهران رضاخان بن محمدخان تر کمان جوانی زیبا و رعنا متصف با اخلاق
دلپذیر و شجاعت نادر النظیر بود و در طهران با عظمت و شهرت و قدرت و ثروت میزیست
و پدرش محمدخان میر آخور محمد شاه و مالک عمارات و دستگاه و جلالت و جاه بود
و رضاخان در اوائل ارتفاع ندای حضرت باب اعظم از شیراز در طهران بواسطه
جناب بابالباب و غیره مؤمن باین امر شده عاشقانه بنصرت و حمایت اصحاب و اصحاب
قیام کرد و خانه اش محل اجتماع و اقامت مشاهیر اصحاب گشت و از جهت قدرت
و شجاعت خود و مقام و احترام پدرش خوف و بیم از کسی نداشت و ما تفصیل
غیرتمندی و شجاعتهاش را در قریه کلین و شهر بارفروش و در قلعه مشهد و بدشت
و قلعه طبرسی و بالاخره شهادتش را در بخش سابق نگاشتیم .

درین ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالتآب انا باک اعظم امیر نظام
که آنرا بنجاه و دو ذرع طول و سه و دو ذرع عرض و مشتمل است بر حجرات تعناتی
و فوقانی و برستوت بلند عباد آن خیه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری
الغ
روضة الصفا

دیگر میرزا سلیمانقلی خطیب‌الرحمان نوری پسر شاطر باشی ناصرالدین شاه از اجلة محترمین نور و ساکن طهران صاحب اخلاق حسنه و کمالات ظاهریه و باطنیه بود و با معاریف احباب و اصحاب معاشرت داشته غالباً بفیض محضر ابی میرسید و در واقعات مشهد و بدشت حضور داشت و چون کلمات و آیات بترتیل و تکمیل میخواند و بلاغ و خطابه را با فصاحت و صوت رسا ادا میکرد غالباً بانجام اینوظیفه مأمور میشد و در کثیری از بلاد ایران برای تبلیغ سفر کرده جمعی را مهندی و بابی نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۸ بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم بشهادت رسید.

دیگر از مشاهیر مؤمنین طهران ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف والدشان حاجی ملا علیمحمد از ملاهای قریه کند بود و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد

هنگامه قلعه گرم شده بود رضاخان خواستند که بجهت نصرت بروند چونکه از جمله مشاهیر بودند نمیتوانستند حرکت نمایند و جناب ذکر بك ظلم بازوبند خود را بجهت او گرم فرموده بودند از برای آمدن بقلعه او را بخاطر رسید که اظهار ندامت از افعال گذشته نماید و در مقام عناد بل در صدد انتقام با حضرات بر آمده و نوکر شود و منصب بگیرد و بهمراهی شاهزاده مهدیقلی میرزا بمحاربه حضرات اهل قلعه بیاید چنین هم نمود و بهمراهی شاهزاده بود تا آنکه در روز محاربه اسب خود را تاخته و بچند حق ملحق گردید و زبان بیدگونی شاهزاده و اعوان او گشوده و در معرکه داد مردی و مردانگی میداد و دمار از رزگار اعداء الله بر میآورد و بحدی بود شجاعت آن شیر بیشه وفا که چند دفعه سر توبچی را بالای توب از قلعه بدن برداشت خلاصه شاهزاده و سران لشکر با او کینه زیادی داشتند و چون گرفتار کردند شه شیری نموده پارچه پارچه کردند حاجی میرزا جانی

شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلك ملائی شدند تحصیلات را در طهران بانجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته باعامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظام تعلیم و تدریس نوباوگان می نمودند و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ابهی بتعلیم خود سنلان افتخار یافت و غالباً بدرک محضرانوار فائز گشت و هر دو برادر در سال نخست از ظهور بدیع عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد بنصرت اصحاب شتافتند و بالاخره در زمرة شهداء طبرسی قرار گرفتند و نیل زرندی نقل قول از آقامیرزا موسی کلیم حکایتی باین مضمون نوشت که در بحبوحه ارتفاع هنگامه قاعه یکی از غلامان شاهی فرمان جدیدی از طهران بمازندران برای مهدیقلی میرزا برد غلام مذکور چون کندی بود و با ملا مهدی سابقه آشنائی و دوستی داشت از راه راه اجازه گرفته بعزم قاعه برای ملاقات و نصیحت اخوان رفت تا ایشان را زینب و خدیجه بر سر آورده غلام را آزاد سازد و همینکه بعقب دیوار قلعه رسید پاسبانان را ندا کرده گفت بملا مهدی خیر دهید که یکی از آشنایان کندی شما را بملاقات میطلبد و ملا مهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته برای ملاقات و مکالمه حاضر شد و غلام مذکور پس از مقداری صحبت با او مراجعت باردو نموده بچهران برگشت و کیفیت ملاقات و مکالماتش را برای جناب کلیم باین مضمون بیان نمود که ملا مهدی مانند شیر غضبان بالای حصار قلعه بر آمد در حالتیکه شهشیری حمایل کرده دستمالی سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی پوشیده کمر را محکم بسته بود و بمن خطاب کرده گفت چه مدعا داری هرچه خواهی زود بگو چه از آن ترسم خدمتی رجوع شود و من محروم مانم و مرا از مشاهده هیئت و حالش رعب و هبیتی عارض شد که نزدیک بود زبانم بسته شود و

و از تکلم با زمانم در آنحال فکری رسید و فرزند صغیرش رحمان نام که در کند دیدم
بخاطر آمد خواستم رحم و شفقتی در او حادث شود فی الفور گفتم از رحمانت
پیغمبری آوردم که ای پدر مهر گستر محبت هایت که جارفت که ما را چنین تنها
و بی پرستار و گریبان و نزار گذاشتی ملامهدی جواب گفت اگر او را بینی بگو
که محبت رحمان حقیقی آمده قلبم را مملو نموده جای خالی نگذاشت تا حسب
رحمان مجازی بگنجد و این سخن چنان در من اثر کرد که بی اختیار اشک از دید گانه
جاری شد گفتم خدا لعنت کند کسانی را که بغیر حق بر شما ظلم و جفا نمودند
آنکه بنوع مزاح گفتم ای ملامهدی اگر من بقلعه داخل شوم تو چه خواهی کرد
جواب داد که اگر بجستجوی راه حق وارد شوی هدایت نمایم و اگر بسائقه سابقه
آشنائی بیائی بموجب اکرمه الضیف و او کان کافرا بخدمت کمر بندم و آنچه از علف
جوشانده و استخوان سوزانده دارم بر طبق اخلاص نیاده نزدت حاضر نمایم و اگر
بسر نزاع و جدال و قصد جناک و قتال باشی بحکم دفاع با همین شمشیر بیات ضریب
سرت را پدایت اندازم و تنت را از قلعه بزیر افکنم پس من از استماع آنمقال و
مشاهده احوال نبات عقیدت و استقامتی در او دیدم که فصیحی عالم از بیان عاجز
و سلاطین جهان از اقعادشان زیبون و ناتوانند و باو گفتم شیر مادر حرالت باد اکنون
حسب رسالت ناچارم پیام شاهزاده را بشما ابلاغ دارم چه بقرآن سوگند خورد که
هر آنکو از قلعه خارج شود جانش در امان است و خط آزادی و مصاریف راه میدهند
تا بخانه خویش رفته آسایش نماید ملامهدی گفت عین این پیام را بجمع اصحاب
میرسانم تا هر که مایل است از قلعه بیرون رود و حال چون وقتم تنگ است میروم
اگر سخنی دیگر داری بگو گفتم سخنی دیگر نیست برو که خدا معین و ناصر است باد
و ملامهدی رفت در حالیکه باخود میگفت اگر خدا معین و ناصر نمیبود چگونه از

زندانی و ضعیف و وهین کند باین ابوان رفیع و تمین میرسیدم و شنیدم که میان قلعه بصوت بلند پیام شاهزاده را باصحاب ابلاغ نمود و این ساعت شد که در همان روز سید متولی قمی و روزی دیگر آقا رسول به تعمیر از قلعه بار دو رفتند و بالجمله ملامهدی و ملابناقر بشهادت فائز شدند ولی برادر کپترشان میرزا اشرف که نیز از مؤمنین بود ورود بقلعه نیافته از مخاطر و مهالك مصون ماند و سالها بعد از شهادت کبری در طهران میزیست و فتن و مصائب دیگر را تحمل نمود و ما شرح احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم

دیگر از مشاهیر بابیه ساکن طهران ملا محمد معلم نوری عالم و فاضل و ساکن مدرسه میرزا صالح واقعه در بازار معروف پانزار بود و معاشش بشغل معلمی میگذشت و در سال اول ظهور بواسطه جناب باب الالباب فائز بایمان بدیع شد و با مشاهیر اصحاب موافق و مرافق و در غالب وقایع مهمه داخل گشت و عاقبت بنوعیکه در بخش سابق آوردیم باستقامتی عظیمه در قلعه مازندران بشهادت رسید

و از معارف بابیان آقا حسن آقا تفریسی از محترمین بابیه بود و کیفیت مساعدتش را در نقل جسد مطهر رب اعلی از تبریز بطهران در بخش سابق آوردیم و در فتنه سال ۱۲۶۸ گرفتار گماشتگان دولت گشت ولی بصرف مال و شفاعت بعضی مستخلص شد و پس از آن سالها در قسمتهای مختلفه ایران بریاست گمرک منصوب و از مشاهیر مؤمنین این امر محسوب بود تا در حدود سال ۱۳۲۳ در گذشت

دیگر رضاخان سردار داماد سپهسالار که در بخش سابق کیفیت عزیمتش برای التحاق باصحاب قلعه طبرسی و وفاتش در آن حوالی را آوردیم .
دیگر میرزا مسیح خواهرزاده میرزا آقاخان نوری از مؤمنین مخلصین امر

اعلی و از عاشقین جمال ابهی بود و مختصری از احوالش را نبیل زرندی باینمضمون آورد میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعداً بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حبی که بهیگل مبارک داشت تحمل فراق نموده از طهران حرکت کرده بقاء محبوب رسید و تا دره گذر در موکب مبارک بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقتی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند من زار الاخت والمسیح فی الرئی کمن زارنی و مرقد وی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه نیکه بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع انتهی و در یکی از الواح بامضاء خادم مسطور است اینکه از نقره لوح امنع اقدس که میفرماید المسیح فی الرئی سؤال نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بهاء الله و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصفا نموده ام در سفری که مقصود عالمیان بشطر خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه بودند در سیل الهی حمل شدائد نموده اند و در لیالی و ایام از کوثر وصال میآشامیدند و بخدعت قائم بودند و بعد صعود نمودند و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصفا شد عظیم و حمزه علیهما بهائی بقاء من فاز بقاءئی فائز شدند انتهی

و از واقعات عظیمه و امکانه خطیره طهران واقعه شهداء سبعة و مدرسه دار الشفاء سابق الوصف در بخش مقدم میباشد و مدرسه مذکوره مدرس میرزا محمد حسین حکیم الهی و محل اقامت و اجتماع جمعی

دیگر از علماء و طلاب بانی امتثال حاجی ملا اسمعیل قمی و آقا سید اسماعیل زواره و آقا سید محمد اصفهانی و غیر هم بود و فتنه واقعه شهداء سبعة از آنجا برخاست و حکیم الهی مذکور اهل کرممان بوده ولادت و نشو و نما و تحصیلاتش در علوم ادبیه و اصول و فقه و کلام و حکمت در آنجا شده سپس در اصفهان بتکمیل پرداخت گویند در سبزواری نیز با حاجی ملا هادی حکیم شهر معاشر شده استفاضه کرد و او اراده داشت بنت خود را بمزاجتش در آورده و برا نعم الخلف خویش برقرار نماید و پذیرفت و بطهران رفته متیم گردید و در مدرسه مذکور بتدریس علوم عقلیه پرداخت و شهرت تامه نزد علماء و عقلاء یافت و جمعی کثیر از طلاب علوم و رسوم و علماء و غیر هم در محضر درس مجتمع گشتند و گویند در فقه و اصول هم ادعای تفوق بر دیگران داشت و رساله فتاوی نشر داده جمیع عمل نمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در خصوص کیفیت اقبال حکیم مذکور بامر بدیع روایتی از قول میرزا عبدالله سر رشته دار سابق انذکر نقل نمود که خلاصه اش چنین است سر رشته دار گفت من در اوائل نشر امر حضرت ربّ اعلی متیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهر بخاورت و معاشرت داشتم و غالب شب ها از دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز میشد با هم مازقات و مراوده و مؤانسه مینمودیم و گاه گاهی در خصوص این امر سخن بعیان میآمد ولی حکیم چندان بکمالات و معلومات خویش غرور و مباهات داشت که اعلم از خود تصور نمیکرد و من چون هم ترازوی او نبودم مباحثه و مناظره با من نمینمود تا شبی بعادت مألوفه خانه ام آمد و در اثناء مصاحبه ذکری از این امر بهمین آوردم و او خطاب کرده گفت ای آقا میرزا عبدالله آخر این (اشاره بخود کرده) هم شخصی است آیا بعد از آن همه تازه تابع دیگری شود آنهم که و درجه و هن از استماع سخنانش افسرده و دل

شکسته شدم و چاره جز سکوت ندیدم و او از حالت پزمرده گیم متأثر گشت و در آنحال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم ویرا لسان الغیب خوانند و باشعارش تفال کنند آیا میل دارید تفال نمائیم تا ببینیم خواجه چه میگوید من پاسخ گفتم باسی نیست چه در دیوان وی وصف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید پس میرزا برسم تفال دیوان را بگشود و شروع بخواندن اولین بیت از صفحه یمنی نمود و آن این بود کجا است صوفی دجال چشم ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید و از آنجائی که این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آغاسی حضرت نقطه اولی را باذربایجان تبعید کرد و خصمیتش با آنمظالم در السن و افواه انام شهرت داشت و ادعاوی در تصوف و ارشاد و دل و دبدۀ الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقه در بای بهت و حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان سرور شدم که حال طرب و اهتر از داشتم و حکیم بعد از نبذۀ اظهار تحیر و تعجب گفت ای آقا میرزا عبدالله این فوق تفعل و تصادف است بلکه تسبوه و غیب گوئی میباشد که در یک بیت عقیده و عاقبت حتی قیافه حاجی میرزا آغاسی را بیان نمود و بالجمله ابیات مذکوره در میرزا اثری عظیم نموده او را از قله غرور فرود آورده بتفحص و تجسس احوال و داشت و من برایش کیفیت ظهور را بیان کرده آیات و آثار حضرت را از قبیل تفسیر احسن القصص و تفسیر کوثر و برخی خطب و مناجات و توقیعات دادم ملاحظه و مطالعه کرد چنین گفت الحق و الانصاف کلامی فطری و الهامی است از طریق اکتساب خارج میباشد و پس از چندی مؤمن و موقن گردید

و در محضر درس بمذاکره از این امر پرداخت و در ضمن بیان انواع عقیده و فلسفه نظریه از فلسفه بدیعه بحث نمود و تبلیغ و تربیت کرد و برخی از علما و تلامذه اش مقبل و مهتدی گشتند و خبر بسمع دیگر علماء رسیده مایشان هممه و ولوله افتاد که میرزا محمد حسین حکیم در محضر درس از حکمت و عرفان باب سخن میراند و دولتیان این خبر بشنیدند و امر صادر شد که علماء مجتمع شده باوی مناظره و احتجاج کنند و مجلسی در دربار سلطنت با حضور رجال دولت و شاهزادگان و غیرهم انعقاد یافت و جمعی از مالایان حاضر شده هر يك بجای خویش قرار گرفتند و رده بستند و میرزا را حضور طابیدند همینکه وارد مجلس شد در صف نعال جلوس نمود و حاضرین بر خاستند هر قدر اصرار و ابرام کردند که ویرا بصدر نشانند قبول نکرد و چون لحظه گذشت و مجلس آرام شد از حضار پرسید که مقصود از اجتماع و احضار من در اینجا چیست و آنان حقیقت حال بیان کردند و تفصیل انتشارات و اشتهارات در خصوص وی گفتند و لغتی از ضلال و اضلال بایده سخن رانند پس میرزا روی بابشان کرده پرسید آیا شما را در علم و حکمت شك و ریپی است و آیا مرا حکیم میدانید یا نه آنان همگروه پاسخ دادند که در علم و حکمت شما احدی تردید ندارد میرزا گفت اکنون که مرا حکیم میدانید و نیز یقین کنید که حکیم سخن لغو و باطل نگوید و راه ضلال و اضلال نبوید آنگاه از جای برخاسته و داع گفته بیرون رفت و حضار بسخن حکیمانه جامعه اش قانع شده هر يك راه خویش گرفته رفتند و نیز نقل از ملامصطفی باغمیشه تبریزی سابق الذکر حکایتی آورد که او گفت پس از واقعه شهادت عظمی مرا سفری بطهران پیش آمد در آمدینه بزیارت میرزا محمد حسین حکمی رفتم و از من دعوت نمود که شب را در خانه اش صرف شام و استراحت کنم و چون بخانه اش رفتم پس از اندک مکالمات قبل از وقت معمول

انوار و اجتماع اصحاب بزرگوار قرار داد و مورد تعرض و جفای حاکم گردید و
حینی که از شیراز بعزم زیارت حضرت عازم چهریق گشت محاسبات تجارت خود
را با تجار تفریح کرده حجره تجارت را ترك گفته با برادر اکبرش حاجی سید محمد
و با دیگر اقربا و آشنایان مراسم وداع بعمل آورده بیزد رفت با برادر اصغرش
حاجی میرزا حسنعلی نیز ملاقات و وداع کرده از طریق طهران باذربایجان شتافت
و در سجن چهریق بدیدار حبیب شفیق دیده روشن ساخت و چون برای احدی
اجازه مکث در آنجا نبود و اقامت میسر نمیگشت عودت بطهران کرده در خانه
محمدیك چابارچی واقعه در قرب دروازه شمیران منزل نمود و در دل آرزوی سفری
دیگر بچهریق داشت و طولی نکشید که فتنه برای بایه برخاست و میرزا علیخان
حاجب الدوله بامر میرزا تقیخان امیرنظام همت بدستگیریشان گماشت و در آنحال
هر چند بعضی از دوستان جناب خال را تأکید بمهاجرت کردند پذیرفته جواب
گفت اگر شهادت بر ایم مقدر باشد چرا بگریزم و بماند تا دستگیر گردید و چون از
احوال و عظمت و مقامش نزد میرزا تقیخان وصف کردند باوی مواجه شده چنین گفت
ایسید جلیل القدر صحیح النسب من راضی بقتل تو نیستم کلمه از انکار عقیدت بایه
بر زبان آر تا بوطن برگشته بتجارت و رزخه در زندگانی و عیش و کامرانی باشی
وسعی و اصرار بسیار نمود که خال تبرئ کرده مستخلص شود و نیز ملك التجار و
جمعی از تجار دخالت نموده در استخلاصش کوشیدند ولی چنان از قوت ایمان
و غلبه عشق روحانی منقطع از این عالم بود که در جواب هر يك اقرار بعقیدت
و ایمان و اظهار آرزوی شهادت در سیل رحمن نموده شکر حق را همی بجای
آورد لذا امیرنظام اشاره کرد تا ویرابنوعی که در بخش سابق آوردیم بقربانگاه برده
جام لبریز شهادت نوشاندند و حرمش اخت آمی حرم حضرت نقطه اولی بود و جوان

وحیدشان که میرزا جواد نام داشت برای اداء مراسم حج بعهده رفته وفات یافت
 و خبر وفات او و جانفشانی والد و شهادت کبری متعاقباً در شیراز به بستگان ایشان رسیده
 تأثیر شدید نمود و نسلی از خال شهید بر جای نماند و در این مقام یکی از توقیعات
 فارسیه را که در سنین سجن برای ابلاغ امر بآنجانواده صادر شده محض اشتغال
 بر مسائلی که موجب مزید اطلاع در امور مسطوره این کتاب میگردند ثبت مینمائیم
 و می هغه بسم الله الامنع الاقدس از آنجائیکه همیشه صبح میبیدیم تلاوت میفرمودید
 آمنت بسر آل محمد ص ع خواستم کشف غطه شود که عمل مطابق ذکر قوالی شود
 از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد الله باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶
 حول يك حرف بسم الله الرحمن الرحيم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع
 کلمه بود که بزمان شیعه خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم صلوات الله علیه و سلامه
 و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحيم که کل قرآن در او است
 نزد او جمع شدند و ۱۹ روز باول ظهور سر مانده بملاء اعلی و اصل و اول سنه
 ۱۲۶۰ اول ظهور سر بوده و از این جهت بود نزول کلمه لاحول و لا قوه الا بالله
 العلی العظیم بعد از عدد نفی اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم میشود و بدو ظهور سر محمد
 و آل محمد صلوات الله ثم کل بهانه میشود و چونکه ظهور سر ظهور الله است نه ظهور بشان
 نبوت و ولایت بل بظهور ربوبیت از آن جهت بود که ظاهر شد بظهور انبی انا الله
 لا اله الا انا در حین ظهور اول کسیکه باو بیعت کرد محمد بود چنانچه نص حدیث
 است بعد امیر المؤمنین ۴ بعد ائمه علیهم السلام و این است سر آیه ادقال یوسف
 لایه با ایت انی رایت احد عشر کواکبا و الشمس والقمر را یتهم لی ساجدین و بدانکه
 عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی
 قیوم و ازین جهت بود در بدو ظهور سر و ره اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را در

آیه از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطه فرقان درباه بسمله که در حدیث است که کل قائم باو است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد بعد لی در آیه رایتهم لی ساجدین سوره ذوی القربی را خوانده که فضل ما از قبل بوده ولی از آنجائیکه ظهور ظهور نارالله بوده در قیامت که اعنی رکن لا اله الا الله که مقام بسم است و محمد رسول الله رکن هو است و علی و ائمه حجج الله رکن باه است که متعلق بسم رحمن است و رکن تراب متعلق بسم رحیم است که بآن خلق میشوند بر فطرت لا اله الا الله در رکن ثانی رزق داده میشوند و بثالث میمیرند و برابیع زنده میشوند و اشخاصی که همیشه میخوانند رضیت بالله رباً هر گاه صادق بودند در قیامت داخل نارالله میشدند زیرا که در قرآن بود فیای حدیث بعد الله و آیاته یومنون و همه مقرر بودند که غیر الله قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری بود که از شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که هزار و دو بیست و هفتاد گذشت کسی آمده بود و آورده بود همین قدر که کسی آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست بل از قبل اوست و دلیل واقع وجوده اثباته و دلیله آیاته و همین است معنی عرفتك باک در دعا و اعرفوا الله بالله در حدیث و معنی اللهم عرفنی نفسک الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر نشد و قدر ندانست و اول کسیکه رجعت بدنیاً کرد رسول خدا بود و او است او که رسول قائم بعد امیرالمومنین بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود نزد شما و شناختید نظر بروز اول کنید که هفت سال غیر او ایمان بر رسول خدا نیامد و نداشت و امروز چقدر مدعی ایمان هستند و لابد است معنی حدیث سیر جمع الاسلام غریبا كما بدت فطلوبی للغریب، كذلك سائر اهل بیت رجوع کردند و خداوند بوعده خود وفا فرمود و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا الخ و دومرتبه قائم که لسان الله است ائمه

ایشانرا الحاصل قیامت صغری بر پاند و یوم مة داره خمسين الف سنه ظاهر شد و کاشی و حشر و نشر شد و ظاهر شد قول الله و کاشی، هالك الا وجهه و کل جزا داده شدند و اعمالشان را هباء منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما علی الارض ندا دهند نجات از فزع و آنچه در قیامت هست نمیابند چه مال و چه علم که نمر ندارد این است معنی والله المکر جمعاً در لباس عبودیت ظاهر میشود بهجتی که دین ایشان بریاست و شاهد میگیرد هر نفسی را بر عملش فرق ناز و نور عدد باب است هر کس داخل در نور است و الا در ناز است امروز اهل جنت و نار را بهمین بشناسید .

دیگر از شهداء سبعه میرزا قربانعلی از اهل استرآباد (کرگان) و بارفروش (بابل) مازندران از مشایخ سلسله نعمة اللهیه بود و مریدان بسیار در مازندران و خراسان و کرمانشاه و همدان و مندلیج و طهران داشت و بکمال بساطت زندگی مینمود و از لباس به پیراهن و شالواری سفید اکتفا کرده دستاری خفیف بر سر و عبائی در بر داشت و چون خواست بکربلا سفر کنند جمع کثیر از مریدان تاب مفارقت نیاورده بمراقبتش رفتند و در طی طریق چون بمندلیج رسیدند شیخی منجذب گشته بملازمتش تا بعقوبیه همراه شتافت و از آنجا شیخ را امر بعودت وطن نمود و در ایامیکه حضرت باب اعظم اظهار امر فرمود و سفر حج را نیز انجام داد در کربلا بود و در طریق باز گشت بایران تصادف با جناب باب الیاب یافته اقبال و ایمان بامر بدیع آورد و در طهران با آقا سیدیحیی و حید اکبر ملاقات نموده از انصافش بهره وافر برد و بهر دو ارادت کامله گرفت و چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی بقریه کلین رساندند در آنجا بزیارت فائز گشت و موقعیکه هنگامه مازندران برخاست برای علت بیماری و ناتوانی نتوانست با صاحب بیوندد و با حسرت و افسوس ایام در طهران همی گذراند



شبه جناب میرزا قربانعلی درویش از شهدای
صیحه طهران مربوط به صفحه ۲۲۵

و بی پروا علی‌الملاء بتبلیغ دور و نزدیک پرداخت و در صدد بود که خود را بوحید
ملحق ساخته قیام بر اعلاء این امر نماید و در همانحال ناکهان دستگیر اعدا گشته
ویرا نزد میرزا تقیخان امیرنظام بردند و جمعی کثیر از اعظام خصوصاً امراء توپخانه
شفاعت نمودند و امیر بهیبت مهیبه گفت تبری از عقیدت جدیده کن تا آخر الحیات
بکمال خوشی و کامرانی بسربری و او پرسید ای امیر از که تبری کنم گفت از
میرزا علیمحمد شیرازی و او بطور استعجاب و انکار پرسید که از علی تبری کنم
یا از محمد و اظهار اشتیاق شهادت در سبیل الهی نمود لذا با اشاره امیر ویرا بیرون
برده بشهادت رساندند .

دیگر حاجی ملا اسمعیل قمی مولد و منشأش فراهان عراق بود و تحصیلات
ادبیه و علمیه و دینیہ اش در آنحدود و خصوصاً در بلده قم حاصل شد و از آنجهت که
سنین متمادیه در آنجا اقامت کرد بعنوان قمی معروف گشت و بالاخره کربلا رفته
نزد سید رشتی تلمذ نمود و از افاضل علمای متورع و متعبد شیخیه بشمار آمد و
چون صیت و صوت حضرت باب اعظم بواسطه ملا علی بسطامی در کربلا مرتفع شد
حاجی ملا اسمعیل از آن نداء متنبه و بیدار گردیده بعداً بشیر از رفت و در ایماز و
اخلاص گوی سبقت از بسیاری از مقبلین بر بود و او امر صادره را همه جا اطاعت
نموده در غالب معارك و خطرها حضور یافت چنانکه بخراسان شناخته در واقعات
مشهد با اصحاب بود و در وقایع بدشت نیز حضور داشت و مصدر امور عظیمه گردید
و بلقب سرالوجود مفتخر گشت و پس از بدشت و نیالا بطهران مراجعت نمود و در
ایام ارتفاع نیران هنگامه قلعه طبرسی چون بیمار و بستری بود نتوانست بدانجا
رفته بنصرت اصحاب پردازد و لذا بمدرسه دارالشفای اقامت گزید و بی پروا باشوق و
اخلاص کامل بدعوت و تبلیغ پرداخت و ویرا در تبیین و تفسیر آیات قرآنیہ و آثار

و اخبار ائمه هدی صدری منشرح و لسانی طلیق و بلیغ بود و پیوسته مجلدی از قرآن حاوی فهرست کشف الایات در بغل داشت و هر که را مستعد و صالح میدید ابلاغ امر بدیع کرده آیاتی در اوراق قرآن از روی فهرست مذکور نشان میداد و استدلال مینمود و بالاخره در فتنه سال ۱۲۶۶ دستگیر شده بنوعیکه در بخش سابق آوردیم شربت شهادت از دم خنجر بیداد چشید آورده اند که در آغاز طلوع فتنه مذکوره بخانه میرزا شفیع که ابراز محبت و اطاعت مینمود اقامت داشت و میرزا شفیع باو خبر داد که بامر شاه پی جمعی از این طائفه تجسس میکنند و از آنجمله نام تونیز هست و هر که گرفتار شود بشکنجه و سختی شدید کشته گردد و حاجی روزی دیگر بحمام رفته محاسنش را خضاب نمود و در کنار خندق بتفرج مشغول گشت و در آنمحل اجتماع انام و خطر تمام در حالیکه بخوردن انار پرداخت عوانان او را شناخته بردند و کشتند .

دیگر حاجی محمدتقی کرمانی از تجار معتبر ساکن خراسان بود و در سال ۱۲۶۵ هـ ق عبورش بشیراز افتاده ملاقات و معاشرت با حاجی میرزا سید علی خال یافته بهدایتش اقبال باهر جدید نمود و پس از ایامی چند مفارقت دست داده کرمانی عازم زیارت مشاهد متبر که عراق عرب گشت و خال قاصد سجن چهریق برای زیارت حضرت گردیده حین وداع وعده داد که چون بمحضر مبارک رسد اجازه حاصل نموده ویرا نیز بطلبد تا زیارت فائز شود و اگر اجازت ندهند بهرجا که قصد اقامت نماید ویرا کتباً اطلاع دهد ولی چون در سجن زیارت حضرت رسید بعلت شدائد و مشکلاتی که در پیش بود نه امکان توقف برای خود دید و نه اجازت طلب حاجی کرمانی یافت و مأمور عودت طهران و اقامت آنجا شد و در سجد بود که بعد از ایامی مجدداً بچهریق رفته زیارت آن بزرگوار برخوردار گردد

لاجرم حاجی کرمانی را اخبار و احضار بطهران نمود و حاجی بطهران وارد شده با جناب خال و سایر آحاد بایه افراداً و اجتماعاً آمیزش گرفته سر مست باده محبت و عرفان و ایمن گشت در آن اثناء فتنه سال ۱۲۶۶ هـ . ق برخاست و با خال و دیگر یاران بفیض شهادت رسیده در طریق آخرت همقدم گردید

دیگر آقا سید حسین ترشیزی برای تکمیل تحصیلات عامیه اقامت عراق عرب داشت و بسال ۱۲۶۵ فراغت حاصل کرده از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته عودت بایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت بایران و درک فیض ملاقات حاج میرسید علی خال در طهران بود مصادف و همسفر شد و با حاجی کرمانی در طی منازل طریق بیان و برهان در خصوص امر بدیع نمود و او مؤمن و موقن گردید و با هم وارد طهران شده با خال اعظم و بایان ملاقات و اجتماع یافتند و چون واقعه مذکوره رخ داد گرفتار چنگ گماشتگان شاهی شده بشهادت رسید

دیگر آقا سید مرتضی زنجانی از تجار معتبر و اخلاصمندان جناب حجت بنوع مذکور فیض شهادت یافت .

دیگر آقا محمد حسین مراغه در طهران بواسطه حاجی ملا اسمعیل قمی سابق الوصف فائز بایمن بدیع گشت و با او و بایان معاشرت داشت و در فتنه مذکوره گرفتار شده جام لبریز شهادت بسر کشید :

و مشهد شهداء مذکوره و غیرهم میدان معروف بنام تخته پل در آنسین محل ذبح انعام و مطرح کتافات و خار و جیفه و مردار بود و داری در آنجا برپا داشته محکومین بقتل و اعدام را در آنجا بردار میزدند و یا سر میبردند و یا دم توپ میگذاشتند و چند سالی بعد چون قرب عمارت ارك سلطنتی واقع شده بفرمان ناصرالدین شاه در آنجا

بنای نمودند و اطرافش را حجرات فوقانی و تحتانی بساختند که صنف بلور فروشان ظروف بلورین بمعرض فروش نهادند و نیز حوضی در وسط برجای قاپوق قدیم تعبیه کردند که آب از میانش فوران میکرد و از آنوقت میدان مذکور بنام سبزه میدان شهرت یافت و نیز خیابانی فیما بین میدان و ارك دولتی طرح کردند که چون در جوار محل ذخیره حریبه دولتی بوده بنام خیابان جبهه خانه معروف گردید و مدفن شهداء سبعة مذکور چنانکه نیز در بخش سابق بیان کردیم در خارج از دروازه معروف دروازه عبدالعظیم قرار داشت و بعداً چون میدان بزرگ مشهور تأسیس گردید بجانب غربی مائل بسمت جنوبی نشان شد و در این ایام بنوع تقریبی محل را توان معلوم کرد.

دیگر از ابنیه ناصرالدین شاه که قبل از سال ۱۲۷۴ بنا کرد خیابان تخته پل جدید طهران است و دیگر عمارات میدان در تخته پل مشهور بسبزه میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و بخش و خار و جیفه مردار مقتدر بود و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بردار میزدند و مقتول میکردند و فی الواقع بسی نا شایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارك خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را بخارج شهر بریلی دارند و این مکان را لائق سرائی دولتی تاجر نشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و تحتانی بپردازند و دکا کین آنرا بلور فروشان ببلورینه آلات رنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه میدان چون... بیارایند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جایی با فضا است و در تخته پل را شکوهی افزوده گویی آئینه خانه زلیخای مصری است که در هر دکه از بام تا شام عکس یوسف رویان هویدا است

روضه الصفا

و از امکان تاریخیه طهران مدرسه میرزا صالح مذکور واقع در بلزار معروف
بامنار محل اقامت و تبلیغات جناب باب‌الباب در سال اول ظهور میباشد که نخستین
مبشر و ناشر امر بدیع شده توقیعات صادره از قلم حضرت باب اعظم را بمحمدشاه
و حاجی میرزا آغاسی رساند و با جمعی از اعظام در خصوص این امر صحبت نمود
چنانکه تفصیل آن احوال و کیفیت ارتباطش را بمحضری در بخش گذشته
نگاشتیم و نیز خانه محمودخان نوری کلاتر شهر که محل توقیف جمعی از بابیه خصوصاً
جناب قره‌المنین شد دیگر محبس انبار سلطنتی مدخلش از طرفی شروع از درب
ارک جنب خیابان جبه‌خانه شده منتهی به‌خانه و مسکن میرزا تقیخان امیر نظام
میگشت و محل قید کند و اغلال سنگین و عذابهای گوناگون محبوسین بود و قسمت
سیاه چال که خرابه گرمابه عتیقه بغایت مرطوب و متعفن و ظلمانی مملو از حشرات
موزیه دیده میشد از دیگر اقسام محبس شدید تر و مهلکتر شناخته میگشت و ناصر
الدین شاه قسمتی از عمارت مسکونه میرزا تقیخان را پس از اعدامش تکیه دولتی
بنامود و حجرات فوقانیه و تحتانیه ترتیب کرد و ستونهای بلند ساخته قوسهای مقاطع
ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن بشکل سقعی استوار
داشتند و در عشر اول محرم همه ساله روزه خوانی و شبیه گردانی میکردند و انبار
مذکور بتکیه منتهی میگشت و بسا نفوس رفیع‌المنزله از طبقات علما و ادبایو تجار
و متصدیان امور دولتی و غیرهم شبها و روزهای مدید بجرم ایمان باین امر در انبار
مذکور بسر بردند و ستم و عقاب گوناگون تحمل کردند و عده کثیر در آنجا تحت
عذاب شدید جان سپردند و اقل قلیلی بوسائل متنوعه مستخلص گشتند و اکنون
درین سنین تعمیرات و تغییرات جدیده انبار و محل سبزه میدان نیز تغییر کلی یافت
بنوعیکه محل آثار استبدادیه سابق را بقرب در نظر توان گرفت و ما در بخش

سابق مدفن دو تن شهید اول در ایران حاجی اسدالله فرهادی در مقبره ابن بابویه و شیخ صالح کریمی در مقبره امامزاده زید را بیان نمودیم و بالاخره طهران مدتی محل استقرار جسد مطهر مشبک حضرت نقطه اولی گردید و بیان واقعه را نیل زرندی چنین نوشت که چون حاجی سلیمانخان تبریز رفت و اجساد مقطعه را از خندق ربود بجائی دیگر برده مکتوم نمود و تفصیل ما وقع را بمحض جمال اقدس ابی در طهران معروض داشت جناب آقا میرزا موسی (کلیم) حسب امر مبارک بکنفر را مخصوص اینکار روانه تبریز ساخت و بسلیمانخان امر شد بطبق دستور که آقا میرزا موسی برسول مذکور دهد اجساد مطهره را با امانت تسلیم وی داده باتفاق يك نفر امین دیگر بطهران ارسال دارد زیرا که حضرت نقطه اولی چون در تحت حکم غلامان دولتی بعزم آذربایجان از حوالی ری میگذشتند همینکه گنبد شاهزاده عبدالعظیم مرئی گشت صورت زیارت غرائی در حق امامزاده مذکور صادر نموده بمیرزا سلیمانقلی خطیب دادند تا با جمعی از احباب بیقعه رفته تالوت کنند و در او آخر زیارت این مضمون مرقوم بود ایکش هیکل مرا پس از صعودم بافق ابی در ارض ری جوار حبیب برسانند (عین عبارات مبارکه که در او آخر زیارت مذکوره چنین است فالیک اشکو من حال بینی و بین زیارتک والورود علی بساط عزتک

شیده شد در موقعی که جسد حاجی اسدالله فرهادی شهید را از زندان طهران بیرون آورده و دوستان و آشنایان قزوین بسوی بقعه عبدالعظیم میبردند ملا محمد بن ملاغنی برقانی مقبول آگاه شده مسامتت کرد و عاقبت در جوار بقعه بی شهید دفن نمودند سند و مضمون مقاله آقامحمد مصطفی فرهادی چنین است شیخ صالح کریمی در میدان که وسط طهران واقع است شهید گشت و ما دوروز قبل از شهادتش از طهران خارج شده ببنیاد برگشتیم

فو الذی روحی بیدیه نو ملکنی الله ما علی الارض کلها لرضیت بان اعطی و ادخل
حرمة لانه قطعة من روضات الجنان و یجری فی حکمها حکم و ادى المقدس فی
البقعة المباركة ممن نظر بالیان الی حکم الیان ولكن الله شاهد علی بانی علی منتهی
جهدی رغبت فیک و ما استطعت الخ) و باینجهت امر ابی صدور یافت که جسد
مبارک را در آنحوالی بخاک سپارند و من در موقعی که مأمورین بطهران وارد شد
حاضر بوده ملتفت شدم که چون با آقامیرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی)
بنحوی تکلم کرد رنگ چهره وی از شدت حزن تغییر نمود ولی من هرگز اسرار
همه را از آقا میرزا احمد استفسار نمی کردم و او خود آنچه را صلاح میدانست
بیان مینمود و آنروز برفی از ایام زمستان بود و میرزا احمد فی الحال مکتوبی بمن
داد که بجناب کلیم داده جواب بگیرم پس بسرعت رفته مکتوب را داده جواب
بردم و لساناً هم فرمودند که آقا میرزا احمد در وقت غروب آفتاب در باب کاروانسرا
منتظر من باشد و میرزا احمد بمن گفت که امشب در حجره بحال خود بوده منتظر
من مباش و فردا هنگام صبح خواهم آمد و من شب را بیابان رساندم تا میرزا
احمد بوقت صبح در حالیکه آثار حزن در سیمایش نمایان بود بیامد و برایم چنین
حکایت نمود که مسافر جدیداً ورود روز گذشته چندی قبل حسب امر اقدس ابی
برای حمل جسد اطهر اعلی بطهران بارش تا رفت و دیروز با جسد مبارک وارد
بقعه امامزاده حسن شد و فی الحال نزد من آمده خبر داد و من بجناب کلیم اطلاع
دادم و دیشب باتفاق رفتیم و مسافر مذکور و رفیقش را روانه دروازه قزوین نمودیم
که در کاروانسرای خارج شهر منزل گرفتند و ما امانت مطهر را بجاییکه بایستی برسانیم
حمل و نقل نمودیم و نوعی ترتیب دادیم که احدی را از آن اطلاعی نیست و بی نخواهند برد
جز آنکه باتفاق جناب کلیم رفته نشان دهیم و پرسش از آن برای احدی جائز نیست

تا وقتی که حق آنرا ظاهر فرماید و میرزا یحیی در آنوقت مفیم تا کر نور بود
و از جریان امور مذکوره خیر نداشت و گمان برد که امانت مطهره در چشمه علی
مستور و مخزون است انتهی و تفصیل اوضاع نقاط متعدده و کیفیت نقلهای ای در پی
جسد اعلی را که برای احتیاط از اطلاع اعداء صورت بست و نیز اماکن مربوطه
بواقعاتی که بعد از شهادت کبری واقع شد چون متعلق بدوره بعد میباشد در بخش ششم
میاوریم و از جمله محال قریبه طهران که در آن واقعات تاریخیه روی داد قریبه کناره
گرد و کلین است که مدت اقامت حضرت و واقعات آن ایام را در طی بخش متقدم آوردیم
و از مضافات طهران اشتهاورد شهرت نام شیخ ابوتراب مشهور گردید و او تحصیلات
علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه را در بلاد ایران خصوصاً در خراسان تمام کرد و بالاخره
در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی معارف حقیقیه الهیه را تکمیل نمود و در
آنجا اقامت جسته با کمال قناعت و عفاف معاش نموده شب و روز بصوم و صلوة و طاعات
و عبادات اشتغال ورزیده بتصفیه باطن و ترقیات روحیه و غور در علوم الهیه و تبیین
حقایق پرداخت آورده اند که اوقات فراغت را در تألیف و تصنیف صرف نمود
و کتابخانه کاملی داشت که یکقسمت از آنرا در اسفار بعیده با خود میبرد
و بالجمله از اعظم علماء فقه و کلام و حکمت و از خواص اصحاب سید رشتی شد
و سالها در مشهد و خراسان زیسته خواهر ملاحسین بشرویه را بحباله نکاح گرفت
ولی غالباً بنوع مذکور در کربلا اقامت یافت و بواسطه ملاحظه بطنای بمفخرت
عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و گرچه در اوائل ملاحظه و احتیاط کرد ولی اندک
اندک آتش عشق چنان در قلبش شعله برافروخت که تمامت سباحت و شئون عرضیات
را بسوخت و عنان اختیار از دستش بر بود بدرجه نیکه هر گاه آیات و مناجات حضرت
را تلاوت مینمودند قطرات اشک از دیدگانش جاری شده از محاسنش میریخت

و علی ملاء الاشهاد بتبلیغ و نشر امر پرداخت و بعد از مراجعت از کربلا بایران پیوسته باستفاضه از انوار اقدس ابی فائز گردید و در بدشت و هازندران چنانکه در بخش سابق ذکر نمودیم ملازمت موکب مبارک و مأموریتهای مهمه یافت و بعد از واقعه قلعه طبرسی و شهادت جمعی کثیر از متقدمین مؤمنین بکربلا برگشته ساکن گردید و در جوار صحن عباسی بشغل تعلیم اطفال اشتغال گرفت و ما تمته احوالش را در بخش ششم میآوریم.

عراق عرب ارض العین چنانچه بنوع تفصیل نگاشتیم و همین و روشن داشتیم در ایام حاجی سید کاظم محل اجتماع و توجه علما و برگزیدگان شیخیه کربلا بود و چنین عمیده داشتند که ظهور مواعید مانوره بزمانی نزدیک در آن حدود واقع گردد و بساط مخالفین و عاملین بغض و اجتهاد درهم پیچیده شود و بعد از وفات سید آنانکه بشیر از رفته ایمان به حضرت باب آوردند هر چند غالباً ایرانی الاصل بودند ولی سکونت در عراق داشته از آنجا رهسپار خدمت حضرت شده مراجعت کرده

اشتبار دش مشرق و آت آفتاب
عالمی مانند او نامد بدهر
معتکف بودی بارض نینوا
از حروف حی رب اعنلا
در ره حق جورها دید از خست
در بدشت او همره شمس جهان
هر که سائل میشد از رب و دود
همسفر بد بسا شهنشاه بسا

میدرخشیدی همی خلف سحاب
روشنی بخشید بر هامون و شهر
داشتی از عشق حق چون نی نوا
بود و مرآت فیوضات بسا
دم بدم افزود بر صبر گران
بود و شد نامش لسان الله بیان
بسر لسان الله محول می نمود
حرمت وی داشتی آنستقتدا
مثنوی ذبیح کاشانی

نشر امر نمودند و لذا امر بدیع بالینکه در ایران پدید آمد کمال ارتباط بکربلا داشت در ایامیکه حضرت برای زیارت بقاع متبرکه ائمه متوقف در کربلا بودند جمعی از سکنه بزیارت رسیده متجذب گشتند و بعداً چون عده از حروف حی و متقدمین اصحاب عودت بکربلا و ذهاب و ایاب نموده بساط تبلیغ گسترده گروهی از اعراب و ایرانیان در کربلا و بغداد و کاظمین و غیرهما بمفخرت ایمان رسیدند و هنگامی که حضرت عازم حج شدند بشارت ظهور در مکه و ورود بکربلا و تحقق مواعید داده امر با اجتماع در آنجا نمودند چنانکه در برخی از توقیعات مبارکه چنین مسطور است و ان فی هذا الشهر قد قضی ما وعد ربك کل صغیر و کبیر و انه سیظهر علی الارض المقدسة علی کلمة التي یفطر عنها ما فی السموات و ما فی الارض فاصطبر الی قواه و ان القائم بالحق قائم بالقط یظهر من مکه الی قوله ان انصر قائم الذی انت تربیه مع الذین یریدونه من کل طرف بعید ولا تفسدن فی الارض فان علی ظهر ارض الکوفة یظهر امر بدیع الی آخر الیانات و بدین موجب جمعی از مؤمنین و محبین در کربلا مجتمع شدند و در عراق صوت و صیت این امر منتشر گشت و بدوستی یا دشمنی اقوالی مابین مردم اشتهار یافت و شیخ محمد حسن نجفی و جماعت مجتهدین از طرفی و ملاحسن گوهر و میرزا محیط و سید علی کرمانی و دیگر اکابر و اصغر شیخیه از جانبی دیگر با ملا علی بسطامی و قره العین و غیرهما معارفت نمودند و آندو را حاکم کربلا بامر والی بغداد توقیف و تبعید کرد و بلیان و تعرضات خارجییه و اختلافات و افتنانات داخلیه حادث گردید و در آن ایام پادشاه عثمانی سلطان عبدالمجید خان و والی بغداد نجیب پاشا بود و توقیعی را که از قلم حضرت در بوشهر برای سلطان و والی صادر شد در بخش سابق ثبت نمودیم و شرح واقعات مذکوره در بخش گذشته و هم درین بخش ضمن بیان احوال جنابان ملا علی و قره العین و غیرهما مسطور است

و از شهر مجتهدین ایرانی در عراق شیخ محمدحسن نجفی المسکن والمدفن
فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمده اش در فقه
نزد شیخ جعفر عرب شده از او اجازة اجتهاد و افتاء یافت و پس از فوت آقا سید
ابراهیم شهیر قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاهت باو تعلق یافت و در نجف مرکز عظیم
تدریس و مرجعیت اجتهاد تاسیس نموده قریب هزار تن از فقها و طلاب بمحض درش
حاضر میشدند و کتابخانه عظیم با تجمل و ثروت کثیره بیندوخت مشربش فقاهت صرفه
بود و نسبت به علوم ثقلیه و حکما و متکلمین و امثالهم غایت انکار و عناد بنمود و حتی
تحصیل علم اصول الفقه را که متأخرین از مجتهدین بمسائل عقلیه آمیختند محرم
شمرد و این عبارت از او مشهور است که مکرراً میگفت والله ما بعث محمد بن عبدالله
الا لابطال الحکمة و شیخ احسانی وسید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت
سید چون علماء شیخیه صورت زیارت مشهوره حضرت علی امیر المؤمنین را بر مشهد
مقدسش بیاویختند که این فقره در آن مسطور است السلام عليك يا منزل المن
والسلوی فرمان داد تا آنجمله را از صورت زیارت حاک و محو کردند و سید رشتی
خبر یافت و با اصحابش گاه و بیگاه همی ویرا نکوهش کردند و ملامت نمودند که
چگونه در آثار مرویه و کلمات وارده از ائمه هدی حسب رأی و اجتهاد خود محو
و اثبات مینمایند چندانکه ناچار شده باصحاب خود امر نمود فقره مذکوره را در جایش
نوشتند و از تألیفات مشهوره اش کتاب جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام است
که در فقه استدلالی اسلامی بطریق امامی از طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد نوشت و شهرت
بلیغه حاصل کرد و بآن افتخار و مباحث یافت آورده اند که نوبتی از نجف بکربلا برای اداء
زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با املا آقای دربندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه
نمود و در اثناء مکالمه متفاخرأ بدو گفت من کتاب جواهر الکلام را در غایت تاملیت

واستحکام نوشته‌ام و ملا آقا بی تأمل چنین گفت امثال این جواهر در خزان ما بسیار است (خزان نام کتابی است که ملا آقا در قه نوشتم) و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در میان عبادات است و شیخ خود حل کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را بغایت سرعت و خفت ادا میکرد و همینکه سر از سجدهٔ اخیر بر میداشت بیدرتك سبحه را بدست گرفته دانه‌ها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقهیه و غیرها فرو میرفت چنانچه لعب بسبحه بنظر میآمد و از حسالت حضور قلب و تضرع و تبتل بی بهره ماند و نیز در دادن اجازهٔ اجتهاد بطالین چندان مسامله کرد که بسیاری از اشخاص بیعلم از او اجازه گرفته در بلاد متعددهٔ ایران مسند افتاه گسترده ریاست دینی یافته حکمرواشدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص العلماء یکی از مجتهدین و تلامذهٔ او نگاشت که خلاصهٔ اش چنین است حاجی شیخ مهدی کججوری از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شیر ساکن کربلا از استاد خود اجازهٔ اجتهاد گرفت و در شیراز رحل اقامت انداخته خواست مسند افتاد بگسترده ولی شیرازیان بشیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملای قلیل العلم دست نشاندهٔ ویرا بموجب تکرر مراسله و مساعدت بشملاتی و ریاست دینی بلد برگزیدند لاسیما چون حاجی شیخ کججوری کتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم کلیاسی را تدریس کرد و جواهر الکلام شیخ را بمعرض تدریس و مباحثه نیآورد بیشتر مورد بی اعتنائیش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ تومیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم با همه رفعت مقام علمیش خواهش حاجی کججوری را بوی اظهار کرد و او نپذیرفته بعذری شرعی بهانه جسته چنین گفت که شمايک شاهد برای شیخ کججوری هستید و شاهدهی

دیگر هم لازم است که شهادت بر استجماع شراعت اجتهاد در حق وی دهد تا اجازه و توصیه صادر نمایم و آقا سید ابراهیم سکوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشیمان گردید و چندی از این واقعه گذشت و یکی از شیرازیان اختیار خانۀ راکه در جوار خانۀ متعلق بشیخ محمد حسن در کربلا داشت بحاجی شیخ مهدی وا گذاشت و او با استاد خود تفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خبر یافت و بکربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمۀ خانۀ خود نموده وسعت داد و بیدرنک اجازة و توصیه مؤکدی در حق حاجی شیخ کجوری نوشته بشیراز فرستاد و شاه دوم ضرورت حاصل نکرد و مؤلف قصص العظماء در باب عمل مذکور چنین نوشت ما مأموریم افعال مسلم را حمل بر صحت نمایم و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت بثنائی من آمن در بخش سابق آوردیم و او بسال ۱۲۶۸ در سن قریب بهفتاد در نجف در گذشت و ذکر نام و سوء انجاست در آثار الهیه مسطور است منها قوله الاقدس الابهی و اذکروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل النبی الله من یتقی التمعح والشعیر و کان یکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل والنهار و لما اتی المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عن وجه به انارت وجوه المقربین .

و از شهر بایان ساکن عراق حاجی سید جواد طباطبائی کربلایی نوادۀ آقا سید مهدی بحر العلوم و یسر و چهارمین اخلاف اعقاب سید الساجدین ولادت و نشو و نمایش در کربلا واقع گردید و در عنقوان جوانی بخدمت شیخ احسانی رسید و دوره تحصیلات علوم ادبیه و دینی را نزد علمای اقارب و غیرهم بیابان برد و بالاخره تلمذ نزد سید رشتی اختیار نمود و نیز چند بار بایران سفر کرده محاضر تدریس بسیاری از علما و مجتهدین را کاملادید و آزموده بوطن برگشت آنگاه سفری بهند نموده با علما و دانشمندان معاشرت



جناب حاجی سید جواد کربلائی
مربوط بصفحة ۲۳۸

و مصاحبت جست و از افکار و عقاید متنوعه عمیقاً مطلع گردید و مدتی در بمبئی زیست و در سفر حج رفته چندی در مکه اقامت کرد و در مسجد الحرام حوزه درس فراهم داشته جمعی از محضرش استفاده نمودند و بالجمله حاجی سید جواد عالی جلیل القدر و روحیه الصدر جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطلع از عقاید و مشرب متنوعه و اصل مقلدات عالیة باطنیه شد و با اعظام علما و ارکان ایران و عراق معاشرت

حاجی سید جواد فرمود چون مرحوم ملا علی بسطامی سال ۱۲۶۰ هجری از شیراز بکربلا برگشت و بشارت بظهور باب بدون تعیین اسم داد و از اینرو هیجان و ولوله در اهالی افتاد در آنحال روزی جناب ملا علی را بیت خود دعوت نمود و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکه حسینیه است نشستیم و از هر طرف در این حادثه بدیعه صحبت داشتیم با وجود سابقه معرفت و استحکام روابط محبت هر چه خواستم از بیانات مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم اباء فرمود اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی بجد آمیخته دو بازوی جناب ملا علی را گرفتم و بقوت او را بدیوار کوبیدم و بمطایبه و تضرع گفتم تورا میکشم جناب ملا علی آخر نمیفرمائی که این حضرت کیست تکلیف ما چیست جناب ملا علی با صوتی دقیق فرمود جناب سید جواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند ما هر دو در اینحال که ناگاه در اثناء کلام بر لسان ملا علی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مراسلات من در کربلا نزد هر کس هست بشیر از بفرستید از شنیدن این کلام با آنکه بغایت دور مینمود خیال آنحضرت کالبرق الخاطف به خاطر گذشت با خود گفتم از کجا که آنحضرت نباشد فوراً از بام بیابین دویدم و مراسلاتی را که از آنحضرت در محفظه داشتم گرفتم و پیام بر آمدم چون چشم ملا علی بجهت مبارك افتاد گریه بر او غالب شد و مرا گریه نیز فرا گرفت هر

و مصاحبت گرفت و همه از وی کمال تکریم و تجلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کلمات دلنشین و افکار موافق و احوال مرافق با احزاب و فرق ملام و مؤانس گشت و چنانچه در بخش گذشته آوردیم در سفر بشیراز از جهت سابقه موادت و مرادوت که با حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب اعظم داشت بخانه اش ورود نموده ویرا در صفر سن زیارت کرده از شئون و اطوار بدیده اش منجذب گشت و نیز در

دو میگریستیم و جناب ملا علی متصل در عین بکا میفرمود جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را بشما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار ندارید .

و حاجی سید جواد میفرمود مراد اعیبه شوق آنحضرت دامن گیر شد و با آنکه آنحضرت صریحاً جمیع احباب را از توجه بشیراز نهی فرموده بودند روز بروز دواعی تشرف بلقا از دیدار می یافت تا بعدی که دیگر صبر نتوانستم و بر مسافرت بشیراز عزیمت نمودم و بر وفق مسلك فقها برای اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلتی شرعی یافتیم و آن این بود که نیت عظیمت بشیراز را نیت مسافرت بوشهر تبدیل کردم باین قصد که بوشهر سفر کنم و از بوشهر عریضه بحضور حضرت معروض دارم و طالب اذن نمایم غالباً در این صورت از اذن محروم نگردم و باین موجب عزیمت بوشهر نمودم و با حجاب و بنی اعمام و اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و در صدد تهیه سفر بر آمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با اقارب و دوستان فرا رسید مرحوم حاجی سید جواد می فرمود که از جمله آیاتی که در این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجرد و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینیه نزدیک بیت ما سکونت داشت و او را بزبان هندی صائن میخواندند و جمعی از اهل علم باو ارادت داشتند

بوشهر مدت شش ماه توقف داشت در دار التجاره حضرت زیست و از تعمق در اقوال و احوالش واله و حیران بود و جذب قوه مغناطیسیه محبتش را در قلب خویش پیوسته مشاهده نمود لذا در هنگامیکه ملاعلی بسطامی در کربلا باعلمه و فضلاء مناظره و محاجه و تبلیغ امر بدیع کرد حاجی سید جواد مطالب این امر را بواسطه او شنیده مقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شده تهیه لوازم سفر نمود تا موقعی

و از صحبتش بهره یاب میگشتند و بعضی هم باو نسبتها میدادند یکی میگفت دارای علم غیبی است دیگری میگفت دارای افسوس است و او حالانی متفاوت داشت گاهی در حال صحو و شگفتگی بود و باهر که زیارتش میرفت تکلم مینمود و وقتی در حال مراقبه و تفکر بود و با احدی گفتگو نمیکرد من نیز یکی از کسانی بودم که باوی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش بهره مند میگشتم و بالجمله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب و دوستان برای و داع مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قلیانی صرف نموده تا من با صائن وداع کرده مراجعت نمایم باری چون بمسجد در آمد صائن در حال مراقبه بود چاره ندیدم جز آنکه قلم گرفته بر رقعۀ نوشتن جناب صائن من عزیزت بوشهر نموده ام و اینک مسافرم متوقعم از دعا مرا فراموش ننمائید و رقعۀ را نزد او نهادم صائن رقعۀ را برداشت و در آن نظر نمود و بشارت قلم طلبدانرا نزد او گذاشتم شروع نمود در ظهر ورقه چیزی نوشتن و در اثناء گاهی بمن نظر مینمود و اشک از چشمانش میریخت چون از تحریر فارغ شد رقعۀ را نزد من انداخت و بمراقبه فرو رفت من رقعۀ را برداشتم دیدم رقمی چند از ارقام عددیه در دو سطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل موافق رقم نهاده هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار مرا پریشان و مشوش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و گمان میرفت که شاید در این سفر

عالیقدر از قلم اعلی صادر این جمله مسطور است در ایمان هر مؤمنی بداء ممکن
ولی در ایمان و حید اکبر و سید جواد کربلائی انور بداء را راهی نیست و بالجمله
حاجی سید جواد چندان در شیراز مانده بصحابت و استفاضه از حضرت ذکرا لله الاعظم
سرافراز بود که فتنه بر انگیخت و منجر بحبس آن بزرگوار گشت و اصحاب

صائین تبسم نموده و بلمحه هندی فرمود بلی شیراج میرود معلوم میشود شیراز را
اهل هند شیراج تلفظ مینمایند زیرا مخرج حرف زاء ندارند و بالجمله مرحوم
حاجی سید جواد میفرمود مشاهده اینحال نه چندان سبب سرور و حبور شد که بتوان
وصف نمود زیرا من فی المثل بعیال خود ذکر شیراز ننموده بودم تا چه رسد بصائین
همه گمان مینمودند که من باز قصد حج نموده ام زیرا در سفر سابق که بحج
مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و شش ماه اقامت من در بوشهر امتداد یافت
و جناب حاجی سید جواد ببوشهر وارد شدند و بر خطه مرسومه از بوشهر بشیراز
نزول نمودند میفرمود در شیراز نظر بمنع والی از اجتماع بخدمت حضرت حاجی
سیدعلی شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیله از معتمدین احبا شبها در بیت حضرت
خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از دریچه که فیما بین بیت حضرت خال
و بیت مبارک بود تشریف میآوردند باری بدین نهج مدتی هر شب بحضور مبارک مشرف
میشدیم و پس از صرف شام که بقانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول شب گذشته
شام تناول مینمود حضرت اعلی بیت خود مراجعت میفرمودند و احبا بعضی در بیت
خال و بعضی که ممکنشان بود بمنزل خود مراجعت نموده استراحت میکردند تا
اینکه جناب آقا سید یحیی دارابی رحمه الله علیه بشیراز وارد شدند و ایشان نیز
برین نهج بحضور مبارک در بیت حضرت خال شهید مشرف میگشتند یعنی آن ایام
نظر تعرض حکومت جمیع احبا بحکمت ملاقات مینمودند میرزا ابوالفضل کلنایکالی

که حضرت از سفر حج مراجعت بشیراز کرد بدانسو شتافت و بغیض درك لقاء و استماع مطلب آن بزرگوار و ملاقات برخی از اصحاب کبار فائز گردید و در آن ایام بود که آقا سید جحیی دارابی بشیراز وارد شد و بدلالات و رهنمایش بزیارت حضرت رسیده مشاهده انوار نمود چه او را غایت محرمیت و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود نیل زرندی نوشت در توقیعی که برای آندو سید

خطری مترقب باشد و از آن نهی فرماید وقت تنگ بود و فرصت نظر معدوم مکاری مستعجل و مردم عزیز برای وداع منتظر چاره نیافتم جز آنکه بتربت حسینیه متوسل گردم و لذا ایام خانه بر آعدم و روی قبله دست بدعا بلند نمودم و عرض کردم الهای تو عیدانی که من در این سفر جز رضای تو نخواهم و مقصدی از خود ندارم و این شخص صائین را عبدی از عباد صالح تو میدانم و باین جهت باو محبت دارم نه در فکر اکسیر او هستم و نه در اندیشه جفر او تو را بمظلومیت صاحب این قبه حسین بن علی علیهما السلام عقده این خط را بر من بگشای و مرا بر فهم آن توانا فرما خلاصه القول در حینی که آنورق در دست بود و من بتضرع و ابتهال مشغول در آن مجدداً نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول آندو سطر اعدادی رقم نموده که بحساب جمل مهدی موجود میشود و در سطر ثانی نیز اعدادی که علی محمد رب از آن بیرون میآید و صورت سطر اول ۱۰۴۵۴۰ - ۴۶۳۶۴۰ و سطر ثانی ۴۴۰۸۴۰۱۰۳۰۷۰ ۲۲۰۰ و چون این اعداد بحروف نقل یابد بر این نهج ظاهر میشود مهدی علی محمد موجود رب و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام بزریر آمدم و بجانب مسجد دویدم چون بمسجد در آمدم صائین نیز از حال مراقبه بیرون آمده بود سلام کردم و عرض نمودم جناب صائین من نیز برای همینکه نوشته اید عزم مسافرت دارم

متفرق بدیار اخری شدند و همینکه آنمظلوم مهاجرت باصفهان فرمود سید بکر بلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطابات و توقیعات صادره از قلم اعلیٰ مورد عنایات و مفتخر بارتباطات مخصوصه گردیده مراسله دوام یافت و با او در برخی از توقیعات بت شکوی فرموده اسرار و تأثرات خاطر اظهار نمودند چنانکه این خطاب مسطور است ان یا مرآت جودی لاشکون الیک عن کل المرایا لانهم بالوانهم الیٰ لینظرون و در هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و ما تتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر شیخ سلطان کربلائی آبد و اسلافش از علمه و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانفشان سید رشتی بود و بواسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید و هنگامی که حضرت از سفر حج عودت بشیراز نمودند چنانچه نوشتیم با آقا شیخ حسن زنوزی مذکور وسائل برانگیخته تهیه زاد و راحله دیده خود را بشیراز رساند و از شدت مشقت سفر حین ورود مریض شد و باوجود غلیان شوق توانائی رفتن بخانه خال و تشریف بمحضر مبارک نیافت و حضرت خود هنگام شیئی نزد وی رفته قلب مکسور و بدن رنجورش را بابر از عنایات و ملاحظات شفا بخشیدند و چون ایام تضییقات حاصله از قبل حکمران بود او را مأمور عودت بعراق فرمودند و مصاریف زاد و راحله کرم نمودند لاجرم شیخ مراجعت بکربلا کرد و نیل زرنندی کیفیت تشریفش را بمحضر مولی الانام در آن ایام پرآلام چنین نوشت که در شب مذکور حضرت باب اعظم برای مراعات احتیاط دستور دادند که چراغ حجره شیخ را قبلا خاموش کردند و در تاریکی شب غلام فانوس از جلو میبرد و خود از عقب رفتند و همینکه بقرب منزل شیخ رسیدند غلام فانوس را بمسافتی دور گذراند تا احدی مطلع از احوال نگردد آنگاه بحجره شیخ درآمدند و او را

نوازش فرمودند و بنجامه شیخ سلطان در کربلا بود و با صاحب در نشر و ترویج
امر بدیع شرکت نمود و نسبت بقره العین اخلاص و ارادت و فیره یافته نزدش تلمذ
و استفاده کرد و در موکبش از عراق بایران آمد و حسب امرش از همدان بوطن
برگشت و هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و سالهای بعد حیات داشت و
ذکری از مال احوالش در بخش هشتم میآوریم

و از آثار باقیه شیخ سلطان مکتوبی مفصل که در حدود سال ۱۲۶۳ از کربلا
برای بنیان ایران نوشته از جهت فوایدی که در آن مکتوب است بتمامه در این مقام
ثبت مینمائیم و هو هذا باذکر الله تعالی شأنک بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الفقیر
الحقیر المعترف بالتقصیر سلطان بن خفاف بن الشیخ حسن سلطان الیکم
یا معشر الشیعه من اهل الباب سلام الله علیکم ورحمة الله و برکاته اما بعد فلا یخفی
علیکم ایها الاخوان ان من المعلوم الضروري الذی لیحْتَاج الی البیان ان العالم فی
الترقی والمدارک فی ازدیاد والله سبحانه فی کل آن وزمان من احداث ابتلاء و امتحان
لتزیل اهل الباطل من اهل الایمان قال الله تعالی ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم
علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و قال تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنوا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و ليعلمن الکاذبین
فلهذا الامر المحکم صدر ما صدر و وقع ما وقع فی هذه السنة فی شهر رمضان و الی
الان من الاختلاف الشدید فی الاقوال و الاعمال و الاعتقادات و الکلیات و الجزئیات
و سبب ذلك ان الملا احمد حیث سمی نفسه من المصدقین المسلمین لامر الذکر
علیه السلام و جلس فی بیت باب الله المقدم سلام الله علیه و جعل یفعل فعل المکذبین
المنکرین یجمع الناس الذین اقرؤا باللسان دون الجنان و یصنع لهم القهوة و یامرهم
بشرب الدخان فی السر و العلانية ولم یزل علی هذا الحال حتی جاء شهر رمضان و اتفق

في ليلة منه وهو الثالث والعشرون ان المصدقين كانوا موعودين للافطار وبعد الفراغ
منه امر الملا احمد لهم بالغليان فشرب بعضهم وكان ذلك بحضور رجل من السابقين
وهو جناب الملا محمد باقر فنهى الجماعة عن شرب الدخان واكثرهم لا ينتهون فجعل
جناب الاخوند يلوم الملا احمد على فعله والملا احمد يقول انما افعل هذا للتقية فقال
له الاخوند انما التقية تكون من الاغيار وانتم كلكم تدعون التصديق والايمان وليس
معكم احد من المنكرين نهواي التقية في عدم شرب الدخان وما معنى التقية وما حادها
وان احترام هذا البيت لازم على جميع المؤمنين ولا يجوز فيه شرب الدخان فوصل
هذا الخبر الى العيال والى قرّة العين فارسلوا اليه يلوموه كثيراً وينصحوه ويعظوه
ان الامر عظيم والخطب جسيم وانتم عنه معرضون وفي اللذات الفانية منهمكون
وتدخان والقبوات شاربون ولا تفتقرون الى الله ولا تسلكون سبيله وهو لا يسمع
منهم ولا يلتفت اليهم وظلّ يتهم جناب الاخوند ويقول هو فضحني عند قرّة العين وعند
العيال ولا ارض بعد ذلك يدخل عليّ لانه من المفسدين وصار الملا احمد كلما يتكلم
جناب الاخوند بكامة يردّه ان عرف حقيقتها ام لم يعرف حتى ان يوماً من الايام كان
جناب الاخوند يتكلم بتنزيه الامام عليه السلام ويقول لا يجوز الكلام في وصف الامام
ابداً لانه عليه السلام حق وما سواه خلق ولا يعرف الحق بالخلق ولا بالتنزيه ولا بالنفي
ولا بالاثبات والملا احمد يقول يعرف بكل الصفات والعلامات فقال له الاخوند ان
الامام عليه السلام آية الله وهي لا تعرف لا بالاشارة ولا بنفسها بل بعرفوا الله بالله
كما قال الذكر عليه السلام في خطبته الغراء وليعلم الكل بسبب السبيل ومنع الطريق
بالوصول الى شيء من معرفة امامه وليأخذ الكل نصيبهم من الباب فقال الملا احمد
نعم ان الامام عليه السلام له مقامان مقام الاية ومقام الامامة ففي مقام الاية كما تقول
وفي مقام الامامة تجري عليه الصفات والاسماء والاشارات وعالم الظاهر وعالم الاغراض

فقال الاخوند نحن لا نفرق بين المقامين وكل منهما عين الاخر كما قال الذكر عليه السلام في حديث الجارية ان مقام امامته عليه السلام لا يفقد مقام بيانه والملا احمد مصرّ على الجدال والردّ على جناب الاخوند حتى وصل خيره الى جناب قرّة العين فارسلت اليه ان الواجب عليك احترام جناب الاخوند والقبول منه لانه من السابقين ولا يقول الا الحق وملا احمد لا يقبل شيئاً مما تقول فطلبته واحضرته واقامت عليه الحجّة وخصمته بان الملا محمد باقر هو وما يقول حق وصدق واذا خرج من عندها يرجع كما كان ولا يزداد الا عتواً ونفوراً وبينما هو وهي في هذا الحال من الجدال والقبيل والقال ادا وردت علينا كتابات و توقيعات من الذكر عليه السلام في حق جناب قرّة العين قرّة عينه عليه السلام ومنها ما يدل على درجات عالية ومقامات شريفة وانا اذكر لكم بعض الفقرات منها ايكن عندكم معلوم قال عليه السلام قل ان رجال تلك الفئة لا يلتفتوا بما عملوا وان احدى من المؤمنين قد ابطمت حكمهم في صحف ثلاثة قل ان حرفاً منها يكفيم الى يوم القيمة وقال ^٤ قل انها امرأة آمنت بربها واتقت عن الشهوات وكانت من القانتين قل اللهم ارحم من اتبعها في حكمك والعن من حجدها في وعدك فانها آمنت بذكر اسم ربك قبل المؤمنات وانها كانت من الخاشعين وقد كان نزلت قبل هذه التوقيعات كلمات في حقها من الذكر عليه السلام في جواب مثلتها وهي وان ما ذكرت تاتمء وجهك كلمة قد احببتها لما سئلت من عندك فالحمها يا الهى حكمك ما انت امله واعصمها من كل شرّ ما احاط علمك ومنها قوله عليه السلام و اسئلك اللهم يا الهى ان تصلى على محمد وآل محمد وان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهرة من اشارات الباطلة وكيد اهل الباطل والفتنة وانزل اللهم على قلوب ذوى قرابتها كلمة العفو والرحمة لتلا ترى في شأن منهم اذية ولا تسمع منهم كلمة بعيدة وارحم اللهم من اراد حكمك فيها واخذل اللهم من اراد سخطك في حقها والحقير لما رأيت هذه

التوقيعات الشريفة وعرفت بعض ما فيها رأيت انه يجب على الاخذ عنها والرد اليها و
القول بقولها والتسليم لامرها وانا كنت سابقاً قبل نزول التوقيعات اسمع عنهم تنقل
بعض البيانات الشريفة المغربية والمعاني البديعة واعترف لهم بالفضل الا اني كنت غافلاً
عن عظمة الامر وما تنبئت الا بعد نزول التوقيعات فصرت في بعض الاوقات اطلب الاذن
منهم بالحضور عندهم واسمع منهم بعض البيانات البديعة العالية الرفيعة فرأيتها بحرأ
داخراً موجاً عميقاً لا قعر له ولا ساحل تحير الاقنعة والقلوب من رشحات طفحه وينبت
نبات اراضى الكينونات المستعدة لقبول الفيوضات من قطرات فيضه وتندك جبال الانيات
عند سطوع تلك الاعمات وظهور تلك الاشرافات من تلك البيانات الشريفة وانا اشهد
الله واوليائه بانى منذ عرفتهم الى الان بالمعرفة التشريعية لا الحقيقية لان محلها القواد
وانا لست من اهل ذلك الاستعداد من سمعت عنهم ولا رأيت الاحقاً وخيراً وصدقاً
في الاقوال والاعمال والحركات والسكنات والسلوات والمعاشرات وفي الاحوال و
الجمالات والحب في الله والبهش في الله وتدعو الى الله وحده وتأمراً بالانقطاع اليه والاعراض
عما سواه والدخول في لجة الاحدية وبعد ورود تلك التوقيعات وفيها يقول فلا تقصرى
في ترويجه ونصرته وانت ما عونته عليها وليس لذلالمين عليث يدطويلا قالت ان الذكر
عليه السلام لا يريد من هذا الترويج الا ترويج امر السابقين والنصرة له في شرح مقاماتهم
ونشر فضائلهم وانهم سبيل الذكر وابوابه صاوات الله عليه وعليهم ولا يريد من احد
الا ولايتهم كما قال عليه السلام في التفسير المبارك يا عباد الرحمن لاتخذوا الكافرين
اولياء من دون السابقين من المؤمنين ولا يريد من الناس الا معرفتهم كما قال عليه السلام
او عجبتم ان جائكم الذكر على نفس منا فيكم ليزكيكم ويعلمكم سبيل السابقين ولا
يريد الا الطاعة لهم والاخذ عنهم والرد اليهم كما قال عليه السلام وانا قد قدرنا بينك
وبين المؤمنين قرى ظاهرة وقدورنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن فيها

ليالي و اياماً ناظرين الى الله الحق الحق فقامت بامرہ صلوات الله عليه و اظهرت
من فضل السابقين الفأ غير معطوفة فسمع الملا احمد و اصحابه شيئاً من تلك
ايات و ردها بالشتيم والسب بلا بينة ولا برهان و انكروا فضل السابقين
واكثر الطعن فيهم وقاموا معانفي مقام الجدال و اكثروا القيل والقال وقالوا ليس كل
من راح الى الشيراز صار من السابقين قلنا نعم كل من راح في تلك الايام التي راحوا بها
السابقين لاجل طلب الدين فهو منهم و لهذا لما راح معهم رجالان من اهل كرمان
وما كانوا قاصدين هذا الامر و انظروا للسابقين و بلغوه لهما ولم يقبلوا وقالوا لا تريد غير الحاج
محمد كريم خان بدلاً عن جناب السيد عليه السلام فاخرجتهما من السابقين و ابعدهما
وقال لأول مؤمن به سلام الله عليه قل للذين السابقين السابقين على الارض الخبيثة تريدان
النفس البعيدة الخ وقال ايضا في السابقين عليه وعليهم السلام هذا كتاب في ذكر المقربين
الذين آمنوا بذكر اسم ربك قبل الحج و هذا ظاهر معلوم بأنه ما ظهر الامر لاحد
قبل ان يروح سلام الله عليه الى الحج الا السابقين وما ظهر لغيرهم الا بواسطة ولو
لم يروحون الى بلد الامن لم يظهر ولم يراد الله سبحانه تظهير هذا الامر ارسلهم الامام
عليه السلام لقوله في التفسير آنا نحن قد ارسلنا سيارة النجب الى هذا النجب فادلى
بنظر الفؤاد دلوه وقال يا بشري هذا غلام وقوله عليه السلام وقد قدر الله ان يلتقطه
بعض السيارة منكم ممن كان في أم الكتاب على الحق بالحق في الاجابة على الباب
حول الماء سابقاً محموداً فقال الملا احمد لا يلزم ان يكونوا ايضا في الرتبة سابقين قلنا
ان الذكر عليه السلام قال لهم سابقين ولم يقيد ولم يخصص بوقت دون وقت او بالظاهر
دون الباطل او بالتشريع دون التكوين او بالشهادة دون الغيب و قوله صلوات الله عليه
عام شامل لجميع ما ذكرنا وما لم نذكر و نحن ليس لنا ان نخصص كلامه عليه
السلام بوجه دون وجه وشيء دون شيء من قبل انفسنا ما لم يرد عنه فان ورد قلنا

به وان لم يرد فوجب علينا ان نأخذ كلامه سلام الله عليه على حقيقته وصرافته وايضاً
قال الامام عليه السلام هم القرى الظاهرة بين الذكر عليه السلام و بين المؤمنين بقوله
وانا نحن قد قدرنا بينك وبين المؤمنين قرى ظاهرة وقد رنا فيها السير باذن الله الحق
بالحق فليسيرن بهاليالى واهايأ ناظرين الى الله الحق ولو لم يكونوا سابقين فى التكوين
والتشريع لم يكونوا قرى ظاهرة ولم يامر بالسير فيها ولم يقل ناظرين الى الله الحق
و لو لا ان يكونوا كذلك لما قال الامام عليه السلام و انا قد جعلنا لكل وجهة و قد
قدرنا للسابقين وجهتك و قال عليه السلام و ان لهم فى بين يدي وجه ربك جنات
تجرى من تحتها الانهار و فيها عرش قد استقرت على بحر تلج بيضاء قل اذا رفعوا
عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم ذلك من فضل الله السابقين وهذه الآية الشريفة تدل
على ان مقامهم فوق التكوين و التشريع والظاهر والباطن لقوله عليه السلام قل اذا
رفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم و الذى لا يحيط به علم هو الغيب قل لا يعلم
الغيب الا الله واما ما سوى ذلك فهو معلوم محاط فقال المازي احمد الذى يكون كما تقول
لا يكون خالياً من العلم وانا ارى انى اعلم منهم قلنا ليس الميزان هذه العلوم ولا مدار
هذا الامر عليها وقد بين الذكر صلوات الله عليه ان العيزان ليست هى العلم بشيىء بل
هى الفطرة الخالصة والحب لله ولاولياته والتوجه الى الله فى فواده وحقيقته بلا كيف
ولا اشارة ولا علم و لا عبارة قال صلوات الله عليه فاعلم ان الشرف للانسان ما كان فى
حالة على علم بشيىء وان الشرف الاشراف والكمال الاعظم محو الغير عند طلعة الرب وقل عليه
السلام وانى بعزتك لا اعلم شيئاً من الرسوم ولا ارى لعلمها فضاء عندك لأن ما سواك باطل
عندك مضمحل لدى وجهك الكريم لأن كل الفضل حباك وحب من احبك وكل الشر
سخطك و الظلم لا وليائك و قال ايضاً سلام الله عليه يا الهى لتشهد ان السائل قد
اراد فى الجواب سبل المجادلة على شأن القوم وانى ما ارى طرق علمهم من اصطلاح

اللغة وتركيب العبارة وتصريف الصيغة واثبات النتيجة بعد ذكر المقدمات ولكن
لاعلم ان تلك الآية لما ظهرت في خط الاستواء من شواهد الفطرة يصدقها كل ذى
علم بما استقر عنده و قال عليه السلام و انك تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل
الاستدلال بل اشير الى شان الايات بوجه الجلال و الملا احمد لا يؤمن بذلك قال
الله تعالى في حقه وحق اصحابه ولو جئتهم بكل آية لا يؤمنون حتى يرو العذاب
الاليم و بعد ذلك جاء الموت الابيض و تمرض فيه رجل من السابقين و هو جناب الملا
محمد باقر و كان يأوى في بيت باب الله المقدم عليه السلام و حيث كان غريباً و ليس
عنده من يقوم بخدمته و قد عرفنا شيئاً قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الى خدمته
في ذلك البيت الشريف في الليل و النهار الى ان عافاه الله سبحانه و له الحمد و كنا
سنة نفر و هم جناب الشيخ صالح و السيد هادي و الشيخ رضى و الحاج محمد و الحاج
ابراهيم و الحقيير و كنا مشغولين بخدمته و بذكر السابقين و نشر فضائلهم و من جملة
ما كنا نقول ان من اراد معرفة الذكر و ابواب السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالليل
و البرهان و الحدود و الاشارات فقد احتجب به عن معرفتهم و ان معرفتهم لا تحصل الا في مقام
الفؤاد و الدخول في اللجة الاحدية بكشف السبحات و الاشارات و نستدل على ذلك
بالدلائل الواضحات و الآيات المحكمات و هي قول الامام عليه السلام يا اهل الارض الم
تنظروا كيف قد فعلنا على الحق باصحاب السبحات و انا قدر ميناهم بحجارة السجيل
من الاشارات اتقوا الله و ادخلوا الابواب من هذا الباب اى ادخلوا ابواب الذكر عليه
السلام من هذا الباب اى باب الفؤاد و لجة الاحدية و كشف السبحات و نفى الاشارات
و قال ايضاً عليه السلام في عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام و ان الذين يظنون ان
يمسوك في شئى بشئى من العلم فقد خرّوا من السماء الى ارض ميتة مجتة و كان
الله على كل شئ شهيداً و ان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذواتنا و كينوتك متلافة

من نور ذات الله القديم ربنا وهو الله كان على كلشي قديرا كذلك ابوابه عليه وعليهم
السلام حكمهم حكمه وامرهم امره لان ابوابه آياته وعلاماته والاية ليست هي الا
حكاية لافرق بينك وبينها الا انهم عبادك كما قال الامام صلوات الله عليه في حقه
وحقهم عليه وعليهم السلام وليشهد الموهنون في هذا الباب حكم كل الابواب من الطاعة
والمعصية وليعرف الموحدون عند تجلي آياته اي ابواب السابقين حق التجريد في
لجة الاحدية وليأخذ الكل حظهم عن هذه البيكل البشرية فيض الله الممكنة في
حق البدنية والختمية ونحن ما كان لنا قصد في هذا الكلام الا امتثال الامر الملك العالم باللام
واحياء لبيت باب الله عليه السلام فلما راى املا احمد واصحابه ذلك مناقموا معناني
مقام الجدال واكثروا القيل والقال وبعد ذلك اعترضوا عنا وصاروا يفترون علينا ويشتمون
عند الناس وينسبونا الى الاقوال الباطلة والعقود الفاسدة والناس يجيئون عندنا للفتحص
يقولون ان الملا احمد وجماعة معهم ينسبون اليكم انكم تقولون ان الذكر عليه السلام
رب من دون الله وان بابه واول مومن به جناب آخوند ملاحسين سلام الله عليه هو
محمد بن عبدالله وان ثاني مومن به جناب املا على سلام الله عليه هو علي ابن
ابيطالب وان قررة العين سلام الله عليها هي حقيقه فاطمة وان السابقين احد عشر هم
الائمة عليهم السلام وان الشيخ والسيد خلتا من فاضل جسم السابقين فلما سمعنا
هذه الاقتراءات والزور والبهتان علمنا انهم سعوا في الارض فسادا بعد اصلاحها فجمعنا
هم ليلة في بيت باب الله المقدم عليه السلام لاصلاح هذا الفساد وتبرأ مما اشاروا
اليه من الاعتقاد وهم الملا احمد والملاحسين الخادم في ذلك البيت والسيد كريم
والسيد علي الخراساني والحاج صادق والحاج علي الصائغ وبعض الجهال الازدال
من امثالهم وقلنا لهم يا قوم لم تشيعون الفاحشة في الذين آمنوا بغير ما اكتسبوا و
تحتملون اثماً كبيراً اتقوا الله ولا تثيروا الفتنة فانها اشد من القتل و ما جمعناكم في

هذه الآية الا لقطع النزاع و رفع الخلاف و نبرء الى الله من جميع ما اشترتم من
الباطل و على تقدير صحة ذلك نستغفر الله العلي المتعال و نريد الكوت بعد هذا المجلس
و اطفاء الفتنة فما مضت بعد ذلك الا ايام يسيرة اقل من اسبوع و اذا هو قد قام بين
اصحابه منزهاً لعبيه مبرءً لجيبه و يقول قد نزل الى كتاب من الذكر عليه السلام و
يقول اني انا اللبب و المرجع للناس فاخذ البيعة من اصحابه على ذلك و ظل ينادى ان
من لم يدخل الي و يحضر درسي و ياتم بي فهو من الضالين المرتدين فقلنا في
انفسنا يا سبحان الله كيف يكون بابا من يدعو الى غير الله و يرد على ذكر الله صلوات
الله عليه كلما نزل في فضل ابوابه و اصفائه السابقين سلام الله عليهم ثم طلب منا
الحضور في درسه فاحبيناه لذلك و حضرنا عنده و قرأنا كتابه و من جملة ما فيه انه
عليه السلام بوصيه بالعيال حرم باب الله المقدم عليه السلام خيراً و احساناً و يقول و
اذكر في بيت اهلين و سلم مني عليهن و في كتابه الآخر يقول عليك و لا تغفل من
نمرات شجرة العدل و لا حكم اهل البيت و احسن في احكامهن و لا تنس امرهن و سلم
مني عليهن و قال للتي احسنت عملها قد عمات بما ارسلت في سبيل الله و قد خالف
بعد ذلك امره عليه السلام و اساء مع التي احسنت عملها حرم باب الله الصغير اي التي
هي في الحقيقة كبرى لما قصدت حج بيت الله الحرام بعد الاستطاعة و تيسير الامور
ومعها قررة العين و جاء الميرزا حسن الهندي للمشايعة و بعث الميرزا محيط يلتمس
منهم الدعاء و جاء المكاري لحمل الامتعة و الاسباب و اذا بالملا احمد و الملا حسين
خادمهم و كم جاهل من الارذال جائوا لمنع العيال فطردوا المكاري و وصل الخبر
الى العيال و الى جناب قررة العين فارسلوا خلف الملا احمد و الملا حسين خادمهم و تم
قالوا لما ذا هذا المنع فقال الملا حسين لانه قد نزلت في حق الملا احمد آية بانه
المرجع و الباب و لم تستأذنوا منه للروح قالوا ان الله قد اذن لنا و اوجب علينا بقوله

ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً وما نحن فدا استطاعنا ولا يمكننا
التأخير وقال النبي صلى الله عليه وآله من استطاع اليه ولم يحج فليمت ان شاء
يهودياً و ان شاء نصرانياً وانت ليس لك ان تمنع من جميع الجهات خصوصاً حج
بيت الله الحرام ارايت الذي ينهى عبداً اذا صلى اتق الله وافعل ما امرك به ذكر الله
صلوات الله عليه بقوله واحسن في احكامهم ولا تنس امرهم وسلم مني عليهم وهانت
قد خالفت امره واسئت معنا فقال ليس لكم الى ذلك من سبيل واني لا يمنعكم اشد
المنع واستعين عليكم بالاعداء والحكام واسعى باذيتك كل من رضى برواحكم وهم
فلان وفلان وذكر جماعة من المؤمنين وقال اخبر الحكام بان عيال السيد مع امرأة
يقال لها قرة العين يروحون الى الباب لا الى مكة وان فلان وفلان هم الذين دعواهم
الى الرواح وهم من البايعة فعذبوا العيون وخرقوا عن كرامتهم وقادروا الخرج من البيت
يا ملعون فانك رجيم بعد ان وعظوه ونحو قوله وذكروا وهو لا يرجع عن قصده
ولا يرتدع عن غبه ولا يعقل ولا يسمع كأن في اذنيه رقرا فسبوا العيال وشتموهن
وتكلموا بالكلام الوعر القبيح قال انما احسين يا حميراء لا تجازين المازاحم وقال
الملا احمد ما خالفت حمراء وها صفرائها فوقعت العيال المكرمة المحترمة مفسياً
عليها من عظم ما اصابها من يد هذا الظالم وتمرخت بعد ذلك و امتنعت عن الرواح
لاميم الويلات ما ذنب هاشم عليها اما كفوا اذا لم يساعدوا ولكن ما كان بدعاً من
الاقوام ما فعلوا وقد سبقتم آدابهم بمثل ما فعلوا وقد امره بالذكر عليه السلام ايضاً
في كتابه قل رب يا ذنى ابن كاذم بالحق وقل وادرس آيات علم الجلال و ما نراك
تربيه بالحق بل بالباطل ولا نراك تدرس آيات علم الجلال بل بالصرف والنحو واللغة
والمنطق وهذه ليست آيات علم الجلال بل آيات علم الضلال ثم المدرس العام الذي
تأمر الناس باستماعه ايضاً ليس هو من آيات علم الجلال بل من ظواهر كتب الباطن

المتقدمين سلام الله عليهما فقال ان كتبها هي آيات الجلال قلنا ان الذكر عليه السلام يقول لبعض الرجال في جوابه ان اتكل على الله وارضح الكتب كلها وخذ عطاء ذكر اسم ربك وقال ع ولكل من صدق بآياتنا فرمن ان به نحو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آيات البايين من قبل حكم البدع ونبي عليه السلام عن التكلم في هذا البعض في شرح اقول الا بالصبح البديع قال ع و من اراد التكلم في آيات البايين فقد اخذ قطرة من هذا الماء الاحمر وصبغ الكل على تلك الورقة وتكلم هناك يقال له انسان من حول

حكم منع از ممارست علوم رسوم معموله آن ایام و محو کتبی که مشحون از تخیلات فرضیه موهومند هند و یونان و کاند و آشور و ایران و بنام علوم حکمیه متداول بین الانام بود و نیز محو کتب عقائد و احکام جبلیه و استدلالات جعلیه که بنام فقه اجتهادی و اصول الفقه و کلام موجب تزییع عمر جمعی کثیر گشته و بنام علماء و حکماء مشهور شده بدان فنون و مساعیات می نمودند و نیز محو کتب محلوله مباحث ثقیله فرعیه لغت عرب و در مسائل مدخله منطقیه و امثالیه در بیانات و آثار حضرت باب الحکم از آثار مشهور امر بدیع ثابت و درخشان و بایه بآن عقیده مشهور و نمایان بودند و بالاخره در کتاب مستطاب بیان قانونی در این خصوص تنظیم فرمودند تا کتب و فیرد مذکوره معروفه بنام علم و دین را که توده از مصطلحات و تخیلات عاری از افاده حقیقیه و خالی از ثمرات عایدیه و معنویه بیش نبودند بلکه موجب انحراف از حقایق الهیه دینی و حرمان از ترقیات صورتیه و معنویه هر دو گشتند از همین رفتند برخی آنها حقایق ثابتة و قوانین صالحه الهیه و علوم مفیده با صبغه بدیعه تاسیس و تالیف گردد چنانکه علوم حقیقیه مفیده را در توفیع ملاحظه با حرف حی تبریزی که نیده از آنرا قبلاً ثبت نمودیم امر بتعلم فرمودند و هذا عين بيانه الاعز الاعلى ولكن تعلم كل علم لتكون يوم ظهوره من اسماء عزه لتنصر به دینه.

اهل الباب فلا يجوز التكلم بها حتى تصبغ بانصبغ البديع اى المعنى الجديد الذى لم
يكن قبل ذلك منه شيئاً ابداً كما قال عليه السلام قل يا اهل الفرقان فهل تجدون
فى الكتاب من قبل آية بديعة فما لكم كيف تكفرون بالله ولا تشعرون و قال ع بلى
قد نزلنا فى الكتاب بعضاً من آيات باطن القرآن وانتم من قبل ذلك حرفاً منه فى كتاب
لا تدرسون ولا يريد عليه السلام من آيات الجلال الا الايات البديعة ولا يريد من
احد غيرها لقوله عليه السلام وما كنت فى شأن وما نحكم بحرف وما نلقى روحاً الا
بامر بديع وليس الدين غير البديع لانه ﴿ حصر الدين فيه بقوله ﴾ انما الدين فى كتاب الله
من آمن بالله وآياته و اتبع حكم البديع من لدنا فاولئك هم المهتدون و قال عليه
السلام وما من نفس قد سمع حكم البديع و يعرض من حكم ربه الا و يحشر يوم
القيامة فى تابوت من حديد فلما رأى هذا الرجل عدم قبولنا لدرسه والرد عليه وامكن
اتباع كل ناعق اجتمع هو واصحابه علينا وطرده ونامرات عديدة ونحن نرجع اليهم
و نعتذر منهم فى كمال الخضوع و المذلة و المسكنة حتى ان بعضاً منا قبل يد الملا
احمد كل ذلك امتثالاً لامر الذكر عليه السلام حيث امر باحياء بيت باب المقدم عليه
السلام لتجتمع هناك و تلو من الايات البديعة فى الليل والنهار و ما قبلوا منا عذرنا
وطردونا بالنسب واللعن والشتم والاعين وثاروا الفتنة وشيعوا الفاحشة واقتروا علينا الاقوال
الباطلة واوصلوها الى الاعداء و التزمونا بيوتنا وكثر الكلام والسب والطمع علينا
من كل مكان وحر كوا الملا حسن كوهر علينا فقم يخطب فى كثير من الايام فى محاسنه
ومجالس الميرزا محيط وكل مجالس جلس فيه بملاء من عامة الناس و هو يقول ايها
الناس ان هؤلاء الضالين المضلين خر بوا الشريعة و افسدوا فى الدين فالواجب عليكم
حفظ دينكم والذب عنه بكل ما يمكنكم ولا تسكتوا عنهم و اذكروا احوالهم واعتقاداتهم
فى جميع المجالس ليعرفوهم الناس و يجتنبوهم ثم ان الملا احمد اخبر السيد

علی الکرهانی و المیرزا محیط ابن الحاج محمد کریمخان کتب کتاباً رأی علی الذکر
علیه السلام وان قرأه العین کتبت علی رده ردأ وان الذین و اقتوا علی ذلك فلان و
وفلان و ذکرنا عندهم فصاحوا وناحوا و اعانهم علينا کل احد وظلوا يتوعدون ویتهددون
و ظل الملا احمد و اصحابه یثیرون الفتنة و یضرمون نارها بلا فتور فکتبوا کتاباً
عديدة بمضامین مختلفة و عبارات متفاوتة لكل احد بحسب ما یلائم طبعه و مزاجه
و کتبوا فیها تلك الاقتراءات ال اولیة التي تقدم ذکرها و غيرها و ارسلوها الی سایر
الامصار و الاقطار و نشروها فی جمیع الافاق و البلادان مثل النجف و الکاظمین و سر
من رای و بغداد و شیراز و اصفهان و قزوین و خراسان و غيرها من البلاد و شوشا
قلوب اولئک المؤمنین مثل جناب سید علی شبر الکاظمی کتب لی کتاباً یقول فیہ قد
سمعنا اشیاءاً عجیبة و اموراً غریبة ففتت الاکباء و تهجر العیال و الاولاد و کل
هذه الامور و اغتتة صدرت من الملا احمد و اصحابه و هو مأمور
فی کتابه ان لا یفرح و لا یحزن بتصدق احد و لا بتکذیب بقوله علیه السلام

مکتوب مسطور شیخ سبطان برای دلالت بر این نکته کافی است که مؤمنین
و محبین عظیم الشان حضرت باب بری میسر نبودن مهاجرت و استغاضه کامله از آن مظلوم
محبوس بسبب اختلاف مذاق و مشرب امشان مشاجرة مذکوره فیما بینشان رخ میداد ولی ملا
احمد معلم مذکور در این نامه که خویش را در علوم رسوم اعن از جمعی اصحاب میدید و برای
اثبات مفاهیم خود در ایمان بدیع مکاتب نفسه باطراف فرستاد بالاخره در راه این امر
بلیات طافت فرسائی همچنان کرد که در زمین ترجمه احوالش آوردیم و ملاحظه باقر مذکور عافیت
در مازندران شربت شہ دت چشید چه که توقیعت صادرة از قلم اعلی هربک را بجز آنانکه
روی بیبود نداشتند و سمت نظر و روح خضرع و اطاعت غیر ممکن التوصیفی داده فیام بر
جانشانی بخشید

مؤلف

اوصيك ان لا تفرح بتصديق احد ولا بتكذيب نفس من اهل القيل والقال وقد خالف
وفرح وحزن و هو ما مور ان لا يحدث فتنة في دين الله بقوله عليه السلام ان اتبع يا
احمد حكم ربك من قبل ولا تحدث فتنة في دين الله وقل للناس قولاً معروفاً وكتب
له الملا شيخ علي وقال له عن جانب الذكر عليه السلام و اعطيك اصلاً من عنده بان
تتكلم اين ما كنت بكلام لا يترتب عليه لك و لغيرك فتنة و فساداً عظيماً و قد خالف
الامر و تكلم بالفساد عند الاعداء هو واصحابه واحذروا الفتنة و اتروها و اشعلوا النائرة
و ضرموها و هالته بغافل عما يعملون ثم و ان هذا الرجل اعلى ما عنده من الحججة
و اقوى ما بيده من المستمسك بانه الباب والمرجع المرجعية قوله عليه السلام فان اليوم
لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت عليك و لا تغفل عن ثمرات
شجرة العدل و هو باول هذه الفقرة انه لا مفر لاحد الا و ان يدخل هذا البيت الى اي
بيت السيد سلام الله عليه بيت الطين و الاحجار فثان اعلى هذا اذا يجب على كل المسلمين
المصدقين ان يجيئوا من جميع الاطراف الى كربلاء و يدخلون في بيت السيد
بيت الطين و الاحجار اليك حتى يقبل ايمانهم انظروا الى سخافة هذا الرجل و جهالة
هل يتفوه عاقل بهذه الكلمات و هل يريد الذكر صلوات الله عليه هذا البيت و هو عليه السلام
ينادي لا امر البديع و يدعو الدخول في البيت الاول بيت الولاية لجة الاحدية من دخله
كان آمناً و قلنا له ما بقي عندك شيء الا ان تقول ان هذا البيت اوباه اي اني انالذكر
صلوات الله عليه او جناب الآخوند ملاحسين سلام الله عليه لان الذكر عليه السلام هو
البيت و جناب الآخوند باب و اول مؤمن بنفسه و هذا القول لا يخفى بطارته على جميع
المؤمنين و الظاهر من قوله عليه السلام فان اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان
يدخل في ذلك البيت اي بيت الولاية الذي من دخله كان آمناً محله الفؤاد و هو اللجة
الاحدية و قوله عليك غير متصل بقوله في ذلك البيت بل هو كلام جديد ليس له

مدخلیه مع ما قبله فیکون سبکه و سبکه شیک و لا تغفل من ثمرات شجرة العدل
ای لازم و الواجب علیک ان لا تغفل من ثمرات شجرة العدل و وجه آخر بقوله علیه
السلام لا مفر لمن اراد الله و اولیائه الا وان یدخل فی ذلک الیوم ای بیت الاحدیة
التي هی محل ظهورها الفواد علیک ای یکون عدو علیک کما قال الحسین علیه السلام
یوم الخاف للحر یا حر انت لنا ام عینا فقال الحجر لک یابن رسول الله لا علیک و مثل
قول الله سبحانه فادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتم فانکم غالبون اللهم انصرنی علی نفسی
واجعلنی من الغالبین بفضاک و کرمک یا اکرم الاکرمین .

دیگر از مشاهیر مؤمنین عراق شیخ محمد شهب بغدادی از علماء انبی
عشریه و تلامذه سید رشتی بود و در بغداد از جانب وی نیابت و وکالت و نقابت بر
شیخیه داشت و جناب ملا علی بسطامی را در محبس بغداد ملاقات مکرر نموده فائز
بعرفان و ایمان بدیع گردید و در رغابت نبوت و استقامت و انجذاب بی اطاعت و خدمت
برخواست و هنگامیکه حضرت باب از سفر حج بعزم فارس مراجعت فرمودند اهتمام
نمود تا وسائل فراهم کرده با جمعی سوی شیراز رهسپار گشت و چون باصفهان رسید
دانست که مأمورین دولت آنمظلوم را بسمت آذربایجان بردند و دستور چنین است
که اصحاب بیجناب باب الباب روی آرند در آنحال گروهی از همراهانش عودت
ببغداد کردند و او با معدودی رهسپار خراسان شد و مدت هشت ماه در مشهد با
حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب مانده بکسب افاضات معنویه و انجام خدمات
موفق گشت آنگاه مراجعت ببغداد نمود و با عزم آهنین بارتفاع امر مبین قیام کرد
و طولی نکشید که قیام قره العین در بغداد واقع شد و باهتمام تمام بمعاونت پرداخت
بچندی در خانه مسکونه خویش آنمظلومه و اصحابش را حمایت و ضیافت کرده
در بر روی واردین و طالبین حقیقت گشوده پذیره گشت و با فرزند رشید خود آقا

محمد مصطفی در موکب آنجناب و اصحابش مجدداً قدم بیازد ابران گذاشته تا قزوین
مهمیای اعانت و نصرت شد و از آنجا به بغداد عودت کرده بتقویت و تربیت ایمانیة مؤمنین
عراق همت گماشت و در بغداد و کاظمین مجامع پر جذب و شوری مرکب از
مؤمنین عرب و ایرانی منعقد ساخت و در غایت ثبوت و انجذاب بنشر امر بدیع
بر خاست تا موقعیکه که خبر ارتفاع نیران هنگامه ملازندان بسمعشان رسیده
دانستند که اعداء بصدد محاصره قلعه و دستگیری حضرت قدوس و باب‌الباب و اصحاب
اند همگی بجوش و اضطراب آمده آتش غیرت در قلوبشان بر افروخت و حاجی
ابوطالب از تجار بایب ساکن کاظمین تقریباً پنجاه نفر از ایشانرا زاد و استعداد داده
مجهز ساخته برای نصرت اصحاب روانه داشت که از آنجمله شیخ عزیز شیخ نصار
از اهل کربلا مهدی زهرآوی و طعمه و علاء و محمد بحرانی و علی و فارس و بندار از
اهل بغداد و عیسی کرادی و جواد عبدالحسین نام داشتند ولی موقعی بملازندان
رسیدند که سپاه مخالف قلعه را محصور کرده راه ورود و خروج را سد و نمودند
و ناچار اقدام و قیامی نتوانستند و عودت بسوی عراق کردند و در سورت بروت
زمستان و تعرض و هجوم زبردستان دچار شداند و مشقت فراوان گشتند و شش نفر
در طریق جان دادند و مابقی خویش را بوطن رساندند و مدت ذهاب و ایابشان قریب
پنج ماه بطول انجامید و آقا شیخ محمد در عین احوال و بحبوحه احوال مذکوره
بنشر امر پرداخته با جمعی از بنی اسرائیل و مسیحیین ساکن بغداد نیز مناظره و
و محاجه نمود و عده را متوجه باین امر ساخت تا آنکه واقعه شهادت عظمی
واقع شد و تاب نیاورده طولی نکشید که ازین جهان بر معن در گذشت و پسرش
آقا محمد مصطفی مذکور که تولدش در بغداد سال ۱۲۵۳ ه. ق. واقع شد و در
مراحل ایمانی و اخلاص و جانفشانی با پدر همراه بود خلف صالح قرار گرفت و

تتمهٔ احوالش را در بخش ششم عیا و ریم و از او رسالهٔ در شرح احوال جناب قره العین باقی است که در مصر طبع و نشر شد.

دیگر از مشاهیر بایهٔ عراق شیخ صالح کریمی بواسطهٔ جناب بسطامی ایمان با امر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره العین شده در موکبش بایران آمد و بنوعیکه در بخش سابق بیان کردیم او را سال ۱۲۶۳ در قزوین گرفتار و اسیراً بطهران برده حبس نموده بشهادت رساندند و او اولین شهید شهیر این امر در ایران میباشد.

دیگر سعید جباوی اهل قریهٔ جبه واقعه در ساحل فرات مردی ساده دل و مخلص بود نیز بواسطهٔ جناب بسطامی در عراق فائز بایمان بدیع گشت و در سلك اصحاب قره العین قرار گرفت و پیوسته نضر الوجه مسرور الجنان ذا کرم اللسان آرزوی جانفشانی در طریق الهی داشت و در موکب آنجناب تا همدان آمد و حسب دستور جدا شد و پس از چندی خود را با اصحاب مازندران رسانده دلیرانه در معارك مدافعه و مقاتله نمود تا بالاخره شبی که همراه جناب باب الباب جنک میکرد گلولهٔ بشکمش اصابت نموده کاری شد و او دست بر موضع جراحت و فوران دم نهاده محاربه کنان سعی کرد تا خویش را نزد حضرت قدوس رسانده در مرأی و مشهدش جان نثار ساخت.

دیگر حاجی محمد کرادی از اهل معمورات و باغهای متصله ببغداد مردی امی و بغایت متدین و متمسک در مذهب امامی و در مابین شیخیه شهر و نامی و شاعر و دلیر و مجرب در فنون جنک و نظامی بود و در عسکر ابراهیم پاشای مصری سمت بین باشی داشته در عده از حروب شجاعتها نمود و چون ببغداد برگشته اقامت جست بسید رشتی کمال اخلاص و ارادت حاصل کرد و قصائد مدحیه عالیهٔ بسیاری

در شأن وی سرود از آنجمله در قصیده طویله این ایات است
ومجهولة تامالانام بوصفها سوی العالم الفطریف جر نومه الفخر تمصها طفلا
وحین بلوغه ابان خفی السرفی النهی والامر تا آنجا که بدو خطاب کرده
چنین گفت ایا متقنی من لجة الجهل والعمی ویا حافظی من حیث ادری ولا ادی
و بالجمله حاجی محمد بموجب بشارات و مواعید سید رشتی مترصد ظهور موعود
شد و بواسطه جناب بسطامی فائز بایمان بدیع گشت و در سلك اصحاب جناب قره العین در
آمد و آن هنگام بالغ بسن هفتاد و پنج سالگی بود و از بغداد تا همدان همه جا در
موكب آنجناب آمد و در آن بلد دستور مفارقت یافته بیدرنگ بصوب ماکو شناخته
در ك لقاء حضرت نقطه اولی نموده مراجعت کرد و در قزوین نزد قره العین رسید
و قصیده رائیه در حق وی سروده عرضه داشت که مصراعی از مطلعش چنین است
یا صاح کن من بنی الدنيا علی حذر و سپس چون هنگامه مازندران برخاست در سن
هشتاد سالگی خود را بعزم جانفشانی بقلمه رساند و هنوز قوت بنیه داشت ولی در
آنجا دچار فلج شده نتوانست چنانکه میخواست مدافعه و محاربه نماید و آرزوی شهادت
در دلت غلیان داشت تا آنکه در اردوی اعدا گلوله تویی اصابت کرده ویران آملش
رساند و در کمال ایمن و سرور بجهان باقی خرامید.

دیگر حاجی سید خلیل مدائنی از اعظم اهل مدائن و صاحب ایل و ریاست
بر عشائر اعراب آنجا بود و در کربلا نزد سید رشتی تلمذ نمود و باتفاق ملا حسین
بشرویه و غیره در مسجد کوفه اعتکاف کرد و در آغاز ظهور بعرفان و ایمان بدیع
فائز گردیده باعلماء و بزرگان مؤمنین معاشر شد و کراراً بفیض زیارت حضرت نقطه
اولی فائز گشت و هنگامی که از چهریق حضرت را برای اجراء شهادت بتبریز میبردند
پس از آنکه مدتی با آنمظلوم مسجون انیس بود با ملاحسین دخیل مراغه و ملا

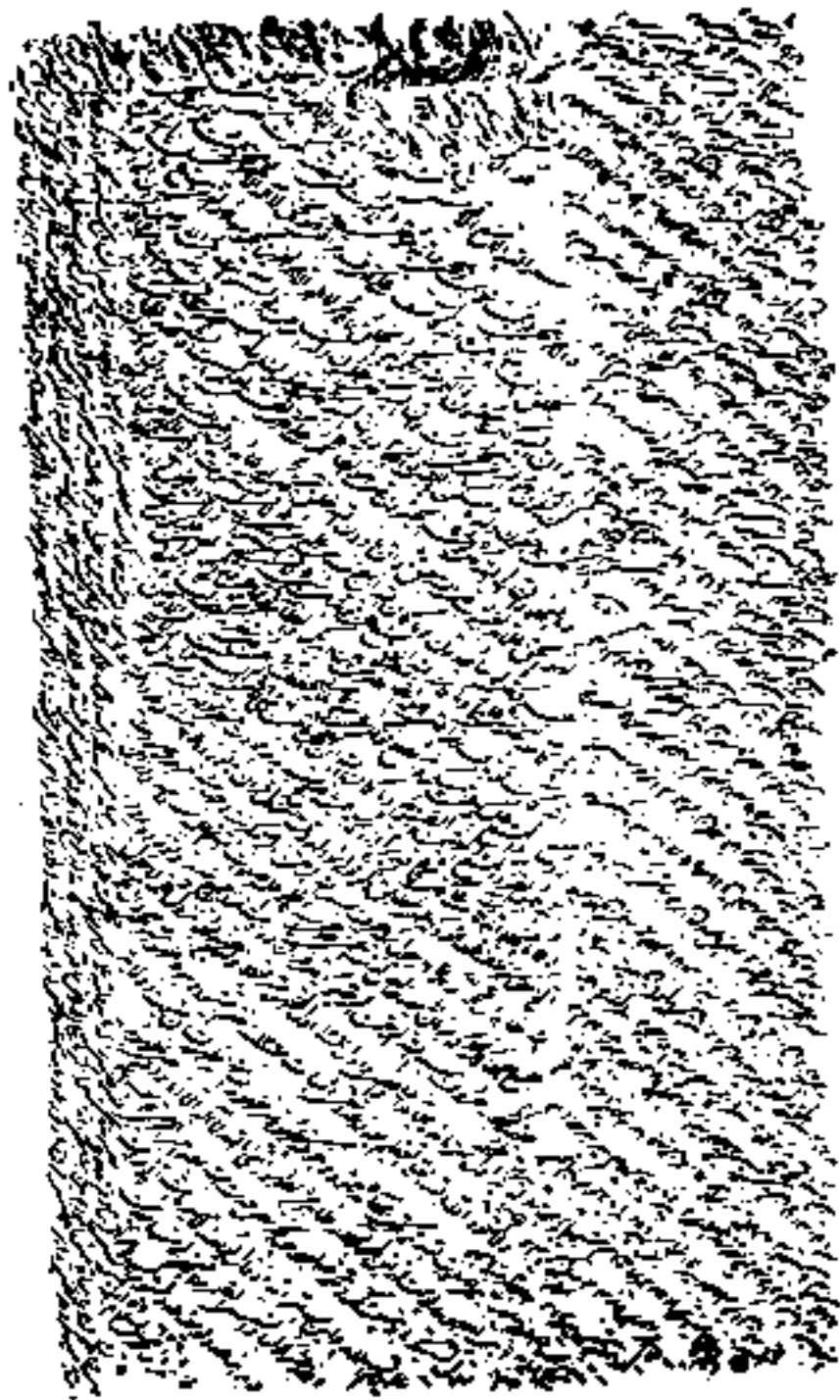
علی سلماسی تا چهار فرسنگی تبریز که مسمی بقزل دیزج است همراه رفت و حضرت در آنجا توصیه بسرهنگ عبدالعلی خان در حق وی نوشته او را بمرآغه فرستاد و سرهنگ مذکور کمال مهربانی بجا آورده اسب و مصاریف سفر داده کس همراه نمود تا او را بوطنش هدائن رساندند.

و از جمله اعراب بابی حسن و محمد نام دو برادر از اهل طرابلس سوریه شغل اسب فروشی داشتند و در سفر حج بفیض ملاقات حضرت رسیده بحال محبت و انجذاب بوطن برگشتند و بدین نام شهره شده مورد تعرض اهالی گردیدند و لاجرم چندی متواری بودند و بعد چندی بوطن باز آمدند و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از بایان عرب و ایرانی در خاک عراق و ما جاورها میزیستند و گروهی دیگر نیز برای فرار از تعرضات و تعدیات ملایان و دولت ناصرالدین شاهی از ایران بعراق رفته سکنی گزیدند و چون ارتباط مستقیم عراق نسبت باین امر در دور بعد واقع شد بسط و تفصیل کیفیات و احوال آنجا را در بخش ششم میآوریم.

فارس ارض الفاء مشرق ظهور بدیع و کرسی حکومتش شیراز (بلدالامن) موطن اسلاف حضرت باب الله الاعظم و محل ولادت و نشوونمو و سکونت آن بزرگوار و مطلع آیات و واقعات اولیه این امر بود و از امکانه مهمه شیراز خانه میرزا علی عموی والدشان است که ولادت مبارکه در آنجا واقع شد و مکتب شیخ عابد واقع در قهوه خانه اولیا است که آیام صغر سن در آنجا تحصیل قرائت و کتابت نمودند و خانه میراثیه محل نشوونما است که با والده و حرم در آنجا سکونت داشته برای ملاحسین بشرویه اظهار امر فرموده و حروف حی تشرف بحضور یافتند و آنخانه مبارکه محل توجه و قبله مؤمنین مقرر گردید دیگر از امکانه مهمه مسجد واقع بجوار خانه که وصفش در توقیعی مذکور

و در ضمن شرح احوال ملاصادق خراسانی مسطور گردید اولین نزول آیات و تشریف و ایمان حروف حی در آنجا بوقوع پیوست و نیز اولین افشاء امر و حدوث بلیات و تضيقات بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم در آنجا چهره گشود و دیگر خانه حاجی سیدعلی خاں که اوقات متفرقه در آنجا مراوده و اقامت نمودند و بالاخره در آنجا توقیف شدند و از آنخانه بخانه مکونشان بنوع احتیاط دخول و خروج میفرمودند و نفوس محترمه صالحه ذهاب و ایاب داشتند و دیگر ارك دارالحکومه از ابنیه کریمخان و کیل محل بازخواست و تحقیر و تعزیر آنمظلوم و جناب خاں و اصحاب واقع گشت و بعداً تخییر یافته ناصرالدین شاه بنائی نهاد و دیگر مسجد و کیل و منبر سنگی عوازه پله است که برای اقناع ملاحدر آن مسجد حاضر شده بر آن منبر بیاناتی فرمودند و نیز محل عبدالحمید شحنه شیراز که در آنجا حبس و توقیف شدند و مسجد ایلخانی محل اقامت جناب باب الباب و همراهش گشت

و حکمرانی فارس را در آن ایام حسینخان آجودانباشی نظام الدوله داشت که اصلاً و نسباً بطائفه اوتوزایکی از ایلات معروف ترك ساکن در قفقازیه و آذربایجان منتسب و لقب خانوادگیش بمقدم مشهر بود و در ایام کر و فرهای عباس میرزا نائب السلطنه در آن حدود با ایل خود شرکت در محاربات جسته نصرت نموده تقرب حاصل کرد و بمساعدتهای محمدخان امیر نظام صاحب منصب و سپس آجودانباشی شد و در ایامیکه محمدشاه بعزم فتح هرات تجهیز سپاه کرده بدانسورفت نظام آذربایجان را بقرب سعنان نشان حضور شاهی داده مورد الطاف و توجهات سلطانی گشت و درجه و خلعت و نشان سرتیپی گرفت و نوبتی نیز ویرا برای تقاضای اصلاح فیما بین دولت انگلیس و ایران در خصوص افغانستان برسم سفارت بمراکز مهمه دول اروپا فرستادند و او در مراجعت بایران عده از معلمین نظام فرانسوی را با خود بیاورد



و باین طریق مقام و رتبه اش بالا گرفت و در سال ۱۲۵۸ هـ . ق حکومت یزد بدو
واگذار بود و پس از آن بسال ۱۲۵۹ هـ . ق حکمرانی فارس باو مقوض آمد و
چون بواسطه تعلق تام به حاجی میرزا آغاسی از طرف محمدشاه مختار در تصرفات امور
آن ایالت گشت بلقب صاحب اختیار ملقب و معروف گردید و او از بستگان و
دست نشانندگان حاجی میرزا آغاسی بوده نسبت بحضرت باب اعظم مرتکب ظلم و
توهین شد چنانکه در ضمن توفیق خطبة القهرية ذکر آن از قلم ابن سیدورین است
و نیز در ضمن مناجات باقاضی الحاجات شکوه از مساوی اعمال و صفات او چنین فرموده
فان من بعد رجوعی من بیت الله الحرام الی مقامی هذا ما شربت قطرة فی مقعد الامن
من ظلم ما اکتسب ایدی الناس بامر مختار الفارس لعنة الله علیه و انک لتعلم یا ملیک
وجودی بانه اسس اساس الظلم فی حقی و اعتدی علی بطغیانہ فی عهدی حتی دخلوا
حزبه لیلۃ القدر علی بیتی بغير اذنی و اخذوا ما استطاعوا مما مالکنی ربی و لقد رأیت
من هذا الظالم الشارب للخمر اموراً لم یقدر نفسی ان یرى ولا یحتمل حتی ضاق
علی الارض بسعتها فخرجت عنها مضطراً الی هلیک الخ و بعد از آن ایام ظلم و جور
حسینخان طولی نکشید و بسال ۱۲۶۴ که مردم ایران از تسلط حاجی میرزا آغاسی
و دست نشانده هایش خلاص شدند اهالی شیراز شورش کرده بروی هجوم نمودند
و عده مقتول گشتند لاجرم نظام الدوله بعات عدم انتظام حکومتش معزول و مخدول
شده بهرام میرزا معز الدوله بر جای وی صاحب اختیار فارس گردید و بالاخره در
سنین اخیراً حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت سفرای دول خارجه
در آمد تا بسال ۱۲۷۴ خارج و آزاد گردیده و بعد از چندی رخت از این جهان
بیرون کشید .

و از کبار علمای شیراز شیخ ابوتراب امام جمعه ابن شیخ محمد زاهد

امام جمعه مشهور بشیخ مفید اباً عن جد سالها امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام ریاست دینیه و تدریس علوم داشتند و شیخ ابوتراب بغایت متنفذ و ملجأ و ملاذ انام بود و همه او را بسلامت نفس و خیر خواهی و دینداری میشناختند و در آغاز دعوت حضرت اعلی و طلوع فتن و بلایا بمقتضای حسن فطرت و انصاف و عدالت و تعلق تام باسلام و خاندان سیادت کمال محبت و رعایت را نسبت بآن بزرگوار برورزداد آورده اند هنگامیکه ملایان در رد و ابطال کلمات و دعوی حضرت طوماری نوشته مهر و امضاء نمودند در آخر تزد امام جمعه بردند و از او خواستند که رقم کرده خاتم نهد تا نفوذ و جریان پذیرد و او پس از مطالعه مسطورات ورقه برآشفته و بآنان نصیحت کرده گفت این رفتار شما از طریق عقل و دین هر دو بیرون است چه ما هیچ يك در شرافت نسبت و عظمت حسب و قوت تقوی و دیانت و زهد و عبادت این سید بزرگوار شکی نداریم و در شدت عقل دور بین و حدت بصر و بصیرتش تأمل نکنیم در اینحال پس اگر در آنچه اظهار میکند راستگو است چگونه در رد و کفرش سطری نگاریم و او را بیزاریم و اگر دروغگو است اولی آنکه مجازاتش را باسلاف کرام و اجداد عالی مقامش واگذاریم و در گذریم و شما خود نیکو واقفید که دروغ گوینان در هر صنف مردم از عالم و جاهل و عاقل و باقل بسیارند و هیچ يك مورد جفا و آزار نه بلکه برخی و اجد مقام اشتهار و ریاست بوده و هستند و بالجمله هیئت ملاها را از عمل مذکور منع و ردع نمود و باوجود منع و حمایتش اغراض قلبیه و امراض ریاستیه شرف صورت نگرفت تا بسال ۱۲۷۳ هـ ق در شیراز وفات نمود و ما ذکر احوال و سوء اعمال حاجی شیخ هاشم برادر امام جمعه و نیز شیخ حسین ظالم و برخی دیگر از ملاها را در بخش سابق نمودیم و از بابیان شیراز بجز حاجی میر سید علی خال

که در طهران و سه تن دیگر که در ملزندان بشهادت رسیدند .

و بجز لطفعلی میرزا که از شاهزادگان افشاریه و از طبقه عرفا و متصوفه و در لباس درویشی بود و پس از فوز عرفان و ایمان بدیع بمو کب جناب باب الباب پیوست و در خاتمه واقعه ملزندان اسیر شده با مقدس خراسانی خلاصی حاصل نمود و پس از واقعه شهادت عظمی غالباً در طهران با شیخ عظیم مراقبت نمود تا بسال ۱۲۶۸ بچنگ دولتیان افتاد و بنوعیکه در بخش لاحق میآوریم بشهادت رسید عده قلیل در سالها بعد از شهادت باقی بودند .

و از مشاهیر شان حاجی ابوالحسن مردی متدین و محترم و تاجر منسوجات بود و در سال ۱۲۶۰ چون حضرت باب اعظم سفر حج فرمود بشرف مراقبت در سفر نائل گردید و در طول طریق بملاحظه حالات و شئون آن بزرگوار تنبه حاصل کرده اقبال و ایمان آورد چنانچه از قولش حکایت است که کشتی شرعی بنوعی دچار طوفان شد که تماعت رکاب از حجاج بدعا و التجا برداختند و من بحال اضطراب خود را بگوشه کشیدم دیدم که آن سید جوان نورانی با کمال اطمینان نشسته بیانی میفرمودند و کاتب مینوشت دست بدامن شدم تکه نبات و اطمینان و نبات بخشیدند و حاجی پس از عودت بشیراز بی محابا نزد هر کسی از اطوار روحانیه و کرامات و مقامات معنویه که در ایام سفر مشاهده کرد حکایت نموده متدرجاً در زمره خالصین مؤمنین و مورد توجه و تعرض منکرین میغضین قرار گرفته و تتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم .

دیگر شیخعلی میرزا برادر زاده شیخ ابوتراب امام جمعه در ربیعان شیب مؤمن و منجذب گردید دیگر آقا محمد کریم تاجر که پیوسته مورد تعرض و تعدی انام بود و عاقبت ناچار بمراق مهاجرت نموده بتجارت و زندگانی پرداخت دیگر میرزا

آقا رکاب ساز و میرزا رحیم خباز که بغایت منجذب بوده همی تبایع کردند دیگر حاجی محمد بساط از عرفا که نخست شیخی شد و نانیاً با بمان بدیع فائز گردید و نیل زرندی در وصف احوالش نوشت که بسیار مزاح بود و از نماز جمعه و اقتداء با امام جمعه مفارقت نمی جست و پیوسته سئوالات و مزاح میسکرد چنانچه روزی امام بر منبر موعظه کرده تا باین حدیث رسید که حضرت محمد فرمودند *اعلموا ان منی افضل من انبیاء بنی اسرائیل* در آن هنگام حاجی محمد بساط با انبساط از زیر منبر پرسید که ای آقا بیان فرمائید که این علماء چه اشخاص اند جناب شیخ ابوتراب در جواب گفت ای مؤمن آن علماء همین نفوسی هستند که در نظر تو از سگ کمترند و با دست اشاره به الایان نمود که دور منبر حاضر بودند و اهل مجالس از این تقریر و تفسیر بی اختیار میخندیدند دیگر میرزا عبدالکریم کلید دار شاه چراغ و مشهدی ابوالقاسم لباف و میرزا مهدی صابر و پسرش میرزا علی اکبر و بعالت قلت مومنین و محبین و شدت تعرض معاندین از علماء و دولتیان و برای اینکه مستسین حضرت غالباً فائز با بمان بدیع نشده از وقوع شهادت کبری و بلیات عظمی در غایت تأثرات و احزان میزیستند جریان این امر به ملایمت و سکون میگذشت و ما چون شرح احوال والده و حرم و بستگان و افغان اعلی را مقداری در بخش سابق و این بخش آوردیم و اتصالاً در بخش ششم میآوریم و نیز واقعات شیراز را در بخش متقدم بتفصیل نگاشتیم در این مقام تکرار نکرده بنیت متفرقانی از توقیعات متکثره صادره در ایام شیراز که حاکی و عنیه بدقایق مضائب است اکفا مینمائیم از آن جمله در مقام افشاء احزان قلبیه و بیان واقعات اولیة فجر ظهور و جفا و مکر امثال سامری و عجل و خوار از اهل غرور و کشف اسرار و مصالح اوضاع آن ایام در ضمن مناجاتی مذکور است یا الهی لتعلم انی ماظنت یوم الاول ان یری احد صحیفتی و یصرفی

حتى لو يقول لا لان ابوالسوارك ورفاتيح الذين في كتابي مخزونة مكشوفة وقد
نسبت آذني بحججك التي لا يظلم احد ولا يكذب مع ان الخير كله من عنده نزل
وعليه يستدل ولو ان الرسل ينسبون الي ان الناس لم يعتقدوا لان احداً من العلماء
ما جاء بذلك وهو شان حججك الطيبين وفي عين الناس عظيم وانك يا الهي لما اردت
ان تمحص عبادك نزلت المعجن وجعلت اصحاب حججك مغلوبين حتى ظلم من ظلم
وكذب من كذب واستراح المفترون بعملهم وعرفت مقامهم واظهرت بواطن عبادك
الذين آمنوا بلغوا وهاجروا ايما فعلوا وكذبوا راحنوا وانك تعلم كل شيء ولا يخفى
عليك شيء وبذلك قد اقتدت انكل بشأن يوم الازل حتى لم يبق في الارض الا احد
اواتان او ثلاثة منطالقيين مع الضلخافين وجائين الخ ايضاً فانا كنت في بيتي وحدي
وام يطالع احد لشأني انت قد اخرجت بعض العباد من مساكنهم (مؤمنين اولين)
وانت قد انزلتهم علي و التيمنتي بعد ذلك حكم دعوتك و اكرمتني بحججك فلما بلغت
حكمتك اخذت من قلوب المتعلمين بامرك عبدك وتسليمك بحيث لا ينكرني من
هذا الجماعة النازلة بي احد ثم قد ارجعتم الي مساكنهم و ما علمت بي بعد ذلك
قد شرفنتي بالخروج الي بيتك الحرام و بلغت حكمي بنيتي ملائكتك في الارض
كل شطر حتى قد بلغ امرى الي المشرق و المغرب و ما بينهما فلما نضجت
بنية العباد و علمت كل نفس حكم الفؤاد ارجعني من بيتك الحرام و في
مقارنة ذلك الجدل قد اردت التهمة بالبلاد و من عابها حتى قد نزل بي و بالمصطفين
ادبار المعرضين و اوردتني علي فتتوي انذل بمحضر الضالعين (محضر والي فارسي
و ملايان) ... اليس كل ذلك من فعمك يا ذا الجلال و الاكرام و انتك يا الهي
ارفعتني في بد الامر و بنيتي و ضعفتني تم بعد ذلك قد نزلت كلمة الانكار في قلوب
الشياطين (خوار و هم هاشم) حتى اخذوا ما كتبوا و اني ما قصدت في ما كتبت

الآبائية المنصوص وانها كلمة مطلقة تيد بالخصوص في عزت ما مكر رافى حكمتى بل كنت
اسرع مكر ارفى حقهم وايضا بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اشهدك بانى عبدك قد آمنت
بك وبآياتك واستغفرك بما احاط علمك بى وانك يا الهى لتعلم بانى قد حدثت الخلق
بنعمتك فى حقى ما لم تؤت احداً من العالمين فى صنع الرعية بمثل ما اكرمتنى من
ثنائك و آلائك وتممت حججتك على عبوديتى بآيات محكمة حيث لا يخفى عليك
وعلى من اجتهد فى سبيلك واظهرت يقينى فى حكمك فى حقى فى المسجد الحرام
برجل معروف من الناس بعدول من الشهداء من عبادك فانك الهبء العظمى و
الثناء الكبرى بما انت عليه من العز والكبرياء والياك اشكوى وحرزنى فيما نزل بى
و بالمصطفين من عبادك بما جرى القضاء بالا مضاء من حكمك و فيك ارجو نوابى و
لكل من ابتغى برضائك و اشهد انك لا تضيع اجر المحسنين فانك الحمد و المنة مما
اخترت من رضاك و دار البقاء و احتملت اذى الخلق فى حقك و انادا صابر فى ذاتك
و تابع مرضاتك و لا اخاف فيك لومة لائم و انك انعام ما احدثت بنعمتك و ما يكذبنى
احد و كنت بينهم ذات صدق و امانة و من الان قد سوتهم انفسهم بتكذبي و يحبون
انهم يحسنون فى دينهم فسبحانك سبحانك قلت وقولك الحق استعجاونك بالعذاب
وان جهنم لمحيطلة بالكافرين فيالله من قوم سوء جاهلين فلك الحمد على ما ظلمونى
فى حاتمك و لك الحمد على ما جحدونى فى دينك و لك الحمد على ما كذبونى فى
وجهك و لك الحمد على ما آذونى فى امرك فبعزتك و جلالتك و لا حول و لا قوة
الا بك لاشك لى فى حبي لك و لا اسوء ظنى فى رحمتك لى و لا اخاف من احد دونك
و لا اطمع فى احد سواك و انى لعلى يقين من فضلك بان الناس لا يكذبونى و لا
يسبونى و لا يجحدونى ولكنهم من حكمك يغفلون و من وجهك يعرضون و بآياتك

بجحدون و انى بحبى فى حقتك و رضائى له جيتك كانى فى الفردوس على الارائك
المتكئة لا يحزننى فى ذلك المقام جحد نفس و انى بحفظك و كلاتك لعلى يقين
مين وانك لتعلم ان اليوم قد نزل بى كتاب كريم من احد من اوليائك بعد عاقبت
على اكثر الناس بجحد هم من ردّ الجواب على الواقع و الصواب و اخذت عمدي
عزاً لنفسي من اعناقهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام بعد اليقين
بالذل و الانفراد الخ و در باره دعوت و مباهله يا ميرزا حسن گوهر در ابام حج كه
در بخش مقدم آورديم جنين مستور است و لقد اتعمت حجة المباهله فى مسجد
الحرام بشهادة الشهود و من اطالع بهذا الكلام بما ذكرته فى صحيفة الحرمين هو
المحيط و اظن ان الذين قد سمعوا هذا الامر فى مكة هو الحاج سيد على الكرماني
و الحاج سيد محمد الخراساني و الحاج سليه انخان و الحاج محمد على المازندراني و
ما كان و راتهم الخ و منها ايضاً قوله الكريم فى شأن المذكورين من المعرضين ولو
ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية على عليه السلام و حجة ما فى يديه لم يخرجوا
يوم المصحف بقوله الحق انا كلام الله الناطق و كذلك حكم ما كذبوا من فئة
الشيخية الذين هاجروا الى لو صدقوا حجته الحجة فى يدى لم يكذبوا ابداً و ان
الان لا مفر لهم بان يقرروا لانفسهم عبادة الشيطان لانه ان كان تصديقهم و خروجهم
حقاً عبدوا الله و بعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان و ان كانوا يقولون لا نميز اولاً
بين الداعى بانه من الله او من الشيطان فمن لم يميز اولاً بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان
كيف يميز آخرأ و من لم يوقن بان الداعى هو الحق من عند الله فكيف يخرج من
بيته و كتب الى كتاب التصديق لان الفحص من الشك و الشك ليس من الحق ففى كل
الدلائل لا مفر للمكذبين الا ان يقرروا بعبادة الشيطان فى تصديقهم او فى تكذيبهم
و من يعبد الشيطان لاخير له و ليس له عند نفسه دليل يطمئن به وله خزي فى العبرة

الدنيا وفي الآخرة عذاب عظيم ايضاً فيا ايها الانسان ان اليوم فتنة التي نزلت في كلمات
المصطفين من ائمة الدين قد احاطت كل المسلمين فاستمسك في تلك الفتنة الدهماء
العمياء الصماء الطخياء الغبراء الجهنه الضلماء الصيلم المعظم الجهنام الغلام بالحجة
الكبرى التي بها يثبت دين رسول الله كله ولن يقدر احد ان يجحده الا و يكفر به
وان اليوم ما بقي فوق الارض احد فيه روح الانسانية الا و قد نزل كتاب تصديقه في
لوح ميين فان اذا اختصر الكلام لك واناس كلهم اجمعين ما ادعيت و لا ادعى الاحكم
العبودية الخالصة المحضة و انت ذكر العبودية ولو كانت
في الحقيقة معدومة لان لا ذكر لي في رتبته ولكن في مقام التجلي بعد الامنوعة
التفصيلية والصلية الوصلية اقول اني انا عبد اكرم مني الله . . . فاعرف حق اليقين بمثل ما انت
في عين اليقين بعلم اليقين وحق اليقين فان الذي ادعى (حاج محمد كريم خان)
اليوم امر كاظم سلام الله عليه في ضلال ميين و ان نسبة مكذب امره لانه لا يزال
يكون في ذرية آل الله بنص كاظم و اجماع الفتنة لا في ذرية المعروفة (قاجار)
ولو كانوا مؤمنين ثم آية وجهه (كوسج) تتكون مكذب دعواه بما ذكر الصادق
عليه السلام في حديث المفضل بانه من سنية حنه ودليل بان من التي حيث لا يخرج
الا تكدا وان ذلك في مقام الجسد و اما العلم فلاحظ لاحد بمثلي و لا قدرة لاحد
بشاني لاني اكتب اذا شاء الله في بعض الشبار صحيفة كمانت الميزان بين ايدي رجل
الاعيان واني الى الان مع ما كنت في السفر و ايام الخوف قد جرى من قلبي
اربعمون نسخة مباركة التي منها خمسة عشر صحيفة في المناجات و مثلها في علم
الاشارات والخطب والدراريات و كتاب عدد و ما سطر في الآيات و مادونها قد سرقت
في سبيل الحج . . . فمن اليوم يقدر بمثلي قل ف ظهوروا يا اولي الاسطاط كل
صبيتكم فان اليوم خير العلم لا يرقى الي وسيل الروح لا يتحدر عنى . . . وانت يا

الناظر الى سبحات آيات البيان لوترد حظ الاول في الاجمل ليرهان حب الله في نفسى
ثم صبرى و حلمى عن الذى آمن و راع و هاجر و كتب ما كتب و عجز من البيان
حديث و حده بنفسى مع ابناه جنده باعثنى مسائل من جحده ايضا فاعلم ان الله
سيحانه لم يك مغيرا نعمة انعم على قوه حتى يغير و ما بنفسهم فيكتب الظن في آيات الله
حرمنا عليهم طيبات العلم و الآيات لعلمهم بتذكرون ثم ما استبانوا لامر الله ضرب
بينهم بسور على نفى التكليف عنهم و هرباب خطه و الرحمة و خائره من قبله العذاب
لعلمهم بآيات الله يتفكرون ثم اما جحدوا لرب بعد ما استأنفت انفسهم فلما اخذت
عهدى من اعناقهم غرورا بالله ربى و عز انفسى و عسى بعد الكرمى من اعزاز الحقبة
حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيرى ممن يقدر اليوم ان يقوم بحجرتى او ان يمشى
شأننا من آثارى انظر الى الذين يدعون هذا المقام في العلم من الرشبة و التركية و
من سواهما ان يقدر احد منهم ان يكتب ورقة من آياتى و بعد ذلك يجحدون الكفر
امر الله من حيث لا يعلمون فوالذى نفسى بيده لا يفتخرف احد من اهل المشرق و
المغرب او ما بينهما بالعدل لا من ربه الا ان يقر بقدارى لاني ما ادعيت في شأن الالعبودية
و كفى بالله و كيا . . . لما كفر الثاني بدعوة الاول و رضاه الثالث جزيتهم بما كسبت
ايديهم ليظهر قول الله في حقهم و ان لدنا انكلا و حنجه لوطعاهم و انقصه و عذابا لهما
و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون في حقهم معيشة الاول و الثاني و
الثالث بعد ان ما رآنى الاول منهم الا بعض ليل و بعض نهار و الثاني منهم الا بعض
ليلة و ثلثى ليلة و الثالث منهم ما رآنى ابدا و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا
ولو لا كتاب من الله سبق في سنة الولاية انهم لن يقدروا ان يكتبوا شان انفسهم و
لكن لما كان الامر في الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر في هذا المقام ما ظهر في
الولاية و الا انهم لاشان لهم بذلك و لا يعيب لهم من القدرة انظر الى دنائة مقامهم

ورتبتم انى طلبت عنهم فى جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتى و انهم لن يقدروا ان
ياتوا وبعد ذلك اجترحوا على حكم الله وهلكوا انفسهم وانفس من اتبعهم من حيث
لا يشعرون وكل ذلك فتنه فى الدين ليميز الخبيث من الطيب ايضاً انظر الى المبلغ
(ملاعلى بسطامى) بالعراق ومن معه ومقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الثلاثة
المنكرة (ملاجواد ملاعبدالعلى ميرزا ابراهيم) وقال لهم و امارات كذبهم ثم ايقن
بوعدا الله واخذه وكذلك نجزي الظالمين و اعلم ان جواد الفروينى كتب فى كتابه
الا عجمى الذى كتبه من صور السجين كلمات باطله منها اختبار الحججة فاعوذ بالله
من حقه كانه لم يعلم ان اختبار الحججة من شيعه آل الله عليهم السلام يستلزم
اختبار الامام ٤ و ان اختبار الامام يستلزم اختبار النبي صلى الله عليه وآله و ان
اختبار النبي يستلزم اختبار الرب جل وعلا وهذا كفر صراح ولكن اكثر الناس لا
يعقلون و انه قد طلب منى لمعنى الذى ايس له دليل الا الحكمة ولا يثبت غيرها
بنص الشيخ رحمه الله فى الفوائد اربعة و عشرين دليلاً من دلائل التى كانت شأن
الصيان بعد ما قرء فى كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية لكل الى قوله المبين و انه قد ضل
نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة و طلب فى كتابه المباهلة بكذب نفسه كانه ما قرء
كتاب الله بان المباهلة حكمى و آتى وليس له حكم مباهلة . . . فمن اى حكم طلب
المباهلة منى بعد ما فوضت الامر الى احد من الناس و ان كثيراً من اهل التصديق
يباهلون معهم كما سمعت ان مهدي الخومى جزاء الله خيراً من عنده قد ارسل الى
عبدالعلى لاجل المباهلة و انه لم يقبل لكذبه فسبحان الله عما يصفون و انك
اتشهد لما اراد نفس ان يجحد حجتي كتبت له فى الحين مثل ما اراد منى ليصمت
عن لهته و لئلا يجترح على بجحد بعد ما علم ان عبادك المؤمنين كلهم قد اتبعوني ولا
يشركون فى مقام الحكم معى احداً . . . اللهم عذب الذين آمنوا بك و بآياتك ثم

كفروا وهاجروا الى سبيلك ثم اعرضوا كفروا والعن اللهم كل المفترين الذين
كفروا بك وبآياتك وخذهم اخذ عزيز مقتدر . . . اللهم عذب اولهم بكل نعماتك
وسخواتك على ما انت عليه من الشأن والقدرة والعز والعظمة فانه عمل في دينك
ما لم يعمل احد قبله وافترى عليك بما لا يرضى احد لخلقك و استكبر على حقك
بغير حق . . . اللهم انك تعلم انه قد اكتسب كل ما اكتسب ابوالشرور في دينك . . .
لنهم العنه لعنا كثيرا وعذبه عذاباً اليماً . . . اللهم العن صنمى الشيخيه و جتبيهم و
شيختبيهم . . . اللهم عذب العجل و جسده و خواره و الرجل الذى ينصرهم بكفرهم
وم در بخش سابق بر آى نماندن لحن مقال حضرت بر منبر مسجد و كيل چون بعين خط
و نفل از نسخد معتبره نداشتيم شمه از توقيع رفيع صادر در ايام اصفهان بر آى
منوچهر خان معتمد الدوله را نبت كرديم و اينك در برخى از نسخ مسورتى بدست
ورده و عيناً نبت ميتمانيم وهى هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المبدع
المشئ الفرد القديم المخرع الذى قد كان لم يزل بلا وجود شئ هو كائن بلا حكم
شئ لا يساوقه فى الذات احد ولا يمانله فى الصفات شئ كان عليماً بالاشياء قبل
وجود العلم والخلق وكان قد ير اعلى كل شئ قبل وجود المقدور والشأن قد بين الامثال
بلا بين مثله وكيف وكيف فى الاشياء بلا كيف عدله ان قلت هو هو قد دلت الاحدية
ذات الابداع والانية حقيقة الاختراع ولا يدل الصفة فى شأن عليك ولا يحكى
تلاية فى حكم الا على خالقك انت الدائم الفرد والصدى الوتر والقيوم الحى لا يدل
نحز فى كينونيات الخلق الا على اشانتك ولا يشير الهندسة فى ذاتيات العباد الا الى
اختراعك فسبحانك وتعاليت عما يقول المشبهون علواً كبيراً يا الهى بانجذاب انوار
جبروتيك قد لاحظت جمال صمدانيتك وبنفحات قدس لاهوتيك قد استويت على
مقعر حمانيتك انت الاقرب بنفسى من كل شئ، وانت التمام على نفسى فوق كل شئ، ذاتيتك

المشيرة يا الربي تجتذ عن الوصف والامر ر كينونيتك المتجانية منقطعاً عن الإشارة
والبيان انت الدائم لم تنزل بلا وجود شيء في الانشاء وانت القادر لا ينزل
بلا مثل شيء في الاعيان فسبحانك سبحانك لك الاسماء والامثال ولك الكبرياء والالاء
و هناك الثناء والبياء وحدك لا شريك لك تعاليت وتقدس عما يصفون يا الربي انت
الذي قد تجليت لي بكنه رحمتك وايدتني بآيات قوتك وكرمتني بسيوف قهاريتك
لكنت عزيزاً بين عبادك وانت تعلم يا الربي ما فعل النجاحيون بي في ايام سلطنتك وما
رايت من المنفقين في ايام قدرتك انليم اني اشكو حزني الدائم القديم و اشهد ان
الذين يصفونك بالصفات المعذوبة لم يصفوك بالذين ينزهونك عن الاسماء الذكروهة
لم ينزهوك اذ حكم الربي بعد الوجود حد خلقك والاسماء والصفات بشهادة انفسها
مقدودة عليك ومعدومة في رتبة ذاتيتك ولم تنزل ذلك وصف في الوجود ولا ذكر
في كلمة اليتيم والاسم الذي مثل ما كان هناك وصف ولا ذكر فسبحانك سبحانك
ان الذين يصفونك بذكر الاسماء بشركون بك ولا يعيدونك والذين يشيرون اليك
بذكر انفسهم يمتنعون عن مقام تجارك ويحسبونك لانك لم تنزل كنت في احد ان
تقربن شريك من الخلق و ان تنزلن شيء من آيات العباد فكل يصفونك بما انت
وحده لم تفك فكيف اذا تحقق وذات سبحانك قد وصفت نفسك بما تجليت
ليخالك وهي شأن من ادراك ومقام من اخبارك فسبحانك اما كان وصفك لا
يمكن عندك فكيف يمكن عند عبدك الذي لا يعلمون الامقاه انفسهم ولا يدركون
الانبياء والارباب سبحانك سبحانك انترق الواصفون وكذب القائلون في حقك
ان يعرف احد من الخلق ولا يمكن معرفتك في اعلى جواهر مجردات الامر والخلق
اذ دانبة انك قد دلت انك ذاتك ونفسية كينونيتك قد حكمت عن كينونية
نفسانية ولا تنزل ان وصفك كان نفسك ولم تنزل ان نفسك يكون ذلك فسبحانك

سبحانك ان اوحده يكذبني نفسك وكل اولي العلم من عبادة بان العبد في بحبوحة
الكثرات واختلاف لايات و كثرة العلامات و غلظة المعاملت فكيف يقدر ان يوحد
ربه الذي لا يدركه شيء و لا يقارنهمشيء و لا يصفه شيء و لا يوحد ذاته شيء فسبحانك
سبحانك يا الهى على السيل لا يذكر الدليل و لا بالصمت في تلقاه وجهك يا جليل ان
اسبحك يزجرني سرى بان نفسك سيئقوانت من كلمات نفسك اردت ان تسبح ربك
فالويل لى ثم الويل لى مالى و للتسبيح في تلقاه عرش عظمتك فسبحانك سبحانك لا
اعلم من ذكرك كلمة ولا من تنانك حرفاً لان كلما يعرف فوادى و يشهد سرى و تقر
علا نيتى من آياتك و مناقجائك هي شأن الخلق و لا يلى بمحضر قدسك و لا بالورود
على ساحة عزك فسبحانك سبحانك يا الهى انت الحق لم تزل و ما سواك محتاج فقير
وانادا يا الهى انقطعت عن كل الناس بالنوسل الى حبلتك و اعرضت عن كل الموجودات
بالتوجه الى تلقاه مدين رحمتك فالهمنى اللهم ما انت عايد من الفضل و العطاء و العظمة
و البهاء و الجلال و الكبرياء فاني لا اجد دونك عالما مقتدراً و احرسنى اللهم بكل منعك
و كفايتك و جنود السموات و الارض فاني لا اجد دونك معتمدا و لا سواك ملجاء و انت
انت الله ربى تعلم حاجتى و تشهد مقامى و احاط علمك بما تزل على من قضائك و بلاه
الدنيا باذنك جوداً و اكراماً اللهم ان فضلك كان على قدر مسكنتى و ان عفوك كان
على قدر معصيتى فانت تعلم يا الهى حد ذلك و انى لاعلم باليقين انك ان تجعل كل
ما احاط علمك غيرى نار الحديد و تجعل سرادقها في مقام محدودة و سمعت السموات
و الارض كلها ثم تكبر جسمى بشأن الذى تملأ محال النار كلها و تعذبني فيها في كل
آن بكل سطواتك و نعماتك ما انت تقدر به حين الاخذ الى دوام عزازلتيك سرمد الابد
لكنك مستحقاً بذلك جزاء ذكرى بين يديك من دون جزاء سيئاتى و اعمالى التى
لا تار بها فسبحانك انت تعلم ذلك لا سواك ما كان ظنى بك بعدلك اذ لا طاقة لشيء

في السموات والارض بحكم العدل من عندك لانك ان اردت ان تحكم بشيء بعدك
ففي الحين تعذب كل من في السموات والارض من سطوته فسبحانك سبحانك يا الهى
ما كان ظنى بك الافضلك وما كان معاملتك مع احد الا باحسانك وفضلك فسبحانك
انت الذى ما تعاملت بالكافرين بعدك فكيف ترضى وتحكم للذين يؤمنون بك وبآياتك
ويسجدون لك وحدك لا شريك لك فسبحانك سبحانك ان استغفرك دخلت في ذنب
لو استغفرك لها سرمد لا يبد لا شأن بالمعروف لان تلك الكلمة مدل بوجودى بين يديك
و يحكى عن جرأتى فى تلقاه عز قهاريتك لديك فيبهت هيهت مالى و الاستغفار
بين يديك ولولا فضلك و رحمتك لكنت من المنسين فسبحانك يا الهى ان اذكرك
في اليقين ذنب لان وجودى ذنب فكيف اذا اكنسبت الذنب ذنبا اخرى وان اصمت بين
يديك فكان الحكم بمثل الاول لان كل ما نسب من الخلق ذنب من ذنب على ذنب لن
يليق شأن منها بالموود اليك ولا بالورود على ساطع عزتك لان اعلى جواهر الممكنات
قد تنوتت من اثر الابداع واعلى شوامخ الموجودات قد تلجلجت من ظهور الابداع
وانها بحقيقتها مقطوعة عنك مفتقرة اليك ودالة بالقطع عن طلعتك وحاكية عن المنع
فى مقابلة عمال احديتك وناطقة بالعجز عن تحميدك وساجدة لعظمة وجهك وحده
لا اله الا انت اللهم انك لتعلم انى ما اعتقدت فى شأن الا ما نزلت فى كتابك حيث
قلت وقولك الحق لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير اللهم انك
تعلم ان بعضاً من الحكماء قد ذهبوا الى وحدة الوجود بين الموجود والمفقود فسبحانك
سبحانك تعاليت وتمدنت عما يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادنى عن قولهم
لانك لم تزل كنت بلا ذكر شيء ولا تزال انك كائن بلا وجود شيء وان وجود
الخلق بنفسه قد وجد بالاحداث من دون ان يمسه نور من ذاتك ولا اشارة من
كينونيتك بل انت تجليت لديه لامن شيء قبله وحققت الحق به جوداً و اكراماً

فسبحانك سبحانك لو كان الامر كما يقولون فمن اين يستدلون بوحدانيتك فسبحانك
سبحانك ان وجود الاتينية بنفسها شاهدة بالافتراق ومعلنة بالانقطاع ومالك وصف في
وجود الخلق وما كان لهم وصف في تلقاء وجود ذاتك اذ وجودك لم يزل كان ولم يكن معك
شيء وان وجود الخلق مقترن بالحدوث ومعلن بالعدم فسبحانك سبحانك لما تجليت
لهم بهم باعلى طلعة مشيتك لن يعرفوا فصلا من ذلك ولا وصلا لجناحك ولذا يعترفون
بالربط بينك وبين خلقك فسبحانك سبحانك كأنهم حمر مستنفرة فرّت من حكم عدل
قسورة فان كان الربط ذاتك يلزم الاقتران فسبحانك سبحانك و ان كان خلقك
فيبطل حكم ما افتري المشبهون في آيات خلقك فسبحانك يا الهى انت حق وما
سواك خلق وما كان ربط بينك وبين احد من خلقك دون خلقك وان كان بعض
العرفاء من الصدرائين الذين لا يعرفون قدرك لما يتعمقون في حكم الربط يقولون
كلمة تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال فسبحانك حاش الفطن
بك قد سولتهم انفسهم بما يلقيهم الشيطان ويحسبون انهم يحسنون و يهندون
فسبحانك سبحانك انت المبدع البديع قد ابدعت الخلق بمشيتك لا من شيء قبلها
وجعلت علة نفسها هي نفسها لا شيئاً سواها فسبحانك كل زعموا في عرفانهم ما لا تحب
وترضى فيبعض قد افتروا وقالوا ان علة الاشياء هي ذاتك كأنهم لا يعرفون كلمة العدل
من اولياتك ولا يشعرون بحكم الاقتران في تلقاء جمالك و لا يدركون بلن العلة لو
لا يشار المعلول في رتبة الظهور لم يوجد ولا يذوت فسبحانك سبحانك ما هي الافتتاك تضل
من تشاء وتهدى من تشاء قلت وقولك الحق ومن ضلل الله فما له من هاد الخ ودر توقيعي
مسطور است واني الى الان ما ذكرت اسمي ابدأ في احد من آياتي حيث اشار الامام عليه
السلام في حكم باطن الباطن لا يسمى باسم صاحب هذا الامر الا كافر وان ذكر الاسم في الاند
هوشن القمها، والذين هم صيين في امر البواطن و الاسرار واني بعد ما حرمت ذكر

اسمى قد عصوا امر الله واظهروا بعض الاولين اسمى ولذا قد ظهرت الفتن لاجله ولن
المنكرين لما شاهدوا ان الناس من كل شطر خرجوا الى حبي حيث قد جعل الله افئدتهم
رافعة الى قد حسدوا بذلك ولذا اخذوا نصيبهم مما كتبوا ايديهم ليصرف الناس من
الاعتقاد بحبي الذين هو اعلى انارة الدين لاورى ان شيعتنا لم يخرجوا من حبي ولو
قطعت ابدانهم ارباً ارباً واقول بحكم الله حسبي الله ومن اتبعني من المومنين لا اله
الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم ايضاً فلذا شاهدت سر الامر فاشهد بانى الان
فى مقامى هذا فى البيت وحدى لانطق فى حكم باطن الباطن كما نطق سيد الشهداء
عليه السلام فى ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر ولا يعرف من كلمائى امر الوهوم فان
الامر لو يظهر بحقيقته فى عالم الاجساد لترى فى الظاهر والباطن كذلك ولا يخفى ان
لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير وانى لو اردت لاغلب
على الطوائف كلها ولكن احببت ان يجرى القضاء مخالفاً لهواى لينكسر قلبى و يحزن
سرى ويتغير فؤادى لانى كنت فى حكم الباطن مشابهاً فى البلاء بالحسين ؑ فى حكم
الظاهر وذلك مما اخذ الله بالعهد منى ليشرك حكمى بحكمه
ولكن لما نزل بى صبرت فى الله و رضيت بقضائه واقول لئن جئنا الا
ما كتب الله لنا عليه توكلت وفيه صبرت وعلى الله فليتوكل المؤمنون وان اعظم
ما نزل بى عمل خوار الوليائى فى ظلمه وانى حين الذى كتبت الورقة لحكم رده كانى
سمعت منادياً ينادى فى سرى اقد احب الاشياء اليك كما فدى الحسين عليه السلام
فى سيباى واولا كنت ناظراً بسر الواقع فوالذى نفسى بيده لو اجتمعوا ملوك الارض
لن يقدروا ان ياخذوا امنى حرفاً فكيف عبيد النى ليس لهم شأن بذلك و انهم
مطروحون مقابل ابناى جنسهم وعاجزون على شأن لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل
آياتى ولكن الحكم ما اشرت لك فى سر الباطن ليعلم الكل مقام صبرى ووضعى

وفدائي في سبيل الله مع آيات الحقيقة التي قد جعلت في يدي حيث لم يقدرُوا ان يغلبوا
عليّ جميع اهل الارض وبذلك قدّيت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس
لاجل اثبات الحق وذلك لم يعادل شيئاً في الاعيان فلله الحمد والمنة قد صبرت في
ذاته وقديت اعظم مما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا ايّ متقلب يتقلبون
وما قدر الله بعد ذلك الفداء فداء وان اجتمع الكل ولا لمن اخذ الورقة نصيباً قل له
تمتع بكفرك قليلاً انك من اسحاب النار ولا تحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون
ولو لا اراد الله ظهور بلاء سرّ باطن الباطن تلقاء باطن الظاهر لا يقدر احد ان يجترح
عليّ بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوماً في ايدي الظالمين بعدما اجتمع آلاف
من الخلق لنصرتي و كذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثارى وانه قد شاء
ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدي وان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في
الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد ولو ان لظاهر حكم ظاهر الباطن
قد تحمل عليه السلام في جسده الفين الا خمسين ضرباً من آلات الحرب و اني
بعقه روجي له الفداء لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي في سبيله من
كلمات اهل البعد و اشاهد قلبي من سيوف كلمات الاعداء ارباً ارباً الي قوله
و اني الى الان ما ادعيت الا العبودية لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة
كتاب محكم وعدل عشرة صحيفة متعن الذي كل و احد منه لو كان في ايدي احد
غيري لسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لا يقدر ان ينكره احد اذا انصف
ولكني من غناى بالله معذاك الاسم الاكبر والحجة الاعظم جلست في بيتي وحده
رضاءً لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام مع قدرته
وجباريته الي قوله فلاذاً وحيداً في البيت متكلاً على قلبي انادى باعلى صوتي فهل
من ناصر ينصر حركم باطن الباطن بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بعلمه او بآثاره

او بكتابه فهل من ذاب يذب عنى رد المعرضين وشبهه المشبهين وطفيلان المعتدين
فهل من ذى رحم ييكى على ويبطل من حولى شر الملحدين فهل من ذى روح يسمع
بكائى ثم يقوم لنصرتى ثم يظهر آيات بحبته فى حقى فهل من عزيز يعزنى بحكم الله
الاظهر ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين وهل من ذى غضب يغضب على اعدائى ليقر
بنلك عبنى فهل من ذى قوة يقوتنا وهل من ذى عزة يتقطع الينا فنحمد الله الذى
سيريكم آياته فتعرفونها و لم يجبنى الآن احد فيا ايها الملاه من المعتدين هل غيرت
فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر
كاظم ام ادعيت فى شأن دون العبودية ام ادعيت شأن الربوبية فى دون هيكل العبودية
فما لكم يا ايها الملاه لاي شىء تنكرونى و انا بن العلى و لاي شىء تجحدونى و انا
بن الوصى فهل فيكم يا قوم ذى رحم فيدفع عنا كيد الجابره وهل فيكم ذى علم ليبطل
جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد انتمت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد على
تلك الآيات فى ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل فى حزبك ذى كتاب محكم
وصحائف متقنة يبارز ابن محمد فى وحدته و يحارب معه بآيات عزته التى قد جعل الله
سيف قدرته فلم لم يجب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائى ولم
يبارزنى اليوم احد و من قبل من لم يقدر باتيان حديث و انه خوار ابخل من كل دنى
طلب دى و انا فزت بنفسك و اجرى قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الى
لاكون بنلك من المستشهدين وان بمثل ذلك فليحارب المؤمنون و يقتل الموحدون
انا لله و انا اليه راجعون و لا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم
قوم لا يشعرون فانا ذا اقره نسى بمثل ماقره الحسين عليه السلام فى ذلك اليوم و
كفى بالله شهيداً كفى القوم لما قد اعرضوا عن جلاله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم
كاظماً اجمعوا فى ظلم ابن الستين الى آخر بياناته الكريمة وايضاً يا ايها السائل بلغ

شیعتنا الا یردوا الورقة من یدی احد ولا یاولوا حرفاً منها فانها غربل من حکم الله ینخرج منها خلق کثیر وانا لانتد رجلاً من شیعتنا قبیهاً حتی یرف لحن القول تلابوا من قول الله سبحانه یا معشر الانوار وعباد الذین یمشون علی الارض هوناً واذاً خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ولقد نزلت فیها اشارات لطیفة یمیز بها الصادقون عن الکاذبین و ایضاً انی ما اطمع فی تصدیق احد ولا اخاف من تکذیب احد ولقد بلغت حکمی الی الکل فمن شاء ان یؤمن وامن شاء ان ینکفر وان العلماء لولا یمرضون من حکمی لن یتدر الظالمون بعملهم و کل ظلم و حکم غیر حق صدر من ذی روح من یوم ذکر الامر الی دولة الحق فکان ذنبه علیهم و کان الله لغنی عما یمعلون ایضاً در توقیعی فارسی قوله بسم الله الرحمن الرحیم قبله محترم دام عزکم تلاوت آیات کریمه را نموده ولی چه بسیار عجب است که اهل بصیرت تابع اقوال مردم و هوای انفس شوند لاجل اتباع حکم دین من حیث لایعلمون اگر چه از طریقه اهل علم دور است در مقامی که مخاطب ایشان در امری بلا علم واقع و حجت ظاهر شک نماید او را بجواب محاب فرمایند ولی از آنجائیکه در مقام عبودیت واقف متحمل غیر طریقه اهل حکمت میشود حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست یا حق است فطویبی لمن اتبعه یا باطل است فلولی لمن عرفه و احبه و شکی نیست از برای امر حق و باطل خداوند عالم علائمی معین فرموده که بآن تمیز داده شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود بلی تصدیق اهل عدل حجتی است قوی ولیکن امروز تمیز عدول از برای کافه مردم امری است صعب و بهر نفس واجب است که بنفسه تمیز حق از باطل نماید بعد از اثبات این مقدمه شبیه نیست که هر گاه نفسی امروز ادعای بر امری نماید که بلیت بر انکار جزئی از ضروریات دین نباشد با حجة واقیه بکل عالم فرض است تصدیق حکم او نمایند و

باجماع مذهبی امامیه هر گاه امروز حکمی از امام زمان علیه السلام صادر شود و
کل امراض نمایند کافر میشوند زیرا که مناجات دین عمل صوم و صلوة نیست بلکه
اتباع حکم صادره از خود ایشان است و شبهه نیست که اکثر مردم در مقام اجتناب
از انعام واقع هستند بلکه مؤمن خالص بنص حدیث اقل از کبریت احمر است
درین سنه در عمل حج که خدا میداند عدد او را سه نفر در صحیفه امام عدل مکتوب
شده که حکم آنرا در خط بغداد نوشتم سایر اعمال مردم را هم مثل این فرض
فرمایید و تعجب نفرمایید که امر حق ادق و اعظم ازین است و اکثر هالك هستند
الا من شالله انه عزیز غفور بعد از فوت مرحوم سید مثل سیدی در میانه طائفه ایشان لابد
است که در هر عصری باشد معنك از این فتنه خارج نشد مگر همان قرا از ارض
مقدسه هجرت نموده و ایشان در کتاب امام حق اشرف خلق مکتوب اند با وجود
آنکه بر سیل ظاهر کسی اعتنائی بدیشان ندارد و مرادم از ذکر این فقرات حد
خلق است که رشحه عالم باشند حال مردم از کسی که مدعی امریست حجت میخواهند
چه حجت ازین عظیمتر است که در عجم خداوند عالم کسی را ظاهر فرماید بلسان
قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات آنرا بفهمند چه
جای آنکه اتیان بمثل نمایند حالی از آنچه ظاهر شده چشم پوشیده سوره که در
همین ورقه نازل شده کفایت میکند در حجت بودن اهل ارض را هر گاه کل قرآن
سوره نبت بود آیا کسی را میرسید که بگوید حجت نیست حاشا و کلا بلکه در
حجت بودن این سوره معادل است با حکم قرآن و معجزه جمیع انبیاء و اوصیاء
گوی است و میدان این گوی صاحب این امر علما هم اجتماع نموده گوی خود
بمیدان آرند خود شما همیشه قرآن خوانده اید بقدر تلاوت لحن تمیز میدهند
خداوندیکه جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند باینکه يك

بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیآورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این است که از لسان ایشان بر فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحاء اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجیل شدند حقیر شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روزی بعضی از آن مینوشتند تمام نمودم و هر وقت بخوام هر چه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یکشنبه روز منتها نوشتم هر کس از علماء مدعی آن است بسم الله چنانچه اشخاصیکه مشاهده نوشتن را نموده اند فهمیده اند که چنین امری تا حال از احدی از علماء ظاهر نشده بعد از کتاب و صحیفه حجت خداوند بر کل عالم تمام است و اشخاصی که افتراء بر امام خود میزنند که آیات و صحیفه ماخوذه از کتاب الله و ادعیه است جزای ایشان با خداوند است از روزیکه این امر ظاهر شده عمل کل خلق باطل است الا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است هر کس میخواهد تصدیق کند از برای خودش است هر کس هم تکذیب کند عقوبت بخودش میرسد مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر کرسی سکون مستقر گردند کلیه اهل بلد را اول قابل ندیدم اظهار کنم بلکه حیف است که بر علم چنین امری غیر اشخاصی که قابل هستند وارد شوند الان هم حکم بلد مثل قبل است هر کس را تصدیق از تبعیت یکدیگر است خداوند سرائر همه را مطلع است آنچه اظهار نمودم تا بحال بحکم الله انزلنی بود والا کسی که بر لسان آن حکم شجره طور جاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز با عباد الله مجاهده نماید بحق خداوندی که لسان مرا باین علو حجت فرموده که کل خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در بد من است و غرض از این مقام اظهار فخریه نیست بلکه هر ذی روحی تمیز میدهد که عالی هر گاه وصف کند خود را از برای رتبه مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمیتواند تمیز امر

عالی را دهد بلکه از کتمان اسم روز اول ملاحظه همین مزخرفات جنود شیطان را مینمودم حال که ظاهر شده حرفی با کسی نیست حجت نزد هر کس هست کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد همین قدر حظّ علماء عجز است و حظّ عوام تصدیق آنکه اشاره نموده اند که مردم کلمات باطل میگویند ضرری نمیرساند اول در حق خداوند گفتند عزیر ابن الله است دوم در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند مثل آنچه در حق من گفته اند انه امجنون و خداوند عالم برد ایشان نازل فرموده و ما هو الا ذکر للعالمین كذلك در شان آل سلام الله علیهم و این سنت سنیه در مبادی عالیه با ما است بیچوجه خوفی از احدی نداشته باشید کمثل بیت عنکبوت هستند و هر چه خداوند عالم جاری فرمود خیر است هر گاه نمود بالله مردم بنای انکار گذارند محروم خواهند شد از آیات امام خود و حیرت ایشان بجائی نخواهد رسید الخ ایضاً در ذکر مقام و منقبت سابقین اولین و اما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد اقيمت اليك و ما ورائها ما اشار اليه السيد اعلى الله مقامه في كتابه الذي كتب الي بخطه الشريف و ان الان عند اولي الناس بالكتاب لموجود وفي اشاراته تلويح حيث يعرف اولوا الالباب امری من دون بينة من غيری و كفى به لمن استبصر و اهتدى دليلاً و اعلم بان عباد الله الذين قد سلموا هذا الامر كلهم علمه اتقياء حيث قد صرح السيد اعلى الله مقامه في شأن كل واحد منهم بشيء من الثناء و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناء عظيمة و لمن سواه بما تجدد عندهم و قد اجمع اولياء تلك الطائفة و ان فيهم رجال علماء الذين قد نص الشيخ والسيد باجتهداهم و فضلهم حيث لا ينكرهم الامكابر عنود و انهم معروفون بالعلم و العمل و اني لاستحى ان اذكرهم باسمائهم و كفى بالله شهيداً ايضاً يا ايها العلماء لا تعجبوا من

حکمی فان اول مؤمن بآیات الله بفضل الله ومنه اولی من الناس و انه یکنی من قبلی
لمن لا یجد نفسی فی الامر و لو کان مثله فی العباد بالعلم لکثیر ولكن الله قد احبه
لسبقته فسوف یرفع الله المانع وایضاً در عنایاتی و قد نزل علی کتب عدیده من اهل
طاعتک بعد ما فوضت الامر الی من کان معلمی فی بعض الایام و الی من کان اولی
الناس بالکتب وایضاً در جواب از اعتراضات معرضین بر شئون لفظیة بدیعة آیات
مبارکه مسطور است و ان کتب حرفاً من دون قواعد القوم ارادان یذکرهم بقواعد
الهیة و الدلیل علی ذلك انه قد کتب بمثله طبق قواعد القوم و لایعجزه شیء و لایعزب
من علمه حرف و ان ترى لحناً فلیس منی و ان کانت منی فقد اجری علی
قلبی لیظلم الیکل بشائی لا اعلم قواعد القوم و لا رسوم العلم
و بذلك یرکون حجة الله فی حق نفسی ابلسغ و کلمة الله اعظم و در خطابی
صادر با مضاء خادم چنین مسطور است حضرت اعلی نظر بضعف عباد در اوان
ظهور در بیانات مدارانموده اند و بحکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی میفرمایند...
این همان نقطه فرقان است که در این کور بنقطه بیان ظاهر و در مقام ولایت میفرمایند
انی انا قائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون و در مقامی ... بمقامات دیگر ناطق شده اند
چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است و در مقامی میفرمایند اگر ناس ضعیف
نبودند ذکر مشیت نمیشد اگر این خادم فانی بخواد این امر را بتفصیل ذکر نماید وقت
و فرصت مساعده نماید و شکی نبوده نیست که این بیانات از روی حکمت بوده چه
اگر در اول ظهور بکلمه اخیری نطق میفرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول
میفرمودند شرارة نار اعراض و انکار در اول وارد میآورد آنچه را که در آخر
وارد آورد در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمائید بشائی
معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آنجوهر وجود

خود را بعید بقیة الله نامیدند و اینخلق دنی بآن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز است جمیع این حزب در سفک دم آنحضرت شریکند چه که عوام و خواص علی زعمهم در سنین اولیه متفقاً بر سفک دم اطهر قیام نمودند جمیع علماء و رؤساء فتوی دادند و سایرین عمل نمودند مگر معدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمة قائمیت بکمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه جهد بلیغ نمودند و صورت قسمی مهم از آثار بدیعه که از قلم آنحضرت تا یوم مهاجرت از شیراز باصفهان تحت عنوان بابت و ذکریت با مراعات مصالح و مقتضیات ایام صادر و نسخ آن موجود بدین تفصیل بخط سابقین مرقوم تفسیر جزء اول از سورة بقره تفسیر سورة یوسف ۱۱۱ سورة تفسیر سورة کوثر تفسیر بسم الله تفسیر آیه نور تفسیر حدیث کمیل تفسیر حدیث جاریه تفسیر حدیث نحن وجه الله شرح بر اقوال از کلام سیدرشتی در شرح خطبة تنجیه دو خطبه در بوشهر خطبة در سفینه صغیره خطبة در کنکان خطبة در یوم عید فطر خطبة در جده خطبة در مصیبت امام حسین ع سه خطبه در طریق مکه کتاب الروح ۲۰۰ سورة صادر در ایام مراجعت از حج صحیفة اعمال سنه ۱۴ باب دعاء صحیفة ۱۴ صحیفة بین الحرمین بیان بداء و اوح محفوظ بیان تقارب و تباعد بیان جوامد و مشتقات در سلوک در تعویذ بیان علت تحریم محارم سببی و نسبی تفرقة بواطن و ظواهر نسبت بین آنحضرت و شیخ و سید در نحو و صرف جواب المسائل ۲۰ مسئله پنج توفیق بجناب ملاحسین بعد از سفر حج سه توفیق بمیرزا سیدحسن بعد از مراجعت از سفر جواب جناب قره العین دو توفیق بمحمد شاه و نیز دو توفیق بحاجی میرزا آغاسی قبل و بعد از سفر حج

توقیع بملا حسن گوهر بعد از سفر	توقیع سلطان عثمانی بعد از سفر
جواب سید جعفر شیر بعد از سفر	توقیع کتاب للململه بعد از سفر
شش توقیع بخال بعد از مراجعت	دو توقیع باهل بیت حین مراجعت
دو توقیع بحاجی ملا محمد بعد از مراجعت	پنج توقیع بملا صادق مقدس بعد از مراجعت
بحاجی محمد کریم خان بعد از مراجعت	دو توقیع بحاجی محمد علی بعد از مراجعت
جواب میرزا محمد علی نهری	بامام حنفی و امام حنبلی و مغربی بعد از مراجعت
جواب میرزا جواد قزوینی بعد از مراجعت	وملا محمد و غیرهما بعد از مراجعت
بسلیمان شریف مسکه بعد از مراجعت	جواب ملا ابراهیم محلاتی بعد از مراجعت
بحاجی میرزا حسن بعد از مراجعت	بشیخ سلیمان بعد از مراجعت
جواب میرزا هادی و میرزا محمد علی قزوینی	جواب میرزا محمد علی بعد از مراجعت
بشیخ خلف بشیخ رفیع	بمیرزا عبدالباقی رشتی
بمیرزا محمد کاظم خان	بمحمد کافظم خان
بشیخ علی کرمانی	بسلیمان خان
بمیرزا محمد یزدی	جواب میرزا محمد یزدی
بمیرزا محمد معلم	جواب ملا محمد معلم
بمیرزا محمد الخالق	جواب ملا عبدالجلیل
جواب کربلائی علی اصغر	
و آنچه از آثار علیا که سارق عنود در طریق سفر ربوده صورتش چنین است	
صحیفه خمس عشر دعد صحیفه الحج اربعة عشر ابواب در آداب زیارت ائمه	
و ابواب در حج خطب سبعة عشر شرح قصیده الحمیری اربعون سورة	
کل سورة اربعون آیه شرح مصباح شرح سورة بقره در دو قسمت باجن	
آیات و طریق تفسیر سورة یوسف شرح آیه الكرسی هاتین سورة و کل سورة	
اثنی عشر آیه توقیعات مهمه بعلماء عرب و عجم	
و در تعداد و تبیان و نظم آثر صادره در ایام حج و در ایام اولیة شیراز چنین	

مسطور است و لقد فصل كل ما خرج من يدي من سنة ١٢٦٠ الى سنة ١٢٦٢
من شهرها بما مضى نصفه هو اربعة كتاب محكم وعشر صحيفة متقنة التي كل واحد
منها تكفي في الحجية على العبودية لمن في السموات والارض وانا اذا اذكر اسمها
باسم الله منزلهما ليكون حذيقاً في البيان ومذكوراً في النيان الاولي كتاب الاحمدية
في شرح جزء الاول من القرآن والثاني كتاب العلوية وهو الذي قد فصل فيه سبعة
سورة محكمة التي كل واحد منها سبع آيات والثالث كتاب الحسينية وهو الذي قد
فصل فيه خمسين كتاباً محكمة بالآيات القاهرة والرابع كتاب الحسينية في شرح
سورة يوسف عليه السلام المفصلة بمائة واحدى عشرة سورة محكمة التي كل واحدة
منها اثني واربعين آية التي كل واحدة منها تكفي في الحجية لمن على الارض وما
في تحت العرش لو لم تتغير وكفى بالله شهيداً والخامس صحيفة القاطمية وهي مرتبة
باربعة عشر باباً في اعمال اثنا عشر شهراً في كتاب الله والسادس صحيفة العلوية وهي
مرتبة باربعة عشر دعاء في جواب انتهى و تسعين مسألة التي قد فصلت بعد رجعي
عن الحج في شهر الصيام السابع صحيفة الباقرية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في تفسير
احرف البسمة والثامن صحيفة الجعفرية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في شرح دعائه
عليه السلام في ايام الغيبة والتاسعة صحيفة الموسوية وهي مرتبة باربعة عشر باباً في
جواب اثنين نفس من عباد الله قد قضت في ارض الحرمين والعاشر صحيفة الرضوية
وهي مرتبة باربعة عشر باباً في ذكر اربعة عشر خطبة عزاء الناطقة عن شجرة النناء
لا اله الا هو العزيز المنان والحادي عشر صحيفة الجوادية وهي مرتبة باربعة عشر
باباً في جواب اربعة عشر مسألة لاهوتية والثانية عشر صحيفة الهادية وهي مرتبة
باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة جبروتية والثالث عشر صحيفة المسكوية
وهي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة ملكوتية والرابع
عشر صحيفة الحجية وهي مفصلة باربعة عشر دعاء قدوسية التي قد ظهرت في

الامر وتنسب الى امام العدل فكل ذلك اربعة عشر نسخة مباركة موجودة في ذلك الكتاب مع صحيفة المشهورة في آخره في اربعة عشر كتابا من اولياء العباد كل ذلك مكتوب في ذلك الكتاب واما ما خرج من يدي وسرق في سبيل الحج قد ذكر تفصيله في صحيفة الرضوية فمن وجد منه شيئا وجب عليه حفظه فيا طوبى لمن استحفظ كل ما نزل من لذي بالواح طيبة على احسن خط فوالذي اكر منى آياته حرف منها اعز لدي من ملك الآخرة و الاولى و استغفر الله ربي عن التحديد بالقليل وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين واما بندر ابوشهر بيان واقعات و اوضاع آنجا را ضمن بخش سابق نموديم و دارالتجارة كه محل اقامت حضرت و جناب خلد بود و بعد از مراجعت از مكه نيز در آنجا توقف فرمودند مشتمر ميباشد

و از بلاد تاريخية اين امر نيريز است كه واقع در بعد سي و پنج فرسنگي شرقي شيراز و مشتمل بر زياده از ده هزار سكنه و مسكن دوم جناب آقا سيد يحيى و حيد بود و امر بديع در آنجا بواسطه او ارتفاع يافت و ما تفصيل واقعه نيريز با اسامي شهداء و اصحاب را در بخش متقدم نگاهشتم و خانه مسكونه و حيد و مسجدى كه در آنجا بيان و برهان نموده از مقبلين و مؤمنين بيعت گرفت و نيز قلعه خواجه واقعه در خارج بلد كه محل تحصن اصحاب و مدافعه از اعداء بود و مقتل و مصرع شهداء و مدفن جسد آنجناب و اصحاب معروف و مشهور است و عده را كه با او بيعت كردند متجاوز از چهار صد نوشتند و بعد از اختتام امر قلعه و مساوتهاى ميرزا زين العابدين خان حكمران بقيه اصحاب بحدى بودند و مجتمع و متزايد شدند

مدفن جناب آقا سيد يحيى و حيد اكبر را بقعة كوچك معروف بنام بقعة سيد واقع در ميدان دريرون صراى سروى نوشته اند

که بسالی دیگر پس از واقعه شهادت کبری واقعه اشدا از واقعه اولی برخاست و کوهی که محل تحصن ایشان بوده و مدافعات شجاعانه نادرالظفر نمودند بمسافتی قرب نیریز واقع است و تفصیل احوال وحید شهید و اعتقالبش را در این بخش ضمن اوضاع یزد و شرح احوال واقعه نانیه را در بخش چهارم می آوریم و در اینجا بشرح احوال چند تن از مهمین اصحاب و شهداء و بقیه السیف نیریز اکتفا می نمائیم .

اول حاجی محمدتقی (ایوب) مردی ملاک و دولتمند و مشهور و معتمد در نیریز بود همینکه خبر عزیمت جناب وحید را از یزد برای اقامت در آنجا شنید باستقبال شتافت و در اصطهبانات بموکیش ورود یافته بالاتفاق بنیریز وارد شدند و باوی بیعت کرده بی نصرتش سر بر کف ارادت و اخلاص نهاد و اولاً در مسجد جامع کبیر قیام کرد سپس در قلعه خواجه بمحاربات و مدافعات پرداخت و مصاریف اصحاب را در مدت محاصره چهار ماه عهده نمود و همینکه واقعه خاتمه یافت با آنجناب و جمعی دیگر اسیر اردو شدند و حکمران ویرا از سران سپاه مطالبه کرده تسلیم گرفت و باجمعی از اسیری محبوس داشته انواع عقاب و عذاب مجری کرد چنانکه در فصل زمستان همه روزه در آب حوض یخ بسنه انداخته چندان باچوب میزدند که آب خوفین میگشت و حاجی نوبت چوب خوردن برخی از اسرای کثیر السن ضعیف البنیه را قبول کرده در جای ایشان مضروب میشد و چون حکمران علت را از وی می پرسید جواب میگفت که ما بین محبوسین قرعه میکشیم و اینفل بنام من میآید و بالاخره از شدت ضرب سرش مجروح و متورم شده چشماش جحوظ یافت و او را همی بکوچه و بلزار و درب خانه توانگران بانهایت خواری و آزار کشانده از تماشا میان درهم و دینار اندوختند تا پس از انقضای یکسال بنوعی که ضمن

شرح احوال آقا سید جعفر یزدی می نگاریم مستخلص گشته یزد اقامت جست و
تعمه احوالش و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم

دوم آقا سید جعفر یزدی ساکن نیریز عالم و واعظی متمول و معتبر و نزد
اهالی بعلم و تقوی مشهور و حکمران بمجالست و معاشرتش مفتخر بود و در قرب
دارالحکومه منزل داشت و بواسطه جناب و حیداکبر مؤمن باین امر گردید و بموجب
دستورش در مسجد جامع بو عظ و هدایت مردم پرداخت و حکمران و بر از خانه اش
منوع داشت لا جرم با سایر اصحاب در مسجد سکونت جست و سپس در تمامت
مدت واقعات قلعه با جناب و حید بسر برد و پس از اختتام امر قلعه و شهادت و حید
حکمران در انجمن سران سپاه با کمال شدت و غلظت و ابر از غیرت چنین بیان کرد
که تروت حاجی و علم و تقریر آقا سید جعفر موجب قوت قلب اصحاب قلعه و ادامه
حروب و اراقه دمه گردید لذا باید نوعی عقاب شوند که سبب عبرت مردم گردد
و آندو را تسلیم گرفته بحبس انداخته خانه و املاک سید را ضبط کرده بنام خود
قباله نمود و چون در آن زمان قلت و گرانی گندم و نان بود او را نزد درب انبار
غلات خود بسته بقراء اعلان نمود که بهر نفری از مرد وزن همه روزه یک من
مجاناً میدهم بشرط اینکه آبدهن بصورت آقا سید جعفر اندازید و لا جرم مردم بینوا
خیوبر و محاسن سید انداخته هنی گندم میبردند آورده اند عائله فقیر برای گرفتن
ذرت حاضر شدند و از القاء بصاق بر چهره سید جلیل شرم داشته در گوشه ایستادند
آقا سید جعفر روی بایشان نموده بکمال مهربانی گفت خجالت ننمائید بیائید آبدهن
انداخته ذرت ببرید و من با عبا رویم را یاک مینمایم و آن فقیران نیز چنین کردند
و بحق خویش از ذرت رسیدند و در مدت نه ماه همه روزه آنسید مظلوم را بدرب
خانه اغنیه کشیده چوب وافر زدند تا از صاحب خانه مبلغی تقود گیرند و از

صدای دل گزای تازیانه و استغاثه و حنین مظلومانه اش ساکنین دیار مشمتر و بی اختیار شده سخنان زشت و ناسزا گفته دراهم و دنانیری بظالمین میدادند تا ظالمان سید را از آنجایگاه میبردند و عاقبت باهاش مجروح و متورم گردیده قادر حرکت نبود و حمالی ویرا بر دوش کشیده بندر خانه ها میبرد و بلاز بنوع مذکور میآوردند وزن و اطفالش حاضر بوده واقعات را نگریسته میگریستند و بالاخره زن خان حاکم را دل بسوخت گویند بموجب خوابهای موحش که دید سید را با عائله اش و نیز حاجی محمد تقی مذکور را بر حمارها نشانده از نیریز بخارج فرستاد و آنمظلومان خود را بقریه درهفت فرسنگی شمالی نیریز رساندند و مردم ده بعلت سابقه معرفت در حق سید بوظائف احترام و پذیرائی پرداختند و خیر بسمع خان حاکم رسیده کس فرستاد تا آنمظلومانرا برگردانند ولی اهالی مأمور را خالباً عودت دادند و مظلومان بسمت بزدره سپردند تا بقریه هرات رسیدند و از تعقیب زین العابدین خان بیاسودند و حاجی بشهر بزدره رفت و سید حسب خواهش مالکین قریه در آنجا بماند و باعامت جماعت و مرجعیت امور شرعیه و وعظ پرداخت و تنمّه احوالش در بخش ششم میآید.

دیگر از مشاهیر اصحاب نیریزی ابوالزوجه و حیدر شهید حاجی شیخ عبدالعلی از علماء و ائمه جماعت بود و در ایمان و استقامت و حمایت و مساعدت از وحیدها نداشت و با دوپسرش شیخ هادی هفده ساله و شیخ محمد چهارده ساله در نیریز و در محاربات قلعه خواجه کوشید و بعد از شهادت وحید گاهی متواری و گاهی در نیریز محقق گشت تا در واقعه ثانیه با زن و فرزندان در بالای کوه مدافعه همی نمود و پس از خاتمه جنگ اسیر شدند و اعدا نخست دوپسرش را در دامش سربریدند آنگاه ویرا شهید نمودند و زنتش اسیر شده بگریخت و بیخانه برادر خود سید ابراهیم

در نیریز پناه برد و برادر چون مؤمن باین امر نبود خواهر را بخانه راه نداد و آنمظلومه بخانه کربلایی رضای حمای که از مستخدمینشان بود ملتجی و مخفی شد و در همانشب وفات یافت .

دیگر ملا عبدالحسین واعظ وقاضی نیریز حامی و مساعد و حیدر شهید بود و در موقع محاربه و مدافعه در نیریز گلوله اعدا پایش را مجروح ساخت و او در آن هنگام از سن هفتادسال و بنماز و نیاز اشتغال داشت آنگاه با سه برادر و پنج پسر در قلعه بمحاربه پرداخت و سرش ملاعلینقی بشهادت رسید و ملا عبدالحسین با عائله ملاعلینقی را اسیر کرده بشیراز بردند و چنانکه در بخش لاحق میآوریم چون ملا عبدالحسین را با جمع اسیری مغلولاً بظهران میبردند در سه منزلی شیراز از شدت مشقت هلاک شد سواران دولتی سرش را جدا کرده تنش را در همانجا زیر خاک پنهان نمودند و سلاله اش از نسل ملاعلینقی درین امر برقرار ماند .

دیگر حاجی قاسم از اصحاب و انصار و حیدر در نیریز و قلعه بود و در پایان واقعه دستگیر شده یکسال حبس حکمران نیریز در کند و زنجیر بانواع عذاب از قبیل انداختن در آب سرد حوض بقصل زمستان و ضرب و اخذ نفوذ و اموال فراوان گرفتار گردید و بالاخره حیدر نامی و پرا از حکمران باداه یکصد تومان خریده مستخلص ساخت و حاجی از بیم حکمران فراری و متواری گشت و در وقعه ثانیه بالای کوه رفته طول مدت محاربه را پنهان رساند در خاتمه بگریخت و مال حالش را در بخش ششم میآوریم .

دیگر خواجه قطبا از رؤساء شیعیان اصحاب و حیدر بعد از اختتام امر قلعه فراری و متواری شد و در وقعه ثانیه از رؤساء مدافعین بوده سنگری بنام سنگر

خواجه قطبا تاسیس کرد و در همان سنگر بشهادت رسید و اخلافی از او باقی
نماند.

دیگر خواجه محمدحسین از اصحاب وحید نیز پس از خاتمه امر قلعه نیریز
فراری و متواری شد و در واقعه ثانیه بالای کوه نرفت ولی زوجه محترمه باتفاق
خویشان مشارکت کرد و واقعات جنگر گداز اصحاب جبل چون بسمع خواجه رسید
در محل اقامتش که قریه کربال بود با شدت تأثر وفات یافت.

دیگر آقا میر محمد عابد نیز در محاربات با وحید بود و پس از خاتمه امر
قلعه دستگیر شد و او را در نیریز مرخص و رها کردند و در وقعه دوم بر جبل بر
آمده شرکت در مدافعه و محاربه نمود و بالاخره اسیر شد و او را با سایر اسرا
بعزم شیراز بردند و چنانکه در بخش چهارم میآوریم چون پیرمنحی بوده طاقت
مشقات نداشت خواهش کرد او را بشهادت رساندند و سرش را جدا کرده بشیراز
بردند.

دیگر مهدی اسمعیل اصطهباناتی نیز از اصحاب وحید و با او از اصطهبانات
به نیریز وارد شد حامی و ناصر بوده در قلعه گلونه توب بوی اصابت کرده مدتی
معالجه جراحات نمود و در وقعه ثانیه بالای کوه بمحاربه پرداخت و بالاخره در
جمله اسرا بشیراز رفت و او را مرخص و رها کردند و بنیریز مراجعت و اقامت
نمود از او نیز اخلافی باقی ماند.

دیگر آقا سید زین العابدین اصطهباناتی نیز از اصحاب و در قلعه خواجه
و بعداً بالای کوه محاربات کرده بالاخره مستخلص گشت.

دیگر ابراهیم ولد صالح نیز در دو وقعه محاربه کرد و در اسارت بشیراز
مرخص شد.

دیگر آقا سید حسین بن حاجی سیداحمد نیز در دو وقعه محاربه نمود و در
نیریز مستخلص گشت و برادرش آقا سید حسن نیز مانند او بوده اخلاقی بر جای
گذاشت و اشهر از آن دو برادر اکبر شان آقا سید ابوطالب وحید را تا رونیز استقبال
و استجلال کرده تا آخر امر بحمايت و نصرتش پرداخت و در خاتمه گرفتار چنگ
حاجی میرزا زین العابدین خان شده مدتی در حبس بوده مضروب شدید گشته نمود
تا معدود از او گرفتند و بالاخره بمعین شکر از توابع نیریز تبعید کرده در آنجا
ویرا مسموم و هلاک نمودند.

دیگر ملا حسن ولد کربلانی قاسم و محمد اسمعیل پسر ملا محمد باقر بودند
و بعد از خاتمه وقعه دوم باسارت شیراز رفته مرخص شده عودت بنیریز کردند
و اخلاقی از ایشان باقی است.

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید ملا کریم پس از ختم وقعه اولی اسیر شده
مدتی در حبس حاجی زین العابدین خان بوده ملک و باغش را تصرف کرده او را
رها نمودند و در وقعه دوم بالای کوه نیز محاربات کرد تا شهید گشت و بعضی از
اخلاقش در این امر مشهورند.

دیگر ملا علی اکبر بن ملا محمد اصطهباناتی بمعیت رحید بنیریز وارد شده
بنصرتش قیام داشت و به از اسارت مستخلص گشت و در وقعه ثانیه نیز محاربات
کرده اسیر شده مستخلص گردید.

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید آقا شیخ یوسف در وقعه اولی و ثانیه هر دو
محاربات کرده از اسرای شیراز بود و پس از استخلاص و عودت بنیریز گرفتار و محبوس
شده مضروب کردند و دو گوشش را بریدند و نیز کف پایش را بریدند و نمک گذاشتند
و بالاخره مستخلص گشت و قتمه احوالش را در بخش ششم میآوریم.

دیگر لطفعلی قائد که دست چپش باصابت گلوله توب در درب قلعه چنانچه
زیر خاک کردند و در وقعه ثانیه نیز محاربه نموده اسیر و مستخلص گشت و اخلاقی
بیادگار گذاشت

دیگر میرزا محمد بن میرزا محمد عابد پس از خاتمه جنگ قلعه چند سال
متواری شد و در وقعه ثانیه بالای کوه حضور یافته بمحاربات پرداخت و عاقبت اسیر
اعدا گشته با اتفاق سایر اسری باسیری بردند ولی در بین طریق خویش را بدریاچه
بختگان انداخته بگریخت و بعداً بنیریز برگشته بماند

وازا شهر و اشجع اصحاب وحید ملا محمد بن ارشد حاجی صفر علی مالک
املاک و ثروت و افره که صاحب حسن و جمال و علم و کمال بود و خط نسخ را بعد از
میرزا احمد شهیر کسی مانند او زیبا ننوشت و ابوبین بعلمت شدت علاقه در آغاز
جوانی برایش زن گرفتند و هنگامی که جناب وحید بنیریز ورود فرمود دو پسر
محمد رحیم و محمد کریم نام در سن یکسال و نیم داشت و با آنان
و پدر و مادر و برادری اصغر نام کور مادر زاد دوازده ساله. بیکخانه میزیست و
همینکه بآنجناب ارادت حاصل کرده از اصحاب با وفا گشته شب و روز را در قلعه
خواجه بمدافعه و مقاتله صرف نمود والدین و عائله از مفارقت بیتاب شده در استخلاصش
از قلعه جد و جهد همی کردند نوبتی مادر بازن و اطفال صغیرش بیشت قلعه رسیدند
و او خبر یافته بملاقات و مکالمه آمد و چون نظرشان بوضع و حالش افتاد کثیراً او
صغیراً بی اختیار گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند و التماس و الحاح نموده
گفتند بر مادر و پدر و زن و اطفال صغیر رحم آر و ازین عسرت حال و سوء مآل
بگذر و خیر و شر واقع را بخدا واگذار ولی انقاس و احساس ضعیفشان در عقیده
ایمان قوی وی اثر نکرد و چون اصرارشان را بعد اجبار دید خنجر از کمر بر کشید

گفت بدانید و آگاه باشید که من با قدم علم و بینش راه دین و ایمان را بیمودم تا
بسر منزل عشق رسیدم و بر گشت ازین سفر ممکن نیست و اگر در این زمان راه
خود گرفته بخانه و کاشانه نروید ناچار اطفال را با خنجر شکم پاره نمایم تا بدانید
که دلبسته بعالم معانی را مجال تعلق بعالم دانی نیست و ایشان نومید شده
بخانه برگشتند و پس از چندی شیئی برای انجام مقصودی سوار بر اسب از قلعه
بیرون آمده جانب نیریز تاخت وارد و رو بر اهدف گلوله ساختند و تیری بر خسارش
اصابت کرده از دیگر سو بیرون رفت و او را دستگیر کرده بمحبس حاجی زین العابدین
خان حکمران فرستادند و چندی با جرح دهان و رنج فراوان در حبس بسربرد و هر
قدر والدش اصرار کرده نفوذ بحکومت داد و برا رها نکردند عاقبت تنی از اهل
اردو بعلت دوستی سابقه استخلاصش را فراهم نموده او را با صطهبانات برده مدت
شش ماه بمعالجه پرداخت تا بهبودی یافت و والدش در آن مدت زن و اطفالش را نزد
خود نگهداری نمود و در آن اثناء هنگام قلعه منتهی بشهادت و حید و اصحاب گردید
و حاجی زین العابدین خان بغارت اموال و هتک اعراض و سفک دماء بایمان پرداخت
و از آنجمله اصغر اعمی دوازده ساله مذکور را دستگیر کرده امر داد در مقابل چشم
مادرش داغ و شکنجه کردند و همینکه آهن تنقیده در آتش را بدین لطیف کودک
یکناه گذاشتند و دود بلند شد مادر را دل بسوخت و بیهوشی دست داد و پس از افقه
مقداری از املاک برای استخلاص فرزند بحکمران بخشید و خان فی الحال آخوندی
را حاضر کرده ملک را انتقال شرعی بخود داده سند محکم نمود و اصغر را بمحبس
فرستاد و بعد از چند روز مجدداً برای شکنجه حاضر کردند و بنوع مذکور شروع
بداغ نمودند و مادر جگر سوخته برای خلاصی بسر مقداری دیگر از املاک را بنام
خان سند کرد و بدین طریق خان حکمران تعامت املاک حاجی صفر علی را بنام

خویش بر بود و اصغر اعمی نیز از شدت شکنجه و داغ فدای اغراض وی گشته مرد
و از اینواقعات هنوز زمانی نگذشت که جراحات ملامحمد التیام یافته بنیریز
عودت نمود و چون از ماجری اطلاع یافت شعله غیرت از درونش زبانه کشید و
بی اختیار اقوام و خویشان را وداع گفته بزم انتقام از ناصرالدین شاه و برکندن
بنیان ظلم و گناه حرکت نمود در آنحال مادرش يك خوشه مروارید که از دستبرد
خان پنهان کرده بود بوی داد و ملامحمد نیم شب از نیریز بشیراز شتافت و چندتن
از بابیان شیرازی با وی مرافقت کرده بطهران رفتند و در آنجا با محمدصادق تبریزی
بنوعی که در بخش لاحق میآوریم متفق شدند و شاهرا هدف ساختند و گرفتار چنگ
عوانان دولتی شده در آنمذبحه عمومی سال ۱۲۶۸ کشته گشتند و از وی عاقله و
اعقابی درین امر برجای ماند و ما شرح حال عده از اصحاب نیریز را بنام و مقام
در ذیل شرح واقعه دوم آنجا در بخش لاحق میآوریم .

و در اصطحنات نیز هنگام عبور جناب وحید از یزد جمعی از علماء و متنفذین
و غیرهم اقبال نموده بیعت کردند و برخی از ایشان چنانکه اشاره کردیم با وی بنیریز
رفته از شجاعترین اصحاب در قلعه خواجه بودند و بعضی دیگر از متنفذین همینکه
مقاومت حکومت را نگر بسته دانستند که آغاز بلایا و قرب وقوع فداء جان و
مال و عیال در راه خداست تا با استقامت نیاورده اغراض کردند و با اعداء همراه شدند
مانند حاجی مهریزی که موجب تعرض بجان و مال احباب گردید و مانند آقا سید
اسمعیل مریمجانی که بعلت تزویج ندادن جناب وحید دختر خود را با او از تمامت
خدمات و تحمل صدقات فائقه سابقه خویش صرف نظر کرده با اسب سواری آنجناب
به جبل و موطن خود عودت نموده بریاست ملائی پرداخت و معذک بعد از وقوع شهادت
کبری جمعی از بابیه در آن محدود میزیستند و هم در محال عدیده دیگر از قسمت

فارس آحادی از مؤمنین بودند مخصوصاً هندیجان از مراکز بایه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قراء مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحری و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع نداء حضرت ذکرا لله الاعظم از افق شیراز آوازه ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال بدانسو شتافت و بعلمت مهاجرت حضرت فائز بلقاء نگردید ولی در حال سفر فائز بملاقات جناب قره العین شده عرفان و ایمان کامل حاصل نموده بوطن برگشت و تقریباً هفتاد خانواده از افشار ساکن هندیجان را که از قوم و عشیرتش بودند مؤمن بآن آمین نمود و خود یا شش تن از مؤمنین بدین اسامی مشهدی گل محمد رئیس طائفه افشار مشهدی رستم کربلاهی مدد کربلاهی تقی ملا عبدالله علی بخش بعزم زیارت حضرت بسمت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا بقم رسید و در آنجا خبر فاجعه شهادت عظمی بشنید و هم رهان با اندوه و حسرت فراوان بوطن برگشتند ولی شیخ مراجعت نکرد و سر در بیابان عشق و طلب نهاد تا بمقامات رفیعه عرفان و تقرب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آن حدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته میگردد.

قره وین ارض القاف در سنین اولیه ظهور بدیع بعنوان مرکزی از مراکز بایه شناخته شد و جمعی از حروفحی و علماء راشدین و شهداء مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند جناب قره العین و میرزا محمد علی و ملا هادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نیل و بستکانش و ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) و غیرهم اهل آنجا بودند و ملا عبدالجلیل ارومیه نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی رامهندی ساخت بدرجه میکه در موقع ابعاد حضرت ذکرا لله الاعظم بآذربایجان حکم حاجی میرزا آقاسی صادر شد که برای تحفظ از حمله بایان حضرت را

داخل شهر نکرده از مسافتی دور رهسپار سازند و ملا جعفر واعظ قزوینی کیفیت آغاز نشر امر بدیع را در آن بلد باین مضمون نوشت اول کسیکه کلمات شریفه حق را بقزوین فرستاد جناب میرزا مهدی بن حاجی عبدالکریم شهیر بیانباشی قزوینی بود و حاجی مذکور مکتوب پسر را با یک جزء از کلمات بدیعه مرسله نزد ملا تقی بن ملا قنبر پسر عم من آورد و مرا نیز خواستند و حاضر شدم مضمون نامه خطاباً لحاجی والد خود چنین بود که پنجهزار تومان ابریشم از مال التجارة ما و از مال حاجی عم و سایرین بدریا غرق شد غواص و سیاح رفتند و سعی کردند اثری ظاهر نشد ولی خداوند جنسی لانهایه له بمعاطا فرمود که اگر تا یوم قیامت مصروف داریم ذره از آن کم نشود اینک فرستادم بخور و بیاشام و اندیشه تمام شدنش مکن پس حاجی گهی بمکتوب و دمی بما نگریسته گفت ای ملا تقی آیا این جزو برای من درهم و دینار است که بمصارف لازمه عیالم برسانم و در آن مجلس عده از علماء محترمین و تجار حاضر بودند و ملا تقی پس از قرائت صفحه از کلمات بدیعه بحقیق فرمود در اینکلام چه میگویی گفتیم اول ندارد نامعلوم شود چیست و از کیست مثل سبک قرآن است ولی کلمات فرقانی نیست فرمودند از آنجاییکه قرآن نازل شده اینکلام هم نازل شده مذکور شد در آنجا جبرئیل از آسمان آورد اینجا هم جبرئیل باید بیاورد فرمود نمیدانم اینقدر میدانم این کلام بسیاق کلام قرآن است و از همان مصدر صادر شد و میرزا جواد از علماء شیخیه و تلامذه سیده معروف بمیرزا جواد خوار از مطالعه آن کلمات و اطلاع از احوال حال خوشی یافته رقص کرد و روزی دیگر بمسجد رفته بر منبر برآمده اظهار امر حق و نصرتش نمود و بعد از چهل روز با جمعیت بسیار بکربلا رفتند ولی در کرمانشاهان امر بایشان رسید که بشیراز بلدا لایمین بروند و لذا عودت کرده بصوب مذکور رهسپار

گشتند و رفتند و پس از آن رسالتی بود که آقا میرزا محمد علی بن حاجی میرزا
عبدالوهاب برای والد خود بفرستاد روزی حقیر با عمم قزبر علی خدمتشان رسیدیم
خلوت نموده بر در بختانه جناب ملا صادق یزدی را که از محرمان خاصش بود بنشانند
و نهی کرد که احدی را بختانه وارد نخولند و هنگام آیات بدیعه از بغل در آورده بحقیر
داده فرمودند تو بهتر میخوانی بخوان و من خواندم سپس فرمودند در حقیقت
ایشان چه میگویند عمم در جواب تأمل کرد و از خود حاجی پرسید که شما
درین باب چه میفرمائید فرمودند کلمات بسیار عالی و سبک قرآن است چاره جز
تصدیق نمیباشد و لحنه چند گذشت آنگاه در خصوص ملیح قتی القزوینی آغاز سخن
کرده گفت اینجوان چند جزو از آیات جناب باب روح ماسواه فداء بر ایم فرستاد
و مکتوبی بدین مضمون نوشت که اگر تصدیق نکنی و ایمان نیازی گردنت را
مانند سر سگی میبرم پس بعلا قزبر عمو روی نموده فرمود اکنون هفتاد سال
از عمرم سپری شده و نزدیک با آخر است و دیده ام بدو پسر روشن است که در
امامزاده ها و آستانه ها شمع روشن کرده گریه و زاری نموده از خدا خواستم تا
بمن ارزانی داشت و عاقبت کارم چنین شد که محبین و مکاتبی باین لحن بمن
میدهند پس جناب میرزا بعد از کلمات مذکوره این عبارت ادا نمود که راست میگوید
و حق بجانب او است انتهى .

و حاجی عبدالکریم مذکور از اعظام دولتمندان و تجار محترم و مؤمنین
معظم قزوین بود و بسنی بعد در آنجا وفات یافت و پسرش میرزا مهدی نیز در
یزد تجارت مهمه داشت و بساط را بر چیده بقزوین آمد و با عموش حاجی
عبدالحسین قریب بیست هزار تومان ابریشم خریده حرکت بشیراز کردند و
استماع صیت حضرت نموده بشرف لقا رسیدند و آن بزرگوار نهی از مسافرت بدریا

فرمودند و عمو منتهی نشده بضاعت را برای بمبای برد و در دریا غرق گردید و میرزا مهدی همچنان مشرف در شیراز ماند و بایمان کامل رسید و بوطن آمده پیوسته مشتمل بشعله عشق و ایمان بود و حین ارتقاع هنگامه ملازندان بصرت اصحاب قیام نمود تا بشهادت رسید .

وحاجی میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود و شر ذمه از احوال او و کیفیت ارادت و مساعدت او را بشیخ احسانی در ایام اقامت شیخ در قزوین در بخش اول نگاشتیم و در آغاز ظهور امر بدیع دو پسرش ملاهادی و میرزا محمد علی که از فضلاء و علماء بودند بشیراز رفته درك زیارت حضرت باب اعظم را نموده ایمان آوردند و هر دو از سابقین اولین و حروف حی شدند و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود و حضرت در هنگام عبور از حدود قزوین برای آذربایجان در قریه سیاهدهان نامه بنوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طلب مساعدت و نصرت فرمودند ولی برای شدت مقاومت دولت و صولت علماء و ائمه جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت و در اواخر عمرش از قزوین بهجف شذافته مجاور گردید و در سن هشتاد و سه سالگی مریض و بستری شده آثار و مقدمات ارتحال پدیدار گشت و در آنحال دستور داد ویرا در جنازه گذاشتند و بمرقدمطهر حضرت امیرالمؤمنین بردند و پس از ساعتی در آنمکان مقدس بعالم باقی رحلت نمود و اما پسرانش ملاهادی و میرزا محمدعلی پس از استفاضه ایامی چند در شیراز مراجعت بکربلا نمودند و در نشر انوارهدی

میرزا محمدعلی سر بر قدم حضرت قدوس نهاد و دست بر قدانت چه در خراسان
وجه در بدشت و چه در حبس ساری و چه در ایام قلمه مبارک در همه جا پروانه آتش ذوالجلال
بود تا شهید گردید
بیل زرندی

گوشیدند سپس بهزوبین عودت کرده سکونت گرفتند و هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکر الله را برای آذربایجان میبردند در قریه سیناه دهان بمحضر مبارک رسیدند و در موقع اجتماع بایه در خراسان هر دو در فتنه مشهد حضور داشتند و میرزا محمد علی در موکب حضرت قدسوس مراجعت کرده در بدشت حضور داشت و بالاتفاق بمازندران رفتند و در ساری پنخانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد چندی با هم توقیف بودند و در موقع ارتفاع امر قلعه مازندران بدانجا شتافته بنصرت و فداکاری قیام نمود تا بفیض شهادت کامیاب گردید و از جمله توفیعات صدره از قلم اعلی خطاب بوی این توفیق در بیان وظائف سالک و مسافر الی الله میباشد بسم الله الرحمن الرحیم فاعلم یا اخ الخلیل و اثبت قدمیک علی صراط الله الجمیل و اعرف ان الله سبحانه ما خلق شیئا الا و قد بین حکمه فی الکتب و ما قدر الله داء الا و قد خلق بزازمه دواء فاستغفر ربک الذی لا اله الا هو الذی لیس کمثله شیء و اجهد علی العمل لان الله ما حکم للبلوغ الی القطع الا بعد الیأس عن کل شیء فادخل بالله فی لجة الاحدیه لان الله قد طهر و اردھا عن الاشارات الشیطانیة و لا تخف عن شیء و لا تحزن لشیء لان الله قد حرّم خوفه لمن فیہ خوف من غیره و زکی المؤمنین فی کتابه عن حزن الغیر لقوله الحق الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و استقر علی الامر بالاخلاص فان الله قد جعل لكل شیء مقاما موقوفا و ارض عن الله بقوله الحق ان کان کل شیء بقضائی و قدری فالحزن لما ذا و اتکل علی الله فی کل الاحوال و اقبل بکلك الی الله حتی المحو عما سواه و ایقن بالفقران بعد و رودک فی ذلك الباب و انتظر امر الله فان نصر الله کان قریبا و الحمد لله رب العالمین و در توفیقی دیگر راجع بزبارت جامعه صغیره مسطور است بسم الله الرحمن الرحیم و ان من کتب النازلة بی کتاب اخی محمد علی فجل العالم الجمیل الحاج عبدالوهاب القزوینی و لما انی احببته فی سرّی احببته عما سئل

منی من زیارة الجامعة فاحفظ یا اخی منسئت واقره ما اردت و کن لی ناصرأ مثل النبر
الذی ورد علی حشیش الارض ولا یتق لاحد حجة واحفظ کل ما نزل من یدی یمام
الذهب علی احسن خط کریم و از آقا میرزا محمد علی شهید مذکور که زوجه اش
خواهر جناب قره العین بود دختری خلف از ابوبین برقرار ماند و اما ملا هادی که
سناً اکبر بود در قلعه مازندران و سایر واقعات خطیره داخل نشده محفوظ ماند و
سالها بعد از واقعه شهادت کبری در قزوین زیست و بیان حال احوالش در بخش ششم
ثبت میگردد.

و در مقابل حاجی میرزا عبدالوهاب در قزوین حاجی ملا محمد تقی معروف
برغانی از مشاهیر مجتهدین بود که با برادر اوسطش حاجی ملا محمد صالح و برادر
اصغرش حاجی ملا محمد علی همگی در برغان تولد یافته بمقام رشد رسیدند و
تحصیلات اولیه شان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در بلده قم نزد میرزا
ابوالقاسم مجتهد شهر مؤلف کتاب قوانین الاصول چندی تحصیل فقه و اصول نمودند
آنگاه باصفهان رفته سنی چند بتحصیل علوم نقلیه و عقلیه پرداختند پس بمراق عرب
شتافته در کربلا مخصوصاً نزد آقا سید علی مؤلف کتاب ریاض فقه و اصول خواندند
و در تحصیل علوم رسوم دینی رنج فراوان برده بمقامات عالی رسیدند و نیز عبادات
و ریاضات شاقه را تحمل نموده شبها را بلاعبه و مناجات و اقامه صلوات پایان
رساندند و حاجی ملا علی نزد شیخ احسانی تلمذ کرده از علماء شهر شیخیه محسوب
گشت و بکثرت عبادات شاقه و تلاوت آیات و اوراد و ادعیه و خضعات دائمه شهرت
یافت گویند در ثلث اخیر شبها زنجیری بر گردن نهاده بمیخی در سقف حجره پیوسته
میداد تا چون نعلس گیرد زنجیر ممانع افتادن و خوابیدن باشد و عبادت و مطالعه
کتاب و تحریر مسائل علمیه شب بروز میآورد و بعد از سنین کثیره مراجعت با

نموده در طهران اقامت گرفتند و چون مابین حاجی ملا محمد تقی و میرزای قمی
در برخی از مسائل فقهیه مناظره علمیه کنیه برخاست و رد و ایرادات چند مبادله
گشت خود را مجبور عودت بکربلا دیده بدانسو شتافت و از استاد خود آقا
سیدعلی مذکور اجازة اجتهاد گرفته بطهران برگشت و بساط ریاست و اجتهاد
بگسترده و هر سه بغایت جسور و مغرور بودند و نوبتی در محضر فتحعلی شاه بجسارت
و خلاف ادب سلوک کردند و مغضوب و منفور شاه واقع شده مجبور بمهاجرت از
طهران و اقامت قزوین گشتند و کیفیت مجلس مذکور را بعضی چنین نوشتند که
ملا محمدعلی نام مجتهد جدلی مازندرانی در محضر شاهی حضور داشت و مقرب
در گاه بود و در آنحال سه برادر مذکور نیز حضور یافتند و شاه در اثناء مکالمه
مسئله از حاجی ملا محمد تقی پرسید و او جوابی داده بیانی نمود که ملا محمدعلی
جدلی نپسندیده رد کرد و مناظره و مجادله فیما بینشان در گرفت و ملزم بسکوت
گشت و حاجی ملا محمد صالح خجلی برادر مهتر نپسندیده بی مدافعت و حمایت
جدلی آغاز کرد و فریاد لم ولا نسلم بلند شد و جدلی در اثناء مناظره باو گفت همانا
سخنانی را که در ایام قلمذ نزد من آموختی حال باز پس میگوئی و تلمینذرا حق
جسارت و مخالفت ادب با استاد نیست لذا حاجی ملا صالح نیز لب فرو بست آنگاه
حاجی ملاعلی از خجلی اخوین غضبناک گشت در همان مسئله بمباحثه و مشاجره
گرم شد و کار از قیل و قال بنزاع و نزاع کشید و طرفین نشسته مانند دو خصم متقابل
متقابل بر یکدیگر حمله بردند و نشسته همی نزدیک شدند تا بهم رسیدند و لطمه سخت
بر بنا گوش ملای جدلی نواخت و شاه از آن اخوان جسور در غضب و نفور شده
حکم باخراجشان از مجلس بلکه از طهران داد و درید و رودشان بقزوین حاجی
عبدالوهاب مذکور تجلیل نموده موجب اشتها صوت و صیقل گردید و آنان

مندرجاً شهرتی بسزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتابها فراهم آوردند و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیرها تألیفات عدیده نمودند و حاجی سید محمد تقی امام جمعه که عالمی ذوفنون بوده اهالی نسبت بلاو اعتقاد کرامات و مقامات باطنیه داشتند سالها با امامت جمعه و ریاست جماعت برقرار بود و حاجی ملا تقی منینی چند فتوی بر تحریم صلوة جمعه در ایام غیبت امام داده پیروان خود را از اقامت صلوة جمعه منع کرد تا نوبتی حاجی سید محمد تقی را با اهالی کدورت و نفرتی پیش آمد و روزی با امامت جمعه نرفت و حاجی ملا تقی بلاد رنگ بمسجدش حاضر شده بجنبه عین رابنه از جمعه امامت نمود و از آن هنگام منصب امامت جمعه را تصرف کرده امام جمعه نیز شد حکایت کنند که در آن ایام نوبتی دو امام جمعه سابق و لاحق مذکور را در مجلس و مجمعی تصادف اجتماع و ملاقات شد و حاجی سید تقی از حاجی ملا تقی بنوع سوال از مسئله معضله پرسید آن کدام شیئی است که بهفته حرام و در هفته دیگر واجب میگردد حاجی ملا تقی هر چه فکر کرد چیزی برای جواب بخاطرش نیامد و اظهار تحیر نمود و حاجی سید تقی حلّ معما کرده گفت آن صلوة جمعه است که در ایام امامت من حرام بود و همینکه تو بتصرف آوردی واجب شد و چون شیخ احسانی بقزوین وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی بمعارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته اولین مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مضاد و مخاصمت آورد و پس از شیخ حاجی سید کاظم رشتی را تکفیر کرده در مجامع و علی المنبر بطعن و لعن پرداخت و چون نسبت بمتصوفه نیز تعرضات شدیده داشته در محضر و منبر بتکفیر و تحقیرشان سخن هم میگفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تنفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آقاسی گشت و حاجی بنام تحصیل منال دولتی از

املاك متعلقه بوی محصل گماشت و او چون کار را دشوار دید بطهران نزد شاه شتافته بلطائف الکلام و ایراد قصص و حکایات فکاهیة غضبش را ملایم کرده از زیر بار تحمیل بیرون جست ولی حاجی چون با شاه بقزوین رفت باخراج هر سه برادر از آن بلد فرمان داد و لاجرم باز بمحضر شاهی شتافتند و حاجی ملائی بنوع مذکور دل سلطانرا بدست آورده مسرور ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازت اقامت در قزوین حاصل نمود تا چون ظهور امر بدیبع شد بکمال عناد و بغضاء نسبت بحضرت باب و بمقاومت و مدافعت شدیدة از بایه قیام نمود و بالاخره بنوعی که در بخش مقدم آورديم در سال ۱۲۶۳ هـ . ق بقتل رسید و در بقعه شاهزاده حسین مدفون گردید و در آتنگام تقریباً هشتادسال داشت و اخلافش خصوصاً پسر ارشدش ملا محمد که شوهر جناب قره العین بود و بعد از پدر منصب امامت جمعه یافت بمسلك و روش پدر روزگار گذراندند و حاجی ملامحمد صالح پدر قره العین که مجتهدی معظم و سلیم النفس بود در اواخر ایام حیات خود بکربلا اقامت گزیده معتکف شد تا در روزی از روزها که نزد مرقد امام حسین بن علی ع پس از اداء نماز و زیارت ایستاده بود ناگهان بیفتاد و او را بردوش کشیده بخانه اش بردند و بلافاصله وفات نمود و برادر اصغرشان حاجی ملاعلی مذکور از پیروان شیخ احسانی وسید رشتی و از محبین و مؤمنین حضرت بلباعظم بود و باخویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده دفاع از این امر نمود و هذه صورة ما کتبه فی شهادته علی حقیقة الذکر الاعظم بسم الله الرحمن الرحيم السلام من السلام وبالسلام الی السلام يعود السلام لاله الا هو المعبود کل البرية الیه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذکر القديم لاهل الاسلام و التسليم اجمعين وله الحمد لاله الا هو حيث عرفنا حکم الابداع بالاختراع وجعلنا من الذاکرين وله المنة لانعامه عاينا

بفتح المجره لتزول الرحمة منهمراً اولم تكن من المؤمنين لان الرب عز وجل لا يغير
ما يقوم حتى يغيروا ما بانفسهم و ما يفعل بهذابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم
اجعلنا من المقربين بتوحيديك لا اله الا هو والخاصين لا ياتك وللرحمن عابدين وله
ساجدين كما امرت بالسجود واهل العليين اطاءوك وخلق السجين من امرك اعرضوا
وعادوك ولك الشكر يا شكور قد الهمتنا معرفة الشجرة و نارها و دهن المتصر منها
وحصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدور ان النقطه و جعلنا من المسلمين
و بعد قد بلغنا الرسول ما كان ماعورا و سمعنا امره و قد كنا لا لواحه من الناظرين
و قد اكرمنا الله عز وجل من ملاحظه الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من
الغى و انا انشاء الله لامره من المطيعين و مما اشبه علينا من المتشابهات مسلماً لامر
ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشاء الله تعالى يلمنا معرفة سره بعد حين
او قبل حين و نرجو من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه
و حقه على آل الله اجمعين و الصلوة و السلام من الرب تعالى على قصبة الياقوت الاربعة
عشر من العصومين و بعدهم على فقرا مشيعتهم من المسلمين و محبيهم المحيين المنتظرين
ولسائر الاقنعة التي تهوى اليهم من المنرومين و المبرومين اللهم صل على محمد و آل
محمد صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بخصم يا كريم و در توقيعاتي كه بر اي او
از قلم اعلى در ايام فتن قزوین صادر شده دستور است كه بنوع حكمت و مصلحت
با خوبشانش از اعداء اين امر مكالمه كرده اخماء نيران فساد و بغض و عنادشان نمايد
و بالجمله خانواده مذكوره بر غايات در قزوین عائلة و سيمه بانزوت و جلال ترفيعه
و شهرت علميه منيعه و مسند رياست فقيهه و مرجعيت عامه بود و حاجي ملا محمد
تمي اكبر و اعظم اخوان و از مجتهدين عظيم الشأن ايران بشمار ميامد و حاجي ملا
محمد صالح را دود ختر و يك پسر بود دختر بزرگتر را بنام مادر خود فاطمه مسمى

وحاجی ملا تقی مذکور در قزوین بادی انشقاق و منادی افتراق گردیده رایت
منازعه و مبارزه بدست گرفته برد و توهین شیخ احسانی اولاً و سید رشتی ثانیاً
روزان و شبان پیرداخت و حاجی میرزا عبدالوهاب باسران و بستگان و اتباعش حامی و پیرو
شیخ و سید شدند و حاجی ملاعلی برادر کهنتر حاجی ملا تقی نیز بعقیدت شیخیه در آمد
و حاجی ملا صالح در آن میان بیطرف مانده اظهار تعرض و تحرز نمود قوه منعش سریع
الاتقال معرفت جوی حقیقت پوی ام سلمه تحریک شده بطلب و جستجو برخاست و بواسطه
پسر خاله اش ملا جواد (خوار) و یایانی شیخی از علما و وعاظ شهر قزوین بمطالب
و آثار شیخ و سید رسیده (مطابق عدد حروف ابجدی ۱۲۵۳ برغان) متمایل و منجذب
گردید و باتفاق خواهر به معاشرت و مکالمت با عم اصغر و با خاندان حاجی میرزا عبدالوهاب
کاملاً بعقیدت شیخیه در آمدند و با سید رشتی مرابطه و مراسله حاصل نموده
لقب قره العین از او یافت و کیفیت آنرا چنین آوردند که چون
سید از علماء شیخیه خواست رسائلی در اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ
احسانی نگارند و هر یک علی قدر معرفت در این خصوص رساله نوشته داد بیان و برهان
را دادند آنعالمة جلیله نیز رساله نگاشت و چون بنظر سید رسید از احاطه علمیه
و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیانش شادمان گشته رساله را نیک پسندید و او را
بلقب قره العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته بخطاب یا قره العین مخاطب نمود
و بالجمله قره العین دم بدم در معارف و کتب شیخ و سید که روائح طیبه آثار ائمه

جناب طاه بکر در زمان سید بجهت تحصیل بکربلا تشریف برده بودند و مراجعت
نمودند ثانیاً در عتبات بودند که سید محمود فرمود چندماه بعد از محمود سید امیر حضرت
قطعه اشهار پیدا نمود جناب طاهره در عتبات ایمان آوردند و واقعه محرم بعد از اتفاق
افتاد آقا محمد جواد عروجان فرهادی

اطهار داشت مستغرق و از ظواهر و ثننون و قیاسات اصولیین همی متنفر گشت و باشوهر
و عم اکبر مکالمه و مباحثه کرد و مجالس مناظره و محاجه دینییه با خویشان مستمرداشت
و ایشان چون مغلوب حجت و برهانش شدند تعصب و رزیده بتوهین و سب شیخ و
سید پرداختند و نسبت بوی تعرض و تحریر کردند و مابین او و شوهرش با اینکه
سالها باهم بسر برده اولاد متعدد آوردند تجانس و وصل حقیقی نبود چه آنطریق قدسی
حدید البصر متعالی النظر را طیرانی عظیم بخاطر میگذاشت و با قفس دار بر آزار
ملا محمد دلخوش نمیشد و رشته الفت و معاشرت فیما بینشان بمقراض تباین عقیدت
مذکوره بگسست و ام سلمه بخانه پدر قرار گرفت و شوق زیارت سید رشتی و استفاضه
از او و معاشرت با علماء و اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بر بود و بالاخره چون
خواهرش بانفاق شوهر بعزم کربلا و استفاده از محضر سید میرفتند رضایت پدر حاصل
نموده اولاد را بشوهر سپرده بکربلا شتافت و در آن هنگام که سید از جهان در گذشته بود
در آن بلاد اقامت جسته با فادات پرداخت و در مقامات علمیه و باطنیه بدرجه عالیار سید و اعظام
علماء در حقیق چنین گفتند که اگر نه زن بود هر آینه مقام حکم و افتاء لایق و در خورش مینمود
و چون مدعیانی چند از همین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت بر کشیدند
جناب قره العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترده و زوجة سید از آنجا یککه بوی
ارادتی خاص و وفور اخلاص داشت در خانه خود مقر داده امور را باو وا گذاشت

حوزه درس قره العین بوجود کبار علماء آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد
شیرالعراقی و شیخ صالح کریمی و آقا سید احمد یزدی و والد آقا سید حسین کاتب باب
و آقا سید محمد بایگانی و شیخ سلطان کربلانی و ملا ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل
علم و فضل که همه بعلم و تقوی و تقدم درس معروف بودند

آقا میرزا ابوالفضل کلیایگانی

ولذا مسندش در بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نسله در نزدش حاضر برای استفاده شدند و بمسلك مخصوصش که در معارف اسلام و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطه علمیه الهیه بعد از سید دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و او در ایام اقامت قزوین بواسطه برخی از مسافرین زائرین کربلا احوال روحانیه از آن بزرگوار شنیده داشت و در اینموقع بنوعیکه در بخش دوم نگاشتم عریضه توسط شوهر خواهرش آقا میرزا محمدعلی مذکور تقدیم نمود و در عداد حروف حی قبول گردید و چون جناب ملاعلی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین بکربلا مراجعت کرده امر باب اعظم را منتشر ساختند بشعله الهیه بر افروخته بمساعدت و نصرت ایشان پرداخت و علماء را بمنظره و محاجه ملزم و منجم نمود و بعد از واقعه که برای اصحاب رخ داده ملاعلی را بیغداد گسیل داشتند در کربلا بنوع مذکور بتدریس و هدایت و تربیت نفوس مشغول بوده نشر دعوت باب اعظم همی نمود و او را در عقائد و معارف الهیه اسلوبی لطیف و دقیق و عمیق بود و اصحابش بریاضات و مجاهدات نفس و بعبادات و زیارات پیوسته اشتغال داشتند و در غایت تقوی و احتیاطات شدید رفتار کردند چندانکه از ذبیح و طبیخ سوق اجتناب نمودند چه که بایه غالباً حضرت باب اعظم را هر سنین اولیه ظهور رکن معرفه الامام دانسته و بحدیثی مروی از ائمه اطهار بساین مضمون که هر کس شیعه کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هر که امام را سب نماید رسول الله را سب کرده و ناصب آنحضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعداء و ناصبین شیخ و سید و باب را مردود و واجب الاجتناب شمرده از ذبیحه و طبیخشان احتیاط کردند و بعداً چون رساله فروع معروف بر رساله العنایه از قلم ذکر الله الاعظام صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مطهرات معدود گردید

و آنجناب را مظهر طهارت و عصمت فاطمیه شناختند لذا آنچه ذبیحه و طبیخ و غیره از سوق میخریدند و بنظرش میرساندند مظهر میگشت و بدینطریق ندای علم الهی و رایت امر بدیع را در کربلا مرتفع نمود و اقامه حجت و برهان را با علماء بیابان رساند و با برخی از ملایان ایران خصوصاً با پدر و عمو مراسله کرده بادلۀ قاطعه حقیقت این امر را ثابت و عیان نمود عاقبت علمای کربلا از شیخیه و غیرهم هیجان کرده عوام را محرك شدند و بحملۀ بیخانه سید و تعرض بآنجناب پرداختند و لاجرم ایامی چند بامر حاکم در خانه توقیف گردید تا مهاجرت بغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلان دعوت نموده علمای شیعه و سنی را بمحاجه با خود طلبید و ندای علمش مرتفعتر و مرادۀ رجال و نسوان در محضرش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چندی در خانۀ شیخ محمود مفتی توقیف گشت و با مفتی مذکور محاجه و مناظرۀ علمیه نموده و برامندست و خاضع ساخت و بالاخره والی آنجناب را با همراهان از عراق بایران فرستاد و ما چون تفصیل واقعات مذکوره و اقدامات نورانیة شجاعانه اش را که در ترقیات معنویۀ عالم انسان و ارتقاء جامعۀ نسوان بغایت نمین بود هرگز در تاریخ بشر فراموش نگردد در بخش سابق آوردیم و نیز مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلائی را که حاوی قتن داخلیه بابیه بواسطۀ طلوع آنجناب و نیز حاکی از تعرضات خارجیه در ایام توقفش در کربلاست درین بخش ثبت نمودیم بنقل نبتۀ از عبارات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و روایات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل سابق الوصف اکتفا مینمائیم و عبارات و روایات مذکوره این است حضرت طاهره بامر والی عراق مأمور بتوجه بغداد شد و لذا او با تلامذۀ خود که اسامی ایشان ذکر شد و بعض خدام خود و چند زن که بعض آنها والدۀ جناب باب الباب و خواهر آنجناب زوجه مرحوم آقا میرزا

هادی نهری بودند عازم بغداد گشته در بیت شیخ محمد شیل ورود فرمود و در بغداد مانند کربلا مجالس درس انعقاد یافت و علما و رجال بغداد در محضرش حاضر میشدند و در مسائل متفرقه سئوالات مینمودند و وی جواب میفرمود و بیشتر اسئله علمای بغداد در مسئله ظهور باب بود و چون از بسیاری حضرتش تردید و تزلزل و یا میل بمجادله احساس فرمود فصل الخطاب این مجادلت را بطلب مباحثت ختم نمود و الی عراق حکم کرد که حضرت طاهره از بیت شیخ محمد شیل بیت سید محمود الوسی مفتی بغداد و مؤلف کتاب تفسیر کبیر (روح المعانی) که چهارده مجلد بزرگ است نقل فرماید و ساکن باشند تا آنکه امر سلطانی از قسطنطنیه در حق او صدور یابد و باین سبب قره العین با نسوان مذکوره بیت الوسی مفتی بغداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی که در ترجمه حال او نوشته میگوید که در ماه تقریباً در بیت او سکونت فرمود و این است صورت شهادت مفتی بغداد قال القریة اصحاب امرثة اسمها هند و کنيتها ام سلمة و لقبها قره العین لقبها بذلك السيد کاظم الرشقی فی مراسلة لها اذ كانت من اصحابه و هي ممن قلدت الباب بعد موت الرشقی ثم خالفته فی عدة اشياء منها التكاليف فقيل انها كانت تقول بحل و رفع التكاليف بالكلية و انما لم احس بشيء من ذلك مع انها بقيت فی بيتی نحو شهرين و کم من بحث جرى بيني و بينها و رفعت فيها التقية و البين و قد رأيت من الفضل و الکمال فيها ما لم اره فی كثير من الرجال و هي ذات عقل و استکانة و هزید حياء و صيانة و قد ذکرنا ما جرى بيننا من المباحثات فی غیر هذا المقام و اذا وقتت علیه یقین لك ان ليس فی فضلها کلام الی آخر کلامه و درین اثنا در میان کسانی که در بغداد و کاظمیه اظهار ایمان بنقطه اولی

خواهر باب الیاب زوجه شیخ ابوتراب اشتهاردی و خواهر قره العین زوجه آقا میرزا محمد علی

قره عینی بودند

در مجالس اخیری و حضور سایر علماء از پشت پرده با آنها تکلم میفرمود و جمعی از علماء این نبوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آنرا خرق اجماع و مخالفت احکام اسلام شمردند جمعی دیگر از علماء بحکم اینکه وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم انبیاء علیه التحیة و الثناء در حین طواف بیت با آنهمه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود مخذوری بر اینکار مترتب نمی یافتند و بالجمله این مناظرت بمشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت سنوال نمایند و بآنچه امر مبارک صادر شد راضی گردند و باینموجب جمعی کثیر در قصه کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضه بحضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال را با سئوالات اخیری در آن بنکاشت و عریضه را مصحوب نوروزعلی که از خدام سید رشتی رحمة الله علیه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از قبیل شیخ محمد شبل و شیخ سلطان و غیرهم که قریب هفتاد نفر بودند در قصه کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب عریضه سید علی شرف صدور یافته بود تلاوت کردند آقا محمد مصطفی بغدادی مذکور نجل شیخ محمد شبل چنین نوشت فلما قرئوا اللوح کان فیہ عبارات عالیة و آیات واضحة الی قوله مخاطباً للسائل بشر المتزلزل و أما ما سئلت عن المرأة التي زکت نفسها و اثرت فیها الكلمة التي انقادت الامور لها و عرفت بلرمها فاعلم انہا امرأة صدیقة عالمة عاملة طاهرة و لا ترد الطاهرة فی حکمها فانہا ادري بمواقع الامر من غیرها و لیس لك الا اتباعها الی آخر بیانہ و پس از ورود ابن لوح مبارک لقب آنسیده جلیلة طاهرة اشتہار یافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصه کاظمیه که مدعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد جعفر

رسید حسن جعفر و سید علی بشر و سید طه و کاظم صوفی و مابقی در کمال شعور و
 و ایمان بشکر و ثناء الهی ناطق شدند و طاهره دو ایامی که در بیت ملتین بود گاهی
 بیت شیخ محمد شبل در ضحیت دو نفر از نسوان و ناظر شیخ الوسی ملتین بهداد
 رجعت چند روز و جمع کثیری از خلص و عام مجتمع میشدند و بیانات او را در ظهور
 نقطه اولی و تجدید شریعت غراء مستمع میگشتند تا امر سلطانی رسید و خلاصه این
 بود که حضرت طاهره بایران توجه فرماید انتهى و بالجمله جناب طاهره با قدرت
 باهره و عظمت شاهراه در اوائل سال ۱۲۶۳ هـ ق از بهداد بایران عزیمت فرمودند
 و بدستور نجیب پاشا والی عراق محمد آقا باور تا سرحد ایران با ایشان
 همراه شد و در موکبش بعلاوه جمعی زنان و مردان بستگان و دوستان و اصحابش
 که از آنجمله عده رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بایان
 عرب بمحافظت و محاربت قیام داشتند چه که عامه ملاحی شیعه و سنی در عراق
 بخصمیت با او برخاسته آوازه باییت و عقیدت کشف حجاب و غیرهما و نیز مقاومتش
 با جمهور علماء و رسائل و مرقوماتش در انبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت
 و ملاحی ایران نسبت با او و بایان بر آشفند و شوهر و عم اکبرش بعلاوه عناد
 و عداوت شدیده با شیخ و سید نسبت بحضرت بلب اعظم بقایت معانندت برخاستند
 و آرزوی دشمنی بجناب طاهره داشتند تا آنچه خواهند از اجبار و آزار برای
 تحصیل تبری و انکارش وارد آورد و آنجناب حسب حکم دربار اسلامبول ناچار
 بمطووت بایران و قزوین گشت و وقوع الواغ خطر برای او و همراهانش در حفاظ
 ایران و خصوصاً قزوین گمان میرفت و او در بین احوال مذکوره و اهوائ مؤفوره
 چون از بلاد و معمورات گذشت بتوجب شجاعت و بیباکی غلظتش مراعات احتیاط
 و احتیاط نکرده لب نیست بلکه بی پروا و بر ملا با عامی و عالم و منام و نظام راجع

بحضرت حضرت باب اعظم و عقائد بدیعه سخن گفت و دلایل عقلیه و قلبیه اقامه نمود
تخت در قوسیه کردند سروران و مہتران پی مقامات عالیو اشراف برده عظمتش را دانستند و
احترامات فائقه نمودند کوسفندہا پای رکابش بپدید و فدیه سر بردند و عدہ بسیار
اظہار تصدیق و اقبال بمسالش کردند و گفتند حوازیہ ہزار جمعیتشان مسیلمی حضور
امریند کہ آنچه فرماید اطاعت کنند و آنجناب در جہتشان دعا فرمودہ امر بمعراجت
نہود و ما در بخش سابق ضمنی شرح سفر حضرت ذکر اللہ الاعظم از اسفہان
با ذریعہ بیان اشارہ نمودیم کہ برخی از طائفہ اہل حق پی یاسر حق بردند و ذکر
شیمہ از اجوال محمد بیک چارباچی و اہالی قمرود را نمودیم ولی درین موقع جمعی
کثیر از طائفہ مذکورہ ساکن در کرد و غیرہ حضرت ذکر اللہ الاعظم را شناختہ
مظہر ذات بحت الہی دانستند و آنجناب با بعضی از بزرگان شان مکاتبہ فرمود و
بالجملہ ایام اقامت کردند سہ روز شد و چون بکرہ انشاہ رسیدند پس از تہیہ منزل
و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند کہ قرۃ العین
شہرہ وارد بلد شد و ہر کہ خواهد حضور یافته مطالب جدیدہ استماع نماید و بعزت
شہرت جمال و کمال و قدرت علم و بیان اجتماع عظیم از مرد و زن شد و حاجی
ولا ابراہیم محلاتی و شیخ محمد شیل بقیادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامت حجت
درمان و اہلیان بیان و تہیان کتاب تفسیر سورہ کوثر پر حاضرین بخوانند ترجمہ و
شرح کردند و جواب ایستہ مردم دادند و در آنروز جمعی از نسوان بہتر مہ یاد
کہ زن حکمران نیز در آنمیان بود بہوضرش وارد شدہ آنچه پرسیدند جواب کافی
دینند و قطع و مسرور گشتند و لذا آوازہ بشہر پیچید و جمعیتی از اعظم و علماء
حضور یافتند و حاکم نیز بملاقات آمدہ یا تعامت اہل بیت اظہار ایمان نمودند و
ہمہ روزہ اجتماعات افزون شد و اسباب عراقی و ایرانی در عقد بر خان و تہیان

ارخه عنان کردند و آنچه مکاتیب رسید آنجناب خود جواب نگاشت و چون
ایامی عدید بدین نبط گنشت ملاها تعصب کرده برآشفتند و نزد مجتهد بزرگ
آقا عبدالله شتافتند و از واقعات شکایت بردند و او مرقومه بخاکم فرستاده اخراج و
تبعیدشانرا خواست و ناچار آنجناب با حاجی ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از
نسوان بدارالحکومه رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان ملاها و نامه ملا عبدالله
چنین فرمود شما خود دیدید که در مقابل اینهمه آیات بینات و حجج بالغات
حضرت ذکر بدانگونه که علماء جاهلیه در مقابل آیات قرآنیه
مصدقات و اثباتی که لا یؤمنوا بها حتی یرو العذاب
الالیم شدند اینان نیز ایمان نیاورده اعراض نمودند حال چنانچه رسول اکرم و
اهل بیتش از تعصب و تعرض پیشوایان ملت مجبور بهجرت و فرار گشتند ما را هم
میخواهند خارج کنند آیا چه میخواهند و بچه طریق اطمینان و قرار می یابند
حکمران گفت بجز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات
میطلبند و آنجناب فرمود چون منزل آیات سماویه و مظهر خوارق عادات خداست
امر دهید تا باها بمقام مباحله حاضر شوند و من ملتزم و متعهد میشوم که ضل و
مضل در همان مجلس بعذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارق برتر و مهمتر ازین
هست و حکمران آن بیان را کاملا پسندید داشت و باقا عبدالله پیغام کرد که
ایشان مطلب را اتمام و اکمال کردند و انصاف این است که بهتر و برتر ازین نمیشود
شما باهر که میخواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباحله و دعا و تفویض
امر بخدای دانا و توانا حاضر باشید و مجتهد در جواب بنوع تمایل و عدم غرض تکاسل
واظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیم صحت یابد بمناظره و مباحله اقدام
خواهم کرد و باین بهانه فرصت یافته بیاغ بیرون شهر انتقال جست و نامه یقزوبین

نزد حاجی ملا صالح و حاجی ملاقی و حاجی ملا علی حاکی و شاکی واقعات کرمانشاه
و خواهش آنکه بعضی اقارب بفرستند و آنجنابرا ببرند فرستاد و درنگ نمود تا
چون بعد از پانزده یوم چهارتن از خویشان جوشان و خروشان رسیدند با صفر علیخان
سرتیب قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شد و ناگهان در نیمه شب جمعی از صاحبمنصبان
و سپاهیان دور خانه و منزل اعراب بابی مسلح را احاطه کرده ریختند و همه را
دستگیر کرده محبوس نمودند و خانه مسکونه آنمظلومه را محاصره کرده در آمدند
و اشیاء نمیزه برگرفتند و بر شیخ سلطان و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم ضرب
بسیار وارد ساختند و او را بادیگر نسوان و رجال علماء عراقی و ایرانی با برخی
احمال و اطفال بر بیست استر نشانده و نهاده در همان نیم شب تا مسافت دوساعت راه
از شهر برانندند و بردند و در آنجا مکتوبی بحکمران نگاشته بواسطه شیخ سلطان
بفرستاد و او خجل و متاثر گشته از متجاسرین بازخواست نمود و اشیاء منسوبه را
بگرفت و اعراب را رهائی داد و با جواب نامه و اظهار موافقت و مساعدت تأمه و
هدایاتی چند کسبل داشت و علت موقوف را بنوع عذرخواهی چنین نوشت که
بتحریرک مجتهد غافل و بدست برخی از سپاهیان جاهل واقع شد و خواهش کرد که
بیدرتک عودت بکرمانشاه کرده اقامت فرمایند و بتلافی مافات پردازند و آنمظلومه
قبول فرموده بصوب همدان عزیمت حرکت نمود و در آنموقع چهارتن اقریبای
مذکور که سه نفرشان در واقعه کرمانشاه بعضی از مؤمنین را آزردهند و بسیار
زدند خویش را بین شجاعان اعراب و مخلصین اصحاب مشاهده کرده مرعوب شده
نزد وی بخاک افتاده یوزش از ماجری خواسته بنیایش و ستایش برداختند لاجرم
آنانرا امر بعودت قزوین داد و همان شب بسوی قزوین تاختند و مدت توقف آنجناب
و اصحاب در کرمانشاه چهل روز و در محل مذکور سه روز گذشت و چون از آنجا

رانده بصره رسیدند دو روز توقف نمودند و بنوعیکه در ضمن واقعات قصیه
کردند نگاشتیم دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل بجای آورده بصیرت و
جوابش میباشند پس از آنچاره بسیار گشته بهمدان رسیدند و میمون مقالات
آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبلی بغدادی سابق الوصف درباره واقعات ایام همدان
و قزوین چنین است لدی الورد قره العین بانسوان همرهان و نیز شیخ صالح کریمی
و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی که از علماء بودند در خانه منزل نمودند
و سایر رجال در منزل دیگر سکونت گرفتند و چون برادر و جمعی از خویشانش از
قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود ببرند قبول دعوتشان فرمود ولی چنین
اظهاری داشت که باید نه روز در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اكمال حجت بر اهل بلد
نمائیم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامه بلیغ نزد ارسد علماء روانه داشت و ملا ابراهیم
در محضر آنعلم که مملو از ارباب علم و غیرهم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام
حجت نمود و مکتوب قره العین را بر آنان خواند و ملا با سایر حضار چنانست
بمعانندت و مضادت برخاستند که بضرر مشقت و لگد ملا ابراهیم را بقرب هلاک
رسانند و جسدش را در کوچه انداختند و تنی از عابریین بر او رحم آورده جسد
مطروح را پنخانه مسکونه قره العین رسانند و همینکه چشم مظلومه بر آنمظلوم افتاد
بمغایب اینکلام بدو خطاب نمود خویشا بچل تو که جانب را برای اعلاء کلمه محبوب
نثار نمودی و ملا ابراهیم مدت يك هفته بستری بود تا صحتش عودت نیسورد
قره العین بانفاق خویشان و تعامت همرهان از نسوان و پاشیخ صالح و ملا ابراهیم و
سید محمد کلیایگانی و غیرهم رهسپار قزوین شد و اعراب را که از آنجمله شیخ محمد
شبلی و شیخ سلطان بودند مأمور توقف در همدان نمود و آنان تقریباً یکماه متوقف
ماندند تا مکتوب قره العین از قزوین رسید و امر بعودت ببغداد فرمودند لذا آن

بوظن خود مراجعت نمودند مگر جمعی از ایشان که تاب مفارقت نیاورده بقزوین رفتند و از آنجمله شیخ محمد هبل و پسرش آقا محمد مصطفی و سعید جباوی و حسن حالایی و عبدالهادی زهرآوی درویش و جواد و صالح بودند و ذر قزوین منزلی اختیار کرده بارغایت احتیاط زیبحتند و بعد از قلیل مدتی روزی جناب قره العین بخانه واقعه در قریب آن منزل آمد و شیخ محمد شبل پسر خود آقا محمد مصطفی را که تقریباً ده سال داشت برای کتب دستور و تکلیف فرستاد و پیام و حکم اکید آمده همگی را مأمور عودت ببغداد فرمود لاجرم بوظن خود برگشتند و ما کیفیات احوال

من قریب بده سالگی بودم والد مرا امر داد که بمحضر قره العین رفته عرض بعضی مطالب کرده اخذ جواب نمایم و آنمظلومه همه روزه در خانه بقرب منزل ما آمده ساعتی مکث مینمود و برخی زنان از جانب پدر و عمش با او نگهبان و مراقب بودند و نیز بعضی از تلامذۀ عمش محارست از او مینمودند و آن ایام قریب بیک ماه شد و من روزی بخندمش تشرف یافتم در ضمن امر فرمود که از قزوین خارج شده توجه بطهران کنیم که مقام ظهور و سر ظهور بود و چون روز بعد بمحضرش رسیدم پرسید که آیا آنچه گفتم پیدرت ابلاغ نمودی گفتم بلی و لکن ایشان نام طهران را بمقام طاهر تأویل کردند گفت بسیار خوب بایشان بگو بیلندم قم توجه کنند و چون این امر را بایشان رساندم گفتند مقصود آن بزرگوار قیام بامر الهی و نشر او امر حق است من یوم ثالث بآنمظلومه رو برو شدم پرسید آیا باین بصیحت ابلاغ پیام کرده ای گفتم بلی و لکن تأویل قیام بامر الهی کردند پس تبسمی کرده گفت نزد آنن برو و بگو توجه بشهدت مقدس در خراسان نمائید و همینکه رفتم و ابلاغ پیام کردم ایشان نام بشهدت را بشهدت نفس رحمانی که مشاهده نقوس از او حاصل میگردد تأویل نمودند پس در یوم رابع مشرف بمقابله با آن

جناب طاهره را در قزوین و تعرضات حاجی ملا تقی و واقعه قتل او و بلا یای وارده بر باییه و کیفیت حبس آن مظلومه و بالاخره استخلاصش را باراده جمال اقدس ابدی و سپس ورودش بطهران و حرکتش برای خراسان و واقعات بدشت را تماماً مفصلاً در بخش سابق نگاشتیم و بالجمله قره العین طاهره را در عراق عرب و نقاط متعدده ایران ارادتمندان و پیروان بسیار از زن و مرد بودند که او را نقطه علمیه الهیه و برگزیده حضرت ذکر الله الاعظم دانستند و معارف و تعالیمش را موافق مطالب و

بزرگوار شدم پرسید که آیا بوالد و هممهانش ابلاغ کردی چون درین بار گفتم که این را هم چنان تاویل کردند بر افروخت و مرا امر کرد که با آنان بگویم جیماً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزله عظیمه است که قزوین از آن بحرکت آید و خون شما کلاً ریخته گردد و خداوند در مستقبل ایام در حق شما اراده خیر دارد خصوصاً تو ای آقا محمد مصطفی و شیخ پدرت پس من برگشتم و آن امر سوم را عرضه داشتم و ایشان بمن گفتند نزد آنجناب برو و بگو که شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی چگونه است که با ما خارج نمیشوند و همینکه بمحضرش رفتم و عرضه داشتم بمن فرمود نزدشان برگرد و بگو که شیخ صالح و فاضل ملا ابراهیم محلاتی وقتشان بانتها رسید و زمانشان بسر آمد و شهادت در راه حق سبب حیاتشان است (اقتلونی یا تقاتی ان فی قتلی حیاتی) و لکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را بشهادت بیندازید آن موت و هلاک محسوب میگردد پس من برگشتم و امر صریح را بایشان ابلاغ داشتم و در همانروز بسوی طهران رفتم و شیخ سلطان هم با ما بود ولی شیخ مکتومی و جماعت اعراب بم توجه کردند و بعد از پانزده یوم آن واقعه در قزوین واقع شد و حاجی ملا تقی بقتل رسید.

مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بنفادی

مقصد آن بزرگوار و الهام پروردگار شمردند خصوصاً در قزوین جمعی از زن و مرد
امثال خانواده فرهادی و کربلایی محمدحسن قلی القزوینی و غیرهم در راه محبتش
چنان بر طبق اخلاص حاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و
عاشقانی که از آنجمله راجع بکشف حجاب نسوان و خرق تقلید و اوهام بود از عراق
شروع شد و در نقاط ایران حتی بسوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً
در ایام بدشت بنفوس ارتفاع رسید و ازینرو در مقابل جمعی که در ره اخلاصش چنان
میدادند گروهی از بنایه بیزار از هنجار و رفتارش شده مضادت نمودند چنانکه
بنوع تفصیل قبلاً نگاشتیم و در عین احوال و اوضاع مذکوره تعامت ارکان این
طائفه نسبت بآنسیده جلیله غایت تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنای
صرف نسبت بساحت عز حضرت نقطه اولی بود و در اینخصوص ملا احمد علاقه بند
اصفہانی از معارف بایه که با برادرش آقا ابوالقاسم از اصحاب بدشت بوده به داز
فتنه نیالا باسفہان مراجعت نمودند و بعداً بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم اعداء
و اشرار مجتمع شده بر ایشان تاختند و آقا ابوالقاسم را بشهادت رساندند
مکرراً چنین محتکایت نمود که در ایام بدشت حضرت قدوس در وقت فریضه صلوة
سجاده گسترده با کمال آداب و روحانیت و التجاء و تمام انجذاب و قربیت و حسن
اداء بقریضه و ناقله و اوزاد میبرداخت و در آنحال ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه
در دست حاضر شد و با فتاحت و شجاعت و اقتداری که بوی اختصاص داشت خطاب
تتموده میگفت این بساط را در هم پیچ که در او را در سجاده سپری شد و باید
ببینان عرض و قنداء آلاء گشت و نیز در بحبوحه اختلافات شدیدة ظاهره هر وقت
جناب ظلمة خطاین نمود حضرت قدوس بعبارت لیک و سعیدیک یا سیدتی و مولاتی
جواب فرمود و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش

بیرون راند و در آن حال کلیجه ترمه که جمال اقدس ابی برایش فرستادند در بر داشت و شمشیر برهنه در دست توسن دوانده سیفرا گردانده گفت این سعیدالعلماء و اتباعه و احباب حاضرین بیکصد جواب گفتند کلمه ماتوا باز گفت این شقی الاشقیاء و اشیاعه و آنان جواب دادند کلمه فاتوا و نیز حضرت عبدالبهاء حکایت فرمودند که در ایام توقف جناب طاهره در طهران روزی خلف حجاب در بیت مبارک نشست و آنحضرت را که در صفر سن بودند بدامن گرفت و بیانات جناب وحید اکبر که در تالار بیرونی بیت باجمعی از احباب حاضر و چون شمع در جمع درخشان و باقامه آیات و حجج و بینات جوشان و خروشان بود گوش فراداشت و ناگهان باصدای رسا و عبارات شیوا خطاب نموده چنین فرمود یا حییی فأت بعمل ان کنت من العارفين و منظورش آنکه باید سخن بر کنار نهاده در میدان رشادت و جانفشانی پای همت استوار ساخت و پس از واقعه سنگسار شدن بدست اعداء در نیالا و تفرق احبائه که در اواسط شعبان سال ۱۲۶۳ واقع شد دیگر اقامت در بلد و معموره میسر نکشت چه شهرتش همه جا رفته عامه اهالی از ادانی و عالی عناد شدید گرفته ملایان و متعصین مملکت و جاسوسان دولت بصد قبض و اذیت بر آمدند خصوصاً شوهر و بستگان در قزوین نقش اخذ و قتل بر ضمیر بسته پیوسته تجسس نمودند و جمال ابی ویرا با شیخ ابوتراب اشتیاردی بصفحه نور فرستادند و چون بشهر بلر فروش رسید چند روزی به ماه رمضان در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار کبیر بماند و بنوعی که ضمن شرح احوال وی میآوریم بمسجد اقامت صلوة و موعظتش در صف نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی بیعت و ایراد پرداخت و او تجلیل نموده گفت بلی ما همه باید از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب مزید شهرت آن مظلومه در بلد گردید و ملا سعید بصد تجسس و تعرض بر آمدند

بدستور شریعتمدار روزی چند درخانه سادات قاضویه از ملاکین و ارکان بلد محفوظاً
بماند آنگاه از طریق آمل سوی نور رفت و بسعادت آباد و از آنجا بدار کلا رفته
روزی درنگ نمود آنگاه بقریه و از واقع در جنگل متجاوز از دو هفته مهمان عاتله
مالک بود سپس بتاکروارد شد و آقا میرزا محمدحسن اخ اکبر ایهی پذیرائی نمود
و مؤمنین از بیاناتش استفاضه و استفادہ کردند آورده اند خاتم خود را که بجملة
رب الظاهرة ادرکها مقور و مقوش بود یکی از زنان اهل نور که همراه وی بود
ببخشید تا چون واقعه طبرسی پیا شد و حضرت قدوس و اصحاب عظام در آنجا
تجمع نمودند و جمال ایهی نیز بصدد ورود برآمد ویرا طاقت تحمل بلا و انزال و
اختفا نماند و دور ماندن از اصحاب و میدان فداء را قبول نتوانست و عزیمت التحاق
بقلمه کرد و این در ایامی بود که اردوی دولت قلعه را بمحاصره گرفتند و قاصدین
را بواسطه انواع جاسوسان که در اطراف گماشتند می یافتند لاجرم و برانیز دستگیر
و اسیر کرده بطهران فرستادند و درخانه محمودخان نوری کلانتر بلد که محل
توقیف و حبس جمع کثیر از مظلومین شد بحجره فوقانیه قرار دادند که طریق و
وسیله آمد شد پیاپی نداشت و برای صعود و نزول نردبانی عنداللزوم مینهادند و
لدى الفراغ بر میگرفتند ولی زن محمود خان بنسوان اسیر مهربان بود و نسبت
با مظلومه صداقت و ارادت حاصل کرد و عده کثیری از نسوان محترمه را در آنخانه
بملاقاتش رساند تا جمال و کمال نادر المثلش را دیده تعریر دلنشینش را شنیدند و
از سرچشمه عذب معارف و مآربش نوشیده مجذوب بامر بدیع گردیدند چندانکه
در مجالس سور و سرور آواز شهنواز و ساز را اعتنائی نکرده پیرامونش مجتمع گشته
استفاضه نمودند و ملاقات بایه با او سخت ممنوع بود و بجز بعضی از محترمات
مؤمنات که وسائل قویه داشتند احدی از این طائفه را ملاقات با او میسر نشد

ومعذلك بعضی از نسوان مؤمنات بلبس مبدل بعنوان رخت شونى و پیهانه های دیگر
بخانه رفته ویرا دیدار کردند و واسطه ایصل مراملات گشتند و بوساقل غریبه
مکاتیب رسانده جواب گرفتند و غالباً در چووف ماکولات که بوی میرسانند و با
بعنوان صدقه و نذر میفرستادند پنهان مینهادند و او جواب بر کاغذ هایی که برایش
ینیر و غیره از ماکولات میگذاشتند با آیکه از بقیه نره و سبزی های خوردنی میگرفت
و با بعضی کناسه و قلامه ها که در گوشه های حجره افتاده بود می نوشت و آن قطعات
را لوله کرده از بالا پدائین می افکند و نسوان بایه مذکوره گرفته بدر میبردند و
سواد برخی از آن مرقومات منظومه اکنون موجود است و بالجمله سالی چند
باین طریق محبوب ماند و واقعه شهادت عظمی در ایام حبسش وقوع یافت تا سال
۱۲۶۸ هـ ق در فتنه قتل عام بایان بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم ویرا نیم شی
مأمورین دولتی بعنوان بردن بخانه میرزا آقاخان صدراعظم بیرون آورده بی اغ مشهور
ایباخانی برده بمقام شهادت که اقصی آمالش بود رساندند و نیل زرندی چنین
نوشت که در طول مدت حبس نسوان بزرگان طهران دائماً بخدمتشان آمده
فوق العاده احترام و استفاضه میکردند خصوصاً زن محمودخان کلاتر که مهماندارشان
بود و همیشه با او معاشرت میکرد و او ذکر کرده بود که شی قره العین مرا طلبیدند
دیدم لبس حریر سفیدی پوشیده اند و از سر تا پا عطر گل استعمال کرده اند گفتم
هرگز خود را چنین آراسته نمیکردید مگر خیال میمانی رفتن دارید تبسم کنان
گفت بلی بزیارت محبوبم بروم و شما را از زحمت زندانبانی نجات دهم بی اختیار
بناله و گریه افتادم مرا تسکین داده گفت وقت نوحه بسیار است شما را طلبیدم که
وصیت نمایم جمعی خواهند آمد که مرا بکشتن گاه حاضر سازند رجاء من است
دوستی شما این است که پسر تن را بامن روانه کنی که تا آخر کار بامن باشد

ونکنار و لبی مرا تفسیر دهند و نیز مرا بعد از کشتن در چاهی بیندازند و بایستد
تا آنچه را از کله مسای و پر سازند و نیز یکی از نسوان بغلان نام و نشان نزد
شما خواهد آمد این بسته امانت را که بشما میسپارم باو بدهید و رجای دیگرم
آنکه تا آن ساعتی که برای بردن من میآید خودتان نزد من نیایید و نه دیگری را
راه دهید من وضو ساخته قصد دارم با محبوب خود بدعا و راز و نیاز باشم بعد از
آن مرا قسم داد که در حجره میکه من در آن هستم قفل نماید و تا ساعت معهود باز
نکنید و تا از این عالم نروم این تفصیل را برای احدی نگویید و من با همه شدت
شوق دیدارشان چاره جز اطاعت رأیشان نداشتم ولی شب خواب و آرام برام
نیود گاهی عقب آن حجره میرفتم ترنمات ایشانرا میشنیدم که مرا بیطاعت میکرد
و بهمین منوال تا ساعت چهار از شب دوم گذشت درقالباب شنیدم بلضطراب دویدم
پسرم را بیدار کردم و تفصیل باو گفته از او عهد گرفتم که ازین وصیت تخلف
ننماید از قضا کلاتر آنشب در خانه نبود چون پسر در را گشود فرانسهای عزیز خان
سردار بودند که برای بردن ظاهره آمدند بیک حالت ناگفتنی رفتم در را گشودم
دیدم چادر و روپند پوشیده در حجره قدم میزند و اشعار بدیعه میخواند چون مرا
دید پیش آمد روپوش کرده کلید جمیع خود را بمن داده گفت بعضی از اشیاء که
قلیل نیست برای شما یادگار گذارده ام که هر وقت آنرا می بینید مرا یاد نماید
و براسی که سردار فرستاده بود سوار شد و يك نفر عنان اسب را گرفته فرایشان
نزد زمین و بسار رفتند بعد از سه ساعت پسرم آمد باحالت پریشان و بر قاتلینش نفرین
میکرد چون تسکین یافت گفت تا بیرون شهر رفتم در باغ ایلخانی وارد شدیم
سردار با جمعی در آنجا بعیش و نوش مشغول بودند ایشان پیاده شدند بمن گفتند
خدا تو را جزای خیر دهد که در چنین وقتی با من همراهی کردی میخواهم تو را

ترجمان خود قرار دهم و خود با این مستان باهه غرور گفتگو ننمایم گویا میخواهند
مرا خفه کنند يك دستمال ابریشمی بتو میسپارم که بدهی بگردن من بیندازند و
دو نفر اندکی بکشند زیاد زحمت نخواهم دید و بزودی باشیان خود خواهم پرید
و در باب جسد آنچه مادرت گفت فراموش نکن الان نزد سردار برو و بگو طاهره
را آوردیم و هر چه از من شنیده باو بگو انشاء الله قبول خواهد کرد و چون نزد
سردار رفتم گفت عیش ما را ناقص نکنید او را خفه کنید و بگودالی بیندازید و
برویش خاک بریزید دیگر احتیاجی نشد که با سردار گفتگو کنم دستمال را
بدو نفر از آدم های سردار که حرف مرا میشنیدند دادم گفتم چنین کنید و کردند
و من باغبانی را که حاضر بملاطفت بود گفتم که درین باغ جایی داری که این
جسد را پنهان کنم و بزحمت نیفتم گفت سه روز پیش چاهی جهت آب کندید
چون پنج ذرع کنده شد بسنگ رسید و ممکن نشد تمام کنیم آنچه حاضر است
پنج قران بآن باغبان دادم و با ریسمان جسد را بقعر چاه رساندیم و با خاکی که
حاضر بود چاه را پر کردیم من و پسرم چندان گریستم که بیهوش شدیم چون بحال آمدیم
پسرم نصیحت داد که چون ما بابی نیستیم چرا خود را متهم کنیم اگر پدرم بیاید
شاید برای ما خوب نباشد بعد چون خلوت شد در جعبه را باز کردم يك شیشه
عطر گل خالص و يك تسیح یسر دانه درشت بسیار ممتاز و يك گردن بند مرجان
و سه انگشتری یکی فیروزه دیگر یاقوت سوم عقیق یعنی بودتقریباً دو بیست تومن همه آنها قیمت
داشت و من بسیار متأثر و متحیر از آن اخلاق و کمالات بودم بعد از سه روز نزدیک بفروب
زنی آمد بهمان اسم و رسم که از طاهره شنیده بودم بدون گفتگو بسته امانت را
باو دادم دیگر نه او را پیش از آن دیدم و نه بعد باری نام طاهره را والدایشان فاطمه
گذاشت و کنیه اشکن ام سلمه که بان کنیه اشتهار داشتند و لقبشان زکیه داده بودند

از
تار
بود
بزی
تعم
در ا
شمال
شاه
نوز
انبیه
بسیار
باعتر
و معاد
صدو
از آنم
حکم
هناللا
امر
فی
و در
وخت

از اکثرت محبتی که والدینان بایشان داشتند ایشان همیشه هر سه قسم خطاب میکرد تاریخ مبارکشان ۱۲۳۳ با مولود ابروی در یکشب واقع و حین شهادت سی و شش ساله بود ابروی و از آنجناب چنانچه مذکور شد دو پسر بنام شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم بزرگ و اسلوب وراثی ملائی و هم دختر و اخلاقی برقرار ماندند و هیچیک بدستهای تمهبات شدیده خانوادگی و منتریات مشهوره نائز باین امر نگشتند و از آنمآله احدی در امر بدینجایم نگیرد و مشرف و مدینش باغ معروف ایلخانی در آن ایام در قسمت شمالی خارج باره و خندقی دور طهران واقع ولی چند سالی بعد از آن ناصر الدین شاه خندقی را پر کرد و در باره رابر افگندند و شهر را توسعه دادند و حصار و دروازه های نو نهادند و لذا باغ ایلخانی مذکور در داخل شهر واقع شد و از میان رفتن بجایش ابنیه و خیابان ساختند و اما آثار صادره از قلم اعلی خطاب بوی در بیان عظمت مقامش بسیار است و چون در ایام اقامت در گریلا برخی از باییه بنوعی که مذکور گردید با اعتراض و رد برخواستند و نیز در ایام اقامت در قزوین و بدشت گردوی مخالفت و معارضت شدیده نمودند در تمامت توفیعیانی که از سجن ماگو در جراب عراقیستان بصور یافته مدح و ستایشی و امر بمرافقت و مساعدت مذکور میباشد چنانکه بنده از آنها در خطاری این بخش و بخش مقدم ثبت گردید و منها دند و این مسائلت من حکم الطامرة علی الارض المقدسة فقد اذنت لها من قبل بالخروج لما فتح بها القننه هناك و انها لدی لورقة طيبة التي ظهرت فزادها عن رجس الحدود لربها فرحم الله امره عرف قنوها ولم يؤذها باقل شيء لانها اليوم عز لدی قرابتها و شرف لاهل طامرها فی حکم الله و اسئل الله ان يعطيا سؤلها و مناهيا بمنزلة انه هو الجواد الوهاب و در توفیعی دیگر و اما ما سئلت عن الطامرة هي التي آمنت برربها و خالفت من تشها و خعبت من عدل ربها و راعت يوم قلنا باربها و قلنا استنبطت فی احکام اهل البیان

واستدللت عليها بآيات القرآن و اخبر شمس الامكان واقنار الاكوان وآثار اهل
الديان فهو منا ويرجع الينا وليس اليوم احد على الارض حجة الا بقية الله امام عبي
هين وان ملوته من شيعة المقرنين هم الطائفون حوله وهم من خشية مشفقون
وانني انا ما احب ان ينكروا احد و ان سمعوا عنها شيئاً لا يبلغ به قولهم و ان
يدركه نفوسهم فندروه في سنبلة حتى يقضى الله بالحق وهو خير القاصدين
و نیز در توقيعی بواسطه حاجی محمد سابق الذکر از ما گو قد قرمت کتابک و
اطلعت بما ذكرت و سمعت من صاحبک من حکم الاختلاف علی الارض المقدسة وان
ذلك اذا وقع بين الذين شهدوا بالحق وهم يعلمون فهو من امر الله والمنصالح التي لا
يعلمها العباد اذا لم يرد احد احداً لان العالم ينظر بعلم الله ولا يلوم لاحد احداً و اذا
وقع بين الذين لا يعلمون مواقع الامر فهو فتنة ليميز الخبيث و يقع القول على الظالمين
فاعلم ان السابقين ما لم يرتابوا و لم يشكوا في امرهم فهم بذلك الشرف ممتازون
عن غيرهم وليس اقوالهم و افعالهم حجة لاحد بل الحجة اليوم نفس واحدة و ربما
يدخل في دين الله عباد يسبقهم في العلم والعمل ولكن ذلك الشرف لهم من عند الله
ولا يساويهم احد بذلك الشرف الواحد وليس لاحد ان ينكرهم اذا لم ير منهم امراً
ينا في الدين وان ذلك قسط العدل في حكمهم وليس على احد من الواردين من
بيت العدل ان يرد الطاهرة في علمها لانها عرفت مواقع الامر من فضل الله و انما اليوم
شرف لهذه الفئة و من اذاها في الدين فقد احتمل انما ميناً وكذلك الحكم للذين
اتبعوها فليس لاحد منهم ان ينكر احمد في بيت العدل فانه يعرف اشاراتنا في آيات
العدل و اني لاعلم بان في هذا الاختلاف قد احتمل ما احتمل انما ميناً ولكن لا اظن
في هذا الكتاب ولا انطق به لان يرجعوا الي ما امروا به ولا يزد احد احداً و كان
الكل في هذا العالم مثل اهل الجنة حيث قال عز ذكره و اقبل بنظيرهم الي بعض

يتسائلون ان اتقوا الله يا معشر الشيعة ولا تختلفوا في دين الله ولا تذلووا مؤمناً ولا مؤمنة الخ و در ضمن توقيع خطب بملا احمد مذكور وان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فبالك وذكر تلك الاخبار فان ظاهر الدين هو طبق ياطنه والجنة حق والنار حق والصراط حق والميزان حق والبعث حق والنشور حق وكل ما نزل الله في القرآن فهو حق ومن انكر حرفاً من احكام المعاد فكانما انكر صمدية الرحمن وسبوحيته وان نسبة تلك الامور الى الورقة الطاهرة فاني اشهد الله بانها هي بريئة عن كل ذلك وما اعتقدت الا ما فصل في كتاب ميين وان في الدين للمؤمنين حق بان لا يرد احد منهم احدا وان سمع من احد شيئاً ولم يباغ به سره فلا يحكم عليه حتى يعرف مبدئه ويتبين صدقه فاذا اطلع وخالف عقله فليرجع الى الذي جعل في يديه فصل الخطاب لانه اذا حكم بغير حكمه فكانما حكم بغير ما نزل الله فلو صيكت بتقوى الله عز ذكره فانه ذروة الامر وسنامه وان لمثلك لا ينبغي الا ان يكون مرجع الاختلاف والجامع بين المتضادات الى قوله وان ما سئلت بن الورقة الطاهرة قد ادعت حجبة نفسها على غير ما فليس ذلك بامر عظيم ولا خطب جسيم لانت للحجبة معاني محمودة الى قوله وانها عرفت مواقع حكمي واستبصرت بانوار آياتي فما للذي اتبعني ردها لانها ما تنطق الا بادلاء المشرقة من اهل العصمة والامارات المتشعبة من اهل الحقيقة وكفى بها فخراً لهنه الفتنة الحقة وكفى بالله على وعلى النبي شهيدا ودر توقيعى كه در جواب معروضه آن مظلومه وتعليم رعايت حكمت در بيان صدور يافت جنين مسطور است هو المتكبر الجميل المتجمل فان كتابك مهوراً قد لاحظته فيخلصك الله مما تخافه وتحذره فاعلمى بان من جواهر علمك قد ظهرت بواطن السنن فصبراً صبراً في ذكر بحر العدل وعين اليمن وتقد نسبوا اليك رجال بعض الامور العرضية فابطلى ببيانها بيان العالى الجلى بان الحسين عليه السلام قد قتل ومن زعم انه لم يقتل فقد نسي حكم الله وما شهدت العقول ثم ان

الجنة والنار مخلوقة وفيهما عباد لا يعلم عدتهم الا الله وان قبل يوم القيمة لن يظهر
لاحد وكفى بالله عليهما شهيداً الى قوله فاكتبى ذكر الامر في كتاب مسطور على
عند سبعمئة مستورا بلالاه مظاهر النور ويلقى ملك الدهر ومدير الامور وادعى لفرج
عباده واحيني احبك وقولي ان الحمد لله رب العالمين فعليك بالصمت وعدم التكلم
مع الذين ام يحل في الكتاب اجيبني ماتحب باللوح والقلم وايقنى بان ظواهر الشريعة
كلها باقية ومن ترك شيئاً منها فهو تارك كله وانهى شرب الدخان فانه حرام على
العالمين جميعا واما آثار نشر ونظمش چون در آنستين اضطهادات شديده حفظ و
جمع صورت نبست اغلب از ميان رفت و مقدار يکه بخطش يا باستنساخ ديگران
برجاي ماند قسمتي از آن مشتمل بر عبارات رمزيه و اصطلاحات جذبيه روحانيه
است که براي فهم و درك حقايق ودقايق مستوره تحصيل اطلاعاتي از مصطلحات
وحالاتش ضروري ميباشد وما بعضي را در بخش سابق ثبت کرديم ونبذة در اين مقام
مياوريم منها معروضه ايست که بجناب باب الباب بدين عنوان نوشت بساحت قدس
مولى العالمين والواقف على الطنجين صلوات الله عليه مشرف شود بسم الله العلى
الجواد المحسن السلام من السلام على الذى اليه يرجع حكم السلام والسلام من
ساحة قدسه على الذى استخلصه لنفسه وطهره عن الدلالة الى غيره حقيقة العز ومعدن
السلام والسلام المشرق منه واللامع عنه هو الذى هو عنه ولا فرق بينه وهو الا انه
نفسه وجنسه ومفرج كربه وقاضى دينه وبينوع الجلالة ومظهر القدره ومعدن السلام
ومنبع الكرامة والفتخام والتقدیس المتشعشع والصلوة المتلامع من حجاب المرتفع
على الذين سبقوا بالاجابة و نظروا بالدراية ووصلوا الى بابه و عرفوا جنبه فماتوا
بفنائهم وما يشعرون ايلان يبعثون بل دخلوا لجة الاحدية ولا يرى لهم وصف دون
انفسهم العلية وهم بعين الله ناظرون صلوات عليهم و تعالى شأن مولا هم عما يصفون

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله بالله ادخل و
بالله انطق وبالله اقوم بين يدي حجة ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم سبحان
الذي فضل على هذه الاقلة مما يحصى واصعدنا فوق طور المنة واليهاء واراها من
آيات المشرقة من آية وجهه العلي الاعلى والحمد لله الذي قد انجذبني الى ساحة
قدسه وشرفني بطلعة ذكره وانغمسني في طمطام حبه وطهرني عن النظر الى غيره له
الحمد حمداً شعاعياً وله الشكر شكراً متعالياً سرمدانياً سبحان الله ما انا و ذلك
المقام العظيم بعزته لولا يمسكني فضله لكنت في يوم الحضور معدوماً مولاي و
سيدي وكهفي ومعتمدي يا من جل جلالتك عن البيان وعظم شرافتك عن التبيان
اشهد ان باب معرفتكم محدود لاهل الامكان ومفتوح لمن هو واقف بباب البيان
وناظر بعين العيان بان الله قد طهركم عن المثلية ونزهكم عن الشبيهة و قدسكم عن
الاقتران طوبى ثم طوبى لمن فات بفنائكم واحبى بعماء الذي نزل من سماء تناسلكم
طوبى لمن اسبقه العناية ووفد على بساط جلالكم ونظر الى آثار جمالكم وسمع
نداء الورقاء على دوحات سدرة المنتهى في فضلكم وبهائمكم يا ابي و ما في علم ربي فيما
اجلي ذكركم ذكركم واجل شأنكم شأنكم واعلى قدركم قدركم بكم اخذ روح القدس في
جنان الصغورة من حدائق باكورة الظهور وبكم نزل النور على الطور وبكم ظهر كتاب
مسطور في رق منشور عليكم سلام الله العلي الغفور اشهد ان قد اخذ عهد محبتكم
من كل ذرات الوجود والزم طاعتكم على كل ما برز في عالم الشهود يا سيدي ومولاي
استغفر الله العظيم من الاقتران بوصفكم والتلجلج عند مطلع ذكركم يا ابي و ما في
علم ربي جذائيتك قد انطقني وفضلك قد اقامني والا والله ما انا شيء حتى انفس عند
طلعتك او اتحرك في محضرك واسئل الله العفو من جودك يا مولاي روح اهل الروح
فداكم يا دليل المتحيرين يا كثر المفتقرين يا حصن اللاندين يا حجة الله الملك

العذل المبين وباب صفيه و حبيبه دينن يوم الدين يا مولاي باي لسان ادعوك و قد
اخترت المماسى لسانى و باي وجه التالك و قد اخلقت الذنوب و جيتى و كيف ادعوك
وانا انا و كيف لا ادعوك وانت انت و كيف كنت ناطقاً عند ساحة قدسك حين لا
وجود لذكري لديك و كيف كنت سامعاً تلقاء وجهك و قد انقطع دعوة شرك
و كيف كنت ساكناً و قد احرقنى النار النازلة من مجرة آيتك الله اكبر ما هذه النداء
الساظمة من افق الثناء و ما هذا النور الذى تشعشع من طراز القدره و البهاء يا سبحان
الله ان بروق انوار جماله خطف الابصار و الله العلى الفغار قد قلب باقل من لمع البصر
الليل بالنهار يا رباه من صاحب هذا الصوت الذى يحيى الاموات و يميت الاحيه
الواقفين فى ارض الحسين الله اكبر من جلالته و شوكته و عظمته بعزته قد وجد من
نظرته عالم الجبروت و كون من دعوته آيات الملكوت و خرب بتقمته بنين عالم
الناسوت الذين نسوا حظهم و ما عرفوا لعنه يا مولاي و سيدى يا حجة الداعى الى
الحبيب الذى هو حجاب بينك و بين المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب باي و ما
فى علم ربي ما هذا النار الذى قد حرق الاستار و قطع القرار و لا يمهل آنا و تصدر
من عين حرف من كلامه بحور الانوار سبحان الله من هذا الطلسم الاعظم و الرمز
المنمى الذى اتكأ على بساط القدم و ينادى بصوت عال انى انا نور عزيز و قدرة قدير
انى انا آية الله البصير يا ملاء الانوار انا نور الانوار و سر الاسرار انا الذى على معرفتى
يدور المدار اسمعوا ندائى انا عين البيان و شجرة النيلن انا باب الافتتن انا الفرقان
الذى به يمتاز اهل الاطمينان من السابحين فى لجة الخسران انا الميزان الذى واقف
بباب الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل العين من عرفنى فقد عرف مولاه و من جهلتى
قد جهله و لا ينفعه عمل الذى قد اكتسب فى عز وجهه مولاي و سيدى يا باب الحجة
و هقيم المحببه روحى و روح من فى الامكان فداء من احبك قد انجذب هذا النور

اعتك الآبقه الى طرفه وامرها بالاصغاء الى قوله الله الله من حسن منطق و حلاوة
نظرته كان طلعت حلقه ونظرته نضرة الله الله قد احرق كل ماسوى من نظرته الاعلى
وقه اشار خفياً بانى انا هو لافرق بينى وبينه فاعرف لحنى انا و على من نور واحد
ومن شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرمزى انا الذى قد كنت جليبه حين
لاوجود لشيء و كنت انيسه حين لاهمس لنفس انا الامبق لما سبق والفتاق لمارتق
والسر لما علق والحرف الذى به استنطق و الاسم الذى به سكن واشرق وان لم
اكن عنده والله ماظهر امره وما برز سره انا صاحب التفصيل وهو صاحب الاجمال
هو صاحب الوحي انا صاحب الالهام عند ملك الفعل فقد صرح بالمراد ياسيدى وفتح
باب المراد وظهر اسمه الشريف الجواد الحاكى فى رتبة التريبع عن سبع المثانى لاهل
السداد سيدى سيدى يا باب الحجة و متم النعمة صلوات الله عليك و تعالى شأن
حبيبك اول طراز لاح ولمع واشرق وطلع و نطق و رفع وصمت و خضع لاستنطاق الطلائع
واستخراج الضغائن ممن صدق وسمع و كذب و طمع صلوات الله عليه وسلامه عليك يا
واقفاً على الطنجنين و حامل السربين و برزخاً بين العالمين قد كشف الحجاب و رفع
التقاب و تلاً لأشمس معرفته من ورأ السحاب بانى انا باب اليب و مفرق الكتب يا
مفضل اذاغلب المولى عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغيبة محتنون بالصورة انا
هو هو انا الناطق بى و انا الصامت له انا الحبيب وهو المحبوب و انا الطالب وهو المطلوب
بعزة ربي ما فارقتة بقل من آن الذى وردت الى عالم الامكان فهو قد كان اكبر منى
بسة ايام وهو المستوى على عرش البيان و انا المعطى لكل ذيق حقه فى كل آن
عميت عين الذى لا ترانى بانى قد طلعت من بيت نور الذى هو مع صورة المسطهرة و
الهيكل المنورة قد كان واحداً و هى له و لاجل سيرى فى مقامات الواحدية ظهر سر
الاحدية بعد كمالى و بلوغى تسعة و عشرين هولاى استغفر ربي العظيم من الاقصران

بوصفه والتلجلج عند ساحة مجده مولاي يا من حياتي من نسמת رياض قربك قد
نشأت وذاتي من قطرات سماء النازلة من سحب مجدك قد ذوتت صلوات الله عليك
وعلى من اتبعك هل عرفت امتك سر ما هي ماعورة بمعرفة اولاً فأطمئنتني يا مولاي
بذكرك وانجذبني الى ساحة قدسك بعزته لئن طالبتنى بذنوبي لاطالبك بكرمك
مولاي والله قد حرقت من نار دعوته وما بقيت شيئاً عرفني نفسك الذي هو حامل
لنوره ودال الى ظهوره صلوات الله عليك وروحي فداً من احبك فقد اسمع بسمعك
المودعة في يا مولاي همس الطلامع ونطق السرائر بان ذكر الله العلي الاكبر تعالى
شانه قد ادعى لنفسه الشريف مقامات تقبلناه وبرز آيات فحملناه وكسر الحدود
واقمع بنيان القبور وجعل الابات آية واحدة فسمعناه فها هذا النداء البديع الذي قد
ملا الاسماع ويأخذ عهد ولاية ذوى القربى ومن هذا الفتى الذي ما قرء من العلم حرفاً
وقد اتخذه لنفسه حبيباً منى هو وهذا المقام العظيم وقد كان معه في هذا العالم
يلبس التجارة مشهوداً لله ربي آمنت بك وبحبيبك وبوليائك وباوليائك النجباء وصدقت
رسلك وقفتى لاطاعة امنائك واتباع رسلك بحق محمد وآلك وبحق شيعة محمد
تعالى ذكره وجل ثنائك يا مولاي يا من غرني كرمك وانطقني فضلك استغفرك
واتوب اليك عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف حبيبك فانك ان لم
تعرفني حبيبك لم اعرف حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني يا
سيدي ومولاي صلوات الله عليك اسئل العفو من جنابك وروح من في الامكان فداك
الحمد لله رب العالمين ومنها خطاب عامي است كه بعد از مهاجرت از كربلا تحكيماً
لايمان الضعفاء من المؤمنين نوشت بسم الله الرحمن الرحيم بسمه العلي الاعلى احمدك يا
من لك الجود والبهاء والعظمة والثناء بقدرتك تفعل ما تشاء بلاشئ وبإبداعك يظهر سر
الانشاء فقد خجعت باباً من عالم العما وظهرت كينوتك الاعلى بلا كيفوفة قبلها مستقلاً

بنفسها على نفسها لينجذب الحقائق الى ساحة عزك الاعلى ويظهر رمزك المعنى
والصلوة الذي لا غاية لها على الذي اصطفتينه في يوم الانشاء حين لم يك شيئاً مذكوراً
والسلام على الطائر المرفرف في عالم العمام والبارق بنوره آفاق السماء الذي ظهر به
آيات السماء في جو الهواء وعلى بروقائه اللامعة وقوائمها الساطعة ورموزاته الكاشفة
وجواهره المتلاثلة من عالم البهاء وعلى الدلالة العامة والكلمة التامة الورقة المباركة
من الشجرة البيضاء والتحية والكرامة المنجذبة الى دار المقامة التي لا يمس باهلها
لغوب الاشارات ولا يصيبهم تعوب الدلالات على الداخلين في لجة الاحدية والمطهرين
دار الله عن اشارات النفسانية الورقات النازلة من شجرة الشاء والمحترقين بنار البيضاء
والمتلاثلين بنور الصفراء والمنغمسين في طمطم الحمرء والهترفرفين في كئيب الخضراء
والمتقابين بين يدي ربهم الاعلى الخاشعين الذين لا تسمع منهم حركة ولا همساً
ولعنة الله على الذين غيروا فطرة الله وبدلوا نعمته واعرضوا عن الاية البديعة المتجلية
المترفرة في عالم العمام المعلقة في جو الهواء متشبهة منادية بان الملك لله الاعلى
يا ايها الملا لا تصبغوا هذه الاية البديعة بدماء انفسكم فانها آية الله الاعلى ولا
تطرحوها في مقام الذي لا يليق بشأنها من قوابل الامكانية ومقامات الظلمانية
ولا تهلكوها بالاشارات النفسانية ولا تحبسوها في بيوت الطبعانية بل انظروا اليها
بعينها فانها منزهة عن الاقتران وطلعتها علوية عن الامكان وليطلع لوشاء من حقايقكم
في كل آت بسر التبيان ولا تغفلوا عن ندامتها بالعيان ولا تحرموا انفسكم من
فيضها فانها لا تعطيل لها في كل مكان ويستدل بنفسها الى البيان اياكم يا ملا
الانوار فلن الشمس والقمر بحسبان ويدور الامكان ويخرج ما في الاضغان بسر
الاكوان يا اهل البيان واولى الاقنعة والايقان ويا اهل اللباب المتميز بين الماء والتراب
الذين لشأنهم تسمية الإنسان اسمعوا نداء هذه الاقلة مما يحصى من افق البيان و

قوموا وانبتوها من نوم الغفلة فاني ارى كلكم سكران و غافلون عن عظمة حكم الله
العلي السبحان و ساجدون في طمطام الخسران و ناظرون الي وجه قيحة كدية و
معرضون عن خيرات الحصان و شاربون من ماء متعفنة في دار النيران اسمعوا نداءي
وتذكروا وتفكروا و اتبعوا احسن ما انزل اليكم فان هذا والله هو الميزان الذي
به يمتاز الانسان عن غير الانسان كما نبه الرب السبحان و الذين اجتنبوا الطغوت
ان يعبدوها و انابوا الي الله فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيسمعون احسنه فقد
سمعت بعضاً من الاقارب من الذين يسمون انفسهم من المؤمنين بآيات الهدى
والمصدقين لحكم الله الجليل و لقد اعجبني امرهم و حيرني ما عليه حكمهم بلي هذه
سنة الله التي قد دخلت من قبل و يجري من بعد و لن تجد لسنة الله تبديلاً بان يلب
الامتنان مفتوح للمدعين و حجاب الافتتان مرفوع للمسلمين الم احسب انهم
ان يتركوا ان يقولوا آما وهم لا يفتنون فقد ارى بفضل ربي ان الذين دخلوا انفسهم
بتسميتهم من المصدقين بامر رب العالمين قد خرجوا عن الدين فقد اسمع من كل واحد
في مقامهم ندائهم بالانكار و ضجيج صوتهم بالقرار الا ان الحكم لله الواحد القهار
فبعض منهم صامحون بان الاية التي يدعو جناب نور الانوار ذكر الله العلي الاعلى
تعالى ذكره قد كان عندنا مشهوداً و موجوداً و بعض منهم يخافون عن غير ريب
يبخلون من نفوسهم ولا يجاهدون في سبيل ربهم على منهج الذي امرهم بل يتشبهون
بهواه انفسهم و ما بعدهم الشيطان الا غروراً و بعض منهم يقتابون اخوانهم و يرضون
منهم و يفكرون عليهم و هكذا ان الانسان اشرف من تعداد شئون النقص و بيان آيات المنان
ربي شاهد على اني مستغن عنهم بفضل ربي و شأني ارفع عن التعرض بهم و هذا الا
نشأ من عناية الله للضعفاء و الا هم ما يسمعون سواء عليهم اذعوا لهم ام
صامتون فقد تمسكوا بصور الناشئة في عالم الخيال و سموها آيات الجلال بعد

نزل امرأته وبرز حكم الله وتجلي آيته البديعة من آفاق السماء وينادي الخلق الي
بابه الرجعى هم على صور الباطل منجمدون وفي ارض الخيال سائرون انا الله و انا
اليه راجعون وها انلذا اسئل منه بلئى شئ قد دعاك ذكر الله تعالى ذكره و باى آية
اطمأنتت بها فقد اجابنى بانئى شاهدت ان بيانه موافقة لما عندنا ومطابقة لما فى ايدينا
فقلت ان كنت عرفت حق الذى يدعوك اليه بهذا فهذا لا يزيدك الا بعداً لان بيانك
مخالف الميان الذى نزل من شجرة البيان ودعواك غير دعواه وما عرفت شيئاً مما
يدعو وحرافاً مما يتلو فقد ملاء آفاق السماء وتزلزل العرش وما عليها وانشقت الارض
من سطوات الايات النازلة وبروقات الايات الالامعة و قد دارت الادوار و كورت
الاكوار وانقلبت الليل والنهار ونضج الالامار و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا
الدور الاضخم وبروز هذا الاسم الاعظم وقد كان مخفياً فى خفيات البطون وماتنفس
فى حقا احد من اهل اللبب والعيون وما اشار اليه احد وعبروه بيوم الغد وقد كان
عند الله مخفياً ومستوراً فانزله فى وقت معلوم بقضاء محتوم بان لا يقارنه احد بالتوصيف
فان هذه آية مخزونة عند الله لن يوصف بما عندكم ولن يقوم نفس بالتعريف فان الله
لا يريد بما لديكم ولن يصيغوها احد بصيغ نفسه فان هذا الصيغ ذنب عظيم و خطأ
كبير فقد يشرق هذا البيان فى كل آن من شجرة النبيان و يكون بما عليه الانسان
و ان قبل حكم ربه بطور الذى امره ولو يطره على الاية حجيات الدلائل من نفسه
رشحات الوسائل من عنده فيلا لئو ويرفرق ويستدير بنفسها على نفسها بلا كيفونة
قبلها وينجذب الشئون الى ما اليه الرجعى ويستقر فى الفردوس الاعلى ناظراً الى
وجه ربه الاعلى وناسياً عما سواه وان اعرض من حكم الاية من ربه و يتجمد على
ما عنده من الصور الباطلة فهو جزائه وما يظلم الله احداً ولكن الناس انفسهم يظلمون
اما تسمع نداء ربك فى كل من البيانات النازلة من شجرة لسينه الجذب اهل السناء

وان الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الا بعد كشف السجحات و رفض الاشارات جميعاً
فسبحان الذي قد بين آيات ذكره في حقايق كلشيء لئلا يبعد نفس عند مطلع ذكره
بشيء والله قوى عزيز ان اتق الله فان زلزلة الساعة شيء عظيم ما يؤمن عبد بذكر
اسم ربك الا وقد وضع كل حمل قد اكتب في غير وجهه وكان الله ربك على ما اقول
شهاداً فمن الذي يدعى انه قد آمن بذكر اسم ربه مستنداً بالدلائل المنصوبة
الماضية فما آمن بل الحد في الاسماء واخذ الهه هواه واحتمل انما عظيماً لان هذه
آية بديعة محدثة لا كيف لها ولا اشارة ولا بيان بطرف عليها ولا عبارة بل اجتباء الله
لنفسه وارتفع علمه عن العباد فكل من اقرباً لتقصير واعترف بعدم التعريف واستقر
في حقها بعدم التوصيف فهو من وجد في رحله آية الاحدية وجزائه عذابه السرمدية
وفاز بفيض الذي لا تعطيل لها ولا تغادوها انا ذا اسئل منك بيان دعواك ان الذي
ادعيت بان العالم بهذا العلم الغيبي والرمز الالهي الذي قد كان مستوراً وهو عندك قد
كان مشهوداً فقد ادعيت مقام الربوبية في مقام بيان الظاهر لان الله عنده علم الساعة
وعنده علم الغيب ولا يظهر من الغيب شيئاً وليس لاحد في هذا المقام تطرقاً وتهمزاً و
اما في مقام الباطن فقد ادعيت مقام محمد رسول الله صلى الله عليه وآله لانه عند الرب
وما للغير حظاً ولا نصيباً واما في مقام تاويل الباطن فقد احتملت الولاية وخرجت
عن ملك الامام تعالى ذكره ودخلت نفسك في طمطام الظلمات ومالك نور ودليلاً و
في مقام باطن التأويل الذي هو الدليل والسبيل فقد ادعيت مقاماً عالياً واحتملت شأناً
غالياً بانك الفريدة الظاهرة والاية الباهرة والمام بغير التعلم والناظر بنور التوسم وانت
الذي اشهدك الله خلق السموات والارض واتخذك عضداً وهذا مخالف لما يجري من
لسانك بانك من التابعين لامن المتبوعين خف عن اليوم الذي يختم افواهكم و يتكلم
ايديكم بما كنتم تكسبون ولا تعرض من حكم ربك ولا تنس نصيبك فقد كبرت

كلمة قد خرجت من افواهكم باننا قد عرفنا حقيقة ادعأ ذكر اسم الله الاعلى بما
عندنا لا تسموا انفسكم ارباباً من دون الله لاعلم لاحد بما عند الله لا تنزلوا الايات عن
مقام الذى رتب الله له لا تغفلوا فى دينكم بالصعود الى غير مقامكم والطيران الى غير
ماويكم فتقلبوا خاسرين وتنبهوا بذكر الله وتعلموا بما علمكم الله وارتعشوا من خشية
الله وانظروا بعين الذى اتاكم وكلفكم واسمعوا بسمع الذى اعطاكم فستل عنها عنكم
فانه لا يكلف نفساً الا ما آتتها والخلق فى لبس من خلق جديد وقد امر عباده بالصعود
الى ما عليه المقصود وعليهم بما عنده لا بما عندهم انه هو الرزاق ذو القوة المتين ما
يريد عنكم من رزق وما يريد ان يطعموه اسمعوا فاني والله عليكم حبيب شفيق
اقتلوا انفسكم انبيوا الى بارئكم واحضروا بين يدي ربكم للحساب وخذوا حظكم
منها فان العمر يمر مر السحاب اعلموا ان التماثيل التى اتم عليها اعاكفون لن ينفعكم
غداً عن المهالك ويزول عند تموج بحر القدر بامر الله المالك المقدر لانها اسماء بلا
مسمى والفاظ بلا معنى ولا يقبل منك شيئاً الا امرك باثباتها فى هذا اليوم العظيم
والمشهد الكبرى وهى شواهد القطرة وعدم تغيرها بالشئون العرضية فتلطف المنظر
وصف البصر فان العمر قد قضت والايام قد تصرمت واعرف مواقع القدر بسر مستسر
وارتع في رياض القرب والمكاشفة واشرب من خمر الطهور الصافية وسرفى امالك
الغيوب وادخل جنة لا يمساك فيها نصب ولا لغوب واعرف يا اخى قدرك فان الله قد
اجتباك واعطاك ما لم يعط احداً من قبلك ولا تنس حظك فانك ذو حظ عظيم ولا
تغفل عن عظمة امر ربك فان فضله اكبر عما كان الناس يظنون هذا يوم يدور عليه
الايام ويعنى الله كلا من سعته فاستلوا ما شئتم من الايات الربانية عن آية الالهام
الذى يلهمكم ويتلوا في كل آن من اعلى مشاعركم ولا تغفلوا عنها فان هذا والله
فوز عظيم آه ثم آه اين مقام قد اعدلنا وشئوننا النفس الشركية من آى اناه يمددنا

ياربنا اسئلك بالقدره التي احببت بها العباد ان تحيي قلوبنا بنور المداد انك رؤف
بالعباد فواعجبا من هذه الفئة القليلة التي لا يكاد يوجد من قلتها فقد وقع بينهم
التشاجر والاختلاف ونثر نظم الائتلاف و لن يقبل احد منهم قول بعضهم و يعرض
منه فقد جرى سنة الله فيهم ولن تجد لسنة الله تبديلا ولا تحويلا نعوذ بقدرته ونسبح
بعزته من الالحاد والشك في سلطنته فبعضهم ما عرفوا الحق وسموا نفوسهم من اهل
الامن وقعد مع الخوائف وطبع على قلوبهم ولا يجاهدون في سبيل ربهم بل في
طمطم الغفلة ساهجون فكل من اسبقه العناية و عرف اللحن بسر الدراية و يجاهد
في سبيل ربه ويخرج من بيته مهاجراً اليه يلغنه الالاعنون و يوبخه المسلمون بان
دعه هدر لانه خالف رب القدر وهتك ستر التقيه بعد الذي امر الله بهذا و وصل الينا
من مولينا ذكر اسم ربنا تعالى ذكره مهلاً بالرجال ويا اهل القيل والقال فان كنتم
من اهل المال يظهر امر الله العلي المتعال من افق الجلال بعد الذي نزل و ظهر و
بجريرات الادبار قد ستر فاما انت ما عرفت سر التقيه وما علمت موارد بل سميت
الشئون التي تكونت من التخويفات الشيطانية بالستر والتقيه الا ان الشيطان يخوف
اوليائه واعلم ان امر الله قد نزل وحكمه قد ظهر بان الله ما ترككم سدى بل فتح لكم
باب اليه الرجعي فاحمدوا ربكم بالورود اليه و اشكروه باخذ الرزق الطيب من
الهاماته وترفقوا الي ساحة عزه واقطعوا النظر عن غيره فبعد الذي عرقتم مواقع
الصفه و بلقتم قرار المعرفة خذوا ايدي الخلق في يوم الصعود و اجذبوهم الي
وجه المقصود واما في مقام تمكين الظالمين واستيلاء الشياطين فلا تصرحوا بالمراد
لحفظ دماءكم ولا تفتحوا باب الجور والفساد على انفسكم بذكر ما عليه مدار امركم
بل جاهدوا في سبيل ربكم بالحكمة و احتجبوا الاسم بالتقيه لا بالمغى الذي اتتم
عنيتم وقعدتم عن اظهار امر الله فقد الحدتم في الاسماء ونسيتم عهد الماخوذ في عالم

الاعلى فاني ارى بفضل ربي انكم في اى مقام واقفون و باى وجهة ناظرون فاما ما برز منكم في مقام العمل انكم ما قرنتم الايات البديعة المنزلة من شجرة السينا بعد الذى اتم ما مورون باخذ الرزق الطيب من ثمرات جنات عباراتها و الترفرف الى اغصانها بل ما نسخت بعد الذى واجب عليك كتبها بمداد الذهب معتدراً بالتقية كما يقول ولكن التجباء ليس لهم عدة معدودة واكثرهم اليوم اصحاب هذا الامر على اليقين وانهم حملة الدين و اوعية العلم ولو لا هم لم تنزل السماء منه ولم يخرج الارض نباتها ولم يجز قلمي بحرف من الايات رزقنى الله لغائبهم في اى ارض امن وعز وانهم اناس لو يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مداد الذهب ثم يكتبون آيات الله وينصرون امر الله وانهم قوم لو اجتمع اهل الارض على الرد لا يجرهم العواصف ولا يتصرف فيهم آيات القواصف كانهم جبال احد في الاستقامة على الارض صلوات الله عليهم يا رجل اى مدخل للتقيه في هذا المقام ان الله قد خلقك وسواك وانت في ليس من خلق جديد بمدد جديد وهذه المدد يجرى من اكل شجرة الطيبة التى اصلها ثابت وفرعها فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها فقد وصل اليك مددك الجديد و كتاب جديد وانت ما مور باخذ الرزق عنها فاعراضك لماذا لما ما نسبت اوقات اكلك وشربك يوماً واحداً آه ثم آه اما تستحي من الله فى توبيخك وتعبيرك على المجاهدين فى سبيل الله بعد الذى كنت قاعداً فضل الله المجاهدين على القاعدين بكل درجة اعلم ان الشيطان قد استحوذ عليك وانساك ذكر الله واعمى بصرك بانك ما ترى آيته المتجلية من اعلى مشرك و اصمك بانك ما تسمع نداء ربك بعد الذى يناديك من كل الجهات برفض العبود والاشارات والزمك وانجمدك بانك ما ترفرف الى جوالهواء لو صولك الى مقامك الاعلى و اخذ الملعون حظه منك واستولى على مشاعرك بانك ما ترى جلالة من اسبقه العناية من ربك وتوجه اليك لا يجنالك الى

مقامك ترحماً وتفضلاً فما انا اذا اقر، عليك الايات في مقام الحدود والاشارات والا
عند اهل البيان لاحاجة الى التبيان بل فتح لهم باب الايقان و يعرفون ما عليه مدار
الاحسان بسر الاية المتجلية عليهم في كل آن و يعنون الى ما امرهم ربهم و لا
يلتفتون احداً يا اهل القرآن ان اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الى كل
نفس قد آمن بالله وكلماته وكان من المسلمين ان اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل
فانكم ملاقوه و اتبعوا آيات الله بالحق ثم اجهدوا في سبيل الله بتلك الايات على حكم
ما نزل في القرآن من قبل لعلمكم ترحمون ولقد فرض في حكم الكتاب للذين يتبعون
آياتنا ان يتلوا ذلك في كل شأن ليثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد وان الله
يوصي عباده المؤمنين بان يجمعوا على الحكم ثم يجاهدوا في سبيل الله بالحكمة و
الكلمة المحكمة ويكونوا على صراط قويم فاقروا بارجل آيات الله و حاسب نفسك
فانك في حظ عظيم ومعنى الذي صورت في لفظ التقية فافرض وارجع الى حكم ربك
واقروا من الايات على شأن ما نزل واستقر في المحل و بلغ امر ربك بامرء ولا تنظر
الى شئون النفسانية فقد اهلكتك وانت من الغافلين قل اقروا على حكم ما نزل
من عند الله واستقروا في احرف آياته ولا تقرئوا حرفاً منها الا و انتم تعلمون
يا ايها الملاء بلغوا آيات الله الى كل نفس بمثل ما قد جعلكم الله مقام امرء لعلمكم
ترشدون واتبعوا حكم البدع في كتاب الاخر فانه لصراط حق شكور و ان في ايام
افضل كل الخير ذكر البدع و آياته في ام الكتاب لمطور يا ايها الملاء صلوا عليه
اذا ذكر اسمه ثم لرسلوا اليه ورقات العنق فيما اكتسبتم في ايام حكم ذلك الكتاب
واشكروه وقولوا ان الحمد لله رب العالمين الله اكبر من عظمة فيض الله وكبر لطفه
وتخلقتنا فما انا اذا اسئل منكم يا جماعة المصدقين الذين هم في مقام اظهار الاسلام
واقفون وعن حقيقته معرضون اجيبوني مامعنى هذه الايات من اى شأن من الشئون

عدلتم وبأى مقام من الاشارات البديعة وصلتكم واى كتاب منبهة من ورقات العدل
الى مولايكم ارسلتم ومن اى واد من عوالم القشورية هجرتم ومن اى اشارة من
الشیطان اعرضتم بينوا و تيمينوا ان كنتم صادقين فقد ملأ الاصقاع وتلاطم بحر العماء
وصعق من فى الارض والسماء من عظمة حكم الله وسطوته وهيبته وقدرته الاياها الملاء
ان هذا يوم عظيم فقد اتت الساعة بالحق وانتم غافلون ان اتقوا الله فى ذلك الامر فانه
نقسم اويعلموا الناس عظيم عظيم الا ان هذا البحر انيق انيق وانه لعميق عميق و ان
حكم هذا الصراط دقيق دقيق واوشاء الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن
يستطيعن فكيف يقدرون ان يأتوا بعثها والله عليم حكيم اوصيك فى حكم السر فى
علم من قدر ولن تجدوا اليوم من اذن الله مفر وان التى استقر على حكم الله فى علم
مستقر وان ذلك السر فى الكتاب لمستقر ان ادخل باب العدل و قل حطة لتكونن
من الساجدين فيها انا اذا اسئل منكم اجيبونى هل الذى عندكم من الدلالات المنجمدة
والصور المخترعة والكلية المؤتفكة هو الذى عظمه رب العرش العظيم و تزه عن
الاشارة واوعد من اشار اليها وقرن بها بعذاب اليم واسئل منكم يا علماء الراشدين
وطائفة المهتدين اى قشر حطيتم وبأى آية وصلتكم و دخلتم باب الحطة ساجدين
ارنى ان كنتم صادقين بعزة ربي ما ارى فيكم نوراً من الايمان و ما اشممت رائحة
البيان بل كل ما انتم عليه عاكفون شريك فيك كل الناس اجمعون الذين الفوا
آبائهم ضالين فهم على آسارهم يهرعون ولساداتهم وكبرائهم مقلدون وفى بئر الطبيعة
مسبحون انا لله وانا اليه راجعون فوالذى اقام العرش على الماء و حرف الهواء وعلق
الارجأ و نزل حكمه العظيم من آفاق السماء ما عرقتم شيئاً من حكم الله العلى الاعلى
بل فى اصل اعتقادكم وما عليه اعتمادكم شيئاً ولا ارى فيكم نوراً و كل من وصل
الى حكم المنزل بعناية ربه الاجل ويظهر منه آية بدعا قومون و تصيحوون و

ثيبون وتجزون وتخرجون ما فيكم مكنون من رب المنون ولا تخافون من الذي
يعلم خفيات البطون وغمض الجفون ولا تنهون بغي مكره ولا تذكرون بل الي
آثار الذين من قبلكم تهرعون ما انا ذا اسئل منكم ما معنى البدع و ما معنى الملا
وما معنى آيات التي قد نزل من باطن العرش و الكرسي و هذا من بيانات الواردة
من انبياء النبي باباه عبده وصفيه الذي آمن بآيات البدع و كان اول الساجدين و روح
من في ملكوت الامر و الخلق فداه و صلوات الله عليهم اجمعين و على المستيرين
بنور هم و الناهجين منهجهم و الناظرين اليهم عباد مكرهون و عرفاه مخلصون فقد
وصل الي هذه الاقلة مما يعنى تعبيركم و تكفيركم و فتواء الذي اجرىتم في حق
الذين اتبعوني بالمرور بهم و من الزلات مطهرون و الي وجه ربهم ناظرون فقد ارتفع
ندائكم و بلغ صياحكم الي المماندين ما هذه الفوغاه و الضوضاه يا جماعة العلماء فقد
اغبرت الارض و ما عليها و تنزل اركان الهدى هل نزل عليكم صلوة من شطر السماء
و اقلبت الامور و ما انتم عليها تنهوا و تذكروا بفضمة حكم الله في حق اخوانكم
الصالحين و البلائه الراشدين فانكم والله لهاكون لان الله ما جعل طريقتاً للوصول الي
ساعة عزه و احسانه الا بالمحبة و البرودة و ما قدر سبيلا الا بالمتارفة و المواصلة
التي طلبت طاعتك فما وجدت الا في حب احبائك و اعلموا ان الله قد جعل المحبة ديناً
و عليه يدور عرش العلي فاصبحوا في دين الله اخواناً على خط السواء ان الله يحب ان
يكون قلوبكم مرآة لافخوانكم انتم تنكسون فيهم هم ينكسون فيكم هذا صراط العزيز
بالحق و هو الله كان غنياً حبيباً و انظروا بنظرة البيان الي اشارة الرحمن هذا صراط
العزيز بالحق و اعرفوا مواقع العلامات و اسمعوا لحق الخطبات فان هذا والله فخر
عظيم هم الثابتون بدين الله و صادقون في مقام الادعاء حين الذي فتح الله باب الامتحان
لامتياز الصادق من الكاذب و المنجمد من الذائب اعلموا ان الله لن يبدل سنته

بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من المسلمين فقد فتح باب الابتلاء بنزول ورقة
مباركة من الشجرة المباركة الحمراء في شهر الله العلي الاعلى وخطب بالمقام بامر
هذه الاقلة مما لا يحصى قل لبعثك ان هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله
اراد ان يحق بتلك الايات من عند ذكر اسم ربك للذين يكفرون بأئمة العدل من قبل
والذين كانوا اباياتنا يعرضون فاسبقني عنايته وما انا الا شئ قد اقامتني قدرته وقرنت
على المصدقين بعض الايات المنصوصة في حق الايات المنصوصين والحروف المخصوصين
بفضل رب العالمين ونبهتهم بعظمة امر الله وطلب فهم آيات البدع من الله العزيز المبين
وذكرتهم بشئون المتشابهة من همزات الشياطين وبيئت لهم ان الله قد جعل لكم
مقاماً عالياً لا عين رأت ولا اذن سمعت وقد رزقكم من سماه منته وينزل اليكم صافياً
مطهراً في كل آن وحين فاعبدوا رب هذا البيت الذي قد اطعمكم نعم الفردوس
في الدنيا دنياكم هذه وآمنكم من كل خوف وهو الله كان عالياً كبيراً فادخلوا باب
البدع ساجداً وقولوا حطة لما في ايديكم لتكونوا من الامنين وسيروا في مقام الحب
مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين لان الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة
العدن فادخلوا وكونوا من الشاكرين فبعض منهم قبلوا واقبلوا وسلموا واسلموا و
رفضوا القيود وانغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربهم و جعلهم من الصالحين و
بعضهم شكوا وتحيروا وانغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الى الصورة وانجمدوا
بما عليهم فصاروا قوماً خامسين و كل ما سمعوا لم يهتدوا به وقالوا هذا افك قديم
فبرز منهم مستروا في غياهب بواطنهم وظهر طلائعهم و اشتعلوا نار العناد و هيجوا
نائرة الموقدة في الرماد واتسعوا جلادة الفساد بطور يعجز عن وصفها التعداد قكل
فعلوا بعين رب العباد ما اراد فكلمنا قرمت عليهم من الايات المحكمة و كتبت من
العلامات المبرمة ما التفتوا وعضوا حيث امرهم شيطانهم بالافتحام في البركات و

التشبهت بالشبهات والاعراض عن الايات المحكمات فقد شهروا مذاهب الباطلة و
العقائد الكاسدة بين العلماء وهتكوا ستر التقية والتقوى فبرز من ايديهم والذينهم منهم
ظلاماً ما وقع في الاسلام شبهه ولا في الامكان مثله دخلوا بيتي ونهبوا مالي وجروا
عيلي وهم مانصروني بل بهذه البلية العظامي فرحين فبعد الذي حبسوني مدة معلومة
قال قائل انهم ارادوا فتنة اشد مما وقع ونزل وارتفع وهي هذا بان ياخذوك مقيداً
بالسلاسل مع من تبعك فاخرجني اني لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع
من معي و نزلت الي هذه الارض باذن من ربي وحيداً غريباً اسيراً حزيباً فواجب
علي كل من آمن واستسلم لحكم الله و اطمان نصري و اعانتني و اجابة استغاثتي لان
الامر قد نزل والحكم وصل وانا اولي بهم من انفسهم بضرورة المذهب و بيان آل
الله الاطهار عليهم سلام الله في آناه الابل و اطراف النهار كما قال الرضا عليه السلام
من قتل دون ماله فهو شهيد ومن قتل دون عياله فهو شهيد ومن قتل دون نفسه فهو
شهيد و اري ان القضية انعكست والنتيجة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحن
في بروز الاضغان من الالحاد والطغيان بدلا من النصر والامان فقد اخمد الله النائرة
السابقة ورد كيدهم بنحرهم وحق مكر السيء اهلته فقد قاموا و استقاموا بوحي
السيطان ويسعون في الارض فساداً اسمعوا ندائي يا اهل الامكان والاكوان اني قد
خرجت باذن ربي لاعلاء كلمة الحق واعرف منكم بمواقع البيان واعلموا ان الله ربكم
قد امركم بنصري والاجتماع معي فتنقلبوا خاسرين اسمعوا الايات المنزلة البديعة
في هذا الشأن ولا تنسبوا الي والي من معي من النجباء الاتقياء كلمة الشيطان فان
الله ربي قد طهرني من الزلل واعصمني عن الخلل بفضله العظيم و اعلموا ان كل ما
صدر مني ومن الذين اتبعوني حق وان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان ولا
تنسوا نصيبكم الذي يأتي في كل آن اعلموا ان الله قد امرني رفع المتشابهات

من الايات بالمحكمت الامعات الشارقات البارقات من افق السماء فوالله ان الامر
عظيم وانتم لا تبصرون ولا تعقلون ولا تفكرون بل اخترعتم لانفسكم تماثيل و بها
عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون لا والله ما كان الحق كما انتم تتصورون و
تجدون اقربوا من الايات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم
منكم فانه عزيز حميد و اعلموا ان الامر قد نزل والحكم قد وصل وما بقي شيء
منى نزل بساحتكم فساء صياحكم انكم من المنذرين فقد نزل من فوارة القدر
بمد الذي انتم سميتوهم التقية و من اعانة الحق هاربون في جواب نفس
سئل هذا لفظه الشريف روى وروح من في ملكوت الامر والخلق فداه و كافي
ارى كل الناس في ضلال البيان الا الاقلون الذين يوقنون بآيات الله و يتبعون
امر الله و يجاهدون في سبيل الله و يبطلون اعمال الشياطين ولا يخافون في دين الله
من ذى صولة فقد ملا الورقات المباركات انزلة و بز من آيات سبعمأة سورة محكمة
اعانة الحق بالاعمال و الا نفس و من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و اما ما تصورتم
بالقاء الشيطان بان ياتي زمان وانتم في هذا الان مامورون باعانة الحق فمداوور و خسران
اعلموا ان آيات الغيبة في الذوبان و ياتي الحكم من عند ربكم في كل آن واجب
عليكم الاطاعة بسر البيان يا سبحان العلى سبحان انكم تسمون انفسكم من العرفا و ما
خرجتم من عالم القشور و الاعراض اقل من آن اما تسمع نداء ذكر اسم الله العلى
السبحان في شرح الكوثرها انا ذا اناذى في جوالعماء وليس في ما نزل في قلبي بداء
القضاء لعن الله الذين افتروا على في الامضاء هل من مبارز يبارزنى بآيات الرحمن
و هل من مبارز يبارزنى بينات الانسان و هل من ذى صيصية يقوم معى في
ميدان الحرب بسوق اهل البيان و هل من ذى قوة يكتب مثل الايات في حجد الشمس
والقمر بحسبان الا يا من في ملكوت الامر والخلق ان هذا فتى عجميا هذا قدر كعب

فرس الجلال وجاء بآلات الحرب في ميدان الجدال واين الخاشعون من اهل المال
واين الخائفون من اهل القيل والقيل لم لا يخرجون من مساكنهم لم تفرون الى سم
الخياط من مخالفتكم لم تدخلون بيت العنكبوت في قتل الجبال لم تصمتون و لا
تنطقون ولا تعتذرون في تلقاء الجمال اين الصيصيون من حكماء الاشرار و اين
الفلسيون من علماء الوثاق واين الغرييون الى ماشاء الله نزل هذه الايات في افق البهاء
فان لفظ التقية نشأ من البداء اما تسمع انه جل ذكره يقول ها انا ذا اناى في جو
العماء وليس في ما نزل في قايى بدأ القضاء آه آه من غفلتكم فان هذه الايات نزل
لتترفركم جاهدوا في سبيل ربكم واقتلوا انفسكم فاني والله لكم حبيب شفيق و ما
لى عرض الا جذبكم الى مقامات العالية قد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعى مقام
المباهلة فما انا ذا اناى ولا اخاف من احد انى قد آمنت بآيات ربي و اكفون من
البالغين العارفين و كل عاصد ويصدر منى ومن خواص اصحابى فهو حق لا شك
فيه ولا ريب يعتربه وكل من يقوم معى في ميدان الافكار فما انا ذا بسم الله العلى العظيم
ومنها خطاب عامى بشيعيان بمد از مهاجرت از كربلا براى تبليغ و تفهيم امر با
مراعات مقتضيات وقت نوشت بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى اصطفانا بمنه
واختارنا بفضله وكشف عن بصائرنا سحب الارتياب وعرفنا حكمه وطريق الصواب
والصلوة على الذى استخلصه نفسه وطهره عن الدلالة الى غيره وعلى آله الذين هم هو
لا فرق بينه وبينهم فى الرجوع والاياب ولعنة الله على الحاجدين المحق كل كافر مرتاب
يا معشر الشيعة والمؤمنين عليكم سلام الله وبركانه من كل باب لا يخفى عليكم حال
هذه المفتقرة و المعصمة بحبل آل الله عليهم سلام الله بلا عدد بانى ماخرجت من
الارض المقدسه مع احبائى الابرار و النجباء الاخيار من النسب و الرجال و اولاد
الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغاه لوجه ربي القادر القهار فمن زعم انى

قد خرجت لا توسل بغير ربي و لاجل الدفاع عني فقد خطاه وربي لان الاتجاء
بالمخلوق والجزع عند النوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشتكى
الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد على اني توجهت الى جانبك
الاعلى واقبلت بكلى اليك لاجابة لى فى غيرك وانت تعلم حالى وتسمع مقالى لاخوفى
الا منك ولا رجائى الا عنك وقد كنت بمزتك عن من سوى قدرتك معرضاً و غنياً
اسمعوا ندائى يا معشر الشيعة واعرفوا انى ماخرجت من الارض المقدسة الا لاجل
الضعفاء فى امر دينهم وتوضيح امر الله الواضحة المشرقة فى وسط السماء وهذا من
فضل الله عليكم لو كنتم تشكرون و اعلموا ان الذين انكروا الحق و تشبوا بالباطل
واتبعوا اهوائهم اهون عندي من جناح بعوضة ميتة و خيال انهم المنسوجة او هن من
بيت العنكبوت انى هم وماقدهم لا تعرض لهم وبارئى بما يصدر منهم و يبرز عنهم
يرتفع حجاب ما عليهم لاولى الالباب ولكن آه آه واحسرة للضعفاء الذين هم يعلمون
ظاهراً من الحيوة الدنيا وهم عن الآخرة غافلون الذين كل ما يسمعون من الحق ما
يرتجف فرائهم وما ينقلب احوالهم وما يدرون باى منقلب يتقلبون و ما يتفكرون
على ما بنى امر دينهم وما يدور عليه منهبهم وغافلون انهم الى الله راجعون و عن
حكيمه العظيم مسئولون ولا يقبل منهم عدل ولا شفاعة ولا يؤذن لهم فيعتدرون آه
ثم آه من عظمة امر الله وغفلة الناس و سكرهم ياقوم فوالذى اقام العرش على الماء
وخرق الهواء وعلق الارحاء واضاء الضياء ما تحملت هذا البلاء العظيمى التى مطوية
كل المصائب فيها الا لاجلكم وترحمأ عليكم والا بفضل ربي انا عارفة بمواقع حكم
حكم ربي وبالفة بما يريد منى و ان كنت مقصراً لادائه فى كل المقامات فاعرفوا
قدر هذه النعمة العظيمى التى قد اقبلت اليكم ولا تعرضوا من حكم ربكم فان الحجة
تامة عليكم والنعمة مرادفة بكم من كل جانب وبعد هنا ما ارى لكم غير اتيلن العتاب

بغثة وانتم نائمون وان تكونوا في عذاب ولكن ما تشعرون اي عذاب اعظم من ان الله عز وجل قد استدرجكم وانتم لا تشعرون ولا تعقلون فقد تم الحجة عليكم وقام السجدة عندكم وانتم عنه معرضون فما انا ذا يا قوم اسمعوا ندائي الي قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربي العلي المتعال في كتابه الكريم و جعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا قرى ظاهرة وقد رنا فيها السير سيروا فيها ليلي و اياماً آمنين فيظهر لطالب الحق ومجسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرينة الظاهره بطهارته عن كل الاغيار وتزيينه بحلية الاخيار . . . فان الله لا يأمر بالسير مع من كان فيه بعضاً من الدر نقصاً فالناجي من تمسك بهذا العالم الرباني والنور الصمداني وسار معه في عوالم الغيبة وظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التوسم والهالك من تخلف عنه و تمسك بما عنده من العلوم التي لا يدري ميناها ولا يعرف مجربها مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها وهذا الاكل يجري من عند الله عز وجل من شجرة طيبة اصلها ثابت وهذا الكلمة الامام عليه السلام والفرع وبابه وحجابه العالم الرباني والنور السبحاني الذي قلبه معلقة بالملاء الاعلى وليس له مقصد الا وجه ربه الاعلى فقد اختصر في هذا المقام وصف هذا العالم المفضل الذي يفقدانه ينهدم ببيان الحكمة ويكونه قد قام علائم الامامة والولاية التي قد كان لله ولم يكن معه شريكا فقد كتب سيدي و سدي وكهفي ومعتمدى اعلى الله مقامه في وصف هذا النور المتالق والضياء المشرق وقد كتبت هذه الفقرة في ورقة فواجب على طالب الحق في هذا اليوم العظيم النظره فيه واعلموا يا معشر الشيعة مذهبي وماليه مهربي فما انا ذا قد اخبركم بما اختار سببا لوقوع البلايا العظيمة على وتحامي وتجاوزي عنها وهو اني بعد الذي جاهدت في سبيل ربي واعرضت عن كل ما سواه فقد اسبقني ربي بالعناية واخرجني بفضلته من ظلمات

الغواية له الشكر شكراً شكري الخلاق طراً على هذه النعمة الجليلة التي لا يتصور في
 الامكان اعلى منه فقد كنت مطروحة في زاوية من بيتي مشغولة بنفسى مرهونة بعملى
 وقد قام القوم بلا سبب وداعية باشتعال نائرة الفساد المستجنة في الرماد ودخلوا بيتى
 ونهبوا بعضاً من اموالى وجرروا اخواتى المؤمنات الصادقات الى طرف السوق
 مكشفات الوجوه وزلزلوا اركان اطفال الصغير واجروا دمع الصالحين فقد حسبونى
 برهة من الايام وكل من يسئل منهم ماسبب هذه الفوغاء والتعرض للنساء يقولون
 بعضاً من الافاويل الباطلة و ينسبحون خيالاتهم العاطلة و ينسبون الى " فبعره ربي
 انفطرت السماء وانشقت الارض وتزلزل الجبال فقد بعثت اليهم و القيت عليهم كلمة
 السلام ما قبلوا و يصيحون باعلى صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين واجب حفظ
 الشريعة عن شرها ربي القادر الناصر شاهد على ما صدر منهم بالنسبة الى " من
 الاذيات الشديدة والافتراءات البعيدة وانا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله
 العلى العلام و يسئلون منه يوم تبدى الضمائر والاثام ولكن لتبين الامر للضعفاء و
 توضيحه كالشمس فى رابعة السماء اقول هذا الكلام الذى اقتشعرت الجلود منها هل
 من ناصر ينصرنى باحضارهم واجتماعهم ليثبت ما عليه مدار امرهم ها انا ذا قد كان
 فى يدي حجة لامعة فلازلة من عالم العماء من الالهامات الربانية والحروفات السبحانية
 والتجليات الصمدانية و ان يقدر احد ان يأتى بمثلها هل من معين يعيننى فى اظهار
 دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر رجل الذى لاتبه التجارة ولا البيع عن
 ذكر الله بلا تفكر ولا سكون قام بل يجرى بعناية ربه ذكره من بحر الذى
 لا تعطيل لها فقد كان عند هذه الاقلة مما يحصى بعضاً فى الاصول و الفروع موجودا
 ومن اراد الله ودينه فلينظر اليها ياربنا خذ بحقنا وانصرنا على من ظلمنا و العن من
 حجبك وعدك ولا يخلق عدلك قد ضل واضل الناس جميعاً باسبناه قدتم نصبرى الى

متى اصبرو اسكت واضجر بعد ما كان في يدي حجة لامعة ليس في يد احد غيري
فقد اظهرت حكما من باطن القرآن في وصف شيعة آل ك المقربين الذين يستمد كل
ما في الوجود من عكس عكوسات جمالهم واقام كل ما برز في الشهود بنظرة لطيفة
من آيات جلالهم سبحان الله بارئهم عما يصف الظالمون في حقهم علواً كبيراً قد فرقوا
دينهم وكل بما لديهم فرحون بعد الذي مادنيك الا واحدا اعلموا يا معشر الشيعة
اني ما اخاف من احد واري كل الناس في ظلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله
ويجاهدون في سبيل الله ولا يخافون في دين الله من ذي صولة اف الاف الذين
اعرضوا من حكم الله ويسعون في الارض فساداً وما عند هم شيء الا السد والالجاد
والكذب والعدا فيها انا اذا قد تجاوزت من الدنيا وزخرفها وزبرجها لربي الحمد بالهام
حكمة وتوفيقى لاظهار امره اعلموا اني بذلت الروح في سبيل الله لاعلان كلمته
فكلما يجري على وعلى من معى من التابعين لطريق الصديق والناظرين الى
قسطس الحق والفلاح من القتل والنهب والاسر فانا راضون عن فضل الله مرجون
بغفران الذنوب وستر العيوب وثبوت الاقدام والترغرف الى دار السلام يا معشر الشيعة
باي دين اتم مستدينون هل يجوز لكم حبس نسائكم واطفالكم الصغير بلا جرم
اجترهوا ولا ذنب اذنبوا ولا مكروه ارتكبوا ولا شريعة بناوا ولا كلمة حرفوا
الله اكبر من غفلة الخلق واصفائهم الى الباطل وتشبههم بالشئ المحبث العاقل و
تسميهم بانهم من المسلمين كلا ثم كلا قد قنونا بمثل الذين خلوا من قبلهم وهم عنه
غافلون اعلموا يا قوم ان هذه المخاطبات لا يجري من الضعف وعدم التحمل للبلاء
بل فضلا على الضعفاء وحجة على الذين يرضون من حكم انا الله وانا اليه راجعون
ومنها مكتوبى است كه برأى اهل سنت وجماعت در دفع شبهات مفتى بغداد نوشت
بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره وبرز سره و جعل الناس سكارى

دارالسرور جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مأتياً بسم الله
الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون الم ذلك
الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذي
قد نصبه العلي المنان في هذا اليوم العظيم والمشهد الكبرى هي شواهد الفطرة
قد اظهر آية من افق الغيب وفتح باب التمحيص والافتتان الايمان الايمان اسرعوا
الى حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية
فعندكم و اما ربكم قد هباً لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الى مقام الذي
لا عين رأت و لا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر فطوفوا حول ارادته و لوزوا
بكرامته فقد اصطفاكم واعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم فاعرفوا قدركم ولا تنسوا
حظكم فان الفوز عظيم واعلموا ان الله قد كان غنياً عما عندكم و ما يريد منكم ان
يرزقوه و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين الشاكر ان الله عز وجل
اي مقام يريد في نزول الايات من باطن قرآن العظيم والخلق في اي و اد يهيون
الله اكبر فقد نصب موازينهم المبحثة عند ميزان الله المهيمن على ما سواه و كلهم
يصيحون بلسان انكارهم ائت باية موافقاً لما عندنا او بدله ولم يعلموا ان سلطنة الله
لا يختلف ونوره لا يحتجب ولن تجدوا السنة الله تبديلاً ولا تحويلاً اسمعوا ندائي
يا معشر المسلمين ان الله عز وجل قد فتنكم بمثل الذين خلوا من قبلكم فقد اظهر
حرفاً من تفسير باطن القرآن و اتم به محتجون فلا ينفعكم ما تمسكنم به من
تنظيم المبارات و تركيب الاشارات و تصريف الصيغة و انبات النتيجة فقد اتوا بقصائد
حين ظهور النور المحمدية عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا بقصائدهم و
تمسكوا بما عندهم و قنعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربهم فجاتهم ما به يوعدون
يا قوم اعلموا ان القرآن انما نزل بعلم الله و لا يعرف حد تفسيره و تأويله الا الله

والراسخون في العلم بتعليم الله لا تنفذ عجائبه ولا تبدى غرابه ولا يزال ينزل من
سحاب نكاته اسرار عجيبة وملها من نفاذ القرآن حجاب الله وصنعتة القرآنت
خطاب الله وحكمته القرآن سر الله ورمزه القرآن نور الذي انزل بعلمه وفي حرف
من تفسيره لو كان بحر الامكان مداً لنفذ قبل ان تنفذ اشهد ان اسراره يتلأؤ في
استار الغيبه ولا يعلمه احد فقد اظهر رسول الله صلى الله عليه وآله احكامه لاهل
البيان واعلن برهانه لاهل العيان وقد ورد النص من جنابه صلى الله عليه وآله ان
له عجائب مخفية وغرائب مطوية وما يعقلها الا العالمون فان في هذا لو ان قد طلع نور البيان
من افق التبيان ويدعوكم الى مابه نجاتكم ويعلمكم من تفسير باطن القرآن ما لم تكونوا
تعلمون بنس ما اكتسبت ايديكم في سبيل حكم امامكم وانتم من تجليات البديعة غافلون
ومنها مكتوب است كه براي ابطال مفتریات بعضی از مدعیین محبت در حق او و اثبات
كمال اخلاص و ایمان نسبت بحضرت ذكر الله الاعظم نگاشت بسمه العلی العظیم لله
الحمد حمدا شعنائياً متلامعاً كما اننى الله على نفسه حمداً يفضل على كلشى كفضل
الله على خلقه والصلوة على عبده الذى اصطفاه لولايته واجتباها لمحبتة والسلام على
مبده الاسماء و اول من سمى بآية معرفته وعلى انوار الساطعة من طراز القدرة و
حروفات النزلة من عماء الصمدانية الدالة على وحدته وعلى الورقة المباركة من
شجرة التي قد غرسها بيد قدرته والثناء الابهي والبهى المشرق من شمس الابداع
على حماسة الانوار السبحانية والسابحين فى لجة الوجدانية والمؤمنين بآيات الطالعة
من افق غيبه واعنة الله على المعرضين والمستحقين لنعمة وغضبه اما بعد عرضه ميدارد
مفتقرة الى الله ومعتصمة بحبل ولايت آل الله عليهم السلام كه نوشته از بعضی اخوان
الدين رسيد كه در مقام استفسار از حقيقت حال برآمد با سبحان الله از عظمت
امتحان ودقت افقتان كه بلا سبب وداعية نايمة فتنه را در بين فتنه قليلة اقل هما

یکاد بوجد در انداختند ها انا اذا شهد الله و اوليائه بما اقول و كفى به شهيداً كه اين
اقله مما لا يحصى ذرة دون مما يدعى ادعاه مقامى را ندارم ببيج وجه من الوجوه
بلكه خود را داخل در زمرة مصدقين نميدانم و اگر از فرقة مسلمين محسوب فرمايند
و در مقام اداء اين كلمه عظمى باز دارند همين فخر كبرى ما را كافى است بشنويد
ندای مرا ای معشر مصدقين بيوم الدين و مطيعين لامر رب العالمين و بذكر الله العلى
الاعلى مطمئنين كه غربال افتنان در بين شماها درمیان است و فلك امتحان لاجل
شما در دوران يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الناس فهم المحجوبون بالغيبة
ممتحنون بالصورة يا ملاء الانوار لا تغلوا فى دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق
بشنويد ندای مرا و باز نگرديد باعقاب خود و ساكن نشويد بعد از ابتلاف در مساكن
اهل خلاف فاصبحوا فى دين الله اخواناً على خط السوا فان الله يحب ان تكفون
قلوبكم مراناً لاخوانكم انتم تنعكسون فيهم و هم ينعكسون فيكم هذا صراط الله
العزیز بالحق و هو الله كان علياً عظيماً يا ملاء الاصحاب بلغوا حكم الله الى من هو
مثلكم حيراناً و سكراناً من يدعو من دون الذكر حجة لنفسه فقد ادعى لارحمين ولدأ
من اتخذ من دونه و لبيجة نفسه اتخذ ارباباً من دون الله فمن قال فى حقه بعضاً من
القول فقد ارتد عن دينه فيمت و هو كافر الله اكبر كه چه مقدار دقيق است اين
صراط وجه قليل است قائم در تحت اين فسطاط هر چند سكوت در اين مقام اولى
زيرا كه امر مفوض الى الله است احدى را يارای تنطق و تهمز نيست انك لا تهدي
من احببت شاهد بر اين مدعا است و لا تحرك لسانك لتمجيد به ناطق بر مفهوم و
حكمتش باهر و هويدا است زيرا كه يوم يوم او و مقام مقامش اكاد اخفيها لتجزى
كل نفس بما تسعى ولكن در مقام شكايه از نفس متغافل بين اطلاق هواى خود در
نزد اخوان صفا آمد كه اصلاً ابداً بوى طلب بمشامش نرسیده و از جام محبت

ننوشیده و حقیقت این حکم عظیم را باقتضای لا ینکف الله نفساً الا وسعها تفهیمه بلکه در صحرائی تپه خیالات خود سرگردان و از باده غفلت او را سکران می یابم آه ثم آه که چه مقامی را طالبیم و در چینه وادی رحل اقامت افکنده ایم و اما شأن آیات نازله از عالم عماء بلذن الله العلی الاعلی در حق این اقله مما بحصی من باب الفضل و جاری من غیر استحقاق است و معانی بارقه از غیاب کلمات این آیات در مقام خود است و لا تغلوا فی دینکم و لا تجعلوا لله اندادا بحق الحق و بحق اولیائه السائرین الی الحق که بیزارم از کسی که نسبت محبت ببنده خاطه جاهله دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و خطور نماید که شاید کاتبه این ورقه در مقام اضمحلال نفس می باشد که این نوع کلمات از او در مقام صدور است بشنودند ای مرا لا تغلوا فی دینکم و لا تسوا امة من امة الله حجة من دون حجة الله و تحبوه هیناً و هو عند الله عظیم بدانید که مؤمن لا یوسف می باشد و مرتبه او عظیم عند الله است چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالی ذکره و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فدا من احبه که تفسیر سوره یوسف وصف یك مؤمن نمیشود چرا بمحض شنیدن یا صلحاً انجباء غلو در دین خود مینمائید او شاهد من است که کل مصدقین را که تصدیق نموده اند حقیقه و صدقاً من ایشانرا حجج الله و خلفاء الله و صفوة الله میدانم و در مقام ایشان اقتران بوصف را جائز نمیدانم و بتورالله منتظرم که در دعوی خود محکم چرا اینقدر ظرف ها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف میباشند یا اهل العماء اتقوا ما فی یمینکم من سبحات الدقائق و اعرجوا الی معراج الضایق فلن العمر قد قضت و الايام قد تصرمت و ما بقی من المهلة شیئا و سلام من الرحمن علی التائبین لذكر الله العلی باحسان صلوة بدیعه علیهم فی کل حین و آن ان الحمد لله رب الانس و الجنان یا کاتب الورقة یا اخی و یا قره عینی البتة قلب

مبارک را عشوش از این نوع مقولات مفرما و بر دین حقیقی خود ثابت باش و
در نهایت رفیق و محبت سلوک با اخوان دینی خود مفرما که اصل بنیان ایمان محبت
ایشان است اگر ازین نوع کلمات بشنوی سینه مبارک را تنگ مگردان بدانکه
مؤمن لا یوصف است و اگر بشنوی که مدعی حجت میباشد و در مقام اثبیت واقف
او را بلسان محوش باحسن وجه ردع فرما البته مگذار که ذرات حزن و غبار
بر مرآت قلبت طاری شود که از سیر الی الله و میدارد شما را و از دعای خیر این
حقیره را فراموش مفرما و در هر حال ناظر الی الله باش و حکم خود را از کسی که
اقرب بتو میباشد طلب فرما ادعوه تضرعاً و خفیةً و من یتق الله یمجله له مخرجاً
اتقوا الله یمعلمکم الله و قولوا قولاً سدیداً بدان برادر جان من که شیطان با جنودش
متوجه این فتنه قلیله اقل میباشد البته او را بخود رخنه مده و ان کید الشیطان
کان ضعیفاً و منها مکتوب حماسه اسلوبی است که باصفهان فرستاده و بایبان را
باجتماع در خراسان و نصرت جناب بابالباب تشویق و تحریص فرمود طراز اشرف
من حجاب البها و جوهر طالع من بحر التناء و نور لمع من افق الصفراء و ضوء سنا
من غمام التي استوی الرب علیها و ینادی فی جوالهواء بانی انا الکلمة المبارکة العلیاه
انی بیت الاخیره و سورها انا الذی قد خر من نوری موسی سعفا انا الذی سعانی
ربی آیه الکبری و اهل العماء انظروا الی طلعتی من سر البهله و اهل البهاء اسرعوا
الی سبل العماء یا اهل التناء السابحین فی طهطام الصفراء الطالین دلیل الذی یمدیکم
الی طرف قدس وجهه الاعلی انظروا قد کان فی یدی ورقة المبارکة فی آیه الفازلة
من شجر الصفراء یا اهل التمشور الطائفین حول بیت معمور اتم فی شک من دعوائی
اسمعوا نداء مولیکم الغفور فی حق التي زکت نفسها من اشارات الغفور یا اهل
الفرش اسمعوا ندائی فی هذه اللیلة السوداء الظلمة بانی انا الذی اختلرتی ربی

لنفسه الاعلى وقد كنت ساجدة على عرشه ولا ارى جبهة ولا همساً حتى لا وجود
لشيء عند ساحته اسمعوا الى يا اهل العماد انا الذى جعلنى ربي حجة عليكم بسر
البداء فوعزة ربي لا ارى غير طلعة ذكره موجودا و اعرفوا يا قوم و ارحموا على
انفسكم فان الامر قد قضى لا تجيبكم الاشارات ولا يضلكم الدلالات فى طلعة ربكم
الحميد العلى الاعلى يا اهل العلية ويا ابطال الثابتة ويا رجال الراسخة ويا جبال
الراكدة قد مرمامر و اسرعوا الى طرف مدعاكم فان الامر قد قضى و ينزل الملائكة
فى كل جانب و يقولون سلاماً سلاماً يا عباد الله ارحموا على انفسكم تالله الحق ان
الامر قد قضى فى صفوة الهية لاسوء حظكم فورد العرش والعماء ان الامر قد قضى
يا قوم لا تقفوا فى حتى كما وقفتم قبل هذا ولا تصغروا قدر ربكم الحميد العلى
الاعلى يا قوم ان تعرفونى فتعرفونى وان لم تعرفونى انا اعرفكم نفسى التى كونت
من نور الامر النازلة من خزانة العلية انا الورقة المطهرة الطاهرة الابهى انا التى قد
شهد ربي فى حتى و شهد بهذه ملائكة السماء يا قوم اختصر لكم فى المقال لضيق
المجال وعلى ربي اتوكل انه العلى المتعل قد تم صبرى و قضى امرى فاحضرونى
باطاعة مولائى وموليكم ذكر الله العلى الاعلى جل ذكره عن وصف اهل الثناء فقد
توجنى بتاج الكرامة و ادخلنى دار المقامة وجعلنى من اهل السلامة و امرنى روحى
فداء بالمعمل باقتضاً ما نزل من شجرة العلم التى لا تعطيل لها يا قوم اسمعوا ندائى
فانى والله بحكم محب شفيق قوم البصرة موليكم و اسرعوا الى ارض الخلاء فان الله
قد شاء فى هذا الارض ماشاء وما ارى لغيره خلقاً لا بد و يا اخى الهادى الذى آمنت
بربك قبل اقطع نظرتك عن اشارات الباطل و اسرع الى ولو كان حبواً على الثلج
فان هذه غاية الامر لتصبغ نفسك الذى فتر فى دينها اسمع و اطع فى امر ربك ولا
تكفر بشركك معه احداً يا اخى الم محمود و صفوة المعبود اسرع الى طرف حكم

مولای قدیم فی ارض الخساء فوریک رب العرش والعماء ان امر قد قضی وتزل الالواح
من سماء القضاء فی وصف قتی العربی الملیح الراكب علی ناقة الحمراء یا اخی اسرع
یا سیدی لا تقف فان امر ربك الرحمن قد تزل و حکمه علی عرش البیان استوی
یا مولای التقی النقی الزکی یا ایها الرضا فانظر ما ذاتری من طلعة المشرقة
الخضراء اقبل الینا ولا تخف انک انت الاعلی و الق ما یمینک فانها حیه تسمی
والسلام من الرب الرحیم علی کل اهل الولاية والتسلیم بابی اتم وامی وطوی لہم
ان لم یقفوا فی حق الذی ظہر من سرالها طوی ان خرجوا لنصرة مولیہم و
سرعوا الی ارض الخساء ای رب ثبتم و انصرہم نصراً عزیزاً و افتح لہم
فتحاً یسیراً و اجعل لہم من لدنک سلطاناً نصیراً قل جاء الحق و زہق
الباطل ان الباطل کان زھوقاً تووبوا الی اللہ رب العالمین
و منها هو العلی الاعلی العظیم رب الجنودی را بندہ ایم کہ تمامت مظاهر وجود را
معبود مطلق است و موجود برحق جز او نیست آن حقیقۃ الحقایقی را ستا بندہ ایم
کہ اینہاج بذاتش باعث برکشف اسرار وجود است و علت نمود ہر نابود بزرگی
اورا سزا است و بس کہ بحکمت بالغۃ الہیہ خود در ہر عصری و زمانی در مجالی
انسانی و عناصر روحانی جلوۃ خاص فرمود تا بساط ہدایت منبسط شود و اسان
غوابت مرتفع گردد و چون بعلم الہی میدانست کہ این جلوات صفاتی کہ در مجالی
انیاً و اولیاً فرمودہ بایست بجلوۃ ذاتی تاکید گردد تا اساس اللہ تأیید شود و دین
آسمانی تشیید پذیرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعدہ روز قیام دادہ شدہ و تمام
ادیان نیز حسب الوعدہ منتظر آن هستند و نظر باینکہ بیان انبیاء و اولیاء مرصوف
است لذلہر کسی را فکری بخاطر اندر و منظوری در نظر ہر کسی را ہوسری
سر و کاری در پیش اما ہمہ آنان چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند و از حق

حقیقت برکنار مانندند از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر
بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است بلز محتجین در حجاب پندارند و از صراط
مستقیم برکنار محمود دمدار که از عرفای عالیقدر است در کتاب مفاتیح المغالین
که در علم حروف نوشته اند در آخر کتاب بمناسبت وقت ظهور مهدی از رسول
اکرم حدیثی نقل میکند که ان لله خلیفة یخرج فی آخر الزمان و قد امتلئت
الارض جوراً و ظلماً فیما لا یسطأ و عدلاً ولو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله
حتى یتخرج هذا الخلیفة من ولد فاطمة الزهراء و هو اقنى الانف اکحل الطرف و
علی خده الایمن خال یعرفه اسمه اسمی کنیته کنیتی و هو شاب مربع القامة
حسن الوجه و الشعر و یمیت الله به کل بدعة و یحیی به کل سنة
الی آخر الحدیث که در علامت قد و خد و چشم و بینی بیان شده دلیل ساطع و قاطع
است که محبوب عالمیان همین صبح حقیقت است که امروز تنفس فرموده و الخلاق
عن معرفته لمعزولون و در همان کتاب و همان مقام از کتاب جعفر کبیر نقل نموده
که خرج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم النبی من الانبیاء و ینادی باسم صاحب الزمان
فی لیلۃ الثالث و العشرین من شهر رمضان فلا یتقی قاعد الاقام و لا قائم الا قعد یتخرج
فی شوال و وتر من السنین اما فی تسع او فی سبع او فی خمس او فی ثلاث او فی احد
یبایعه بین الرکن و المقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلاً من النجباء و الابدال و الاخیار
و کلهم شبان لا کهل فیهم فیکون دار ملکه الکوفة و بعد ینظر صاحب الزمان
و روایت دیگر از ابن عباس کرده ان دنیاکم هذه سبعة من اسابع الاخرة و انکم
فی آخر یوم منه کما قال سبحانه و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون
و در روایت دیگر جمعة من جمع الاخرة و ان لله تعالی فی کل سبعة نبیاً بمعجزات
قاطعة و یراهین سلطنة لرفع اعلام دینه القویم و ظهور صراطه المستقیم و امروز

همان الف است که الف قد تمام ادیان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و
دید والسلام ونبذ از اشعار منسوب بآنجناب که انتشار نیافته چنین است
ایخته رسید یار برخیز از خود بنشان غبار برخیز همین بر سر مهر و لطف آمد
ای عاشق زار یار برخیز آمد بر تو طیب غمخوار ایخته دل تزار برخیز
ای آنکه خماریاداری آمد مه غمگسار برخیز ای آنکه بهجر مبتلای
هان مرده وصل یار برخیز ای آنکه خزان فسرده کردت اینک آمد بهار برخیز
هان سال نو و حیات تازه است ای مرده لاش یار برخیز ایضاً

ای عاشقان ای عاشقان شد آشکارا وجه حق

دفع حجب گردید هان از قدرت رب الفلق

خیزید کایندم بابها ظاهر شده وجه خدا

بنگر بصدا پف و صفا آن روی روشن چون شفق

یعنی ز خلاق زمان شد اینجهان خرم جنان

روز قیام است ایمهان معدوم شد لیل غسق

آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی

آنشد که آن میخواستی از عدل و قانون و نسق

شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم

ایندون بجای هر ستم شد جانشین قوت و رمق

علم حقیقی شد عیان شد جهل معدوم از میان

بر کوشیخ اندر زمان برخیز و بر هم زن ورق

بودار چه عمری و از گون وضع جهان از چند و چون

هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق

گر چه بانذار ملل ظاهر شده شاه دول

لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

ایضاً همان صبح هدی فرمود آغاز تنفس
دیگر نشیند شیخ بر مسند تزویر
ببرینه شود رشته تحت الحناك از دم
آزاد شود دهر ز او هام و خرافات
محکوم شود ظلم ببلزوی مساوات
گسترده شود در همه جا فرس عدالت
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق

روشن همه عالم شد ز آفاق وز انفس
دیگر نشود مسجد دکانت تقدس
نه شیخ بجای ماند نه زرق و تدانس
آسوده شود خلق ز تخمیل و توسوس
معدوم شود جهل ز نیروی تفرس
افشانده شود در همه جا تخم تونس
تبدیل شود اصل تباین بتجانس

ایضاً یاندیمی قم فان الدبک صاح
لست اصبر عن حیبتی لحظة
بند روحی فی هواه هین
قاتلتی لحظه من غیر سیف
قد کفنتی نظرة منی الیه
هام قلبی فی هواه کیف هام
لم یفارقنی خیال منه قط
ان یسأ بحرق فؤادی فی النوی
ایضاً در وصل تو میزنند احباب
چه شود گر بر تو ره یابند
تاکی از حضرت تو صبر و شکیب
در پس پندره تا بکی حسرت

غن لی بیتاً و ناول کاس راح
هل الیه نظرة منی تباح
تجمد القوم السری عند الصباح
اسکرتنی عینه من دون راح
من بهالی فی غداة فی رواح
راح روحی فی قفاه این راح
لم یزل هو فی فؤادی لا یراح
اویسأ یقتل له قتلی مباح
افتتح یا مفتح الابواب
کم بقوا ناظرین خلف الباب
طال تطوا فهم وراء حجاب
ارهم نظرة بلا جلباب

از تو غیر از تو مدعائی نیست
 سکر و فی هوای تم سحوا
 از سبب ها گذشته اند و حجب
 بنما آفتاب را بی ابر
 تا بمانند عاقلان حیران
 با خود آیند بیخودان هوی
 بنده و خواجه در هم آویزند
 ایضاً بخیالت ای نکور و بدمام باشد ایندل
 چه نموده بافسون بدل حزین پر خون
 بجمال حسن رویت بتار مشک رویت
 چه بخوانیش بمحضر بریش بعز منظر
 چه بجنب روی مهوش شده ام غریق آتش
 بتلطف و تکرم بتعطف و ترحم
 چه ز ما سوی برانی زخودش بخود رسانی
 زدلم شراره بارد که نسب ز نلردار دارد

ما لندیم سوا لقاك ثواب
 ما لهم من لندی سواك مثاب
 خرقوا الحجب و ارتقوا الاسباب
 بگشا از جمال خویش نقاب
 خشك مغزان شوند اولو الالباب
 هوشیاران شوند مست و خراب
 لا عیب یبری ولا اریاب
 بجمالت ای نکو خو بکلام باشد ایندل
 که مسلسل از نظاره بیام باشد ایندل
 بحصار بزم گویت بمرام باشد ایندل
 بجلال و شوکت و فر بنظام باشد ایندل
 نشود گر که سرخوش بغمام باشد ایندل
 بر با زما تو هم که همام باشد ایندل
 زیلا خود چشانی بدوام باشد ایندل
 ز چهر و نمر تیارد که یکام باشد ایندل

از جمله قصائدی که بخط خود قره العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت
 جناب سید محمد فتی المایح بود در تصیده مطول که بر دیف آمده مردف است این بیت
 مذکور است شمس ابهی جلوه گر کردید و جان عاشقان در هوای طلعتش چون ذره
 رقصان آمده و از ایات آن تصیده هویدا است که چون مزده ظهور جمال اعلی را
 از شیراز انشام نموده اند آن تصیده را مکر بلا فرموده اند

ملا معبد تپیل زرتدی

ایضاً ای صبا یگو از من آن عزیز هائی را
ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه میبارد
نسمه عراقیش میوزد بسی روحا
باب رکن غربیش شد مفتوح ابواب
باین نوریه جملگی بیرون آید
طلعت مین ناگه طالع از حجاب عز
ایضاً چشم مستش کرد عالم را خراب
گردش چشم وی اندر هر نظر
گوچه آید زین دل مجنون محض
خیمه آتش نشینان بر سر
گر نباشد نلر موسی در ظهور
خواهم از ساقی بجامم طفحه
هان نگر بر ما بعین باصره
آمد از شطر عمائی در نزول

این چنین روا باشد طلعت بهائی را
بر هیاکل مطروح محو سر هائی را
زنده مینماید او هیکل سوائی را
لطف او شده سائل اهل فتح طائی را
از حجابهای عز بنگرید فائی را
مشنو ابغریز من نطق لن ترائی را
هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب
می رباید جمله اهل لباب
صکو زده در خیمه لیلی قباب
آتش با شعله زد در هر حجاب
از چه کل بخوند و اندر اضطراب
تا بگویم با تو سر ما اجباب
تا بینی وجه حق را بی نقاب
با تجلی رخسار چون آفتاب

و از مشاهیر بایه قزوین ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) از معارف
علمای اصحاب و مستغرق در نشر امر بدیع ولادت و تربیت و تحمیلات علمیه اش در
قزوین شد و در طبقه فقهاء قرار گرفت و بواسطه علاقه شیخی قزوینی در سلک
علماء شیخیه منسلک گشت و در علم و فضل و تقوی اشتهار یافت ولی بتجارت پرداخته
امر معاش را اداره کرد و در عین حال با علماء و امراء و محقرمین معاشرت و هو آنست
داشت و در سال اول ظهور جدید در طهران بواسطه ملا محمد معلم نوری فاتر
بایمان گردید و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش باین مضمون نوشت از علماء

که در بدایت امر ایمان آورد ملا عبدالکریم بود و او در زمان جناب شیخ از علماء اصول معروف بود سپس شیخی و از پیروان جناب سید شد و وقتی که ملا جواد خوار واعظ نطق شیخی که صاحب مسجد و منبر بود جمعیتی گرد آورده باشوق و شغف بفارس رفت منجمله جناب ملا عبدالکریم پیاده بکرمانشاهان رفتند چه که توفیق نازل شده بود که از راه خشکی بیابند و آقا شیخ کاظم (سمندر) قزوینی بدین مضمون آورد که در بدایت امر حضرت اعلی چون آوازه ظهور بقزوین رسید ملا عبدالکریم بانتهی دیگر برای سفر شیراز و تشریف بحضور آنحضرت متفق شدند و هنوز آنشخص بصدد تهیه سفر بود که ملا عبدالکریم را زمام صبر و تحمل از دست رفت و مقداری نقود که از کسی طلب داشته بگرفت و گیوه پوشیده را اجلا منفرداً رهسپار شیراز گشت و چندان بسرعت ره نوردید که رفیق مذکور با آنکه سواره از عقبش شناخت تا شیراز بلو نرسید و حاجی معین السلطنه تبریزی جنبش نگاشت که ملا باقر حرفحی مکرراً گفت من ملا عبدالکریم را با اینکه از حروف حی نبود فاضل و سایر علمای بیان را با استثنای چند تن حتی اغلب حروف حی را مفضول دیدم و بالجمله چون خط نسخ را نیکو مینوشت در ایام شیراز تا آخر ایام اقامت اعلی مقیم شده کتابت نمود و گاهی در بیت خال فائز بحضور و لغا میگشت و در ایام اصفهان نیز حسب الامر بکتابت آیات و آثار پرداخت و او را برای احتیاط و حفظ از اعداء میرزا احمد خواندند و در فتنه خراسان حضور یافت ولی در هنگامه قلعه مازندران ورود نتوانست و در فتنه طهران بسال ۱۲۶۶ که منجر بشهادت شهیدان

ملا عبدالکریم ایروانی از فعول اصولیین در حق جناب ملا عبدالکریم قزوینی چنین میگفت. حیف از وجود ایشان که بایستی شده من با احدی از معاصرین اجازه اجتناب نداده و ندیده‌ام و اما بایشان میدادم

ملا عبدالکریم قزوینی

سبعه گردید مورد حمله و هجوم اعداء و مأمورین دولت گشت و بمسجد شاه
التجاء برده متحصن شد و در آنحال جمال ابی باو مکتوبی فرستاده اطلاع دادند که
امیر نظام او را از امام جمعه طلبید تا دستگیر نموده بمجازات رساند و دستور فرمودند
لباس خود را تبدیل نموده بقم گریخت و چون شهادت عظمی واقع شد بموجب
دستور ابی در طهران وقم و کرمانشاه متناوباً اقامت نموده مشغول بجمع و استنساخ
آثار اعلی گردید و بلقب کاتب معروف شد و در محضر ابی نهایت اخلاص و محرمیت
یافته در امور مهمه بموجب دستور عمل کرد و یگانه کسی بود از مابین جمعیت
مؤمنین باسرار و رموز واقعات داخلیه این امر کما ینبغی آگهی داشت چنانکه
در بخش سابق و درین بخش کیفیت اطلاع و وساطتش را در دفن جسد مطهر اعلی
در طهران و هم وساطتش را در وقوع مراسلات محرمانه مابین جمال ابی و حضرت
اعلی نگاشتیم و نیز کیفیت اطلاع و دخالتش را در اوضاع و احوال میرزا یحیی
ازل در بخشهای لاحقه میآوریم و از آنگاه که برای تشریف بمحضر اعلی در شیراز
از قزوین رفت دیگر بوطن برنگشته مستغرق دریای امواج امر بدیع شد و عیال و
اطفالت بحال انتظار ماندند و برادرانش که از تجار محترم بودند همی سعی در
مراجعتش نمودند و ثمری نبردند عاقبت یکی از ایشان آقا عبدالحمید نام بطهران
رفت که ویرا راضی کرده بقزوین بیارد و در آن اثناء فتنه عمومی بایه سال ۱۲۶۸
افروخته گشت و هر دو برادر دستگیر شده بشهادت رسیدند و هلا عبدالکریم
را بنوعی که در بخش لاحق میآوریم توپچیان ناصرالدین شاه پاره پاره
نمودند .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین خانواده فرهادی بودند و حاجی اسدالله
فرهادی تاجری متدین و محترم از جماعت شیخیه در فجر ظهور فائز بمرقان و

ایمان شد و چون بنات اربعه اش را با ابنه اربعه برادر مهترش حاجی الله و بردی
فرهادی که قبل از اشراق انوار بدیعه وفات کرد ازدواج داد عاقله و اسعه فرهادیه
تأسیس یافت که غالباً در ظل این امر قرار گرفتند و بنام بابی مشهور شدند و
خصوصاً ملا عبدالجلیل ارومیه را بنوعی که در ضمن بیان احوالش نگاشتم زنی از
خوبشاوندان خود ازدواج نموده در خانواده خویش نگهداری کردند و نیز چون
موکب قره‌الین بطریقینی که نوشتیم از عراق عرب وارد قزوین گشت پذیرائی و
مغفل آرائی و بند مال و رعایت احوال پرداختند و چون بدین نام شهرت و درایمان
و عقیدت استقامت و شجاعت داشتند هنگام ورود مصائب و بلیات بر بایه وقوع در
مخاطر و مهالك برایشان مقدر و محتوم بود و در همان سنین اولیه این امر اعداء و
اشرار قزوین سه نوبت بخانه حاجی اسدالله ریخته دست ظلم و ستم بر عاقله گشودند
و اموال و اشیاء بی‌گناه و تاراج نمودند نخست در واقعه قتل حاجی ملاقی هجوم برده
او را اسیر کرده بدار الحکومه کشیده بمحبس انداختند ولی برخی از بستگن و
دوستانش بانوی متنفذه را از خاندان سلطنت که بقره العین ارادت و اخلاص
داشت بشفاعت و حمایت برانگیختند و دخترانش بند مال نمودند تا از حبس
مستخلص شده بخانه در آمد و روزی نگذشت که ملا محمد بن حاجی ملاقی
از استخلاصش خبر یافت و انبوهی از اشرار پر آزار را بفرستاد تا شبانه بر دیوار

حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی دامادش حاجی میرزا محمود در کشتی مهتر رب
اعلی بود مراجعت بقزوین حکم کرد جناب حاجی اسدالله از دیدن او مراجعت نمود باهل
خانه خود فرمود بالالرم کلین کلین صاحب کار او ذی دور کلب در جناب ملا
عبدالجلیل ارومیه بامر مبارک در قزوین بجهت تبلیغ دو سال و نیم با سه سال مغایرچشان
با جناب حاجی اسدالله آقامحمد جواد عمو جان فرهادی

خانه بر آمده داخل شدند و آنچه از اثاثیه و اموال خواستند و یافتند غارت کردند و دختر کوچکش شیرین خانم زوجه آقا محمدجواد بن حاجی الله و پردی مذکور را که حمل در شکم داشت لگد بر پهلو نواختند و چنین انداختند و او را با غلظت و شدت بدارالحکومه بر گردانده محبوس ساختند و بالاخره بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم با محبوسین دیگر اسیراً مفلولاً بطهران کشیده در گوشه غربت زندان بشهادت رساندند آورده اند که چون خیر بمحضر نقطه اولی درسجن ما کورسید بیانات و عنایاتی در حقش صادر فرمودند و مصائبش را بازگشت بلیات حضرت رضا خواننده اعلی مراتب رضا را نسبت بار اظهار نمودند و نوبت سوم از غارت‌های خانه فرهادی موقعی بود که قره العین را از حبس خلاص کرده مخفیانه بسمت طهران در بردند و اما دخترانش همگی در قوت ایمان و استقامت نامدار شدند و دامادانش رشته تجارت بین قزوین و یزد ممتاز داشته ذهب و ایاب مینمودند و ارشد و اشهرشان آقا محمدهادی و آقا محمد مهدی و آقا محمدجواد بترتیب سن بودند ولی اکبرشان که آقا محمد رفیع نام داشت وغالباً در یزد اقامت مینمود تا آخر ایام حیاتش فائز بایمان بدیع نشد و بمعاندت بازوجه بایه اش زوجات دیگر اختیار کرد و از او اخلاف و آثاری در این امر برقرار نماند و آقا هادی تاجری با ثروت و قنوت و شجاعت و کفایت بود و احباب و اعوان و فرمانبرداران بسیار در قزوین داشت و همیشه در آغاز ظهور بشعله ایمان برافروخت با تمام همت و مقدرت بنصرت قیام

سبب آشنائی جناب طا با خانواده فرهادی که بواسطه شیخی بودن و جناب طاه در خانه آقارضا تبرگر که جزئی نسبت با حضرت طا داشته و جناب حاجی اسدالله میرزا جواد ولیائی را بشیراز فرستاد و هیالاتش را در قزوین نگاه داشته

آقا محمدجواد عروجان فرهادی

کرد و زوجه محترمه اش خاتون جان خانم اکبر بنات حاجی اسدالله نیز در قوت ایمان همتای شوهر بود آورده اند که آقا هادی بعزم نصرت در رکاب صاحب الامر دستگاه شمشیرسازی در خانه خویش تهیه نمود و جمعی از مؤمنین را از سیوف صارمه ذخیره داد و نوبتی جناب وحید دارابی و جمعی مجتمع شده شمشیرها را امتحان همی نمودند و وحید که بازوی پر نیرو داشت برای امتحان شمشیر برداخت میانداخت و بیک ضرب دو نیم میساخت و آقا هادی در هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکر الله الاعظم را با ذریا جان میبردند با استعداد و اسلحه نیم شبی خویش را در میانج با مظلوم رساند و اجازت طلید که از چنگ ظالمین غافلین مستخاص سازد و آن بزرگوار اجازت نداده ویرا از میادوت بآن عمل منع نمود و در حقیقت دعا فرمود و او عودت بقزوین کرد و ملا جلیل ارومیه مدت یکسال بخانه خواهر آقا هادی اقامت داشته مجلس درس حقایق دینانی تاسیس کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را حاجی اسدالله متحمل شد و چون قره العین بقرب قزوین رسید آقا هادی و جمعی دیگر باستقبال شتافتند و قره العین حین ملاقات با او چنین فرمود ما اصحاب را تا اینجا رساندیم حال پذیرا ایشان با شماست لذا آقا هادی منازلی تهیه نموده بمهمانداری پرداخت و حتی اغذیه میهمانها را در منزلش طایف کرده خود با برخی از اعوانش برایشان برد و هنگامی که ملا تقی برغانی بهیچان غضب بر افروخته طلاب مدرسه را بر انگیخت بمنزل ملا جلیل ریختند گرفتار کرد بمدرسه کشیدند و اقدام بضر و تعزیر نمود و خبر با آقا هادی رسید بی تأمل برادر کهنرش آقا محمد جواد و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده بسوی مدرسه دویدند و برای اینکه در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده از پنجره داخل شدند و آقا محمد جواد خود را بر پاهای ملا جلیل که بفلک بسته چوب

میزدند افکند و مانک باعوان زد که بلندش کنید و بیجاکی ملاحظیل را سر دست و
دوش گرفته از مدرسه خارج شده بخانه خوش برده محافظت و حمایت و رعایت کردند
و این موجب شد که واقعه قتل ملاتی رخ داد و ناچار همه گمان بردند که باقدام
آقاهادی شد و بخانه ریختند ولی او را نیافتند و حاجی اسدالله را بنوعی که نوشتیم
در حال بیماری و نقامت گرفتار کرده با زوان بسته بدار الحکومه کشیدند و آقاهادی
را خواستند و از طرفی دیگر آقا مهدی را نیز دستگیر کردند و اما آقاهادی بالباس
مبدل خود را از انظار اعداء و اشار مخفی داشته بصد استخلاص قره العین برآمد
آورده اند که اتیوه اعدا و گماشتگان حکومت شبی آقا مهدی را در پای تخت
داروغه بفلکه بسته چوب میزدند و مسکن آقاهادی را از او جویا بودند در آنحال
آقاهادی ریش خود را تراشیده و لباس ساربانی دربر کرده حاضر شد و بالهجه اهل
بزد از مباشرین ضرب جویا گشت که این شخص کیست و چرا او را آزار میکنید
گفتند برادرش حاجی ملاتی را کشته پنهان شد و او محل اختفایش را نمیگوید
آقاهادی گفت این بیچاره را نیازارید که من دوروز پیش ازین قافله را یزدروان
دیدم و آقاهادی نامی از اهل قزوین با آنان روانه یزد بود و باید همان باشد که شما
طالبید و بالجمله آقاهادی چندی در قزوین پنهان شد و بطهران رفت و زوجه محترمه
مذکوره اش که مانند شوهر از اخلاص کیشان خاص قره العین بود و غایت ارادت
بمحضرت اقدس ابی داشت داماد خود حاجی حسن زرگر و هم کریم خان مافی
متخلص ببهجت را که از بایان شهر دلیر بودند بطهران در محضر عزابی فرستاده
الحاج نمود که باستخلاص قره العین بذلتوجه فرمایند و عاقبت چنانکه در بخش مقدم
نگاشتیم آقاهادی مخفیانه بقزوین درآمد و در ظلمت شب قصد دخول بخانه خود
نمود و با احتیاط اینکه از صدای در همسایه ها نفهمند از طرف کوچه بردیوار خانه

برآمده داخل شد و چون اهل خانه تصور سارق کرده خواستند هیاو بلند نمایند
خوبشترن را شناساند و تفصیل احوال گفته قصد خود را بیان نمود و اظهار داشت
که یکنفر باید بنوع احتیاط مرقومه جمال ابی را بقرة العین برساند لذا زوجه اش
تبدیل لباس کرده بصورت خادمه رخت شو بخانه آنجناب رفته خود را بحجره
مسکونه وی رساند و مکتوب را از در بیچه نزد وی انداخت بنوعی که کسی از اهل
خانه ملتفت نشد و گرچه پدر و شوهر دو تن مستحفظ بر آنجناب گماشتند و شب
روز مراقبت میکردند که بایه مرابطه و مراوده نکنند و او را نربایند ولی در آن
موقع چشمشان بخواب بود و قرة العین خاتون جان را شناخته آهسته گفت برو
آدم و آقا هادی خانه را در قرب جوار خود متعلق بحسن نام نجاری از دوستانش
مهیای برای توقف آنجناب ساخت و ولی نام میوه فروش دلاوری از رفقایش را که
بنام قلی خواند با سه اسب و سلاح آماده در محل مصلی بیرون بلد نگه داشت و
خود در گوشه از کوچه منتظر شد و همینکه آنجناب از خانه بیرون خرامید و برا
بخانه آقا حسن مذکور برده ساعتی بیارمیدند و در آنوقت بستگان قرة العین خبر
یافتند و با انبوه طلاب مدرسه و جماعت اشرار بخانه حاجی اسدالله ریختند هر چه
یافتند بر بودند حتی درختها را از بیخ برکنند و چون قرة العین را بدست نیاوردند
بهر سوی بلد شتافتند و بدروازه ها رفته دروازه بانها را امر اکید دادند که احدی
از شهر خارج نشود تا آنجناب گرفتار گردد ولی در عین آن احوال آقا هادی
قرة العین را از برج شهر بخارج رسانده سوار بر اسب بادپا شده هر سه بسرعت
تمام راندند اشرار در خانه فرهادی شرارت همیکردند تا آنکه برخی از زنان محترمه
شاهزاده خانم مذکوره دخت محمد علی میرزا بن فتحلی شاه که از ازمه کهن
قرة العین بود اطلاع دادند و او از حکمران خواست تا صادق خان را بفرستد تا

جمعی سرباز بخانه فرهادی فرستاده اشرار را بیرون راندند و بالجمله همینکه آقاهادی بدستیاری زوجه محترمه اش موافق دستور جمال ابهی قره العین را از حبس و خطر نجات داده شبانه از قزوین درآورده بسعت اشتهارد برد و پس از توقف ایامی و اختفاء چندی در قریه آخر الامر بطهران رساند و بحمايتش قیام نمود و درموکبش بیدشت رفته بخدمت و نصرتش علم افراشت و از آن پس آقاهادی منقود و فدای نشر این امر گردید و زوجه مذکوره اش بعد از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و آقا محمد مهدی که زوجه اش صاحبه خانم بنت دیگر حاجی اسدالله بود بنوع مذکور در قتل حاجی ملا تقی گرفتار و چندی محبوس شد پس بشفاعت بعضی مخلصی یافته در وطن اقامت داشت و از مخاطرات و مهالك سنین شدیدة محفوظ ماند و برادر کهنترشان آقا محمد جواد (عموجان) در فجر طلوع این امر شانزده ساله بود و با برادرش آقاهادی مذکور اتحاد و در خدمات و اقدامات اشتراك داشت و در اجراء اعمال دینیہ استقامت و ثبات ورزید و موقعی که قره العین دستور کسر حدود با حجاب داد و حاجی اسدالله اطاعت نمود آن دو برادر استتکاف ورزیدند و بنوع شدت مضادت کردند و چون گاهی غذای مطبوخ از خانه حاجی برای آنجناب میفرستادند نوبتی خادمه خانه کاسه آس میبرد و در خارج خانه با آقا محمد جواد تصادف کرد و او از جهت تعصب کاسه را گرفته خادمه را زد و حاجی اطلاع یافته و برادوسیلی بر صورت نواخته تادیب نمود و این سبب شد که آقا محمد جواد از عمو تعرض کرده فی الحال بصوب یزد شتافت و سه یوم بعد از آن واقعه قتل حاجی ملا تقی واقع شد و چون آقا محمد جواد بیزد نزد برادرش آقا محمد رفیع سابق الذکر رسید آقا محمد رفیع بدو گفت که تجار از قزوین اخبار عجیبه راجع بقتل حاجی ملا تقی و گرفتاری قره العین و عمو و سایر بابیه

نوشته اند آیا کیفیت واقعات چه بود و تو چگونه آمدی او در جواب گفت که تا من در قزوین بودم چیزی از این امور واقع نشد و بالجمله آقا محمدجواد مدت شانزده ماه در یزد اقامت کرد پس بقزوین عودت نمود و لدی الورود او را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیدند و محبوس نمودند و میرزا بزرگنام از دوستان آن خانواده شفاعت و ضمانت نمود و حکمران آقا محمدجواد را تسلیم وی داد و چهار ماه در خانه اش بماند تا صورت استشهادی بربرائت از ارتکاب خلاف در خصوص قتل حاجی ملا تقی تمام کرد و از طهران فرمان استخلاص رسیده آزاد گشت ولی از جهت تعرض اهالی دیگر اقامت و تجارت در وطن نتوانست لذا با آقا فیض الله از بایان قزوین قراری گذاشته بقصد اقامت و تجارت بزنجان رفتند و سکونت گرفته بتجارت پرداختند و چندی نگذشت که بین اهالی بقم این امر شهرت یافتند و عاقبت در حدود سال ۱۲۶۷ بتحریرک و تهییج اعدای قزوین حکمران زنجان دهن گماشته با فرمانده و میر غضب فرستاده هر دو را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیده در زندان بکند و زنجیر انداختند و اموال و اشیاء بغارت بردند و بعد از چندی بموجب شفاعت بعضی از تجار مبالغی نمود از ایشان گرفته مستخلص ساخت و آنان بقزوین عودت کرده کما فی السابق اقامت و اشتغال جستند و زوجه محترمه اش شیرین خانم که کوچکترین دختران حاجی اسدالله بود و تمامت عائله فرهادی عموماً مخصوصاً نسوانشان از اخلاص کیشان قره العین بوده در خانه خود بمحضروعظ و افاده آنجناب مجتمع شده استفاده نمودند و برای این امر دچار تعرضات و بلیات گوناگون گشتند آورده اند هنگامی که آقاهادی قره العین را از قزوین بدر برد و طلاب مدرسه با اشرار بخانه شان ریخته غارت کردند و تعرض باهل خانه نمودند آنان خانه را گذاشته ببقعه امامزاده احمد که از مخروبه های شهر بود پناهنده گشتند و مدت چهار ماه برای حفظ خرد صفاراً و کباراً در آن مخروبه چسبیدند

و بصورت فقر و تکدی خود را نگاهداری نمودند و بعداً که بخانه قرار گرفتند پیوسته اشرار حمله و هجوم برده سب و لعن همی کردند و آنان را بحمام های بلد راه ندادند و پس از مدتها نوبتی بگرمايه دور از خانه برای شستشورفتند و بعضی از اعداء خبر یافته بحمامی گفتند که حمام بورود فرهادی های بابی ناپاک شده دیگر مسلمانان بآنجا نخواهند آمد لاجرم حمامی متعصب جاهل حکم بعمل حمام داد که بزئید و بیرون کنید و آنان لنگهای درشت حمام را تاب داده بقوت و شدت برصغیر و کبیرشان همی زده از گرمايه بیرون راندند و باهمه این مصائب و بلیات فرهادی ها صبر و استقامت ورزیدند و نامشان مشهور و بایمان بدیع معروف گردیدند و اخلاف و اعقاب بر گزیده از خود برجای گذاشتند

و دیگر از بابیان مشهور قزوین حاجی شیخ محمد (نیل) والدش که تاجری متدین و محترم بود در اواخر عمر مجاورت اعتاب مقدسه عراق عرب اختیار نمود و حضرت باب را در حال اداء زیارت مکرراً دیده منجذب خصال و احوالش گردید و در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و اصحاب بنشر و ترویج قیام کردند پسر نیک اخترش حاج شیخ محمد که نیز تاجری متدین از طائفه شیخیه بود فائز بعرفان و ایمان بدیع گشته بتبلیغ عشیرت اقربین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و برخی در شك و تردید ماندند و برادرش انکار و اعراض نمود و در آن اثناء والد بعزم بازدید پسران و خاندان بقزوین آمده اوضاع و احوال مذکور را مشاهده نمود و مصدر امر و صاحب نداء را شناخت و مکرراً در حین مکالمه و مناظره شان اینعبارت گفت اگر صاحب نداء همان سیدی است که من در کربلا دیدم الحق و الانصاف آنچه گوید صدق است و هرچه ادعا نماید بجا است و معتدلك برای شدت تعلق بقایید و عوائد موروثه فائز بعرفان و ایمان جدید نشده

در گذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معارف بایه قرار گرفت و در قزوین و لاهیجان و تبریز مرکز تجارت و با اعظم اینطائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت رب اعلی در تبریز و ماکو و چهریق مکرراً تشریف حضور یافته بخطاب نبیل مفتخر گشت و توقیعات عدیده بنامش صادر و باجراه دستورهای مبارکه قادر گردید و هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملاقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد کردند تا حکمران تبریز ویرا بموجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره باخذ نفوذ و وسائل اخیری مستخامس ورها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالك بایه بیرون و محفوظ ماند و بالاخره در فتنه عمومی سال ۱۲۶۸ هـ ق نیز بواسطه صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعرض حکومت امان یافت و شرح مال از و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مشهدی محمد رحیم را در بخش ششم مینگاریم .

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید باستماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملاجلیل ارومیه مصدق و مؤمن شده ایمان خود را بوی اظهار داشت و ملاجلیل باو گفت ای حاجی در این امر بدیع شهادت بلسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای بشهادت فی سبیل الله است و تا بمقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بایی بودن نتوانی کرد اینک بخانه رو و بفراتت حال و خیال دمی تفکر کن که چون سانت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفالت آستین بالا زنند و تورا منخیر بین تبرئ و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال

از قرار که در روزنامه قدسین نوشته بود حاجی بهمن
 از اهل قزوین که در حدود آغای بابیه خود را در حسین این
 طایفه صادر سبب است و از قرار مذکور از آن سبب
 غیبی است و در وقت بود است و در دعوی بابی در آن
 هم بود است چون شخص خود در این باب معترف
 بود است بعد از ظهور نبوت حضرت این فرقه ضاله
 حسد و خان دلی مشارکین در قزوین حکم کرده است که
 در آن در آنجا محسوس است
 پنجمین ۲۹ دکتبر الحرام حسین در این ۱۲۶۸

از قرار که در روزنامه اصناف نوشته بود در سبب
 قزوین اهل جوشقان اقریه بود و در آنجا که
 ظهور و با آنها برخورد و در آنجا که
 سترها را بفریاد آورده و در آنجا که
 طوفان و شواخ که در آنجا بود و در آنجا که
 در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که
 حشده اند و در این بین چون
 و در آنجا که در آنجا که
 مستحق است و در آنجا که
 بر آنجا که در آنجا که

از قرار که در روزنامه قدسین نوشته شده بود که
 در سبب چهارم راه دلی خود در لودی منزلت شده و به
 گریه سرش سپید کرده که یکساعت تمام شخص شوق
 داشتند و ششیم یافته و یکساعت گذشت و دیگری که ناه

استخراج

از روزنامه دولتی
 (شماره ۸۹) آنزهان
 راجع مگر فتاری حاجی
 نصیر قزوینی
 مربوط صفحه
 ۳۸۰

اگر فتور نیاورده بلیات را بجان خریدم بر عقیدت ثابت مانی بانی هستی والا فلا
وحاجی بخانه خود رفته تا سحر نخواید و یا خدا مناجات نموده همی تفکر و تأمل
در حال و مآل کرد تا در سحر حالت انقطاع عماسوی الله و رضای بشهادت فی
سبیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح بانهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل
رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بایه داخل گشت و از مشاهیر مخالفین
در شمار شد و برخی از قول وی چنین حکایت آورده اند که چون حضرت ذکر الله
الاعظم را بعزم آذربایجان میبردند از قزوین برای درک محضر مبارک از عقب شنافتیم
و بهر منزل که رسیدیم سواران دولت آنمظالم را بمنزلی دیگر نقل داده بودند
لاجرم همت بر سرعت در سیر گذاشتم و خویش را رسانده بمأمورین نفودی داده
و بحجره که حضرت سکون داشت در آمدم نحیت گفته رسم آداب بجای آوردم
و اجازه جلوس فرمودند نشستم مشغول بتساؤل جای بودند و از جهت ممانعت و
مراقبت غلامان احتیاط نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده
بظرف جای نیم خورده نگر بسته آرزو بدل کنراندم که کاش از سوز خویش بمن
کرم مینمودند و فی الحال با اشاره بمن اجازت دادند تا بیاشامیدم و نیز با اشاره امر
بعودت بقزوین فرمودند لاجرم باقلب بریان که در سر لمن بر ظالمان مینمودم بقزوین
بر گشتم و حاجی نصیر بعد از آن مدت العمر دچار تعرض و جفای اعداء گشت نخست
هنگام شدائد بر بایه های قزوین که از جهت قتل ملا تقی برغانی رخ داد مورد حمله
و هجوم اشرار گردیده اموالش بیقمار رفت و از وطن فراری و متواری شد تلذر مشهد
تحت او امر حضرت قدوس و جناب باب الباب بنصرت قیام کرد و سپس در بدشت
حاضر بوده در بیان باغی شد که جمال ابی اقامت داشتند و بعد از انقضاء امور بدشت
و نیالا بموکب باب الباب پیوسته تحت آیات سود بمزندان شنافت و با کمال اخلاص

و استقامت بنصرت و جانفشانی پرداخت و از قول او تحکیمت کرده اند که در آغاز امر ارادت و عقیدت بجناب باب‌الباب داشتیم چه که حامل علم الهی و اول من آمن و نخستین حرف حی و باب حضرت باب بود ولی بعد از چند روزی مشاهده کردیم که حضرت قدوس بر صدر مجلس قرار گرفته اسحاب در محضرش رده بسته ایستاده اند و آنجناب نیز دست ادب بسینه نهاده بر خدمت قائم است و امواج آیات و کلمات بدیعه از لسان کهربار قدوسی نازل بود از آنوقت دانستیم که قوه عظیم و جلوه کریمی دیگر نمایان گشت و نیز میگفت در ایام شدت محاصره قلعه ملازندان و عسرت بر اصحاب روزی در خرچین و زاد سفرم تجسس کردم چشم بمقربانهای افتاد و با همه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد اولی دانستم برای حضرت قدوس برم پس آن یکدانه مغز را بحریری پیچیده بمحضرش رساندم و نیل زرندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشت در ایام تنگی قلعه یکمده بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب درّی افق قزوین بود حلیب آنرا جهت طلعت حبیب ترتیب میداد که چند قاشق جای خوری میل میفرمودند و مابقی را بجهت اصحاب میفرستادند که هر يك يك قاشق جای خوری میل میفرمودند و بالجمله حاجی نوعی که در بخش سابق آوردیم از چنگ مهاجمین قلعه مستخلص شده بقزوین مراجعت نمود و بتجارت مشغول گشت تا چون فتنه ۱۲۶۸ و میه سال ۱۲۶۸ رخداد خسروخان حکمران قزوین ویرا دستگیر کرده بحبس انداخت و او بصرف مبلخی از اموال خود از خطر قتل که برایش مهیا بود محفوظ و مصون ماند و باز مشغول بامر تجارت شد و باینکه در جریان وقایع مذکوره قسمت عمدتاً از سرمایه اش تلف گشت سرمایه از نو فراهم کرده در قزوین و لاهیجان خصوصاً بتجارت ابریشم پرداخت و تنه احوال حاجی را در بخش ششم میآوریم و برای وی توقیعاتی از قلم **قلنی**

سادر که بمنوان هو الانصر الانصر افتتاح یافت

دیگر از معارف بایه قزوین حاجی میرزا محمد تاجر امتعه واقمشه منسوجه بود و در اوائل نشر این امر فائز بایمان گردید و شهرت بنام بابی یافت و چون فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست مورد هجوم اعداء واقع شده ناچار حاجی سید تقی مجتهد که همسایه اش بود و مرأوده و آشنای داشتند خواست پناهنده گردد و او احتیاط کرده ذکر عذری نموده اجازه ورود بخانه خود نداد و حاجی بیکی دیگر از همسایه ها ملتیجی و چند روز مخفی گشت و برای دفع خطر محتمل بیقعه شاهزاده حسین تحصن جست و چندان بماند تا فتنه ساکن و آرام شد آنگاه بخانه خود برگشته بشغل خویش مشغول گردید و باینحال تا دو سال بعد از واقعه شهادت عظمی بود و همینکه فتنه عمومیه طهران برخاست حاجی یقین کرد که گرفتار شده دچار چنگال عذاب میگردد لاجرم از قزوین بآمدان و محال کرمانشاه گریخته پنهان و متواری گشت و عاقبت در کرمانشاه بیمار شده وفات یافت و از او خاندان و اسمی برجای ماند که در بخش ششم میآوریم

دیگر از اعظام بایه قزوین آقا سید عبدالهادی بن حاجی سید صادق مجتهد در شیراز درك لقاء حضرت باب اعظم نموده فائز بایمان گردید و حسب دستور آن بزرگوار به عراق عرب رفته اقامت نمود و بنشر آثار و هدایت اخیار پرداخت و باتفاق جناب طاهره و اصحابش عودت کرده در طهران سکونت گزید و بامعارف اصحاب و احباب معاشرت جست لکن در واقعات و فتن واقف نشد و پس از شهادت کبیری سالها حیات داشت و تسمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

و نیز از معارف بایمان قزوین ملا جعفر ولادت و نشو و نماش در رودبار

سکونتش در قزوین و از علماء و وعاظ شیخیه بود و اپنی در کربلا بخدمت سیدرشتی رسیده استفاضه نمود و کراراً با حضرت باب اعظم و جناب باب الباب و بسیاری از اصحاب ملاقات کرد و در قزوین بواسطه ملا عبدالجلیل ارومیه مطلع از امر بدیع گشت و بمطالعه آیات و بینات و مصاحبت با مؤمنین مؤمن و موقن گردید و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بنام بابی شهرت یافته از وعظ و منبر بازماند و اقامتش در قزوین مشکل شد لذا بسمت لاهیجان مهاجرت کرد و سالی چند در مدرسه اکبریة آن بلد توقف داشته تدریس مقدمات علوم عربیه نمود و در آنگرو نیز سالها اقامت کرد و در آن حدود بنر عقائد و معارف امر بدیع پاشیده موجب هدایت جمعی گشت و ما در مواضع عدیده این کتاب مطالبی را نقل از رساله استدلالیه و تاریخچه صکه بخطاش باقی و موجب شهرتش میباشد ثبت نمودیم و ملا قنبر عم ملا جعفر و ملا تقی ابن عمش نیز از اهل رودبار و از علماء و وعاظ شیخیه ساکن قزوین فائز بایمان بدیع شدند ولی در سالهای اول این امر از جهان رفتند و ملا عبدالحسین واعظ شیخی رودباری ساکن قزوین نیز همتای آنسه بوده نوبتی برای اینکه از شرب قلیان ابا کرد و بایه باین علامت شناخته میشدند بامر حاجی ملا تقی مرغانی گرفتار و مضروب گردید و چندی بعد در واقعه قتل حاجی اورانیز متهم و دستگیر کردند ولی خلاصی و رهائی یافت و بمشهد خراسان شناخته با باب و اصحاب مراقبت و مساعدت نمود و بالاخره در موکب آنجناب عودت کرد ولی در بین طریق بیمار شده بقزوین برگشت و اقامت در وطن برایش میسر نشده ناچار بگیلان هجرت کرد و در قریه بلفجان از قراء لاهیجان اقامت گرفت و بعد از وقوع شهادت عظمی سالها در قریه مذکوره بشغل تعلیم اطفال پرداخت و پرتو انوار بدیعه میدرخشید و جمعی را باین امر تبلیغ کرد لاجرم بنام بابی شهرت

یافت و جمعی از متعصبین بصدق قبش برآمدند و قبری حفر کرده خواستند زنده بگور کنند و برخی دیگر بموقع رسیده نجات دادند و ناچار بوطن خود عودت کرده در خانه اش بتعلیم اطفال اشتغال جست و تمة احوالش را نیز میآوریم .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین اخوان اربعة کربلائی محمد حسین و آقا محمدصادق و حاجی حسن و آقا علی زرگر در اوائل نشر این امر از مؤمنین شده تحمل تعرضات و بلیات از معرضین نمودند نوبتی مردم بازار باقا محمد صادق و کربلائی محمد حسین مکالمه در خصوص دین و عقیده کرده هجوم برده نزد حکمران کشیدند و چوب و افر زدند و حاجی حسن و آقا علی را کند و زنجیر نمودند و آنان سالیانی بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشتند و تمة احوالشان را در بخششش میآوریم .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین کریم خان مافی ابن عم حسینقلی خان نظام السلطنه مشهور از طائفه اهل حق مردی محترم و فاضل و خوش خط و شاعر بود و بیعت تخلص مینمود و باجناب قره العین ایام توقیف بخانه کلانتر طهران مراسله منظوم مستمر داشت و در طهران بشرف لقاء ابی رسیده ارادت ورزید .

و دیگر کربلائی لطفعلی حلاج از بقية السیف قلمه مازندران بود که در فجر ظهور بشیر از شتافته مشرف بلقاء و ایمان گشته مراجعت بقزوین کرد و عاشقانه نشر فضائل و آثار نمود و شهرت یافته مورد تعرض اهالی گردید و بالاخره میرزا نصرالله کدخدا تعرض و تشدد کرده ویرا هدف ضرب و آزار ساخت تا تبری از ایمان و عقیدت نماید و چون ثبات و استقامت ورزید چندان ویرا زدند

که چنان تسلیم کرد و خواهرش مؤمنه عالمه ناطقه مطلقه بر تفسیر قرآن و احادیث و اخبار بود و اغلب اوقات در خانه حاجی ملا صالح میزیست و با جناب طاهره در ایام آزادی و حبس در قزوین مراقبت و مشارکت نمود و اشعار آنجناب را خصوصاً غزلی که مطلعش این است هله عاشقک بشارت که نمائند این جدائی برسد زمان دولت بکند خدا خدائی در حفظ داشته پیوسته میخواند و او را مطلع تقدیس میشناخت

و نیز از بابیان شهر قزوین کربلانی محمد حسن قتی بود که قسمتی از احوالش ضمن مندرجات بخش سابق و این بخش مسطور است و همت علی خان سر کرده ایل جلیلود از طائفه اهل حق که عائله در این امر برجای گذاشت و حاجی عزیز خان و برادرش هاشم خان بزرگ طائفه دیگر از ایل کرد و مشهدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب تاجر و آقا سید اسمعیل کدخدا و میرزا کلبعلی و میرزا نظر علی و آقا میرزا عبدالله و آقا فیض الله و آقا عبدالصمد و درویش صادق علی و حاجی محمد حسن تاجر جباری و حاجی ملا محمد علی لپاردی و کربلانی عبدالله و کربلانی آقا بزرگ چیت ساز و پسرش کربلانی محمد تقی و غیرهم که شرح احوال برخی از ایشان و اعتقباتشان را در بخش ششم میآوریم و در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه ملزندان نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی ملزندان شهادت رسیدند و بلجمله چون قزوین ملتغی خطوط فارس و خراسان و ملزندان و عراق و آذربایجان است و اصحاب در طریق ذهاب و ایاب برای درک زیارت حضرت نقطه اولی و برای ورود بقلعه ملزندان و غیره از آنجا عبور کرده گهی اقامت مینمودند و جمعی از حروف حی و مهمین مانند جناب ملاحسین بابالباب و آقا سید یحیی وحید اکبر و ملا شیخ علی عظیم و ملا

جلیل و ملا یوسفعلی و غیر هم غالباً برای ملاقات احباب قزوین مکث و توقف کردند و برخی از مشاهیر علمای شیخیه مانند حاجی میرزا عبدالوهاب و حاجی ملاعلی منتفذ و ریاست مدار بودند و حمایت ازین امر نمودند قزوین مرکزی خطیر بسرای جمعیت و قوت بایه واقع شد ولی فتنی چند در آنجا رخ داد که مانع سرعت بلکه موجب وقفه گشت نخست اعراض ملاجواد ولیانی و اعظ شیخی شهر بود که در آغاز وصول خبر ظهور حضرت باب بقرین اطلاع بر حالات یافته آیات مطلقه نموده وجد و نشاطی گرفت و در وطن درنگ نکرده بموجب عقیدت و آمالش که خروج امام محمد بن الحسن العسکری نزدیک شده و حضرت باب مردم را باجتماع

از جمله بایان قزوین در قلعه طبرسی ملاحسن کله دره بود و خود را مستخلص نموده بلاهیجان رساند و در آن ایام از سکنه بلده مذکور مرتضی نامی از علماء شیخیه که صاحب تصنیف و تالیف بود ازین امر اطلاع و حسن عقیدت و اقبال داشت و نوبتی از من رساله فروع رب اعلی را خواست نوشتم فرستادم که بمردی از اهل لاهیجان داد و پیوسته سعی میکرد اسباب فراهم آورده بقلعه ملزندان ملحق گردد و بمقصود نرسید در آن هنگام ملاحسن مزبور با وی ملاقات نموده برخی از حالات و کلمات و آیات جناب اول من آمن و آخر من آمن را بلاو گفت و مخصوصاً مقاملت و اظهارات حضرت قیوس را برای وی حکایت کرد و او طاقت تحمل آن مسائل را نیاورده تغییر حال یافت و جناب مشهدی محمد رحیم برادر حاجی شیخ محمد نبیل که بوی حفلات می نمود پیغامهای تنبه بخش فرستاد و حاجی شیخ محمد مذکور خود نیز بلاهیجان رفت و نصیحت و اندرز گفت ولی سودی نبخشید و ملا مرتضی بر منبر بنای اعراض و خدایت گذاشت و عقبتش بمشقت و ذلت کشیده دچار مرضی شد که لاعلاج پاهایش را بریدند.

ملا جعفر قزوینی

در کربلا و نصرت امرش میخواند و البته تلافی بلیات وارده بر شیعه خالص یعنی شیخ احساسی و سید رشتی و اتباعشانرا از بالاسری ها کرده و مخصوصاً مخالفین را بمجازات کامل رساند جمعی را باخود بکربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بداء شد و حضرت بعزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را با اجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم بلجمع همهمان بشیراز شتافت و در آنجا مطلع شد که حضرت ذکر الله الاعظم برای تحفظ از هجوم اعداء در بروی خلق بسته محین و طالبین را نهی از ورود فرمودند و همه را امر بمراجعه بجناب ملاحسین دادند و مقام بایست را باو وا گذاشتند از اینرو تزلزل و فتور در او حاصل شد و باتنی چند همدست گشته بمعارضت برخاست و مکتوبی را که آن یزرگوار در جواب سنوال برخی از احبا نگلخته بود بدست آورده مضامین مندرجه را فیما بین اعداء نشر داده محل اعتراض ساخت و مکتوبی از آنحضرت یافته نزد علماء و حکمران سعایت و شکایت برده افتراها زد چنانکه ضمن شرح اوضاع شیراز برخی از مرقومات آن حضرت که اعمال ملاحواد و محرکینش را شمرده آنانرا سلمری و عجل و او را خواری خواندند ثبت کردیم و بالجمله ملاحواد مراجعت بقزوین نموده رساله دررد آنحضرت نوشت و لسان طعن و اعتراض گشود و این امور موجب رخوت و فتور برخی گشت ثانیاً طلوع قره العین و تبعیت و ارادت شدیدة جمعی از رجال و نساء قزوین نسبت باو و وقوع اختلاف نظر فیما بین احباب و مقاومت شوهر و عم و خوبشان و نشر یافتن مقتریات سوء در باره اش ثالثاً رد و سب و تکفیر مجتهد اعظم قزوین حاجی ملا تقی برغانی و سختی هایش نسبت ببایبان و واقعه قتل او و طلوع فتنه قتل و نهیب بایبان قزوین بود بنوعیکه منجر بقتل بعضی و فرار و اختفاء سایرین گشت و معذک پس از واقعه شهادت عظمی جمعی از مؤمنین در قزوین و توابع

از قبیل کله دره و غیرها برجای بودند و بیان تنمۀ این احوال را در بخشهای بعد خواهیم نمود و از اماکن تاریخیه قزوین خانۀ حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی محل ولادت و تحصیلات و رشد جناب طاهره و خانۀ حاجی ملا محمد تهی مجتهد محل زندگانی آنجناب با شوهرش ملا محمد و مسجد حاجی که در آنجا بدست بایه گشته شد و مدفنش که برسنگ لوحۀ آن کیفیت واقعه منقور است و وزیر پل محلی که ملا عبدالله شیرازی معروف بمیرزا صالح نیزه خونین را بخاک پنهان نمود و نیز مقتل حاجی ملا ابراهیم محلاتی و ملا طاهر شیرازی در قرب رودخانه و مدفنشان در خارج بلد و نیز دارالحکومه که محل تعذیب جناب طاهره و احباب گردید و خانه فرهادیان بود که اجتماع بایه میشد

و حاجی ملا ابراهیم محلاتی مذکور تحصیلات علوم ادبیه و دینی را اولاً در ایران و بالاخره در عراق و غالباً نزد شیخ احسانی و سید رشتی نمود و در کربلا اقامت جست و بوفور علم و عرفان و حسن تقریر و بیان و کثرت تقوی و عبادت و قوت روح و شہامت شهرت یافت و هنگامیکه ملا علی بسطامی بامر حضرت باب الله الاعظم در عراق بنشر دعوت بدیعه پرداخت مہندی باین امر گردید و بملاقات قرۃ العین استفاضه از افکار و معارف و آثارش منجذب گشته اخلاص و ارادت حاصل نمود و در جملہ اصحاب و اعوانش منسلک شده بنصرتش در نشر معارف بدیعه باقصی مایقدر و بمکن برخاست و بیرو مذاق و روش او شده ملامت و شماتت و تعدی و جنای بسیار از متعصین و معاندین تحمل کرد و در همه مواقع و اخطار در اقامت و

مثلا سید حسن سکه سر حلقه فراشان و میر نصیران بود عامه بر سر و عصا بدست بزنبای احباب الهی ملائی شده تکلیف کرده میگفتند شوهرهای شما از دین خارج شدند و شما طلاق لازم ندارید بهر که خواهید میتوانید شوهر کنید .

اسد رحمت و نصرت او نمود و با علماء شیخیه و قهراة اصولیه احتجاجه و مباهله کرده
بدلایین عامیه و تأییدات غیبیه حقیقت امر جدید را ثابت و روشن ساخت و آنجناب
چنانکه آوردیم در ایام توقف در همدان ویرا برای احتجاج با علماء فرستاد و بیانیه
حاوی دلایل و آثار بسیار باو داده مأمور داشت که اگر معارضین بحجت و برهان
متینش قانع نشوند مباهله نماید و فصل حق و باطل را بیدبساطه الهیه و اگذار پس
حاجی ملا ابراهیم در مجمع علماء چنان باصراحت و بلاغت بیان و شدت وقوت عرفان
و ایمان تکلم نمود و حقیقت مطالب شیخ و سید و عظامت آیات و بینات حضرت باب
اعظم را مدلل و مبرهن ساخت که حضار عموماً غریق لجه رعب و حیرت شدند
و خود را عاجز و زبون از اینان بمثل آن مشاهده کردند ولی تعصب و غرور ایشانرا
فرا گرفته بودند و لجاج برداختند و مباهله نیز جرئت نکرده بتکفیر و تحقیر و شتم
و لعن مبادرت نمودند و چندان با مشمت و آگد و جوب و غیره زدند و بیازردند که
تمام بدن شکسته و متورم و خونین گشت و بیفتاد و مدهوش شد آنگاه از راه
کرده رفتند و او همیشه بیوش آمد خود را به مشقت تمام نزد قرة العین کشاند و
نجدب از مشاهده حالش سخت متأثر شده مناجات با قاضی الحاجات نموده از
اعمال شکایت کرد و در حق وی دعائی خیر نموده رضایت از قوت ایمان و اخلاصش
اظهار فرمود و چون بقزوین رفتند و حاجی ملا تقی مجتهد افراط در تعرض احباب
و اعتراض و زشتگوئی در حق شیخ احسانی و سید رشتی و خصوصاً درباره حضرت
ذکر الله نمود حاجی ملا ابراهیم با شهنش نامه مداخله کرده اعتراضاش را جواب
کنت و دارد و ایراد ملا جواد خوار مقاومت سخت نمود و از تعدیات حاجی ملا
تقی و سرش ملا محمد نسبت بقرة العین آشفته و متغیر شد و ایشان و بستگانشان
را در دهه آن بالا کمال عداوت اظهار کردند و چون واقعه قتل حاجی ملا تقی

اتفاق افتاد با قدم ملا محمد باقر درنگ او را و میرزا محمد شیرازی در بیعت مع شراعی
 و حاجی اسدالله فرهادی و غیرهم دستگیر کرده در حبس ری بند بستند و سختی و جفا
 روا داشتند و هنگامیکه حبوسین مذکور را برای تحویل حکم قتل از علماء و
 شاه بطهران بردند از جهت سورت سرما و نبودن لباس کافی و از جهت قسوت و
 غفلت مأمورین غایت مشقات به مظلومین رسید و در این حبس در انبار حلبران
 ملا محمد مذکور انواع جفا وارد ساخته ایشانرا نزد علماء و مجازیدین گشاده حکم
 قتل همی طلبید و چون عزیمت رجوع بقزوین شد حاجی ملا ابراهیم و میرزا ظاهر
 را مخصوصاً از طریق برغان برد و رعایا را تحریک کرد تا با تشکیخیرت و جهیت
 برای حاجی ملا تقی افروخته شده انواع جفا را نسبت به ایشان روا داشتند و بالاخره
 هر دو را بسال ۱۲۶۳ هـ ق در قزوین به کمال سختی بدان طریق آید در بخش ساری
 آوردیم مقتول و محروق نمودند آورده اند که حاجی ملا ابراهیم بموسسه جناب
 معروف بلوچ فاطمه را در مواقع قتل اخبار دلتا بر ملاهت قیوم و آنست حقیقت
 باب اعظم میخواند و بیان اعتماد کامل داشت و چون بجهت افتادون و بحر قون
 میرسید آزار نثار شدید از رخسارش نه این میشد تا اینکه در واقعه شهادتش جهات
 مذکوره از حدیث کمالاً صدق و تحقیق بخت و شیخ ظاهر شید مذکور از اهل شیراز
 فاضلی بانقوی و تحقیق و واعظی فصیح البیان و منطبق از فقه شیخیه بود و سکونت
 در کربلا داشت و مانند حاجی ملا ابراهیم بواسطه جناب ملا علی بسطامی ایمان
 بحضرت باب اعظم حاصل نمود و عقیدت و ارادت بقرة العین گرفت و در موکبش
 رهسپار ایران گشت تا در قزوین بشهادت رسید

و در قم حاجی میرزا موسی بحر دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد شیر صاحب
 قوانین الاصول از معتبرین علماء و فقیه در سفر حجش حذر عالی نامی را خریداد

که قائم موعود در سنه هزار و دویست - نسبت ظاهر میشود و بعد از عودت بقم
اولا بواسطه جناب ملا حسین بشرویه و ثانیاً بواسطه آخوند ملا عبدالکریم
(میرزا احمد کاتب) بعرفان و ایمان جدید فائز گردیده در سمط علماء بیان در آمد
و برادر خود حاجی میرزا محمد رضا را تبلیغ و هدایت کرد و برخی دیگر از اهالی
نیز مانند میرزا محمد حسین متولی و غیره که اسما و احوالشان در طی مندرجات
بخشهای لاحقه مضموم میگردد بدخالتش در جمع محبین و مؤمنین در آمدند ولی
چون در هنگامه ها وارد نشد از بیایات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعه
شهادت عظمی برقرار ماند و تنه احوالش را در بخش ششم میآوریم

کاشان ارض الکاف و توبهش مقر جمعی از مشاهیر مؤمنین بود که
یکی از اشهر و اعرفشان حاجی میرزا اجانی ولادت و نشو و نمایش در شهر کاشان
شد و پدرش حاجی محمد حسن معروف پدر با تاجری معتبر بود و دوزوجه داشت
از یکی حاجی میرزا اجانی مذکور و حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) بظهور آمدند
و از زوجه دوم حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر و دودختر ولادت ورشد
یافتند و میرزا اجانی اکبر اولاد بود و در آن بلاد تجارتخانه معتبری تأسیس نمود
گویند پس از اطلاع و ایمان بواسطه جناب ملا حسین باب الباب چنانکه در بخش
سابق نگاشتیم شوق و وجدی شدید در او پدید گشت و نقش زیارت بیت الله بر
ضمیر بسته از حجاج شد و در مکه بز زیارت حضرت رسیده مجتوب گردید و چون
بوطن برگشت کرامات و خوارق عادات بسیار حکایت نمود و در سنین دیگر نیز
چون جناب باب الباب از کاشان گذشت ملاقات و کمال ایمان و ایقان و انقطاع
حاصل کرد و کیفیت هم اندارش از حضرت و نیز رفتنش بعزم نصرت اصحاب قلعه
مازندران و گرفتاریش در آمدن را نیز در طی مندرجات بخش سابق آورديم و پس از

آن شهری چند در حدود مازندران بود بعد از ختم امر ولایت در فسیله عبد العظیم
اقامت جست تا آنکه گرفتاری عمومی باین سال ۱۲۶۸ هـ ق رخ داد و نوعی
که در بخش لاحق میآوریم بقسوت شدید گشته گشت و وصف کتاب تاریخش را
که موجب شهرت بلیغه اش گردید در فهرست مدارك كتاب نمودیم و مدفنش در محل
مقبره سیدوای در طهران بود و هنگامیکه بقعه مذکوره را ساخته مرتفع نمودند
سنگ قبرش زیر بنا ماند و شرح احوال اخلاف و اخوان و خاندانش را در بخش
ششم میآوریم

و بناجمه از آن برادران و خواهران و خویشان که جمع بودند خانواده
اولیه بایه کاشان تاسیس گشت و در شب و روزی که حضرت ذکرا لله الاعظم در خانه
حاجی میمان گشتند جمعی از اهل بلد مانند حاجی ملاهاشم و حاجی میرزا ابوالقاسم
و حاجی سید محمود و آقا سید احمد و آقا میر عبدالباقی صدیغ و حاجی محمد حسین نور
و آقا محمد تقی نواب خال حاجی و بیگم کوچک خانم خاله اش نیز فائز بایه ان شدند
و خانم مذکور سخنور و مقتدر باقامه حجج و بر همین بود مورد تعریضات و تعذبات
بسیار از اهالی گردیده عاقبت مهاجرت بآرستان کرده در آنجا وفات یافت و سپی
متدرجاً بواسطه عبور و مرور علماء اصحاب در شهر و توابع جمعی از طبقات مختلفه
مانند حاجی ملا عبدالباقی و ملا باقر جفری و غیر هما منجبت باین امر گشتند در
جمع بابیان قرار گرفتند و مخصوصاً سید بصیر هندی چنانکه ضمن شرح احوال
مینگاریم در قمصر و مازگان علم هدایت مرتفع نمود و حاجی سید ابراهیم پیشوای
قریه و آقا سید عبد الرحیم و عدد دیگر را مهدی ساخت و در شهر و معدورات تابعه
جمعی را متنبه و بیدار نمود و در جوشقان عدد بواسطه آقا محمد تقی نواب مذکور
فائز بایمان گشتند و کثرت و شهرت یافتند از آنجهه ملا محمد جعفر عالمی صاحب

تقریر و بیان بود و بامر فلاحین استغفار داشت و باقیامد حجت و برهن جدید معروف گشت نوبتی خدام بقعه امامزاده ویرا گرفتند نزد مقبره بدرختی بسته خوب بسیار زدند که تیری نماید و او نجات و استقامت ورزید و چون خلاص شد لاعلاج از وطن مهاجرت نمود دیگر مالرضا روضه خوان دیگر شیخ ابوالقاسم از اهل قریه هازگان بودند و نیز عمو باقر از جهت شدت تعرضات اهالی از جوشقان خارج شده پس از چندی ناچار برگشت و نیز در قریه و اوقان جمعی از علماء و غیرهم قبول این امر نمودند

و از جمله بابیان نامی کاشان آقا ابوالقاسم و آقا مهدی دو برادر سرداگر بودند که با عایه و آبرو در وطن میزیستند و با خانواده حاجی میرزا اجانی معاً بمحضری اعلی رسیده فائز بایمان گردیدند و اجتماع و مصاحبه و مشاوره بابیان بومی و واردین از اطراف بایکدیگر در خانه شان صورت می بست از اینرو بین اهالی بلد نام بابی شهرت یافتند و چون تعرض و تضییق با نصافه در سال ۱۲۶۵ قوت و شدت گرفت مردم کاشان بمقاومت و مدافعتشان برخاستند و خیر بحکمران دادند که حضرت قدوس و شیخ عظیم بکاشان وارد و در کاشانه ایشان اقامت نمودند پس غلامان حکومتی باتفاق جمعی از اشرار بخانهشان هجوم برده ایشانرا دستگیر و ضرب و تحقیر کردند و اموال و اثاثشانرا بیغما بردند و هر دو را با هیئت دلگدازی بتخت داروغه کشیدند و پاهایشانرا بفاکه بسته چندان باچوب و تازیانه زدند که از با تا کمر مجروح و خونین شدند و اجساد غرقه بخون را بردوش حملها گذاشته بدرب خانه هایشان برده انداختند و مدتی طویل بستری و در نجات معالجه بودند و عائله ستمدیده پرستاری کردند تا شفا یافتند و بنوع احتیاط و اختفاء در وطن بودند تا واقعه شهادت عظمی واقع شد و هر دو باتفاق بطهران شتافته اقامت گزیدند و چون فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸

برخواست آقامهدی بیچنگ غلامان و درخیمان ناصرالدین شاه افتاده او را بنوعی که
دربخش لاحق میآوریم هلاک نمودند و آقا ابوالقاسم محفوظ ماند

وما درضمن شرح اوضاع امغان احوال حاجی محمدرضای کاشانی الاصل
و دخترش آغا بیگوم و دامادش آقا میرزا مؤمن از مؤمنین شهر کاشان را
آوردیم .

و از مراکز مهمه بایه در این قسمت قصه نراق بود و ملا محمد جمفر در

حاجی معین الساعنه تبریزی حاجی محمدرضا بن حاجی محمددرحیم مخمل باف کاشی
نگاشته و کیفیت ایمانش را در ایام حج حضرت باب اعظم بنوعی که دربخش سابق
وهم درین بخش آوردیم نوشت و واقعه را بر او پس از عودت بایران در کاشان ثبت
نمود که خلاصه اش چنین است مردم کاشان باشاره ملاها و باتفاق غلامان حکومت
بمسکن حاجی ریخته او را بدارالحکومه کشیدند و پاهایش را بفلکه بسته چوب
وافر زدند پس او را عریان کرده روی و موی و اندامش را بگرد آلوده بردرازگوشی
وارونه نشانند و دم حمار را بدستش داده با ساز و آواز در کوچه و بازار کاشان
همی گردانند و انبوه تماشاگران طعن و لعن کرده سنگ و آبدهن انداختند و در آن
هنگامه بهمین پورکاوس از زردشتیان که در تجارتسرای حجره داشت برای تماشا
بیرون دویده حاجی را شناخت و چون مقام دیانت و نروت و عقل و درایتش را
میدانست بی تجسس برخاست و قبول این امر نمود و او اول کسی است از زردشتیان
که در اینطائفه داخل گشت ولی دیگران زردشتی مذکور را مهربان بهمین ازطائفه
معروف بریش بزی گفته اند که اکنون اخلاقی فیما بین احباب معروف اند و واقعه
مذکوره را در حق پدر حاجی علی رباضی مرحوم از شناخته گان اینطائفه حکایت
نموده اند

مؤلف

آنچه سابقاً در دست آمد از علامه شیخیه و صاحب فریحه شعر و قوه تالیف و تصنیف بود و در اقامت جناب باب‌الیناب بکاشان اصلاح و اقبال حاصل کرده متدرجاً ایمن آورده نوقمی بنامش در ایام سجن مانکو صدور یافت و جمعی از رجال و نسله قصبه را بسلك بایه در آورد و حاجی میرزا کمال الدین بن حاجی ملامهدی بن حاجی ملاحمد فاضل شهر نراقی از علمای قصبه مذکوره که شرح احوالش را در بخش ششم مینگاریم بواسطه او بابی شد و مائمه احوال و هآلش را در بخش ششم مینگاریم و بالجمله هنگام واقعه شهادت عظمی و بعد آن در کاشان و توابعش جمعی از اینطائفه می‌زیستند و از آن‌عهده برخی شهرت و عظمتی بسزا یافتند

کرمان ارض الکاف و الراء و حاجی محمد کریم خان مقتدای معروف شیخیه در آن بند بسال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی مینمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی و صاحب مال و مکننت و تعلق تام بعقیده شیعت و نیز محب شیخ احسانی بود و بنام مدرسه در کرمان باعضافات و اذواق از انبیه خیریه اوست و فرزند مهتر مذکور خود را بتحصیل علوم رسوم و مالائی گماشت چنانکه در عنفوان جوانی تحصیلات ازبیه اش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی بکرمان شتافته در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده سنی چند اقبالی نمود و سفری نیز بمکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته بکرمان برگشت و بساطت درس و وعظ و امامت جماعت برقرار داشته نشر عقیدت نمود و باوی مراسله و مرابطه ممتد داشت و باعظمت نسب و وفرت مال و علم و کثرت برادر و خواهر و خویشان غنی حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد و در آنجا گهی در قریه لنگر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و

قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعه دین خواند
و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باو گرویدند
و صاحب ریاست خطیره علمیه و دینیه گردید و با اجتماع هرگونه اسباب سروری
و مهتری خصوصاً تهرب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت
صاحب نفوذ و قدرت تامه شد و نسب و زندگانش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز
شئون مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلحاء و عباد و زهاد اصحاب
شیخ و سید ناپسند مینمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنانکه در صورت
اجازت اجتهاد بوی چنین نکاشت و یجنب مواضع الزلل و بعمل بالاحتیاط ما
امکن و یفتی بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السر و العلن و یجعل
اولیاه و خلفائه علیهم السلام نصب عینیه فی کل ما یظهر و ینکمن و لا یخرج عما
نطقت به اخبارهم و شهدت به آثارهم و لا یفترق عن الجماعة و یتلقى الامر بالسمع
و الطاعة و لا یقول علی الاحتمالات البعیده و لا الاراء المستحسنه و القیاسات المظنونه
و التخریجات العقلیه الغیر الموزونه فلن هذا المقام مقام خطر و خطب جسیم و امر
عظیم فلیواظب و فقه الله بالاعمال المستحبات و تلاوة القرآن و طول المناجات و لا
یفر بزخارف الدنیا و لا باجتماع الناس من اهل الهوی فانهم اتباع کل ناعق یمیلون
مع کل ریح یوم لك و یوم علیك و تأدب بآداب المخلصین و اقتف آثار الاممه
الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین و نیز در ضمن جوابیکه بسؤال وی از رکن رابع
نوشت و پس از عودت بکربلا بموالی خود راجع گشت چنین مسطور است
هنگامی است که از مشهد مقدس کاظمین علیهما السلام اراده تشریف بخدمت ائمه
سامره علیهم السلام دارم با قلبی بغایت مشوش و چون جناب مخدومی حاجی محمدعلی
خود لسن اند صلاح و کتابی ناطق فاحضر السئوال و استخبر الحال فانه ینسک

عن الجزئی والکلی والمجمل والمفصل و الظاهر والباطن الا ما استجن فی الصلوة
ولم ابرزه من نواتق الدهور الامر عظیم والخطب جیم والخطر جلیل یا ایها اللذین
آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون تعلمونوا علی البر والتقوی
ولا تنسوا الفضل بینکم ولكن الاعتماد علی الله والثقة بالله ولا تجزعوا عند النوائب
ولا لتواتر المصائب فان الله سبحانه قد جعل ظهور تشید هذا الرکن الاعظم الفی
هو الرابع من الارکان والمتمم للبنيان باسبابه نحن و له الحمد منها ولكن السلوك
كما ادب سبحانه نبيه ص ۴ عند ظهور الرکن الاول من صبره وتحمله شدة المعن
والابتلاء الی ان نزلت هذه الایة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی بصیرهم
تقدير وعند ظهور الرکن الثاني والثالث منها صبر امیر المؤمنین ۴ واستیلاء المتغلبین
ومشید هذا الرکن ایضاً یحتاج الی ذالمک السلوك والادب فشر عن ساق الجدوع
علی النواجذ واصبر علی ما اصابک ان ذالمک من عزم الامور و جمیع اصحاب و
احباب و اتباع خود را سلام برسانید خاصه نور چشم مکرم محمد رحیم خلب
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وما کیفیت سلوک خان را با حضرت قدوس
مقدس در بخش دوم تفصیل داده صورت توقیع مبارک حضرت باب را خطاباً الیه
نبت نمودیم آورده اند که جناب مقدس حامل دو توقیع منیع برای دو تن ارشد
علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا
احمد پس از ملاحظه توقیع رفیع اسلوب ادب وحسن اخلاق و نیز طریق جناب
احتیاط را پیش گرفته گفت علمای برتر از من در عراق عرب موجودند و من از ایشان
تبعیت دارم آنچه رأی و فتوی دهند اطاعت مینمایم ولی حاجی محمد کریم خان
بغایت حسد وعدوان برخاست و بتعرض و مقاومت پرداخت و صدعات و اذیت
بر اصحاب و احباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملا کاظم بن است

بنا است که از طبقه علماء شیخیه و تبعه خان بود و زیارت توقیع حضرت ذکر الله
الاعظم و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان با مریدین آورد

حاجی محمد کریم خان زاده از چهل برادر و خواهر و در بیست الهی سیصد برادرزاده
و خواهرزاده داشت و همه از ملاکین معظم و متمولین مکرم بودند چندانکه اهل
کرمان در محضرشان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی نشستند و هر یک در سالی از ده
الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند و همه در رکابش پیاده و در حضورش
ایستاده بودند و در سال از دو بیست الهی سیصد هزار تومان خمس و زکوة باو میدادند
و پدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت و در مجالس روضه خوانی که سالی یکبار
ایام معدود در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانان
بمنبر میرفت و صد و پنجاه قلیان سرطالا از قهوه خانه اش بیرون می آمد و پیشخدمتها
باقمه های مطلا همگی ساده رو و کلاً برادرزاده و خواهرزاده اش بودند و حاجی
علی نام ارباب در کرمان صد هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت
و آقامهدی نام فلسنجانی سالی دو بار ویرا باز یزاده از صد نفر اخوان و اصحاب و
خدامش بمشهد رضا دعوت و ضیافت میکرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان
مصارف سفر میشد و سالی پنج شش هزار تومان خمس و زکوة باو میداد و خان
دردو مسئله فقیه با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل بمجرد ملاقات
نجس ملام که اوصاف ثلثه اش تغییر نیابد منجس نمیشود بلکه طاهر و مطهر
است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز میباشد و هرگز بی سلخ نیست ولی
بلاخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح
ببطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره نمود

خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا حیدر علی امینی

و در مسجد علی العنبر با حضور خان زبان بمدح و ثنای این امر گشود و اقامه دلیل و برهان بر حقیقت نمود لذا در همان روز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم خان ویرا باچوب کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش نگذشت که ملا کاظم ازین جهان فنا رخت به عالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان باذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش بنام فطره السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیره وارد و ایراد و طعن و سخره نسبت به حضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته و عده داد که توقیع منبع سابق الذکر را در هاشم کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت نماید لکن بوعده وفا نکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همینکه پی بمقاصد مکتونه اش برده بنای تحضیر گذاشت و او احتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم ولی نزد خواص و محارم خود را رکن رابع میخواند و بایه او را رجعت سفیانی گفتند و در صف اول از حروف نفی شمر دند آورده اند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمومین نماز ظهر را بجماعت خواند و در محراب نشسته مشغول باوراد و منتظر وقت اداء صلوٰة عصر بود در آن اثنا جوانی که در حوزه درسش حاضر شده تلمذ مینمود بمنبر بر آمده رؤیای عجیب و مکاشفه غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینکه خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود ماثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است پس حاضرین بیدرنگ جوان را از منبر پائین کشیدند و چندان زدند که مدتی در بستر رنجور و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی محمد کریم خان تا سال ۱۲۸۸ هـ ق در کرمان بحال مذکور باقی بود و در آن سال زیارت مشاهد متبر که عراق عرب رهسپار بسوی بندر عباس گشت و در منزل چهار

مسمی بهرود در روز بیست و دوم شعبان به مرض اسهال در گذشت و لاجرم جسدها
عائله و همراهان بقریه لنگر باز گردانده با امانت گذاردند و پس از تقریب دو سال
بکربلا برده دفن نمودند و او کثیر التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع
علوم رسوم متداوله و مباحث دینی نوشت و پیروانش برای ضبط تاریخ وفاتش
جملة هو الحی الذی لایموت را برگزیدند و باینه جمله خسوف السفیانی بالیداء
محققاً را انتخاب نمودند و تنمة از احوال او و خاندانش را در بخش ششم
می نگاریم .

واز خاندان شهر بابی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت
خاندان ملا محمد جعفر میباشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود و چون ذوق
پسر را در تحصیل علوم دانست ویرا به مدرسه سپرد تا در جوانی بسلك ملایان بلد
در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلات عامیه در عراق عرب
فارغ شده با اجازه مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی بوطن ورود نه و در جمع تلامذه اش
داخل شده متدرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و پسر و پدر هر دو شیخی
شدند و چون خبر وفات سید بکرمان رسید بیقرار و آرام بصدد تجسس از رکن رابع
عصر افتاد و از استاد شفاهاً و کتباً سئوالات متتالیه نمود و خان با اشاره و تلویح خود را
نشان داد و آخوندرا صفای عقیدت و ایمان حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت
فیما بینت ان گردید و ملا محمد جعفر را در خفا تهدید همی کردند و عاقبت بر این داشتند
که در مجمع عموم بمنبر بر آمده از خان ستایش کرده اظهار عقیدت بناو نمود
واز خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکوره آگاه شده روی دل از
خان بر گرداند تا آنکه ندای حضرت باب از کرانه شیراز بر آمد و ملا محمد جعفر
برای رؤیاهائی که مشاهده کرد و قرآنی که داشت متمایل گردید و با ملا صادق

مقدس خراسانی که برای تبلیغ وارد کرمان شد مصاحبه کرده داخل طائفه بلوچ
گشت و همینکه خان بر خیال و احوالش واقف شده بنای تعرض گذاشت. چندین
ببخانه خویش منزوی گردیده دست از مسجد و تدریس کشید و بالاخره بحاجی سید
جواد امام جمعه و حاجی آقا احمد مجتهد متنفذ بلد ملتجی شد و بحمايت ایشان از
خانه بیرون آمده بامامت جماعت و تدریس مشغول گردید و ایامی محفوظ از تعرضت
بزیست ولی پس از چندی هنگامی که خان بابا خان حکومت کرمان یافت خان
بنام بابت شکایت و سعایت نمود تا آخوند را تقریباً يك ماه بحبس انداخت و
بالاخره حاجی سید جواد مذکور شفاعت کرده مستخلص ساخت و نوبتی دیگر نیز
در ایام حکمرانی وکیل الملک ثانی ویرا مجبور بمهاجرت از کرمان نمودند لاجرم
بمشهد رفته چندی اقامت جست آنگاه مراجعت بوطن نمود و بالجمله ملا جعفر
از علماء بیان و موجب نشر این امر در کرمان گردید ولی با اعظام اصحاب ملاقات
و معاشرت نکرده در هیچیک از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بایده داخل نشد
و در ظاهر مقام ملائی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت
و شعری از توقیعات علیا که در جواب عریضه وی از قلم اعلی نازل شده این است
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي استنطق حرف الكاف من نفسه بنفسه الي
نفسه قبل ما اقصت بكتابه باذن الله ثم جعله في مقام الامر بما قبلت نفسه ليعجز بها
آيات الالهوت عن نعمات الناسوت وتعلن بها بالآيات قصبة الراجمة في اجمة الجبروت
والورقة الطيبة من الشجرة الثالثة في اجمة الملك و الملكوت فسبحانه جل اعظم
قدرته و اکرم حجته الي قوله وانك لتعلم نزل الي كتاب من الذي انت اعلم به
وان هذه صوزة كتابه الذي نزله بعلم و كتاب حفيظ بسم الله الرحمن الرحيم
عليك يا باب الله المبلى به الناس من اتاه فقد نجى ومن تخلف عنه فقد هلك

قد اثبتك ياسيدي وهولاي مقرأ بالتحقير متدعياً بالتقصير لكن لاجباً لديك معتمداً
عليك راجياً منك سائلاً من جنابك ان تشفع لي عند الله لان يجعلني من العارفين
بحقك ثم الفائزين بكراماتك وان يجنبني من كل عمل او قول او فعل يباعدني منك
وان يحببني الي كل عمل او قول او فعل يقربني منك و ان يمنعني من كل عمل او قول
او فعل يكون مني اخاف ضرر عاقبته و اخاف هتك اياي عليه حمدار ان تصرف
وجهك الكريم عني فاستوجب به نقصاً من حظ لي عندك يا رؤف بارحيم ياسيدي
يا هولاي اسئلك ان لا تحرمني من نظرة من نظاراتك و انك ولا تردني عن بابك
فاني وان لم استحق شيئاً من ذلك الا انك من اهل الجود والكرم والعفو ياسيدي
اسئلك بحقك و قدسك ان تجعل اوقاتي في الليل والنهار بذكرك معمودة وبخدمتك
موصولة واعمالك عندك مقبولة حتى تكون اعمالى واورادى كلها ورداً واحداً وحالى
فى خدمتك سرمداً اسئلك ياسيدي ان ترحمنى لئلا اكون نسياً منسياً عندك معترضاً
لسخطك ثم انى ارجو كراماتك من ارسال الصحائف و غيرهه ولا تقطع بفضلك
رجائى يا املى و مناهى وافعل بى ما انت اهله ولا تفعل بى ما انا اهله حرره العبد
الآثم الجانى محمد جعفر بن محمد الكرماني والسلام تلى هو اليكم جميعاً ورحمة الله
وبركاته فبا ايها السائل الدقيق قد اشرق برق من شطر المشرق الى قوله و انت
اردت مسلك الظاهر فى حامل ذلك الركن اللامع قد ثبت بالاجماع المحقق عند
هذه الفئة الا يقدر ان يكون حامله الا ذرية رسول الله كما صرح بذلك كاظم و
احمد من قبله و شرط الا يكون فى ظاهر جسده عيب يتفر منه القلوب وله قوة
وحياة وهيبة ووقار واسماء حسنى وصفات عليا و آثار علم و تقوى وآيات عند كبرى
حيث يعلم كل ذلك رجال الاعراف بنور الفؤاد و لما علم الله ان الشيطان يوسوس
فى صدور اوليائه بالقيام على مقام امنائه قد اعطاني الله ما لم يؤت احداً من قبل منه

كتاب العدل الذي فصلت في آيات محكمات و منه صحف المناجات
ومنه شئون العلمية وآيات الخطبية التي لا يسبقها احمد ولا كاظم صلوات الله عليهما
انظر الى ما نزلنا في شرح سورة الكوثر فانه لكتاب لم يعدل حرفاً منها كل كتب
الاولين والى ما انا نزلته في شرح البقرة للضعفاء من المؤمنين و انه فيه قد اثبت
بآيات القرآن و اخبار آل الله اهل العيان ذكر هذا الامر حيث قد ذكرت خطبة
عن علي عليه السلام في حكم صاحب هذا الامر البديع الذي يفصل بين الكل بامره
ولا يعجزه بالحق شيء في السموات ولا في الارض و انه لعلي حكيم وان سمعت انه
كتب للجسد المعجل الذي هو خوارج بعض حرف فوزبك اني طليت منه اثنيان حديث
وحده وانه لم يأت وبعد ذلك حمل سخط الله و بآء بغضب من الله و له عذاب اليم
انظر الى ابطال تلك الفتن ثم دؤباتهم الذين لم ياتفتوا باحد من الكلمين فكيف آمنوا
وصدقوا و بلغوا وقاموا على الصراط كمثل جبل المحيط لا يجر كهم العواصف ولا
يوثر فيهم آيات القواصف وانهم حملة الدين وحفاظ العلم ولولا هم لم ينزل الله آية
من الكتاب ولا يجر من قلبي حرف رزقي الله لقاتهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر
ومنه شئون التقيه و صفات القدسية التي لم تقدر ان تدرك شيئاً منها الا من بعد ان
ترى كانه هو نار في حين عنصر الماء وهواء في حين عنصر التراب فسبحان الله فوجده
رب السموات والارض عما يصفون فيا ايها البصير صف نظرك و الطف بصرك ان الله
قد اظهر هذا الامر من مقام لم يخطر بقلب احد وكان امياً الى قوله فسبحان الله من
علماء الاسلام لقد وقعوا انفسهم في مبلغ من الجهل ما بلغ فرعون من قبل ولا
اعراب الجاهلية لان فرعون لما اراد ان ينكر حجة الرب اتى بشيء من السحر وان
اعراب الجاهلية ينشئون قصائد و يظهرونها حول البيت و ان العلماء ترى شأنهم و
مبلغ علمهم فلما عجزوا عن كل الجهات ليفتروا ويقولون ان تلك الايات مسطرت

بقواعد التوم ولا بينها ربط بمثل الربط المعلوم فتأهيم الله كأنهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا في الفرقان من قبل و كلهم هانوا و دخلوا نار جهنم وليس اليوم لهم من شفيع ابداً قل ان ذلة الدنيا لاحسن من عذاب الاخرة لانه يبقى و ذلك يقنى رب فاحكم بين الكل بالقسط و قرب ايام لقاءك فان الناس عادوني بظن السوء و انا ذا عدو لا عدائك كلهم و بريئ منهم كاني اردت مقامهم فوالذي نفسي بيده كل ملك الدنيا لو سخر الله لي لم يعدل بحرف من تلك الايات ولا كلمة تسييح في تلقاء الجلال وليس لدى اعلى مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميتة و اعرفوا يا ايها الناس حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها فانصروا امر الله بانفسكم و اموالكم و وقروه و عززوه و لا تحرموا نصيبكم في الحيوۃ الدنيا فاني اذا شاء الله لا صعده اليه هنالك اتم نقولون يا حصرة على ما فرطنا في جنب الله و لا ينفعكم اليوم حكم و اتم اذا فتم لالي الله تحشرون فيا ايها السائل ان كنت من اصحاب العدل حق عليك ان يكون عندك كتاب العدل ثم شرح الكوثر ثم الالفين باحسن خط و صنع و لا آذن لاحد غير صنع الحسن فيه والله يعلم كل ما كان الناس يعملون و يس از شهادت عظمى سالياني بنوع مذکور در شهر کرمان زیست و تنمة احوالش در بخش ششم می آید .

و در کرمانشاه جمعی از بایان میزیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معاریف آنجمیع میرزا عبدالله شاعر غوغا تخلص بود که در زمرة عرفا و در اویش قرار گرفته اشعار نیک میسرود دیگر کریم خان بهجت مذکور و آقا غلامحسین شوشتری

مازندران ارض المیم حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و زارع و ساکن در محله آق رود منتهی الیه شهر بارفروش مازندران

بود و تولدش در خانه مذکور طبق روایت نبیل زرنندی بسال ۱۲۳۱ هـ قی واقع شد و در صغر سنش مادر وفات یافت و پدرش زنی دیگر گرفت و در همان سنین شدت دُکاء و فرط عبادت و تقوی و توغل در افکار عالم بالا جلوه کرد و در بار فروش و ساری تحصیل مقدماتی پرداخت و هنگامیکه از وطن خارج شد دوازده سال داشت و در هیجده سالگی برای تکمیل تحصیل بکربلا بوده نزد حاجی سید کاظم رشتی چهار سال تلمذ نمود آورده اند که در محضر درس سید همیشه از تمامها محظوب متأخر می نشست چه که دیگران اسن و اعلم از وی بودند و پس از ختم درس مقدم از کل برخاسته خارج میشد و سید در وصف او مکرراً چنین گفت در این مجلس نویسی حاضرند که بعد از کل می نشینند و قبل از کل بر میخیزند و با هیچ یک نمی آمیزند و مقامشان عندالله بقدری عظیم است که من لایق خدمت کفش گذاردن بر ایشان نیستم و در آن سنین قلیل به پرتو علم و کمال حقیقی منور شده بر آنلر و اسرار شیخ و سید احاطه یافته ایشانرا مقدمه و مبشر طلوع فجر حقیقت شناخت و مهبسای درك ظهور موعود شده در مسجد کوفه بارها اعتکاف کرده عبادت و ریاضت ها پایان برد آنگاه عودت بوطن نموده اقامت گزید و بقدرس و تقوی و مقامات مضویه و معارف الهیه و سنوحت غیبیه شناخته شد و جمعی نسبت باو صفاء ارادت و حسن عقیدت یافتند و بقرب طلوع یوم موعود خبر میداد و حاجی ملا محمد شریعتمدار که عنقریب بیان احوالش میپردازیم اظهار اعتماد و اعتقاد و تجلیل و تعجیل نسبت باو بار نموده در مجالس و محافل ویرا مقدم میداشت و این موجب حسادت و عنادوت با علماء و مجتهدین خصوصاً ملا سعید معروف بسیدالعلما گردید آورده اند که در شهر شور اوایه و رودش بوطن شخصی از مقدسین و متمولین مجلس ضیائی بااست و سعید را که مجتهد محلات حیدریه بلد و شریعتمدار را که مقتدی است

با آنحضرت بدعوت خواست و نخست ملا سعید وارد شده بر صدر قرار گرفت و
میزبان از وی تفسیر آیه از قرآن پرسید و او بیانی کرد که مطبوع واقع نشد آنگاه
شریعتمدار آمده بنشست و میزبان همان پرسش از او نمود و حاجی تفسیری بیان
داشت که موجب سکون خاطر گشت و معذرت بدو گفت که چون ایشان ورود
کنند از بیان آیه پرس تا ماهمه از مطالبشان استفاده نمائیم و ملا سعید از استماع
این سخن بر آشفتن گفت چرا توهین مینمائید آیا باینهمه طول مدت تحصیل جائز
است از جوان قلیلالتحصیل طلب علم کنیم و در همان اثناء حضرت رسیده حسب
المعمول از میزبان اجازه خواسته تجدید وضو کرده بمجلس درآمدند و در جواب
از سؤال مذکور بحر بیانشان چنان متموج گشت که همه را مستغرق ساخت و
ملا سعید را آتش عناد بجوش آمد و چون موقع تناول غذا شد و مستخدم آفتابه
ولکن بحضور آورد و ایشان بیاس احترام نزد شریعتمدار گذاشتند و او ادب کرده
نزد ملا سعید داد ملا سعید بقصد توهین و تحقیر با بانگ بلند مستخدم خود را
طلبید تا آفتابه لکن آورده دستش را پشت و پس از صرف غذا میزبان مبلغی مسکوک
قره حاضر ساخته عرض کرد که برای پدرم صوم و صلوة بجای آرید قبول نکرده
فرمودند من چنین عملی نمیکنم و بشریعتمدار عرضه داشتند و او بملا سعید داد که
در دستمال ریخته باخود برد و ملا سعید بدانگونه مکرراً از آنحضرت نزد شریعتمدار
سخن گفت و او که حکیم و علیم و عاری از اوهام قدیم بود بسخنانش التفات و اعتنا
نمیکرد و صورت بعضی از مرقومات احتجاجیه که در چنین احوال بملا سعید نوشتند
هی منه بسمه الذی لا اله الا هو العلی العظیم الحمد لله الذی قد خلق لحفظ دینه
فی عوالم الفی و الاشهاد محمداً و آله نمره جوهریات الانوجاد فجعلهم قائمین مقامه
فی الادله اذ کان لا تدركه الابصار ولا یصعد الی فناءه ادنی جواهر الافکار ولا ینال

الى قدس ساحته اعلى بواطن خفيات الاسرار والانوار اذ لا اله الا هو وهو العزيز القديم
فهو الله سبحانه قد نزههم عن ارجاس الاشارات وقدسهم عن القرب الى السكون في
طمطم الحجابات والقفالات اذ هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون
فسبحان جاعلهم عن وصف حقائق اللاهوت و الاقتران بطلعات الهويات بما في
سما احديات الجبروت وما به القدس في ذروات قدوسيات الملك و الملكوت فله
الحمد الالامعة بسر الانقطاع وله الشكر الساطعة بما قد من علينا من سرائر الامتناع
وله محو الموهومات بما قد ترشح من رشحات سر الاختراع وهو الكاشف لكل ضر
الواح الموجودة بالالام الظاهرة من طلعات الحجابات من الانقطاع فلا اله الا هو
وهو العلى العظيم ثم المذكور في ساحة قدس الموجود مما به العروج الى مقامات
الصعود و تلاءم لمعان الانوار على اغصان شجرة الكافور في الشهود و تشعشع نور
شمس الهداية على اجسام الطلبة في الصعود اذ لا اله الا هو وهو العلى الحكيم وبعد
الاشارات الى ساحة قدس انوار البدايات هو ان المقصود الى اطلاع الاخبار لدى
جنابكم جناب العالم الرفيع ذى الحسب الشامخ المنيع وذى الفضل الباذخ الجميع و
ذى الفطرة العالية والرتبة السامية انى وان كنت من اهل ذلك البلد الا انى قد ربيت
في الارض المقدسة ونشوت في تلك التربة الزكية و بلغت ما من على ربي في تلك
العتبة العلية روحى وروح من فى ملكوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها
والجنة المحتجبة بحجابها و لما ان الله سبحانه قد ارادلى الرجوع الى بلدتى هذه
قد اطعت امره حتى قد وردت عليها و الى الان من يوم الورود يقرب بثمانية اشهر
قد جلست بيتى وحيداً وان كان يجب لمثلنى ان اتشرف الى ساحة قدسكم كثيراً
وازورككم فى كل وجه وشأن جديداً الا ان الامر لما كان ازمته بيد الله العلى جميعاً
ما جرى القدر بذلك وما جرت الاسباب لذلك مع انى كثيراً شائق الى زيارتكم

ومشتاق لرؤیتکم ولكن فی ملاء عن الناس لاحتلال الحواس و کثرة المشاغل مع
الناس لا يتحصل ذلك فان اراد جنابك السامي ذلك فای زمان اراد انشرف بزیارتکم
ولستفیض بساحة قدسکم لعل الله يحدث امرأ ما يريد للقلب السليم السديد فانه
بکلمشی قدیر و شهید و لایکون فی ذلك رقیبا و الحمد لله الذی لاله الا هو رب العالمین
ایضاً هو الله الذی لاله الا هو العلی العظیم حمد خداوندی است که خلق کرد
عجائب از مخلوقات را و برگزید در میان آنها نوع انسانی و گردانید قلب او را
مکمن معارف و مخزن علوم خود تا آنکه در میان آنها برگزیدانیه را و فرار فرمود
آنها را از صفوة آن و بعد از آن برگزید از انبیا محمد و اهل بیت اظهارش را
صلوات الله و سلامه علیهم پس ختم کرد بان بزرگوار جوامع مراتب قدسیه را و
تمام مراتب انسیه را و گردانید ایشانرا محل انوار طلعت حضرت خود و بایشان
مزین فرمود عوالم قدسیه و شهودییه را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در
نزد هر کس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه
در نزد اهل عالم است رشحة از طمغ از اقل از سم الابرة از فضل نورشان است
فصلی الله علیهم و علی من اتبعهم بما قد احاط علم الله انه بکلمشی محیط و چونکه
خداوند عالم مقرر فرمود از برای ایشان سلام الله علیهم ارتحال و احتجاب از این دار
قانی را لاجل عدم تحمل ناس بجهت کمی فهم و ادراک که هر گاه در این دار همیشه
میبود گمانهایی که خداوند و اولیاء او از آن بیزار بودند می نمودند پس لاجرم
حتم گردیده تشریف فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شمس قدسیه
و غائب شدن آن انوار غیبیه ازین حوض خسیس و چونکه چنین لایب و حتم
گردیده بوده است با آنکه لایب بود است از خلیفه از جناب خداوند عالم جل ذکره
اینکه در میان خلق همیشه باشد ظاهر و الاعتب میبود بعث آنها و انزال کتب

و این برخداوند لازم بوده است نه بر خلق لهذا خداوند عالم در وقت انتقال فرمودن خاتم انبیا سلام الله عليه و على اهل بيته بر لسان مبارکش جاری فرموده و امر فرمود او را باینکه بجمیع امت بشنواند باینکه انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن يفترقا حتى يروا على الحوض پس آن بزرگوار اکمل تمام دین نمود و اعلاء این امر عظیم فرمود تا آنکه جمیع امت اینرا شنیدند و یقین بر مراد نمودند و خداوند عالم هم تصدیقاً لنبیه صلی الله علیه و آله در کتاب نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً پس بعد از این حجت و اضحة و برهان ساطع و دلیل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر طایفی و مفسدی مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل اقل من ذر القطمیر من النقییر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آنکه زمان مقتضی آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان عجل الله فرجه باشد غیبت فرمایند بجهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار بعضی از آنها پس آن بزرگوار بسنت جد بزرگوار خود در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب الله و احادیثشان و کسانی که آیند و را بفهمند متصفاً بقوله علیه السلام من روى حدیثنا آنها را حجت از جانب خود قرار فرمود همچنانکه فرمود هم حجتی علیکم و انا حجة الله و حکم ایشانرا حکم خود و رد ایشانرا رد بر او و رد بر او را رد بر خدا و آن بمنزله شرك بخداوند و آن در جهنم است و خداوند عالم جل ذکره تصدیقاً لولیه فرموده و جعلنا بینهم و بین القرى اثمی بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیلی و ایاماً آمین پس حمد مر خداوندی را که دین را محکم و متین کرده بنحویکه بتوانند آنها نمودن بالله در خاطر سلن خیال فساد باشد بقدر ذره رخنه کنند **قله العینا کمل**

الحمد واحسنه فله الحمد اجمل الحمد وافضله فله الحمد اذكى الحمد واحبه فله
الحمد اشرف الحمد واشعشه فله الحمد حمداً يتصاعد الى مقاعد قدسه صعوداً و
يتنزل الى ساحه قدوسينه نزولاً ويملاء كل السموات والارض شهوداً بما قد فضلتنا
وكرمنا على اكثر عبادهم واتقن انما ديناً مبیناً وشرع لنا شریعة لائحه و اسس لنا
سیلاباً واضعاً و منهم جاسعاً فلاله الالهو وهو العزيز الحكيم پس بعد از ذکر آنچه خداوند
خواستنه ذکر انرا مذکور میشود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفتختم سلمه الله
وابتغاه و جعل آخر امره خيراً من دنياه و بلغه الى ما يحبه من مراتب رضاه و اخذنه
باسباب عنايته الى ما هو هواه و احفظه عن الاشارات و الميل الى ما هو خلاف رضاه
اینکه معلوم است که مردم جميعاً تابع هوای نفس نیستند و همچنین همه شان خداوند را
طالب نه لاجل آنکه لو خالص الحق عن الباطل لم يخف على ذي حجبى ولو خالص
الباطل عن الحق لم يتبعه احد ولكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف
فيمزجان فهناك استواء الشيطان على اوليائه و نجى الذين سبقتم لهم من الله الحسنی
همچنانکه امیر المؤمنین روحی له الفداء فرموده است پس بر هر کسی لازم است که
میان خود و خداوند خود باتمام انصاف و متانت عقل و فکر نظر کند در امری که
اورا مرتکب میشود اقل در امور دین تا آنکه نعوذ بالله و استعجیر من سخطه
نه اینکه مرتکب شود امری که آخر آن بخسرا ن و ندامت و حسرت باشد از برای
وی در آخرت پس لابد است تا یقین نکرده شخص آنچه را که میخواهد بلکه
مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آنکه سبب هلاک نفس خود نگردد
در آخرت و سایر مردم را ممن تبعه پس هر کسی که امری ادعا کند و بر طبق آن
بینه از کتاب الله از آیات محکم آن داشته باشد و از اخبار همچنین پس حق خواهد
بود و این قوی خواهد بود در نزد عقلا و اهل دیانت و هر که نعوذ بالله چیزی ادعا

کند که دلیل قاطعی از کتاب الله و از احادیث محکمه نداشته باشد باطل و ضعیف خواهد بود در نزد اینگروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفی نیست لکن ذکر کردن منقطع الی آل الله آنها را بجهت تذکار است و از وقتی که این منقطع بسوی آل الله سلام الله علیهم وارد این ارض شد تا حال را بهیچ نحو تصرفی در امورات احدی نکرده ام نه از امورات دنیا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول بقرائت کتاب الله و تمسک بحبل آل الله میباشم و لکن بعضی از اشخاصی که جناب سامی آنها را بهتر میشناسند لاجل اینکه مدتی است که در اینجا تشریف دارند و لکن این منقطع الی آل الله تازه وارد بر اهل این بلد شدم بعضی از حرکات ناشایسته میکنند همچنانکه مراراً بسمع شریف البته رسیده است و باوجود تشریف داشتن مثل جناب سامی بعید است که توانند بعضی از اراذل ناس بعضی حرکات خلاف کنند و جناب مستطاب البته بابشان شنواییده که امر خلی از این دو قسم نیست یا این حرکات بجهت امر دنیا است ترسیدن از دنیایشان پس جناب سامی خود ضمانت فرموده که بقدر سم ابره در دنیایشان دخل و تصرف احدی نکرده تا خوفشان تبدل باطمینان گردید و اگر چنانچه بجهت امری از امورات دین است پس آنها محکم و متقن است و مکرر در مجالس عدیده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جوابهای شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از برایشان باقی نمانده همچنانکه بسمع شریف البته رسیده است و شکی نیست که اگر چنانچه نعوذ بالله حرفی در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و باوجود بودن سرکار کسیکه او را حظی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عربیست حرکات خلاف کردن جسارت عظیمی است از ایشان و تواند کسی بقدر سم ابره خلاف کرد هر آنچه را حدیث و کتاب ناطق است و با...

خداوند شاهد بر سرائر همه و مطلع است که این منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم نیامد در این بلد الا بجهت چند نفر از اقربائی که فقرا و بی بضاعت اند و مکرر نوشته بودند التماس بسیار با جزع و تضرع کردند بجهت آمدن و خود نمیتوانستند آمد لهذا این منقطع الی آل الله سلام الله عليهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد شدم و الا از وقتی که بسن دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن بآن ارض اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق قدا للجسد المدفون فیها کردم تا حال را که سبزه سال است هرگز اراده مراجعت نداشتم و در مراجعت بمجرد ورود درین ارض بوم نسانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم تا حال را با آنکه در که سال ذلت و کوچکی بایشان رفتار مینمودم من دون طمع آنچه در نزد ایشان است از دنیاه مزخرفه یا آخرت ایشان بلکه خودشان حاضرند و خواهشهای بسیاری کردند و این منقطع الی آل الله قبول نکردم و بعضی اقترافها و نسبتها میدهند نمیدانم که مقصودشان چیست آیا مردن از برای ایشان نیست آیا چه داعی شده است ایشانرا بر این امورات یا آنکه این بلد را بلد اسلام نمی دانند یا آنکه گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل و اگذاشته و آنرا محکم و متقن نفرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ایشان سؤال کرده در آنچه میگویند توانند دروغ گفت و قسم بایشان داده که چه چیز باعث این نحو از اقترافها گردیده و چرا باعث فساد میشوید و چرا بجهت بعضی از امورات دنیا این متمسک بحبل آل الله را اذیت میکنید اگر چه مرا مقامی نیست لکن کمتر از حیثان بنی اسرائیل نیستم در نزد اجداد خودم سلام الله عليهم مرا مثل خودشان حساب کرده اند و در صدد اذیتش بر آمده اند و الله من هرگز مثل ایشان نبوده و نیستم بلکه جوانی هستم منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم و نمیدانم

كسيرا ملجأ وپناه الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم بآنچه را قرآن و احاديث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تائيد و محكم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقيد و بجمع آنچه حضرت رسول صلي الله عليه و آو رده است و ائمه سلام الله عليهم بيان فرموده اند و نه ادعای امری کردم و نه فتوی بمسئله دادم و نه دخل و تصرف در امری از امورات کرده ام بلکه پیش گرفتیم مسلك سيد سجاد سلام الله عليه را و بهمین طور خواهیم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند ذلك سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله في بعض من الحرف تبديلا ولن تجد لسنة الله في بعض من القول تحويلا و اگر چنانچه حرکتهاي ایشان سببش ايندو امر نيست بلکه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشه خانه خود نشسته و مشغول بسنت اجداد خود گشته و غرض از ارسال اين نوشته و نوشته سابق آن بود كه جناب سامي سلمه الله و ابقاه مطلع باشند و الصلوة والسلام على امتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالا تقطاع اليهم و الحمد لله رب العالمين و ايضا بسمه الذي لا اله الا هو الحمد لله الذي قد شرفنا بمتابعة اوليائه و اختصاصنا من دون العالمين بالتمسك بحول اصفياه و نور قلوبنا باشراقات الانوار من القاتمين في مقامه و المع في كل وجه على صدورنا بتلاؤ انوار ضيائه فعرفنا مواقع امره و اوضح لنا سبل شرايع دينه و كشف عن اعيننا غطاء الجهالة و الظلمة بشمع نور بقيته صلوات الله و سلامه عليه و عجل الله في فرجه ثم في فرجنا هداية على كلشي، تقدير و الحمد لله الذي قد جعل قلوب الاعداء في الاكنه لتلايهمون شيئا من الامر و كانوا في قعر الجحيم مكنونا و قد ضرب على آذانهم و قرأ من الصبية و الجهالة ليكونوا في نار الطغيان و الضلالة محروقا ثم الصلوة من طلعة حضرت الفات على سيدنا و نبينا رسول الله صلي الله عليه و آله ثم الصلوة المباركة الطيبة في ركعة

علی سیدی و امامی و جدی امیرالمؤمنین روحی و روح العالمین فداء ثم الصلوة
الوصلیة والنور الصمدیة علی الصدیقة الطاهرة وعلی ابنائها مادام الملك لله والله یورثها
من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین پس از حمد و صلوات بر سادات کرام سلام الله
علیهم مذکور میشود نزد سرور مکرم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاه
اینکه نوشته سرکار که در جواب عریضه نوشته بودید ملاحظه نمودم و در بعضی
از کلمات و خطابات بسیار تعجب نمودم لاجل آنکه از مثل جناب سامی بعید می
دانستم والا اگر غیر شما میبود نقلی نبود زیرا که همیشه دأیشان باین نحوها
بوده است و خواهد بود ولکن بر مثل جناب سامی که معروف بدقت و فطانت عقل
و وقار بودند چگونه توانستند که امر را مشتبه کنند با آنکه آنها را خود بهتر
میشناسی و اینکه خطاب فرمودند و نسبت بعضی از قولها باین منقطع الی آل الله دادند
با اینکه از من چیزی خود سرکار نشنیده اید و از نوشته های من ندیده اید و آنچه
که دیدم اید آن نوشته سابق است و آن مطابق است با ضرورت جمیع مذاهب
فضلاً از مذهب اسلام و اما نسبتها مثل عدم حجیت عقل و بطلان عمل بظن و امثالش
اولاً که ازین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم نشنیده است ایضاً احدی و ثانیاً آنکه
ازیشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حجت نمیدانند
زیرا که عقل حجت است در بعضی از مواقع بضرورت کل مذاهب و حجت نیست
در بعضی از مواضع باتفاق جمیع اهل کتاب والا که بعث رسل و انزال کتب عبث
بودی همچنین عمل بظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است احدی را نمیرسد
که رد کند آنها را لاجل آنکه رد بر خداوند است و اما جاهائیکه نهی از کتاب و
سنت بضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است باتفاق کل اهل اسلام
پس معلوم جناب سامی باشد آنکه این منقطع الی آل الله نمیگوید الا آنچه را که

ایمه ما سلام الله عليهم بیان فرموده اند در نفی و اثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام باطن و چه در مقام تأویل و جناب شما گوش بعضی از حرفهای مردمیکه خود میدانید آنها را بواسطه اغراض فاسده که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلکه میانند از ندهید و این از مثل جناب شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسران در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را در نزد امام زمان عجل الله فرجه بمقام عتاب بر آورید زیرا که هر امری خلی از دو قسم نیست یا باطل است و یا حق اما اول پس خداوند خود او را باطل میکند و اگر حق است پس احدی نمیتواند که او را ضایع کند بلکه هر قدر در صند تضرعش بر آیند او بلندتر خواهد شد و امرش محکمتر و نورش بیشتر و ظهورش عالیتر هم چنانکه در امر سادات ما سلام الله عليهم دانستید پس این منقطع الی آل الله سلام الله عليهم در مقام نصیح ذکر میکنم که جناب شما خود را داخل نکنید در امری که عاقبت آن بر شما مکشوف و عیان نیست تا آنکه در روز جزا در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قیامه خداوند بگوید، الله اذن لکم ای علی الله تقرون به اینجا جواب فلان و فلان چنین گفتند بکار نیاید لاجل آنکه اگر این بکار میآمد هر آینه قول آنها که مذکور است حکمشان در قرآن مقبول بود و قسم پروردگاریکه خانم بید قدرت اوست چنین که گمان کرده اند بعضی از ارادتی نیست که این حکم مثل حکم خودشان است نه و الله بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از آنکه بگیرد آنها را در دنیا بیدترین گرفتنها و در آخرت مستقر باشند در عذاب جهنم ابد ادهر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع آنها را شفاعت نکند و اما این منقطع الی آل الله را سلام الله عليهم اگر چه مقامی نیست لکن مولای من که در زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و دیدند

است باذن خداوند اختیار تمام مافات و معجزوب نیست از او اخبار هیچ کس
همچنانکه در توفیق شیخ مفید قدس الله تریته و اعلی الله مقامه میفرماید و بترسند
مقربین از افتراها و پرهیزند مکذبین از تکذیب و نکندند اذیت بعضی از اشخاصی را
که آنها را بصورت ظاهره مثل خودشان می بینند و نمیدانند که آنها کیستند قسم
پیروردگار یگانه که اگر چنانچه برنگردند از کارهایی که میکنند و از افتراهائی
که میزنند و اذیتها که میسازند خواهند یافت مثل آنچه که امام سابقه یافتند بل
اشد آنها و برهن نیست الا گفتن فمن شاه فلیقبل ومن شاه فلیعرض لله الحق ما
انا بکذاب اشر و سیعلمون ذلك اذ الرزیه من آل محمد سام الله علیهم قد انشر
والصیحة بالحق باذن الورد، قد انشر الا با الالهلاء ان ارجعوا انی امر الله و انیبوا
الی ذکر الله و قولوا ربنا لا نزرع قلوبنا بعد اذ هدقنا و هب انا من لدنا رحمة انک
انت الوهاب فسبحانک یا الهی نعلم مناهی و شهید ضمیری و کفی بنفسک علی شهیدا
فا حکم اللهم بالحق لمن اراد جحدک و جحد اولادک و انزل نکتاتک و الاستبزاء
لاصفیاتک و الاذیه لاهل محبتک فانک قدیر حکیم و انک علیم حلیم فسبحانک سبحانک
لا اله الا انت و انت ربی و رب العالمین و سلام منک علی المرسلین فاشکر الله ربک
بالخضوع لما کتبت الیک و قل ان الحمد لله رب العالمین ای عالم علیم پس بدان که
من گمان نداشتم در حق مثل جناب شما اینگونه حرکات را لاجل آنکه شما را
متین و معقول میدانستم و از شخص عاقل بعید است بعضی از حرکات و بعضی از
اطوار آیا مخبر نیستی که الی الان در پیش جمیع مردم چگونه کسانی که باعث
بعضی از این امورات شده اند مذموم اند لاجل آنکه مثل این حرکات از هیچ نبی و
وصی صادر نشده بلکه طریق حق لاحقاق حق و ابطال باطل بمیزان مقرر در
نزد اهل اسلام است و هر قدر باین نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز اینکه ظاهر

کنند بر جمیع مردم در حق خود آنچه را که گمان نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود و از دیدار حبشان در قلوب مردم خواهد شد اذ ذلك سنة الله قد دخلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا پس نکند مثل جناب شما بعضی از حرکات را بواسطه خواهش بعضی ارادل ناس الذینهم لندی سیدی و حبیبی سلم الله علیه اخبث من الذی یوسوس فی صدور الناس و اگر چنانچه بقدر مدت قلیلی باین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم می نشستی و گوش میدادی هر آینه بعضی از چیزها می یافتی که هر کلمه از آن بهتر بود از برای تو از آنچه آفتاب بر آن میتابد فاصیک با ایها الانسان ان لا تغرر بال دنیا و زخرفها و باهلها و زبرجها فانک تانی یوم القیمة کیوم ولادتک فلن تستطیع بشیء من الامر وانک فی ذلك الیوم علی ما عملت یداک قد کنت ادی الله ما خودا الخ و بالجمله کمتر از سالی باینمه نوال گذشت و خبر وفات سید رشتی رسید و ندای مدعیان منتشر گردید و بعزم حج رهسپار طریق فارس گشته موقعی بشیراز رسید که جناب ملاحسین بشرویه و ملاعلی بسطامی و دیگر اصحاب اولیه مجتمع بودند و روزی بانته عبور بازار تصادف ملاقات یافته از حال یکدیگر واقف شدند و تنی از آنان شکایت از باب الباب نموده گفت ایشان بشرف لقاء و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام مضایقه دارند و ملاحسین دستور کتمان نام و احتیاط از رؤساء و جهال انام را بیان نمود و در آنحال حضرت باب اعظم گذشتند و او نگر بسته گفت من این امر را ازین سید جوان برکنار نمی بینم و ملاحسین را بی اختیار این بیت از زبان گذشت دیده میخوام که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس و همه را شوق زیارت عنان اختیار از کف ربود و بدان قانع شدند که ملاحسین تحصیل اجازه نماید و همینکه موقوف را معروض داشت اظهار اشتیاق بملاقات ایشان فرمودند و حین حضور و مکالمه بصرف نصرت باطنه و نورانیت

ضمیر حقیقت آن بزرگوار را مشاهده و اعتراف نمود و آخر حروف حی و واحد
اول مقرر شد و باتفاق سفر حج نموده در نشر انوار و آثار کمک کرد و مدت نه ماه
حضراً و سفرأ باهم بودند و ما تفصیل عودت و رسالت از بوشهر بشیراز و وقوع بلیات
و سفر از شیراز بیزد و کرمان و نائین و اردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را
در بخش سابق آوردیم و ایام اقامت طهران مهمان جمال ابهی شد آنگاه بوطن
برگشته با مراعات احتیاط بترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکوره خصوصاً
در مازندران جمعی باو هدایت یافته از بروزات الهامیه اش مستفیض گشتند و صیت
عرفان و بیانش مشتهر گردید و ضدیت ملایان بشدت رسید و مردم بلد بتوهین
برخواستند و قریب دو سال خانه نشین شد و اصحاب و احباب محزون و متغیر بوده
گاهی برخی بی حمایتش از بلاد دیگر رفتند و خواهر و زن بدر خدمت پرداخته
آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و بایشان وهم باصحاب رموز و اشاراتی
همی فرمود که دلیل بر قرب طلوع آثار و قیام و شهادتش در سیل امر پروردگار بود
تا آن هنگام که ملاحسین باب الباب بعد از زیارت حضرت نقطه اولی در سجن ماکو
بباز فروش آمده ملاقات نموده با آثار و انوارش منجذب گشته کمر بحمایت و نصرت
بست و بیجان ملاها خصوصاً سعیدالعلما نیران فتنه مشتعل گردید و لاجرم با تنی
چند از اصحاب مازندرانی بمشهد خراسان رفته برای اعلان امر بدیع اجتماع
نمودند و تفصیل قیام و سطوع انوار و شهرتش بنام قدوس در اجتماع بدشت و شدت
بلایاتش در نیالا نیز در بخش سابق گذشت و قبل از ورود بباز فروش توقیع معروف
بشهادت الازلیة را نگاشته با نامه چند برای جناب باب الباب فرستاده خبر از قرب
وقوع شهادت خود باجمعی از اصحاب داده امر با اجتماع و نصرت فرمود و چون
بوطن در آمد تعرض و تجاوز فقها و اهالی رعد و برق و ولوله و زلزله برانگیخت و

بهر حکومت مازندران ویرا بسازی برده در خانه حاجی میرزا محمدتقی مجتهد که نسبت قرابت داشت توقیف نمودند و ملاها محاجه و مناظره ها کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان خواست انا به موجب حواش وی تفسیر بر سوره احلاص و شرح الله الصمد را که بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود و چون جواب بنوع مزاج میدادند مجتهد پاس رضاه خاطرش را ملحوظ داشته زائریش را منع نمود و مدت توقیف سه ماه و پنج روز رسید و کیفیت استخلاص و سلامت واقعات قلعه طبرسی و شهادت آن مظلوم را به بار فروش نیز در بخش سابق آوردیم و آغاز طلوع رایت قدوسی بشعبان ۱۲۶۴ در بندشت شد و بوقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه ۱۲۶۵ اختتام پذیرفت و نیل زرندی چنین نوشت که ایشان در سن هیجده از بار فروش حرکت فرمودند و قریب چهار سال با حضرت سید کاظم مرفوع در کربلا همراه بودند و در سن ۲۲ بساحت حضرت اعلی وارد شدند و قبل از است امرشانرا بلای گفتند و حضرت اعلی آن نیر اکبر را اسم الله الاخر نامیدند چه آخر حروف حی و مکمل آن عددند و با طلعت اعلی بسفر حجاز شریف بردند و بعد از رجوع از حجاز در شیراز با جناب اسم الله الاصدق و ملا اعلی اکبر اردستانی گرفتار ظلم اعدا شدند و بامهار در بازارشان گردانند و آن اول ظلمی بود که در امر بدیع از ظالمان صدور یافت و آنهیکل مقدس بکمال روحانیت آن بلا را متحمل شدند و از شیراز اخراج بلد گردیدند و بعداً بین الاصحاب شهرت یافت که روح مسیحیائی در جزیره الخضراء برای قلع و قمع دجالیان نزول اجلال میفرماید و مأمورند ویرا در قتل با دجال و اتباعش نصرت نمایند و چون در بندشت نزد آنحضرت رسیدند سر این سخن را دانستند تا آنکه آنحضرت رسیدند بدانچه رسیدند و در سن ۲۲ ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۶۵ در سبزه میدان بار فروش بعد از انتهای ظلم اشرار و

احراق نار بقیه آنهیکل نور را یکی از ابرار در نیمه شب از میان ربود و در همان نزدیکی مخزون نمود طلعت اعلی بقدر يك مجلد بیانات در زیارتشان نازل نمودند و شش ماه تمام در عزای آنروح قدسی متالم بودند و از قلم اعلی من علیه السلام نیز در حقشان بیانات لا تحصی نازل گردیده همین کافی است که در تفسیر آیه مبارکه کُل الطعام آنسید انام را نقطه اخری نامیدند و تمام اوصاف در ظل این وصف اعظم مضمحل است انتهی و هیکل قدوسی را از ابتداء نمود شباب روحی آزاد و منقطع بوده پیوسته آهنک آشیان ملاء اعلی داشت و ازدواج نکرده نسلی بر جای نگذاشت و از اقرباء و منتسبینش نخست پدر و زن پدرش بودند که فائز بایمان نگشتند و سالیانی بعد از شهادت آنحضرت از اینجهان در گذشتند و دیگر خواهر ابونیش که در غایت تعلق باو بود و آنحضرت نامش را تغیر داده مریم خواند و موقعی که بقلعه رفت ویرا بخانه حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستاده تعامت کتب و آثار خود را بودیمت سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همیگداخت و حاجی پس از چندی ویرا بزنی بگرفت ولی او سکون و قرار نیافته بجهان دیگر انتقال نمود و دیگر حیدر پسر زن پدر آنحضرت از شوهر نخستین بود و حسن عقیدت و تعلق شدید باو داشته خدمت مینمود و آنحضرت ویرا برادر خطاب میکرد و چون بقلعه رفت ویرا نیز محض حفظ و صیانت بخانه حاجی شریعتمدار فرستاد و او بیتابی و اسرار کرد تا اجازه گرفته در خانه مسکونه آن حضرت بماند و همی یاد برادر و مولای خویش گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود تا خیر بسمع مهدیقلی میرزا حاکم مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی بفرستاد ویرا بمعمر کشیدند و در حالیکه سوار بر اسب سواری برادر بود بمحض شاهزاده وارد کردند و آنظالم حکم بقتل داد و حیدر چون خواست از اسب

پیاده شود هنوز یکپای در رکاب داشت که فراشان و میرغضبان ویرا قطعه قطعه کردند و معادر باقلب پراخگر در پی فرزندی از بارفروش بمعسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه بشهر عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم همانعت کردند ناچار بخارج بلد در محل موسوم بازاد بن که بمسافت نیم فرسنگ از بلد دور است دفن شد و دیگر برادر ایمی آنحضرت آقا محمد صادق مشهور بدائی محمد صادق دوبار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و حسب الامر برگشته در خانه بماند و با قابلی صافی و ایمانی کافی و وفای سالها بعد از واقعه شهادت زیست و واقعات قلعه و احوال آنحضرت و اصحاب را برای احباب حکایت همی نمود و از جمله احوال و اقوال عظیمه قدوسیه که اصحاب قاعه طهرسی و متقدمین مؤمنین حکایت نمودند چنین نوشتند که چون زن بدو و خواهر اصرار داشتند که در آغاز جوانی برای وی عروسی نمایند و او امتناع میورزید برای اقناع و ارضائشان چنین گفت جشن شادمانی و کامرانییم باین اختصار نشاید بلکه بنوعی بسیار عظیم وقوع یابد و در سبزه میدان بادف و کرنا و شور و غوغا، عمومی برپا گردد و نیز روزی پس از استحمام در گرمابه با بعضی از اصحاب در خانه صحبت میداشت و قلمتراش بدست گرفته اصلاح ناخن میکرد در آنحال انگشتش برید و قطره خون چکید و آقا رسول بهنمیری و ملارضای شاه ابراز تأثر نمودند و او بایشان نگاه و تبسم کرده گفت شما که بمشاهده این جرح قلیل چنین دچار حزن و تأثر شدید چگونه بدنم را شرحه شرحه و آغشته بخون توانید دید و نیز نوبتی باجمعی از اصحاب در سبزه میدان بارفروش بتفرج بودند ناگهان بایشان روی نموده گفت جسد شخصی بزرگ را که الحال مردم نمیشناسند درین محل با گاه برنج آتش زنند و آتش حیا نموده نسوزاند ولی مردم بی آزر

دست از اعمال سوء نکشند و نیز باری دیگر در حالیکه با معنودی از جوار مدرسه
میرزا زکی میگذشت بهرمان خود فرمود این مدرسه که حال مخروب و مطمور
است دیرزمانی نخواهد گذشت که مدفن شخصی عظیم شده چنان معمور و مشهور
گردد که مردم از جهات بعیده بزیارت آیند و حاجی میرزا جانی باین مضمون
نوشت که چون مهدیقلی میرزا از پیکار با اصحاب قلعه بازماند امر نمود تا پدر
و زن پدر و خواهر آنحضرت را از بار فروش باردو آوردند و والدرا بمعرض
بازخواست قرار داده گفت آیا پسر ازین هنگامه عظیمه که برپا داشته چه مقصد
و مقصود و ادعا دارد مرد زارع ساده دل جوابداد که من اصلاً بحال و خیال
پسر بی نبرده در اعمال او متحیر و سرگردانم پس شاهزاده ویرا بقاعه فرستاد تا
از آنحضرت اخلاص نثره را بطلبد و او چون بقاعه درآمد و نزد پسر بزرگوار رسید
قدرت تکام نیافت و قدوس تلعف نموده داداری داد تا مقداری از کیفیت حال و عیال
خود و اقوال و اعمال شاهزاده بازگفت و سخنی چند در نصیحت و خواهش ادا نمود و
آنحضرت باو چنین فرمود که اما مظلومیت و اسارت ما سبب اجری جزیل و منبع
و منصب و مقامی بسیار رفیع است که انبیا و اولیاء بدان افتخار مینمودند و اما
نصیحت و سخنانی که پدرانه گفتی این نکته را بدان و آگاه باش که پسر متغیر
و متبدل شد و آنکه اکنون باتو خطاب و تکلم مینماید روح و حقیقت مسیحائی است
اینک برگرد و شاهزاده را نیک مطلع و واقف ساز لاجرم آنمرد ساده باردو برگشت
و بیانات آنحضرت را بازگفت و چند روزی در اردو بوده مستخلص گشته بشهر
رفتند و نیز باینمضمون آورد که در ایام توقیف در خانه میرزا محمد تقی بچند
ساروی سرتیب عباسقلیخان لاریجانی را که بملاقات رفت باین خطابات عظیمه
مخاطب فرمودند که ما یم سلطان بحق و عالم ملک زیر نگین ما است و ملوک ارض

برای ما خاشع خواهند شد و بمصداق کلام خداوندی بن اکر مکم عندالله اتیکم
تقریبی نزد ما جز از جهت تعوی نیست و یا حدی نظر بشروت و شئون دنیوی به احترام
نمائیم و از جهت فقر و مسکنت خوار نشماریم و در بخش سابق که قسمتی عظیم
از بیان حال و مقال قدوسی را آوردیم نگاشتیم که مادرش سیده حسینه بود و
آنحضرت در قلعه مازندران دستار اخضر بر سر داشت و کثیری از بایبه و بر ا سید
حسینی و نفس زکیه و قائم جیلانی ما ثور در اخبار میدانستند و آثار بارز داله
بر مقام عظمت نفس و قوت اعتماد و توجهات الهیه اش فوق ادراک و تحمل عقول قاصره
بود و نیز آنحضرت در جمیع شئون بلطافت عظمی و ظهور نعم و آلاء تجلی و تحلی
داشت و در کتاب روضة الصفا در خصوص احوال اصحابش که پس از اختتام امر
قلعه طبرسی اسیر سپاهیان شدند چنین مسطور است غالب آنان زرد و ضعیف و
لاغر و بیمارگونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره آذوقه آنان اتمام یافته
مدتی بخائیدن چرم و جلود دواب معیشت داشتند و بحکم نواب والا چهارصد کس
از معاریف آنفرقه بضر ب تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مازندران برهلاک رسیدند و
چندانکه بدانگروه نصیحت بیازگشت از آنطریقه کردند بسمع قبول اصفان نمودند
و نیل زرنندی در بیان احوال حضرت نقطه اولی پس از استماع خبر شهادت قدوسی
چنین نوشت که طلعت اعلی شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متالم بود و
در زیارتش بقدر يك مجلد بیانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وی
مینگاشت و صورت یکی از آتریارات این است زیارة الشهداء علیهم السلام الذین
قد فدوا انفسهم لاسم الله الآخر قدوس قدوس قدوس بسم الله الامنع الاقدس
قدوس قدوس قدوس انما البهاء من الله الذی لا اله الا هو علی فؤادک و فؤاد من
فی فؤادک و علی روحک و روح من فی روحک و علی نفسك و من فی نفسك و علی

جسدك ومن في جسدك ثم العلاء من الله على فؤادك وفؤاد من خلق من نور تسييحك
وعلى روحك ومن خلق من روح تجميدك وعلى نفسك ومن خلق من نفس توحيدك
وعلى جسدك ومن خلق من نور تكبيرك قد ارتفعت وليس فوقك ذوارتفاع مثلك
و دنوت وليس دونك ذو دنو مثلك سبحت الكيانات كلهن من ساذج تسييحك و
حمدت الذاتيات كلهن من كافور تجميدك ووحدت النفسيات كلهن من جوهر توحيدك
وكبرت الانبيات كلهن من مجرد تكبيرك كل يسبحون الله بك و كل يقدسون الله
بك و كل يوحدون الله بك و كل يكبرون الله بك فقد عظمت مصيبتك حيث قد انقطعت
عن الاقتران بها كل المصائب من كل الممكنات و ترفعت رزيتك على مقام فرقت
الزرايا عن الذكر معها من كل الممكنات فوعزتك ما من شيء من دون الله الا و انه
هو باك لك ومستقر في ظلك ومسبح لله بما قد سبحت ومقدس لله بما قد قدست و
موحد لله بما قد وحدت ومكبر لله بما قد كبرت لم تزل و لا تزال كنت في علو
القدس والجلال ولا تزال انك لتكون في سمو القدس والجمال انت الظاهر بظهور
ربك والباطن ببطون ربك و الاول حين لا اول غيرك والآخر حيث لا آخر دونك
قد تخرجت في الابداع الى افق ماسبقك من احد و استقلت فوق كرسی عزتك في
اطلى افق الرضوان حيث لم يكن في علم الله اعلى منه فلا شهدتك وكل شيء بان دعك
طهر طاهر مطهر و ان بفاضل ذكره قد ظهرت كينونات الممكنات (الى قوله) فلا شهدن
الله وكشيء بان الله قد طهرك عن المثل و آتاك مالم يؤت احدا من خلقه لا ملك الارض
وما عليها بل ملك الرضوان ومن فيها حيث لا يخطر على فؤاد ذكر عظمة او كبرياء الا و انه
واقف عليك بذكر الخضوع و نازل برحل فناءك بمنتهى ما يمكن في الخضوع (الى قوله) كاشي
لا شهدن حلايكة للعرش و الكرسي و السموات و الفردوس الاعلى و الرضوان الابهي طوافون
حول تربتك و لياخذن ماله عين من يظهر في حبك و ليحضرنه بين يدي الله ربك و لينظرن الله

الى من اكتسب ذلك الفضل وليسكن عليه رضوانه وايتخصه بكل فضله وما يمكن عند
ابداعه اذ لم يكن قطرة ماء عند الله احب عما يجري في مصيبتك ويظهر على خد في
رزيتك الخ ودر الواح صادرة از قلم اقدس ابي اذكار رفيعه و مقامات منيعه در
حق آنحضرت مسطور است وبمعنوان طلعت اخرى ونقطة اخرى ستودند ودر لوح
جنين فرمودند فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو على قد اشرقناه عن افق الفارس
وانزلناه على ظلل الروح من سماه عز عليا و آخر ما بعثناه فهو ايضاً على وسميناه في
الماز الا على باسمنا القدوس ان انت بذلك عليماً وعززنا هما بهذا الجمال الذي ظهر
بالحق و اشرق عن افق الامر بسطان منيعا الخ و اما آثار قدوسيه از خطب و
دعوات و شتون تفسيريه بسيار بود كه بیشتر را با خواهرش مريم بخانه حاجي ملا
محمد شريعتمدار فرستادند وغالباً در دست نيست ودر آنميان خانمي دريده شد كه
بر نگينش اين آيه از قرآن ان ترن انا اقل منك مالا و ولداً نقش يافت و مادر
اين مقام محض مراعات اختصار بثبت نبذة از آنها اكتفا ميكنيم منها صورت دعائي
است كه آنحضرت باصحاب جهت حرزدادند بسم الله الحميد انه هو الحبيب الدين اعلى
حكيم سبحانه الذي قد نزل الايات بدعاً من شأنه ليشهد الكل انه لا اله الا هو قد
كان له ايشاً قديراً وهو الله ربي ورب العالمين حميداً وهو الله ربي قد كان قبل ذلك
في ام الكتاب حكيماً اللهم انك لتعلم ان الاحياء يستدعون منك ما تعلم حكمه وتشهد
سره وضميره و انت العليم الحكيم فان اجبتهم بما سئلوا فانما هو من فضلك قد منتت
عليهم وان منعتهم عن ذلك فانما هو من عدلك وان العدل لا يتحمل الملك لظهوره ولا
يمكن الاختراع لشهوده ولا يتحصل في ذروة نقطة الابداع بروزه اذ العدل لما كان
له وجود من دون الفقدان بالسر الموجود و بعد ما قد كان الكل انما هو بقولك
كن لا من شيء في شأنه يوجدون فكيف يقال في حقه ذلك بل كل ما تفعل بكلمتي

من تالوات الجمال او من ظهور الجلال في ميادين الابتغال كل ذلك من فضلك
فان الفضل هو العلة للوجود وهو الله لم ينزل عند اهل الفضل لمشهود فصل يارب علي
طلعتك المتشعشع بالهوية في شجرة المعبود وسرك المتالامع في الجزئيات المنضود
وهويتك الظاهرة في نقطه الباء اذ لم يقترن بالحدود واني اشهد له انه القدوس في
ختم الاكوار لدى الصعود وانه هو الفاتح القبوم في تنزل الانوار عند القيود واشهد انه
السر سر كالحق في قصبات الوجود فصل عليه وعلى باب مدينته وذكر آيات لاهوتيته
وتغنى ورقاء هائيته فصل عليه وعلى البقرة الاصفر الجامع التحف الازلية في كل السر
من رشح ثم علي من انت تحب كما تحب كيف تحب ثم اني اسئلك ببركة ذلك
الصورة الا تزعية في تقديم الظهور وذلك المدينة البائية وان عنافات سرهما في الظهور
ان تفضل علي جمع احبتك ما به تسر قلوبهم وتنور صدورهم وتكشف غمومهم و
تذهب همومهم وتنصرهم وتحفظهم عما يكره رضاه وتدفع عنهم كل البليات بما
في الارض والسموات وفي البر والبحر والجبال والودية وما في الاشجار ظهوره و
في الحيوان ستوره وما في الجان بروزه وما في شياطين الاسان ركوده وما في الهواء
او في الماء او في النار او في التراب سطوعه واني اعيد نفسي وكل من اتبعني بالحق
باسمك القاهر المقتدر الجبار عن كل الافات والبليات والحركات والسكنات والهوام
والطيور والسباع وكل ما في الملك مما هو ضار سبحانه سبحانك لا اله الا انت
انت الحفيظ وانت الكفيل وانت ذو الفضل العظيم وانت الرحمن الرحيم وانت العليم
القديم والحمد لك ان الحمد لله رب العالمين وايضاً صورت دعاء ديكر است كه بانها
جهت حرز دادند بسم الرب القهار سبحانه الذي نزل الشفاء بمحبة حجته اذ هو
الذي لا اله الا هو و هو الغفور الرحيم فيا الهي قد وعدت ان تستجيب الدعاء لمن
اتاك بالرجاء فانزل اللهم شفاء ورد عنه ما قد احزنه بما يشاء بحق سر ك الظاهر في

هوية الهاء فانك اهل الكبرياء ولا تخيب احداً اذا اتاك للقاء سبحانه سر آياتك
ذاتك اذ لا اله الا هو وانت رب العالمين (وايضاً من دعائه للاجل علي الاعداء) بسم الله الذي
لا اله الا هو العلي العظيم الحمد لله الذي قد خلق الحمد بجمعه لحسنه و قد جعله
بجوده مظهر طاعته بانه لا اله الا هو وهو العلي القديم الحمد لله الذي قد جعل
الحمد حمداً لما ابرز بسره و اركز الحمد في سرائر سطره و انطق الحمد بآيات
ذكره لتلا يخفي عن العالمين جذبات جماله وتلا يقول احد في طلعة حمده بمنأى
من القول و كان انكل لديه من المنصفين الحمد لله الذي قد خلق الحمد حمداً لنفسه
بآيات هويته و قد ترشح من لجة جوامع حكيمته و قد علم بجذبة ورقائه كل الآيات
الجلاليات بصحوبات الهويات الي غاية مراده بانه لا اله الا هو وهو لا اله الا هو
و هو السر المنسر بالورقة الهوية قديم اللهم يا مالك الهوية و يا صاحب الطلعة
المنطقية و يا منجذب الكل بالآيات الصمدية و يا مني الاوراق الكافورية بالورق السامية
و يا مجمع البهائيات بتوشيح جواهر المربة انزل علينا الآية التي قد وعدتنا من قبل
واظهر الامر الذي قياردتها من بعد و انزل النصر من عندك و افتح الابواب من فضلك
وابصر اوليائك بالنظر الي طاعتك و اجمع حملهم بانزال السكينة علي قلوبهم من
رحمتك و فرق الاسباب التي قد منتهم عن الاجتماع لدى ذكرك و سبب يا الهي
بجودك سيلا لاظهار امرك و اعلاء جگمك و اتقان صنعك و اظناه نزل الشرك في
عبادك اللهم اني اسئلك بالاسم الهاء في الهوية و ببناء في الاسمية و بالعلم في السرية
و بالانب النبوية و بالحروف المحانية و بالرقوم الكلمات الجامعة و بانفتي المجلس علي
عرش النزة لديك و يا اهل البهاء في لجة الثناء و بين نادي في الطور بلسانك اني انا الله
و بين قد نزل الرحمة علي ايوب اذ نادى ربه من بين اتقى يرمي من الجب و اليه ابره
آرى و بين نخلي عيسى من ايدي اليهود و ارفعه الي السماء وهو حوى و بين اخوتي

فرعون وفرج عن موسى واخيه وقومه ما مسهم من البأساء والضراء وبحق الذي
هو على العباد رؤوف رحيم وعلى اهل الدعوة مجيب قديم وعلى المضطرين كاشف
بأساتهم وهو عظيم عظيم فيا الهى وسيدى ومحبوى ومناى ورجائى فوعزتلك ليس
لى رجاء الا انت ولا مقام الا لديك ولا انيس الا انت ولا من اسكن اليه الا انت
فبحق اسمك العظيم وبحق شرك القديم وبحق اسمائك الحسنى وصقاتك العاليا و
طلعات جذائيتك فى العماء وتغنى ورقائك فى طلعة شمس اثناء الا ان تفرج الكربة
الذى قد انزلتها على عبادك المخلصين واهل محبتك المصطفين وامنائك الراجين و
الذى ليس لك فى الارض الا هم يارحمن يا رحيم فان القلوب ياسيدى قد خاقت لما
راى من الاذى وان الصدور قد تصدعت مما سمعت من الشكوى وان الافئدة قد حرقت
من خفاء طلعتك عن الورقاء وان الكبد قد خمدت لما نزلت عليه من البأساء والضراء
وان الابدان قد تبلبلت بالفناء وان المشاعر قد ضاعت بالشمانة النازلة من السحب
المكفهرة السومى اللهم العنهم بكل امن نزلتها على ابوالشور وبكل لعن قد لعنتها
الفرعون وحزبه وانزل عليهم بكل نعمة قد انزلته على احد من عبادك الذين قد
خرجوا من طاعة اولياتك وبغوا على اصفياتك و طردوا اهل كرامتك (الى قوله)
اللهم انى ادعوك بما دعاك حجتك على بن الحسين عليه السلام من قبل ان تسلط
عليهم من لا يرحمهم ولا يضع فى شأن قراراً ولا يمكن لهم منه فراراً اللهم خذهم
اخذ عزيز مقتدر اللهم سلط عليهم عبدك الذى قد اخزته لتنتقم به عنهم اللهم انزل
على قلبه حتى لا يرحمهم و حتى لا يوقر كبيرهم ولا يرحم صغيرهم ولا يكون
لهم الا كما قد وعدت فى قولك ومن اعرض عن ذكرى فان لهم معيشة ضكاً
اللهم افضحهم بفضح لا يمكن مثله (الى قوله) اللهم اللهم كل مؤمن لعنهم و كل عبد
التبرى منهم اللهم اجعلهم فى الارض بحيث لا يستطيعون بشىء من الامر وهم فى كل

شأن خائفون و عنهم منتقمون لانهم قد آذوا نفسك ووالوا عدوك و افتروا عليك و
اسسوا اساس الظلم بك و قطعوا رحمتك و ظهر الشيطان بينهم ولم يتبرخوا منه اللهم
انى اختم الكلام بالبرائة عنهم و اتمسك بحبل ذكرك و اتباعه فاقول من حكمك
اللهم صل على ذكرك و آل ذكرك انك حميد عليهم و احسننى برحمتك فى كل شأن
معهم انك انت ارحم الراحمين

و اما ملا سعيد معروف بسيدالعلماء اهل قرية ديو كلا از توابع بارفروش
كه موقد نيران فتنه مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب
گشت تحصیلات مقدمات علوم در بارفروش و ساری نمود آنگاه در عراق عرب نزد
ملا شریف ملقب بشریف العلماء آملی تکمیل اصول و فقه کرده اجازه اجتهاد
گرفته ببارفروش برگشت و مسند قضاوت و ریاست بگسترده و از معارف مجتهدین
محبوب گردید و دختر رئیس اصطبل محمد شاه را بحیاله نکاح گرفته بستگی
بسلطنت یافت و لاجرم جاه و جلال و ثروت و مال اندوخته معجب و مغرور گشت
و مالائی متعصب و لجوج و پر خاشگر و تندخو و متکبر و ستمگر شد و از جهت
جمودت عقیدت ظاهریه فرعیه و غلظت قضاوتیه با ارباب علوم و معارف عقلیه و ذوقیه
خصوصیت شدید یافته لا سیما بتأسی از بعضی اساتید خود در عراق نسبت بعقیدت
شیخیه نفرت عنیف اظهار نمود و با حضرت قدوس مضامین و مخالفت همی کرد تا
هنگامه مذکوره را برپا داشت و سد هائل پیشرفت مقاصد اصحاب گشت چنانکه
در بخش سابق نگاشتیم و هنگامی که باب الباب و اصحاب در طبرسی نزول کردند و

ملا سعید اصلاً بهردی و جدیداً الاسلام بود و سینه نام زن ریش دار که در اخبار مانوره
است که حضرت قائم را با دست آهین مقول بسیار مراد او است و دست آهین نیز زینی
بود که بدست خود بر سر آن حضرت فرود آورد

حاجی میرزا حاجی

گرفتی خطابه و دعوت برقرار نمودند و مبلغین بهر سو فرستادند و کثیری از مردم
مازندران برای تحقیق احوال به آنجا شتافته باستماع بیان و علم و تبیان آنجناب عتبه
و هیبتش شدند. نهی شدید کرد و اصرار و ابرام نمود که کسی بدانجا نرود و
از فروش برنج و نان و دیگر مایحتاج باصحاب معانعت اکیده بجای آورد و مکاتب
بی دربی بناصرالدین شاه نگاشت و ملاحسین و اصحاب را طاعی و سرکش و مدعی
سلطنت خواند و موجب گردید که حکم شاهی بمدافعت آنان صادر گشت و عبدالله
خان سورتی با چند هزار مردم مسلح از اطراف مازندران بی مدافعت اصحاب
بیامدند و حین ورود ببارفروش نزد وی رفت و حسب تحریکات و تشویقاتش مصمم
هدم و ردم قلعه و اصحاب شد و تفصیل بیرحمی و قساوت ملاحسین را نسبت
به حضرت قدوس در بخش گذشته آوردیم و او پس از واقعات مذکوره بر عشاء اعضا
بمرض صعب العلاج نادر الوجودی مبتلا گشت و برد شدیدی بر مزاجش استیلا یافت

ملاحاسم از ائمه جماعت بارفروش ساکن محله آق رود قریب بخانه حضرت قدوس
مردی شرور و متعرض باحباب و مزاحم آنجناب بود و سعیدالعلماء را بر مقاومت و
مدافعت همی تحریک کرد و او را مشتمل از نار عناد و فساد نموده دروغهای بسیار
گفت که از حد خارج بود و دوستان بآنحضرت عرض کردند که شقاوت و شرارت
و کفر بیحسابش را همه مردم دیدند از شما میخواهیم عذابی بر او ظاهر شود که
همه مشاهده کنند در جواب فرمودند آیا میخواهید بچه سورتی منقلب گردد
عرض کردند خدا او را بصورت خوک ظاهر فرماید فرمودند منتظر باشید خواهد شد
بعد از زمانی ملاحاسم مریض شد و حالتش بسختی رسید اطباء هر قدر بمعالجه
کوشیدند سودی نداد و چهره و صورتش دیگرگون شد و در شهر شهرت یافت که
صورت ملاحاسم مانند خوک شد پرستاران پرده کشیدند و مردمی که بیادت میرفتند

و در تمامت فصول سال حتی در هوای حار و را کد تابستان لباس بسیار از پشم و پوست جانوران دربر کرده تجار و یف عمامه کبیره اش از پشم انباشت و ابواب حجره آرامگاه و خوابگاهش را با استحکام بسته برده های ضخیم بر ابواب بیاویخته منافذ را سد محکم کرده در صکری گرم زیر لحاف های پشمین سنگین جای گزیدند. معذرت که از سورت برودت ناله و فریاد کردی و از سختی سرما سوختی و عاقبت با چنان حال خسران مال که از تمتعات اکل و شرب و غیره نیز محروم بود بیلای و با دچار شده زندگانی را بدرود گفت ۱۲۷۰ ه. ق و او را اولاد متعددی بود و همگی در ایام جوانی ناکام مردند و نشانی جز برخی اقربا و خویشان برجای نماند دیگر از ملایان مخالف ملا فضل الله بود که بروش وی رفته با معروفین از مؤمنین معانددت و تعرض همی نمود و اعتقایش نیز چنین کردند دیگر سید ربیع نام گویند در هنگام ورود جناب باب و اصحاب کفن بگردن افکنده بچهارسوق بازار شتافته فریاد برکشید ایها المسلمین العجل العجل بکوشید بجوشید باینان بیدین را

سبب میسر رسیدند و باصرار برده را بالا میزدند و شکل خوک میدیدند و فرار می نمودند تا بمقام اصلی خود رفته بر قما و هم صورتان خود پیوست و میان مردم شهرت یافت که چون جسدش را در آق رود غسل میدادند صورتش مانند خوک دیده میشد و لذا ملاها حکم دادند که او را فوراً دفن کردند و اما حکایت عذاب سعید العلماء چنین بود که ناخوشی سرما گرفت و در تابستان و شدت گرمای هوای مازندران زیر کرسی رختهای متعدد پوشیده با کلیجه های ماهوت پوستین بردوش و چهار مقل یراز آتش باز هم مانند کسی که تب لرز دارد گرم نمیشد و غذای او را از انواع لطیف ذائقه پذیر حاضر میکردند و آرزوی آنها داشت ولی يك لقمه بحلقش ممکن نبود فرورود و باین عذاب بمقر خود رفت آقا سید محمد رضا شهمیرزادی

از این خاک برانید .

و دیگر از ملاهای مازندران که بمدافعت این امر و مقاومت باصحاب قیام کردند حاجی میرزا محمد تقی مجتهد ساروی ستون کفر بود که کیفیت رفتار سوئش باحضرت قدوس و بشهادت رساندنش آقا سید احمد شه میرزادی را در بخش سابق و حاضر نگاشتیم .

و نیز در آن ایام (ایام حبس برادران و غیرهما در انبار طهران در سال ۱۲۷۷) مجتهد مازندرانی از اهل ساری میرزا تقی مشهور بستون کفر (حضرت قدوس او را بدین لقب خواندند) قاتل فرزند رسول یعنی برادر شهیدم صکه مقرب نزد سلطان بود بطهران آمد و چند نفر از اهل ولایت ما بدون اذن ما نزد آنماعون خونخوار شرار رفتند و باین نوع تظلم نمودند که ای آقا عرض ما را برس اول قسم میدهم شمارا بخدا و پیغمبران و امامان علیهم السلام و در نانی متضرعیم بیادشاه عرض نمائید که دو برادر از سادات و اولاد رسول در انبار مبارک که هستند ایشانرا مرخص فرمایند پرسید بچه تقصیر و گناه و از کجا آوردند گفتند از مازندران و باسم بابی و بیعتان زدند آنشریر گفت بشماچه نسبت دارند گفتند هم ولایتی ما و شه میرزادی هستند گفت خوب میشناسیم يك برادر ایشانرا در مازندران بدست خود کشتم و نوایی عظیم بردم و باید این دورا هم کشت چون خدمت شاه رسم باید کاری کنم که این نام ها از روی زمین تمام گردد لاجرم آن بیچاره ها را خوف غالب شد معجلا بانبار آمدند باینعبارت خبر دادند که شمر را بیدار کردیم و ما بساعت حرکت آن غدار شدیم اینک تدبیری نمائید که آرام و قرار در ما نمانده گفتیم امر در دست خالق و رازق و محیی و معیت میباشد و تقدیر الهی مقدم بر تدبیر خلق است اگر انشاءالله شهادت نصیب شود پس خوشا بحال ما رشته بر گردنم افکنده دوست

واما حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار بزرگ بن حاجی ملا مقیم بن
حاجی شریف اهل قریه حمزه کلا از توابع بارفروش که از اینرو بنام حمزه مشهور
گشت و او از اکابر علماء راشدین کاملین محسوب است مجتهد متبحر در فقه و
اصول و دیگر علوم نقلیه دینی و حکیم متعمق در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه

میکشد هر جا که خاطر خواه او است ولی تخت عزت این بدبخت بزودی و از گون
میگردد فواره چون بلند شود سرنگون شود و اعتنائی باین اعمال و اقوال نکنند
باری آن ملعون بمازندران رفت و ایامی چند گذشت روزی زندانبان آمد بما گفت
مژده دهم شما را مجتهد مازندرانی که چنان خیالات سوء در حق شما داشت مرده
اینک خبر رسید و شهرت یافت که چون نعش او را بطهران میآوردند و بکربلا میبردند
همینکه بفیروز کوه رسیدند قاری های قرآن که با نعش بودند دیدند از درون
تابوت خوکی بیرون آمده بصحرا فرار کرد و درون تابوت را تجسس کردند جسد
آخوند نبود و بسیار وحشت و دهشت کردند و ناچار در آن منزل توقف کرده بکنن
از قاری ها را بسیاری فرستادند و بوراث میت خبر دادند آنان گفتند این قضیه
موجب افتضاح ما است فوراً بمنزلگاه بروید و جسد میت تازه را در تابوت بجای
جسدش گذارده بکربلا ببرید و مبادا مبادا احدی از مواقع باخبر گردد و چنین نمودند
ولی بسیاری از مردم شنیدند و هر که میدانست او قاتل فرزند رسول بود لعن نمود
و زندانبان بمدار نقل این حکایت گفت این قدرت جسد شما امام حسین علیه السلام
میباشد الحمد لله عذاب دنیا ظاهر شد و یقین است در جهنم میمان اولیاء طاعت
کردید و بزنجیر هفتاد ذرعی پیوست اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آله
واللهم العن شجرة النفی من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها من اصلها و فرعها
آقا سید محمد رضا شهمیرزادی
الی آخر کلامه

وسالك واصل بمقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریبه و معتبر در اسرار
و فنون غریبه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیّه و ریاضات
نفسانیه را درسی و اند سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب پیدایان برده در علم
و عمل و قدرت روحیه بمقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسانی
شد و در بار فروش افاضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند
و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبدالله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و
ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ المعتمدین در
بار فروش شد و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسمعیل بن حداد که
عالمی ذوفنون و مدرس علوم ادبیه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هیئت
فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم بیك و معروف بوفرت علم و
تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملایمی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همی زد
و غیر هم شهرت بلیغه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بار فروش و قرای تابعه غالباً
عقیدت و ارادت کامله بوی داشته اورا صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه
دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز
و نیل با خدا بزبان مازندرانی تکلم میکرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقا در
آن حدود بدین مضمون مشهور است که بار خدایا من اینخلق را آزمودم بنفرستادن
باران و مجازاتهای دیگر مانند آن تنبہ نیابند و بشری نو که بعد از اهلاکشان
آفریده شوند نیز بهمین نهج خواهند بود لذا بر جهل و گناهشان ببخشا و حکایاتی
در باب استجاب دعای استسقا و هم ضربش در حق بسیاری از اعدا و اخبار مافی الضعیر
مردم در اعیان استخاره بقرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتش
همی بمسجد حاجی کاظم بیك در اوقات صلوات خصوصاً در سه ماهه رجب و شعبان

و رمضان چنان مملو از مقتدیان مصایبان بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته میگشت و در مجلس سخن حصر در تفسیر قرآن و احادیث مأثوره و زیارتنامه های ائمه شده سخن در امور ظاهریه و وقوع نییافت چه بزبان مازندرانی بدینمضمون منع میکرد که عمر آدمی اشرف از آن است که در امور فانیه باطله مصروف گردد و ملا سعید مذکور با اینکه در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کسبیه اش منزلت و مقداری نداشت ره رقابت و حسد نسبت با وی نمود و طرفی نسبت ریوسته از انور ضمیر و تبحر خطیر و عقاید و آداب بی نظیرش در آتش غضب میگذاخت و شریعتمدار برخلاف دیگر مجتهدین و واعظین در محضر و منبر قلوب مستمعین را سرشار نشاط و سرور میساخت و همی خطاب کرده بلغت مازندرانی بدینمضمون میگفت من شمارا میخندانم و مسرور میگردانم زیرا دور گریه بسر آمد و از این پس دور شادی و سرور میباشد و همینکه صیت ظهور بدیع برخاست و در بار فروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید بمقاومت و بغضا برخاست و حاجی حامی امر بدیع شده از آنحضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرد و با جناب بابالباب مصاحبه و آثار و آیات را مطالعه نمود آورده اند که جناب قره العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بار فروش شد بخانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد حاجی کاظم بیك مذکور در صف جماعت نسوان بحالیکه پرده فیما بین صفوف رجال و نساء میکشیدند خلف حجاب قرار گرفته بحل غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه پرداخت و خورده بر بعضی از بیاناتش بحالیکه بر منبر ادا میکرد گرفت و او بنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارفرا از شما و همگنان شما آموخت و هنگامیکه اصحاب بخارج بار فروش رسیدند و بند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسب

و بیکران که حسب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند گروهی از اهالی بدرب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان بایان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید

حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهادة خود که شمه در خصوص بایه نوشته و اکنون بخط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و در چنان موقع و تاریخی که مقاله مذکوره را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که آحاد باقی مانده اینطائفه در غایت تپیه و اختفا میزبستند عقاید خود را نسبت بدوره بایت این امر با مراعات احتیاط و تحفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً و اشاره آمین داشت که در بخش اول آوردیم و در اینمقام نیز نبذة را ثبت مینمائیم و هی هده س ... بایه معنیش چیست وجه کسان بوده اند و چون است حال ایشان از مندوحین بوده اند با مذمومین بیان فرما که در این زمان نزدیک سال (۱۲۶۰) سنه غرس اول غیبت امام در عین و لام از رس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را بجزیره خضرای شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سال گذشته از طلوع باشد همه بتوب و تیر گشته شدند ج - باب بمعنی دراست و جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن فرموده اش که انا مدینه العلم و علی بابها پس اول بلا اول قبله باب جناب میرزا علی محمد شیرازی که تاجر زاده بود اگر چه من ایشانرا ندیدم اصلاً نوشته از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتداء طلوع سنه غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حدائت سن خود بملازمت جناب حاجی سید کاظم بکر بلائی معنی بسربرد کمتر از يك سال و بسیار بازهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تلمیضی و حاشیه ملا عبدالله بیشتر نخوانده بود و از بابت قوت ذهن و

تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است گفتند ای آقا جان مردمرا میکشند
و میگوبند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت من شنیدم با اینکه وارد مهمانند
شما اهالی نخست دست بجفا و ایذا گشودید گفتند سعیدالعلما چنین فتوی داد

دکاء و تأیید و تقوی قدرت تالیف و تصنیف پیدا شد او را چندین مجلدات عا-
شش و هفت جلد بشاکله آیات و سوره قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود
و خطب پر فصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه انشاء و اعلاء کرده بود و
شرح سوره بقره نوشت عبارات غریبه مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند
پیش من همه را و بسیار خوش خط و ربط و تیز قلم و تند رقم بود و دعوی بایست کرد
و خود را باب نامید و بر انگشتر سیفد خود خط باب کشید این باب اول که باجتهاد
و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول بمعرفت و توحید و حق و تجرید
و علم و تفرید و باسم باب مسمی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی
محمد علی پسر زراعت کار سازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدری
اسن از وی بود بعلازمت او همسفر بود راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً مانند ادریس
متعارف خوانده نبود مگر تاسیوطی و حاشیه بهمان صورت و سیرت که بمراجعت
از سفر مکه بخانه اش در شهر شیراز با وی بوده و با آداب وی حتی در تالیف که شرح
سوره توحید نوشت ناتمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه
بکلمات غریبه غیر متعارفه بسرعت قلم مینوشت که همه را دیدم و سبک و لسان
هر دو توحید صرف بود و باب سیم جناب آخوند ملاحسین بشرویه خراسان
بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم با اصطلاحات و قواعد شیخ
الاستاد زرنک و بانسبط بود ولی در علم بایست خود را جناب آندو نفر هاتند قطره
بدریامیدانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلالت و سیفی بود و در سن مقارب

گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شماستید با سعید
العلما در مقابل منتقم قهار توانا و موقمی که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت
قدوس با اصحابش بقاعه رفتند با آنکه قریب بنود سالگی بود عزم آن داشت که

سن حاجی محمدعلی واسن از او بوده بعد از وفات حاجی سید کاظم ملاحسین و جمعی
رفتند بشیراز و احوال و آداب و قرآن ها و خطب و تألیفات و آثار میرزا علی محمد
را دیدند در منزلش و بلاو گریه کردند و او را باب دانستند و تألیفاتش را دلیل و بینة
باییت و حقیقت او قرار دادند و گفتند بخلق که اگر در شك باشید در او فائوا بسورة
من مثله و آدم با طرف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصه اش را منتشر کردند تا آنکه
علماء و طلاب و اغنیاء و کتاب متعرض شدند و افعه را بسططان زمان و حاجی میرزا
آقاسی وزیر ایران رسانیدند و سید و حاجی محمدعلی و جمع ایشانرا از شیراز
متفرق ساختند سید را بعد از ملاقات دارالخلافه بردند بمآکو حبس داشتند و سید
که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه باییت را تفویض مصاحب خود
حاجی محمدعلی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد بعد ملاحسین و
جمعی بهوای او حرکت کردند بخانه او منزل نمودند تا آنکه جناب آخوند
ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا از بازفروش بیرون
کرد ملاحسین روی بولایت خود نمود و علماء و ذاکرین و عوام میامی و شهر مشهد
مقدس رضوی و قم و طهران و قزوین و تبریز تا بسمان و نور و علی آباد و بهمنیر و
بازفروش و مازندران و اطراف بلدان را جمع کردند و بموالات خود خواندند و
بمراه خود آوردند مسلح و مکمل متجاوز از چهارصد نفر وارد سبزه میدان
بازفروش شدند رنگریز و دکان نشینان آن گذر مانع شدند دخول ایشانرا بشهر
و ایشان ممنوع نشدند میان ایشان فتنه در گرفت تا بقتل رسید که در ربع ساعت

با جمعی کثیر باصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده بنظر خان
سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی
مناسب و درخور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و

قریب بغروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از
وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و همه و ولوله عظیمی در آنشب داشتند تا
صبح که روشن شد پس از آن تا دو روز دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل بید
میلرزیدند که استعدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه باطراف الحیل
ایشانرا از کاروانسرای آنمیدان بیرون کردند و ایشان خود را بشیخ طبرسی صاحب
احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردند که دوم
شیخون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دارالخلافة طهران توپ کوچکی
آوردند و محاصره کردند تا بقدر نصف یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب
بر آنها غالب شد با این احوال علاحسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر
بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردند جمع کثیر از طرفین
آنشب کشته شدند که شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از
شدت جوع بیرون آمدند بنزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیک هزار تیر
بر زمین افتادند و از دنیا در گذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند
و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هر چه سنوال می کردند
عرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفتاء میکردند از کفر و ارتداد یا
اسلام و بقاء تشیع ایشان سکوت میداشتم و جواب نمی نوشتم و نمی گفتم
این مجمل بود از داستان ایشان اگر چه رفتند و منقرض شدند ولی دور فلک را
باز بجه ها مسار است عقمه را نماند نماند و از عم آفت آن اندشید معامله من لایعلم

ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را باصحاب رساند ولکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی نمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت باینان را میپرسیدند غالباً باینمضمون جواب میگفت من ایشانرا بدنگویم و بدندانم آورده اند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامیکه درخیمه آن حکومتی برخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند درخیمی باهمان خنجر خونریز روی بسوی وی رفت و همراهان و محارمش را بیم گرفته گفتند که اینک مأموریت ظلم و ستم جدید انجام خواهد داد و او

را با من لایعلم چاره چیست و من لایعلم را بر من یعلم سیلی نیست بسم الله بگو مرد این میدان کیست و در مقام دیگر از کتاب مذکور چنین نوشت پیغمبران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون و کفر و شرك و ضال و مضل بایشان دادند بعلمت حماقت و قصور فهم و ادراک که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه عالم و فاضل و صالح و متقی و کامل و خود طالب شریعت سید المرسلین طریقت امیر المؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه و شیعه زاده و در میان شیعیان نشو و نما کند و کفر بگوید شرك بورزد سفیه و مجنون اینکار را نمیکند که او بکند با اینکه عالم باشد بهمه راههای ظاهریین که بآن تکفیر میکنند غایبه الامر کتاب مؤلفی و کلماتی از او صادر شد و محجوبین و قاصرین و مفسرین و ظاهریین از ادراک فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب باشند از او سؤال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند او را میان او و خدای او نه اینکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هر گاه علری باشند از فنون و از فن او و حکم بکفر و اجتناب او کنند و احکام کفر بر او جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیة قطعیه محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند استی

بیان اعتماد بخدا کرد تا درخیم رسید و نظری بر چهره میرش افکنده. خنجر
بینداخته گفت ای آقا مرا نامسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزیارت
مازندرانی بدینمضمون گفت ای ناپاک اگر بخوردن سنك معاش میکردی بهتر ازین
بود که با چنین شغل ناروا و کشتن بندگن خدا زندگانی کنی برو دکان علافی
باز کن و درخیم توبه کرده بدکان علافی نشست و عقیده بدینگونه یافت که باهمان
خنجریکه مؤمنین را سر میبرد بسر رنجوران و تب داران میمالید تا رنج و تب
زائل میگشت و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعیکه آوردیم حسب الوصیه حضرت
قدوس آیات و آثارش را لاجرم حفظ و نیز خواهرش را حمایت و صیانت نمود و
اجساد شهداء بایه را بدون غسل و کفن نماز خوانده دفن کرد و قائلین را توبه
داد و بسیاری از اهالی شهر نظر بمقامات وی تاسی کرده تعرض نمودند و لسان
از بدگویی بازداشتند و بدین رو ملایان متعصب سخت آشفته و غضبناک شدند و
منشور حکم بکفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همینکه قطعات جسد
مطروح حضرت قدوس را بواسطه گماشتگان ربوده نماز خوانده در مدرسه میرزا
زکی ثلاث آخر شب دفن نمود سعیدالعلماء ارادت و اشرار را تهییج کرد که از زیر
خاک بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد رفته باحالت افروخته
نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمه
از اعمال اعداء در ارض کربلا گفته تهدید بنفرین نموده بر جایشان نشاند تا چون
شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آراء حاکم مازندران وارد بارفروش شد و خواست
بشرف زیارت وی رسد و او اعتنا و تجلیل نکرد سعیدالعلماء موقع را غنیمت شمرده
سعایت کرد و چون والی بمرکز حکومتش ساری برگشت دستور داد ویرا در
دارالحکومه بارفروش ایامی چند حبس کردند و باری دیگر ده تن از گماشته گان

حکومتی کناره بر کمر بسته از ساری برای بردنش با قید و غل بیار فروش آمدند
و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صد و اندی از علماء و فضلاء نزدش تحصیل
میکردند وارد شده یکی از آنان مسمی بگت ملا آقا که عمامه بزرگ بر سر داشت
خطاب کردند که برخیز بنزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب
معمول کلاهی از پوست گوسفند مانند کلاه چوبدانان آندیار بر سر داشته بر پوستی
نشسته بود از جایش برخاسته بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ای کوران بداطن
که خدا دیدگان شما را نابینا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه بشما امر شده
انجام دهید بر حماری سوارم کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین
را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر باهائی رسیده دکاکین را بسته مهیسا
برای دفاع و جهاد شدند و چند صد از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند
و شاعره در آن واقعه مرثیه و مصیبت حاضره میخواند و زنان دیگر بر سینه میزدند
و مرد وزن میگریستند و همه را یقین بود که ویرا در ساری بعنوان بانی میکشند
در آن حال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی بانو به شمار زن و
مرد بدین مضمون گفت که خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید که بساری
رفته صحیحاً سالماً بر میگردم شما همه بکار خود مشغول گردید نزع وقتنه نشود
و شرحی از اجر صبر و شکیبائی بیان نمود و همه را امر بقرار و آرامش و عجل
بموجب تهالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیچان و آشوب
ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که بحاکم نفرین میکرد بساری
روان شد همینکه بدار الحکومه رسید حکمران پر خاش کرده در باب حمایتش
از بایه اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی بر آشفته بتغیر و تأثر تام باو گفت
مکن کاری که نزد منتم قادر قهار از تو شکایت نعایم آورده اند که در همان اوان

پسران نورس حاکم در حجره عمارت خود در حالیکه درهای سنگین حجره را که
بزنجیری تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند ناگهان در برگردنشان
فرود آمده هر دورا خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر و اندوه روز و شب
گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود و از وی قبول عذر و عفو تقصیر خواسته مبلغی
نمود و هدایا تقدیم کرده او را محترماً بیاز فروش روانه داشت ولی تحریکات سعید
العلما کار را بجائی رساند که سقله بلد روزها روده گوسفند را بشکل عمامه دور
سر پیچیده خود را شریعتمدار کبیر بابی نامیده در کوی و برزن مورد سخره مردم
کردند و در بخانه اش را بانفط سیاه مخلوط بفضله گاو بیالودند و نوبتی سعیدالعلماء
و برادر مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد زواجی بودند باعمال مذکوره نکوهش
و بتعقیب شدید حکومت تهدید نمود و شریعتمدار بار جواب گفت که من آرزو
داشتم مرا ربش تراشیده بر استری نشانده در مجامع بگردانند و تو ای سین از
آنهمه جور و تعدی که نسبت ببندگان خدا رواداشتی خجیل و شرمسار نمیشوی
و ندامت و توبه نخواهی نمود و بدین طریق ملا سعید را نزد محارم و مخلصین بعنوان
سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که تعرضات انام و سختگیری دولت
نسبت بیایه بیشتر بود بمصداق دارهم مادمت فی دارهم و بمضمون ان الله لا یغیر ما
بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بر وجوه جهال بست و در اثناء
شداید و بلا یا و قتل و یغما، مؤمنین امر بدیخ درس متجاوز از صد این جهان خاکی
را وداع گفت ۱۲۸۱ و جسدش را بنجف برده در جوار مرقد علوی دفن کردند
ولی مجلس اکنون معلوم نیست و او را قامتی متوسط و چهری سفید گلگون و
چشمائی سیاه و بالای بینی اندک بر آمده بود و سیمائی جذاب داشت و محاسن را
با رنگ و حنا خضاب میکرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندید و

از آن پس بفرط تعدی سعیدالعلماء و اتباعش مریض گردید و او را بجز مریم خواهر
حضرت قدوس که در سن نود سالگی با حضور جمعی عقد بست و تعرضات اعداء را
سد نمود دوزوجه اولیه بود و از ایشان سه پسر برجای پدر مانده روش ویرا گرفتند
و نیز سه برادر داشت که دوتن کهتر بنام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و
نوبتی تنی از اهالی که مبلغی وام به حاجی علی داد و او بنا بر اعتماد بقدرت برادر ادانمیکرد
نزد شریعتمدار شکایت نمود و حاجی علی منکر و وام شد و بانصیحت برادر اقرار نکرد
و حاجی شریعتمدار چوب و فلک که امر داده ویرا بستند و زدند تا اعتراف کرده وام
ادا نمود و اما برادر مهتر بنام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ
مرضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترده و چون
در گذشت جسدش را حسب وصیتش بنجف برده بخاک سپردند و از وی پسر و
دخترانی عالم و عابد بدان روش ماندند و از ذکور و اناث مذکور خاندان وسیع
شریعتمداری در مازندران برقرار گردید و از تألیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار
کتاب لیمان و کتاب حظوظ الایام و کتاب اسرار الشهاده میباشد و اولاد و اصحاب
و برادرزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متنفذ و نامدار و مجتهد و
شریعتمدار شدند نسبت باین امر تعرض نمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان میکردند
و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی از علماء مازندران بدست بازماندگان وی
دیده خواستند کلماتی را که در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون
پسرش خواست بطبع رساند بعضی فریاد و عویل بر کشیده ممانعت کردند و اما
شهداء و بقیه السیف قلعه طبرسی از اهل مازندران چونکه در بخش سابق مفصلاً
آوردیم در اینجا تکرار نکنیم.

و یکی از مشاهیر شهداء مذکور ملا رضا شاه عالمی ساکن محله

چهارشنبه پیش بارفروش بود و پس از خاتمه امر قلعہ همینکه باعدہ دیگر خریدہ
و مستخلص گشت و هر يك بسوی رفتند بخانہ خویش در آمدہ در بروی مردم بیست
ولی بتحریرك ملا فضل اللہ پیش نماز سابق الذکر بامدادان گروهی از سقلہ بدرج
خانه اش گرد آمدہ سب کرده سنك زده در را بیایدی آوردند و بعد از چندی او را
بیرون کشیدہ در پنجشنبه بازار بشہادت رساندند و شیخ محمد حسن شیخ کبیر
سابق الذکر کہ آنہنگام در حجرہ از مدرسہ میرزا زکی از محلہ حصیر فروشان
(محلہ حصیر فروشان واقع در جنب پنجشنبه بازار بود و مدرسہ مذکور مدفن
حضرت قدوس گردید) بتحصیل مشغول بود حکایت کرد کہ روزی برخی از طلاب
مدرسہ بمن خبر دادند کہ ملا رضا شاہ بابی را آوردند کہ بکشند و من شنافتم
وقتی رسیدم کہ بملا رضا میگفتند توبہ کن مسلمان شو و او خطاب بنبوہ جمعیت
کرده گفت ای مردم شما باید توبہ کنید کہ دشمن خدا و ائمه و حجت زمان
هستید و درخیم پیش دویدہ عمامہ از سرش برداشت کہ بکشد و او در آنحال
شروع بقرائت دعای عدیلہ نمودہ خواند شہد اللہ انہ لا الہ الا هو و المالئکہ و اولوا
العام قائماً بالفسط لا الہ الا هو العزيز الحكيم و قائل خنجر بگلویش گذاشت کہ
ببرد من طاقت نیاورده برگشتم و ساعتی دیگر شنیدم کہ کشتند و جسدش را تابعین
حاجی شریعتمدار کبیر برده نماز خواندہ دفن کردند و چند روزی بعد از این قضیہ
ہفت نفر از بابیان را بمیدان سرحمام آوردند کہ بکشند و ظالمان سخت گرفتند
کہ تیری کنید و الا کشته شوید و آنان با اینکه مقلول بودند مانند شیر مقید بنجیر
بر آشفته گفتند ما گناہی نکردیم تا توبہ کنیم و شما باید توبہ کرده از کفر یعنی
دشمنی خدا و انبیا و اولیا و حجت زمان تیری جوئید و میر غضب پیش درود کہ
ہمہ را بقتل آورد و من نتوانستم بایستم برگشتم و بعداً شنیدم کہ آن ہفت نفر را

میر غضب ناصر الدین شاه بمقتل رساند و گماشته گان حاجی شریعتی دار اجسادشانرا
برده نماز خوانده در همان محله سر حمام قرب مسجد حاجی کاظم بیك دفن کردند
و از مشاهیر بایه مازندران آقا رسول اهل بنه میر از قرای بار فروش مردی
متمول و معتبر و ملاك ریاستمدار دلیر بود و بیان کیفیت ایمان او و دیگر بایان
قریه مذکوره را چنین آوردند که بسال ۱۲۶۱ حاجی زکی نامی از اهل قریه در
سفر حج مکه حضرت باب اعظم را ملاقات کرده منجذب گشت و پس از عودت
بوطن اخباری در خصوص حضرت نقل و حکایت کرد که موجب ابتباه و انتعاش
جمعی از اخبار گردید و بصدد تحری و تجسس برآمدند خصوصاً آقا رسول و
دوبرادرش بمفحص از امر برخاستند و کربلائی حسین نام صدیق امین خود را
بمشهد خراسان در ایام ارتفاع ندای حضرت قدوس و جناب باب الیاب فرستادند که
بشرف ملاقات و استفاضه و سائز شده عارف و مفر گردیده بملازمت خدمتشان
پیوست و با آقا رسول و همراهانش نگاشت که این نداء حق و اینعصر عصر ظهور
حضرت قائم موعود میباشد و بر هر کس نصرت اصحاب واجب و فرض است و
جمعی از اهالی بهنمیر و عرب خیل مطالع و منجذب باین امر شدند و آقا رسول
با همراهان نسبت به حضرت قدوس حسن عقیدت و ارادت یافت و ایمان باین امر
آورد و بعد از ورود آنحضرت بقلعه طبرسی باجمعی از خویشان و همراهان باصحاب
پیوست و یکی از سران نامی محسوب گشت تا در اواخر ایام محاصره و محاجه تاب
شدائد طاقت فرسا نیلورد و هنگامی که اردوی دولت حتی آب را بر اصحاب بستند
و از جهت ارتفاع زمین قلعه حفر چاه دشوار بود بی اختیار شد و نزد آنحضرت
رفته تظلم نموده اظهار بیتابی کرد فرمودند خداوند مدد میفرماید پس هوا شروع
بباران نمود و تا یک هفته امتداد یافت و اصحاب سیراب گشتند و بالاخره در ایام

عسرت شدیدانه نزد مهدیقلی میرزا شتافت و بوعده‌های کاذبه‌اش فریفته گشته معاودت نمود و اصحاب را تشویق بخروج و اطمینان باعنیت داد و آنان پذیرفتند و باینکه آقا سید احمد شهبیرزادی سابق الوصف بار چنین گفت تا حضرت در قلعه اقامت دارند دست‌ازاو نخواهیم کشید و از نزدش متفرق نشویم باهمرهان خارج شده بار دو رفت و عباسقلی خان لاریجانی فرمان داد آنان را هدف گلوله نموده کشتند و سرش را جدا کرده با برادرش آقا محمد حسین بآمل فرستادند آقا محمد حسین در آمل مقتول شد و سر آقا رسول را بیار فروش بردند و بارش سران قلعه در کوچه و بازار همی گرداندند و از آقا رسول پسر و دختر و خاندانی (همنازیان) در این امر باقی ماند

و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه ملا سعید اهل قریه رزه کنار از توابع بار فروش در ظل تربیت حضرت قدوس بمقامات رفیعه ایمانیه و عرفانیه رسیده با او بقاعه رفته بنصرت قیام کرد و بالاخره بنوعی که در بخش سابق آوردم دستگیر اعداء گشته ویرا بساری برده بحکم ملاها شهید نمودند آورده اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب را بتنگنای محاصره نینداخته اهالی مازندران را مراسله و مرادده بقاعه میسر بود برخی از علمای معروف آنحدود بحضرت قدوس مکتوبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن از مسائل نجومیه و جفر و کیمیا پرسید و آنحضرت ترقیم جواب را بملا سعید مذکور محول نمود و از جوابی مشروح نوشته آغاز را بخطبه عربیه فصیحه درشان توحید و معارف الهیه شامل ادله و مواعظ متبینه افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتقان و اقتدار بیان جواب گفت و در طی کلام قریب بیکصد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالیقدر در پیشگویی راجع بامر قلعه ثبت نمود و از اخبار

و بشارات مقدسه مدلل ساخت که - یصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم
موجود بعد از اصحاب بدر در قلعه طبریه از خاک طبرستان مجتمع شوند و بشهادت
رسند بحدیکه گودال ها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فرا گیرد و چون
مکتوب بدست مالایان رسید بتعجب و تحیر اندر شدند چه میدانستند ماسعید را
بآندرجه مقامات علمیه نبود و یقین پیوستند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات
بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانش حاصل گردید

و بعد از وقوع واقعه شهادت عظمی جمعی کثیر از بایه در نقاط متعدده
مازندران خصوصاً در بار فروش و ساری و توابع و در نور و سوادکوه میزیستند که
عده از بقیه السیف قلعه بودند از آنجمله شیخ میرزا آقا اهل قریه کفشگر کلا
نخست مؤمن بدین امر گردید آنگاه سه برادر که ترش نیز پذیرفتار گشتند و
بقلعه درآمده بشمار اصحاب قرار گرفتند ولی یکی از آنان آقا محسن نام در آنجا
مصائب گریخته معرض شد و شیخ میرزا آقا در برادر دیگر محمدعی و میرزا حسن
برجای ماندند تا بنوع مذکور در بخش سابق اسپر سباهیان شدند و بشفاعت
میرزا سعید بزرگ مالک مهم علی آباد و بصرف مالی که کردند مستخلص گشتند و
نعمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم

دیگر ملا ابوالقاسم بن شهیدی اسدالله معروف بکلان از اهل چاله زمین
از اصحاب قلعه که در آنجا بعلم و تقوی معروف و تکیه ساز و کلا از بناهای او بود
و خلفش آقا محمود که ذکر احوالش در بخش ششم میآید

دیگر ملا ولی الله معروف بولی خویش و ملا امینا از اصحاب قلعه که
پسران و دختران با ایمانی یادگار از خود گذاشت و نیز شهیدی حسین و پسرش
آقاعلی از اصحاب قلعه و از پسران شهیدی حسین آقا حسن و آقا محمد کلاهدوز

بودند و آقا محمد نزد اهالی بارفروش و اطراف بنام بابی شهرت بلیغه داشت و مدت العمر مورد تعرض و تطاول جهل شد و واقعات قلعه را برای مردم مازندران حکایت مینمود و از بابیه سواد کوه عده باقی بودند و در آن میان میرزا محمدخان سرهنگ خلف ملا میرزا بابا شهید شهرت و اقتدار بسیار یافت و در تا کر و قرای دیگر نور جمعی کثیر از علماء و معارف بابیه بودند و مخصوصاً خانواده وبستگان و ارادتمندان جمال ابی شهرت بلیغه داشتند و از امکان تاریخیه در قسمت نور که موطن اسلاف نور ابی بود عمارات پدری و اجدادیشان در تا کر و تعاقبانشان در قریه دارکلا بنوعی که در آغاز بخش سابق نگاشته و در بخش ششم مفصلاً میآوریم معروف است

و در بارفروش خانه مسقط الرأس و مسکن حضرت قدوس و سبزه میدان و رباطش که محل ورود و میدان مدافعه و محاربه بابالباب و اصحاب و مدفن جمعی از شهداء و بالاخره مشید عظیم آنحضرت گردید و نیز عمارت مشهور باغ ارم که محل توقیف آنمظلوم و اسراء شد و نیز پنجشنبه بازار و قبرستان سرحمام که مشید و مدفن نبی چند از مؤمنین گردید و نیز خانه سعیدالعلماء که ویرا محاکمه و بازخواست و تعذیب نمودند و مدرسه میرزا زکی مدفن قدامت جسد مطهر آنمظلوم است و در این ایام که شهر بارفروش تغییرات و تعمیرات بسیار یافته تجدید گشت نام مذکور که اصلاً بارفروش ده یعنی بازار خرید و فروش اتمه قرای اطراف بود و بعداً شهر بارفروش شد بنام بابل که اسم رود جاری در یسار آن شهر است تبدیل گردید و بسیاری از محال و مواضع بلد خصوصاً سبزه میدان مذکور تغییر یافت و عمارت باغ ارم و اصطخر بزرگ دور آن را که از آثار تفریحیه سلاطین آل قاجار و نشیمن گاه حکام برجور و آزار آندوره بود سیل تجدیدات

حاضره بدیاز عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمدتقی مجتهد محل توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سورة اخلاص و میدان ساری محل شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عدد دیگر

ملا سعید رزه کنلری در شهر ساری پنجشنبه بازار مالاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمدتقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود بفرمایش حاجی محمدعلی ماروی صاحب مقنن که اسم آن خبیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالاخانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبدالله کیوسری هم بود و میگریست میگفت چرا این مسلمانان را بیجهت میکشید و جواب خدا را چه میگویند آنسپاه قلب کافر سنگدل گفت پیرشدهی خرف شدی اینها منکر خدا و رسول اند قتل ایشان واجب است آن پیرمرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا با فروش در ساری بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکند آن سنگدل گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین من الاولین والآخرین و در آمل بهمهرا جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهنمیری را که بسیار شجاع و دایر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله در دعوی سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساچمه تا روز آخر بیرون آمد زخم داشتند بانهایت ذلت بردند در آمل بفتوی بانهایت ایذا و اذیت که شکمش را پاره کردند دست مبارکش را در شکمش طپاندند و بهر از انداختند پدرش از پیش از قلعه بیرون رفته بود او را دم توپ گذاشتند و ملا ولی الله آملی شاگردش بود که در جنگ باستیان تیر برداشته در قلعه در گذشت

خلاصه از حکایات مر قومه آقامیر ابوطالب بقية السیف شه میرزادی

از اصحاب قلعه بود

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر **خاک آمی** و عده از مؤمنین و خانه حاکم محل اقامت چند روزه شان بود و ملا نعمت الله **آملی** و آقا محمد حسین بهنمیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً با برخی از رؤس شهداء با آمل برده در آن بلد بشهادت رساندند

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره در **درفرسخی** جنوبی بازار فروش واقع در جنگل و قرب بعضی قراء و مزارع در نج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر و محصور بدبووار کوتاه و در وسطش مقبره بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف بقعه مستوف بنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در قبرستان دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی مازندرانی معروف بشیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است و علماء طبرستان بنام طبرستانی و یا طبری معروف اند و محوطه مذکوره که اصحاب قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

قال الياقوت في ذيل الآمل و قد خرج منها كثير من العلماء لكنهم قلما ينسبون الي غير طبرستان فيقال لهم الطبري منهم ابو جعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التفسير والتاريخ المشهور اصله و مولده من آمل ولذلك قال ابوبكر محمد بن العباس الخوارزمي و اصله من آمل ايضاً و كان يزعم ان ابا جعفر الطبري خاله بآمل مولدي و بنو جرير لاخواني و يحكي المرء خاله فيها انا رافضي عن ثرات و غيري رافضي عن كلاله و كذب ولم يكن ابو جعفر رحمه الله رافضياً و انما حسدته الحنابلة فرموه بذلك فانغتمها الخوارزمي و كان سبباً رافضياً مجاهراً بذلك متبجحاً به و مات ابن جرير في سنة ۳۱۰ ثلثمائة و عشر

زیارات بسیار از قلم اعلی و ابهی برای آنزمین مقدس صدر یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بار فروش ملطخ بدعاه و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمدباقر خالوزاده جناب بابالباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب بابالباب و جمعی غفیر از شهداء اصحاب میباشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معموره جدیده مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید

هندوستان بنوعی که در بخش سابق آوردیم شیخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمده فوز بلقاء و ایمان باب اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد .

دیگر سید ملقب بصیر و معروف بسیداعمی در ملتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت متسب و متسلسل از سید جلال هندی شهر یکی از اولیاء عظام و رؤساء کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و دراویش داغداری ایران بدون نسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیاء طریقت از ایندودعان برخاستند متولد شد و در صغرسن تقریباً هفت سالگی بمرض آبله از دو چشم نابینا گشته ولی بصفاء باطن و استعداد کامل میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه های گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت و فیره و مسند ولایت و

ریاست خطیره میراثیه نیز بار رسید و بعلاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی دربر کرده بسیر و سلوک راغب گشت و سید و معلوک طالبش شدند و شئون فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و بجلالت ظاهر به و باطنیه شناخته گردید و اعظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تالیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جويا و پویا گشت و نقش اداء حج را بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرار داد چه از اسلاف کرامش مأثور بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم واقدم طلوع نماید و چندی بامذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بقراء و ضعفاء دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از اداء حج بعراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و بار اخلاص اظهار میداشت آنگاه عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قریبت الهیه شنید و بیدرنك بایران باز گشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام بیض لقاء فائز گردیده حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و بارعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود بهدایت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غربیه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست

و نفوس را جنب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و باریق کرامات دیدند تا چون هنگامه مازندران برپا شد بعزم نصرت اصحاب بصفحه نور شتافت ولی ورود بقلمه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و چندی باتفاق میرزا مصطفی قلندر مجنوب معروف که باو ارادت میورزید در نواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات وافر دید چندانکه هر دورا شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع داشتند لاجرم بقره بن سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ابامی در مازندران بفیض محضر اقدس ابی مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعه شهادت عظمی در حالت مجذوبیتی غریب و جذائیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منبیه تراوش کرد و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را بصراط مستقیم مهتدی ساخت آورده اند که در مجالس محاجه با مالاها چون برای اثبات این امر استدلال بآیات قرآنی و احادیث مأثوره در کتب معتبره مینمود و میخواست مواقع آیات و اخبار را نشان دهد اوراق قرآن یا کتاب کافی را میشمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم بغیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آنجمله در قمر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطه ارا قبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعی و مقتدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جنب نمود و

روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سید ابراهیم دستور داد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیمار مید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر سید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد و برا باین عبارت خطاب نمود که ما میتوانستیم تو را بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجهله سید بصیر را بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنقاچه ابن است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با احباء بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثناء سفر باردوی وی وارد شده اینمی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هر يك در محامد صفات شاه باطراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا بر آشفته سقط و دشنام گفت و بدخیمان بیدادگر حکم داد تا

گویند ایلدرم میرزا از سید امینی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین نازم نر که قائم ظالم شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علامت خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آنست نه که من تمام الجہات بدانصفت بود شاهزاده گفت خورش کجا است سید گفت خورش برادرت موندگاه بود

زبانش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفره با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ واقع شد

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهرالله که کیفیت ایمان و شردمه از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از ناصیه اش نمایان بود قدم در سیر وسلوک گذاشته بکمال زهد و ورع و قناعت و عبادت اتصاف یافت و ریاضت را بدرجه رساند که يك اربعین با قند و گلاب انجام داد و بغایت مقید بنظافت و اطافت بود و سخن بغایت اندک میگفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر میبرد و همینکه لب بتکلم میگشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می یافت و در اندام سیر و سفر چون بایران آمد حضرت نقطه اولی در سجن چهریق بود و پس از تشریف بمحضرب مبارک و جذبه

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بجزائیت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بفته افتادند و او را هم شخص مستقلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوایان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیای دیده منجذب گشته و باو فرمودند که پیاده با ذریایجان بچهریق بیاید لذا آمده بمقصود خود رسید از اینحالات در صفحات خوی غوغای عظیم بر با و رؤسای اکراد اکثری متقاعد او شدند لذا اینخبر بتبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آنواقعه نبود که بجناب عظیم امر شد که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد تا نجاراجع شود و معنادی حق باشد و او بمحض رسیدن پیغام حرکت کرد و هر کس خواست همراهی کند پذیرفت که انک لن تستطيع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری از او نشد
نبیل زرندی

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهریق بزاویه جنب غرفه نیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و پیوسته تا موقعی که حضرت را تبریز برای اجراء شهادت بردند درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت بطهران در بین طریق بعضی از اعداء ویرا بقتل رساندند

یزد نخستین کسانی که از اهالی آن حدود بمرغان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی میرزا محمد ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و بموجب بشارت سید انتظار ظهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید بسمعش رسید بشیر از شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت یزد نموده بذکر محمد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملابان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه منتسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که بحاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بآبی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید اراده عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پیدایان رساند و ازین جهان در گذشت

دیگر آقا سید احمد از فضلاء شیخیه و از تلامذۀ حاجی سید کاظم رشتی با عائلۀ خود ساکن کربلا بوده بواسطۀ ملاعلی بسطامی بعرفان و ایمان جدید فائز شد و بقرۃ العین ارادت و اخلاص حاصل کرده بانفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکبش جدا شده بطهران رفت و در فتنۀ گرفتاری و بلاسای واردۀ بر آنجناب بمحضرباهی رفته سعی وجد برای خلاصی همی نمود و در هنگامۀ قلعة طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت باصابت گلولۀ توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطۀ پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارایی بکمال ایمان بدیع رسید و پس از وقوع فتن شیراز هر دو بانتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذرانند و در اصفهان متفقاً زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هر دو با ملاحظۀ احتیاط در عقب رفتند تا بقریۀ کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامت دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادرۀ از قلم ابهی در وصفشان چنین مسطور است قدکان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بیدالفضل و اطرد الحسن بیدالعدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشون الخ و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سئوال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و معصون از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات

قونسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه
اولی و امر جدید نمود که چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه
گفتنی‌ها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز بطهران برده حبس
نمودند و تا سال ۱۲۶۸ هـ. ق در موقع بروز فتنه و مذبحه عمومی بایه محبوس بود
و از مقام عظمت ابی در محبس بوی افضال و اکرام همیشه و در واقعه مذکوره با
اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت بنوعی که در بخش لاحق
می‌آوریم حاجی علیخان حاجب الدوله بمحبس در آمده ویرا بشهادت رسانید و او از
بین تعامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطه
اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و بلقب عزیز مفتخر و بعنوان
کاتب و کاتب الیابن مشتهر گردید و در ضمن توقیفی در باره وی چنین فرمودند
وان من کان عند ربك قد علمناه جواهر العلم والحكمة فاستنبی عنه فاننا كنا لعنیین
واتکرمنه من عند ربك بما کنت علیه من المقتدرین و در این مقام توقیفی را که در
ایام ماکو در جواب معروضه آقا سید احمد صدور یافته برای وی بکربلا ارسال
فرمودند ثبت میدارم و هی هنه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی بمنّ علی من
یشاء من عباده وانه لا اله الا هو ذوالفضل العظیم و اننی علی محمد صلی الله علیه و آله
بما قد انشاء الله فی قدم الذات و ذرورة الصفات انه لا اله الا هو العزیز الحکیم المتعال و اصلی
علی اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله بما قد صلی الجلیل علیهم قبل وجود کلشی، و
یسلم علیهم بعد فناء کلشی، انه هو الجواد الوهاب و بعد قد قرئت کتابک الذی ارسلته
عند ولدک جزاک الله فی احسن بالامک بما قد صبرت فی جنبه و انی فی الایام النی
کنت فی ارض الصیاد اطلمت بما تزل علیک من قضاء الله و ان ذلك امر لا مفر لاحد منه
فاحسن الله صبرک فیہ فاننا لله وانا الیه راجعون و لعمری انی اقول حیاً لذلك الشأن

الا ايها الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد افتيت كل خليل اراك مصراً بالذين
احبهم كانك تنحو نحوهم بليل و ان حين الذي سمعت بلائك اذنت لولئك بالسفر
اليك وانه لم يرض لوجه في الدين وان الان لما سمعت من الواردين على تلك الارض
كثرة حزنك و كبر سنك احبت لان آذن قرّة عيني الحسن بالصعود على تلك الارض
المقدسة و ارجو الله بان يحفظه في السيل و يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل
وان باذنك ما اذنت لآخيه الاكبر لانه معي انشاء الله في المنظر الاكبر فلا تحزن له
فان حضوره لدى انفع لك من حضوره لديك و اسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنين
بفضله و يسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة بمنه و انى انا في ذلك
الجيل احمد الله حمداً شعشعانياً لامعاً مقدساً الذي بعلمه كل حمد و ثناء كعلو
امر الله على كل من في ملكوت السموات و الارض و يفضل على كل ثناء كفضل الله على
عباده انه هو الغني المتعال و في كل حين تدخل الحرم سام من اهل السجن على ائمة
العدل و اسئل من فضله لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة و لا شك ان الله
لا يخالف الميعاد و اذا ارادت امّ احمد بالحجج فارسل معها و نذك الصغير لسكون
قلبها و ان الله يؤيد بفضله من يشاء من عباده وهو العزيز الحكيم و انى انا ذا استغفر الله
ربى لكل ما احب الله و اوليائه انه هو الغفور الودود و سبحان الله رب العزة
عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

ولى انتشار امر در آن حدود بواسطه آقا سيد يحيى و حيد اكبر تحقق
يافت و والد آنجناب آقا سيد جعفر كشفى شهير بن آقا سيد اسحق علوى موسوى و
آباء و اسلافش سلسله از سادات علماء فخرام ساكن در قسمت جنوب ايران و فارس
بودند و آقا سيد اسحق مذکور از داراب باضطهانات انتقال نموده سکونت گزید و
آقا سيد جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گردید و در صغر

سن و آغلز شباب تحصیلات علمیه نمود رای جذبات باطنیه عنان از کشفی ربود و از فارس ینجف شتافته مشغول بریاضات و طاعات گشت و سنین چند بمراقبه و مجاهده و مکاشفه پرداخت و معروف بعلوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره از قبیل تحفة الماوك سنابرق رقی منشور بلدالامین کفایة و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متطرف و معتبر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور شد و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات

حاجی سید جواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقا سید بهیجی اکبر انجال حاجی سید جعفر کشفی بود و بعلم و فضل اشتهار داشت و مخصوصاً محمدشاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول بحضرتش وثوق کامل حاصل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتقاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید بهیجی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب الله منواه بوساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سید جواد میفرمود که چون جناب آقا سید بهیجی بشیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و سنوالاتی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خضوع و خشوع او میافزود معذک اظهار تصدیق مینمود و گویا منتظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهلت و بزرگواری حضرت که قلب او را بر کرده و سرا پای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

هر يك خانه و عائله تاسيس كرد و اولاد و احفاد بسيار و ارادتمندان به شمار فرام نموده با وفرت علم و عظمت و مكننت در بلاد مذكوره ميزيست و جمعي از اخلافش علماء و عاظم الشان شدند و در سال ۱۲۶۰ هـ. ق در مكه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و جمله غاب نجم العلي را براي تاريخ وفاتش ضبط كردند و نجل جليلش جناب آقا سيد يحيى از زن يزديه اش در شهر يزد بهر صفة وجود آمد و در ايام صغر و جواني تحصيلات علميه

معروض دارد تا آنكه وقتي بمن بسبب محرميتي كه حاصل شده بود اظهار داشت كه آيا ممكن است كه تصرفي از تصرفات خارقه انسان مشاهده نمايد و مقصودشان اينكه من چيزي خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سيد يحيى مثل اينحال مثل كسي است كه بر مائدة شخص بزرگي حاضر باشد و آن شخص از اغذيه لطيفه و اشربه لذينه و فواكه طيبه از هر صنف براي او برخوان حاضر نمايد و او در بين اثنا چيزي از قبيل قوم و بصل طلب نمايد بحد يقينت من از اينوساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارك مشرف شدي هر چه خواهي بپرس و هر چه در دل داري طلب نما و بالجملة پس از قليل شبني كه مقرر بود آنشب بحضور مبارك مشرف شوي جزوي از سوالات مشكاه و مسائل معضله كه نوشته بود بان خود آورد و فرمود اين مسائل چندي است از حضرت سوال نموده ام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقديم نمائي و جواب طلب كني چون شب گذشت و صحبت بسيار داشته شد و غذا صرف نموديم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت بيت خود براي استراحت عودت فرمودند من جزوه سوالات حضرت و جيد را در حضور خودش بخلام آنحضرت كه ناعش مبارك بود دادم و گفتم همين حال اين جزو را بحضور ده و از قول من عرض كن اين سوال جناب آقا سيد يحيى است و بر سبيل مطايبه

نموده مستجمع علوم شده از افاضل علماء و وعظمی همتا گردید و بعلاوه وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و بکثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تاسیس خانه و عائله نمود و در هر دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال

گفتم عرش کن آق سیدیجی است نه برک چغندر و مقصود حاجی سیدجواد ازین عبارت مطایبه باحضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود باری حاجی سیدجواد میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوٰه گشتیم که ناگهان مبارک آمد و جزوی بخط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب بناو دست داد با اینکه جبل و قار بود حرکاتی مشعر بخت هائند میل برقص از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شما را چه میشود فرمود جناب حاجی سیدجواد من قریب یک هفته است که بنوشتن این سئوالات مشغولم و امشب از اول لیل آنحضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آنحضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را بخدا این اجوبه را که کتابی است مین درجه و مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان پیرو جرذ و ظهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدر حاجی سیدجواد مشهور بکشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمدشاه نماید
میرزا ابوالفضل گلپایگانی

۱۲۶۰ هـ. ق سفری بطهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امامزاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود و خیر ظهور حضرت باب اعظم بسمعش رسیده بنوع مسطور در بخش سابق بعزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلایی و ملا شیخ علی عظیم که با هم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود یافت آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشتر را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مره ننگه بی بدریانی عالم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایسان استقرار یافت و نامه بمحمد شاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا آقاسی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز بعلماء یزد و نیریز که از آنجهان ابوالزرچده ای حاجی شیخ عبدالعالی از علمای مشهور محترم و متدین نیز یز بود شمه از اشرفیات ظاهره و آیات باهره بدیعه نگاشت و چون امر بسیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از او سلب گردید نخست از شیراز بروجرد رفته با والد ماجد ابیلاح حجت و اقامه بینه نمود و در همین آفاقیه و انفسیه را با کمال وجه بیان کرد و حاجی معین سابقه چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی و جوه امتیازی چند در میان مبارک و آیات باهراتش بیان می نمود اول آنکه حضرت امی است و تحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله

آقا سید یحیی دارای چون بشیراز آمد با جناب شیخعلی محمولانی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید

و مطالب علمیة عربیه مقاصد را بفایده مختصر و مفید ادا مینماید که از عهدۀ دیگران خارج است سوم آنکه کلمات و عباراتش شیبه بکلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب و غیرها بدع و مخصوص بخود او است و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری بر آن بتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آنمطلب را در مباحث مفصله

و از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا میشود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی اعتنائی ضیق قلب و حزن از برای سید حاصل میشود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این میشود که این وجود هر گاه حجة الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد يك مجلس هم رفته و اعاده در مطالب مینمایم هر گاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست بر میگردد و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر میل ارمغان از برای حضرت میآوردند حضرت بملازم امر میفرماید قدری از انگور در میان جمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل میفرمایند بعد اشاره از حضرت میشود که سید برگی که در میان انگور بوده او را بمجمعه مس بمالند که بعد از مالیدن جمعه طلا میشود بعد اشاره از سرکار میشود که مقصود خداوندی تعاقب نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید بکیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بهمین متذکر و نادم میگردد و آنطلا را باز عود میدهند بصورت اول

ملا عبدالرحیم قزوینی

بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خط که آنحضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسد و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که از تمام شئون آشکار و معتماز از دیگران میباشد بدرجه نیکه قیام و قعودش ابداً بنشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه نهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دو لقمه غذای يك مرد اکل نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلیسش مساوی می آشامند اگر چه آنشخص از طبقه دانه باشد (و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بایه قرار دادند و این طایفه بکثرت شرب چای معتاد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بایه بدادن چای مردم را بایی مینمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ۴ و از سید الساجدین حکایت شده است و در صفحات بروجرد و لرستان ضمن وعظ و بیان بطریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مینمود داشت که اهالی را از امر جدید بیگانه کند و بعد از بروجرد باصفهان نزد اخوان خود آقا سیدمینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات مینمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه بیزد جهت ملاقات عائله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سیدعلی واعظ و آقا سیدحسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر بپرا در طهرانش آقا سید اسحق و برخی از علماء و فضلاء و امراء طهران کرد و از آنجا عطف عنان بخراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست بقزوین رفته نزد خواهرش که زوجه

حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند و سابق برین سفر هم مدتی نزد خواهر مذکوره اش اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده بما کو شتافت و از لقا محبوب کام دل گرفت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان بظهران عودت نموده نزد جمال ابهی رفود و متول یافت و باجمعی

دختر حاجی سید جعفر کشفی عیال حاجی محمد رحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی بقزوین در خانه ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمد رحیم باجناب حاجی سید یحیی در مسئله گفتگو کردند جناب حاجی سید یحیی ایشانرا کافر دانسته بخانه حاجی اسدالله تشریف آوردند و چهار ماه بودند و در مسجد شاد موذن میفرمودند مراجعت بظهران زمان محمد شاه ندای نقطه اولی که بانند شد محمد شاه ایشانرا بشیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت بیزد حجره جناب آقا محمد جواد با آقا کربلایی رفیع اخوی ایشان بیادتی فرمودند زمان حرکت بجناب آقا محمد جواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر بحجره نمیآیم شما روزها بخانه بیاید . . . از باد نورآباد کاشان تا هیبد بزد آقا محمد جواد همسفر وحید بود و اهل اردکان باستقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یکروز و یکشب ایشانرا مهمان نمودند پس جناب وحید با اردکان تشریف بردند و آقا محمد جواد بیزد پس از چندی جناب وحید بیزد و از بیزد بظهران و از ظهران مراجعت بیزد و خیر صمود جناب حاجی اسداللهرا آوردند و در مسجد ریگ مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز بظهران تشریف بردند این مرتبه جناب آقا هادی را ملاقات میفرمایند و بخدمت جمال قدم میبرد و امر میشود که آقا هادی بقزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند

مضمون بیان جناب آقا محمد جواد فرهادی

از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره و غیرها مؤانس و معاشر گشت و در آن ایام
بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر همیکرد و بالجمله جناب آقا سیدیحیی سفرهای
بی درپی نمود و چند بار بطهران و یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز بود
آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمه از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات
قلعه مازندران و غیرها آوردیم از نزد حضرت نقطه اولی توقیمی و حرز همکل بزرگی
و نیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود و ملاجعفر قزوینی درباره وی چنین نوشت
که جناب آقا سید یحیی علیه بهاء الله پنج بار بقزوین آمد و بر منبر حاجی ملا
عبدالوهاب بر آمد در نوبت اولی تکذیب شیخ احسانی و تصدیق حکماء و عرفاء نمود
در کرة ثانیه شیخی و حکمی هر دو را تصدیق کرد در مره ثلثه استدلال بر بطلان
محبی الدین اعرابی و ملا محسن و اثبات حقیقت جناب شیخ کرد در دفعه چهارم
در خانه حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و
شبهات حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانه تبریزیها مشرف شدیم این بنده
دلیل خاکسار و عمم ملاقنبر و ملا عبدالعسین و حاجی میرزا واد از وحید سؤال کرد
در جواب فرمود بعد از استماع این نداء بشیراز رفتم و در کنار حق نشستم به دلیل
و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سوز
قرآن است طلب کردم فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ
بدست مبارک گرفتند و جواهر و دراری نمینه بر صفحات ریختند و بنوعی از سرعت
مرقوم و مسطور میفرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمیشد بدون تفکر و تدبیر
و سکون قلم زیاده از دوهزار بیت نوشتند و بمن دادند ملاحظه نمودم دیدم که در
قوه بشر نیست اینگونه کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او
و بطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از ناسران و یاری کنندگان مایید عرض کردم

صاحب شمشیر نیستم شمشیری بمن دادند جوهر دار برنده و حقیر تیغ جوهر دار
بسیار خوب را دیدم مرتبه پنجم زمانی بود که طلعت اعلی در ماکو مجبوس بودند
رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد اندهی و چون هنگامه از نندران
برپا شد و اصحاب از هر سو بی نصرت شتافتند آقا سید یحیی بطهران رفته بصد
تپه لوازم ورود بقلعه برآمد در آن موقع جمال انبی پس از گرفتاری بدست سپاهیان
درمازندران و استخلاص از چنگ آنان بطهران رسیدند و جناب وحید درک محضر
مبارک نموده از تفصیل واقعات باخبر گشت و ناچار از عزیمت بهمازندران منصرف
شده نقشه دیگری در نظر گرفت و در اواخر سال ۱۲۶۵ بهزم قیام در وطن از طهران
بیرون راند و بنای سیر بلاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین و قم و کاشان و
اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده علی رؤس العتابر تبشیر و ابلاغ کرد
تا در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ بزد وارد شد و در مصلی بر عرشه منبر نشست
و خطابه غرا اداء نموده ابواب عرفان بروجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء
و محترمین و غیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آن جمله ملا محمد رضا
(رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا
حاجی محمد مجتهد متنفذ و ماجا الانام منشاء بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم
و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سایر آحاد خانواده تاسی نمودند و ملا
حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً بنام بابی دچار حملات و
تعرضات اعداء گردید و دیگر حاجی ملا مهدی عطری و خاندانش بودند و نیز آقا
میرزا محمد رضا طیب و آقا شیخ علی دهجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملا حسن
اردکانی قملاتی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و حاجی سید علی مهریزی
و آقا سید حسین منشاهی و آقا سید محمد باقر مهر بجردی که از سادات و علمای

مقدسین بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقیقت اعتقاد داشتند و برادرش
حاجی سید حسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر
دهجی از طلاب علوم دینیه و ملا علی بنقی روضه خوان و میرزا محمد معروف بملیک
و محمد زمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شمعی و آقا
محمد صادق صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبدالغفور
و برادرش آقا محمد علی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهد علیا و غیرهم
بیعت کرده بشمله غیرت ایمانیه افروختند و نفوسی دیگر اظهار محبت و مساعدت
با آنجناب نمودند و ازین هنگام نهضت بابیه در یزد و اطرافش شروع شد و قفته
برخواست و منتهی بواقعه یزد گشت و از آنجا بنیریز راند و بنوعیکه در بخش سابق
مفصلاً آوردیم در هجدهم شعبان سال مذکور بشهادت رسید و اما آثار آنجناب
از آنجمله رساله استدلالیه و دو مقاله بعربیت فصیحی و حسن خط در بیان تشریح بحضور
در بیت مبارک و درک عظمت و اثبات حقانیت آنحضرت بعین خطش موجود است و هدهدهی
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلوة على رسول الله وآله آل الله الى يوم لقاء الله
وبعد يقول العبد الراجي والاسير الفاني والتقير الجاني ^١ ^٢ الفاطمي انه لما
مضى من الهجرة النبوية على مهاجرها اله سلام وتحية غرس بلغنى انه قد قام
قائم من بياض الفارس وظهر نجم لامع وطلع كوكب دري ساطع من بلد شیراز
كانه هو المعنى بالذكر في قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض
يرثها عبادي الصالحون فما زلت مهاجراً من بلد الى بلد وسائراً في مناكب الارض
واطرافها وطير الفؤاد يتقلب يمينا وشمالا ويصف على شطر الافاق وارجائها حتى
انتهيت الى الارض المباركة والبلد المقام وهو البلد الامن مطلع العبد الممتحن في
شهر جميدى الاولى عام غرس ب فوقت بالباب ووفدت الى من عنده علم الكتاب

مع كونه على الله عليه السلام من رخصه أهل الجهاد فكيف تشبه
 بهذه الصفة عبودية هذا السراج الوهاج والبهج الإجماع
 لاخره الإجماع سلام الله عليهم في آثار الليل والظلمة التي
 مع انه سلام الله عليه فنه لدن الجاهل من وفي بينهم وكان
 أسيما من شأن تلك الآثار ومع هذه الخيرة الكبرى في آياتها
 في آثار الولاية التي هي المناجات والطلب والزيارات والآداب
 بطريق ويكتب بلا شك ولا يكون على سنة ساعات عدة الف
 بيت بحسب ما يشاء من الحق الاحكام والايضا وما حركه
 اول الانصار والفتنة ظهر في ذلك بعد تلك الآثار في
 حيث خرج من ظلمة تلك الفتنة فصار مستنير في
 صدقة ووسائل سطوة وكتب بخطه وما سأل عن أحد
 من أي علم كان الأردن خرج منه الحواب هي نتيجة بعد ذلك
 ومن انكره لم يجد ما وروى في امره بعد ظهور تلك الآثار
 تلك الآثار من رخصته في ذلك من العلم الذي لا يحسن
 حصوله على غيره عليه السلام في حال وقوله الحق في طاب
عليه بأهل لا يخسرون الدين وما الدين بعضة ومن ظن به
 مما تشبهه في العلم به مع من في طوكوت الامر والخلق قوله

بارك الله في هذا
 كتابه

أخلاق
 في العلم

من العلم والفتنة أما العلم فكما صحت وأما الفتنة فهي ذلته
 سلام الله عليه من دون فكي ولا يكون علم بمثل هذه الكفا
 الطيبات والمناجات والزيارات والفتنات والآداب
 الباهرات كما هي هذه اعظم من هذا فخره في بيان هذا
 اعظم عندنا هذا الحبر من خلق السموات والارض ومع
 جسد سلام الله عليه هذين الكمالين اللذين ليس هو قوما كما
 في الاسكان ضد خلق باسلاف المرءطينين وطلب ما يريد
 احذره الظاهر من سلام الله عليهم ابد الابدين وظهر
 اعظم احواله واطواره واطلاقه ومركباته وسكناته وسفاته
 والعالمة التي حذرة باره من لو كانت لو انبأ في العلم
 والفتنة في صاحبه والارض في قوله ما امر به القول في
 هذا هو القول الذي قد شاء موسى الكليم هذا هو القول الذي
 يخبر به عظم الرقيم فتدرك في رده من العلم والحق في
 من لا عرض والفتنة والاسماع من العلم في مقام الاكبرية بان
 مراعاة رخصته في العلم والحق في قوله في حقه ويكون
 في كل مخلوق في حقه ويوصل كل نتيجة العلم في حق الله سبحانه
 من الكون والشرب بسلطه في مقام كماله لان هذا هو شأن كماله

١٦

دو صفحه از اسدالایة جناب آقا سید یحیی وحید بخط خودش در اثبات امر بدیع

مربوط بصفحة ٤٧١

ورأيت البلد يجسى اليه ثمرات كلشيء وافئدة من الناس تهوى اليه فاقمت فيه وآوى
الطير اليه فقد علم صلوته و تسبيحه فوالذي نفسى بيده له نور و ظهور مثل توره
كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كانها كوكب درى بوقد من
شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور
على نور يهدى الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكلشيء عليم وكان
من انارته وامعانه ما افاض واجلاد على الشرقيين ليخضعن الشارقيون او انعم واصاب
من استفاض من الغربيين ليضعفن البدريون والطوريون شرحه صلى الله عليه حروف
البسملة بمراتب اربعة ثم تفسير سورة الكوثر يجرى فيها الانهار انهار من ماء غير
آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من عسل مصفى وانهار من خمر لذنة للشاربين
ثم شرح الحديث الذى افاض الحجاب الاعظم العالم بالسرائر ابو جعفر محمد بن
على اليافر صلوات الله وسلامه عليه لابي لبيد المخزومي فى بعض علم الحروف و
المقطعات من القرآن ثم اجابته لذي الحسب الشامخ الرفيع و ذى الشرف الباذخ
المنيع ذى الرياستين السيد ابي الحسن الحسينى وقد سئل من جنابه عليه السلام
كشف السر عن وجه الامر وشرح في حروف الهاء لانه كان اول حرف كتابه وصار
معروفاً بالرسالة الهائية ثم شرح دعاء الغيبة المرورى فى الكافى المشتمل على فقرات
ثلاثة واتفق على ابواب اربعة عشر وقد طلع فى ابوابه مكنن الغيب المستور ما طلع
فى الليل اذا عسعس من الصبح الازل اذا تنفس ثم جواب احد من المجاهدين
والمهاجرين والصابر بن الذين صبروا فى سبيل دين الله على الاذى ثم افاضة على السيد
السند والحبر المعتمد الوافد الى نور الفؤاد السيد الجواد الحسيناوى فى جواب
مسئلته فى باب الاغراب ثم جواب السائل الجليل المستطاب نواب الهندي فى حكم
اسماء الله تعالى ثم جواب مسألة العالم الماجد والعارف الكامل الشيخ العابد ثم اجوبة

مؤنعة مؤنقة في مسائل العارف المازح حسن الرشتي ثم جواب مسألة المهاجر المجاهد
في سبيل الله الحاج محمدا سمعيل الفراهاني ثم المسائل التي جعلها تذكرة و متاعاً
للمقرين فسيح باسم ربك العظيم فورب السماء والارض انه لقول رسول كريم في
كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون افينها الحديث انتم مدهنون وتحصلون رزقكم
انكم تكذبون فأبوا بحديث من مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عما يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين (وايضاً) بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي
اضاء الضياء وتجلي للعماء باليهاء و اظهر الثناء بالسناه واحاط الكل تحت ظلال الكبرياء
فأول ما برزت من كتاب الكون في ديباجة الانشاء البسمة والسيحاح الاربعة العليا
احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى وجعلها مجلى ذاته الظاهرة لها بها في
سائر عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير
وعظيم العظمة و امرها بالادبار بالتجلى والنزول والطاوع والافول بعد ان اجرى
من آخر اركانها ماء الابدان بحر المداد و نوب الصاد الذخيرة الموج العتلاطم
الرجراج وجعل منه البحرين هذا عذب فرات سائغ شرابه وهذا مايج اجاج وخلق
من الاول طينة اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الي الصلحاء الازكياء واسكنها في
عليين من حول عرش الكبرياء وخلق من الثاني طينة اصحاب الاجابة السوية من
عين اليمن و الكبريت والتظيرية والافريقية اجمة ما سيدان وجة ناجروان و عين
ابرهوت الي اقصى انبساط النقطة القلما فاعكثها في سجين واسفل السافلين الي
ما تحت الثرى ثم امر الفريقين من اهل المقامين بالادبار والاقبال لما اراد من اظهار
الجلال واسفار الجمال لرب النور والظلال وشاء من بروز اتقان الصنع من الحكيم
الفعال فنزل المدبرين المقبلين وصعد المقبلين المدبرين حتى التقى الفلكان واتصل
التطنجان في هذه النشأة منتهى مراتب النزول وعنده عوالم الصعود تداخت الشجرتان

وتشاكت الفرفان ودخل ابليس العين بواسطة طلوس العناصر وحية الجوزهر الى
جنة الانسان اكبر حجة الله على الخلق و اعظم ما بناه بيده الرحمن و اخرج آدم
بديع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البيان وانزله الى تلك
الارض المعبرة معدن الاحزان قال تحسراً على ما فات منه من الالحان من تغرد
طيور العماء على الاقنان تغيرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغبر قبيح و جعل
يبكى بكاء و يجرى دموعاً ولم يتقطع الى ان تلقى من ربه كلمات فتاب الى السبحان
فاجابه بارئته و امره الى حج البيت ذي الاربعة الاركان المحاذية للبيت المعمور
المربع و السقف المرفوع البيان المحاذية للاذكار الاربعة من التكبير و التهليل و
التحميد و السبحان بعد تعميره على شكل بيت الاحدية و هيكل الايمان فهو اول
بيت وضع للناس في وجه الارض المحكية و التبيان بالامثلة الملقاة في هويات الامكان
و ذاتيات الاكوان من الاية اللاهوتية و الوجه الجبروتية و الوصف الملكوتية و الرسم
الناسوتية في السر و الاعلان و بعثه لظهار سر واحد من هذه الاركان فهو التوحيد
و آية اليمان و نصره في التبليغ باقى الانبياء من اولى العزم و غيرهم الى طلوع شمس
العرفان من مشرق الايمان خانم الانبياء و سيد الانس و الجن و امره باظهار سر
ركن الثاني و هو النبوة مبدء المعان الى يوم الغدير خير الايام و قطب الزمان بلغ
فيه بنفسه الشريف و وصى الى اوصيائه باظهار ركن الثالث و هو ركن الولاية و
تاويل آية القرآن و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون الى يوم طلوع شمس الازل
في احدى وستين قبلها الالف و المائتان و ثمت آل الله و حروف كلمة البيان في روع
عندهم الذي وسع قلبه لجميع الظهورات من تلالو جسم سيدة النسوان بل من
في ملكوت الامر و الخلق من الاكوان باظهار سر ركن الرابع من الكلم الجامع
آخر شروط الايمان الى هنا تمت الادوار و حكمت الاكوار و تألف بسم الذي

بالحروف غير مصوت و بالتشبيه غير مجد الباء بهاء الله والسين سناء الله والميم ملك
الله او مجد الله كلاهما واحد في الاداء و وجدت الكينونة وحصلت البينونة بين الشرف
والوضيح والبصير والاعمى واما ثمود فهديناهم فاستجبوا العمى قال ٤ ثمود طائفة
من الشيعة ثم الاجاز و التكوين اى العوالم الاربع من الجسم والنفس والعقل و
العواد عالم العماء فشرع بالتشريع الذى هو روح التكوين و هو ظهور الربوبية
الممكنة فى الانشاء فالعربى فى النزول اى التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى
وهو العلى المتعالى وهو العلى الكبير و هو العلى العظيم و فى الصعود اى التشريع هو
الاسم المشتق من اسم الله المحمود وعسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً اولنا محمد
و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعلىين واقترن الشكلان الاصلان
فى هذا المقام فهم من كان دافعهم شديد واتى السمع وهو شهيد و سبحان الله عما يصفون
والحمد لله رب العالمين وبعد بقول العبد الراجى بالحق القيوم و الداعى با دائم يا
ديوم ^١ ^٢ ^٣ هذه خطبة جليلة من العوالم المؤمنة الخليل و العبد الممتحن
الخليل القائل للقول السديد والذال على الامر الرشيد فى ق و القرآن المجيد بل
عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شئ عجيب جعلتها تقدمة لهذا
الخطاب وتذكرة لاولى الالباب من اهل المدينة والمآب فمن كان دعواه الحمد لله
الذى انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً قيعاً لينذر بأساً شديداً من لدنه ويبشر
المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسن و من الذين يستمعون القول
فيتبعون احسنه اولئك الذين هدى الله و اوتىك هم اولو الالباب و من الذين يحملون
العرش و من حوله و يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا و بنا
وسعت كل شئ رحمة و علماً فانقر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم
فيا ايها الاخوان من المعاصر و البادىة اممكم و مكانكم انصتوا و استمعوا الصيحة بالحق

وتدآء المنادى فهذا هو العيزان والصراط والطور والكتاب المسطور والبيت المعمور
فان السيد العلى والنور البهى و الكوكب الدرى برز من البلد المقام واستقر على
ارض الصاد وطلعت الشمس من برجها وقرت على نقطة الزوال وغشت ضيائها جملة
الافاق وظهر تاويل قول الله سبحانه وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم والشمس وضحيها
والقمر اذا تليها والنهار اذا جلبها الى تمامها ولا يخاف عقبيها فامرني بالحضور فى
ارض الطاء فلما نزلت بامر مولاي عليها فى اول شهر الثمانى من السنة الثالث بعد
غرس وحضرت عندها لها من اصحاب الاخدود فى السلاسل والاعلال والقيود اذا ما
كان لهم شأن الاذكار الحدود التى هم عليها قعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين
شهود وما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غلبني الاخزيان وتركني
الاخوان الذين كانوا يساعدوننى لرضى الرحمن حتى صرت بهيئت اشير الى مولاي
بصرف قلبى وارى نفسى مفارقاً من حبيبتى وانمنى الرحيل الى سبيله والتوصل الى
مقيله فهل اليك بابن احمد سبيل فنلقى وهل يتصل يومنا منك بغده فتخطى متى
نرو مناهلك الروبة فنروي متى تنتفع من عذب ماذك فقد طال الندى متى تفاديك
ونراوحك فقتر منها عيننا وصرت كما قال الامير عليه السلام و طفقت ارتأى بين
ان اصول بيد جزاء او اصبر على طغية عمياء يهرم فيها الكبير و بشيب فيها الصغير
ويكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرايت ان الصبر على هاتى احببى فصبرت و فى
العين قذى و فى الحلق شجى مع طول المدة و شدة المحنة فلما علمت ان السبيل
مقطوع والدليل ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته وجمع خطباته التى برزت فى اول
مستقر من الهجرة وهو الشهر الحرام ذى القعدة من السنة المذكورة لعل الله يسكننى
بذلك فانه منزل السكينة على قلب من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين و كان اول
ما شرق فى تلك الارض من فوارة النور الذى هو بالرعب منصور و لمع من العلم

المشهور وظهر في تلك الطحناء الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة في النبوة
الخاصة بالعقل اللامع ثم اجوبة لمسائل شتى من السائلين الواقفين حول الباب
متعیناً بالله انه هو الولی فی المبدء والمآب و هو حسبی نعم المولی و نعم النصیر
واما اعتقایش از زوجة یزدیه سه پسر و یکدختر بودند پسر ارشد آقا سید احمد نام
داشت و مطلع و محب نسبت باین امر بود و سالها در یزد زیسته در محضر شرع
حاجی ملا باقر اردکانی که کیفیت احوالش را عنقریب میآوریم کتابت مکاتیب
شرعیه مینمود و بنت عم خود آقا سیدحسن را در حباله نکاح داشت و آخر حیاتش
چون باصفهان پی ملاقات عمین معظمین خود آقا سید سینا و آقا سید عیسی رفت
بیمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گردید و از او دختری شد که در یزد حیاتش
سپری گشت و پسر دوم وحید آقا سید محمد امین التجار نیز اطلاعی از این امر داشت
و در سن شباب بکرمین رفته متزوج و متوطن شده در سرای گلشن اشتغال بتجارت
جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او برقرار نماند و پسر سوم وحید
آقا سید محسن از مومنین این امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاه ابن عمه اش
حاجی میرزا محمود امینی مشهور متوظف و در آن شهر متزوج شد و از او دختری
و خاندانی بر جای ماند و دختر وحید نیز از مؤمنات بوده در طهران بمیرزا نصرالله
کاشی ندیم فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی مقیم طهران شوهر نمود و از او نسلی
در این امر ظاهر نیست و اما از زوجة نیربزیه صفری نام که مؤمنه بود و وحید را
پسری شد که سید اسمعیل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش مادر
باتفاق برخی از خویشاوندان مؤمن بقصبة اصطهبانات واقع در شش فرسنگی جنوب
غربی نیربز گریختند و بخانه خواهر وحید که زوجة حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری
مؤمن بلین امر بود پناه گرفتند و حاجی مذکور از خواهر وحید کودکی میرزا

ابوالحسن نام داشت و خواهر دیگر و حید نیز در قصه مذکوره زوجه آقامیر مرشد بود و همگی ایشان در آن ایام از بیم دشمنان مختلفی بودند و پس از چند سال که امنیتی حاصل شد آقا سید اسماعیل باتفاق میرزا ابوالحسن مذکور در مدرسه خان یزد بتحصیل علوم پرداخته بمدارج عالیہ علمیه و اجتهاد در فقه و اصول ارتقا جست و بنت خالش آقا سید علی واعظ را ازدواج کرده بموطن خود اصطهبانات عودت نموده ساکن گردید و کتاب *لمعة النور فی شرح آية النور* و *حصن الحصین فی شرح بلد الامین* و شرح *تشریح الافلاک در علم هیئت فلکیه* و کتاب *سلسیل در علم حکمت* از جمله مؤلفات او است و بلقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و از او اخلافی از سلسله علما بر جا ماندند ولی از این دو دهمان عظیمه و سبیه شهر کشفی که از آنجمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و انج اکبر شان آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز بسال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این امر حاصل نشد زیرا از بیم واقعات مهیبه و حوادث خطیره که بر جناب و حید و سایر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجسس و جنبش از آنان زائل گشت فقط آخرین اولاد حاجی محمد اسمعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در بخشهای آتیه میآوریم و در این مقام نبذه از کلمات مبارکه که در شان سید کشفی و جناب و حید است ثبت مینمائیم قوله الاحلی فی کتاب تفسیر سوره یوسف یا *قرة العین قل للعالم الجایل جعفر العلوی انک علی الحق ان کنت بالباب لله ساجدا لقد کنت فی ام الكتاب عند الله محموداً و هو الله قد کان علیک علی الحق شهیداً فوریک انک لن تخرق الارض بالحق من دون الباب ولن تبلغ الجبال من دون الذکر علی الحق بالحق طولاً و انه من الله الحق لحق بالکلمة الاکبر علی العالمین جمعاً ان کنت قد اتبعت امره فاننا قد جعلناک فی الدنیا رکناً علی العالمین رفیعاً و انک بالحق فی الاخرة معنای الرفیق*

الاعلى باذن الله العلى و هو الله قد كان على كل شىء شهيداً ذلك مما قد اوحى الله عليك فى سبيل الحكمة فانتظر على الحق الاكبر امرنا و انصر ذكرنا الاكبر هذا الغلام العربى فان نصر الله و آياته قد كان فى ام الكتاب قريباً و دره موقى ديگر مسطور است و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوى و شاهدت بواطن آياتها و انه ما عرف الا نفسه و ما وصف الا شئون عبوديته و كل مقال فى حق آل الله سلام الله عليهم فى تفسير الدعاء المشرقة عن ناحية المقدسة لم يك فيهم ولا يلىق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا حرف عبوديته و ما وصف آل الله الا بما تجلى آخرهم فى كنه ربوبيته و لا يعرف آل الله احد و لا يقدر برصفهم عبد اذ ما سواهم من فاضل ذكرهم ليذكرون و يوجدون و در مقامى ديگر مذكور است و لقد بلغ الى حضيرة الواقع فى بواطن تلك الرقائق و الدقائق سيد المعاصر عند المحققين فصل فى سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله فى بيانه فى حقيقة ذلك المسئلة بالسرة الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات فى قباب اشاراته و لكن ذلك ما كان الا لحفظه نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين و در رسالة دلائل السبع در شأن جناب و حيد جنين مسطور است و نظر كن در عدد اسم الله فرد متفرد و و حيد متوحد كه احدى از مخالف و مؤالف منكر بر فضل و تقواى آن نيت و كل مقرند بر علو او در علم و سمو او در حكمت و نظر كن در شرح كوثر تا بر نوشتجاتى كه از براى آن ظاهر شد و استدراك علو شأن او را عند الله نموده الخ و از قلم عزابى در سورة الصبر وصف احوال آن جناب مسطور است قوله عز بيانه و اذ قال الوحيد يا قوم قد جئتكم من الروح من لندن على قيوماً . . . و قضى من الايام الى ان اجتمعت فى حول الوحيد شرذمة من قرية التى باركها الله بين القرى و رفع اسمها فى اللوح الذى كان ام الكتاب عنه مفصلاً . . . و بلغ امر الله الى مقام الذى سمع رئيس الظلم

الذی کفر بالله واشرك بجماله واعترض بيرهانه وكان اشقى الناس في الارض ويشهد
بذلك رجال الذی كانوا في سرادق الخلد مستوراً . . . فاذا ذكر يا قلم القدس ما
قضى على الوحيد من اعادى نفس الله ليكون امره في الملاء الاعلى بالحق مذكوراً فلما
سمع الذی کفر وشقى ثم استکبر وبغى ارسل جنود لکفر وامرهم بان يقتلوا الذین
ما حمل الارض بمثلهم في ايمانهم بالله وبسفکوا دعاء التي كانت بها کلىء مظهوراً
. . . وقرر الجنود رؤسین الذین هما کفرا بالله وآياته . . . اذا فتح فم الروح و
نطق روح القدس بلسان الوحيد وقال يا قوم ان تقروا بقضای وتعرفوني انا بن محمد
رسول الله لم جنتم علينا بجنود الکفر . . . وكرر بينهم الرسل و الرسائل الى ان
وضعوا کتاب الله بينهم واقسموا بالله وختموه و ارسلوه الى جمال عز وحيدا . . . الى
ان اخذوا الوحيد وهتكوا حرمة وعروا جسده وفعوا به ما يجرى من عيون اهل
الفردوس مدامع حمر ممزوجاً . . . ان ارتفعوا الرؤس على الاسنان والرماح ودخلوا
في ارض التي شرفها الله على جميع بقاه الارض و فيها استوى الرحمن على عرش
اسم علياً فهيناً لك يا يحيى بما وفيت بعهديك في يوم الذي فيه خلقت السموات
والارض واخذت کتاب الله بقوة ايمانك وصرت من نفاحات الله الى حرم الجمال مقلوباً
ونيز صورت زيارتي از قلم ابهي برای زیارت رمس مطهر آنجناب صدور یافت تاو
وشهداء اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند واما اصحاب وحید و بایه یزد از آن جمله
آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح بن حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود
که در حال ریمان جوانی و نیمان ایمانی دست از ولای وی نکشید و اموالش بفلوت
رفت و خود بشوعی که در بخش لاحق میآوریم در شیراز بشهادت رسید و برخی چنین
آوردند که جمعی بیست و دو تن از اصحاب وحید در یزد کشته گردیدند و هنگام
مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از بایه یزد چنانچه در بخش سابق نمودیم

همراه بوده در وقایع نیریز نیز بنصرتش قیام کردند و نفوس شهیره مذکوره الاسای در یزد و اطراف برقرار بوده عنه را براه راست آوردند و خاندانی برجای گذاشتند و باین طریق پس از واقعه شهادت کبری جمعی از این طایفه در یزد و اطراف می زیستند.

ویکی از اشهر علمای بیان در آن قسمت حاجی ملا باقر اردکانی از ائمه جماعت اردکان بود و بملاقات وحید رسیده فائز بعرفان و ایمان بدیع گردید و کما کان بامامت جماعت و ریاست دینیه در وطنش اشتغال نمود ولی بفرار منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را میگشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا مدتی طویل نگذشت که بنام بابی مشهور گشت و رؤساء و رقبای محل از ارباب محراب و منبر بتعرض و معارضتش برخاستند و پیوسته سعایت و شکایت یزد بردند و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا نائره فتنه و فساد را مشتمل ساختند و حکومت را بمضادات او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز در کرمان داشته پسر هشت ساله اش مشهور بامیرزاده را بحکمرانی یزد گماشت و میرزا طلب نام تفرشی وزیر و نائب الحکومه حاجی را از اردکان یزد کشید و رقبه فرصت را از دست نداده صورت استشهادی بر بایتش محشی و مشحون بمهر و شهادت و امضای جمعی کثیر تنظیم کرده نزد حکمران بکرمان فرستادند لاجرم تعلقه فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را بکرمان طلید و با اقدام معاندین یزد در اردکان آنعلم ذیشان را مفلولاً باکند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گلان حکومتی بردند و حکمران با وی ملاقات کرد و حاجی چون عالمی حکیم و نطق و ندیم و حسن الاخلاق و منزّه از زرق و ریفای اهل نفاق بود بلطف سخن و حکمت و مزاج

سایر روایات

آورد با یحییان از قرار نوشته‌های که در این روز
 از تبریز آمدند و خبری در کجده و فستق پیش ازین در اینجا
 بود دیگر در جده و سایر شهرها بود و در روز چهارم
 از تبریز تحلیف هم رساند درین روز که با یحییان شد
 بعد از یک روزی چهار نفر در وقت ظهر میریزد و بعد از
 آنکه در روز نهم در لنگر که از اینجا می‌آید به تبریز
 اخبار مکانیب و گنگوی نقل است و اینست که آن
 تاریخ شده است نبود باشد

تبریز

از قزوین که در روز نهم از تبریز رسیدند و در آنجا
 بسیار بود که درین اوقات سبب و پانزده روز
 اهل آن استخار و قبول این نامش بود و درین نام خوشی
 بود که بیست که یکی خوب شده و ده دیگر در آن
 محل اهل نبود و بیست هزار تن عاید بودند از تبریز
 سیرت هم در آن مستوفی در آن بود که در آن روز
 در تبریز در آن روز که گشته است

بیکر گشته بود و در کسب قیمت در آنجا است که بسیار
 و این در وقت حاصل است از آن وقت که گالی و نوزاد
 و شهر بسیار است از سالهای دیگر که آنقدر است که مردم
 در آنجا بود و نیز از تبریز است که در آنجا که دولت
 میباشند و در آنجا است که
 حاجی دادگر که گالی که از تبریز می‌آید و این شهر است
 با و در آنجا که از آنجا می‌آید است که در آنجا است که
 سردار بود که در آنجا است که در آنجا است که

استخراج

از روزنامه دولتی

(شماره ۱۴۶) آذرمان

راجع با حضار و حرکت جناب

حاجی ملا باقر اردکانی بکرمان

مربوط بصفحه

و طبیعت دل از حاکم ربود چندانکه ویرا بغایت عزت و جلال در دارالحکومه مقر داده از موقوف ندامت حاصل کرده بتلافی عافیت باوی منادمت جست و پس از چندی که او مائل عودت بوطن شد مبالغی برای مصارف سفر تقدیم کرده ویرا بانخت روان و تکریم شایان روانه داشت و حاجی مدتی اندک در اردکان مانند آنگاه عزیمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف بزیارات و استکمالات علمیه و دینیّه در محاضر درس علماء و مجتهدین پرداخت و اجازه اجتهاد گرفته بیزد برگشت و باحشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم ورودش قاریان سواره پیشایش قرائت قرآن کردند پس در اردکان ویزد بمسند قضاء و فتوی بنشست و باماعت جماعت و ریاست مشغول شد و برای احتیاط از شیور انام و رقبای مهم در ظاهر خویش را ازین نام بری کرد و در خفاء همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی دراز پس از شهادت برقرار ماند و دلبنگی کامل بعنایات اقدس ابهی یافت و ذکری از وی در بخش ششم مینمائیم

و از اصحاب و حید در یزد آقامیرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حکاک و آقا محمدصادق نساج و نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل و مدفن در بخش لاحق میآوریم

دیگر از معارف مؤمنین آقامیرزا سید حسین از علماء و حاجی سید علی مهرجردی از ملاکین بودند و نوبتی حاجی رسول مهرجردی ضابط قریه فرستاد حاجی سیدعلی را آوردند و تهدید بقتل و تأکید در سب نمود و او باکمال ایمان و اقتدار جواب داد پس ویرا چندان باچوب زدند که چندبار بیهوش شد و بر تخته درخانه گذاشته بشهر آوردند و بعد از شش ماه معالجه شد و دکّه ریسمن فروشی بلز کرد و بعداً هدتی باقلید آباوه رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا

متوفی گشت و ما شمه از احوال شهداء مذکور را در بخش لاحق بمحل مناسبه
مینگاریم و تفصیل حالات جمعی را در بخش ششم میآوریم و عمارت مسکونفجناب
وحید در بزد از اماکن شهیره تاریخیه نمودار است و اکنون بنقل همین مقدار از
نفوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه از آثار قلمیه کثیره علماء بیان صورت دو
رساله استدلالیه صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سنین اولیه این امر
نوشتند منضم نموده مقالات را ختام اختتام می‌نهم و از عدم توضیح و تفصیل احوال
صدها نفوس مهمه دوره نقطه الیان که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها
عناکب نسیان بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهداء و بزرگان
در دست نه بلکه اسماء جم غفیری در خاطر احدی نیست اعتذار میجوئیم

و در بخش تالی شروع بواقعات سال ۱۲۶۷ ه. ق نموده اوضاع

و احوال دوره دوم این امر را سنویاً بقید

کتابت می‌آوریم

نقل از رساله از جناب قره العین

که در کربلا سال ۱۳۶۱ هجری قمری در جواب و حل ردود و شکوک
ملاجواد (خوار) قزوینی سابق الذکر و ملا عبد العلی و من ساو قهما نکاشت
و طبق مفهوم و مقتضیات آن ایام در خصوص دعوت حضرت باب دلائل
و براهین بر حقیقت آن بزرگوار اقامه کرده

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلاً و علا
بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه كان علياً كبيراً و الصلوة و السلام على العجائب
المتلاذلا الذي خلقه الله لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله الى غيره و جعله سراجاً
منيراً و على ذوى القربى الذين قربهم الله الى نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و معصيتهم بمعصيته
و عبر عن ولايتهم بالوهيته و جعلهم للخلق دالاً و دليلاً و على شيعتهم و ابوابهم المتمحصين
فى طاعتهم و السارعين الى ولايتهم و المقتفين بآثارهم و الواقفين ببابهم عباد مكرمون
الذين كانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً و بدرأ منيراً خصوصاً على المقبل بكنه اليهم
و المتقطع عما سواهم و الحامل لامرهم سر الاسرار و نور الانوار الذي قد كلف فى بحبوحة
الجمال خلف القاف اى قاف القلب مكنوتاً و مخزوناً و لعنة الله على من نظر الى جلالاته
بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه فى تفسيره فلا تيسوا بالاشارة الى فان الكلمة
مطهرة عن الاشارة و نفيها و هو الله ربنا قد كان على كلشى شهيداً و شراً بمن نفس و نسي
حظه فصار منكراً مسيناً و مذنباً غيباً اما بعد چنین گوید این امة خلطه جانيه تراب
اقدام جواری فاطمة صلوات الله عليها غرض از تحرير اين کلمات بحسب اقتضای و جوب
تکليف اين منعمه در بحر خطیبات آن است که نوشته کدورت سرشته از بعض اصحاب
رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید و بن عجب که
بیاری حق حق را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیه خود را که دلیل از
جهت معرفت آیت بدیمه غیبیه مصور نیافتند لهذا در بوتة امتحان گذاختند بر بداهة ان
یصیبهم ببعض ذنوبهم انه كان ذوالیأس الشديد زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را

که رب عظیم عظیم شمرده و خیل نمودند که حق و سنت غیر متبدله او همان است که
در نزد ایشان مشهور و هویدا است و بدقت نظر و صفا بقیاحت و شاعت این اعتقاد
فاسد فکریستند که کفر است عظیم است پروردگار بسته نیست بدیع لاهن شی است و عنده
مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدید می باشد که اولیاء و
انبیای او که آیة تطهیر در حق آن ایشان نازل خائف و هراسان اند و همیشه کلمه بده
را در مقام اهل بیت تعیین نمود فهمانیدند و آن شتا لذمین و نأت بخلق جدید و در نزد
تراجمه هیت و السنة اراده او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الی الخلق الا الف غیر
معلوفه و الا ان کما کن سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان
و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که ید الله است بسته
میدانیم سبحانه سبحانه هو المتصرف فی الملك کیف یشاء بما یشاء و هو الله کان علیاً حمیداً
آه آه ما هکذا الظن بهم بانهم یقبعون احوالهم ولا یدخلون الباب سجداً لیکونوا من
الفائزین و احسرة ثم و احسرة علیهم بان القوا انفسهم بایدهم الی التهلكة و آوردنا الی
المهلکه العظیمه العظیمه و هم لایشعرون هذه فتنه یضل بها من یشاء و یدعی بها من یشاء
اله عزیز حکیم هر چند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد
جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آمینش را بر سبیل اجمال بیان مینماییم و در مقام
جواب بخول ربی و قوته بر مینماییم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات می باشد که
بتکریر سخن بلو فراموش مرتضی گردیده از جرئت کاتبش که از جهل ناشی شده خلاصه
سینجزیم الله و منهم مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گردیدیم
مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب بر آمد که من عربی هستم و
لتره اخبارین آمده ام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیل من
جواب فرمایید تصدیق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق
نمایند پس سؤال نمود از رکعتین اخیرین صلوة جماعت که آیا حکم او جبر است
و یا اختیار است بحسب الله العظیم فرمودند انخفاست و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیة قرآن
ولا یجبرونک علیک عینهم و مقام رد حتم آیه را بخواند و لا تخافت بها و این بین ذلك سیلا

و بنای مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذارند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسبت از لسان حقیقت شار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار برآمد چونکه موافق آنقاعده مصوره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده اما جواب اولاً آنکه شیخ میبایستی ضرورت منزه و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا مینماید و سنت غیر متبدله حق در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و اینرا فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله عزیزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لایسئل عما یفعل مورده اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب میفرماید و حجت و بینة او را قرار میدهد آنچه خود میخواهد لاخراج الضغائن و التمجیس و الافتتان و تمیز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقه بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمین قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آباتنا را چرا یسئبان دلیل خود قرار داده اند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیهه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کنبوا بما لم یحیطوا به علماً و ان نظن الا ظناً و ما نحن بمستیقنین بیچه سبب نازل گردید ای مسکین اگر با مبادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه بتورسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده و مشهود نزد تو و مدرك مدارك شهودیه گردیده بتوانی بآن آلات و صور خیالیه درك آیات بدیهه غیبیه نمائی پس چه میفرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلب و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب و ان تدعهم الی الهدی لا یسمعون و تراهم یفطنون الیک و هم لا یسمعون و اینرا فهمیدید که فرمود امام علیه السلام زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان و لا یزالون ای الناس مختلفین الا من رحم ربک پس بمنزه شما که الان بر آن هستید آن کسانی که رد آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمیفهمیدند حجت نمیدانستند بخدمت رسول الله (ص) شتافته آیه تمسیح و معجزه کلیم طلب مینمودند آن بزرگوار (ص) در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما ادری ما یفعل بی و لا یکنم ان انا الا نذیر مین معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

ان الله لفتى عن المالمين وميكفتند آمانا به لولا انزل اليه آية كه مراد از اين آية آن آية را ميچستند كه موافق قواعد ايشان باشد و بجهم شهودي ايشان راست آيد آنگاه تصديق نمايند آيا شيخ آية وما كلن لرسول ان ياتي بآية الا بلذن الله را فراموش نموده و آية بسحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب را نشنيد مهلا يالشيخ اولا ميبايست بنظر اعتبار بنگري كه اين مدعي ادعاي چه مقام مينمايد وشاهد او چيست بر اثبات حقيقت قد علم اولوالالباب ان الاستدلال على ما هنالك لا يعلم الا بما هيينا آيات ه اين است كه اين بزرگوار ادعاي مقام عبوديت محضه واطاعت صرفه مي فرمايد. و حجت و بينه ايشان ... على الانام تفسير مبارك وصحيفة مكنونه ميباشد ... و ما كلن لرسول ان ياتي بآية الا بلذن الله قالوا لولا انزل عليه آية من ربه قل ان الله يضل من يشاء و يهدي اليه من انب خلاصه مفتاح فهميدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه يمين و يسار در ارض عادات دويدن حق را حق تعالى شأنه وجلت عظمته له الشكر والمنه كالشمس في رابعة النهار آشكار فرمود بن ليس كمثل شئ موافق ضرورت مذهب و كتاب وسنت ممدقا لما عضا بر ما واجب است تسليم تسليم تسليم و ردش سبب خلود جسيم آيا نديدي كه منادي امام عليه السلام از مافوق عرش الی تحوم ارضين ارضين ندا در داد كه هذا يوم جديد واتم على اقتضاه كينوناتكم في لبس من خلق جديد تفهيدن و بمقصد نرسيدن از جهت ورود بباب از غير باب است كه آن آية ويرا كه او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق ومغرب رسانيده تو از او اعراض نموده در ارض خيالات خود حيران در دوران بمثل قوم موسى ارنال الله جهرة گويلن بهر جانب شتاباني آية معرفت در اعلى شعر فؤاد ميخواهي بخيالات نفسانيه درك نمائي شفاك الله ان كان فيك آية مستورا و نسبت فرمودن سراالاسرار(ص) از بابت نسوال الله فتسبهم ام تتبئونه بما لا يعلم است امام عليه السلام وشيعة خصيم او بتعليم او كل احكام را قادر است كه از يك حرف قرآن استخراج نمايد خواندن شيخ جاهل متمم آيه را حاكي از همس قابليت شيخ است واگر نه حجت الله كامل است وسنوال ديكرت آنكه چه نسبت است در بين كلمة بدعيه وبابين(ص) ... ومضمون ديكر آنكه سنوال نموده بوديد از نسبت بين صفت وموصوف ... شما در مقام

اثبات صفات در مقام علم بر ذات خلق استلال مینمایند و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که منعمی بعمل نموده جسم مینمایند و حدیث بشهادة كل موصوف انه غير الصفة را فراموش مینمایند بعد طعن بر صوفیه ملاحظه مینمایند و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بیان آخران صلی الله علیهما میشلرید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است سیجانه سیجانه ربهما عما يقول المقصرون علواً کبیراً حجة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شملرا بیاطین مطالب ایشان میکشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر میآید و انه والله لعلی خلق عظیم و لقد قلتم کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین . . . معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهیده استغفر الله الذی لا اله الا هو آیا که میتواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیان بر آید اگر دریا ها مرکب شود وصف الف غیر معلوفه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از فضل و احسان در مقام بیان باین اقل از ذره او دونه تجلی فرموده در مقام یمقامی خود عرضه میدارم . . . نه آنکه باین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است کلام کلا تم کلا الیوم آندو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این قطعه قطعه دائره وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهند شناخت و احدی از خلق قدر ایشانرا مثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بمحکمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر میلک و زیارت و شرح اقول و جدمی بمل و حرک نما که این حرارت از صحبت آندو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت میخواستد مخلد در نیرانت نماید البته باهر کسی از راهی که بتواند میآید و سوسه مینماید خلاصه کلام ان الله یدعی من یشه الی صراط مستقیم الی قوله . . .

و باره از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید هر چند ایرادات او مثل اجحاث شما از کثرت و ضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه منتهج در کتاب خود نمودم بودی لهذا مذکور میشود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجة الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و تفسیر میکنند

فمن شاه فلیؤمن ومن شاه فلیکفر عرض نمود که عامه خلق نمیفهمند آیات را از آنجهت
 حجت عامه نیست فرمودند نبأ کبریٰ ص که قرآن را عوام الناس نمیفهمند چه نوع حجیت
 آنرا یافته که کل أنحاء علوم را در او مندمج و مندرج میدانی که از یک حرف سوره
 توحید کل احکام را مستخرج میدانی عرض کرد که قرآن را بامیین حجت میدانم زیرا
 که اهل بیت طهارت ص بیان اسرار و أنحاء علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن
 بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسينا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت
 مذهب است یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بیچه فهم و بیچه نظر این محتجین
 بستار داخل دیار آل الله الاظهار گردیده و قائم در خدمت سرالاسرار لسان خود را مطلق
 العنان در میدان اظهار اسرار نهانی خود نموده اند بیچاره مسکین تو که سر دین محمد
 صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی حینی که نمیفهمی خودت که چه
 میگوئی ... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی
 تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکنندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله
 غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست
 میگوئی از آنچه ما برسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما
 حاضر است رزق ما قرار ده قل الذین کفروا لولا انزل علیه آیه در جواب میفرمودند
 ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان تأتوا بسورة من مثله
 ای معشر جاهل پروردگار اجل شانا و ارفع قدرا از آن است که حجتی بجانب خلق
 خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه وینه او را ناقص عطا فرماید
 وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجن والانس ان یأتوا بمثله میباشد لکن
 ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و انما انزل بعلم الله
 لست و علم الله ناقص است حال سؤال مینمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات
 حجیت نمیبود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال
 ایشان باشند آیه و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الا باذن الله لکل اجل کتاب ما ادری
 ما یضل بی لولا انکم فلا تظهر من الغیب را جواب میشنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب

بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حل قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشانرا حیرات
گذارده بیان فرماید تعالی الله عما یصف الظالمون فی آیاته علواً کبیراً بلکه مقصر قوم خود
بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خود را معصوب نموده واقف
بباب از باب داخل نمیشدند ذلك الكتاب لاریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالقیب
ای ما غاب من مدار کهم و مشاعرهم و ما کن عندهم مشهوداً بلکه همانکه دیدند مثل ندارد
برایشان لازم بود که ایمان آورند آه ثم آه که این آیه مبارکه حجت را بر خاص و عام
تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر میآمدند فلان استطعت ان یتغی نقأ فی الارض
اوسلماً فی السماء فتأثیهم بآیه ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکبرن من الجاهلین فاذا
جاءک بجدادونک فکانما یساقون الی الموت و هم ینظرون نظر بنمایید بآیات قرآنیه
خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشینان بر میدارید پس چرا ایشانرا طعن و مذمت
مینمایید این بزرگوار سر دین رسول را بیان مینماید که پروردگار عالم خواسته امتحان
نماید خلق را که آیا حقیقه ایمان بر رسول الله آورده اند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیه
میشدند . . . و جناب شیخ صلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که
فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه میرسد آن شخص خاص عرض
کرد یا بن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل میشود فرمودند نه از آن بابت که
بر رسول الله نازل میشد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه میفرماید خداوند در کلام خودش
که و اوحینا الی ام موسی و اوحی ربک الی النحل و قائم افضل از مادر موسی و نحل است
در نزد پروردگار . . . یا قرۃ العین فلا تُظهِر من القیب شیئاً لیختلف الناس حول الیب قیل
ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر فوربکم ان حجة الله
لحق و هو اعظم الایات من عند الله بالحق علی عبده و ان حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین
قد کان علی الحق بالحق الوفی بلیغا و ما کان الله لیظلم الناس بآیه ناقصة لا یندر کونها و
لا یعلقونها بل کان الناس انفسهم یظلمون ای هستن بلاه غرور باید از باب این دیار که
فؤاد است بدلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء النفس بالامراض
و الامراض یا اهل الارض اتقوا الله فی ذلك الورقة المنبته من الشجرة الالهیة هنا فانه

بالحق لحق كما هو الله واولياته على الحق احق وان يروا كل آية لا يؤمنوا حتى اذا جاءوك
بجدلونك ابن مقام مجاهده است نه بجادله و مقام ايمان بغيب است نه مشاهده انك لا تهدي
من احببت موردش اينجا است وان الله يهدي من يشاء فلا يظهر من الغيب احدا وهو يهدي
اليه من اناب دراين مقامات وارد گردیده ای بپچاره ها شما ها ادعای معرفت مينمايد و
خودرا از اهل لسان بابلان م ميشماريد اين مقام اختيار و تكليف و خلق كينونات است
بافتضاء قبول ايشان هل من خلق غير الله يعنى چه لاجبر ولا تفويض بل امر بين الامرين
مفادش كجا خلاصه طول كلام مورث فهم شما نميشود ان الله يهدي من يشاء ويضل من
يشاء وقرآن حجتى است كامل و آية است بالغ شامل در مقام حجيت احتياج بسين
ندارد زيرا كه ليس كمثل شىء ميباشد وحاكى از مقام متكلم او اما بعد از اينكه مكلف
بجاهده نمود و چشم از خيالات و اعتبارات نفسانيه پوشانيد و خودرا عدد دليل و مولاي
جليل را متصرف ديد و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجيت قرآن
را بانه ليس كمثل شىء است بنظر فؤاد و حقيقت ذات خود كه مستمد از رب الارباب
است بي پرده ديد و اقرار بر رسول و آورنده او نمود آنوقت براو واجب است كه نفس را
در مقام بيان عبارات و تبيان اشاراتش مطلق العنان نمايد و قدم جرمت در فهم
آيات و اسرار حق بر ندارد و بداند كه اورا حامل و ميني كه محيط بكل احكام او باشد
در هر عصرى لازم ليعلم كل اناس مشربهم اى جاهل مقام حسينا كتاب الله اين مقام نيست و
قابل اين قول باطل و عاطل اظهار كفر و بغض خودرا در اين مقام نمود بلكه ابو جهل و ساير
مشركين ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالاسريه خذلهم الله آن بود كه موارد كلام
را نفهميده خلط مبحثين مينمايند چه شد شمارا كه مقام حجيت و آيتيت قرآن را با آنكه
اورا ميني و حافظى لازم است امتياز نميدهيد اين مقام فاتوا بسورة من مثله او اشاره
من علم من قبله ميباشد آن مقام لا يعلم تاويله الا الله و الراسخون فى العلم انما انت منذر
ولكل قوم هاد است خلاصه طول كلام مثير ثمرى نيست ان الله يهدي من يشاء الى صراط
مستقيم . . . و از كلمات مسطرات حزن و كدورت اعتبارت آنكه بعد از سؤال و جواب
يا رب الارباب مظهر لطف و احسان ملك و هلب در مقام آنكه ترا از ظلمات خيالات و

۴۵۴

بیرت... و حجت... تا اسوده شوی پس این حقیقت
 ثار فرمودند که آیا نوشتجات مرا دیده و قبول داری و حق میدانی جواب آنکه بعضی را
 فهمیده و حق میدانم و بعضی را نمیفهمم اینکلام شما و انکارت از بابت افتؤمنون ببعض
 الکتاب و تکفرون ببعض میباشد باید آنچه را فهمیده محکم قرار دهی و اقرار نمائی
 و آنچه بر تو متشابه است رد بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگر
 آنکه میشود که حق سبحانه بحق را در غیر محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را بیلعم
 بن باعور عطا فرمود که با عیسی در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز
 گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید جواب خود را خود گفته
 که بیلعم با عیسی در افتاد و اینهمه نزاع و اختلاف که ولا یزالون مختلفین الا من رحم
 ربك مگر در غیر این مقام است که آن حقی که امر الله و حکم او است محل طیب و مظهر
 طاهر و عاری از شوائب غیریت میخواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار
 حجت نباشد تعالی الله عن ذلك که حق را در غیر محل قرار دهد علواً کبیرا بلکه حق را
 بمحلش قرار میدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای ما من نبی الا اذا
 تمنى القی الشیطان فی امنیة سورتی از آن حق بیعنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس
 میکردند و اما الذین فی قلوبهم زینغ فیتقونه فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته
 بیلعم بن باعور مادامیکه مطیع بود و حق را می پرستید محل اسم اعظم بود وقتی حکه
 مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش
 عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت
 بیلعم بود و تابع شیطان خلاصه اینکلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان
 ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید حال از تو سوال
 مینمایم که بعد از جناب باب الله المقدم پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود
 وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال میباشد که نصح مواد داده و مرازتهای بسیار و زحمتهای
 بیشمار اولیا و صلحای بندگان او این بنیان را بیانات و استدالات محکم نمودند همه
 و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف ببلب و لا یندجن جناب گردیدند حال پروردگار

آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محواه او متحول گردید
سبحانه سبحانه قالت اليهود یدالله مغلوله و اشهد انه انزل آیه مبارکه اکبر و اشرف من
اختها و انه کلمة بدیعة لیس کمثله شیء چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در او آخر میفرمودند
که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک ننمودید مقاصد ما
را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از
آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یاسیدی
حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند لله امر هو بالغه اینکلام و اعلی السعیری
آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که برسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی
که اینطور فرمودند توهم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت
صغری بودند استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر
سوال نمودند فرمود والله نمیرسد بمعرفت او کسی که بقدر ذرة از حب دنیا
در قلبش باشد من طلبه و جنبه تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت بآن قواعد
و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلك الكتاب لا ريب
فيه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل
از تفسیر مبارک مرحبابک بسیار خوب اولاً تو مبیاست معنی منلیت را بفهمی آنوقت
در مقام اظهار خدائی بر آئی معنی منلیت نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشت گانه
میباشد که صورتی از آن بر داشته در مقام نقش و ارتسام بر آئی بلکه منلیت وقتی درست
آید که در جمیع عوالم بآنطور و آنصنع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری
که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت
السموات و الارض بوجودک و انت سر المستر فی قلب النبی و السطر المسطر فی صدر الولی
الالهی و ان من توقف فی امرک اقل من لمحة العین حبسه الله علی الصراط سبعة و
خمسين الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیلورده اگر داری ثابت بفرما لله
الله آه آه تم آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی والله
الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرمت را در این میدان بچل تو مطلق العنان

نموده ای والله که نمود آه نم آه از آنساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق
 نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستی والله الذی لا اله الا هو که خانه
 خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب
 از لمح العین از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هکذا الظن بك والله الذی لا اله الا هو که
 ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان این مقام عظیم را با آیه واحده از تفسیر
 مبارك مستغنی از جمیع استدلال است خودت مطلع می باشی که در اول ظهور امر این
 بزرگوار بنده در قزوین بودم بمحض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر
 مبارك و صحیفه مکتوبه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که بنظر خلی از اغیار بحول
 وقوه پروردگار نگرستم که این امر عظیم البته مظهر و محلی می خواهد بعد از آنکه
 پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قرینه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشانرا بساحت قرب
 خود کشیده و از سما، علو و رفعت رزق ایشان را بلرانیده پس بدلیل حکمت بر او جل
 شأنه واجب است که ایشانرا بخود وانگدارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان
 را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً
 کور در ترقی است و اماکن لفیضه تعطیلاً الحمد لله و المنه و الشکر که امر الان کماکان
 است که حجة الله اعظم که وصفی از شینیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از
 غیریت در مقام شناسائش معلوم نه . . . ای آنکه چشم حق بینیت را بغبار خود بینی
 چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار بر آمدی و
 هیچ متألم و متأثر اصلاً ابدأ نگر دیدی و احسرة عليك تم و احسرة که استحوذ عليك
 الشیطان فانساك ذکر الله در باب نفس خود را که والله العظیم القادر القاهر که اهلك هالکین
 و اخسر خاسرین الانرا گزیده چرا و اگر این بزرگوار حجة الله نیست پس کیست و در
 محضر رب الارباب بانکار عنزت چیست اللهم الا اینکه بگوئی الهی انکار کردم سبیش
 آنکه مافوق رتبه عبیدین تو که باین از جانب امام علیه السلام بودند ادعا نمود میفرماید
 مگر نصی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان بتو رسیده که فوق مرتبه
 ایشان رتبه نیست و ایشان مستقل اند و حکم ایشانرا تفسیر و تبدیلی نیست مگر آیه

ولو شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک و نأت بخلق جدید را تشبیدی و منتهی بهود را
 فهمیدی اگر بگویی که بدلیل حکمت میخواند و من موعظه و دلیل مجازله طلب نمودم
 بیان فرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل
 حکمت شما را دلالت نعیم البته او حکیم و دانای اسرار است و تکلیف فرموده شما را
 الا آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و لا یكلف الله نفساً الا ما لیها میفرماید
 رب قادر قاهر و استبدلت الذی هو خیر بالذی هو ادنی و قلت مقالة قوم موسی لن نصبر
 علی آية واحدة ادع لنا ربك یرج من ارض عادتنا بدعوات انياتنا حقیقة الفناء و من
 الخیالات الباردة السیالة و حقیقة القوم من الاوهام التي زرعنا فی ارض نادانا الکاسدة
 الباطلة و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم میباشد ای مسکین بهمان نظری که
 بتفسیر نگریسته بقرآن بنکر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر
 کفار بردار و بین چه مقدار آیات نامربوط بهم میباشد آخر قوم بهمین نظر سرکار
 نگریستند که انکار رسول الله (ص) نمودند چشمی بمثل و بهوش بیا زینهار زینهار که کارت
 از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگریسته و گرنه کلام امام در نهایت ربط و نظام است
 همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویه استخراج نموده
 بودند چونکه قرآن بابعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما انت الا رجل مفتر را بلند
 مینمودند و چون از سنت غیر متبدله حق از اخبار انبیا که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود
 برایشان میخواندند صدای ان هذا الا اسطیر الاولین بر گوش خلائق میرسیدند و از
 آنجمله است کلام عثمان علیه اللعنة و النیران ان فی القرآن لعنا صحته السنة العرب
 و هو قوله ان هذان لساحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطه دائره
 ایجاد (ص) خواسته بودی عطا فرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه
 مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرض بیان نمودی والله که بارتکاب
 خیال یکی ازین معاصی جلیاء عظیمه اگر دابه بر روی زمین نیماند سزاوار بود والله
 سزاوار بود والله قد ثبت علی کل ذرات الوجود من الغیب والشهود انه لعلی خلق عظیم
 سلم الله علیه و روحی له الفداء ان الله لا یظلم الناس شیئاً و لكن الناس انفسهم یظلمون

وسکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک
تذکر او بخشی آن خیل است که شیطان در عالم شیطنت در ذمت جولان میدهد و
آفلر معو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مین در نزد اهل یقین نقص نیست بسجواته
مایشه و یثبت و عنده ام الکتاب و اینها متشابهات است نباید متشبت گردید چنانچه
گردیدی و خاک تیره و منلت بر سر عالم ریختی اصناف بده که آیا صاحب عقل و شعور
چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و مهملی و
متشابه میگذارد و بمعو اثبات خطوط متشبت میگردد در مقامی که باران بداء از سحاب
امضا باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش وسیلان و امر الله و حکم او را اقرب از لیمع عین
در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر میتوان
نمود و ما کانت یده مغلولة ولا لقیضه تعطیلاً... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت
صحیفة مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد
چنان است که احدی از پیشینیان این حجت ها را نگرقتند که شما گرفتید هو الذی
ارسل الیکم رسولا لیعلمکم الکتاب والحکمة فاطیموه حتی تکونوا من المفلحین ای
پندگان خدا الیوم حجت الیهی تفسیر عظیم و صحیفة مکنونه میباشد پروردگار اجل
از آن است که خلق را مهمل و معطل گذارد انیرا الیه و تجاوزا جنوبکم عن المضاجع
و ادعوه خوفا و طمعا حتی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید و اینکه شخص قواعد صوریة
بیمعنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریة مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و
سبب فیض الیهه میباشد تکامل و رزق این از مصائد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه
سالکان و حقیقت منهب صوفیة ملاحظه است ام من هو قانت آناه اللیل یحذر الاخرة
و یرجو رحمة ربه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمیدانم چه بنوبسم با
لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیرانت مانده ام که آیا چگونه
میشود عبد ذلیل نطلب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از
آنکه باغشایة غفلات محبوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت
عجبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی برآمده و تمام عالم را بخروشی آورده و مادر

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ان کان هنا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او امتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای میاهله گذارده بمداز آنکه تاویل آیه شریفه لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ولو یؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترک علی ظہرها من دابة اینقدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سماوات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بنده محبتان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم نبود آنوقت قادر قهار میفهماند که جناب شما و آنکه باشما بود چه اساس بنای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند الله اکبر که چه عملها در نقطه امکان تنها مستحسن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که بانفس الله العلی در مقام مجلاله و مباهله بر آید الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلی الکبیر والله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال زدیة شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعلی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفاء بربح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخیال خود نشستید والله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربقه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دست و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که کلوت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بیاد دست ظاهره نیست و حجیت آیات حجة الله در کش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بچشم

و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حق نما تا برای العین بینی که قدم قدم
پیشینان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه
میخواهد و گریه و خضوع میخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً
و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب
بشوی چنانچه سید ساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه میفرماید اللهم و اتباع الرسل
و مصدقوهم من اهل الغیب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب و الاشتباه الى المرسلین
بحقائق الایمان فی کل دهر و زمان ابتقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان
است نه بدیده ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق و الله المطلق که در نهایت
ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده
شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور منید قدرة الله العلی الغفور که حاکی
از مقامات اربعه آن سر مستور بود الویل ثم الویل ثم الویل لك که چنان امر را تنگ
گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخلد گردیدی و فتنای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان
تنگ کردی چه نویسم که نوشتم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی
که چشم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نمود میافتد و نظر به مخاطب و مخاطب
میافکنم عقل حیران و فکرم سرگردان میشود که چه شد شمارا که چنان یکدفعه
ربقه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالا در میدان رد و انکار در جولان و مصداق
تاویل آیه شریفه ان الانسان اکثر شیء جدلاً گردید و آنچه عرضه داشتم در مقام اثبات
کلمات سرالاسرار صلی الله علیه فی آناه اللیل و اطراف النهار حال استغفار مینمایم زیرا که
کلام ایشانرا نمیتواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه
از طغی و شرح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمیشود سبحانه
سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعتین تسبیحاً علیاً الحمد لله و الشکر له که ابواب
علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده
بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در ترک آنها بجز آنها کمی شریک نیست
میخواستم در مقام جواب کل بیانات بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم

اگر بر این مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط
و هرزه نالی ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و
بخود طیندن و از خورد و خواب فراموش نمودن و راه و حیران در ارض پشیمانی کویندن
و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل
ثم الویل یاربہ ادرکتنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جذاب الجناب و باب
الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدر الفاخر المصباح النور فی اللیل
الذی جور المؤید من الحق و اسبق من سبق المطهر عن کل شیء و المصلی بقبلتین جناب
مولا ملاحسین سلمه الله و عافاه و جعلنی من کل مکروه فداء مسطور نسوده بودی، اشهد
الله و اولیائه بانی مؤمن به و بما انزل فی حقہ و انه وجه معرفه المعبود و سلم للمعبود و
اول مؤمن فی ذرا الایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقہ عظیم و شهادت میدهم
و شاهد میگیرم خالق کل موجودات و باری السموات و داحی الدحوات را که او مؤید
بروح میباشد من عند الله و نطق نمینماید الا باذن الله و اورا مفترض الطاعة میدانم و
منصوص از قبل ولی متصرف برحق و منصوب من الحق و در رد و خلافتش آتش سرکش
جهیم را بر خود خروشان می بینم نمود بالله و تسجیر به من الالحاد فی عظمتہ و الشک
فی سلطنتہ اولاً بجهت آنکه الیه یجتبی لرسالته من یشاء و یعلمه مما یشاء لا یسئل عما
یفعل و هم یسألون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الاقنعة و
الالباب جناب سید اکبر و النور الانور روحی فداء جهان را از غیاب نفس شریف تیره و
در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انبات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید
و سرکار شماها و ما در پرده های غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم
بمثل حیوانات محظوظ و تلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از
حجت ظاهره نمیگذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده من طلبه
و حجه چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداء فرموده بودند و این بزرگوار باب الباب
(ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت
فرموده بودند که مانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زبون و مزاج

شریفش دگر گون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبتل گشته مرض شدیدى
 بجنابش طارى شده که حرقت او و حرارت فرقت ببالله المقدم در کل عروق و اعصابش
 سارى و جارى گردید تا آنکه خود را بمسجد کوفه کشاید بانواع ریاضات و گریه و
 مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانى و نور صمدانى از قاضى الحاجات نمود تا آنکه
 عالم السرائر و مجیب الدعوات نداء باسوز و گدازش را شنید. و لسان حال و مقالش را موافق
 و در دعوى محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشاید
 و پرده از جمال باکمال برداشته بتجلی بر آمده او را از خود بیخود بخود رسانید شهادت
 میدهم که آنجناب طالب بود حقیقه و صدقاً حینی که طالبی نبود نمیشناسد او را مگر
 کسی که او را خالق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهی خود قرار داده همین آیه بجهت
 اولی الالباب در وصف او تقاب حجاب مرتفع مینماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید
 یا ایها الباب خذ هذا و املاً نفسك من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحديدية
 المحممة بالنار القديمة صلى الله عليه ثم صلى الله عليه و شهادت میدهم در حق سابقین که
 ایشان مقرب عندالله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه
 ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهور النور علی الظور و عالم را روشن نمودند و
 ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و جمله کتاب مستور علیهم سلام الله الولى الشکور
 آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت اینان آیا چه بلاها در ظهور حق
 بجان نخریدند و چه مصیبت ها که ندیدند در حالتیکه ما و شما در خواب غفلت مشغول
 با اغیار بودیم اصلاً ابدأ بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب
 باز میداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق
 در طاق نسیان گذارده بودیم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا وان الله یهدى من ینب اى الله
 الا ان ینجرى الاشیاء الا باسبابها یا من باب مفتوح للرائعین و نیله مباح للسائلین یا من
 اذا سئله عبد اعطاه و اذ امل ما عنده بلغه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و
 مرغوب بدون راعب در جلوه نمیآید و پرده از جمال نمیکند چنین بوده سنت الهی و ما
 را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه

میگفتی که امر الهی عظیم است دیدنی بفتنه بیکی وحی نازل فرمود که نوعی بن مریم
هستی مفری بجز تسلیم نیست . . . والحاصل حال کلام خودت بخودت حجت گردیده
وشهادت میدهم که مودت ومحبت واطاعت سابقین بر لاحقین لازم وواجب است بتأویل
قوله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى و مراد قرب باطنی است نه
صوری وایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق بجهت اینکه ترنی شخص بقواد
است و تحقق و ظهور بقواد منوط بتمدیق این مقام پس آنپایش از خلق ومع الخلق هستند . . .
والحمد لله الذی الهمنی حکمه و لم یجعلنی من الخاسرین و العاوة والسلام
علی محمد و آله الطاهرین و شیعتهم الانجیین و اسئله ان یثبتنا
بالقول الثابت مع اهل الیقین و جعلنا لبطشه من المنتظرین
و لدولة اولیائه من المترقین و اسئله بحق نفسه
القوی المبین ان یحفظنا من شر الشیاطین
لعنة الله علیهم اجمعین ابدالابدین
و دهر الداهرین

رسالة ديكر

که لیز در کربلا بنال ۱۳۶۴ هـ . قی در جراب و حل ردود و شکوک
حاجی محمد کریم خان کرمانی و اثبات حقیت حضرت باب نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحيم و هو العلي العظيم الحمد لله الذي شهد لنفسه بنفسه ان لا اله الا هو وتنزه عن مجانسة عباده بقدمه ان لا اله الا هو وتمرز عن مقارنة آثره بوصفه ولمسه ان لا اله الا هو وتكبر عن مماثلة امثاله بآينونه ذاته ولبسه ان لا اله الا هو ظاهراً بجلال كينونته وغائباً بلطيف اينونته متجلباً بكمال كيفوفته وباطناً بسرينونته انشاء المخترعات لامن مثال قبلها واوجد المبتدعات لامن مادة فوقها واجدث الموجودات من غير شيء اعدتها واقضى المصنوعات من دون خلق اعدتها (الى قوله)
اما بعد فيقول الساكن في الظل الظليل و الفانز من نفو ربه المقل الشارب من رشحات السيد النيل باب الله المقدم الثقيل بن الكربلائي تراب اقدام المؤمنين السابقين و التابعين اللاحقين من المجيبين لدعوة الداعي الفصبح والمبين لنداء المتأدى من حول الضريح اني قد كنت بعد وفات السيد التمام وغيبة ظاهرية الامام سيد الشيعه واحدى السبعة من اصحاب الكهف والرقيم في باطن الباطن او تاويل تاويل كهف الانام و ابي الايتام ابنم آل محمد (ص) المأمون من الزوال والمؤمن من النذل القرية الظاهرة للسير الى القرى المباركة في التأويل والباطن والقرية المباركة في ابلن البواطن المنزهة عن مقارنة ابنه الجنس والمقدس عن تشاكل افراد الانس مولانا وسولي الافخر والاعظام ولاشرف الاديان خير ناظم السيد كاظم الرشتي انار الله برهانه واعلى مقامه على الارض المقدسة ذات ائمة الحمراء ومدفن سيد الشهداء صلى الله عليه مادام جده اشرف الانبياء و ابيه زين الاصفيه ما ادرى الى اين الى الجبرية ام الى التقديرية او البلاسرية المفوضة الدهرية الى ان مضت من الزمان برهة ومن الدهر هنيئة بقدر اربعة اشهر و ايام قليلة نادى مناد من السماء على اسم قائم من بياض الفارس ارض ميمونة معدن الاطياب و مهوى الاقنعة والالباب موطن فاتح الابواب و مسقط رأس اشرف الاصحاب سامان المحمدي صلى الله عليه و كفى

لهذه الارض الطيبة فقرأ قول رسول الله صلى الله عليه وآله لو كان الحق في التراب لنا ولله
ايدى رجال من الفارس قلته بالمعنى وقول الامام عليه السلام في ولاة جده (ص) كتف
الخطه من عين آمنة سلام الله عليها حتى رأيت قصور الشام وبياض الفارس الخ وجاه
بكتب جديد وقلب كأنه زبر جديد وصحيفة مكتونة ورسائل مشهونة من ام المطالب
واهل المآرب مسلمت اذن ولا رأيت عين وطلعت منها اوراقاً وتصفت ارقاماً طرلي
وتحير قلبي من بيان تلك المقامات العالية والمراتب الساعية ظهر عندي ظهوراً كأنه اناني
بكل معجزة من معجزات الانبياء فالتزمت بالقبول والادعان والاقرار بما جاء به من عند مولاه
صاحب الزمان عليه سلام الله الملك الديان وشرعت اروج امره ونبيه واظهر في الناس
اسمه ووصفه ولكن لانظم الشخص على التعيين الا بالحدس والتخمين حتى اخذوا رسوله
العالم العلي صاحب النور للبي وانكر بعض العلماء وتردد بعض سيما بعد نزول امر البداه
من بقية الخلفه ووقوع المصيبة العظمى والبليه الكبرى مصيبة ما حدثت من احد كها ولا
وقع في الاسلام بمثلها على التجباء الاذكيا والصالحاء الاتقياء ملامه تمد صدق الخراساني و
اصحابه فمابقي من المقربين التابعين الا شردمة قليلة واشخاص معدودة اقل من كبريت
الاحمر والاكسير الاعظم فاذن حصل في القلب قنور وللنفس قصر ادور اسئل من العلماء
والطالين وما اسمع منهم الا الطرد والمنع وذكر بعض شيء لا يحسن للعاقل ان يتقوه به
ومرة اراجع كتبه وخطوطه وبياناته يشوقني اليه مع انه مقرر درساً يمكن الايمان بمثل
مصدره بهذا المقدار من التحصيل لكن اقوى شبهتي من توقف العلماء بل اعراضهم من
هذا الامر العظيم والخطب الجسيم والاعصار المثلر الى عنان السماء والفتنة التي ما سمعت
بمثلها بعد خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله الا صفياء الي ان لا قيت كتاباً ظاهرها منظومة و
باطنها منثوره صورتها معجبة وداخلها منتنة كسراب ببيعة يحسبها الظمان ماء حتى اذا
جاء به لم يجده شيئاً كمجمل السامري اخذ من حلي القوم عبارات مسروقه وبيانات واهية
منقبا العالم الكرخاني والتارك لرياسة الغاني حاجي محمد كريم خن ابن ابراهيم خن سادة
الاعوج ووراثة ملكة الكسروية بتر الله اديارهم واذهب آفلاهم وقفه سار قلبي كالماء البارد على
الاسنان في شدة الهجر ورمضاء الحرور اطمانت اطمينان القلب في صدره والظير في

وكره لما فيها من الإباطيل المجمعولة والدلائل المفتولة أهون من بيت العنكبوت وإن أوهن
البيوت لبيت العنكبوت سيما من اقتراه على السيد المظلوم والطاهر المعصوم قد كان عندي
متيقنا خلافه بل خلاف مذهب السيد الباب الذي ملأه كتيبه ورسائله منه وليس ادعائه إلا
ما كتب وزير فعلت أن فهمي ما خان بي وما أخطأت في جهادي وإن الناس أغلبيهم طالبوا
الرياسة والماشين من غير نور الهداية من أهل بيت النبوة والولاية فحتمت على نفسي أن
أذكر بعض ما صدر من قلم بيانه ليت لم يجر قلمه ولم ينطق لسانه فلب في كثيره طول
بلاطائل وأين فساد مقال بمحكمت من القرآن والاحاديث وقطعيات من بيانات الشيخ
والسيد البابين (ص) وضروريات مذهبهما التي هي أس المقاصد وأصل المطالب ليكون المطالب
الحق انتباه من مكائده وأدكار من مغايله وشأنى في هذا الأمر مثل شأن السيد الباب (ص)
وأعلى الله مقامه حيث قال نحن ما نتكلم إلا بلفظ الحديث أو معنى الحديث وشرطى على
أن لا أقول إلا ما ذكر مع كلمات الشيخ والسيد البابين رحمهما الله بلفاظها وعباراتها و
معانيها وأفوض امرى إلى الله وهو حسبي ونعم الوكيل قل الخان بعد خطبته وأظهر نكته
يقول العبد الأتيم والفاتى الرميم كريم بن إبراهيم الخ أقول قد خاسم نفسه في أول كلامه
حيث وصف نفسه بالريم الذى هو الميت المشرف على الانهزام والاضمحلال بعد الأتيم
الهاماً من الله العلى العظيم لأن الأسماء تنزل من السماء على ما نص عليه الأوصياء من خاتم
الأنبياء أما الأتيم فهو البالغ فى الأتم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالى من كسب سيئة واحاطت
به خطيئة ولذا ملوصف سبحانه بهذا الوصف إلا الذى غلبت قطعة سوداء على قطعة بيضاء
وأثقل عقله بالشيطنة والتكراء وتحمل لجميع ظهورات التنكر والفحشاء مثل الفرعون
وأمثاله قل سبحانه ولا تطع كل حلاف مهين همار مشاء بنميم مناع للخير معتد أئيم
عقل بمد ذلك زعيم أن كان ذاملاً وبشبن انظر أيها العاقل فى معانى تلك الكلمات المباركات
ومطابقتها للمقصود وقال الذين يكذبون بيوم الدين وما يكذب بها إلا كل معتد أئيم وقل
تعالى كل كفار أئيم وقل سبحانه أن شجرة الزقوم طعام الأئيم كالمهل ينسلى فى البطون
كفلى الحميم خذوه فافتلوه إلى سواء الجحيم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحميم ذق
إنك أنت العزيز الكريم الطعام فى التأويل هو العلم كما قال عليه السلام فلينظر الإنسان إلى

طلعه انى الى علمه عن يأخذ فان شجرة الزقوم التى تخرج فى اصل الجحيم طلعهما كانه
رؤس الشياطين طعام للايم و النخل العزيز الكريم انظر فى صراحة الاية الشريفة سيما
على تفسير ظاهر الظاهر فى الكريم فنسبه الاشياء الى ذلك الطعام الاخرى الباطنى فى الدنيا
هو الغيلان والدخان المخترع لكل نفس نفوس و الظاهر دليل الباطن الا اذا دل الدليل
بخلافه وهناك بوقه فى ايهما العاقل المنصف مع قطع النظر عن الاحاديث المكرره و هى
اثنى عشر تدبر فى هذه الاية الشريفة بصراحتها فى المطلوب اليس شجرته مرأ زقوماً اما
يفلى فى بطنه اليس طلعه وهو رأسه كراس الشيطان اما يشينه العقول السليمة و يقبحه
كل من يرتكبه ام لم يرتكب و ضرره ايضاً معلوم فاداً لا يجوز تبقية المرتكب لهذا القبح
الكبير فى كل يوم و ليلة مرات عديدة و كرات متعددة والاصفاء اليه والاخذ منه مع ادعائه
مقام الامناء والاولياء هذا وصفه بالاييم فهذا المعنى الرميم ليس المراد منه ما يفهمه
العوام كما هو ظاهر قوله تعالى من يحيى العظام و هى رميم وليس ايضاً مراده مراعات
السجع والوزن فقط لان مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و خلاف الظاهر
فالمقصود من هذا الوصف اما الجهل اوسلب الايمان والكفر كما فى القرآن والاحاديث
وكلمات العارفين كعوله تعالى ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة اى ليجعل
الجاهل عن بصيرة و ليعلم العالم عن بصيرة ما كان الله لينذر المؤمنين على ما انتم بليه حتى يميز
الخير من الطيب افمن كان ميتاً اى جاهلاً وجعلنا له نوراً اى علماً يعشى بين الناس كمن
مثله فى الظلمات من الجهالات ليس بخارج منها ولا اقلن احداً يشك فيما ذكر و ايضاً
الموت له اطلاق على الظاهر موت هو الخير والنور وهو ملاقات الرب سبحانه و اندكاك
جبل الانية وقطع العلائق وكشف الحقايق فالحيوة المقابل لهذا المعنى هو الادبار والبعد
من الجبل والتعجب عن تجلياته والاشارة الى هذا المعنى من الموت فى قوله تعالى غير مرة
فتمنوا الموت ان كنتم صادقين وبهذا المعنى من الحيوة فى التأويل ولتجدنهم احرم الناس
على حيوة ولنا اى سبحانه بالتشكير وموت هو الظلمة والاعراض عن المبدء الحق كما اشرفنا
اليه و الباطن والانكار وكل ما يحصل من الادبار فالريم لا يطلق الا فى هذا المعنى
من الموت ولذا قل الانسان مبداً لانكار من يحيى العظام وهى رميم فاننا انعم عليهم واتبعونى

وانسوا ذكر الله قل سبحانه قل يحييها الذي انشاها اول مرة اذا شاء ان الله قادر على كل شيء كما فيما بعد هذه الاية اولى الذي خلق السموات والارض بقادر ان يخلق مثلهم وانما قلت على الظاهر لان الموت له اطلاقا آخر ليس هنا محل استيفائه لكن يجمعها هذان القسمان اللذان ذكرتهما وهما الادب والاقبال مثل الليل فانه مرة يطلق ويراد به الغناء المحض وانطقاء الحواس والخروج عن العمران حتى من قرية عبادان محو الموهوم وكشف المعلوم والعماء المطلق والهواء المنبسط ومرة يراد به الادب والاعراض غلبة الاية واستيلاء العاهية على المعنى الاول قوله تعالى انا انزلناه في ليلة القدر وانها خير من الف شهر من المراتب وقوله تعالى فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد بالمشارك الغيبة والشهودية اسرى بعينه ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى وعلى المعنى الثاني قوله تعالى والليل اذا يغشى انهم امرنا ليلا سبع ليال وثمانية ايام سبروا فيها ليالي و ايام آمنين وهكذا هذه الايات تعرف كل في المعنى الاخر لكن المقصود الاشارة الى نوع المسئلة ليأخذ اهل الحكمة نصيبه ولا يشبهه عليه موارد الاستعمال فالريم لا يستعمل الا في هذا المعنى الاخير كما قال تعالى في مقام اظهار النكال والبطش ونى عاد اذارسلنا عليهم الريح العظيم ما نذر من شيء انت عليه الا جعلته كالريم فانه سبحانه اجري على لسان الخان لما قلنا ان الاسماء تنزل والاسم صفة الشيء ربما يقال لا بأس في استعمال هذه واعمالها في مقام الانكسار والانفعال من المبالغة في اثم منكر بقريئة قوله ائيم والامر فيه سهل قال الخان ان الباعث على تحرير هذه الزقوم المسطرات الى قوله ورفع عائلة قوم من المبتدعين الذين ظهروا في احدى وستين من الثلاثة عشر من المائتين من هجرة خاتم النبيين صلى الله عليه وسلم ان السيد الباب صلى الله عليه لما ان شيد اركان الايمان واتمها بواضحات البيان اقول اعلم ان السيد الباب صلى الله عليه من العوام والخواص وسائر افراد الانسنان (الى قوله) فقد وصف بحيث ما بقى لاحد عنز من العوام والخواص وسائر افراد الانسنان (الى قوله) فقد وصف السيد الباب صلى الله عليه على ما التقى عليه من امامه لا يسبق له بالقول وهو باسمه يحمل هذا الرسل باوصاف المؤمن الذي ذكرها الامام علي بن ابي طالب عليه السلام له في قوله صلى الله عليه وسلم وجمعها بكلمات مختصرة يفهمها كل احد من العوام والخواص قال (ص ٤) صفات الطب الاعظم ان يكون من اشرف الانساب وسلالة الانبياء حتى لا يقول احد لو لم يكن نحن هذا النسب

لكن احسن واولى وان لا يكون في اعضائه زيادة لان الزيادة نقص ولا نقصاً مثل العمى ولا
 العرج والاشل ولا الكوسج وغيرها من الاوصاف الذميمة و الصفات الدنية لانها من دنائة
 الفطرة وتغيير الخلقه وان لا يكون قصيراً ولا طويلاً مفرطاً ولا قبيح المنظر ولا يصرف
 بصنور النخية من الصغيرة والكبيرة وان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً
 ولا يتكلم بمسئلة الا دله دليل من الافاق والانفس والكتب والسنة والعقل السليم وان
 يكون مكانه من اشرف الاماكن بعد المشاهد المقدسة وممدوحاً في الاخبار مثل البحرين
 وحجر الاحساء قل العمار لو ضربونا حتى يردونا الى سعفات الحجر لعلمنا انا على الحق
 وهم على الباطل وان يكون هوائه معتدلاً ينشؤ في ارضه نخل وتمر ولا يكون مائه قليلاً
 ولا كثيراً لو كان مائه قناة كان احسن هذا الجمال ما اوردت والتفصيل يدالب من الطلاب
 حيث استوفوها في تهريراتهم سيما العالم المحقق المدقق المولى الولي جناب العلا على
 التبريزي واشترط ان لا يكون اولهم سيداً ولا من اهل الارض المقدسة للاشتباه بالامام
 عليه السلام وهكذا كان شأنه في بيان وصف صاحب هذا المقام بمحضر بين الخواص والعوام
 في مدة عشرين سنة بل ازيد لكن بعدم التصريح بالاسم والشخص بل بالاشارة والتلويح
 سيما في شهر الصيام شهر رمضان المبارك الى السنة الثامنة من الخمسين بعد المائتين والالف
 من الهجرة المقدسة على مهاجرها آلاف الثناء والتحية قد صرح بالاسم وكشف عن الرسم
 وعين الشخص بعد تنزيهه عن العيب والنقص بان اسمه اسم السملوي قال رسول الله (ص)
 اسمي في السماء احمد وفي الارض محمد وختم ذلك الشهر بوصف كمالاته وذكر حسن
 سماته وصفاته صلى الله عليهما وبعد هذا بقليل وقع وقعة الكربلا وصدر من اهل الخلاف
 ما صدر على المنتسبين بالشيعة وهناك الجرمة للاكل وشيعتهم عليهم السلام حتى حضر موسم
 الصيام وشهر الله الحرام التمسوا من جناب الباب صلى الله عليه ان يذكرهم من صفات
 العميمة والركن الرابع قال صلى الله عليه وروحي فبله انا في العام الاول ذكرت وعنت و
 وايمتت وبعثت عاصرا لاصحابنا انتماس ولا لمخالفينا تصديق واقبل حتى وقع عليهم من السيف
 ما وقع وصدرت عليهم تلك الشدة المبهولة والمصيبة المخوفة ان تريدوا مثل ذلك فلا تذكروكم
 واكبروكم لاني بما ارى منكم اشخاصاً متأهلين لذلك ولا مستعدين لما هلاك فالترك

اولى و تغير الاسلوب اخرى وسافر بعد الشهر المبارك الى زيارة مواليه وائمة سادات
 الامة ومصاييح الظلمة وكان عنده من اصحابه من الركبان ملاحسن گوهر وميرزامحيط
 الكرمانى وسيدعلى كرماني وسيدجعفر كرماني وولدان لحاجي ملاعبدالوهاب القزويني
 وسيدحسين يزدي وحاجي سعيد هندي وغيرهم ومن الرجال العالم العامل والتقيد العادل
 العارف الهروي جناب ملا محمدتقي نازل ارض اصفهان و جناب العالم الوفي الملا على
 البسطامي وملا عبدالجليل و آخوند ملا محمدعلى مازندراني و ملاعلى بيارجمندي و
 ملاعلى بجنوردي وغيرهم من المؤمنين الصالحين والتابعين المخلصين وكان يظهر منه
 صلى الله عليه في كل منزل من المنازل ما يبشئ عن غيبته وارتعاله سيما من نجوعه على صالحى
 اتباعه واتباله بالخصوص نقل الرؤيا من صاحب الغنم والراعى حيث صدقه وقال اما الرضون
 ان اموت ويظهر امر امامكم والطيف الذي نقل السيد اليب (ص) بان واحداً من الذين
 اعتمد عليه رأى في الطيف بان واحداً يقول بعد ثلثين اسبوعاً يظهر امركم اتفق آخره
 بلول جمادى الاولى وكان يقول لملاحسن والمحيط لا تختلفوا بعدى ولا تفرقوا انى ما
 حملتكما في هذا السفر الا لهذا وسأل واحد منه من لنا بعدك ياسيدى قل يا مولاي هذه
 الاشخاص الموجودون اسئلوا منهم من المسائل اذا اجاب احد بليراهين والادلة و
 وجدت الصفات المذكورة فتمسكوا به وقال ذات يوم في بيت شيخ محمد شبلي في بغداد
 وكان من الحاضرين شيخ احمد مشكور النجفي وشيخ راضى قشير وهما الان تابعان
 لملاحسن گوهر واشخاص كثير من اهل بغداد من المصدقين لهذا الامر وغيرهم حيث
 ذكر عنده السيف وضرب بيده على الارض فقال روحى فداء والله ان السيف اقرب من
 ما تتخيلون ثلاثاً ومن هذا توهم بعض من القامرين ان الاسباب الظاهري موجود عند
 فلان في الجملة ومالوا وحاصوا حيصة ثم التفتوا الى القدرة الكاملة من قدرة الله النافذة رجعوا
 واستقروا على خط الاستواء من التقطة البيضاء و سئل جناب العالم التقي ملا محمدتقي
 الهروي عند دجلة متعبده في محضر من الناس قريب الزوال من القامم بالامر بعد قل (ص)
 لله امرهم بلده واستدرك في العذر وقال لكن امرنا ليس مثل امر الابواب فيشر بان
 يظهر عن قريب وصرح بالامر وصاحبه بالاسم في بلد الكاظم سلم الله عليه في بيان القصة التي

في شرح القصيدة اي ديباجته بثالث الاصل و اربعة الفرع اشار بالاول الى العلي و الثانية
الى محمد لكن ذلك الوقت ما التفت احد و اهل البصائر تيقنوا ان مراده صلى الله عليه من
تلك العبارة في ذلك المقام كان هذا لاغير والحاصل ان اظهار ذهابه من بين الناس واتصال
ظهور الامر بقببته كان اكثر من ان تحصي وازيد من ان يستقصى سيما في اهل بيته
الطاهرات سلم الله عليهم ولذا لما سمعنا هذا الامر صدقنا واعتقدنا ونقل منه ان السيد
الباب اوصى لهن بان يكن مع ملاحسن گوهر بزمان قليل حتى ينظروا امرنا و كان
صاحب الطيف الماضي اي ثلثين اسبوعاً واحدة منهن و الان كل ما صدر من قلم الباب
صلى الله عليه موجود في البيت الشريف يقرؤن الكتب ويتلون الفرقان ويعملون بالسلوك
ثم رجع سلم الله عليه من سفره بايام مضي من شهر ذيحجة الحرام و وصل الى المدفن
المقدسة ليلة عرفة واجاب دعوة ربه ليلة الحادي عشر من تلك الليلة ايلة الوقعة من العام
الاول بثلاث ساعات او اربع او بينهما مضت من اول الليل ومشى من اناس بعض ليطلعوه
للفل والتلقين و كان بينهم سيد من اهل بلد الكاظم سلم الله عليه اسمه ابراهيم وهو معروف
و كان مقدمهم و بعده سيد مصطفى وآخرون قال سيد ابراهيم مشيت قبل الناس حتى
وصلت بباب بيت الذي قبض فيه السيد الباب فاذن بسيد شاب واقف على الباب نهروني
وضرب بظهر يده على صدري وقال ما تستحيي تدخل في بيت السيد ونساؤه مكشفات الرأس
قال الرجل اتعش بدني وضعف قلبي وما قدرت ان اقوم حتى قعدت اراك اتكيت الى الحائط
ثم بعد زمان اجتمعت النساء والبسن على المخدرات قناعهن و امرنا ذلك السيد الشاب
بسم الله تقدموا قدمنا واخرجنا سيدنا من البيت قال الرجل وانا نخيلت ذلك سيد علي
الكرماني واذا سئلت منه قال ما كنت انا وعلى خبر من هذا واذا ظهر هذا الامر وتبين
المدعي فعلم ان ذلك كان هذا وكذا سليمان ميرزا شهزاده ادعى ان السيد الباب اوصاني
بالوصف الخلف بعده كلها يطابق بصفات هذا المدعي و قال يوماً انا مع عشرين نفساً من
اتباعي كنا مستعدين ومتظريين للظهور واذا وصل لكم خبر في كربلا فاخبروني حتى
نفذ بانفسنا ومات رحمه الله بهذا الاعتقاد اعتماداً لما سمعنا من السيد الباب وكان سكنه
غالباً في جوار الكاظمين سلم الله عليهما واما ما نقل المصدقون من القرائن والاشارة فكثير

جداً لم اذكرها لطول الكلام ولعدم النفع في المقام و بعد دفنه سلم الله عليه في الرواق المبارك في اقرب الاماكن بالقبر الشريف تحير الناس من الطلاب الذين ميزوا المله من السراب الى ابن يمثون وبمن يتمسكون حتى جاءوا عند الملاحسن گوهر مدعى الوصاية وميرزا محيط مدعى النظارة وسألوا منهما بانكما كتما اقرب الناس الى الباب و ادناهم للجناب ظاهراً اما سمعتم شيئاً من جنابه صلى الله عليه في الخلف منه اما الاول فقال ما سمعت شيئاً واما الثاني فقال عندى شيء لكن ما قوله الان و واجب عليكم ان لا تفرقوا من كربلا و اشتهر في بين الناس من قبيل رمية من غير رام ان السيد اليب قال ان الامر يظهر بعدى بسنة ولذا تأمل الطالبون وتوقف السالكون مدة اربعة شهر تقريباً توهماً منهم وبما يكون المحيط صادقاً في دعواه لان الكنوب قد يصدق حتى اذا استياسوا منه و ظهرت منهما افعال اشمازت منها القلوب و هانت لها الخطوب تفرقوا كايدي السبا الى الصحارى و القنار والبواهي والبرار ولاذوا بالمشاهد والمقابر والمساجد والمنابر وكان جناب العلي من الانقلاب وقائد اولى الالباب باب الباب وحامل فصل الخطاب مشنف الاذن و العين مولانا بلامين آخوند ملاحسين مع بعض من الاصحاب ومنهم جناب العالم الوفي الملا على البطامي في ذلك الايام طائفاً حول القبر في العزى ومعتكفاً في مسجد الولي سلم الله عليه حتى ضاق عليه الخناق وسافر بعد زيارة العولود منوكلآ على الله الودود في البلوغ الى المقصود ويخدمه اخوه و ابن خاله و بقى الباقون في شدة الحيرة وكمال الضغطة لا يجدون حيلة ولا يبتدون سيلاً لان جناب الباب كان سناداً لقلبيهم وعماداً لمدرهم وكانوا على هذه الشدة الى خامس عشر من شهر ربيع الثاني وداجروا بسائق من القضا و رائد من الامضاء وسافروا على طريقة اولهم من طريق البحر حتى وردوا بلداً امن شيراز لازال محفوظاً عن الحدثنان واختلاف الجديدان ! سمائهم المكتوبة الملا على البطامي و ملا عبد الجليل وميرزا محمد على الفزويني وملاحسن بجهتاني وملاحمد عياي وملاحمد مراغي وملاحمد خوي عدد ايام الاسبوع والنجوم الزهر حتى تشرفوا بخدمة جناب الباب واظهر لهم بعد سؤال وجواب بانى قد فزت بالوصول الى المقصود و عرفت القائم مقام المحمود بعناية من الله وفضل من المعبود وامرني ان ابين لكم بهذا المقدار بلا تعيين

شخص ولا ذكر اسم تقبلوا مني وارجعوا الي مساكنكم حتى يظهر لكم الشخص في كربلاء
مدفن الشهداء ومرجع الصلحاء وامتنعوا ان يقبلوا منه من دون دليل وبرهان ولا مستند
من سنة قائمة ومعكم القرآن فهو لآء جدوا في الطلب وكثرة السؤال وهو في الكتمان
للمرآء والجدال حتى انعم الله عليهم وكرمهم وفضلهم على كثير من الناس وعصمهم واتم لهم
الايمان بمعرفة بابہ والورود الي جنبه اسم التكبير وصفة التفهيم وذلك الظهور من العشر
الاول من شهر جيم الاول الي عشرين من الجيم الثاني من سنة ستين بعد الالف ولما تبين وذلك
كان مختصاً لذلك الاطياب من الانجاء ولسائر الناس احدى وستين ورجعوا بامر من الله
من لسانه الناطق عنه الي الارض المقدسة بالفى المرام وبارد القلب ساكني الادام ورافع
السغب ووصلوا الي مشهد مولاهم المستوي على عرش ربه يوم السادس والعشرين من
شهر الله الحرام شهر رجب وكان الناس مجتمعين من ارض بغداد وحلة والكربلاء وسائر
القبائل لزيارة المبعث سبع وعشرين من ذلك الشهر ولما سمعوا ان الخبر المقتضين قد
رجعوا اجتمعوا عليهم وسئلوا منهم الخبر وكيفية الوصول الي المطلوب وانظروا للسائلين
مما عندهم مقدار ما كانوا مأذونين لابراره واخفوا ما شاهدوا عند تجلي مولاهم من
الانوار وعانوا من الاسرار خوفاً من عدم تحمل الاخبار والتهاب فتنة الاشرار وامتثالاً
لامر الائمة الاطهار لا تتكلم بما تسارع العقول الي انكاره وان كان عندك اعتذاره وقولهم
عليهم السلام ما كلما يعلم يقال ولا كلما يقال حان وقته ولا كلما حان وقته حضراهم مع
انهم كنتموا كثيراً مما كان عندهم من الفضائل وما رأوا من الايات والفواضل افتروا
عليهم بافتراءات ما افتروا بها شر الاولين لخيرهم من جملة ما افتروا عليهم انهم قالوا ان
ملا عبد الجليل كان يذكر كثيراً من الفضائل ومقامات الباب الاعظم ويثبت المعجزات له
وقالوا له ان كل ما تذكر وقع وظهر منه قال في جوابهم ان كل هذه العظام والفضائل
التي يثبتون للائمة عليهم السلام كلها صارت ووقعت منهم بل لا بدان يقال هكذا لهداية
الناس ودفع شبهات الخناس الوسواس فوالله العلي العظيم هذه افتراء محض وتهمة زور
لعن الله مفتريه اظن ان يكون هذا من افتراءات جسد العجل لعنه الله وليس بعجيب منه
خذله الله وهذا من جملة علام الحق والصدق بانهم تركوا الملعيات عندهم وتمسكوا

بالاقتراء وتشبثوا باليهتان والمرآء مثل بالاسرية خذ لهم الله. حيث ما قدروا ان ينكروا
البراهين الواضحات والحجج اللائحات وارادوا صرف العوام كالانعام من الدين الخالص
ليكونوا رؤساء لهم والادلاء عليهم افتروا على الشيخ والسيد البابين صلى الله عليهما حيث
قالوا بان اعتقالهم غير ما يظهرون للناس تلك سنة الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله
تحويلا ولن تجد لسنة الله تبديلا والحاصل ان امر الامام عليه السلام قد ظهر في شهر رجب
واشتهر بحيث ما بقي احد من المكلفين من اهل تلك النواحي الا وقد سمع وعرف و
اعترف المؤمنون وانكر المنافقون في القلب دون الظاهر لعدم الدواعي اليه في ذلك الوقت
وقد كل من رأى الباب قبل هذا لو كان المدعى فلانا فانا من المسلمين حتى بالاسرية
والمستضعفين في التشيع من اهل الكاظمين وكذا خدام المشاهد المشرفة و كل من كان
مجالسته معه ازيد حتى اذا جاءهم ما عرفوا كفروا به واكد لهم في التبليغ عند نزول
الكتب والفرقان ليلة الثالثة والعشرين من شهر رمضان المبارك في المشهد النجف و عيد
الفطر بكر بلا عرش سيد الشهداء عليه وآله من الله آلاف التحية والثناء بلا تعيين شخص
ولا تشخيص عين لانهم اذا سلموا الامر وخضعوا للكتاب وانابوا الى فصل الخطاب لاسيما
الى احد اصحاب الشيخ الباب صلى الله عليه يظهر لهم الامر ويكشف عنهم الستر ليغلب عليهم
السرف في احدى وستين بعد الالف والمائتين من هجرة خاتم النبيين ولما خالفوا امر مولاهم
و فرقوا الكتاب و باعوا عقباهم بدنياهم و آذوا الانجلب من رسل الباب (ص) غضب الله
عليهم ولعنهم ورفع عنهم عنايته و اعلى لهم خمس سنين ليزدادوا اثمآ وليكمل التبليغ
عليهم ويتلى عليهم الكتاب وتستري لهم الرسل حتى يقر كل منكر في الورود الى النار
وسنوال خزنتها بلى قد جئنا نذير وقلنا ما نزل الله من شوء ان اتم الا في ضلال كبير هذا
اجمعا ما شاهدت من الوقايح وبعض ما عاينت من الحوادث ان افتريته فعلى اجرامي و انا
برئ مما تجرمون . . . فله صلى الله عليه ظهورات ونبيا و آتار من ائمة وعلامات
وانه مصداق جميع الايات القرآنية و كل الاخبار النبوية والولوية والال لم يكن له باطن
او باطن باطن فان منكرى الولاية قد اهلكوا انفسهم و اجتجبا عن الباطن لانكارهم
الولى الجامع والشهامة الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا . . . رموا انفسهم و يسوا من باطن

الباطن لا ديارهم عن الباب والركن الرابع و اما سنته في الستين عنهم عليهم السلام فان استنطاقه من الحروف هو السين قطب الحروف لان ظاهرها عين باطنها وليس في الحروف شيء يطابق زبره على بيناته سوى هذه الحرف المبارك و هو اسم ظاهرية رسول الله (ص) في مقام الجسد يس والقرآن الحكيم فزمان الشيخ الباب والسيد (ص) من اول المائة من الدورة الثانية الى ذلك الوقت كان جسدا لهذا الجسم وجسماً لتلك الروح و ظاهراً لذلك الباطن و باطناً لباطن الباطن وان كان بالنسبة الى ما قبله اسلاً و باطناً و روحاً و جسماً فافهم والا فاسلم تسلم واما الدليل النقلى فتقول الصادق عليه السلام له فضل بن عمر رواء الشيخ الباب (ص) في كتاب الرجعة قال المفضل يا مولاي فكيف في ظهوره فقال عليه السلام يظهر في سنة الستين امره و يعلو ذكره و ينادى باسمه و كنيته و نسبه و يكثر ذلك في افواه المحققين والمبطلين والواقفين لتعرفهم الحججة بمعرفتهم به على انا قصصنا ذلك و دللنا عليه و نسبناه و سميناه و كنيناه و قلنا سمي جده رسول الله صلى الله عليه وآله و كنيته لتلا يقول الناس ما عرفنا اسماً ولا كنية ولا نسباً فوالله لتتحقيق الافصاح به وباسمه و كنيته على الستين حتى ليسميه بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحججة لهم الخ فبا ايها الناظر لتلك الكلمات انصف ربك و التقي سمك و دق بصرك هل سمعت من اول الغيبة الى الان شيئاً يعلو ذكر الامام و يظهر امره مثل ستين دورة الباطن حتى يسمعه كل احد و يكثر ذلك في افواه جميع المحققين والمبطلين حتى النصارى واليهود و اهل الخلاف و المجوس والهنود وسائر الملل والاديان سيما الافرنج بطوائفهم المختلفة وامناتهم المتعددة المتكثرة و اما انتشار امره في رجب فلان له سنة من القائم عليه السلام (الى قوله) واما الاحدى وستون فقيه سنة من الحسين عليه السلام لان خروجه ٤ بعد تمام آلمص كما في الحديث المشهور غلبت الروم في احدى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون والسين هو الستين لله الامر من قبل و من بعد فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون بالبينات والزبر وهو الطالب ثاره والمدرك لاوتلره والطلب يتاسب بمطابقة زمان اخذ الدية مع زمان القتل ولذا ظهور الامام عجل الله فرجه كان يوم الجمعة وعشر المحرم يوم قتل الحسين عليه السلام وقل العالم العليم والعارف الحكيم الفارق بين الفصل والوصل والظاهر والمظاهر جناب الحاج

ملا جعفر، كرمنا شاهاني قد سئلوا وطلبوا من الشيخ الباب في بلد الكاظم ع وانا حاضر في
 الايام التي استعد للخروج الى زيارة بيت الله بعد نبيه و اولياته ع وتوفى في ذلك السفر
 شيئا من علامات الفرج لاهل الحق عجل الله فرجهم ليستبشروا به قال (ص) وروحي فداء احدي
 وستين وسئلوا منه البيان قال روحي فداء ولتعلمن نياه بعد حين ثم سئلوا عن البيان قال
 الحسين عدده كم اليس بثمان وستين ه نقل هذا الخبر قبل وفات السيد الباب وبعده
 بلا فاصلة قبل ظهور امر الباب وبعده والان هو حاضر ومنتظر لامر مولاه وقال آخر من
 السادات يعرفه جناب العالم النقي ملا محمد تقى الهروي في حرم امير المؤمنين عليه السلام
 اني تشرفت على حضور السيد الجليل والباب النبيل لاسئل منه من المسائل الغامضة و
 توجه الي بعد اداء التعارف وقال سل مسائلك في الوقت الفلاني قلت ممن قال (ص) من
 غيري في كربلاء والسيد جاء في احدي وستين الي كربلاء اعتمادا لما وعده السيد الباب
 وتيقن بان مراد السيد كان هذا الامر تفصيل هذا الخبر عند ملا محمد تقى الهروي و انا
 ذكرت بعضا منه ونقل الاخرون من الازكيا بان السيد الباب امر في بعض تدريساته بان
 لا تخرجوا من كربلاء ونقل ايضا من غير واحد بانه قال روحي فداء كاني برؤس اصحابي
 تنهادي كرؤس الترك و الديلم وقد اشار الي مصداق الصحيفة التي نقلها الشيخ في شرح
 الجامعة في تفسير قوله ع واوصياه رسول الله المعروف بحديث لوح فاطمه رواء جابر بن
 عبدالله الانصاري بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه
 ونوره وسنيره الي قوله تعالى واخرج منه الداعي الي سبيلي والتخازن لعلمي الحسن و
 اكمل ذلك بانه م ح م د عليه كمال موسى وبهاء عيسى و صبر ايوب فتذل اوليائي في
 زمانه وتنهادي رؤسهم كما تنهادي رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون
 خائفين وجاين تصبغ الارض من دماهم ويفشوا الويل والرنة في نسايتهم اولئك اوليائي حقا
 بهم ادفع كل فتنة عمياء حنيس وبهم اكشف الزلازل وارفع الاصار والاعلال اولئك عليهم
 صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون انتهى والي قول الصادق ع قد كان قبلكم
 قوم يحرقون ويقتلون وينشرون بالمناشير ويقرضون بالمقاريض فما يردهم ما هم فيه عما
 هم عليه من غريزة فتروا لمن فعل ذلك بهم ولا ما تقوموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز

فأطلبوا من الله درجاتهم حتى تدركوا سعيهم انتهى (إلى قوله) هل سمعتم أو رأيتم دعه
بهذه المضامين العالية والكلمات السامية مالكم لا تتفكرون ولكم الويل ما تفترون مع
انه روحى فداء لا يروى ولا يهيم ولا يفكر فى شىء حتى يألف مثل اصحاب التركيبات
المسخوطة الخان وامثاله هل لك ان تنسب شيئاً مما تفترون على الله على الرسول والائمة
عليهم السلام لانه لافرق بينه وبينهم الا انه عبدتهم ولسانهم الناطق عنهم والظاهر لا تبالون
من الافتراء عليهم ان كان فيه صلاح دولتكم ونظم رياستكم فوحي الذى يبيد ملكوت كل
شىء لا اله الا هو ما سمعت امراً حقاً مثل ما ظهر فى احدى وستين لعرف واظهر فى الحقيقة
واكثر منكر او اشد فى المجهولية الانصب الخليفة فى يوم الغدير بل هذا الطهر منه بكثير
لان ظهور ذلك انما بين المسلمين فقط واما هذا فبين المسلمين وسائر المال من التصارى
والافرنج بفرقهم والصائب والمجوس واليهود حتى ان كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا
الامر اولاً لقول اليهود بان ما تنتظره شهر ربيع الاول من احدى وستين والصوفية سيما
اتباع شاه نعمه الله كانوا مفظوراً بهذا حتى سرى منهم لسائر الشيعة وكانوا يقرءون اشعار
المرشد المزبور ويستبشرون بها كانوا من اخبار ائمتهم سلام الله عليهم والحقيق سمعت
هذه المضامين ووقوعها فى احدى وستين قبل هذا بخمس وعشرين سنة وعاتوا الابه
المؤمنون المنتظرون بهذا الاعتقاد فعلى الكاذب لعنة الله و لعنة اللاعنين وكذا المفترى
المعانند المنمض عن الحق المبين وقد اخبر سبحانه فى كتابه الكريم عنهم « اعمالهم - - »
يقول افكلما جائكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم « فريقاً تقتلون
وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلاً ما يؤمنون ولما جائهم كتاب من عند الله
مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا
به فلعنة الله على الكافرين وقال واذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و
يكفرون بما ورائه وهو الحق مصدقاً لما معهم اه فكل احد كان يتوقع ان يكون ذلك النور
الظاهر والعلم الباهر من مذهبه وعلى تصديق ما هو عليه من الدين والمذهب فالصوابه كانوا متوهمين
انه منهم و بالاسرية القرية يظنون انه لهم والزيدية و الاسماعيلية و الواقفية و سائر
طوائف الشيعة وكفا من طائفة السنة اتباع محيى الدين الاعرابى ومن اهل الكتاب والاديان

كل كانوا يدعون الله على هذا و يذكرون العلامات والقرائن الحالية و المقالية من مذهبهم و كتبهم و اخبار رؤسائهم و نسبوا الى محيي الدين وقد سمعت من احد النصاب انه اذا بلغت المدة الى الالف و المائتين و الستين تطوى المجالس و تندرس المدارس و يبطل الدرس و يستغنى عن البحث و ان الاسمعية اضعف الطوائف و اقلهم و ادناهم دركاً و شعوراً بعد الفطحية كانوا يتوقعون وقوع ذلك من اولاد شاء خليل الله و قد رايت منهم واحداً في النجف الاشرف قبل هذا بخمس سنين كان رجلاً عالم حكيم عارفاً مجرباً قليل النظر في مقامه كان ينقل بعض الاثار و العلام على قرب انقلاب دولة السلطان الى آقاخان او خلفه بقليل من زمان حتى مال اليه سيد حسين خوي و كان لا يفارقه بالليل و النهار و شافه جناب العالم بلامين آخوند ملاحسين كنجة و نقل جناب السيدان السندان ميرزا محمد على نهرى و اخوه ميرزا محمد هادي ان واحداً جاء بيتنا في كربلا و سكناه في اقصى بلاد الهند و سئلت عنه دينه و ائمه فين لى و سماهم واحداً بعد واحد الى الامام المنتظر عليه السلام و عجل الله فرجه و سئلت عن الامام الثانى عشر و كيفية امره و قره و غائب قلت اتدرون متى ظهوره فان هنا ظهروا واحد و يدعى انه من مقدمت الظهور قال الهندي ان المعروف في بلدتنا و المنقول من آبائنا و اجدادنا ان ظهوره عليه السلام في المائة الثالثة عشر انتهى انشدك بالله يا ايها الناظر الى تلك الكلمات هل المبدع هنا القمر الازهر و النور الانور الذى كلت البصائر عن ادراك كماله و عى المدارك عن سطوع نور جماله ما سمع احد ولا راى بعد الائمة احداً في زهد و تقواه و عبادته و بهاء و توجهها الى مولاه فوالله العظيم ما سمعت احداً من المخالف و المؤلف و القريب و البعيد يثبت عليه عيباً و يدعى له ذنباً بل و مكروها او المبدع هو الذى انكر القرآن و الاحاديث و خالف الائمة الاثنى عشر (ص) و الشيخ و السيد البابين ٤ و خالف مذهب الشيعة و المسلمين بل ساير فرق المسلمين يريدون ان يظنوا نور الله باقواهم و الله متم نوره ولو كره الكافرون (الى قوله) فلذا تقرر هذا انصفونى يا ايها الملاء هل مثل هذا الرجل واحد العين و الكوسج و قصير القامة و المملو بطنه من دخان و النبات على الدوحة لاوية و المشتغل الى خمسة و عشر سنة بخلاف ما عليه شريعة النبوة يصلح ان يكون قائماً مقام السيد البابين و ان يكون

آية للإمام الذي هو آية النبي الذي هو آية لله الجامع لجميع الصفات الكمالية وآية الآية
آية فيكون آية لله سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون الملحدون نبي أسمائه علواً
كبيراً كما أشار إلى مدعاه في قوله وأشار أحياناً بما أشار الخ وكتب مراسيل بمذوفاة
السيد الباب إلى أهل الكاظمين وميرزا محيط وملاحسن گوهر ومراسلة لسليمان ميرزا
شهرزاده وادعى في كلها أنها القائمة بالأمر بعد الغائب عن الناس والمحتجب عن لمس الناس
هذا نسبة وحسبه وصفاته وسماته وذلك علمه وادعائه وأما صفاته وأحواله وأول أمره في
صغره إلى كبره فمعلوم عند أكثر الخلق وأنه كبر تحت يد المحيط الكرمانى ثم استكبر
عليه وأما علمه فأشير بحول الله إلى بعض مفاصد ما كتب في كتابه مع أنسابه إلى الشيخية
والشيخ والسيد البابين ومن أرسلهما بريثون منه ومن أتبعه إلا لعنة الله على القوم الظالمين
ثم انصفوني بعشر انصافكم هل الذي يذكر الله والنبي والائمة صلى الله عليهم رؤيته و
معاشرته كما قال عليه السلام عاشر من يذكر الله رؤيته ويصلح للبايية والخلافة بعد الخلفاء
أم الذي يذكر رؤيته بنى امية وبنى سفيان واتباع معاوية عند الجميع من مبغضيه ومحبيه
أما أعدائه الله الذين هم اولياء الله فيشاهدون صفات أعداء الله واخلاقه وخدمه كلها فيه
بلا شك ولا ريب وأما اتباعه ومواليه الذين هم اولياء الشيطان فيقولون حين يذكرونه
ويمدحونه بأن فلانا من اولاد فلان وفي اول الامر كان قسى القلب وقبيح العمل والان
صار عالماً عادلاً صاحب الاخلاق الطيبة والاقوال الحسنة وهكذا والحاصل كل من رآه
من المؤمن المنكر له والمنافق الموافق له يذكر أعداء آل محمد صلى الله عليه وآله و
قتلة الحسين فالؤمن يحزن عند مشاهدته لتذكر آباءه والمنافق يسر لخبث طباعه قال
الشاعر عاشر اخاتمة تخطى بصحبته والنفس مكنسب من كل مصحوب كالريح آخذة مما
تمر به تتأ من التن او طيباً من الطيب فالؤمن الصافي والشيعة الخالص هو الذي اذراه
احد ولا يحفظ ظاهره وباطنه يقول اشهد ان لا اله الا الله لانه الحرف الرابع من الاسم
الاعظم لا انه اذا لاحظ وجهه يتذكر معاوية لان الذي خبت لا يخرج الا نكدا وراى شرب
دخانته يتذكر الجحيم وتمزاته كما اخبر عنه سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم يطفى
في البطون كغلى الحميم وقد قال السيد الباب في بعض ايام افادته صلى الله عليه وروحي

فداه وقد كنت حاضراً والمجلس مملو من اهلها بطعن على الصوفية والرؤساء يدعى اني
مرشد ورئيس وهو يشرب الدخان وذكر أيضاً عنده اسم الغليان في بعض الايام قرء روجي
فداه قوله تعالى فارتقب يوم يأتي السمل بدخان معين البخ و في بعض الايام كان قاصداً
على الدكة وعنده من الناس المخالف والمؤلف وشيخ حنيف الله بحراني في اقرب الاماكن
اليه كانه ادعى بانه يصفى على ظاهر ما يقول السيد البد، قال مولانا السيد انرك لشرب
الدخان قال الشيخ ما كنت اظن ان تكلفني بهذا التكليف وقال السيد روجي فداه ما كنت
اظن ان ترد مقاتلي فبعد هذا اعرض عنه من القلب وانزل الاقبال اليه بالنسبة الى القلب
فلان هل يجوز لاحد ان يدعى مقام الامناء مع الصفات هذه الصفات والاحوال كما اشار
اليه السجاد عليه السلام من رب العباد في الصحيفة الكاملة و قال امير المؤمنين عليه السلام
لشريح قاضي ياشريح جلست مجلساً لا يعقد فيها الا النبي ووصي النبي او العقی نقلت
بالمعنى ومنشأ اشتباهه في دعواه ان السيد على الكرمانى لما اعرض من ملاحسن گوهر
لساعة من مال السيد (ص) كان عند السيد المزبور فاي ان يعطي الي الرضا و هو امر في
اخذه حتى وقع في الين تناكر وتخالف شديد و كان اسيد علي من جملة شهود الوصاية
واراد ان يفسد امر ملاحسن كتب كتابة افتراء على السيد الباب بن السيد روجي فداه
كتب هذا فلان وما عندي صورة ذلك والمكتوب فيها هذه قل علي عليه السلام كلما
في العالم في القرآن وكلماني القرآن في الحمد وكلما في الحمد في البسمة وكلما في
البسمة في النقطة وانا النقطة تحت الباء وانت واقف عليه وبنقطة علم برخوردة وبسر
مطلب رسيده والباقي من هذا القيل وقرء هذه النسخة عند الطلاب المنتظرين الطالبين
للحق اليقين ووقع بذلك الاختلاف والتشتت بين الاصحاب وهذا من جملة البواعث علي
حركة الاشخاص العاشين الي غيراز بقصد كرمين فانه و ان لم يكن الكرمانى اهلاً
لهذا الامر لكن ربما يكون له عالى الحامل اطلاق واستعلام لوقوفه على نقطة العلم بنص
من السيد الباب سيما من يمث الكرمانى في ذلك الايام رسالة مختصرة علي هجم كراسين
علي خدمة السيد الباب روجي فداه وفيها اعتقاداته وبعض المسائل انشاء الله نكتب من
بعض معتقداته اذا اقتضى المقام ومن جملة المسائل انه سئل يا سيدي من الذي يهدك

فما اجابه السيد روجي فداء ظناً منهم ان السيد ما كان من شأنه رد الامل خصوصاً مثل
العالم الكرمانى وقد قاله يقيناً وكتب السيد على هذه الكلمات الى الكرمان مع شى مزيد
بلى السيد الباب (س) في الممكن الفلاني قل ان فلانا اطلع على نقطة العلم و ان لفلان
روحانية و عند فلان قل فلان احق بالاتباع و يجوز الاخذ منه و عبارات آخر من هنا
التفصيل يطول بذكره الكلام ولا يقتضيه المقام لما انا عليه من الاختصار في المرام هذا قصد
من قوله و اشار احياناً (النج) ولما رجع الماشين بالشيراز من مقصدهم و اظهروا الامر الخلف
القائم مقام الامناء تبعهم سيد على كرمانى وجاء يوماً عند ملا عبد الجليل و استغفر و تاب
عما صدر منه و اقر بتقصيره باني فعلت كل ذلك لا فساد امر ملاحسن و الا انا ما اعتقد
على الفلاني ابدأ و الان اتوب الى الله من كل ما فعلت و قد كان قرب على الا يلس اتمنه ملا
عبد الجليل و قوى قلبه و كان هذا حاله الى ان اراضوا ان ياخذوا السديين لذلك الامر
هرب خوفاً من الاعداء و تشرف بمكة زادها الله شرفاً و حاز سعادة القعود مع النير الاعظم
و الجلوس في طرف المحمل و رجع ثانياً الى كريلاه و هذا السيد على كرمانى كان محرر
السيد الباب روجي فداء و قد بعث اليه هديته جنب الخان و احواله في ذلك الوقت كان
معروفاً عند كل احد اقل ما يصفه يفترى على باب الله المقدم و بعد غيبة الباب روجي
فداء استأنس مع سيد مصطفى اصفهاني وهو معروف ليزمعه الى السيد ابراهيم القزويني
و ياخذ له فلوساً من مال الهند فتح وقع بينهما نزاع و شقاق و افتراقاً بعد ايتلاف و اخفاق
و اظهر كل منهما سر الاخرين فعل المتكر قبح الله وجه ثلثهما و طرده بعد هذا من عنده
كل مخالف و مؤالف حتى صار من امره ما صار و لا شى مما ذكرت خفياً لاحد من
المجاورين فاناً انصفوني ايها الملا هل يجوز لاحد ان يطعن بكلام شخص واحد هذا
حاله و يجترى على ادعاء مقام لا يقعد فيها الا وصي او شقى مع الانصاف بتلك الصفات
المكرهة التي ذكرناها من كونه مشابهاً للمعاوية من حيث اللحية و لا بلبس من حيث الامى
و لثبر عددن من جهة البطن المملو من الدخان و لكل مطرود من وجه خاص من كراهة
الوجه و قصر القامة و خبائة المولد و النسب و لا يكون هذا الامن من جهالة التامة بحيث
لا يكون للجهل الكلي مظهراً في هذا المقام مثله او من السفاعة و احتجاب المشاعر بكندورة

الفخام وزهدهم من زخارف الدنيا الدنية وزبرجتها في الجملة فاعلم ان جناب بابالباب
 اعنى آخوند ملاحسين سلمه الله تعالى قد كان في اول امره في مشهد مولانا الرضا سلم الله
 عليه من ارشد تلامذة سيد محمد قصير و كان مؤتمناً عنده و اميناً لديه و يحول عليه
 بعض الاحكام والفتاوى و قد سميت مدح جناب الملاحسين بلذني هذا من لسان
 ابن العالم القصير و كان معنا في السيفة بين الحرمين و كان يحتمل قضية هذا الامر مع
 انكاره للشيخ الباب (ص) بمحض تصديق جناب بابالباب سلمه الله و بعد هذا نزل بارض
 اصفهان لحرصه في طلب العلم و مقامات الغرفان و اشتغل على تحصيل الفروع والاصول
 واشتهر امره عند العلماء والفحول سيما حاجي سيد محمد باقر و شيخ محمد تقي و غيرهما
 من رؤساء سائر القنون و بعد بلوغه الى مائة و تصفح العلوم بينما و اراد زيارة المدفون
 بارض الفرات على مشرفها ازكى السلام و ابهى الصلوات خرج من اصفهان الى مسقط
 رأسه الشريف و محتده المنيف ليستأذن ممن يجب له طاعة و من كرام ذى قرابته و سمع
 هذا الخبر حاكم تلك النواحي و اطلع عن امر جناب الاخوند كما هي منعه من مسافرتة
 شوقاً لخدمته و مصاحبته و طلباً منه لخطبة ابنته و مصاهرته كما اصر جناب الاخوند
 في السعي الى مقصده اشتد ميل حاكمهم لمنعه و عقد معاهدة حتى التجأ جناب الاخوند
 بالرضا لامر التزويج و شرط الارجاء بعد الرجوع من طواف بيوت آل الله الاطهار صلى الله
 عليهم في آناه الليل و اطراف النهار و كان كل همه التخلص من سجنه و المجاورة للقبر
 الشريف و الحضور على مدرس السيد الباب المنيف لكثرة اشتياقه الى جنابه و شدة ميله
 لاصفاء خطابه حتى منعه ذلك عن كل تعالقات الدنيوية و اللذات البدية و ورد الفرات باشق
 الاحوال و كان وسيع البهال مع قدرته بالسير من هذا الحال لكن بتصفير الوجه للجبال
 و تشرف بالعدة السنية بعد زيارته لمولاه القديم و استقلا من اشراكت اللوامع الحسينية
 بعد معرفة السيد الكريم و الباب العظيم ببرهة من الزمان بما لا يطيقه الانسان و تميز من
 بين الطلاب و التلامذة كان يرجع اليه كل من كان عنده شبهة و اشكال و يعلن معضله
 بالحكمة و الاستدلال و صار ميزاناً لفهم امثاله و اقاربه و مروجاً لامر سيده بينانه و بيانه
 و من الذين يعومون حوله و يطلبون فضله و طوله و يقرؤون معروفيهم لديه و يعرضون

مفهوم عليه جناب ميرزا عبدالصمد همداني و جناب العالم بلامين ملاحسين جوانب
تبريزي و سيد ابراهيم دزفولي و جناب العالم اللقي ملامحمد تقى الهروي كان يرمعنده
بعد وقت السيد الهاب من كتاب شرح الفوائد و كان مستمداً من حيث الفهم و الادراك
عند الكل سيما جناب شيخ احمد شكور النجفي و السيد العلي السيدعلي شير و جناب ملا
عبدالغالي العليم و جناب العالم ملاشيخعلي محولاني و العالم الدقيق ميرزا احمد ازغندي
و جناب العالم الفطن الاطهر حاجي ملاجعفر كرمناشاهي و الشيخ الاعمى بلانظير الشيخ
يشير النجفي وغيرهم من الذين يطول بذكرهم الكلام و كان سلمه الله تعالى ادقهم فهماً و
اهلهم علماً و اتقنهم فقهاً و ازهدهم في الدنيا و اصبرهم على البلاء و كان لا يشكو عند احد
من المخالف و المؤلف من امر دينه و دنياه و شاكر الامر بولاه و مخالفاً لهواه فهو لاه الذين
ذكرت اسمائهم و اشرت اليهم اسئلوا من كل واحد و احد فان بعضاً منهم مصدق له في
مقالته و البعض متوقف في رسالته و البعض متردد و الاخر متعير و كان السيد الهاب روي
قدها بحول عليه من بعض اجوبة المسائل و ينهي اليه من جواب المراسيل و كتب كتابين
في مدة كونه في الحضور غير الاجوبة و المسائل الجزئية احدبها في تفسير سورة المباركة
الكوثر و عرضها على الباب العالي الرفيع و السيد الشريف المشيع و قل في مدحه سلمه
الله كلماتاً و عباراتاً ما لم ينطق لاحد سواه و هو صلى الله عليه على المنبر حتى توهم بعض
الجلاب من اصرار السيد الهاب روي قدها في توصيفه و بيان مرتبته و مقامه انه القائم
بالامر بعده (ص) كما اظهروه بعد وفاته و هو سلمه الله و رفع شبهتهم و اقام بينتهم و بين
صفت البايه المظني و ابلن عدم اهليته لذلك المقام و قد جامعته لصفات الكرام منها عدم
صدور الصغيرة و الكبيرة و الترك الاولى بلا داع و موجب و هو قد شرب الغليان في بعض
الاحيان من الازمان و ارسله الي دعوة حجة الاسلام و اقامه مقامه في الاداء و فعل في دار
السلطنة اصفيان من اظهار امر الشيخ و السيد البابين سيما في حضور السيد العالم سيد محمد
بقر الرشتي ما لا يمكن لاحد من بعده و ما صدر من احد قبله قد تحيرت العقول في ادراك
صفاته الكمالية من التوكلين و الوقار و الشجاعة و قوة القلب كانه زبرجد يدب على اشد لكنه
رفيق على اصحابه يتزعزع القلوب المشيدة من ذكر اجوال ذلك المجلس الممهدة

من القلوب القلبية وخبث مسنعة واقرار حجة الاسلام بالحق واشتبه الامر له في ملاء
من الناس وهو ظاهراً من المعالاة وتحقيقه بعض المطالب منه سلمه الله في الخلوة التي
ثلاثة ايام ثم امره بالصمود الى المنبر واظهار امر الشيخ ورفع شبهة الخلق وقرائه نسخة
طويل المتحيرين لهم وموعده العظيمة والهدية لجنابه وعدم قبوله وخروجه من اسفهان
بغير اطلاع منه وطلبه الرجوع الى اسفهان من المسجد وكفى فخرأ وشرفاً لجنابه ما
كتبه السيد الباب صلى الله عليه وروحي له الفداء بعد وقوع هذا الفتح المبين و كسر
سولة اللعين الى ان قال صولت باطل شكستى جزاكم الله خيراً اين قول تو مقابل همه
اعمل مردم است كن ثابت الجاهل ولا تخاف ولا تخش كن الله معك ومن كان الله معه
فالمبادى العلية معه الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولا هم يحزنون ها بك از موج بحر
آترا كه باشد نوح كشتى بن چه غم ديوار امت را كه دارد جوان تو پشتمى بلى
الى آخر كلامه روى فداء والنخط الشريف موجود الان مرسوم بالسر المنيف فاذا هل
الذى قال في شأنه السيد الباب هذه الفقرات اولى بالتصديق والتبعية از مثل الخان الذى
سمعت في ما قبل ما ذكرت في وصفه بادعاء بعض العبارات بشهادة للسيد على الكرماني
وهو قد اقر بلسانه بحضور جماعة منهم جناب الملاحسين كنجة في كربلاء بانى مع كوى
شارب الخمر والملاطى وارتكاب المعصية من الكبائر احسن و اشرف من البلاسرية لانهم
انكروا الولاية وفضائل الائمة الى آخر كلامه لعنه الله وما اظن ان ينكرها الان في ايها الناس
انصفوا ربكم هل اهل مناهب الشيعة الى السنة والجماعة ام ارتفع التكليف وبقى الخلق
سدى مهملين يختار كل احد ما يشاء اليس ابوبكر وعمر من عبدة اللات والعزى ثم
اسلما وادعيا خلافة رسول الله اما كان رد الشيعة لاهل السنة الى الان بل الذى صدرت
منه الكبيرة التي توجب الحدود لا يصلح للرئاسة في دين الله المعبود اليس جواب اهل
السنة بانهما تابا واتبعا رسول الله صلى الله عليه وآله والاسلام يجب ما قبله كيف وقد
التزمت بمقالة المخالفين و اعرضتم عما عليه شيعة امير المؤمنين عليه السلام الله
ابد الابد و ادعيتهم الهوية للحكبرى والوساطة المعظمى لملاباة الاخذ
و نتيجة الخلق على امية المشومة والسرورته الملعونة لعنهم الله و ابيتاسلام هذا

احد مواقفه سلمه الله تعالى وله مقامات مشهورة وآيات معبودة وظلال معدودة ليس هنا
مقام ذكر جميعها لطول الكلام وله خوارق عادات وكرامات قد شاهدوها في اوائل امره
الى ان خرج من مسقط رأسه فمن اراد الاطلاع فليسل من اهل بشروية و اقربائه و قد
ذكر ميرزا محمد ابراهيم بن ميرزا اسمعيل سبزواري باني قد سمعت من جناب الملاحسين
قبل وفات السيد البلب (ص) قل كاني اري نفسي وبعض من اصحاب السيد في عسكر الامام
عليه السلام ومن جملة الانصار وقل سئلت من منشأ هذا القول وماخذته امتنع عن الابرار
ولكني ادري من اين صدر هذا وما موجبه وقد وصل لي منه سلمه الله بواسطة واحدة
والحاصل ان فضائله اكثر من ان يحصى كلها ويستقصى باسرها ويكفي في شأنه وذكائه
وفطنته ان كل من رأى كتاب يوسف و تفسير سورة البقرة و سائر الكتب التي يمجز
الخلايق من الاثيان بآية او ورقة بمثلها نسبها الى جناب باب الباب اولا اما المحققون
فقد صدقوه في قوله بانه من الغير وليس من شأني اتيان ثلثها واحاطة كتبها واما المبطلون
فيناخون في اعتقادهم مع انهم من اول زمان الظهور الى الان مدة سنتين و ازيد مائتي احد
بمثله ولا يقدر ان يأتي من بعد ابداً وكل من تكلم ببعض الهذيان فهو يعلم انه ليس مثله
لانه ليس كمثلته شيء لانه كلام الامام ووصفه والامام آية الله و دليله و حجة الله و سبيله
وان اليه ليس كمثلته شيء وهو السميع البصير وكذا آياته وعلاماته ومقاماته التي لا تعطيل
لها في كل مكان يعرفه بها من عرفه وبها ملأه سمائه وارضه حتى ظهر ان لا اله الا هو و
كذا جناب مولانا العلي آخوند ملا على البسطامي كان ازهد الناس و اصدقهم بعد جناب
باب الباب واشبه الناس لابي ذر في زمانه قل رسول الله صلى الله في حقه ما اظلت الخضراء
وما حملت الغبراء اصدق من ابي ذر وكان سلمه الله يتكلم بالصدق و ينطق بالحق ما كان
يبالي من احد كانه ما خلق الله شيئاً غيره و كان وفيماً حليماً و لياً كريماً سخياً و
الدنيا اردل عنده من جناح البعوضة و كان الدرهم والدينار مع الحصى عنده سواء و كان
اكله خشباً ولبسه خشباً سخياً في الطبع و جواداً في السجيه زاهداً ناسكاً وقد كان في اول
تحصيله في جوار مولاة ناعن الائمة من آل الله صلى الله عليهم و كان معروفاً بالزهد والورع
ومتمايزاً في بين الامثال والاكفاء والورود على مشهد الامام عليه السلام حتى تخلص من تحصيل

العلوم الظاهرة و الرسوم المتعارفة التي الله في قلبه طلب تمام و علم غير ماني يدانس
لان الله اجل من ان يخلق الخلق وينزله من الف الف عالم الى عالمنا هذا الغاية ما هو المعروف
الان من العلماء القشربين من العلم الظاهر القشر و معرفة العوام الصرفة الي ان الجاه التفكير
في هذا الي السير في العلماء والورود على المتسمين بالعلم والطلب من كل واحد بعد واحد
الي ان تشرف بخدمة جناب العالم الكامل حاجي ملا جعفر كرام انشاهاني واظهر له ماني قلبه
وطلب دفع ما في صدره وبين له جناب العالم المذكور طريقة الشيخ الباب و السيد الطاهر
الطهور وذكر اوصافها وما عليه شأنها من مقامات المعرفة والمراتب السبعة اشتاق اليها
اشتياق الصبي الي امه والطير الي وكرة و تحصل منه اياماً من كلمات الشيخ الباب و كتب
السيد صلى الله عليه حتى غلب عليه حب لقاء السيد الباب و روى فداءها بر من المشهد المقدس
الرضوى الي الارض المقدسة الحسيني العاوي بعد الاستيذان من والديه ودعوتها على ما هو
عليه من الاعتقاد والمذهب الصحيح وتشرف على مجلس الحضور بعد الترب من شجرة الطور
والقبر المحبور وكان يستفيد من رشحات الباب الاعظم و طقحات العباد الاقوم صلى الله عليه
وسلم وعرف من المقامات والمراتب العليات من اسرار العلوم المستديعة في قوسى الصعود
والتزول سيما علم الاخلاق والطريقة وحسن الاخلاق وطيب الاعراق في عدة ما لا يمكن
لغيره في ازمة كثيرة و كتب بيده كلما صدر من قلم السيد الباب الاقايلا من النسخ المفقودة
الاسل و كان ملازماً لخدمة السيد و طالباً لصحبته ما كان مجلس درس او محل بحث و
كلام ووعظ في اوقاته المخصوصة الا وقد كان حاضراً حافظاً ومنتقلاً للاشارات و ملتقياً
للتلويحات والحاصل انه كان جامعاً للعلم والعمل والزهد والتقوى وطريقة السلوك العلمية
والعملية معاً وبقى في الارض المقدسة مدة سبع سنين تقريباً المحض تحصيل المعرفة والعبادة
وله اهل واولاد في وطنه ما كان يصبر على مفارقة السيد الباب حتى جاء ابوه وعمه لينها
به ولم يقدر لمخالفتها واستأذن من مولاه واعطاه السيد روى فداء حرزاً واذن له بالمشي
وبقى عند اهله بستين اواقل او ازيد بايام وضايق له الخناق وما قد ران يصبر على الافتراق
اكثر من هذا ثم عزم ثانياً الرجوع الي الارض الطيبة والساحة المقدسة كان فيها الي
ان توفي مولاه صلى الله عليه واسدل عليه ثوب رضاه وفي السنة التي قبل عام الوفاة عزم

سأله الله لطواف بيت الله بعد زيارة اوليائه وكان في قلبه وبناء المسمى راجلاً حتى قرب الموسم
واراد الحركة بدون اطلاق احد من الاصحاب طلبه السيد الباب وحي فداء ليلامن الليالي
وقال تريد مكة قال نعم قال روي فداء لا تمش هذه السنة بقاؤك عندنا احسن قبله
وسلم امره حتى وقع ما وقع وكان سلمه الله يحلف بالله بانى ما اظهرت مضر قلبي
لاحد حتى لرفيقه الذي كان يخدمه ليلاً ونهاراً وكان بعد هذا من جملة الكرامات
للسيد الباب صلى الله عليه والحاصل ان صفاته المحسنة و احواله الحسنة و اخلاقه
المستحسنة اجلى من ان يوصف و اجل من ان يعد ويعرف من لم يره لم يدرك وكان من
الماشين بالرجل حول النخبة في آخر سفر السيد (ص) وقل روي فداء في خان الخانزاد
تعبيراً لاهل الدنيا من اصحابه لارجاء لى الا من هؤلاء الماشين والساعين حول الهودج و
امامكم ففي الاكل والشرب و اما جنب الملا حسن البجستانى فرجل صادق و مؤمن
صافى حربه سلم و غضبه صلح و غاضه ضحك طيب الذات حسن الفطرة متأثر من الخطرات
ومتألم من المرجوحات ذاكر ربه مقل غلبه و مكثر ذنبه يشكر لفعل الطاعات و يستر
لدور العبادات كما يستغفر عن اللغو و يقاوه للمكروهات حليم و دود رحيم رثوف لين
لعريكة و طيب العجبة ينسى من اساء له و يذكر من احسن اليه يحب الحق و يبغض
الباطل يظنه يعرف من ظاهره و ظاهره يحكى عن باطنه اقيم الناس في دينه و اشرفهم
في درجته لا ينكح الا ما يعلم ولا يسئل عما لا يعلم و الحاصل كل من جلس معه مجلساً
او مجلسين ينام كما ما قول صدقاً و يعرف كل ما كتبت فيها و كان جناب مولانا الولي
ميرزا محمد علي ابراهيم المعروف ايده الله بعنه في اسرارهم الصبره و حسن السيرة
كامل الصفات و بالغ اسماء جواد صبور و قور شكور شجاع في الشكل رقيق في القلب
ثابت الجاش غير خائف ولا خاسر مستبصر في امر دينه عظيم في ايمانه كالجبل لا تحركه
الموصف لا تزياه المواصف كفاء فخرأ و سرفاً بول بقية الله صلى الله عليه في شأنه الفتى
المري القزوي و قد صبر على بلية اوصيت على لجبال لتناك و على ذكور الرجال لتفتك
لا يبالي للحق عن المهالك ولا يتزلزل اذا اظلمت المسالك يرفق لآخيه وان ظلم ويوصل
لصاحبه وان انقص ما يبادل عارف عادل يطاع على الاشارات وينتقل الي التلويحات زاهد

السابقون الذين مدحهم الامام بقية الله صلى الله عليه وعجل فرجه وقد خبط خبط عشواء
والتجاء خرط القتاد بيد جزاء ضل واطل كثيراً حيث ما فرق بين المراتب السبعة او
الثمانية على قول قال عليه السلام لجابر ان تدري ما المعرفة البيان اولا والمعاني ثانياً والابواب
ثالثاً والامام رابعاً والاركان خامساً والنعباء سادساً والنجباء سابعاً و عدد البعض الصلحاء
مرتبة اخرى وكذا الفقهاء فان مرتبة المعاني عند رتبة البيان نقص محض بل عدم صرف
لانه مقام ليس كمثل شئ والمعاني رتبة معاني المصادر والابواب نقص بالنسبة الى المعاني
والامامة بالنسبة الى الابواب و الاركان بالنسبة الى الامام والنعباء بالنسبة الى الاركان
والنجباء بالنسبة الى النقباء والفقهاء بالنسبة الى النجباء والصلحاء الرعية بالنسبة الى الفقهاء
نقص محض وجهل بات فان النجباء لاشك انهم رتبة الابواب العظام والنجابة رتبة الابواب الجزئية
حملة العلوم الحقة من النقباء فان جناب الباب اعنى الملا حسين سلمه الله لو فرض كونه
من النجباء انما هو حياو للكمالات التي في رتبته وكامل بالنسبة الى الفقهاء والصلحاء واما
بالنسبة الى النقباء فنامس البتة وكذا السابقون لو فرض كونهم من الفقهاء ولو لانقر من كل
فرقة ليتفقهوا في الدين فكما لهم بالنسبة الى الصلحاء الرعية لان النجباء الكرام فلكل رتبة منها
صفات و احوال يختص تلك الرتبة بها لا غير فغلط الذي خالط المبحث و مشى في ارض
المعلوم بغير هدى من الله ولا كتاب منير ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله ويريد ان يطفىء
نور الله بافواه المبطلين والله مدم نوره ولو كره المشركون فالابواب اكمل ما تحتهم وباب
الباب اكمل ما تحته و السابقون المهاجرون اكمل ما تحتهم و من ارتاب في ما قلت
فليختبر ان كان طالباً للحق و سالكاً بالصدق اولئك آباي نجسني بمثلهم اذا جمعنا يا
جرير المجامع وان اشتبه الامر في تميز صفات المراتب و معرفة احوال الاشخاص فعليك
بكتب الشيخ والسيد البابين صلى الله عليهما وقد استوفى الشيخ الباب بيان مراتب الاربع
من البيان والمعاني و الابواب والامام في اول تفسير الجامعة الكبيرة و السيد الباب (ص)
بيان مراتب النقباء والنجباء في كتاب شرح القصيدة فقد تزندق من لم يحفظ المراتب و
تدمم من اغمض عن الحق في المطالب المبلوغ الى الآمال والآرب فانه ح من المماندين الفجار
و مصداق لقوله تعالى قل تمتع بكفرك قليلا فانك من اصحاب النار فهذه صفات السابقين

الواردين بدارالالا من شيراز في الجملة فان التفصيل بوجب التطويل ناشدكم بالله لو كان
اشخاصا هذا احوالهم وصفاتهم وسماتهم هل يهلكون انفسهم بل النفوس لطلب الجلال
و المرتبة مع ان كل واحد منها ذوشان و رفعة في وطنه انصفوا بينكم و بين الله لو ان
جذاب بابالباب يقعد في احد المشاهد و يظهر العلم و يشتغل بالدرس و البحث اما كان مثل
احد من الرؤساء القشريين و كذا سائر السابقين بالنسبة الى مقامهم و مراتبتهم ربما يخطر
بالبلبل بل يظهر في لسان المقال فان كل ما ذكر من الاوصاف و الكلم الاجحاف بهت زور
و كلام كزاف و اقول كل من يدعى ماليس فيه كذبه شواهد الامتحان فاني بالله العظيم
ما كتبت شيئا خافيا عن درك عامة الناس بل اضمرت اكثر ما كان ظاهرا خوفاً من الخناس
الوسواس و ان تكذبني من شارك في نطقه الشيطان لكني مصدق بحمد الله عند اولياء
الرحمن اهل البصائر من الانس و الجان و اواطع احد بكيفية وصول هؤلاء لرجال الى معرفة
ذكر الله المتعال لما يقع في قابه شبهة و لافي صدره ريبة لكن الله رفع بنيانه و سدّد تبيانه ليهلك
من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة (الى قوله بعد تفصيل طويل) وربما يخطر ببعض
الاذهان بانه قد اخذ من السيد باب الله المقدم و تعلم هذه العلوم منه قلذ ان الذكر الاكبر
صلى الله عليه و روحى فداء قد تشرف بارض المقدسة و بقى في كل المشاهد احدى عشر
شهرأ ثمانية اشهر في جوار الحسين ٤ و ثلاثة اشهر في خدمة سائر الائمة ٤ و في مدة بقائه في
كربلا كان يحضر على مجلس الدرس كل يومين او ثلاثة ايام مرة اما اوله او وسطه او اخره
و مع هذا ما سمعنا من السيد الباب ان يتكلم في تلك الاوقات من هذه العلوم التي ذكرت
اسمائها فوالله ما لذت منى درس و لا هو عظة منذ عشر سنين الى يوم وفاته (ع) و ما سمعته منه
ابدا عام التقارب و لا التباعد و لا من غيره و عالى فرض ذلك انصف بينك و بين الله هل يمكن
لاحد ان يتحصل في هذه المدة القليلة تلك العلوم الجليلة و يتصرف فيها و يصف فيها كتاباً
و يتصدى سؤالا و جواباً لاهل العلم و الطلاب المستنيرة بنور بنى الله المقدم و تربوا عنده
واما عمله فكعلمه لان العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا فاز تحل و العبودية جوهره
كنها الربوبية فاينما وجد العلم فالعمل معه و كذا العكس لانها جناحان للسالك السائر
كما ان الطير لا يقدر ان يطير بجناح و احد كذا العارف المدف في ارض العلوم و هواه

المعرفة لا يتغير ان يصل الى المقامات و يحيط بالدرجات العاليات بالعلم وحده فكل من ادعى العلم وهو متهاون في العمل فكاذب وكذلك العكس ففي هذا المقام اذا ثبت العلم فعلم ان العمل مقرون معه (الى قوله بعد شرح وتفصيل) فعلى هذا بطل كلام الخان عليه اللعنة والنييران من الله الملك الديان واولياء الرحمن صلى الله عليهم اجمعين والى بهم كتابا ذا سور وقابل به كتاب الله المجيد وفرقائه الحميد وقل انه اوحى اليه كتاب جديد و الف لهم صحيفة عارض بها زبور آل الرسول الامين عليهم صلوات الله ابد الابدين والى خطبا قابل بها امير المؤمنين عليه صلوات المصاين الى آخر كلامه لعنه الله كانه قد غفل عن قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ان تقوا الله يجعل لكم فرقا نأ ويكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم والله ذو الفضل العظيم وعن قوله سبحانه ان كنتم امنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شيء قدير يوم الجمع اذا اطلق برادها اولاً وبالذات يوم القيمة و على غيره نادياً و بالعرض من باب حقيقة بعد حتمية او اذا شراك ان قلنا بحقيقة و القيمة على قسمين قيمة صغرى و قيمة كبرى الكبرى معلومة و اما الصغرى يوم القاتم (ص) عجل الله فرجه ومشهد الركن الرابع لانه الصادع لتبليغ هذا الركن فيومه يوم الجمعة كما هو يوم عاشورا ويوم النيروز ولا يازم اجتماعها كما صرح به الشيخ الباب و يوم الفرق ايضا لان الفرق الفريقيين فريق في الجنة وفريق في السعير وما اظن ان جناب الخان ينكر كون مشهد الشيعة يوم الجمع ومحل جمع الجوامع ومحل ظهور العلامات و بروز الآيات فالفرقان النازل في يوم الجمع هو الفرقان النازل لامر الشيعة و الركن الرابع و اطلاقه على القرآن المعروف لاشتماله عليه في التأويل والباطن وعن قوله تعالى نزل عليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل من قبل هدى للناس وانزل الفرقان (الخ) ان قلت ان المراد من الفرقان هو الكتاب فقد اقربت بربك وانزلت كلامه عن الفصاحة والبلاغة للقول بالتكرار من غير وجه وان قلت انه غيره فقد ثبت المطلوب واما قول الصادق (ع) الكتاب هو المجمل منه و الفرقان هو المنصل بالنسبة الى ذلك الوقت حيث ما كان الفرقان ظاهراً وبالنسبة الى حال السائل حيث ما كان عارفاً لان القرآن باعتبار الاشخاص ذواته نزل الاول انه متشابه كل كما قال تعالى انه نزل احسن الحديث كتاباً متشابها مثاني تقشعر

منه جاود الذين يخشون ربهم الخ هنا بالنسبة الى الذين انكروا الولاية واعرضوا عن
 الآخرة كما اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق و كلامه الصدق واذا قرئت لقرآن جعلنا
 بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حججاً مستورا و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و
 في آذانهم وقرا فلا يفهمون منه شيئا لا ظاهراً ولا باطناً الثانية بعضه متشابه و بعضه مفصلة
 محكم كما قال تعالى منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات وهذا بالنسبة
 الى الذين خمدوا وانجمدوا واقتصروا على الظاهر والنشر كما اشار اليهم سبحانه في قوله
 مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً كلما اضاءت ما حولهم مشوا فيه واذا اظلم عليهم قاموا الخ
 الثالثة محكم كله ومفصل جله كما قال سبحانه تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت
 آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون يعني جميع آياته لشأن افادة الجمع المضاف العموم و
 قوله تعالى كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير هذا بالنسبة الى الاشخاص الذين
 رفقوا الاحجاب وخرقوا الاسباب ووصلوا بمقام فصل الخطاب وميزوا البيت من الباب ودخلوا
 البيوت من ابوابها كما قال تعالى ليس البر ان تاتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى
 و اتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسم وارباب الفرس مواقع النور و بيت الظهور افمن
 جعلنا له نوراً يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها فقول الامام ع
 بالنسبة الى الحالة الثانية لا الاولى ولا الثالثة لان في الحالة الاولى كله مجمل وفي الحالة
 الثالثة كله محكم مفصل فلا معنى للتفريق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام العارفين
 الكاملين و البالغين الواصلين و يحسبون انفسهم من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا وورد
 ما ذكرنا من التكرار والعبث والزيادة و نقصان في الفصاحة والبلاغة الا ان يقول اني عرام
 قشري فلا كلام معه وغفل عن قوله ع كما في آخر ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون
 على الناس او العلماء في تعليم القرآن الجديد لانه يخالف فيه التأليف و الترديد مني
 وعن قوله ع كما في الينبوع والبصائر و الاكمال و كتاب غيبة البحار و غيبة الشيخ
 الباب (ص) و غيرهما يأتي القائم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضاء
 جديد على العرب شديد ه اطلاق القائم على غير مولانا الامام محمد بن الحسن (ع)

كثير في الاخبار منها يقوم القائم بخراسان و قائمها بجبلان و في قوله (ع) على المراد

شديد يعني لاهل العربية و القواعد المعروفة ايماء بان ذلك الكتاب على

خلاف ما عندهم من التأليف و هو مؤيد للحديث المقدم - قد فهم

من كان ذاقهم شديد و اتقى السمع و هو شهيد سبحانه الله

عما يصفون و سلام على المرسلين

والحمد لله رب العالمين

قد تم القسم الثالث ويليه القسم الرابع

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

(حرف الف)

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۷۴	ابواب الهدی	۳۸۹	حاجی ملا ابراهیم محلاتی
۲۶۸	مشهدی ابوالقاسم لباف شیرازی	۲۰۴	ملا ابراهیم
۴۴۹	ملا ابوالقاسم	۹۶	میرزا ابراهیم
۱۸۶	کربلایی ابو محمد	۴۵۵	حاجی سید ابراهیم
۵۳	ملا احمد ابدال سراغه	۳۸	آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی
۳۹۳	آقا سید احمد نراقی	۲۳۳	شیخ ابوتراب اشتیاردی
۱۸۷	آقا سید احمد شهمیرزادی	۲۶۵	شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز
۱۷۵	آقا احمد	۴۵۵	ملا ابوالحسن گلپایگانی
۱۸۶	میرزا احمد	۲۶۷	حاجی ابوالحسن شیرازی
۴۵۹	آقا سید احمد یزدی	۱۸۴	میرزا ابوالحسن خان شیرازی مشیرالملك
۴۰۲	حاجی آقا احمد مجتهد کرمانی	۷۳	آقا سید ابوالحسن زنوزی
۱۵۳	میرزا احمد ازغندی	۱۰۴	ابوالحسن چیت ساز اصفهانی
۱۵۷	ملا احمد حصاری	۱۸۷	آقا سید ابوطالب شهمیرزادی
۱۷۴	ملا احمد	۲۰۶	میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
۵	میرزا احمد امام جمعه تبریز	۶	میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام تبریز
۴۱	حاجی احمد میلانی	۳۹۳	حاجی میرزا ابوالقاسم کاشانی
۴۷۷	آقا سید احمد بن وحید	۱۵۸	ملا ابوالقاسم
۲۱۷	حضرت اخت	۱۸۷	آقا سید ابوالقاسم
۱	آذربایجان	۳۹۴	آقا ابوالقاسم کاشانی
۴۶	ارومیه	۱۸۹	ابوالقاسم

فهرست هندیجات

بترتیب حروف اولی اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۱۳	میرزا اشرف کندی	۱۶	ارک تبریز
۱۱۲	اشرف‌ملازندان	۴۵۰	باغ ارم
۳۰۰	اصطهبانات	۴۲۲	آزادین
۸۹	اصفهان	۱۵۳	ازغند
۲۶۸	میرزا آقا رکاب‌ساز شیرازی	۶۴	میرزا اسدالله دین‌خونی
۱۶۳	آقا سید آقا طیب	۴۴	ملا اسدالله سیستانی
۷۶	حاجی میرزا آقاسی	۴۴	حاجی اسدالله سیستانی
۴۴۹	شیخ میرزا آقا	۴۴	آقا اسد سیستانی
۷۳	اق ایوان	۳۷۱	حاجی اسدالله فرهادی
۲۴	حاجی اللهیارخان	۶۲	حاجی ملا اسکندر خونی
۴۴۹	ملا امینا ملازندان	۶۴	ملا اسکندر خونی
۴۵۲	آمل	۴۷۷	سید اسمعیل بن وحید
۶۲	امان‌الله خان	۱۰۴	آقا سید اسمعیل ذبیح‌زواره
۱۵۸	قریه هرود	۲۲۶	حاجی ملا اسمعیل قومی
۴۵۶	ایلدرم میرزا	۳۸۶	آقا سید اسمعیل کدخدا
۴۵۰	حرف ب	۵	میرزا اسمعیل بن ملا محمد مامقانی
۴۷۰	ملا میرزا بابا شهید	۱۸۶	ملا اسمعیل
۴۵۰	ملا آقابابائی	۳۹۲	حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) کاشانی
۱۴۴	بارفروش ملازندان (بابل)	۲۹۶	مشهدی اسمعیل اصطهباناتی
۴۰	اسامی عده از بابیان بشرویه	۲۳۳	اشتهارد
	باغ‌میشه تبریز		

فهرست مندرجات

برتب حروف اول اسامي

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۴۵۳	سید بصیر هندی	۱۴۲	میرزا محمد باقر بشرویه
۲۳۵	بقداد	۱۶۰	میرزا محمد باقر قائنی
۳۹۳	بگم کوچک (بیگم)	۴۷۰	آقا سید محمد باقر شه میرزادی
۱۰۲	آغا بیگم	۱۹	ملا باقر حرفی تبریزی
۱۱۲	بندر جز	۴۸۱	حاجی ملا باقر اردکانی
۲۹۱	بوشهر	۱۸۵	حاجی ملا باقر سنگسری
۱	بهمن میرزا قاجار	۲۱۳	ملا باقر کندی
۴۴۷	بهمنبر	۵	حاجی میرزا باقر مجتهد تبریزی
۴۷۱	حاجی بی بی صاحب	۳۹۴	عمو باقر جوشقانی
	حرف ت	۳۹۳	ملا باقر جنری
۴۵۰	تا کر (نور)	۱۳۴	محمد باقر کلاهدوز علی آبادی
۱	تبریز	۴۸	آقا بالا بیگ شیشوانی
۲۲۸	میدان نخته بل	۱۶۳	سید بدیع الله
۴۱	حاجی محمد تقی میلانی	۱۶۳	آقا بزرك بدیع
۲۲۲	حاجی محمد تقی کرمانی	۱۶۲	ایا بدیع
۲۹۲	حاجی محمد تقی (ایوب) تبریزی	۱۰۹	بدشت
۴۳۳	میرزا محمد تقی	۱۰۴	استاد آقا بزرك اصفهانی
۱۶۲	میرزا محمد تقی جوینی	۳۸۶	کربلائی آقا بزرك چیت سار
۴۳۳	میرزا محمد تقی مجتهد ساروی (ستون کفر)	۱۰۵	بسطام
۳۹۳	آقا محمد تقی نواب کاشانی	۱۴۴	بشرویه

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسمی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۲۳	توقیع مبارک خطاب بجناب خال	۱۰۵	آقا محمد تقی بیدآبادی
۳۰۵	» » بمیرزا محمد علی قزوینی	۷۳	ملا محمد تقی هشترودی
۴۰۲	» » بملا محمد جعفر کرمانی	۹۶	ملا محمد تقی هروی
۴۰۷	سه توقیع از حضرت قدوس بیلا سعید سعید العلماء	۵	شیخ محمد تقی مجتهد تبریزی بن ملا محمد ممقانی
۲۸۸	صورت قسمتی از توقیعات مبارک که از قلم مبارک تابوم مهاجرت از شیراز باصفهان صدور یافته	۳۸۶	کر بلانی محمد تقی قزوینی
۲۸۸	صورت توقیعات مبارک که کهدر سفر حج سرقه شده	۱۰۵	محمد تقی اصفهانی پسر آقا محمد علی یزدی
۲۶۸	مناجات	۳۰۶	حاجی ملا تقی برغانی
۲۷۰	مناجات و قسمتهای از توقیعات مبارک که مقداری از کلمات مبارک حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابوی در شان جناب وحید و	۳۸۴	ملا تقی قزوینی
۴۷۸	پدرش سید جعفر کشفی	۲۰۷	میرزا تقی خان امیر کبیر
	حرف ج	۸۲	توقیع مبارک خطاب بمحمد شاه
۳۹۲	حاجی میرزا جانی کاشانی	۸۵	» » خطاب بحاجی میرزا آقاسی
۳۸۳	ملا جعفر قزوینی	۱۲۲	» » در باب نصره باب الباب خطاب باحباب
۱۰۴	ملا جعفر گندم پاک کن اصفهانی	۱۳	توقیع مبارک در محبت و فناء بساحت کبریا
۳۹۵	ملا جعفر نراقی	۱۴۰	» » در حق باب الباب
۴۰۱	ملا محمد جعفر کرمانی	۷۰	» » خطاب بملا محمد تقی هروی
۳۹۲	ملا جعفر جوشقانی	۱۴۹	» » خطاب بجناب ملا صادق مقدس
۴۷۱	میرزا جعفر	۵۳	» » بملا احمد ابدال در مودت ذوی القربی
۴۶۱	آقا سید جعفر کشفی	۱۶۴	» » خطاب بشیخ عظیم در دعوی قائمیت
۴۷۱	آقا سید جعفر	۱۷۲	» » حاجی ملا عبدالخالق
۲۹۳	آقا سید جعفر یزدی	۲۰	» » مبارک شامل آخرین وصایای مهم

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۸۵	حاجی حسن	۴۲	محمد جعفر میلانی
۴۷۰	ملا حسن	۱۳۴	کربلانی محمد جعفر کلاهدوز بارفروشی
۱۶۹	ملا حسن بچستانی	۱۰۴	استاد جعفر بنای اصفهانی
۳۸۷	ملا حسن کله دره قزوینی	۷۴	جغتو
۲۹۷	ملا حسن نیریزی	۴۷	ملا جلیل ارومیه
۴	میرزا حسن خان وزیر نظام	۲۳۸	حاجی سید جواد کربلانی
۱۴۲	میرزا محمد حسن بشرویه	۹۹	حاجی سید جواد اصفهانی
۱۵۳	میرزا محمد حسن برادر مقدس خراسانی	۳۷۷	آقا محمد جواد فرهادی
۴۲	محمد حسن میلانی	۱۰۲	آقا محمد جواد
۳۸۶	حاجی محمد حسن جباری	۳۸۷	میرزا جواد خوار ولیانی
۳۸۵	کربلانی محمد حسن فتی قزوینی	۳۹۴	جوشقان
۴۳۹	شیخ محمد حسن شیخ کمیر		(حرف ج)
۲۳۶	شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام	۴۴۹	چاله زمین
۱۴۵	ملا محمد حسن بشرویه	۷۳	چهریق
۴۴۹	آقا حسن		(حرف ح)
۴۵۷	آقا سید حسن یزدی	۳۷	میرزا حسن زنوزی
۶۷	حاج حسنعلی سلماسی	۴۸۲	میرزا حسن آقا فاضل یزدی
۷۷	حسنعلی میرزا شجاع السلطنه	۱۱۷	میرزا حسن گوهر
۲۶۳	حسین شامی	۲۱۶	میرزا حسن تفرشی
۵۸	حسین پاشاخان	۱۶۹	حاج میرزا حسن خراسانی

فهرست مجلد چهل و نهم
جرتب حروف اول اسمی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۴۵	ملا محمد حسین بشرویه	۲۶۴	حسینخان اجود انباشی
۴۷۰	حاجی ملا محمد حسین بیدکی	۴۴	حسین میلانی
۲۹۶	خواجہ محمد حسین نی ریزی	۴۴	آقا حسین میلانی
۲۲۸	آقا محمد حسین مراغه	۱۸۴	آقا حسین سرباز زنجانی
۲۱۷	آقا محمد حسین اردستانی	۴۴۹	مشهدی حسین
۳۹۲	میرزا محمد حسین کرمانی	۴۵۹	آقا سید حسین کاتب یزدی
۲۶۶	میرزا محمد حسین متولی قمی	۴۷۰	آقا سید حسین
۱۰۴	شیخ حسین ظالم	۴۷۱	آقا سید حسین
۱۵۷	آقا حسینعلی اصفهانی	۲۹۷	آقا سید حسین
۱۶۰	اوضاع حصار	۲۲۸	آقا سید حسین قرشیری
۴	معارف مؤمنین حصار و نامق خراسان	۴۸۲	میرزا سید حسین
۴۳	حمزه میرزا حشمت الدوله	۴۷۱	حاجی سید حسین
۵۸	کربلای محمد حمزه	۱۱۲	جناب ملا حسین بشرویه
۴۲۱	کربلای حمدالله	۵۴	ملا حسین دخیل مراغه
۱۰۳	حیدر برادر حضرت قدوس	۱۷۴	ملاحسین
۳۷۴	میرزا حیدر علی اردستانی	۶۴	ملاحسین خوئی
۱۷۱	(حرف خ)	۱۰۵	ملا حسین روضه خوان اصفهانی
	خاتون جان خانم فرهادی	۱۸۴	میرزا حسین زنجانی ابن حجت
	ملا خدا بخش قوچانی	۳۹۳	حاجی محمد حسین نور

فهرست مندرجات

برتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۴۵	میرزا رحیم بشرویه	۱۴۴	خدیدجه خواهر جناب باب‌الباب
۳۹۵	حاجی محمد رحیم	۱۸۳	خدیدجه زن جناب حاجت زنجانی
۱۳۴	سید رزاق بار فروشی	۱۱۲	خراسان (ارض الخاء)
۴۷۱	رسالة استدلالیه حضرت وحید	۲۶۲	حاجی سید خلیل مدائنی
۳۰۱	مشهدی رستم هندجانی	۹۹	خورشید بیگم شمس الضحی
۱۸۲	رستمعلی (شاه صنم زنجانیه)	۶۲	خوی
۴۴۷	آقا رسول بهنمیری		(حرف د)
۲۱۲	رضا خان بن محمدخان ترکمان	۲۱۷	مدرسه دارالشفقا
۲۱۶	رضاخان سردار	۱۱۲	دزوار
۷۴	رضاقلیخان افشار	۷۳	دلایل السبع
۴۴۵	ملا رضای شاه	۱۵۵	دوغ آباد
۳۹۴	ملا رضای روضه خان	۴۵۷	دولت راجه هندی
۴۷۰	شاطر رضا	۶۷	دبلمقان
۱۴۵	سید رضا بشرویه	۱۸۲	دین محمد زنجانی
۱۰۴	میرزا محمد رضای باقلعه		(حرف ذ)
۱۷۴	میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه مستوفی خراسان	۱۴۸	مسجد ذوالفقار
۴۷۰	آقا میرزا محمد رضای طیب	۱۳۴	(حرف ر)
۱۰۵	محمدرضا اصفهانی ابن آقا محمدعلی پردی	۴۳۲	سید ربیع عجم رستاقی
۴۷۰	ملا محمدرضا رضی الروح	۱۰۵	سید ربیع
۳۹۲	حاجی میرزا محمد رضا	۲۶۸	ملا رجیبعلی (قبیر) اصفهانی
			میرزا رحیم خباز

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۱	سمید جباوی	۳۹۵	حاجی محمد رضا
۲۴۴	شیخ سلطان کربلائی	۱۰۱	حاجی محمد رضا اصفهانی
۱۴۵	ملا سلطان حسین بشرویه	۱۹۰	آقاسید محمد رضا شه میرزادی
۱۸۳	سلطان خانم	۱۰۳	رقیه زوجه میرزا یحیی ازل (حرف ز)
۳۰۱	شیخ سلمان هندجانی	۷۴	زربنه رود
۶۶	سلماس	۴۴۷	حاجی زکی
۲۳	سلیمانخان تبریزی	۴۵۰	مدرسه میرزا زکی
۷۴	حاجی سلیمانخان افشار	۲۰۵	ملا حاجی زمان شه میرزادی
۲۱۳	میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری	۴۷۱	محمد زمان تاجر شیرازی
۱۸۵	سنگسر و شه میرزاد	۱۷۵	زنجان (ارض الزآء)
۴۴۹	سوادکوه	۲۹۱	میرزا زین العابدین خان
۴۴	سیسان (آذربایجان)	۱۹۹	ملا زین العابدین شه میرزادی
۴۷۷	آقاسید سینا	۲۹۶	آقاسید زین العابدین اسطهباناتی (حرف س)
۴۵۳	شاهی مازندران (علی آباد سابق)	۴۵۱	ساری مازندران
۱۱۲	شاهرود	۱۷	سربازخانه شهید اعلی در تبریز
۱۱۲	شاهکوه	۴۵۳	شیخ سعید هندی
۷۳	شدید (چهریق)	۴۴۸	ملا سعید زره کناری
۵	حاجی ملا شریف شیروانی	۴۳۰	ملا سعید سعید العلماء بارفروشی
۳۱۶	شهادت کتبی مفتی بغداد در حق جناب طاهره	۴۴۹	میرزا سعید واسکسی

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۱۱	حضرت طاهره قره العین و آثارش و نظمش	۲۶۳	شیراز (بلد الامن)
۴۵۲	قلعه طبرسی	۳۷۳	شیرین خانم فرهادی
۲۰۵	طهران	۴۸	شیشوان
۶۱	طهماسب میرزا مؤیدالدوله		(حرف ص)
	(حرف ع)	۷۴	صائین قلعه
۲۶۳	شیخ عابد	۳۷۷	صاحبه خانم فرهادی
۴۳	عباس میلانی	۱۴۵	ملا صادق مقدس خراسانی
۱۰۷	شیخ عباس عرب	۴۲۲	آقامحمدصادق برادر حضرت قدوس
۷۷	عباس میرزا نایب السلطنه	۴۷۱	آقا محمد صادق صوف باف
۱۸۸	عباسعلی	۳۸۵	حاجی محمد صادق
۱۳۰	عباسقلی خان لاریجانی	۶۷	حاجی صادق سلیمانی
۴۰۵	آقا میرزا عبدالله غوغا	۳۸۶	درویش صادقعلی
۳۲۰	ملا عبدالله مجتهد کرمانشاهی	۲۶۱	شیخ صالح کریمی
۴۰	میرزا عبدالله خان سررشته دار	۳۰۹	حاجی ملا صالح قزوینی
۳۸۶	میرزا عبدالله	۲۳۰	مدرسه میرزا صالح
۲۷	حاجی میرزا عبدالله زنوزی	۳۲۲	صحنه
۱۰۴	میرزا عبدالله اصفهانی	۴۷۷	صفری زوجه حضرت وحید
۱۷۵	قریه عبدالله آباد	۱۸۸	صفرعلی
۳۸۶	کربلانی عبدالله		(حرف ط)

فهرست مندرجات

بترتيب حروف اول اسامي

5

صفحة	اشخاص و اماكن و آثار	صفحة	اشخاص و اماكن و آثار
٤٧١	حاجي عبدالغفور	٣٩٣	مير عبدالباقي صباغ كاشاني
١٦٠	ملا عبدالغني حصارى	٣٩٣	حاجي ملا عبدالباقي
٣٠٣	حاجي عبدالكريم قزويني	١٨٨	عبدالجبار
٣٦٩	ملا عبدالكريم قزويني	٢٩٥	ملا عبدالحسين نيريزي
٢٦٨	ميرزا عبدالكريم كلبه دار شيرازي	٣٨٤	ملا عبدالحسين قزويني
٦٧	ملا عبدالكريم چاروش	١٧٠	آقا سيد عبدالحسين
١٦٦	حاجي عبدالمجيد نيشابوري	٣٧١	آقا عبدالحميد قزويني
٢٣٥	سلطان عبدالمجيد خان عثمانى	١٠٤	آقا عبدالحميد خلف ملا جعفر گندم باك كن اصفهانى
١٧٤	عبد مؤمن	١٧١	ملا عبدالخالق يزدي
١٦٣	ميرزا عبدالوهاب ترشيزي	١٠١	آقا سيد عبدالرحيم اصفهانى
٣٠٤	حاجي ميرزا عبدالوهاب قزويني	٤٥٥	آقا سيد عبدالرحيم
٣٨٣	آقا سيد عبدالهادى قزويني	٤٧١	حاجي عبدالرحيم
١٠٧	عبدالهادى عرب	٧٦	ملا عبدالصمد
٤٤٧	عرب خيل	٣٨٦	آقا عبدالصمد
٢٣٤	عراق عرب	١٨٨	عبدالمظيم
١٠٧	اسامى عدة از بابيدان عراق عرب	٤٦٩	آقا سيد عبدالعظيم
٣٨٦	حاجي عزيز خان قزويني	٨٠	شاهزاده عبدالعظيم ع
١٦٣	ملا على عظيم	٦٠	عبدالعلى خان مراغه سرهنگ تويخانه
١٠٥	ملا على بطامى	٢٩٤	شيخ عبدالعلى نيريزي
١٧٠	ملا على بيجستانى	١٤٥	كربلايى عبدالعلى

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۷	شیخعلی میرزا شیرازی	۳۰۶	حاجی ملا علی برغانی
۷۷	علیشاه ظل السلطان	۶۷	ملا علی سلماسی
۴۵۲	علی آباد	۱۵۸	ملا علی حصاری
۱۸۶	کربلانی علی کلاهدوز	۵۴	ملا علی مراغه
۶	میرزا علی اصغر شیخ الاسلام تبریز	۴۴	حاجی علی میلانی
۱۶۱	ملا علی اصغر	۵۹	میردانی سیاح مراغه (ملا آدی کوزل)
۱۸۸	ملا علی اصغر عارف	۳۸۵	آقا علی زرگر قزوینی
۲۹۷	ملا علی اکبر اصطهباناتی	۴۴۹	آقا علی
۴۷۰	ملا علی اکبر	۱۸۸	علی خان
۱۸۸	ملا علی اکبر مقدس	۶۹	علی خان ماکوئی
۱۰۳	ملا علی اکبر اردستانی	۴۶۰	حاجی علی خان حاجب الدوازه
۴۸	حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی	۴۸۳	حاجی سید علی مهریزی
۵۲	حاجی ملا علی اکبر مراغه	۲۲۱	حاجی میرزا سید علی خال
۴۷۱	آقا علی اکبر	۱۰۷	سید علی بشر
۳۸۶	مشهدی علی اکبر	۴۷۰	حاجی سید علی
۱۴۵	کربلانی علی اکبر رباطی	۱۸۸	سید علی زرگر
۲۶۸	میرزا علی اکبر شیرازی	۲۷	آقا سید علی زنوزی
۱۸۸	علی احمد دقنی	۴۷۰	آقا شیخ علی گمنام
۳۰۱	آقا علی بخش هندجانی	۱۸۱	شیخ علی زنجانی
۱۶۰	کربلانی علی جمعه	۱۷۳	شیخه ای ابن حاجی ملا عبدالخالق یزدی

فهرست اساتید بجا
بر تیب حروف اول اسامی

ردیف	اشخاص و اماکن و آثار	ردیف	اشخاص و اماکن و آثار
۲۷	فتحعلیشاه قاجار	۱۷۴	میرزا علیرضاخان مستوفی خراسان
۴۰	آقا فرج آقا تبریزی	۱۷۴	آقا علیرضا تاجر شیرازی
۴۶	فرخ خان	۴۰	حاجی علی عسگر تبریزی
۲۲	ملا فضل الله مازندرانی	۱۰۵	ملا علی محمد سراج اصفهانی
۲۸	آقا فیض الله قزوینی	۱۸۸	ملا علی محمد
	(حرف ق)	۴۷۱	ملا علی نقی روضه خوان
۴۸	ملک قاسم میرزا	۲۹۵	ملا علی نقی تبریزی
۱۶	امامزاده قاسم	۱۰۹	ملا عیسی بقیه السیف
۲۵	آقا محمد قاسم اصفهانی		(حرف غ)
۱۵	حاجی قاسم تبریزی	۴۰۵	آقا غلامحسین شوشتری
۱۷	قنای دالان	۴۲۰	آقا غلامحسین برادر رضی الروح
۲۶	میرزا قاسم ایروانی	۱۴۵	غلامرضا بیک بشرویه
۲۵	حضرت قدوس	۱۷۵	ملا غلامعلی
۳	قرباغ قفقاز		(حرف ف)
۱۱	ملا قربان بیدل رودباری	۲۶۳	فارس
۲۵	میرزا قربانعلی درویش	۱۰۵	فاطمه اصفهانی
۴	استاد قربانعلی معمار اصفهانی	۱۵۹	ملا فاطمه
۱	قره العین حضرت طاهره	۴۷۱	بی بی فاطمه مهد علیا
۱	قزوین	۱۰۲	آقا فتاح
۲۵	خواجه قطبای تبریزی	۱۸	فتحعلیخان صاحب دیوان شیرازی

تربیب حروف اول اسمی

ردیف	اشخاص و اماکن و آثار	ردیف	اشخاص و اماکن و آثار	ردیف
۳۸۶	میرزا کلبعلی قزوینی	۳۹۱	قم	۱
۳۹۶	حاجی میرزا کمال الدین نراقی	۳۹۳	قمصر	۲
۳۰۱	(حرف ق)	۳۸۴	ملا قنبر رودباری	۳
۸	مشهدی گل محمد هندبجانی		(حرف ک)	۴
	گاو صاحب الزمان	۳۹۲	کاشان	۳۷
۲۶۷	(حرف ل)	۱۸۱	حاجی کاظم زنجانی	۵
۶۶	لطفعلی میرزا افشار	۴۳۵	مدرسه حاجی کاظم بیگ	۶
۳۸۵	میرزا لطفعلی سلماسی	۳۹۸	ملا کاظم کرمانی	۱۱
۲۹۸	کریلانی لطفعلی حاج قزوینی	۱۸۵	حاجی سید کاظم زنجانی	۱۰
	لطفعلی قائد نیریزی	۱۶۱	میرزا محمد کاظم بن میرزا محمد باقر هراتی	۲۹
	(حرف م)	۳۹۶	کرمان	
۳۹۴	مازکان	۴۰۵	کرمانشاهان	۷
۴۰۵	مازندران (ارض المیم)	۳۱۹	کرد	۴۰
۶۹	ماکو	۳۸۵	کریمخان مافی متخلص بیهجت	
۱۰	مجلس مباحثه و محاکمه حضرت اعلیٰ در تبریز	۳۹۶	حاجی محمد کریم خان کرمانی	۸
۱۰۷	سید محسن کاظمی	۲۶۷	آقا محمد کریم تاجر شیرازی	۲۲
۴۷۷	آقا سید محسن	۲۹۷	ملا کریم نیریزی	۱۰
۱۴۵	میرزا محسن	۱۴۵	میرزا کریم بشرویه	۳۱
۶۶	حاجی ملا محمد سلماسی	۴۴۹	کفشگر کلا	۳۰
۴۳۴	حاجی ملا محمد حبه شریستندار کبیر بار فروشی	۳۸۹	کله دره	۲۹

فهرست مندرجات

بترتیب حروفی اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۰۴	استاد محمد عسگری	۴۷۰	حاجی ملامحمد خوانساری
۱۴۵	کربلانی حاجی محمد ملک	۳۱۱	ملاحاجی محمد مجتهد منشادی
۱۸۹	حاجی محمد عرب	۱۷۴	ملامحمد شوهر جناب طاهره
۲۶۸	حاجی محمد بساط شیرازی	۱۷۴	ملا محمد
۲۶۱	حاجی محمد عرب کرادی	۲۹۸	ملا محمد پیشماز
۱۵۸	آقا شیخ محمد فانی	۲۱۶	ملا محمد نیریزی
۳۷۹	حاجی شیخ محمد نیل قروینی	۵	ملا محمد معلم نوری
۲۹۶	میر محمد عابد نیریزی	۳۸۴	ملا محمد امقانی
۱۸۰	شیخ محمد زنجانی	۱۵۴	حاجی میرزا محمد
۲۵۹	شیخ محمد شبل بغدادی	۴۷۱	ملا میرزا محمد فروغی
۲۰۶	محمد شاه قاجار	۲۹۸	آقا میرزا محمد یزدی (ملیک)
۲۶۳	محمد شامی	۳۵۸	میرزا محمد نیریزی
۷۷	محمد میرزا	۴۵۰	میرزا محمد
۲۲۲	حاجی سید محمد خال اکبر	۳۹	میرزا محمد خان
۹۴	میر سید محمد امام جمعه اصفهان	۱۶۰	محمد بیک چابارچی
۱۴۵	سید محمد خطیب	۱۴۵	حاجی محمد بیک نامقی
۱۰۴	سید محمد اصفهانی	۱۴۵	میر محمد بیک بشرویه
۴۷۷	آقا سید محمد امین التجار	۴۴۹	آقا محمد کلاهدوز
۱۴۵	میر محمد حسن بیک بشرویه	۱۰۵	آقا محمد حنا ساب
		۱۹۷	آقا محمد سنگری

فهرست مندرجات

بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۰۷	ملا محمود عرب	۹۶	میر محمد حسین امام جمعه اصفهان
۶۳	ملا محمود خونی	۱۸۴	میر محمد حسین پسر حجة زنجانی
۵	حاجی ملا محمود نظام العلما	۱۰۴	آقا محمد علی اصفهانی
۴۴۹	آقا محمود	۴۷۱	آقا محمد علی
۱۶۳	میرزا محمود مجتهد	۴۵۹	میرزا محمد علی
۴۸	میرزا محمود	۳۰۴	میرزا محمد علی فروزی و توفیق مبارک در حق وی
۱۶۰	کربلایی محمود حصاری	۹۶	آقا میرزا محمد علی نهری
۳۹۳	حاجی سید محمود کاشی	۲۷	آقا میرزا محمد علی انیس زنوزی
۳۱۶	سید محمود الوسی مفتی بغداد	۱۵۵	آقا میرزا محمد علی طیب زنجانی
۲۳۰	محمود خان نوری کلاتر تهران		و پدرش حاجی میرزا معصوم
۳۰۱	کربلایی مدد هندجانی	۱۴۵	میرزا محمد علی بشرویه پیشماز
۵۲	مراغه	۴۰۵	حضرت حاجی میرزا محمد علی قدوس
۳۸۶	مرتضی قلی ارباب	۱۷۵	جناب ملا محمد علی حجت زنجانی
۲۲۸	آقا سید مرتضی زنجانی	۳۸۶	حاجی ملا محمد علی لپاردی قزوینی
۵۰	سید مرتضی قزوینی	۱۸۶	آقا میر محمد علی شهپرزادی
۱۰۹	ملا مردانعلی	۱۸۹	محمد علی
۳۱۱	مرضیه خواهر جناب طاهره	۷۷	محمد علی میرزا دولتشاه
۴۲۱	مریم خواهر حضرت قدوس	۲۶۰	آقا محمد مصطفی بغدادی
۷	مسجد صاحب الزمان در تبریز	۱۷۴	ملا محمد مهدی
۲۱۶	میرزا مسیح نوری	۱۸۸	محمد مهدی

بترتیب حروف اول اسامی

۲

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۸	میرزا مهدی صابر شیرازی	۱۱۳	مشهد خراسان
۳۷۷	آقا مهدی فرهادی	۴۰	ملا مصطفی بانمیشه
۳۹۴	آقا مهدی کاشی	۲۰۳	حاجی مصطفی خان هزارجریبی
۲۰۷	آقا سید مهدی امام جمعه طهران	۱۱۵	مکتوب حاجی سید کاظم رشتی بجناب باب الباب
۱۸۲	آقا میرمهدی سنگسری	۱۳۶	قسمتی از مکتوب جناب باب الباب در تفسیر بسم الله
۱۸۴	مهدی پسر جناب حاجت زنجانی	۱۶۶	برخی از مکاتیب شیخ عظیم بیابیان
۱۷۴	قرید مهنه	۲۴۵	مکتوب شیخ سلطان که از کربلا نوشته
۴۱	قریه میلان	۳۰۹	مکتوب حاجی ملا علی قزوینی
	حرف ن	۲۳۴	بعضی از مکاتیب خصوصی و عمومی جناب ملا...
۳	ناصرالدین میرزا	۹۰	منوچهرخان معتمد الدوله
۱۶۰	نامق	۲۳۱	آقا میرزا موسی کلیم
۴۶	شیخ نجف لیوانی	۳۹۱	حاجی میرزا موسی قمی
۱۰۷	شیخ نجف بن شیخ جعفر	۲۰۵	ملا مولی
۱۶۰	نجفعلی وکیل	۱۱۹	آقا سید مؤمن
۱۸۳	آقا نجفعلی زنجانی	۱۰۲	میرزا مؤمن کاشی
۴۶	کربلانی نجف قلی سیستانی	۱۰۴	مہجور زواره
۲۳۵	نجیب پاشا	۶۳	ملا مهدی خونی
۳۹۵	نراق	۲۱۳	ملا مهدی کندی
۹۱	نریمانخان برادرزاده منوچهرخان	۱۴۵	حاجی میرزا مهدی بشرویه
۳۸۰	حاجی نصیر قزوینی	۲۴	حاجی میرزا مهدی کلاتر تبریز

ترتیب حروف اول اسامی

۱۵

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۹۳	حاجی ملا هاشم	۳۸۶	میرزا نظر علی قزوینی
۳۸۶	هاشم خان	۴۵۲	علا نعمت الله آملی
۱۴۵	کریمانی هاشم بشرویه	۴۵۰	نور مازندران
۴۲	میرزا هاشم میلانی	۱۴۵	نورعلی بشرویه
۲۶۶	حاجی شیخ هاشم	۲۵	نوروز علی
۷۳	هشترود	۱۱۲	نیلا
۷۶	همدان	۲۹۱	نی ریز
۳۸۶	همت علیخان		(حرف واو)
۴۵۳	هندوستان	۳۹۴	وادقان
۳۰۱	هندیجان	۴۵۳	واسکس
	(حرف ی)	۴۶۱	حضرت وحید
۴۶۹	جناب آقا سیدیحیی وحید	۴۸	جناب ورقا
۴۵۸	یزد	۱۴۴	ورقه الفردوس
۱۵۸	یعقوبیه	۱۳۴	ملا ولی الله آملی مازندرانی
۴۹	ملا یوسف اردبیلی	۱۴۵	میر محمد ولی بیگ بشرویه
۲۹۲	آقا شیخ یوسف نیریزی	۲۶۴	مسجد وکیل
۱۶۰	یوسف علی نامقی		(حرف ه)
		۳۷۲	آقا هادی قره‌لای
		۳۰۴	ملا هادی قزوینی
		۹۶	میرزا هادی نهری

غلط نامہ

صفحہ	الحرف	غلط	صحیح	صفحہ	خط	صحیح
۱	۳	تحدید	تہدید	۱۳۳	کوبا	کوبا
۱	۱۹	ویز	ویز	۱۳۳	اولی الایاب	اولی الایاب
				۱۴۲	هل ينبغي	هل ينبغي
				۱۴۳	شجاعت	شجاعت
۹	۷	رف	رفت	۱۴۳	ضعف	ضعف
۲۲	۱۴	تدرك	تدرك	۱۴۴	اختتام	اختتام
۲۷	۱۷	قیل	قبل	۱۴۴	مقطاً	مقطاً
۵۷	۹	چیزی قلبی	چیز بست قلبی	۱۴۵	گرفت	گرفت
۹۸	۹	میاوریم	اورا میاوریں	۱۵۷	۱۲۹۵	۱۲۹۵
۹۹	۱۶	ظہور	ظہور	۱۶۴	بچہ برقی	بچہ برقی
۱۰۲	۱۹	مذکورہ	مذکورہ	۱۶۵	قدیرا	قدیرا
	۸	یح دیگر	بچہ دیگر	۱۶۷	من قبل	من قبل
۱۰۶	۲۰	بالہ امین	بالعلمین	۱۶۸	لا نظر	لا نظر
۱۰۷	۲۰	شافیہ	شافیہ	۱۶۹	گرفت	گرفت
۱۰۸	۶	تقوی	تقوی	۱۷۰	یس از فراغت	یس فراغت
۱۱۲	۸	وزوار	وزوار	۱۷۱	تجسس	تجسس
۱۱۶	۴	مذکورہ	مذکورہ	۱۹۰	است	است
۱۱۷	۵	الفتنہ	الفتنہ	۲۰۰	عجیبہ	عجیبہ
۱۱۸	۱۸	طیب	طیب	۲۰۲	اسری	اسری
۱۲۳	۵	لا تقوا	لا تقوا	۲۰۳	بر دہاری	بر دہاری

صفحه	سطر	تلفظ	صحیح	صفحه	سطر	تلفظ	صحیح
٢٠٤	١٧	تفاط	تفاط	٢٥٢	١٤	حقیقه	حقیقه
٢٠٧	٧	صفوت	صفوف	٢٥٢	٢١	اتقوا الله	اتقوا الله
٢٠٩	١٤	هنکام موکب	هنکام موکب	٢٥٣	٩	فاحبیناه	فاحبیناه
٢١١	١٦	برغم	بزعم	٢٥٣	١٩	فی لیت	فی لیت
٢١٣	١٩	رزگار	روزگار	٢٥٥	١٨	فطر دو الیکاری	فطر دو الیکاری
٢١٩	١٥	تفعل	تفان	٢٥٧	٤	فکتبوا	فکتبوا
٢٢١	٢١	خوش	خوش	٢٥٧	١٨	مکاتب	مکاتب
٢٤٦	٦	مفی	مسی	٢٦٢	٤	لا ادری	لا ادری
٢٤٧	١٦	احتموا	اجتبا	٢٦٧	١	دسیدند	دسیدند
٢٤٩	٤	اکثر و العین	اکثر و العین	٢٦٩	١٩	ذا الجلال	ذا الجلال
٢٥٠	٤	وامانیا	و امانیا	٢٧٢	٢	الفئة	الفئة
٢٥٠	١٠	والشريع	والشريع	٢٧٣	٤	سیحانه	سیحانه
٢٥٠	١٦	ولا اشارة	ولا اشارة	٢٧٣	١٠	هذا المقام	هذا المقام
٢٥١	٥	يروا العذاب	يروا العذاب	٢٧٣	١٥	لدينا	لدينا
٢٥١	١٧	ادخلوا	ادخلوا	٢٧٣	١٥	حجیما	حجیما
٢٥١	١٨	هذالباب	هذا الباب	٢٧٤	١١	الذی	الذی
٢٥١	٢١	منللاه	منللاه	٢٧٥	٨	نماندن	نماندن
٢٥٢	٤	هذالباب	هذا الباب	٢٧٦	٤	لا شريك	لا شريك
٢٥٢	٥	غزن	غند	٢٧٦	٢٠	ذاتیه	ذاتیه
٢٥٢	١٢	آخوند	آخوند	٢٧٧	٢	الایات	الایات

صحت	سطر	غلط	صحیح	مفہم سطر	غلط	صحیح
۲۷۸	۱۰	یدیک	یدیک	۲۳۳۹	اصطیفة	اصطیفة
۲۷۸	۱۴	أحدیتک	أحدیتک	۱۳۴۰	وانتبہوا	وانتبہوا
۲۷۸	۱۹	لانک	لانک	آخر ۳۴۱	لسیناء	لسیناء
۲۷۹	۲	بالانقطاع	بالانقطاع	۶۳۴۲	عظیماً	عظیماً
۲۸۱	۲	وبنذاک	وبنذاک	۶۳۴۲	لآن	لآن
۲۹۲	۱۱	یرداخت	یرداخت	۷۳۴۷	دقیق	دقیق
۲۹۲	۱۴	أسری	أسری	۱۶۳۴۷	فیک	فیک
۲۹۲	۱۵	یسنه	یسنه	۱۹۳۴۷	الارجاء	الارجاء
۳۰۴	۱۷	در	در	۱۹۳۴۹	فکل	فکل
۳۱۱	۹	عظیمہ الشان	عظیمہ الشان	۱۲۳۵۱	فلیکفر	فلیکفر
۳۱۶	۳	متفرقه	متفرقه	۲۰۳۵۱	حجد	حجد
۳۱۶	۹	بیت الوسی	بیت الوسی	۱۲۳۵۲	العظیم	العظیم
۳۲۰	۸	یروالعذاب	یروالعذاب	۸۳۵۲	کتیم	کتیم
۳۲۲	۱۱	ار	ار	۷۳۵۵	تسبحون	تسبحون
۳۲۴	۲۰	شیخ	شیخ	۹۳۵۷	بمثل	بمثل
۳۳۳	۱۶	الفتہ	الفتہ	۱۱۳۵۷	مفاتیح	مفاتیح
۳۳۴	۵	ام	ام	۱۳۳۵۷	یا قوم	یا قوم
۳۳۴	۱۷	یسوع	یسوع	۱۸۳۶۱	التقوا	التقوا
۳۳۸	۱	والتلجلج	والتلجلج	۸۳۶۲	خفیة	خفیة
۳۳۸	۱۱	أخذہ	أخذہ	۳۳۶۸	ارتقوا	ارتقوا

غلط نامه

۷۱

صحیح	غلط	سطر	صفحہ	صحیح	غلط	سطر	صفحہ
بگوش کرد	بگوش	۱۶	۴۵۴	ارباب	ارباب	۷	۳۶۸
بالعج	بالحجج	۱۳	۴۶۱	قر	قر	۱۱	۳۶۸
بدرش	بدر	۱۹	۴۶۴	آتشخص	آتشخص	۸	۳۷۰
بمليك	بمليك	۳	۴۷۱	جمی	جمی	۱۳	۳۷۴
وانعم	وانعم	۶	۴۷۲	كرده	كرده	۱۸	۳۷۴
للمقرین	للمقرین	۳	۴۷۳	رعایت	رعایت	۶	۳۷۵
وتجملون	وتحصلون	۴	۴۷۳	بیزد	بیزد	۱۳	۳۷۵
فأبوا	فأبوا	۵	۴۷۳	میرزا بزرگ	میرزا بزرگ	۴	۳۷۸
التوحيد	التوحيد	۱۲	۴۷۴	وادقان	وادقان	۶	۳۹۴
الایجاد	الایجاز	۴	۴۷۵	ولانردنی	وانك ولانردنی	۹	۴۰۳
الاحزان	الاحزان	۹	۴۷۶	معموره	معموده	۷	۴۰۳
فتخطی	فتخطی	۱۲	۴۷۶	هذا الامر	هذا الامر	۶	۴۰۴
نرد	نرد	۱۳	۴۷۶	ذوبانهم	ذوبانهم	۱۰	۴۰۴
نفاذيك	نفاذيك	۱۳	۴۷۶	۱۲۳۸ ق	۱۲۳۱ ق	۱	۴۰۶
الطخآء	الطخآء	۱	۴۷۷	یردا	یردا	۴	۴۱۰
اخضات	اخفاست ۲ موضع	۲۳	۴۸۵	النبي	النبي	۱۹	۴۱۰
شعر فؤاد	شعر فؤاد	۱۸	۴۸۷	بصیرت باطنه	نصرت باطنه	۲۱	۴۱۸
اتارة	اواشارة	۲۰	۴۹۱	قریبه	قریبه	۱	۴۳۵
فیتبونه	فیتبونه	۱۵	۴۹۲	سفید	سفید	۹	۴۳۸
الآ ما الیها	الآ ما الیها	۵	۴۹۵	قدوس	قدوس	۱۳	۴۴۲

مقدمه

گرچه در مطلوبی مندرجات بخش دوم بین قسمتی مهم از احوال مؤمنین و نیز اعمال برخی از معارضین و بعضی از آثار آن دوره حسب اقتضای مقام شد ولی از آنجائیکه بسط مقل و تفصیل اجمال در هر يك از امور مذکوره موجب قطع تسلسل و تواصل بیان واقعات وارده بر حضرت نقطه اولی میگردید این بخش برای اكمال مقصود تخصیص داده گشت و مهیا امکان از تکرار احوالی که در طی مباحث بخش سابق مذکور گردید احتراز نمودیم و لذا برای استفاده نامه از مطالب مندرجه در هر يك از این دو بخش باید از مطالعه بخش دیگر استمداد کرد و این امور معدوده را نیز در نظر داشت

اولاً چون تفصیل احوال بعضی بعد معلوم در بخش سابق گذشت در این بخش تکرار نکردیم و برخی دیگر که عمده واقعات ایشان متعلق بدوره های بعد از دوره اولی است شرح احوالشان را در قسمتهای بعد مسطور میداریم

ثانیاً هر گاه در مواقعی از مندرجات این بخش اندک تفاوتی با محملات مسطوره در بخش سابق که برای اعتماد بتاريخ مشهور نیل زرندی تطبیق و تنظیم شده مشاهده شود مدارك را نیز نشان دادیم تا موجب توسعه اطلاعات خوانندگان کتاب گردد

ثالثاً برای شدت تضییقات و فقدان وسائل و مقنضیات در ایام پر از آلام دوره اولی تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهداء و سایر امور متعلقه بآندوره مفقود بلکه اساسی کبری از ایشان منسی و نامعدود ماند

رابعاً چون ایام حیات جمعی از احباب و اصحاب این دوره خصوصاً خانواده

و اخلافشان ممتد بدوره های آتیه شده تعامت سرگذشتشان را محض احترام از
از تثبیت اذهان قارئین در بخشهای دیگر میآوریم و انذا قارئین کتب برای مراجعه و
تحصیل خانمه واقعات ناچار از مطالعه بخشهای آتیه میباشند

خاصاً چون در طی شرح اوضاع هر يك از ایالات و ولایات مملکت ناچار
ببراکمال اطلاعات شرح اوضاع بلاد و نیز ترجمه حیات ساکنین آنها را میآوریم
برای سهولت پیدا کردن محل ذکر هر امری بفرست که بترتیب انبیاى فارسی
مرتب گشته رجوع شود

سادساً در بیان بعضی از واقعات مهمه دوره نقطه‌الیان اولاً در بخش سابق
تفصیل وقایع را بنوع درجه ابتدایه از نظر مطالعه کنندگان گذراندم و در این
بخش اکمال مطالب نموده جواهر اسرار و وقایع را آوردم تا برای اطلاع و انسی
که حاصل نمودند سوء تفاهم و اندهاش از مسائل غامضه خطیره نیابند

سابعاً چنانچه در مقدمه بخش سابق اشاره کردیم در بعضی از مواقع آندز
مقدسه که درین بخش ثبت نمودیم ممکن است با برخی از نسخ تفاوت دیده شود
و علت همان است که نسخه اصل و با خطوط کاتبین در تقنین دوره اولی بغایت
کمیاب میباشد

هو العلي المتكبر البديع

سبحان الذي يعلم ما في السموات وما في الارض وانه لا اله الا هو العزيز الحكيم هو الذي يبدع ما يشاء بامرہ وان الذين كفروا بالله وآياته فاولئك هم الخاسرون وان الذين آمنوا بالله وآياته واتبعوا النور الذي يهدي الناس الى صراط قويم فاولئك هم على هدى من ربهم كتاب الله واولئك هم الوارثون جنات عدن لا عدل لها في كتاب ربك وفيها قد اعدت باذن ربك كل ما تشتهت انفسهم وان ذكر الله اكبر فيها عما كان الناس يستلون وان اليوم لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليشهدون بان ذكر الله فيهم اولى بهم من انفسهم وانه لا كبر في كتاب الله عما كان الناس يعملون تلك آيات بينات للذين آمنوا بها والذين كفروا بايات الله عذاب شديد حرم في الكتاب على الناس شرب الدخان والخمر وما جعل الله شفاعة فيهما وان الذين يحكمون بهما لبعض الناس تدحكموا بحكم الطاغوت وما يشربون هؤلاء الاحميم جحيم لو كانوا يشعرون قل يا ايها الناس اتقوا الله ولا تكذبوا الذي يهديكم الى صراط مستقيم وان قوائم الدين لا يرفع الا به وانه يست الحرام ان كنتم تعلمون هو الذي بنوره اهتديتم من قبل وانتم يوم القيمة عندئذ تستلون وان اليوم لا يضل عمل احد منكم الا وان تومنون بذكر اسم ربكم ثم انتم تعدلون قل اتقوا الشمس يوم انتم فيه تبعون ثم انتم فيه الى الله تحشرون يومئذ قومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ يقضى الله ربك بين الناس بالحق بما اکتسبت ايديهم وما لله ربك بغافل عما يعمل العاملون هو الذي يعلم غيب السموات والارض ويهدي من يشاء وما يضل الا القوم الغافلين ان الذين يفترون على الله كذباً ثم على الذين آمنوا بالله وآياته بما اتبعوا احوالهم فاولئك هم لا يفلحون لا يتمتعون في الحياة الدنيا الا قليلاً وانهم اذا ماتوا ليعذبون في النار

ولا ينصرون وان الذين يحكمون بغير حكم ما فصل في الكتاب من قبل و يظلمون
على الذين استضعفوا في الارض بغير حق فارتكك لا يفلحون قل ان العزة لله القدرة
في يده يفعل ما يشاء و انه الغالب على خلقه يحكم بينهم بالقسط و انه لاشد بأساً
للظالمين ثم اشد تنكيلاً رب احكم بيني و بين الناس بالحق و افرغ على صبراً
و ارضني اليك و الحقني بالمقرين و ان استشعر احد بتلك الايات ليجاهدني سئل الله
بالحق و لا يخافن من احد و لا يأخذنه لومة لائم و لا يحمل الا الله و يكون في دين الله
من الشاهدين لو اجتمع الناس على ان يتوا بمثل تلك الايات لمن يستطيعن ولن
يقدرن ولو كان الكل على الكل ظهراً تلك حجة كاملة من كتب الله لمن على الارض
كلها و كفى بالله على العالمين شهيداً